

عبدالرحمن پهوال

# بلوچى گالبنڊ

قاموس بلوچى - پشتو - درى - انگليسى

به كوشش دكتور لوتس ژهاك و بيدالله نارويى





# فهرست مندرجات کتاب

مقدمه.....	۵
در باره استفاده از این قاموس.....	۹
الفبای زبان بلوچی.....	۱۸
قاموس.....	۲۴
آ.....	۲۴
ا.....	۳۲
ب.....	۴۸
پ.....	۷۷
ت.....	۱۰۲
ث.....	۱۱۸
ث.....	۱۲۲
ج.....	۱۲۳
چ.....	۱۳۲
ح.....	۱۵۲
خ.....	۱۵۴
د.....	۱۵۹
ذ.....	۱۸۴
ذ.....	۱۸۹
ر.....	۱۸۹
ز.....	۲۰۱
ژ.....	۲۱۰
س.....	۲۱۱

۲۳۳	.....	ش
۲۴۴	.....	ص
۲۴۵	.....	ض
۲۴۵	.....	ط
۲۴۶	.....	ظ
۲۴۶	.....	ع
۲۴۸	.....	غ
۲۵۰	.....	ف
۲۵۱	.....	ق
۲۵۲	.....	ک
۲۷۲	.....	گ
۲۹۲	.....	ل
۳۰۳	.....	م
۳۲۳	.....	ن
۳۳۷	.....	و
۳۴۷	.....	ه
۳۶۰	.....	ی

## مقدمه

قاموس حاضر شامل کلمات لسان بلوچی بوده دقت خاصی به زبان بلوچ های افغانستان می نماید. این قاموس در طی تقریباً بیست سال گذشته تهیه گردید. از این لحاظ ضرور و لازم می بینیم که چند سخن در باره تاریخ این قاموس خدمت خواننده گان عزیز تقدیم نمائیم.

نخستین نسخه خطی این قاموس حدود ۱۵ الی ۲۰ سال پیش از طرف مرحوم واجه عبد الرحمن پهوال تألیف گردید. در آن زمان واجه عبد الرحمن پهوال وظیفه ریاست دپارتمنت زبان های ملیت های برادر را بر عهده داشت که به اینستیتوت زبان و ادبیات اکادمی علوم افغانستان مربوط بود. بعد از این که زبان بلوچی برای اولین بار در طول تاریخ خود در افغانستان رسماً به حیث یک زبان ملی قبول شده بود دانشمندان و ادیبان بلوچ برای تحقیقات این زبان و برای نشریات به این زبان تلاش و کوشش های زیادی کردند.

برای رشد و انکشاف هر زبان مبنای علمی لازم است و با این قاموس خواستند مبنای ویژه نویسی انشکاف زبان بلوچی در افغانستان ایجاد شود. از این لحاظ به هر کلمه بلوچی ترجمه پشتو و دری هم افزوده گردید.

در اصل این قاموس باید در همکاری با زبانشناس مشهور روس مرحوم پروفیسر الکساندر گریونبرگ نشر می گردید که این دانشمند بزرگ به هر کلمه بلوچی ترجمه روسی هم می افزود. با کمال تأسف الکساندر گریونبرگ قبل از این که تهیه این قاموس را به اتمام برسد وی چشم از این دنیا پوشید. پس یکی از ناشران این قاموس که در جوانی خود با استاد الکساندر گریونبرگ درس خوانده بود و در کار تهیه این قاموس هم شرکت داشت، تصمیم گرفت که این قاموس را به اتمام برساند. به دلیل اوضاع نامناسب در افغانستان از یک طرف مدت چندین سال طول کشید و از طرف دیگر فرصت آشنائی با ناشر دوم لازم بود تا بتوانیم با واجه عبد الرحمن پهوال تماس حاصل کرده، مسائل نشر قاموس را مباحثه نماییم. بلاخره ناشران این قاموس شش ماه قبل از این که واجه عبد الرحمن پهوال چشم از این دنیا بپوشد، توانستند در ماه عقرب سال ۱۳۸۱ در شهر زرنج با مؤلف این قاموس ملاقات نمایند. بعد از آن ناشران کار نشر این قاموس را وظیفه خود دانسته، تلاش و زحمت

کشیدند که این قاموس به بهترین وجه انتشار یابد. اگر با وجود همه این زحمت و کوشش‌ها در چاپ قاموس حاضر غلطی و اشتباهاتی پیدا شود این کمبودی‌ها باید منحصرأ به ناشران نسبت داده شود.

پیش از همه تصمیم بر این شد که به هر کلمه و مثال بلوچی ترجمه انگلیسی افزوده شود. امید است که این قاموس بتواند از این طریق دائره وسیعتری را برای خواننده‌گان باز کند. اگرچه این قاموس هیچ وقت برای محصلینی که زبان انگلیسی را می‌آموزند در نظر گرفته نشده، لکن امکان دارد که خواننده‌گان عزیز بتوانند به کمک ترجمه‌های انگلیسی آشنائی بهتر با این لسان هم پیدا نمایند.

بعد از آنکه دستخط‌های اصلی تحت بررسی قرار گرفتند، ناشران متوجه شدند که همه کلمات، تعبیرها یا شکل‌های تلفظ که به شکل پیش‌نویس تهیه کرده بودند، نمی‌توانند جزو واژگان فعال بلوچ‌های افغانستان محسوب شوند. البته این بعید نبود چون مردم بلوچ نه تنها در افغانستان اقامت دارند بلکه زبان بلوچ‌های مناطق دیگر نیز بر زبان بلوچ‌های افغانستان همیشه تأثیر زیادی داشته است. این حقیقت را می‌توان به خوبی از لهجه دانشمندان بزرگ همچون واجه عبد الرحمن پهوال دریافت. به همین سبب بعضی کلماتی که در این قاموس آورده است فقط در شعر کلاسیک یا در سبک نگارش پیچیده بلوچی مورد استعمال است. از این لحاظ شاید چنین کلماتی در زبان اکثریت بلوچ‌های افغانستان معمول نباشد. در بعضی موارد حتی تلفظ کلمات هم در پیش‌نویس خطی نامعلوم ماند که ناشران هم متأسفانه نتوانستند آنها را مشخص کنند.

خوشبختانه قاموس حاضر در زمانی نشر می‌گردد که بلوچ‌های افغانستان دوباره امکان دارند و زحمت و کوشش‌های زیادی می‌کشند تا زبان شان انکشاف یافته و در نشریات، رادیو و تلویزیون و در مکاتب از لسان‌شان استفاده گردد. واضح است که برای رشد و انکشاف هر زبان باید بر اساس بررسی لهجه‌ها معیار زبان مشخص و معین گردد.

از این لحاظ تصمیم گرفته شد که همه پیش‌نویس‌های این قاموس در همکاری با دانشمندان و ادیبان بلوچ دوباره بررسی گردد تا که استفاده هر کلمه، هر تعبیر و هر شکل تلفظ با در نظر داشت خاص زبان معاصر بلوچ‌های افغانستان معلوم و مشخص گردد.

در میان این دانشمندان و ادیبان مخصوصاً از آقای ولی محمد رخشانی سپاسگزاری می‌نماییم که با قبول زحمات زیاد هر کلمه را همراه ناشران شرح و تفسیر نموده و معلومات مفیدی به ناشران تقدیم نمودند.

در این مباحثات و تحقیقات در باره واژگان لسان بلوچی هیچ یک کلمه از دستخط قاموس حذف نشد. ترجمه بعضی کلمات به طور دقیقتر مشخص شد و همچنان بعضی کلمات و تعبیرات بر آن افزوده گردید. علاوه بر این به کلمات، تعبیرات و شکل‌های تلفظ که جزو واژگان فعال بلوچ‌های افغانستان محسوب نمی‌گردد علامت‌گذاری شد. این علامت‌گذاری به این معنی نیست که این کلمه‌ها، تعبیرات و شکل‌های تلفظ به بلوچ‌های افغانستان تماماً نامعلوم اند، لکن نشان می‌دهد که استعمال آنها در میان بلوچ‌های افغانستان بعید محسوب می‌گردد یا به سبک‌های معین نگارش و ادبی محدود می‌باشد.

ایجاد معیارهای یک زبان وابسته به تحولات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یک ملیت است که در طول دوران‌های مختلف صورت می‌گیرد. البته این تحولات نمی‌تواند به صورت مرعی و تحت کنترل ادیبان و زبان‌شناسان قرار بگیرد بلکه به طور خود به خودی سیر تحول خود را طی می‌نماید. از این لحاظ ناشران این قاموس تصمیم ندارند که یک معیار برای زبان بلوچ‌های افغانستان ایجاد نمایند، بلکه امیدوارند که با انتخاب آن کلمات و تعبیرات و شکل‌های تلفظ که شامل واژگان فعال بلوچ‌های افغانستان محسوب می‌شود و در این قاموس به آن اشاره گردیده، به مرور زمان خود به خود چنین معیاری ایجاد گردد.

ترجمه‌های پشتو و دری در همکاری با ادیبان پشتو و فارسی دوباره تحت نظر قرار گرفته، تصحیح گردید. طوری که در بالا ذکر شد به هر کلمه و تعبیر بلوچی ترجمه انگلیسی هم افزوده گردید.

این کتاب شامل الفبای زبان بلوچی و قاعده‌های املائی بلوچی می‌باشد. این قاعده‌ها در ماه حمل سال ۱۳۸۵ در شهر زرنج در یک مجلس ادیبان، ریش سفیدان و معتبران بلوچ که دانشمندان زبان‌شناس و متخصصین داخلی و خارجی هم شرکت داشتند مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. الفبای بلوچی که بیست سال قبل تدوین و طور آزمایشی مورد استفاده قرار گرفته بود در این مجلس در مجموع تایید شد، لکن با در نظر داشت تجربه‌های عملی بیست سال گذشته فقط بعضی تغییرات در الفبا بمنظور استفاده مؤثر و بهتر بمیان آمد.



ناشران از آقای سخی شیرزی و خدای نظر سرمچار و دیگر دوستان که آنها را در سفرهای افغانستان کمک و پذیرائی کرده اند ابراز امتنان و سپاسگزاری می‌نمایند. از آقای هشتم حسینی و خانم گلغوتی پوپل قاسم برای اصلاح و غلطگیری دستخط این قاموس تشکر می‌نمایند.

تهیه و نشر این قاموس از طرف وزارت امور سرحدات و قبائل افغانستان و از طرف دپارتمنت آسیای مرکزی پوهنتون هومبولت در شهر برلین آلمان پشتیبانی گردید. هزینه کارهای تحقیقاتی متخصصین بلوچ که در تهیه این قاموس سهم و شرکت داشتند قسماً از طرف وزارت امور خارجه آلمان تأمین شد.

امید داریم که نشر این قاموس اسم واجه عبدالرحمن پهوال را برای همیشه زنده نگه دارد.

دکتور لوتس ژهاک، بیدالله نارویی

برلین، ۲۸ ثور سال ۱۳۸۲

# درباره استفاده از این قاموس

## ترتیب مدخل‌ها

مدخل‌ها با حروف کلان و سیاه چاپ شده اند.

مدخل‌ها مطلقاً به ترتیب الفبایی تنظیم شده اند، مثلاً:

پادگ	پادجا
پادگزار	پادرشپ

کلمه‌هایی که املا و تلفظ شان فرق نمی‌کند ولی معنی مختلف دارند جداگانه و با شماره گذاری داده شده اند،  
مثلاً:

بار <sup>(۱)</sup> <i>bār</i> [ن]   وخت، زمان   ...   time,	بار <sup>(۳)</sup> <i>bār</i> ← بهر
period of time	
بار <sup>(۲)</sup> <i>bār</i> [ن]   بار، پیتی   ...   burden, load	

کلمه‌هایی که املاشان فرق نمی‌کند ولی تلفظ مختلف دارند جداگانه و بدون شماره گذاری داده شده اند،  
مثلاً:

سر *sar*

سر *sur*

تعبیرات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها بعد از مدخل علاوه شده اند و علامت نقطه (•) به آنها گذاشته شده  
است، مثلاً:

• بی دولا چاپه کنت | بی دهله رقص کوی | بدون  
 he dances without a drum | دهل می رقصد  
 (idiom., i.e. act or behave stupidly)

**ترو** *trū* [ن] | ترور | خاله؛ عمه | aunt

• تروی جنک | د ترور لور | دختر خاله؛ دختر  
 عمه | cousin (aunt's daughter)

• تروی زاگ | د ترور زوی | پسر خاله؛ پسر عمه  
 cousin (aunt's son) |

**آب** *āb* [ن] | عزت، شرف، حیثیت | dignity,

honour, reputation; good name

• مردمی آب مردمی جندی دستانت (مث) | د  
 انسان عزت او شرف پخپله د انسان په لاس کی  
 دی | عزت و شرف انسان بدست خود انسان  
 است | the honour of every person is in  
 his own hands (prov.)

**بی** *bē* [د] | بی، پرته | بی، بدون | without

فعل‌های مرکبی که از اسمی یا صفتی مشتق شده اند بعد از این اسم یا صفت علاوه شده اند و علامت نقطه

(•) به آنها گذاشته شده است، مثلاً:

• آرام بوتن \ بیگ | آرامیدل، چپیدل | آرام  
 شدن، چپ شدن | keep calm

• آرام کرتن \ کنگ | آرامول | آرام ساختن |  
 calm (down), hush, quiten, still

**آبازی** *ābāzī* [ن] | لامبو | شنا | swimming

• آبازی کرتن \ کنگ | لامبو وهل | شنا کردن |  
 swim

**آرام** *ārām* [ص] | آرام، چپ، خاموش | آرام،

قرار سکون، خاموش | calm, quit, silent,  
 still, serene

فعل‌های که دارای پیشوند می باشند جداگانه به حیث مدخل داده شده اند، حتا اگر پیشوند مطابق هم علیحده

به حیث مدخل داده شده باشد، مثلاً:

out; 2) achieve, acquire, obtain, gain;  
 find; 3) produce

**درآتن** \ **درآیگ** *darātin / darāyag* [فل-آ]

دره کیت؛ آدرآت | خرگندیدل، راختل؛ بهر  
 وتل | ظاهر شدن، بیرون آمدن | become  
 clear, become apparent; go out, get out

**در** <sup>(۲)</sup> *dar* [ق] | بهر | بیرون | outside

**درآورتن** \ **درآرگ** *darāwurtin / darārag*

[فم-آدره کاریت؛ آدرآورت] | (۱)  
 وړل، دباندی ایستل؛ (۲) تر لاسه کول، پیدا  
 کول؛ (۳) تولیدل | (۱) بیرون آوردن؛ (۲) به دست  
 آوردن، پیدا کردن؛ (۳) تولید کردن | (1) bring

لاحقه‌هایی که از اسمی مشتق شده اند جداگانه به حیث مدخل داده شده اند اگر در زبان بلوچی دارای حالت

مستقل محسوب گردند، مثلاً:

**چیر** <sup>۱</sup> *čēr* [ن] | لاندی، کنبته | زیر، پایین |  
lower part

...  
**چیرا** *čērā* [لح] | تر... لاندی | زیر |  
under, below

**تل** <sup>۲</sup> *tal* [ن] | منخ | میان | inside  
...

**تلا** *talā* [لح] | د... په منخ کی | در میان |  
between, amongst; inside of  
...

صفت‌های فاعلی و مفعولی علیحده به حیث مدخل داده شده اند اگر در زبان بلوچی دارای حالت مستقل محسوب گردند، مثلاً:

**رودینتگین** *rōdēntagēn* [مف] | پاللی،  
روزل شوی | تربیه شده، پرورش یافته |  
educated; well-bred, well-mannered,  
well-behaved

**خراب کنوک** *xarābkanōk* [فا] |  
خرابوونکی | خراب کننده |  
destroyer; demolishing  
...

**داروک** <sup>۱</sup> *dārōk* [فا] | شتمن | دارا |  
wealthy, rich  
...

## شکل های مدخل

فعل‌ها با دو مصدر داده شده اند. مصدری که از ریشه ماضی فعل مشتق شده است مطابق به ترتیب الفبایی در اول مدخل داده شده است و مصدری که از ریشه زمان حال مشتق شده است بعد از این می آید، مثلاً:

**داشتن \ دارگ** <sup>۱</sup> *dāštin / dārag* ...

**آتن \ آیک** *ātin / āyag* ...

مصدری که از ریشه زمان حال مشتق شده است جداگانه بر طبق ترتیب الفبایی داده شده است و علامت ← به مدخل اساسی این فعل ارجاع می نماید، مثلاً:

**دارگ** *dārag* ← داشتن \ دارگ

**آیک** *āyag* ← آتن \ آیک

مصدرهایی که دارای پیشوند ک- (*-k*) می باشند بر طبق ترتیب الفبایی داده شده اند و علامت ← به مدخل اساسی این فعل ارجاع می نماید، مثلاً:

کشکتین *kuškitin* ← اشکتین \ اشکگ

کلگ *killag* ← اشتن \ الگ

صفت‌ها معمولاً بدون پسوند -ین (*-ēn*) داده شده اند، اما وقتی که صفت در تعبیر، اصطلاح یا ضرب المثلی به حیث کلمهٔ وصفی مورد استعمال قرار بگیرد، می‌تواند با پسوند -ین (*-ēn*) بیاید، مثلاً:

• ای آباتین وطنی انت | دا ودان هیواد دی | این کشور آباد است |  
this is a flourishing country

آبات *ābāt* [ص] | آبات، سمسور، ودان | ... |  
inhabited, populated; cultivated; flourishing, prosperous

صفت‌های مفعول می‌توانند با پسوند -ین (*-ēn*) داده شوند، اگر معمولاً به حیث کلمهٔ وصفی مورد استعمال قرار بگیرند، مثلاً:

رکتگین *rikitagēn* [مف] | ژغورل شوی |  
نجات یافته | saved, delivered

ضمیرهای شخصی و ضمیرهای اشاره در حالت فاعلی به حیث مدخل داده شده اند. حالت‌های دیگر این ضمیرها طور جداگانه بر طبق ترتیب الفبایی داده شده اند و علامت ← به مدخل اساسی ضمیر مربوطه ارجاع می‌نماید، مثلاً:

آوان *āwān* ← آ، آ | this, these | آن | هغه، هوغه | آ |  
آوانا *āwānā* ← آ، آ | he, she; | آنها | دوی | دوی | آ، آن | آ |  
آوانی *āwānī* ← آ، آ | they | ...

کلمه‌هایی که چند شکل املائی دارند بر طبق ترتیب الفبایی با هر شکل آن داده شده اند. علامت ← به آن شکل ارجاع می‌نماید که بیشتر مورد استعمال قرار می‌گیرد، مثلاً:

سوز *sauz* ← سبز

سواب *sawāb* ← ثواب

## تلفظ

تلفظ کلمه مستقیماً بعد از مدخل با حروف لاتینی داده شده است. معنی صوتی حروف لاتینی که برای افاده تلفظ مورد استعمال قرار می‌گیرد در بخش «الفبای زبان بلوچی» توضیح داده شده است. مثلاً:

جابو *gābū* ...

جا *gā* ...

در صورتی که تلفظ کلمه نامعلوم تلقی شود علامت سؤالیه (?) گذاشته شده است. این حالت با چند کلمه کهنه و چند کلمه از لهجه‌های بیگانه پیش می‌آید که مؤلف آنها را به قاموس گنج‌انیده بود و ناشران با تمام سعی و کوشش نتوانستند این کلمه‌ها را مشخص نمایند. مثلاً:

چن ° idea, imagination ... ?

در معلومات گرامری و تعبیرات در صورت لزوم علائم فتحه، کسره، ضمه و سکون افزوده شده اند تا بین تلفظ‌ها فرق گذاشته شود، مثلاً: دَنت (بخوانید: *dant*) گَشِت (بخوانید: *kašit*) بُرِتِن (بخوانید: *burritin*).

## معلومات گرامری

به مدخل‌ها می‌تواند معلومات گرامری افزوده شود که در قوسین چهارکنجه و در شکل اختصار داده شده است. برای معلومات گرامری اختصارهای ذیل استعمال گردید:

[اس]	ادات سؤالیه	[ضا]	ضمیر اشاره
[حا]	حرف اضافه	[ضس]	ضمیر سؤاله
[حع]	حرف عطف	[ضش]	ضمیر شخصی
[حن]	حرف ندا	[ضم]	ضمیر مجهول
[ص]	صفت	[ضن]	ضمیر نفس
[صن]	صفت یا نوم	[ع]	عدد

[عم]	عدد مجهول	[لح]	لاحقه
[فا]	فاعل	[مف]	مفعول
[فل]	فعل لازمی	[ن]	نوم
[فم]	فعل متعدی	[و]	وجهی
[ق]	قید		

معلومات گرامری مستقیماً بعد از مدخل و تلفظ داده شده است، مثلاً:

تروزاک *trūzāk* [ن] | ... | تکره *takra* [ص] | ...

برای فعل‌ها شکل شخص سوم زمان حال و شکل شخص سوم صیغه ماضی داده شده است. در صورتی که شکل‌های یک فعل بی قاعده محسوب شود شکل شخص اول زمان حال هم افزود گردیده است. مثلاً:

داشتن \ دارگ<sup>۱</sup> *dāštin / dārag* [فم-من]  
 دارین، آداریت؛ آداشت | درلودل | داشتن |  
 have, own, possess, hold

بادینتن \ بادینگ *bādēntin / bādēnag*  
 [فم-آبادینیت، آبادینت] | ...

داتن \ دیگ *dātin / dayag* [فم-منه دیین، آ  
 دنت؛ آدات] ...

درآورتن \ درآرگ *darāwurtin / darārag*  
 [فم-آدره کاریت؛ آدرآورت] ...

## معلومات لهجه بی

علامت دایره (°) نشان می‌دهد که کلمه، تعبیر یا شکل تلفظ کلمه جزو واژگان فعال بلوچ‌های افغانستان محسوب نمی‌گردد. اکثریت این کلمه‌ها یا به لهجه‌های دیگر زبان بلوچی تعلق دارند یا کهنه شده‌اند. منتهی در زبان بلوچ‌های افغانستان این کلمه‌ها می‌توانند در شعر یا در سبک نوشتار مورد استفاده قرار بگیرند. اگر

علامت دایره (°) به مدخل اساسی داده شده باشد این علامت به تعبیرات، اصطلاحات و ضرب المثل‌هایی که به آنها افزوده شده اند نیز مربوط می‌شود. مثلاً:

<ul style="list-style-type: none"> <li>• پادی کریگ °   د پښی پونده   کری پای   heel</li> <li>انگار ° <i>angār</i> ← انگر <i>angar</i></li> <li>انگر <i>angar</i> [ن]   سکروته، انگار   قوغ آتش، زغال   1) ember; 2) coal</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>دپ کیی ° <i>dapkapī</i> [ن]   موافقه   agreement, approval</li> <li>• دپ کیی کرتن \ کنگ   موافقه کول   موافقه کردن   agree</li> <li>پاد <i>pād</i> [ن]   بښه   پای   foot; leg</li> <li>• ...</li> </ul>
---	---

کلمه‌هایی که به آنها علامت دایره (°) افزوده نشده است به معیار زبان بلوچ‌های افغانستان تعلق دارند.

## ترجمه‌ها

برای هر مدخل ترجمه پشتو، ترجمه دری و ترجمه انگلیسی داده شده است. این ترجمه‌ها به ترتیب زیر ذکر گردیده‌اند: پشتو-دری-انگلیسی.

ترجمه‌ها از مدخل، تلفظ و معلومات گرامری با خط عمودی ( | ) جدا شده‌اند. ترجمه پشتو، ترجمه دری و ترجمه انگلیسی هم با خط عمودی ( | ) از هم دیگر جدا شده‌اند، مثلاً:

<p><b>بولک</b> <i>bōlak</i> [ن]   ډله، طایفه   گروه، طایفه   group, tribe</p>	<p><b>استمان</b> <i>ustumān</i> [ن]   خلک، وگړی   خلق، مردم   people; nation</p>
---	--

اگر ترجمه پشتو و دری با هم فرق نداشته باشد، فقط یک ترجمه داده شده است، مثلاً:

<p><b>دلکشی</b> <i>dilkaštī</i> [ن]   تمایل   inclination, propensity</p>	<p><b>حکم</b> <i>hukm</i> [ن]   حکم   order, command(ment); judgement; control</p>
---	--



مرادف‌های نزدیک با کامه و مرادف‌های دور با ویرگول از هم دیگر جدا شده اند. ترجمه‌هایی که معنای‌شان فرق دارد با شماره گذاری از هم دیگر جدا گردیده اند. شماره یا ویرگول می تواند فقط در ترجمه انگلیسی گذاشته شده باشد، اگر کلمه بلوچی و کلمه‌هایی که در ترجمه پشتو و دری داده شده اند، عین وسعت معنایی دارند. مثلاً:

<p><b>خاص</b> <i>xās</i> [صق]   (۱) خاص، فقط؛ (۲) خصوصاً؛          (۳) شخصی   (۱) خاص، محض؛ (۲) خصوصاً؛          (۳) شخصی   1) downright; exact; 2) especially; 3) private</p>	<p><b>درا</b> <i>darā</i> [ص]   خرگند، ظاهر؛ عینی   ظاهر، روشن؛ عینی            apparent, manifest; objective</p>
--	---

کلمه‌هایی که قابل ترجمه نمی باشد (اکثراً نام‌های رسم‌ها، نام‌های خوراک‌ها، نام‌های قبیله‌ها و محل‌ها و غیره) توضیح داده شده اند. به زبان انگلیسی این توضیحات به حروف ایتالیک داده شده اند. مثلاً:

<p><b>بندوک</b> <i>bandōk</i> [ن]   سوزنی   باربند طفل،  <i>a band used for swaddling</i>   بند قن‌داق طفل</p>	<p><b>بشاگرد</b> <i>bašāgird</i> [ن]   په بلوچستان کی د          خای نوم دی.   نام محلیست در بلوچستان    <i>Bashagird (place in Balochistan)</i></p>
--	--

به کلمه‌هایی که قابل ترجمه نمی باشند - چون در هیچ صورت تنها و جدا مورد استعمال قرار نمی گیرند - علامت دو نقطه گذاشته شده است. تعبیرات و اصطلاحات مربوط بعد از مدخل داده شده اند و علامت نقطه (•) به آنها گذاشته شده است، مثلاً:

<p><b>جهه</b> <i>gahd</i> :          • جهه کرتن \ کنگ   ماتول، له بیخه ایستل            ریشه کن کردن، از بین بردن            eliminate, eradicate</p>	<p><b>پاتو</b> <i>pātō</i> :          • پاتو کرتن \ کنگ   خسته ماتول   خسته          شکستاندن   crack seeds</p>
---	---

در صورت لزوم به فعل‌های انگلیسی علامت فعل لازمی (vi) یا علامت فعل متعدی (vi) افزوده شده است. مثلاً:

<p><b>جسکینتن</b>   <b>جسکینگ</b> <i>gaskēntin</i> /          move (vt), shake (vt)   ... <i>gaskēnag</i></p>	<p><b>جسکتن</b>   <b>جسکگ</b> <i>gaskitin</i> / <i>gaskag</i>   ...          move (vi), shake (vi)</p>
---	--

ترجمهٔ تعبیرات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی که بعد از مدخل داده شده اند به عین نظام و ترتیب داده شده

است، مثلاً:

- جنی دل په جاتوا وش انت (مث) | د پیری زړه له جادو خوښیږی | دل جن به جادو خوش است |  
*genie himself can rely on magic (idiom., i.e. there is no hope but for wonders)*

- **جمر** *ġamar* [ن] | اوریخ | ابر | cloud  
 • جمر بستن \ بندگ | اوریخ کیدل | ابرآلود شدن  
 over-cloud, cloud over |  
**جن** *ġin* [ن] | پیری | جن | genie, fairy

## فهرست اختصارات و علائم

<i>Anat.</i>	Anatomy	<i>Pol.</i>	Politics
<i>Astr.</i>	Astronomy	<i>pron.</i>	pronoun
<i>Biol.</i>	Biology	<i>prov.</i>	proverbial expression
<i>Bot.</i>	Botany	<i>Rel.</i>	Religion
<i>Chem.</i>	Chemistry	<i>sb.</i>	somebody
<i>Econ.</i>	Economy	<i>sing.</i>	singular
<i>epith.</i>	epithet	<i>sl.</i>	slang
<i>esp.</i>	especially	<i>sth.</i>	something
<i>Fin.</i>	Finance	<i>Textil.</i>	Textiles
<i>Geogr.</i>	Geography	<i>vi</i>	intransitive verb
<i>Hist.</i>	History	<i>vt</i>	transitive verb
<i>idiom.</i>	idiomatic expression	<i>vulg.</i>	vulgar
<i>i.e.</i>	that is	←	نگاه کنید – <i>see (cross reference)</i>
<i>interj.</i>	interjection		<i>language shift within translations</i> – تبدیل زبان ترجمه –
<i>Lit.</i>	Literature	...	<i>omission marks</i> – حذف
<i>Med.</i>	Medicine	/	and ... respectively
<i>Mil.</i>	Military	:	<i>headword not used separately</i> – مدخل تنها استعمال نمی شود
<i>Mus.</i>	Music	مث	(proverbial ضرب‌المثال expression)
<i>Myth.</i>	Mythology	\	یا
<i>Naut.</i>	Nautical Science		
<i>pers.</i>	person		
<i>Phot.</i>	Photography		
<i>pl.</i>	plural		
<i>poet.</i>	poetic		

# الفبای زبان بلوچی

۱. الفبای زبان بلوچی به اساس سه اصل زیر تائید است:

الف اصل علمی بودن.

ب اصل عملی بودن، یعنی سهولت در کار از لحاظ وسایل تخنیکی و تدریس زبان بلوچی.

ج اصل حفظ عنعنہ.

با وجود تلاش‌های مستمر و با مسئولیت چون حل مشکلات بصورت مکمل امکان پذیر نبود، لذا سعی شد تا توازن بین عملی بودن، علمی بودن و عنعنہ بودن حفظ شود.

۲. این الفبا برای تمام لهجه‌های بلوچی که در افغانستان مروج است قابل تایید می باشد. ناگفته نماند که

در مورد لهجه‌های زبان بلوچی هنوز تحقیق مکمل صورت پذیرفته است ولی لهجه رخشانی زبان بلوچی در افغانستان یگانه لهجه است که هم اکنون در کشور مورد استفاده قرار دارد. طی سال‌های اخیر این لهجه از طریق رادیو، تلویزیون و نشرات گسترش یافت. لذا در ترتیب الفبای زبان بلوچی همین لهجه به حیث لهجه معیاری در نظر گرفته شد.

۳. بنابر تفاوت درونی لهجه رخشانی لازم می دانیم که موقتاً الی اتخاذ تصمیم نهائی توسط دانشمندان

بلوچ بعضی کلمات در نوشتار حالت دوگانگی داشته باشد، مثلاً:

هرو یا ار (خر)، اندگ و یا هندگ (خنده)، ابرویا هبرو یا خبر (خبر).

۴. واول‌های زیر در اول، در وسط و در آخر تثبیت شده است:

• آ، ا [ā]، مثلاً: آس (آتش)، آتن (آمدن)، آروک (آورنده)، ماس (مادر)، زانوک (دانا)، باندا

(فردا)، خانتما (خام طمع)، آشکا (آن طرف)، جالا (به طرف جنوب)

• او، و [ū, ō]، مثلاً: اومیت (امید)، اورک (خالی)، اودا (آنجا)، روچ (روز)، روک (روشن)،

نوک (نو)، بدو (چوچه آهو)، جاتو (جادو)، زاگو (بچه)، ناکو (ماما یا کاکا)

- ای، ی [ē, ē̄]، مثلاً ایرمات (آرام)، اینج (دامن)، ایش (این)، لیپ (لحاف)، دیب (دیو)، بیر (انتفام)، چیر (پنهان)، ادی (مادر)، لاپی (شکمبو)، اورکی (حالت خالی)
- ۵. دیفتانگ های [ai] و [au] با حرف (ی) و (و) نوشته می شوند، مثلاً:  
کی (کی)، بیت (بیت)، کوم (قوم)، اوگان (پشتون)
- ۶. در صورت لزوم علائم فتحه، کسره، ضمه و سکون افزوده می شود تا که بین تلفظ ها فرق گذاشته شود، مثلاً:  
سی (عدد ۳۰) و سی (عدد ۳)، بیت (باشد) و بیت (بیاید)، سَور (یک نوع پرنده) و سور (سرخ)، پکش (بکش)، پکش (بکش)، گور (سینه) و گور (قبر).
- ۷. در قسمت کانسونانت ها ضرورت به تشریح نیست، تنها چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که کانسونانت های ریتروفلیکس (*d, t, l*) به همان شکلی که در زبان پشتو نوشته می شوند در زبان بلوچی نیز مورد استفاده قرار گیرند: *ډ، ټ، ږ*، مثلاً:  
له تن (کوچ کردن)، ډول (قسم)، لو ټتن (خواستن)، لت (چوب)، جوړ (سالم)، چرک (چوچه شتر)
- ۸. در حالت استمراری از نشانه (ه) استفاده شود، مثلاً:  
نانه وارت (نان می خورد)، راهه روت (راه می رود)، کاره کنت (کار می کند) و غیره.  
البته (ه) که در آخر افعال ماضی به کار برده می شود همان پسوند فعل ماضیست که با فشار تلفظ می شود، مثلاً:  
کرته (کرده)، داته (داده)، وارته (خورده)، دیسته (دیده) و غیره.
- ۹. کلمات دخیل بلوچی شده یعنی همان کلمات مستعار که تلفظ آنها در زبان بلوچی تغییر یافته مطابق به تلفظ بلوچی و دیگر کلمات دخیل شده که تلفظ آنها تغییر نیافته است به شکل اصلی آنها نوشته شوند، تا از یکطرف شاگردان در هنگام آموختن زبان های دری و پشتو در یاد گرفتن چنین کلمات با مشکلات مواجه نشوند و از طرف دیگر از تدریس املاهای یک کلمه به دو نوع جلوگیری گردد مانند:  
شیر (شعر)، حک (حق)، اما: حیاء، حرام، صد (عدد ۱۰۰) و مانند اینها.
- ۱۰. اگر اسمای مختوم به (ی) در حالت صفت قرار گیرند باید در اصل به سه (ی) نوشته شود، اما به مقصد آسانی کار نگارش چنین کلمات به دو (ی) فیصله شده است مانند:

حالت اصلی	حالت صفتی	فیصله شده
علمی	علمییین	علمیین
براسی	براسیییین	براسیین

۱۱. اسمای که در حالت اضافی قرار می گیرند پسوند اضافی با حرف (ی) به آخر آنها اضافه می گردد، مثلاً:

گسی بام (بام خانه)، اوگانستانی مردم (مردم افغانستان).

۱۲. در جمع اسمای مختوم به الف وقتی که اسمای مذکور در حالت مفعولی و اضافی یا ندایی قرار گیرند به تلفظ لهجی ترجیح داده شود یعنی اگر تلفظ آن به (آن) شود (آن) بر آنها علاوه گردد و اگر به (هان) تلفظ شود (ها) بر آنها افزوده شود مانند:

ورناهان، ورناهانا یا ورنآن، ورنآنا و غیره. ورناهانی کتاب، ورنآنی کتاب.

در ضمایر شخصی نیز این فیصله در نظر گرفته می شود.

حروف الفبای بلوچی					
حرف	نام حرف	علامه فونیمی	صرف نظر بجای کاربرد در کلمه		
			آغازین	میانین	انجامین
ا، آ	الف، الف مدار	<i>ā</i>	آپ <i>āp</i>	زاگ <i>zāg</i>	آدا <i>ādā</i>
ا	الف	<i>a</i>	ات <i>at</i>		
		<i>u</i>	استاد <i>ustād</i>		

		انت <i>int</i>	<i>i</i>		
واب <i>wāb</i>	زرمبش <i>zrumbiš</i>	بیت <i>bīt</i>	<i>b</i>	بی	ب
شپ <i>šap</i>	تپاس <i>tapās</i>	پرزونگ <i>parzōnag</i>	<i>p</i>	پی	پ
بوت <i>būt</i>	اشتات <i>uštāt</i>	تیر <i>tīr</i>	<i>t</i>	تی	ت
چوت <i>čōt</i>	کت <i>katit</i>	تپر <i>tapur</i>	<i>t̄</i>	تی	ت
ثالث <i>sālis</i>	نثار <i>nisār</i>	ثواب <i>sawāb</i>	<i>s</i>	شی	ث
جج <i>gag</i>	تاجگ <i>tāgag</i>	جوړ <i>gōr</i>	<i>g̃</i>	جیم	ج
روج <i>rōč</i>	مچین <i>muččēn</i>	چم <i>čam</i>	<i>č</i>	چیم	چ
تشحیح <i>tašhēh</i>	تحریم <i>tahrīm</i>	حلال <i>halāl</i>	<i>h</i>	حی	ح
پوخ <i>pūx</i>	منخسد <i>maxsad</i>	خیر <i>xair</i>	<i>x</i>	خی	خ
واد <i>wād</i>	مردم <i>mardum</i>	دوست <i>dōst</i>	<i>d</i>	دال	د
بد <i>bad</i>	بدو <i>badō</i>	ډول <i>daul</i>	<i>d̄</i>	ډال	ډ
نافذ <i>nāfiz</i>	تذکره <i>tazkira</i>	ذکر <i>zīkr</i>	<i>z</i>	ذال	ذ
گوار <i>gwār</i>	کرتگ <i>kurtag</i>	روج <i>rōč</i>	<i>r</i>	ری	ر

آر	مرگ		r	ری	ر
<i>ār</i>	<i>mirag</i>				
باز	آزاتی	زوت	z	زی	ز
<i>bāz</i>	<i>āzātī</i>	<i>zūt</i>			
پژ	غژتن	ژند	ž	ژی	ژ
<i>puž</i>	<i>gažžitin</i>	<i>žand</i>			
ماس	بستگ	سول	s	سین	س
<i>mās</i>	<i>bastag</i>	<i>sōl</i>			
وش	مشت	شما	š	شین	ش
<i>waš</i>	<i>mušt</i>	<i>šumā</i>			
تخصیص	مصر	صمد	s	صات	ص
<i>taxsīs</i>	<i>misr</i>	<i>samad</i>			
فرض	رمضان	ضمیر	z	ضات	ض
<i>farz</i>	<i>ramazān</i>	<i>zamīr</i>			
ضابط	فلسطین	طوطی	t	طوی	ط
<i>zābit</i>	<i>filistīn</i>	<i>tūtī</i>			
ربع	معلم	عرب	,	عین	ع
<i>rub`</i>	<i>mu`allim</i>	<i>`arab</i>			
جغ	بغلان	غم	g	غین	غ
<i>gug</i>	<i>baglān</i>	<i>gam</i>			
موقف	کفر	فرق	f	فی	ف
<i>mauqif</i>	<i>kufr</i>	<i>farq</i>			
تفریق	مقرر	قسم	q	قاف	ق
<i>tafrīq</i>	<i>muqarrar</i>	<i>qism</i>			
پوک	پکت	کابل	k	کاف	ک
<i>pūk</i>	<i>pakit</i>	<i>kābul</i>			
باگ	بگجت	گشت	g	گاف	گ
<i>bāg</i>	<i>bagğat</i>	<i>gašt</i>			

بال <i>bāl</i>	گلام <i>gulām</i>	لوگ <i>lōg</i>	<i>l</i>	لام	ل
شوم <i>šūm</i>	شמוש <i>šamōš</i>	مدگ <i>madag</i>	<i>m</i>	میم	م
بدن <i>badan</i>	بندگ <i>bandag</i>	نام <i>nām</i>	<i>n</i>	نون	ن
	اول <i>awwal</i>	واب <i>wāb</i>	<i>w</i>	واو	و
آلو <i>ālū</i>	بوت <i>būt</i>		<i>ū</i>		
بو <i>bō</i>	روچ <i>rōč</i>		<i>ō</i>		
جو <i>ġau</i>	جوز <i>ġauz</i>		<i>au</i>		
سیاه <i>siyāh</i>	مهر <i>mihr</i>	هم <i>ham</i>	<i>h</i>	ها	ه
گشته <i>gušta</i>			<i>a</i>		
تی <i>tī</i>	پیگ <i>pīg</i>		<i>ī</i>	یا	ی
ای <i>ē</i>	بیر <i>bēr</i>		<i>ē</i>		
سی <i>say</i>	سیک <i>sayak</i>	یک <i>yak</i>	<i>y</i>		
کی <i>kai</i>	بیت <i>bait</i>		<i>ai</i>		



# قاموس

- آبات بوتن \ بېگ | آبادیدل، جوړیدل | آباد  
بودن، آباد شدن | be inhabited, be populated; be prosperous, be cultivated; flourish
- آبات کرتن \ کنگ | آباتول، جوړول | آباد  
کردن، تعمیر نمودن | build, construct; cultivate; settle
- **آباتی** *ābātī* [ن] | آبادی، ودانی، سمسورتیا،  
آباتوالی | آبادی، سرسبزی، خرمی، شادابی |  
populousness, flourishing condition (of a city etc.); inhabited or habitable place; settlement, population
- **آبازگر** *ābāzgar* [ن] | لامبوزن | شناور |  
swimmer
- **آبازی** *ābāzī* [ن] | لامبو | شنا |  
swimming
- آبازی کرتن \ کنگ | لامبو وهل | شنا کردن |  
swim
- **آبرو** *ābrū* <sup>(۱)</sup> [ن] | عزت، شرف |  
dignity, honour, reputation; good name
- آبروریتن \ ریچگ | آب اخستل | آبرورختن  
dishonour, insult, slight |
- آبروریتن مردی کار نه انت (مث) | آب اخستل  
د سپی کار نه دی | از دیده خون بریز ولی آبرو  
مریز | slander is not a man's business  
(prov., i.e. it is dishonourable to dishonour another person)
- **آبرو** <sup>(۲)</sup> *ābrū* [ن] | ورخی | آبرو |  
brow
- **آبریشم** *ābrēšum* [ن] | وریشم | ابریشم |  
silk

آ

- **آ** <sup>(۱)</sup> *ā* [ض] | هغه، هوغه | آن |  
that, those
- آگس منی انت | هغه کورزما دی | آن خانه من  
است | that house is mine
- **آ** <sup>(۲)</sup> *ā* [ضش] | دی، دوی | آن، آنها |  
he, she; they
- آگساشت | دی کورته ولاړ | او به خانه رفت |  
he or she went home
- **آ** <sup>(۳)</sup> *ā* ← آتن \ آییگ
- **آب** *āb* [ن] | عزت، شرف، حیثیت |  
dignity, honour, reputation; good name
- مردمی آب مردمی جندی دستا انت (مث) | د  
انسان عزت او شرف پخپله د انسان په لاس کی  
دی | عزت و شرف انسان بدست خود انسان  
است | the honour of every person is in  
his own hands
- **آبات** *ābāt* [ص] | آبات، سمسور، ودان | آباد،  
سرسبز، خرم | inhabited, populated;  
cultivated; flourishing, prosperous
- امی وطن آبات انت | زمونږ وطن ودان دی |  
وطن ما آباد است | our country is  
flourishing
- ای آباتین وطنی انت | دا ودان هیواد دی | این  
کشور آباد است | this is a flourishing  
country

**آبریشمی** *ābrēšumī* [ص] | ورینمین |

silk, silken, silky | ابریشمی

- ای آبریشمین تگری انت | دا ورینمین تگردی  
this is silk cloth | این پارچه ابریشمی است |

**آبوس** *ābōs* [ن] | الوی، شین غته، دلمل |

unripe grain | دلمل

**آبوسی** *ābōsī* [ص] | نیم رسیدلی | نیم دلمل |

unripe (grain)

- آبوسیین گله | الویی غله (غنم، جواری) | گندم  
دلملی | unripe wheat

**آپ** <sup>۱</sup> *āp* [صن] | (۱) اوبه؛ (۲) اوبه شوی، ویلی

شوی؛ لوند، مرطوب | (۱) آب؛ (۲) ذوب شده،

آبکی؛ تر، مرطوب | 1) water; 2) watery;

molten; wet, moist

- آپ بوتن \ بیگ | ویلی کیدل | ذوب شدن |  
melt

- آپ کرتن \ کنگ | (۱) اوبه توئیول؛ (۲) ویلی کول

| (۱) آب ریختن (داخل ظرفی)؛ (۲) ذوب کردن |

1) pour water (into sth.); 2) melt (vt)

- آپ وتی شانندا روت | اوبه پر خپله لاره خی |

آب به راه خود می رود | water finds its own

way (prov.)

- آپ داتن \ دیگ | اوبه ورکول، اوبه لگول،

اوبول | آب دادن؛ آبیاری کردن | give water;

irrigate, water

- و ترا به آپ و آچشا جتن \ جنگ | خان اوبو او

اورته وهل | خود را به آب و آتش زدن | get

into trouble

- اگه جمر نه گوارنت هیچ مه گوارنت گون هونان آپ

دین دیهی کشاران | اوریخی و اوری که ونه

اوری مونر خپله خاوره به خپلو وینو اوبو | اگر

ابرها نبارد هیچ نبارد ما سرزمین خود را با خون

خود آبیاری می کنیم | if the clouds yield no

rain whatsoever, we will irrigate our land

with our blood (prov.)

**آپ** <sup>۲</sup> *āp* ← آبرو <sup>۱</sup>

**آپجل** *āpǧal(l)* [ن] | داوبو تانک | تانک آب |

water container

**آپخانه** *āpxāna* [ن] | پوکانه | مثانه | urinary

bladder (Anat.)

**آپداری** *āpdārī* [ن] | اوبونه | آبیاری |

irrigation

- آپداری کرتن \ کنگ | اوبه لگول | آبیاری

کردن | irrigate, water

**آپدست** *āpdast* [ن] | متیازی | ادرار | urine

**آپس** *āpus* [ص] | بلاربه، ورله | آبستن |

pregnant

**آپسار** <sup>۰</sup> *āpsār* [ن] | شلومبی | دوغ |

churned sour milk

**آپست** *āpust* ← آپس

**آپسر** *āpsar* [ن] | سرچینه | سرچشمه |

source, spring; water well

**آپکاری** *āpkārī* ← آپداری

**آپ کپته** *āpkapta* [ص] | بی حیا، بی احترامه؛

لت | بی حیا، بی چشم و رو؛ تنبل، بی کاره |

shameless; disrespectful; lazy, idle

**آپکی** *āpakī* [ص] | اوبجن | آبگین | watery

**آپ نمر** <sup>۰</sup> *āpnamir* [ن] | آب حیات | elixir

of life

- مان گواچنی وطنی چاهی آپ، آپ نمر (مٹ) | د

وطن د خا اوبه، د حیات اوبه | آب چاه وطن آب

حیات است | water from the sources of the

homeland is elixir of life

**آپ ورد** *āpward* [ن] | قسمت، تقدیر |

آبخورش، تقدیر | fate, destiny

- آپ ورد منا ادا آورته | تقدیر دلته راوستی یم |

تقدیر مرا اینجا آورده است | fate brought me

to this place

**آچ** *āc* [ن] | اور | آتش | fire  
 • آچ گون توپکا کشتگہ نہ بیت، مہر پہ بہا زیتگہ  
 نہ بیت، ملک پہ کمک داشتگہ نہ بیت (مث) |  
 اور پہ توپک نہ وژل کیبری، مینہ پہ پیسو نہ  
 اخستل کیبری، ہیواد پہ مرستہ نہ ساتل کیبری |  
 آتش با تفنگ خاموش نمی گردد، محبت با پول  
 خریدہ نمی شود، وطن با کمک محافظت نمی  
 شود | fire cannot be extinguished with  
 arms, love cannot be bought with money,  
 the country cannot be defended with the  
 help of others (prov.)

**آچار** <sup>(۱)</sup> *ācār* [ن] | چتنی، اچار (د دیگ  
 مخصوصہ مسالہ) | مصالح مخصوص برای  
 پخت و پز | chutney

**آچار** <sup>(۲)</sup> *ācār* [ن] | د بیبری بادبان | بادبان  
 کشتی | sail

**آچاری** *ācārī* [ن] | اچار خرخوونکی | ترشی  
 فروش | chutney seller

**آچش** *āciš* [ن] | اور | آتش | fire  
 • آچش کہ بہ جنگلا کپت ترو ہشکا سوچیت |  
 اور چی پہ ځنگلہ کی بل شی وچ اولاندہ دواپہ  
 پکبسی سوخی | آتش کہ در جنگل افتاد ترو  
 خشک می سوزد | if a forest catches fire it  
 burns dry and wet regardless (prov.)

**آچشگوازی** *ācišgwāzī* [ن] | اورلوبہ |  
 آتشبازی | fireworks

**آچشی** *ācišī* [ص] | سور | آتشی (رنگ) |  
 light red

**آچ گیج** *ācġēġ* [ن] | پنڈبکر | چقمق، چقماق |  
 flint, fire stone

**آخت** *āxubat* [ن] | عاقبت | end;  
 conclusion; kingdom-come

**آپ و واد** *āp-u wād* [ن] | ځمنہ، شکنہ |  
 پیاوہ | stock, broth

**آپ ہشکی** *āphuškī* [ن] | وچکالی |  
 خشکسالی | drought

**آپی جاز** *āpīġāz* [ن] | بیبری | کشتی | ship

**آپی مرگ** *āpīmurg* [ن] | د اوبو مرغان |  
 مرغابی | waterfowl, water bird

**آپینکی** <sup>°</sup> *āpīnakī* [ن] | اوبولگونه | آبیاری |  
 irrigation

**آتار** <sup>°</sup> *ātār* [ن] | خوشبویی، عطر | perfume,  
 scent

**آتش** *ātiš* ← آچش

**آتشگوازی** *ātišgwāzī* ← آچشگوازی

**آتشگیر** *ātišgīr* [ن] | اورنوسی | آتشگیر |  
 coal tongs

**آتکہ** *ātka* ← آتن \ آئیگ

**آتن \ آئیگ** *ātin / āyag* [فل - منہ کابین، آ  
 گیت، آآت] | راتل | آمدن | 1) come; 2)  
 wish to

**آجکہ** <sup>°</sup> *āġika* [ص] | شرمندہ، پیر | شرمندہ،  
 خجل | bashful, shy; prudent

**آجو** *āġū* [ص] | آزاد، مستقل | free,  
 independent

• آجو بوتن \ بیگ | آزادیدل، خپلواک کیدل |  
 آزاد شدن، رہا شدن | be released, come free

• آجو کرتن \ کنگ | آزادول، خلاصول | آزاد  
 ساختن، رہا نمودن | release, set free

**آجویی** *āġūyī* [ن] | آزادی، خپلواکی | آزادی،  
 استقلال | freedom, independence

**آختی** *āxtī* [ق] | دمخه، پخوا | پیشتر |

earlier, before

**آخر** *āxir* [ن] | پای، آخر | پایان، آخر |

**آخرا** *āxirā* [ق] | وروسته | فرجام، آخر |

finally, after all, ultimately; in the end

• آخرا هک به هکدار ارسیت (مث) | په پای کی

حق حقدارته رسیږی | سرانجام حق به حقدار

می رسد | he who is right will be proved

right in the end (*prov.*)

**آخرت** *āxirat* [ن] | آخرت، د قیامت ورځ |

آخرت، روز قیامت | kingdom-come; the

Last Judgement

**آخری** *āxirī* [ص] | وروستی | آخری |

• ای آخریین مردم انت | دا تر ټولو وروستی سړی

دی | این آخریین شخص است | he is the last

one

**آخریک** *āxirīk* ← آخری

**آخوبت** *āxūbat* [ق] | عاقبت، په پای کی |

عاقبت، بالاخره | finally, at last, in the end

**آدا** *ādā* [ق] | هلته | آنجا |

**آدان** *ādān* ← آدا

**آدست** *ādast* [ق] | هغه خوا | آن طرف |

the other side

• زری آدست | ماورای بحر | overseas

**آدمی** *ādamī* [ضم] | خوک | کسی | 1)

someone, somebody; anybody; 2)

nobody, no one (*with negated verbs*)

• آدمی نه شه گلا باله کنت و نه شه غما مریت (مث)

| نه له غمه خوک مړ شوی دی، نه له خوشی څخه

خوک الوتلی دی | از غم کسی نه مرده و از

شادی کسی پرواز نکرده است | nobody flies

from happiness nor dies from sorrow

(*prov.*)

**آدیږگ** *ādīrag* [ن] | هدیره | حضیره، مناره

cemetery, graveyard; | یادگار، آرامگاه |

(last) resting place

**آدیم** *ādēm* [ص] | چپه |

• آدیم بوتن \ بیگ | چپه کیدل، نسکوریدل |

چپه شدن، سرنگون گردیدن | tip over, fall

over

• آدیم کرتن \ کنگ | چپه کول، آږول | چپه کردن

(زمین زراعتی و غیره) | dig up, fork (*soil*) |

**آدینک** *ādēnk* [ن] | هنداره | آینه |

**آذر** *āzar* [ن] | د حضرت ابراهیم پلار | پدر

حضرت ابراهیم | Azar (*father of the*

*prophet Abraham*)

**آرام** *ārām* [ص] | آرام، چپ، خاموش | آرام،

قرار سکون، خاموش | calm, quiet, silent,

still, serene

• ای زاگ آرام انت | دا هلک آرام دی | این پسر

آرام است | this boy is calm

• ای آرامین زاگی انت | دا آرام هلک دی | این

پسر آرام است | this is a calm boy

• آرام بوتن \ بیگ | آرامیدل، چپیدل | آرام

شدن، چپ شدن | keep calm

• آرام کرتن \ کنگ | آرامول | آرام ساختن |

calm (down), hush, quieten, still

**آرام کنوک** *ārāmkanōk* [فا] | آرامونکی |

آرام کننده | calming, quietening

• ته منی دلی آرام کنوک، من تی گلین دیمی گنوک

| ته زما د زړه آرامونکی، زه ستاد حسن لیونی

| تو آرام دل من، منم دیوانه رویت | you are

the pacifier in my heart, I am crazy about

your beautiful face (*poet.*)

**آرامی** *ārāmī* [ن] | سوکالی، آرامی | آرامی،

آسوده حالی | calm, calmness, quietness,

tranquillity, serenity; peace, welfare

**آرت** *ārt* [ن] | اوپه | آرد | flour

- آرت په آرت منت برزی گوات (مٹ) | اوپه په اوپه منت ئی په خه | آرد به آرد منت برای چی | flour is flour, what is there to thank for? (idiom., i.e. don't mention it)
- آرت کرتن \ کنگ | اوپه کول | آرد کردن | grind

**آرتی** *ārtī* ° [ن] | خوږه | مصرف عروس که از

- سوی داماد به خانه خسرداده می شود از قبیل آرد، گوسفند و غیره | gifts given to the bridegroom's house at marriage (flour, sheep etc.)

**آرگ** *ārag* <sup>(۱)</sup> [ص] | خاربنت | خارش |

- scabies; itchiness, itching
- آرگ داتن \ دیگ | خاربنت کول | خارش کردن، خاریدن | itch
- منی دستی تپ آرگه دنت | زما دلاس تپ خاربنت کوی | زخم دستم خارش می کند | the wound on my hand itches

**آرگ** *ārag* <sup>(۲)</sup> ← آورتن

**آروس** *ārōs* [ن] | واده | عروسی | wedding

- آروس کرتن \ کنگ | واده کول | عروسی کردن marry |
- وتی همیرگا کچکی دپا مه دی که جتانی آروسی دروگ انت | خپله خمیره سپو ته مه ورکوه چی د جتانو واده درواغ دی | خمیره خود را به سگها نده که عروسی جتها درواغ است | don't give your sourdough to the dogs, because the gypsies' wedding is a lie (idiom., i.e. don't believe everything)

**آروسی** *ārōsī* [ن] | (۱) ناوی؛ (۲) واده | (۱)

عروس؛ (۲) عروسی | 1) bride; 2) wedding

**آریپ** *ārīp* ° [ص] | شریف، بناغلی | شریف،

- محترم | noble; honourable, respected, esteemed

**آر** *ār* [ن] | (۱) همزولی؛ (۲) جوړه | (۱) همسال؛ (۲)

جوړه | 1) (of) the same age; 2) companion

**آزات** *āzāt* [ص] | آزاد، خپلواک | آزاد، مستقل

- free, independent |
- آزات بوتن \ بیگ | آزادیدل | آزاد شدن | become independent, become free
- آزات کرتن \ کنگ | آزادول، خوشی کول | آزاد ساختن، رها ساختن | release, give independence
- آزاتین بازار | آزاد بازار | بازار آزاد | free market
- آزاتین سوداگری | آزاده سوداگری | تجارت آزاد | free trade

• آزاتین کرکتر ° | آزاد کرکتر | خصلت مستقل | frank or candid spirit |

**آزاتی** *āzātī* [ن] | آزادی، خپلواکی | آزادی،

استقلال | freedom, independence

**آزار** *āzār* <sup>(۱)</sup> [ن] | خور | آزار | injury, harm,

- persecution
- آزار داتن \ دیگ | خورول، آزارول | آزار دادن، اذیت کردن | torment; insult, slander, offend

**آزار** <sup>(۲)</sup> [ن] | د چرگانو یو ډول ناروغی ده |

نوعی از مریضی مرغها است | a bird disease

**آزاری** *āzārī* <sup>(۱)</sup> [صن] | خپگان | خفه | 1)

insult, slander; offending, insulting; 2) insulted, slighted; offended

**آزاری** <sup>(۲)</sup> *āzārī* [ن] | ناروغ (چرگ) | مریض

(مرغ) | diseased (bird)

- آزاریین مرگ | ناروغ چرگ | مرغ مریض | diseased bird

**آزردگ** *āzurdag* [ص] | خپه، مرور | خفه،

آزرده | insulted, slighted, offended

**آسان** *āsān* [ص] | آسان | easy, simple

• ای کار آسان است | دا کار آسانه دی | این کار

آسان است | this job is easy

• ای آسانین کاری است | دا آسانه کاردی | این

کار آسان است | this is an easy job

**آستونک** *āstūnk* [ن] | لستونی | آستین |

sleeve

• ملگا زانین آستونک منی گوند ائت | اتن می

زده دی خو لستونی می لند دی | اتن را یاد دارم

اما آستینم کوتاه است | I know the dancing

steps, but my sleeves are too short (*idiom.*

*about a person who never admits that he cannot do a certain job*)

**آستونکه** *āstūnka* [ن] | لستونکی | آستینچه

*a sleeve used to protect from heat when baking bread*

**آسجا** *āsġā* [ن] | نغری، اورغالی | دیگدان،

اجاق | hearth, stove

**آسر<sup>۱</sup>** *āsar* [ن] | (۱) نتیجه؛ (۲) پای، آخر | (۱)

نتیجه، (۲) انجام، ختم | 1) result; 2) end,

ending; finish

• آسر بوتن \ بیگ | بشپیدل، سرته رسیدل |

انجام شدن، ختم شدن | be finished; be

concluded, be ended; come to an end

• آسر کرتن \ کنگ | بشپول، سرته رسول |

انجام دادن، ختم کردن | finish, conclude,

cease, end

**آسر<sup>۲</sup>** *āsar* [ن] | هغه خوا | آنطرف | that

side

**آسرات** *āsrāt* [ن] | هوسا، آرام | آسوده، آرام |

quiet, still; peaceful

**آسراتی** *āsrātī* [ن] | آرامی | آسایش |

quietness, calmness; rest, repose

• کریم شه من آزدگ ائت | کریم راخه مروردی

| کریم از من آزرده است | Karim was

insulted by me

• بیا منی آزدگین دوست! | راشه زما مروره

ملگری! | بیا ای دوست آزرده خاطر م! |

Come, my offended friend!

• آزدگ بوتن \ بیگ | خفه شدن |

be insulted, be offended

• آزدگ کرتن \ کنگ | خفه کول، مرورول |

آزرده ساختن، خفه ساختن | insult, offend

**آزرده گی** *āzurdagī* [ن] | مرورتیا، خپگان |

خفه گی، آزرده گی | insult, slander

**آزگ** *āzag* [ص] | تازه | fresh

**آزماتن \ آزمايگ** *āzmātin / āzmāyag* [فل]

-آزمایت، آزمات | آزمویل، امتحانول |

آزمودن، امتحان کردن | check, examine,

verify, test

**آزمان** *āzmān* ← آسمان

**آزمانک** *āzmānak* ← آسمانک

**آزمانی** *āzmānī* ← آسمانی

**آزمايگ** *āzmāyag* ← آزماتن \ آزمايگ

**آزموتن** *āzmūtīn* ← آزماتن \ آزمايگ

**آزیز** *āzīz* [ص] | عزیز | dear

**آس** *ās* ← آچ

**آساک** *āsāk* [ن] | دمه | دم | breather; rest,

break

• آساک کرتن \ کنگ | دمه کول، لبر استراحت

کول | دم گرفتن، لحظه بی استراحت کردن |

take a breather

• آساک داتن \ دیگ | دمه ورکول، استراحت

ورکول | استراحت دادن | let sb. take a

breather

threat, | آشپتگ *āšuptag* [ن] | اخلال، تهدید

menace; insult

cook | آشپز *āšpaz* [ن] | آشپز

enamoured, fallen | آشخ *āšix* [ص] | عاشق

in love

• آشخ بوتن \ بیگ | مین کیدل | عاشق شدن |  
fall in love

آشکا *āškā* [ق] | آخواته، هغه خواته | در آن

طرف، در آن سوی؛ به آن طرف |  
on that side, |  
on the other side; to that side, to the other  
side

آشوب *āšōb* [ن] | انگل، الغا و تلغاو | آشوب

unrest, riot |

آگاه *āgāh* [ص] | (۱) وینس؛ (۲) باخبره | (۱) بیدار؛

(۲) آگاه | (۱) awake; 2) knowing; informed

آگوت *āgōt* [ن] | وره کشتی، بیبری | قایق،

کشتی خورد | boat, small ship

آلان *ālān* [ن] | ورږ | یال اسپ | mane

آلو *ālū* [ن] | آلو (میوه) | plum

• آلو شه آلو رنگه زوریت، همسایگ شه

همسایگا پنت (مث) | آلو له آلو خخه رنگ اخلی

او همسایه له همسایه خخه پند | آلو از آلو رنگ

می گیرد، همسایه از همسایه پند | a plum

takes its colour from another plum, and a  
neighbour takes advice from another  
neighbour (prov.)

آلوبخارا *ālūbuxārā* [ن] | آلوبخارا | dried

plum

آماج *āmāč* [ن] | ننبه، هدف | آماج، هدف |

aim; target

آمرگ *āmurg* [ن] | هگی | تخم مرغ | egg

آسراتی کساس *āsratīkasās* [ن] | د آرامی

او هوسایی اندازه او خرنگوالی | سطح آسایش

living standard |

آسرکنوک *āsarkanōk* [فا] | بشپرونکی |

ختم کننده | finishing, concluding, ending

آسک *āsk* [ن] | هوسی | آهو | deer, gazelle

(Zool.)

آسکلک ° *āskaluk* ← آسکلو

آسکلو ° *āskalō* [ن] | د هوسی بچی | چوچه

آهو | fawn (Zool.)

آسگ ° *āsag* [فل] | راختل (لمر) | طلوع کردن

rise (sun) |

آسگوازی *āsgwāzī* ← آتشگوازی

آسمان *āsmān* [ن] | آسمان، هسک | آسمان |

sky

آسمانک *āsmānak* [ن] | کیسه، افسانه |

قصه، افسانه | story, fairytale; fairy story

آسمی ° *āsamī* [ن] | خورم، چمیلی | یاسمن

jasmine |

آسن ° *āsan* ← آهن

آسودگ *āsūdag* [ص] | آسوده، هوسا |

آسوده، آرام | quiet, still; peaceful

• من آسودگ بوتن | زه هوسا شوم | من آسوده

شدم | I came to rest

• آسودگین اشترا بر! | هوسا او بن بوزه! | شتر

آسوده را ببر! | bring a calm camel

آسودگی *āsūdagī* [ن] | هوساینه | آسوده گی

peace, rest; calmness |

آسین ° *āsēn* ← آهن

**اورتن \ آرگ** *awurtin / ārag* [فم-آکاریت،

آآورت] | راوړل، راوستل | آوردن | bring

**آه** *āh* [حن] | او | آه | o, ouch

**آهسرد** *āhsard* [ن] | آسویلی | آه سرد | sigh

**آهک** *āhak* [ن] | آهک | گچ، چونه آب نارسیده

unslaked lime |

**آهن** *āhin* [ن] | اوسپنه | آهن | iron

• سردین آهنی کتتن کتی ندرایت (مٹ) | د سپری  
اوسپنی تکول بی گتی دی | چکش زدن آهن سرد  
بیبایده است | strike while the iron is hot  
(prov.)

**آهنجنگ** *āhinginak* ° ← انجگ

**آهن کار** *āhinkār* [ن] | پنبی | آهنگر | smith

**آهنکاری** *āhinkārī* [ن] | پنبتوب | آهنگری |

smithery; smithy

**آهنی** *āhanī* [ص] | اوسپنیز | آهنی | iron

• آهنین دروازگ | د اوسپنی دروازه | دروازه  
آهنی | iron door

**آهو** *āhū* [ن] | هوسی | آهو | deer, gazelle

(Zool.)

**آهولو** *āhūlō* [صن] | (۱) د هوسی بچی؛ (۲)

هوسی غوندی | (۱) چوچه آهو؛ (۲) آهومانند | 1)  
fawn (Zool.); 2) like a gazelle, like a deer

**آیات** *āyāt* [ن] | آیات، آیه (قرآن کریم) | Ayat

(verse from the Holy Koran)

**آیرا** *āirā* ← آ، آ، آ

**آیگ** *āyag* ← آتن \ آیگ

**آیندگ** *āyindag* [ن] | آینده | future

**آمل** *āmūl* ° [ن] | آبادی خمکی | زمینهای آباد

cultivated land |

**آن** *ān* [ق] | هو | آری، بله | yes

**آنډگ** *āndag* ° [ن] | انډی | نیم باری که بر

حیوان بارمی کند | the half of a pack  
animal's burden

**آنکسگ** *ānkisag* ° [فل] | دمہ کول | دم

گرفتن | have a rest, take a breathe

**آنگر** *āngur* [ق] | آخوا | آنطرف | there, to

that side; that direction

**آنگو** *āngū* ← آنگر

**آنه** *āna* [ن] | دیوی کلداری شپا پرمه برخه |

شانزدهم حصه یک کلدار | one sixteenth of a  
Kaldar (unit of currency)

**آوار** <sup>(۱)</sup> *āwār* [ص] | اوار | هموار | even,

smooth

**آوار** <sup>(۲)</sup> *āwār* ° [ن] | قبضه | آوار | handle (of a

knife or dagger)

**آوار** <sup>(۳)</sup> *āwār* ° [ن] | تبتول شوی (سپری،

بنخه) | اختطاف شده | turned out,

expelled, frightened away

• آوار جتن \ جنگ | تبتول | اختطاف کردن |

turn out, expel, frighten away

**آوارجن** *āwārġan* ° [ن] | استعمار |

colonialism

**آوان** *āwān* ← آ، آ، آ

**آوانا** *āwānā* ← آ، آ، آ

**آوانی** *āwānī* ← آ، آ، آ

**آوانیا** *āwānīā* ← آ، آ، آ



• ابرستگین ورنایلین | تیار ننگیالی ځوانان |  
 the brave and | جوانان شجاع و آماده |  
 combat-ready youth

1) regret, | وی، افسوس | [حن] **ابو** *abū*  
 sigh; 2) it's a pity!, what a shame!

**ابید** *abēd* ← بید<sup>۲</sup>

**اپ** *up* ← هپ

**اپتار** *aptār* ← هپتار

**اپتارین** *aptārēn* ← هپتارین

**اپتاوگ** *aptāwag* [ن] | کوزری | آفتابه | jar,  
 jug

**اپوک** *apōk* ← هپوک

**اپوکی** *apōkī* ← هپوکی

**اپونک** *upōnk* ← هپونک

**اتک** *atuk* [ن] | بنوررا | شوربا | soup

**اتگ** *attag* [ن] | مقصد (هغه نښه چی دلوبو په  
 مسابقه کی ټاکل کیږی) | مقصد (جای) |  
 goal, aiming point (in sport games)

**اتم** <sup>۲</sup> *atam* ← هتم<sup>۲</sup>

**اثر** *asar* [ن] | اثر، نښه، نښانه | اثر، گواه،  
 علامه | sign, trace

**اجاره** *iğāra* [ن] | اجاره | rent, lease

• اجاره گپتن \ گرگ | اجاره اخیستل | اجاره  
 گرفتن | rent, hire

**اجاره دار** *iğāradār* [ن] | اجاره دار |  
 tenant, farmer

**اجازه** *iğāza* [ن] | اجازه | permission

**ایوک** *āyōk* [فا] | راتلونکی؛ آینده | آینده |  
 1) coming, next; 2) future

**آیی** *āyī* ← آ<sup>۱</sup>، آ<sup>۲</sup>

|

**ابتیک** ° [ص] | حیران، اریان | حیران |  
 amazed, astonished, astounded, surprised

**ابد** *abad* [ن] | ابد، تل | ابد، جاوید | eternal,  
 forever

**ابدل** *abdal* [ص] | لیونی | دیوانه | crazy,  
 mad

**ابدمان** *abadmān* [ص] | تل، ترتله، ژوندی |  
 جاوید، فنا ناپذیر | eternal, everlasting

• ابدمان بوتن \ بیگ | د تل د پاره پاته کیدل |  
 برای همیشه باقی ماندن، جاودانه شدن | be  
 immortalized

• نصیرخانی نام تاریخی تھا ابدمان انت | د  
 دنصیرخان نوم تل په تاریخ کی ژوند دی | نام  
 نصیرخان در تاریخ جاویدان است | The name  
 of Nasir Khan will be kept in history  
 forever.

• مرد گون وتی ابدمانین کاران دایم زندگ انت |  
 اتلان د خپلو سترو کارونو په واسطه تل ژوند دی  
 | قهرمانان با کارهای جاویدان شان همیشه زنده  
 هستند | The heroes with their  
 unforgettable deeds are alive forever.

**ابدی** *abadī* [صن] | ابدی | ابدی، برای ابد |  
 eternal, forever

**ابر** *abar* ← هبر

**ابرستگ** *abrastag* [ص] | تیار، آماده |  
 ready

- اجازه داتن \دیگ | اجازه ورکول | اجازه دادن  
give permission, permit, allow, | authorize
- اجازه گپتن \گرگ | اجازه اخیستل | اجازه گرفتن |  
obtain permission; take leave
- **اجکا** ° [ن] *ağikā* | حیرانتیا (اریانتیا) |  
perplexity, amazement, | حیرانی  
astonishment
- **اجل** [ن] *ağal* | اجل |  
death, end; fixed term |  
or period
- اجل آتن \آیگ | اجل راتلل | اجل آمدن |  
die; draw to a close
- اجل پیرو ورنانه گندیت (مث) | اجل خوان او  
زور نه پیژنی | اجل پیرو جوان را نمی شناسد |  
death regards neither young nor old  
(*prov., cf. death is no respecter of age*)
- **اچ** [ح] *ač* | له، د | از |  
from, of; than; out
- **احسان** [ن] *ihsān* | بنیگنه، نیکی | احسان |  
favour, beneficence
- **احسان کنوک** [فا] *ihsānkanōk* | نیکی  
کونکی | احسان کننده |  
benefactor
- **احوال** [ن] *ahwāl* | (۱) احوال؛ (۲) اطلاع |  
1) condition(s), circumstances; (condition  
of) health; 2) information, news
- **احوال شونی** [ن] *ahwālšauṇī* | مطبوعات  
press, media |
- **احوالکار** [ن] *ahwālkar* | خبریال، واقعه  
لیکونکی | خبرنگار، ژورنالیست |  
reporter, journalist, newsman
- **احوالگیر** [ن] *ahwālgīr* | خبر اخیستونکی |  
خبرگیر |  
inquirer
- **اخ** [ح] *ax* | وا، اخ | واخ |  
ouch!, ah!, alas!
- **اخ** : *ux*
- اخ داتن \دیگ | دارول، ویروول | ترساندن |  
frighten, scare
- **اخبار** [ن] *axbār* | اخبار، خبرونه | اخبار |  
news
- **اخته** [ص] *axta* | بوخت، مشغول | مصروف،  
مشغول |  
busy, occupied, employed
- **اختیار** [ن] *ixtiyār* | اختیار، واک | اختیار،  
صلاحیت |  
authority, power(s), option, |  
free will
- اختیار داشتن \دارگ | اختیار لرل | اختیار  
داشتن |  
be authorised
- **اختیار دار** [ن] *ixtiyārdār* | واکمن، واکدار |  
اختیاردار، صلاحیتدار |  
authorised
- **اختیاری** [ص] *ixtiyārī* | اختیاری |  
voluntary, unsolicited; of one's own  
volition
- اختیاریین کار | اختیاری کار | کار اختیاری |  
voluntary labour
- **اخلاق** [ن] *axlāq* | اخلاق |  
morals, |  
morality, character
- **اخلاقی** [ص] *axlāqī* | اخلاقی |  
moral, |  
ethical
- **ادا** [ق] *idā* | دلته، دی خواته | اینجا، اینطرف |  
here, on this side
- ادا جوی تچی واری په بیری، مروچی په ته انت  
باندا په آبی (مث) | د دی ولی او به چی په وار  
بهیچی، نن ستا او سبا دده دی | آب این جوی که  
به نوبت در جریان است، امروز برای تو و فردا  
برای اوست |  
water flowing in this channel
- ادا جوی تچی واری په بیری، مروچی په ته انت  
باندا په آبی (مث) | د دی ولی او به چی په وار  
بهیچی، نن ستا او سبا دده دی | آب این جوی که  
به نوبت در جریان است، امروز برای تو و فردا  
برای اوست |  
water flowing in this channel  
is for you today and for him tomorrow  
(*idiom., i.e. everything at the proper  
time*)
- **ادان** ← *idān*
- **ادب** [ن] *adab* | ادب |  
politeness

- اجازه داتن \دیگ | اجازه ورکول | اجازه دادن  
give permission, permit, allow, | authorize
- اجازه گپتن \گرگ | اجازه اخیستل | اجازه گرفتن |  
obtain permission; take leave
- **اجکا** ° [ن] *ağikā* | حیرانتیا (اریانتیا) |  
perplexity, amazement, | حیرانی  
astonishment
- **اجل** [ن] *ağal* | اجل |  
death, end; fixed term |  
or period
- اجل آتن \آیگ | اجل راتلل | اجل آمدن |  
die; draw to a close
- اجل پیرو ورنانه گندیت (مث) | اجل خوان او  
زور نه پیژنی | اجل پیرو جوان را نمی شناسد |  
death regards neither young nor old  
(*prov., cf. death is no respecter of age*)
- **اچ** [ح] *ač* | له، د | از |  
from, of; than; out
- **احسان** [ن] *ihsān* | بنیگنه، نیکی | احسان |  
favour, beneficence
- **احسان کنوک** [فا] *ihsānkanōk* | نیکی  
کونکی | احسان کننده |  
benefactor
- **احوال** [ن] *ahwāl* | (۱) احوال؛ (۲) اطلاع |  
1) condition(s), circumstances; (condition  
of) health; 2) information, news
- **احوال شونی** [ن] *ahwālšauṇī* | مطبوعات  
press, media |
- **احوالکار** [ن] *ahwālkar* | خبریال، واقعه  
لیکونکی | خبرنگار، ژورنالیست |  
reporter, journalist, newsman
- **احوالگیر** [ن] *ahwālgīr* | خبر اخیستونکی |  
خبرگیر |  
inquirer
- **اخ** [ح] *ax* | وا، اخ | واخ |  
ouch!, ah!, alas!
- **اخ** : *ux*

• اذان داتن \ دیگ | اذان ورکول | اذان دادن |  
call to prayer

**اذیت** *aziyat* [ن] | خور، ربر | اذیت، آزار |  
harm, injury

• اذیت بوتن \ بیگ | خوریدل، ربریدل | اذیت  
شدن | be hurt, be injured

• اذیت کرتن \ کنگ | خورول، ربرول | اذیت  
کردن، آزار دادن | hurt

**ار** <sup>(۱)</sup> *ar* ← هر<sup>(۱)</sup>

**ار** <sup>(۲)</sup> *ar* ← هر<sup>(۲)</sup>

**ار** *irr* :

• ارداتن \ دیگ | لیری اچول | دور انداختن |  
throw (far away)

**ارابه** *arāba* [ن] | (۱) ارابه؛ (۲) د موتر تاپیر | (۱)  
عربه؛ (۲) تایر موتر | 1) cart, wagon; 2) tyre

**اراده** *irāda* [ن] | اراده، غوښتنه | اراده،  
خواست | will, wish, determination

• اراده کرتن \ کنگ | اراده کول | اراده کردن |  
wish, determine

**ارانکیرو** *arānkīrō* ← هرانکیرو

**ارب** <sup>(۱)</sup> *arab* [ص] | سل میلیون | یکصد  
میلیون | one hundred million

**ارب** <sup>(۲)</sup> *arab* [ن] | یو ډول مرغابی دی. |  
نوعی از مرغابی | a water bird

**ارت** <sup>(۱)</sup> *arat* [ن] | ارهد | ارهد |  
hand-drawn | water well

**ارجان** *argān* [ص] | ضایع، بی گتی | ضایع،  
بی فایده | futile, useless; without success

**ارخ** *arax* [ن] | خوله | عرق |  
sweat, perspiration

• ادب شه بی ادبازرتگه بیت (مث) | ادب له بی  
ادبه زده کیبری | ادب از بی ادب آموخته میشود  
politeness is learned from the impolite |  
(prov.)

**ادبدار** *adabdār* [ص] | با ادبه، د ادب خاوند |  
با ادب، صاحب ادب | polite, well-behaved

• ادبدارین زاگ | با ادبه زوی | پسر با ادب |  
well-behaved boy

**ادبی** *adabī* [ص] | (۱) ادبی؛ (۲) با ادبه | (۱)  
ادبی؛ (۲) با ادب | 1) literary; 2) polite;  
moral

• ادبیین نمشتانک | ادبی لیکنی | نگارش ادبی  
literary work |

**ادبیات** *adabiyāt* [ن] | ادبیات |  
literature

**ادنا** *idnā* ← ادا

**ادنی** *idnai* ← ادی

**ادی** *idai* [ص] | د دی خای | اینجایی |  
from here; local

**ادی** *adē* [ن] | مور، ادی | مادر |  
ma, mom | (form of address)

**ادیب** *adīb* [صن] | ادیب |  
1) man of letters; 2) literary

• حاجی گل ادبیین مردمی انت | حاجی گل ادیب  
سپی دی | حاجی گل شخص ادیب است |  
Haji Gul is a man of letters

**ادیره** *adīra* [ن] | هدیره | حضیره، آرامگاه |  
cemetery, graveyard; last home

**اد** *ad* ← هد<sup>(۲)</sup>

**ادکنوک** *adkanōk* ← هدکنوک

**اده** *ada* ← هدیه

**اذان** *azān* [ن] | اذان |  
call to prayer

**ارزن** *arzun* [ن] | ایپدن، پدن | ارزن | millet, sorghum

**ارس** *ars* [صن] | (۱) اوبسکی؛ (۲) د اوبسکوچی

(۱) اشک؛ (۲) اشکبار، اشک آلود | 1) tear; 2) teary, tearful, tear stained  
• ارس ریتن \ ریچگ | اوبسکی بهیدل | اشک ریختن | burst into tears; cry

**ارش** *uruš* [ن] | یرغل، حمله، برید | حمله، تاخت و تاز | attack, offence; raid

**ارشاد** *iršād* [ن] | وینا، خبری | ارشاد، سخن guidance; showing the right way |

**ارگان** *urgān* [ن] | ارگان | organ (Pol.), agency

**ارماگ** *urmāg* ← هرماگ

**ارمان** *armān* [ن] | ارمان، هیله | آرزو، ارمان wish, desire, longing |

**ارمان ارمان** *armān-armān* [حن] |

افسوس، کاشکی | I wish; o that!; if only

**ارمانجن** *armānġan* [صن] | ارمانجن | پر ارمان | desirous, longing, wishing

**ارواه** *arwāh* [ن] | اروا | روح، روان | soul, spirit

**اروت** *urūt* [ن] | کورت | قروت، کشک | dried curd

**ارگ** *arrag* ← هرگ

**اره** <sup>(۱)</sup> *ar* [صن] | اره، اره | محتاج، احتیاج | 1) need, necessity; 2) needing, necessitating

**اره** <sup>(۲)</sup> *ar* ← ارپتن \ ارپگ

**اره** <sup>(۳)</sup> *ar* :

• ارخ کرتن \ کنگ | خوله کول | عرق کردن | sweat, perspire

**ارد** *urd* [ن] | لسنکر، پوخ | لشکر، فوج | troop, army

• ارد کرتن \ کنگ | حکمرانی کول، حکمفرمائی کول | فرماندهی کردن، دستور دادن | order about, boss around

**ارداس** <sup>°</sup> *ardās* [ن] | عرض | petition

**اردلی** *ardalī* [ن] | اردلی، نوکر | خدمتگار، نوکر | servant

**اردک** *urdak* [ن] | هیللی | مرغابی | duck (Zool.)

**اردو** <sup>(۱)</sup> *urdū* [ن] | اردو، پوخ | اردو، فوج | army, troops

**اردو** <sup>(۲)</sup> *urdū* [ن] | اردو ژبه | زبان اردو | Urdu (language)

**ارز** *arz* ← ارزتن \ ارزگ

**ارزان** *arzān* [ص] | ارزان | cheap

• ارزان بوتن \ بیگ | ارزانیدل | ارزان شدن | become cheap; be reduced in price

• ارزاین مال | ارزان مالونه | مال ارزان | reasonable goods

• گران بی حکمت نه انت و ارزان بی علت | گران بی حکمت نه وی او ارزان بی علت | قیمت بی

expensive | حکمت نیست. ارزان بی علت |

goods are not so without wisdom, cheap goods are not so without reason (prov., i.e. expensive goods endure, cheap goods break quickly)

**ارزانی** *arzānī* [ن] | ارزانی | cheapness

**ارزتن \ ارزگ** *aržitin / arzag* [فم-آ]

کرزیت، آکرزت | ارزشت لزل | ارزش داشتن | be worth |

**اسباب** *asbāb* ← ازباب

**اسب** *asp* [ن] | آس | اسپ | horse

• اسپى لگتا اسپه سگیت (مث) | د آس لغته آس  
زغمى | لگد اسپ را اسپ تحمل مى کند |  
only a horse can bear the trampling of a  
horse (*idiom., i.e. there's only so much  
you can take*)

**اسپر** *ispar* [ن] | دال | سپر | shield

**اسپیت بام** *ispētbām* [ن] | سپیدی، سباوون  
| سپیده دم | dawn

**است** *ast* [فل] | دی، شته | است، هست | (it)  
is; (there) is

**استاتن \ استگ** *ustātin / ustag* [فل-آ]

گستیت، آستات | ولاړیدل، پاخیدل |  
برخاستن | get up, stand up, rise  
• بُست! | وپاخه! | بخیز! | get up!, stand  
up!

**استاد** *ustād* ← استاذ

**استاذ** *ustād* [ن] | استاذ، نبوونکی | استاد |  
professor, master; head-artisan; master-  
workman

**استاذی** *ustāzī* [ن] | استاذی | استادی |  
professorship, mastership, workmanship;  
skill, cleverness

**استار** *istār* [ن] | ستوری | ستاره | star

**استال** *istāl* ← استار

**استرگ** *istirag* [ن] | د سلمانى چاره | پاکی  
سلمانى، اُسْتَرَه | razor, razor blade

**استعاره** *isti'āra* [ص] | استعاره | metaphor  
• استعاره یین لوز | مستعارى کلمى | کلمات  
metaphorical words | مستعار

• اړ کرتن \ کنگ | جوړول | ساختن | build,  
construct

**اړتن \ اړگ** *aritin / arag* [فل-آ اړیت، آ]

اړت | خبرى کول؛ جگړه کول، شخړه کول |  
گفتگو کردن؛ پرخاش کردن | 1) talk; 2)  
curse, swear; quarrel

**اړی** *arī* ← هړی

**اړینتن \ اړینگ** *arrēntin / arrēnag* ←

هړینتن \ هړینگ

**ازباب** *azbāb* [ن] | اسباب | اسباب، لوازم |  
chattels, things, effects, equipment,  
necessaries; instrument tools

**ازگار** *azgār* [صن] | شتمن، بدای | دولت مند  
1) rich, wealthy; 2) rich man |

**ازگاری** *azgārī* [ن] | شتمنى | دولت مندى |  
wealth, wealthiness, riches

**ازل** *azal* [ن] | ازل | eternity without  
beginning

**ازم<sup>۱</sup>** *izm* [ن] | هنر | art, craft; virtue,  
excellence; skill

**ازم<sup>۲</sup>** *izm* [ن] | اجازه | permission

• ازم داتن \ دیگ | اجازه ورکول | اجازه دادن |  
give permission, permit, allow  
• ازم گپتن \ گرگ | اجازه اخیستل | اجازه  
گرفتن | obtain permission

**ازمگر<sup>۱</sup>** *izmgir* [صن] | هنرمند | 1) artist;  
2) ingenious, talented, skilful in arts,  
virtuous

**ازمگری** *izmgirī* [ن] | هنرمندی | talent,  
endowment, vocation

**اژدهار** *aždihār* ← اژدیار

**اژدیار** *aždiyār* [ن] | بنامار | اژدها | dragon

**استمان** *ustumān* [ن] | خلک، وگړی | خلق،  
 مردم | people; nation

**استمان گل** *ustumāngal* [ن] | د خلکو گوند  
 | حزب خلق | people's party

**استنزگ** <sup>(۱)</sup> *istinzag* [ن] | رڼی | ژاله |  
 hail

**استنزگ** <sup>(۲)</sup> *istinzag* [ص] | بی پروا، بی  
 نیازه | بی نیاز | carefree, wanting nothing

**است و بست** *ist-u bist* [ن] | اختیار | will,  
 option, choosing, wish

**استون** <sup>(۱)</sup> *istūn* [ن] | اوریخ | ابر |  
 cloud

**استین** <sup>(۱)</sup> *astēn* [ص] | موجود |  
 existing, existent, available

**استین** <sup>(۲)</sup> *astēn* [ن] | ماده |  
 matter

**استین** <sup>(۳)</sup> *astēn* [ن] | سپینه اوریخ | ابر  
 سفید | white cloud

**استینی** *astēnī* [ص] | دنیا پرسته | مادیات  
 پرست | materialistic

**اسخات** *isxāt* [ن] | اسقاط |  
*alms distributed at the burial ceremony*

**اسد** *asad* [ن] | زمري، اسد (د کال پنځمه  
 میاشت) | (۱) اسد (برج پنجم سال) | Asad 1)  
*(fifth month of the solar year); 2) Leo, the  
 Lion (Astr.)*

**اسرات** *asrāt* ← آسرات

**اسراتی** *asrātī* ← آسراتی

**اسراتی کساس** *asrātīkasās* ← آسراتی  
 کساس

**اسگ** *assag* ← هسگ

**اسوت** *asūt* ← هسوت

**اسوتی** *asūtī* ← هسوتی

**اسیر** *asīr* [ن] | بندی نیولی | اسیر |  
 captive

**اسیل** *asīl* ← حصیر

**اش** *aš* ← اچ

**اش** *ašš* [ن] | ژرنده | آسیا |  
 mill

**اشارگ** *išārag* ← اشاره

**اشاره** *išāra* [ن] | اشاره |  
 sign, indication

• اشاره کرتن \ کنگ | اشاره کول | اشاره کردن  
 | show, indicate |

**اشاعت** *išā'at* [ن] | مطبوعات، خبرونه،  
 خپرونی | مطبوعات |  
*press (newspapers etc.)*

**اشپز** *ašpaz* ← آشپز

**اشتاپ** *ištāp* [ن] | تلوار | شتاب، عجله |  
 hurry, rush

• اشتاپ کرتن \ کنگ | تلوار کول | عجله کردن  
 | hasten, hurry |

**اشتر** *uštur* [ن] | اوبن (په عمومی توگه) | شتر  
 (به صورت عام) |  
*camel (in general)*

• اشتر وتی بار اوته بارت مگه واجهی جی و جانا  
 لوتیت (مث) | اوبن خپل بار په خپله وړی، خود  
 خپل څښتن څخه نوازش غواړی | شتر خود  
 بارش را می برد، اما نوازش صاحبش را می  
 خواهد |  
*a camel carries its load alone, but  
 desires its owner's caress (prov.)*

**اشتر مار** *uštirmār* [ن] | چمچه مار، کفچه مار  
 | مار افعی |  
*cobra (Zool.)*

کیبری | شکمبه گوشت نمی شود، دشمن دوست  
a stomach never becomes meat | نمی شود  
and an enemy never becomes a friend  
(prov.)

اشکن *iškin* [ن] | نیزار | thicket of rushes

اشکنوک *uškinōk* [فا] | اوریدونکی |  
شنونده | listener, auditor

اشکیل *iškīl* [ن] | خنځ، بندیز، سختی | قید،  
سختی، بند | barrier, complication;  
difficulty, trouble

اشکین *uškēn* ← اشکینتن \ اشکینگ

اشکینتن \ اشکینگ *uškēntin / uškēnag*  
[فم-آ اشکینیت، آ اشکینت] | اورول |  
شنواندن | announce, annunciate,  
promulgate

اشمار *išmār* [ن] | شمیر، گنه | شمار |  
number

اشنا *ašnā* [ن] | لامبو | شنا | swimming

• اشنا کرتن \ کنگ | لامبو وهل | شنا کردن |  
swim  
• رود اشنا انت | سیند تریوی تنی زیاتی اوبه لری  
| رود ازیک قد اضافه آب دارد | the river is  
flooded

اشی تا *ašaitā* [ن] | د ژرندی پل | یک پله  
سنگ آسیا | millstone, grinder

اقوام متحده *aqwām-i mutahida* [ن] |  
ملگری ملتونه | ملل متحد | United Nations

اصل *asl* [ن] | اصل | origin, element

اصلی *aslī* [ص] | اصلی |  
basic, fundamental; essential, principal,  
main

اعید *a'īd* ← ابید

اشترمرگ *uštirmurg* [ن] | اوبنمرغی |

شترمرغ | bustard (Zool.); ostrich (Zool.)

اشتن *ištin* [ن] | بناخی، سکو | شاخی خرمن  
بادی | fork (for winnowing)

اشتن \ الگ *ištin / illag* [فم-آ کلیت، آشت]  
| ایبنودل، پریبنودل | گذاشتن، ترک گفتن |  
put, lay; leave

اشتیا *ištiyā* [ن] | اشتها | appetite

• اشتیا داشتن \ دارگ | اشتها لرل | اشتها  
داشتن | have a fancy

اشخ *išx* [ن] | عشق | love

اشراف *ašrāf* [ن] | اشراف | nobility,  
aristocracy

اشرپی *ašrapī* [ن] | اشرفی | اشرفی | gold  
coin

اشک<sup>۱</sup> *ušk* ← اشکتن \ اشکنگ

اشک ...<sup>۲</sup> *ušk-* ← هشک ...

اشکتن \ اشکگ *uškitin / uškag* [فل-آ]

کشکیت، آ اشکت | اوریدل | شنیدن | hear  
• اشکتن دیستن نه انت [مث] | اوریدل کله داسی  
وی لکه لیدل | شنیدن کی بود مانند دیدن | to  
hear something is not the same as to see it  
(prov.)

اشکر *iškar* [ن] | (۱) سکروته، انگار؛ (۲) سکاره  
(دلرگو) | (۱) قوغ آتش؛ (۲) زغال چوب | (1)  
glowing coal; ember (2) charcoal

اشکگ *uškag* ← اشکتن \ اشکگ

اشکمگ *uškummag* [ن] | لری | شکمبه |  
stomach

• اشکمگ گوشته نه بی، دشمن دوسته نه بی  
(مث) | لری نه غوبنه کیبری او دبنمن نه دوست

aklī [ص] | عقلی | rational, mental

agāzī ° [ن] | مطرب، دم | مطرب |  
musician, singer

ugda [ن] | ذمه | عهده، ذمه |  
responsibility, charge  
• اگده گپتن \ گرگ | پر غاره اخیستل | به عهده  
گرفتن، به ذمه گرفتن | to take responsibility  
for sth.

ugdadār [ن] | مسؤول | مسئول |  
responsible, accountable, liable

agar ← اگه

agl ← اگل

aglī ← اگلی

agnostīsīzm ° [ن] |

agnosticism  
| اگنوستیسیزم | لاادریت، اگنوستیسیزم

aga [ح] | که، که چیری | اگر، هرگاه |

when, whenever; if, in case  
• اگه لوتی دوستا دشمن کنی و عده بکن و مدی  
(مث) | که غواری چی دوست دی دبنمن شی نو  
ژمنه دی ماته کره | اگر خواهی که دوست تو  
دشمن شود، وعده خلافی کن | if you want  
that your friend becomes an enemy don't  
keep your promises (prov.)

agana [ح] | که نه نو | ورنه، اگر نه |  
if not

alās ← هلاس

ulāk [ن] | د سپرلی وسیله | مرکب،  
وسيله سواری | mount

allāhū [ن] | لولو، تاتی | لولو |  
lullaby

afrang [ن] | انگریز، انگلیس |

English; British; Englishman,  
Englishwoman; British man, British  
woman

afsōs [ن] | افسوس | 1) regret; 2)  
Alas!

uk [ن] | غوټه | غوطه |

• اک جتن \ جنگ | غوټه وهل | غوطه زدن |  
submerge, dive (under)  
• اک داتن \ دیگ | غوټه ورکول | غوطه دادن |  
duck  
• اک وارتن \ ورگ | غوټه خوړل | غوطه خوردن  
sink, founder |

aktar [ن] | ستوری | اختر، ستاره |  
star; constellation (Astr.)

iktiyār ← اختیار

aksariyat [ن] | اکثریت | majority

• اکثریتی گچینکاری سیستم | د اکثریت  
انتخاباتی سیستم | سیستم انتخاباتی اکثریت  
majority representation, first-past-the-  
post system

ikrār [ن] | اقرار | confession,

admission, acknowledgement  
• اقرار کرتن \ کنگ | اقرار کول | اقرار کردن |  
confess, admit, acknowledge  
• اقرار گپتن \ گرگ | اقرار اخیستل | اقرار  
گرفتن | worm a confession (out of sb.)

aksīr [ن] | اکسیر | کمیاب، اکسیر |  
elixir

akl [ن] | عقل | intellect, reason,  
wisdom

• اکل که مداری تی جان پازاب انت (مث) | عقل  
چی نه وی خان په عذاب دی | عقل که نه باشد  
جان در عذاب است | no brain, much pain  
(prov.)



**الک** ... *alk-* ← هلك ...

**الکه** *alka* [ن] | وطن، هیواد | وطن، کشور |  
homeland; country

**الگ** *illag* ← اشتن \ الگ

**الگار** *ilgār* ← هلگر

**الله** *allāh* [ن] | الله | Allah; God

• اللهی امان | د خدای په امان | خدا حافظ |  
Goodbye!; Bye!

**الم** ° *allam* [ق] | حتمی، ضرور | necessarily

**الماری** *almārī* [ن] | الماری | locker;  
cupboard, closet, cabinet

**الماس** *almās* [ن] | الماس | diamond

**الماسک** *almāsk* [ن] | پاپرسوب | تورم،  
swelling (Med.) | پندیده گی |

• تی پادی الماسک ایرآت | ستاد پینو پاپرسوب  
کبنینست | تورم پای تو پایین آمد | the  
swelling on your food went down

**المی** ° *allamī* [ص] | حتمی، ضرور | حتمی،  
ضروری | necessary

**الوا** ° *alwā* [ص] | وړی، وړسترگی | گرسنه،  
گشنه چشم | hungry; greedy

**الوکه** *alōka* [ن] | (۱) شاورورا، وروزه، لیلا  
وروزه؛ (۲) د واده سندره | (۱) آهسته برو؛ (۲)  
ترانه عروسی | 1) wedding procession; 2)  
wedding song

**اله** *ala* ← هله

**اله** *ila* [ص] | خوشی | رها، یله | set at  
liberty, released  
• اله بوتن \ بیگ | خوشی کیدل، ورهیدل | رها  
شدن | be released, be set at liberty

**الاهوش** *alāhōš* [ص] | بی هوښه | بی حواس  
bemused, confused; muzzy |

• الاهوش بوتن \ بیگ | بی هوښه کیدل | حواس  
خودرا از دست دادن | be bemused, be  
confused

• الاهوش کرتن \ کنگ | بی هوښه کول | حواس  
کسی را پرت کردن | confuse, bemuse

**البت** *albat* [ق] | البته | of course, sure

**الپ** *alip* [ن] | د بلوخی ژبی د الفبی لومړی توری  
| حرف اول الفبای بلوچی |  
*Alif (first letter of the Balochi alphabet)*

• الپ به جگری نه انت | الف بی په ځیگر کی ندی  
(بیسواده، ناپوه) | الف در جگرش نیست  
the *Alif* is not in the liver | (idiom, about an unknowing and ignorant  
person)

**الپ** *alap* [ن] | وابنه | علف، گیاه | grass

**الچک** *ulčak* [ن] | الچکان | دست بند |  
handcuff

**الډو** *aladū* ← هلدو

**الس** *ulus* [ن] | اولس | ولس، مردم | people,  
folks

• السی هیروایی | اولسی بنیگنی | مزایای  
مردمی | welfare of the people

**السی** *ulusī* [ص] | اولسی | ولسی، مردمی |  
people's, national  
• السیین کار | اولسی کار | کار مردمی |  
socially useful activity

**الغیرت** *alagīrt* [ن] | جختک، جوتکی |  
جفتک | hopping, gamboling

• الغیرت کرتن \ کنگ | دانگل | جفتک کردن  
hop, gambol |

**الکاپ** ° *alkāp* [ص] | غرنی | کوهستانی |  
mountainous, rangy

**امباز** ۲ ° *ambāz* [ص] | هم‌دوله، هم‌خیاله |  
of similar type; of the | هم‌خیال |  
same mind

**امبازتن \ امبازگ** ° *ambāzitin* /

*ambāzag* [فم-آ-امبازیت؛ آ-امبازت] | په‌غیږ  
کی نیول | در آغوش گرفتن | hug, embrace

**امبازگ** ° *ambāzag* [ن] | خواهش، هیله |  
wish, hope; passion | خواهش

**امباگ** ° *ambāg* [ن] | ملخوزه | یک نوع  
نباتیست که به قسم دوا به حیوانات داده می‌شود  
*fenugreek (Bot.)* |

**امبر** *ambar* [ن] | اعطر |  
ambergris; perfume

**امبران** *imbarān* [ن] | سپ‌کال | امسال، سال  
جاری | this year

**امبرانی** *imbarānī* [ص، ق] | سپ‌کال |  
امسال، سال جاری | 1) this year; 2) this  
year's

**امپان** *ampān* [ن] | بنی- | دم‌آهنگر |  
bellows, bag bellow

**امت** *ummat* [ن] | امت |  
Umma (body of |  
*believers*)

**امر** *amr* [ن] | امر |  
order, command |  
• امر کردن | امر کول | امر کردن  
order, command

**امریکا** *amrīkā* [ن] | امریکا |  
America

**امریکایی** *amrīkāyī* [ص] | امریکایی |  
American

**امسر** *amsar* [صن] | همزولی، دیوی زمانی |  
هم سن | (of) the same age; coeval; one of  
the same age as another

• اله‌داتن \ دیگ | پرانیستل، خوشی کول، ایله  
کول | رها کردن |  
set at liberty, release |  
• اله‌کرتن \ کنگ ← اله‌داتن \ دیگ

**الهام** *ilhām* [ن] | الهام |  
inspiration

**اله دیوک** *iladayōk* [فا] | پرینبودونکی |  
آزاد کننده | liberator

**الهی** *ilāhī* [ص] | الهی |  
divine, godlike

**الیاسک** *ilyāsk* [ن] | یوډول مرغابی دی |  
نوعی از مرغابی است |  
*a water bird*

**اما** *ammā* [ضش] | مونږ | ما |  
we

**امارا** *ammārā* ← اما

**امارت** *amārat* [ن] | امیری | امارت |  
emirate

**امال** *ammāl* [ن] | مزدور | مزدور، حمال |  
coolie, porter

**امام** *imām* [ن] | امام |  
Imam, pontiff, religious leader

**امانت** *amānat* [ن] | امانت |  
honesty; trust; trusteeship; deposit; consignment

• امانت‌اشتن \ الگ | په امانت‌اینبودل | به  
امانت گذاشتن | deposit, trust

• امانت‌داتن \ دیگ | په امانت‌ورکول | به  
امانت دادن | entrust, consign

• امانت‌هاک خیانت‌نه کنت (مث) | امانت‌خمکه  
هم نه خیانت‌توی | امانت‌را خاک خیانت نمی‌کند  
the soil doesn't yield up that which was  
entrusted to it (*prov.*)

**امب** *amb* [ن] | امب | امب (میوه) |  
mango

**امباز** ۱ ° *ambāz* [ن] | غیږ | آغوش | hug

• امباز کردن \ کنگ | غاږه ایستل | طرفه رفتن  
shirk (*one's duty*), dodge sth. |

**انبار کنوک** *anbārkanōk* [فا] | ذخیره  
 کونکی، زیرمه کونکی | انبار کننده، ذخیره  
 depositor, saver | کننده

**انت** *int* ← بوتن \ بیگ

**انت** *ant* ← بوتن \ بیگ

**انتر** *antar* [ن] | بیزو | شادی | monkey  
 (Zool.)

**انتروانبیر** *antaruanbīr* ° [ن] | بنه بوی |  
 بوی خوش | fragrance

**انتری** *antarī* ° [ن] | د بیپی، مخنی برخه چه په  
 اوبو کی ده | قسمت پیشروی کشتی که با آب  
 تماس دارد | bow (Naut.)

**انتر** *intir* [ن] | کوتک | گردم | baton

**انجگ** *anġag* [ن] | پرتوگانس | ایزار بند |  
 trousers string

**انجمن** *anġuman* [ن] | ټولنه | انجمن |  
 gathering, assembly; society, association

**انجیر** *anġīr* [ن] | انخر | انجیر | fig (Bot.)

**انچا** *ančā* [ص] | عادی، معمولی | ordinary,  
 usual; customary

**انچو** *ančō* [ح] | څرنګه | طوریکه، همینطور  
 as, the way as |

**اندتن** \ **اندگ** *anditin / andag* ← هندتن \  
 هندگ

**اندر** <sup>(۱)</sup> *andar* [ن] | دننه | داخل | in, inside

**اندر** <sup>(۲)</sup> *andar* [ص] | پټ | پنهان | secret;  
 hidden

**امل** ° *umul* [ص] | ارزبتمن | گرانها |  
 valuable, precious

**املا** *imlā* [ن] | املا | spelling, orthography

**امن** *amn* [ن] | امن، آرامی | security, safety

**امی** *ammai* ← اما

**امیده** *amīda* [ن] | همنوم، امیده | همنام |  
 namesake

**امیر** *amīr* [صن] | امیر | 1) Emir; 2)  
 governing, reigning

**امیران** *amīrān* [ن] | په نیمروز کی یوزیارت  
 دی | زیارتیست در نیمروز | Amiran (a  
 shrine in Nimroz)

**امیری** *amīrī* [ن] | امیری | 1) Emirate; 2)  
 governance

• امیری کرتن \ کنگ | امیری کول | امیری کردن  
 command |

**انار** *anār* [ن] | انار | pomegranate (Bot.)

**انارک** ° *anārk* [ن] | باړخو | رخسار | cheek

**انگاه** *anāgāh* [ق] | نابیره، ناخاپه | ناگهان |  
 abruptly, suddenly

**انگت** *anāgat* [ص] | نابیره، ناخاپه | ناگهان |  
 abrupt, sudden

**انامت** *anāmat* ← امانت

**انبار** <sup>(۱)</sup> *ambār* [ن] | زیرمه، زیرمه خای |  
 ذخیره خانه، ذخیره، انبار | warehouse; stock;  
 hoard; store, depot

• انبار کرتن \ کنگ | زیرمه کول، ذخیره کول |  
 انبار کردن، ذخیره کردن | store, hoard

**انبار** <sup>(۲)</sup> *ambār* [ن] | سره، امبار | انبار، پارو |  
 dung

**انعام** *in'ām* [ن] | انعام، بخشنه | بخشش، انعام  
prize, award |

**انکر** *inkar* [ص] | (۱) دومره؛ (۲) خورالره اندازه  
| (۱) اینقدر؛ (۲) کمی | 1) so much; 2) a  
little, a dash of

**انکس** *inkas* [ص] | (۱) دومره؛ (۲) خورالره  
اندازه | (۱) اینقدر؛ (۲) کمی | 1) so much; 2)  
a little, a dash of

**انقلاب** *inkilāb* [ن] | انقلاب | revolution;  
revolt, rebellion  
• انقلاب کرتن \ کنگ | انقلاب کول | انقلاب  
کردن | make a revolution

**انقلابی** *inkilābī* [ص] | انقلابی |  
revolutionary  
• انقلابیین دوام | انقلابی پایبنت | تداوم  
انقلابی | revolutionary process

**انگار** ° *angār* ← انگر *angar*

**انگت** *angat* [ق] | تراوسه | تا حال | until  
now, up to now, so far

**انگتینا** *angatēnā* [ق] | لا | هنوز | still

**انگر** *angar* [ن] | سکروته، انگار | قوغ آتش،  
زغال | 1) ember; 2) coal

**انگر** *ingur* [ق] | دی خواته | اینطرف | to  
this side, this direction

**انگریز** *angrēz* [ن] | انگریز | انگلیس |  
English; British; Englishman,  
Englishwoman; British man, British  
woman

**انگریزی** *angrēzī* [ص] | انگریزی |  
انگلیسی | English; British

**انگور** *angūr* [ن] | انگور | grapes (*Bot.*)

• بیبرگ اندرین کاره کنت | بیبرگ پت کارونه  
کوی | بیبرگ کارهای پنهانی می کند | Bibarg  
makes secrecies

**اندوه** *andōh* [ن] | غم | غم و اندوه | gram,  
grief

**اندگ** <sup>(۱)</sup> *andag* ← هندگ

**اندگ** <sup>(۲)</sup> *andag* ← هندن \ هندگ

**اندگی** *andagī* ← هندگی

**اندیم** *andēm* [صن] | پت | پناه | cache,  
refuge

• اندیم بوتن \ بیگ | له سترگونه پناه کیدل | از  
دیده پنهان شدن | vanish, disappear

**اندینتن \ اندینگ** *andēntin / andēnag*  
← هندینتن \ هندینگ

**اندک** *induk* [ن] | چخ | چکه | propelling,  
driving on

• اندک کرتن \ کنگ | چخول؛ تحریکول | چکه  
کردن؛ تحریک کردن | propel, drive on;  
provoke

**اندیوال** *andīwāl* [ن] | ملگری، اندیوال |  
friend, mate, comrade | دوست، رفیق

**انزار** ° *anzār* [ن] | چیغی | فریاد | cry

**انسان** *insān* [ن] | انسان | human being

**انسانی** *insānī* [ص] | انسانی | human

**انسرتن \ انسرگ** ° *insiritin / insirag*  
[فل-آانسریت، آانسرت] | آرامیدل | آرام  
شدن، قرار گرفتن | calm down, cool down

**انصاف** *insāf* [ن] | انصاف، نیاو | انصاف |  
justice, fairness

**انصافی** *insāft* [ص] | انصافی | just, fair

- اودا که بختا بهره کرتنت من نه وتن | چیری چی  
برخی ویشل کیدی زه نه وم | آنجا که بختها  
I was not there | تقسیم می شد من نبودم  
where the luck was distributed (*idiom.*,  
*i.e. I got a bad break*)

**اودان** *ōdān* ← اودا

**اورت** *ūrt* ← هورت

**اورک** ... *ōrk-* ← هورک...

**اورگ** ° *aurag* [ن] | دم‌پره روح | روح مرده |  
*soul (of a deceased)*

**اوپری** *ōrē* [حن] | ای | hey!, ho!

**اوزار** *auzār* [ن] | سامان آلات | اسباب، ابزار  
tools, facilities; equipment |  
• اوزار جور کنگ \ کرتن | سامان آلات جورول |  
produce tools | ابزار ساختن

**اوژنا** *ōžnā* ← اشنا

**اوژناک** ° *ōžnāk* [ن] | لامبو | شنا |

swimming

• اوژناک کرتن \ کنگ | لامبو وهل | شنا کردن  
swim |

**اوسار** *ausār* [ن] | ملونه | افسار | bridle

• اوسار کرتن \ کنگ | ملونه راگرخول | نوخته  
کردن | bridle

**اوست** *ōst* [ن] | اسره، هیله، غوښتنه | امید،  
آرزو | hope, wish, desire

**اوشاتن** \ **اوشتگ** *ōštātin / ōštāg* [فل-آ]

کوشتیت، آوشتات [۱] ولاړ کیدل؛ ۲)

دریدل، خنډیدل؛ ۳) انتظار ایستل | ۱)

ایستادن، ۲) توقف کردن؛ ۳) انتظار کشیدن |

1) stand; 2) stop; stay; 3) wait

**انگورتوله** *angūrtōla* [ن] | انگورتوره |

wild grape (*Bot.*) | سگ انگور

**انگه** *anga* [ق] | لاتراوسه | تاکنون، تا هم

اکنون | until, up to now, so far

**انون** *anūn* [ق] | اوس | اکنون، حالا | now,

currently

**انونی** *anūnī* [ص] | اوسنی | معاصر، فعلی |

current, present; of the present day

**انی** *anī* [ق] | اوس | اکنون، فعلا | now,

currently

**انی** ... *innī-* ← هنی...

**انیشگ** ° *anēšag* [ن] | تندی، تندپه | پیشانی

forehead |

**او** *au* [ح] | او | و | and

**اوار** ° *awār* [ص] | یوخی، سره | همراه، باهم

together |

**اواخر** *auxur* [ن] | پمبی، اخور | آخور |

manger, crib

**اور** *aur* ← هور *haur*

**اور** *ōr* ← هور *hōr*

**اوبادگ** ° *ōbādāg* [ن] | نسل | generation

**اوبه** *ōba* [ن] | وبا | epidemic, pandemic

(*Med.*)

**اوتاخ** *autāx* [ن] | کوته، خانه | اتاق، خانه |

room, house

**اوجالتن** \ **اوجالگ** ° *ōgāliti / ōgālag*

[فم-آ اوجالیت، آ اوجالت] | پاکول، صافول |

پاک کردن، صاف کردن | clean, scour

**اودا** *ōdā* [ق] | هلته | آنجا | there

• اولی سرا | په پیل کی | در اول | at the beginning, firstly

اولاد *aulād* [ن] | اولاد | children, progeny

اولاک *ōlāk* ← الکی

اولس *ōlus* ← الس

اولسی *ōlusī* ← السی

اولشام *awwalšām* [ن] | د مری خیرات | نانۍ

که برای مرده خیرات می شود | a dish, served to visitors on the first night after a death

اولکی *aulakī* ← هولکی

اولی *awalī* [ص] | لومری، اولنی | نخستین،

اولی | first; primary

اومان *ōmān* [ن] | هوس | fancy, caprice,

fad

• اومان کرتن \ کنگ | هوس کول | هوس کردن  
take a fancy to, have a liking for |

اهاړ *ahār* [ص] | اهاړ | سوزان | scorching,

torrid

ای *ai* [حن] | او (د ندا توری) | ای (حرف ندا

است) | hey (*interj.*)

ای *ē* [ضاضش] | دا، دغه؛ (۲) دی، دا؛ دوی

| (۱) این؛ (۲) او؛ آنها | (۱) this; 2) he; she; they

• ای اشتر هر کسی گسی دپا جکیت (مث) | دا

اونس د هر چا ورته چوکیرې | این شتر سفید به  
this camel kneels | دروازه هر خانه می خوابد |

down in front of every house (*prov., i.e. everybody must die*)

ایبری *ēbarī* [صق] | په یو وار؛ ټول |

یکمرتبه؛ همه | (all) at once; all

ایتالیا *itāliyā* [ن] | ایتالیا | Italy

اوشتوک *ōštōk* [فا] | ولاړ | ایستاده؛

پایدار، استوار | standing; firm, solid; steadfast; tenacious

اوشتارینتن \ اوشتارینگ *ōštārēntin* /

*ōštārēnāg* [فم-آ اوشتارینیت؛ آ اوشتارینیت]

| ولاړول | به پای ایستاد کردن | put sb. on his/her/its feet

اوشگ *ōšag* ← هوشگ

اوشیش *ōšēš* ° [ص] | صاف، پاک | clean,

pure

اوک *ūk* ← هوک

اوگان *augān* [ن] | افغان، پښتون | افغان،

پښتون | Afghan, Pashtun

اوگان بلوچ *augānbalōč* [ن] | افغان بلوچ |

افغان بلوچ (بلوچ افغان نژاد) | Baluch with Pashtun origin

اوگانستان *augānistān* [ن] | افغانستان |

Afghanistan

اوگانستانی *augānistānī* [ص] | افغانستانی

Afghan, belonging to Afghanistan |

اوگانی <sup>(۱)</sup> *augānī* [ن] | (۱) پښتو ژبه، افغانی

ژبه؛ (۲) افغانی (د افغانستان پولی واحد) | (۱) زبان پشتو؛ (۲) افغانی (واحد پول افغانستان) |  
Afghani (*unit of currency in Afghanistan*)  
Pashto (*language*); 2)

اوگانی <sup>(۲)</sup> *augānī* [ص] | د افغانانو | مربوط

به افغانها | Afghan, belonging to the Afghans

اول *awal* [صن] | (۱) اول، لومری؛ (۲) پیل،

شروع | (۱) اول، نخست؛ (۲) شروع، آغاز | 1) first; beginning; primary; 2) beginning, start

ایتالیایی [ص] *ītālyāyī* | ایتالوی | ایتالیایی

Italian |

ایته *īt* [ن] | خجالت | shame

• ایته کرتن | ملامتول | سرزنش کردن | reproach, taunt

ایتم *ētim* [ن] | اتوم | اتم | atom

• ایتمی سهرین مصیبت | توده اتومی فاجعه | فاجعه حرارتی هستوی | nuclear disaster

ایتمی *ētimī* [ص] | اتومی | هستوی |

atomic, nuclear

• ایتمیین گرمین مرگ | توده اتومی جگره | جنگ حرارتی هستوی | nuclear war

ایراتن \ ایر آیک *ēr ātin / ēr āyag* [فل-آ]

ایره گیت، آیرآت [ (۱) ارزانیدل؛ (۲) کنینستل (پارسوب) | (۱) ارزان شدن؛ (۲) پایین آمدن

(تورم) | 1) become cheap; be reduced in price; 2) go down (swelling)

• گله ایرآت | غنم ارزان شول | گندم ارزان شد | wheat became cheap

• تی پادی الماسک ایرآت | ستاد پینو پارسوب کنینست | تورم پای تو پایین آمد | the swelling on your food went down

ایراد *ērād* [ن] | ایراد، انتقاد | ایراد، عیب،

انتقاد | criticism

• ایراد کرتن \ کنگ | انتقاد کول | انتقاد کردن | criticise |

• ایراد گپتن \ گرگ | انتقاد نیول | ایراد گرفتن | criticise, find fault |

ایرادکنوک *ērādkanōk* [فا] | انتقاد کونکی

| ایرادگیرنده | critic, reviewer

ایرادگر *ērādgir* ← ایرادکنوک

ایرادی *ērādī* [ص] | د انتقاد وپ | قابل انتقاد

| not perfect, worth criticism |

ایراورتن \ ایر آرگ *ēr āwurtin / ēr ārag*

[فم-آیره کاریت، آیرآورت] | (۱)

ارزانول؛ (۲) کنبسته کول | (۱) ارزان کردن؛ (۲)

پایین آوردن | 1) cheapen, reduce in price; 2) bring down

ایرایگ *ēr āyag* ← ایرآتن \ ایرآیگ

ایربدتن \ ایر بدگ *ēr budditin / ēr buddag*

[فل-آیره بدیت، آیربدت] |

دوبیدل | غرق شدن | sink, dive

ایر برتن \ ایر برگ *ēr burtin / ēr barag*

[فم-آیره بارت، آیربُرت] | تیرول،

نغول | بلعیدن | swallow

• اول بجا گوران ایربر (مٹ) | اول وژوه وروسته

تیرکپه | اول بجو بعد قرت بده | first chew then swallow (prov.)

ایر شتن \ ایر روگ *ēr šutin / ēr rawag*

[فل-آیره روت، آیرشت] | دوبیدل | غرق

شدن، فرورفتن (در آب) | sink; dive

ایر ریتن \ ایر رچگ <sup>(۱)</sup> *ēr rētin / ēr ričag*

[فل-آیره رچیت، آیرریت] | (۱)

دنگریدل | لاغر شدن، ضعیف شدن | lose weight; become weak

ایر ریتن \ ایر رچگ <sup>(۲)</sup> *ēr rētin / ēr ričag*

[فم-آیره رچیت؛ آیرریت] | تویول |

ریختن | pour, throw (water)

ایر کپتن \ ایر کپگ *ēr kaptin / ēr kapag*

[فل-آیره کپیت، آیرکپت] | کنبسته

کیدل | پایین شدن | come down; get off

ایر کپوک *ērkapōk* [فا] | کنبسته کیدونکی |

کسی که پایین می شود | a person who

comes down; a person who gets off

ایزک *īzak* ← هیزک

ایزگند *īzɡind* [ن] | یو ډول طبی بوټی دی  
| نوعی بته طبیست | *a medical plant*

ایش *ēš* ← ای

ایشا *ēšā* ← ای

ایشان *ēšān* ← ای

ایشانا *ēšānā* ← ای

ایشانی *ēšānī* ← ای

ایشانیا *ēšānīā* ← ای

ایشکا *ēškā* [ق] | په هغه خوا کښی، هغه خواته |  
در این طرف، به این طرف | *on this side*

ایشک و اشک *ēšk-u āšk* [ن] | شاو خوا |  
اطراف | *environment*

ایشی *ēšt* ← ای

ایشیا *ēštyā* ← ای

ایشیرا *ēštīrā* ← ای

ایشیرا *tšērā* ← ای

ایل *ēl* ← هیل<sup>۲</sup>

ایلک *ēlak* [ن] | چان | ایلک | *sieve*

ایلو *ēlō* ← هیلو

ایمان *īmān* [ن] | ایمان | *faith*

• ایمان آورتن \ آرگ | ایمان راوړل | ایمان آوردن  
| *believe*

• گشنگین لاپ دین و ایمان نداریت (مث) | وږی  
نس دین او ایمان نلری | شکم گرسنه دین و ایمان  
ندارد | *a hungry belly has no faith (prov.)*

ایر کرتن \ ایر کنگ *ēr kurtin / ēr*

*kanag* [فم-آیره کنت، آیر کرت] | کښته  
کول، کوزول | پایین کردن | *bring down;*  
*lower*

ایرگیج *ērgēg* [ن] | پیل، شروع | آغاز، شروع  
*start, beginning* |

• ایرگیج کرتن \ کنگ | پیلول، شروع کول |  
آغازیدن، شروع کردن | *start, begin*

ایرگیجتن \ ایرگیجگ *ēr gēgītin / ēr*

*gēgag* [فم-آیره گیجیت، آیر گیجت] | په  
زور را کښته کول | کسی را به زور پایین کش  
کردن | *bring down, pull down, rip down*

ایر مات *ērmāt* [ص] | آرام، ایل | آرام، قرار |  
*calm*

• ایر مات کرتن \ کنگ | ایلول | تابع ساختن،  
رام ساختن | *subdue, tame*

ایر مات کنوک *ērmātkanōk* [فا]

ایلوونکی | تابع کننده، رام کننده | *taming*

ایر ماتی *ērmātī* [ن] | آرامی، ایل کونه | رامی  
*taming, domestication* |

ایر مان ° *ērmān* [ص] | عاجز، بی وزلی  
خوارکی | عاجز | *weak, feeble*

ایر مانی ° *ērmānī* [ن] | عاجزی، بی وزلی |  
عاجزی | *weakness, feebleness*

ایره *ēra* [ق] | ناوخته | ناوقت | *late*

• ایره بوتن \ بیگ | ناوخته کیدل | ناوقت شدن  
*become late (time)* |  
• ایره کرتن \ کنگ | ناوخته کول | ناوقت کردن  
*be late* |

ایریز *īrēz* [ن] | چم | کبل | *grass*

ایز بوتک *īzbōtk* [ن] | یو ډول طبی بوټی دی  
| نوعی بته طبیست | *a medical plant*



**باب** <sup>(۱)</sup> *bāb* [ن] | رواج، دود | رواج، رسم |

custom

**باب** <sup>(۲)</sup> *bāb* [ن] | فصل، خپرکی | فصل |

chapter, section

**بابا** *bābā* [ن] | پلار | پدر | *father (form of*

*address)*

**بابت** *bābat* [ن] | اره، لحاظ، سبب | سبب،

لحاظ، خاطر | matter, case, respect, reason

• شه‌ای بابتا | له‌دی سبیه | ازاین خاطر | *fort*  
his reason

• بابتا | د... په‌باره‌کی، دپه‌لحاظ | دربارہ، در  
ارتباط | *about, concerning*

• ای مسئله‌ای بابتا | د‌دی مسئله‌په‌باره‌کی |  
در باره این مسئله | *about this question*

**باپ** *bāp* [ن] | بخار | steam

**باپور** *bāpūr* [ن] | پیپ (د‌تریاک) | چلم‌تریاک

کشی | *opium pipe*

**باتی** <sup>(۱)</sup> *bātī* [ن] | نوکر | servant

**باتی** <sup>(۲)</sup> *bātī* ° [ن] | ترور | خاله | *aunt (on*

*the mother's side)*

**بات** *bāt* [ن] | باټه | لاف، اضافه‌گویی |

boasting

• بات‌جتن \ جنگ | ځان‌ستایل | خودستایی  
کردن | *brag, boast*

• بات‌داتن \ دیگ | بات‌ورکول، باتول |  
ستایش کردن | *laud, praise*

**باتوک** *bātōk* [فا] | باتوک | خودستا، کسی

که لاف می‌زند | *braggart*

**باج** *bāğ* [ن] | باج | باج، خراج | tax, duty,

tribute

• گشتا هر که دوست داریت پشک سری ایمان  
آورته (مټ) | غوبنه د هر چا خوبنه ده، خو پیشی

پری ایمان راوړی دی | گوشت را هر کس دوست  
دارد، اما پشک به آن ایمان آورده است |

*everybody likes meat, but the cat believes  
in it (prov.)*

**ایمان دار** *īmāndār* [ن] | ایمانداره | صاحب

ایمان | *believer*

**ایمان داری** *īmāndārī* [ن] | ایمانداری،

رښتینولی | ایمانداری، راستی، صداقت |  
*religious faith; honesty, sincerity*

**ایمنی** *ēmanī* [ن] | آرامی، امن، سوله | آرامی،

صلح | *security, peace*

**اینج** *īng* [ن] | لمن | دامن | *hem, seam;*

*shirt-tail*

**ایوک** *aiwak* [ق] | یوازی | تنها | alone

**ایوکی** *aiwakī* [ن] | یوازیوالی | تنهایی |

*loneliness*

**ایید** *ayīd* [ن] | اختر | عید | holiday

• کسانین ایید | کوچنی اختر | عید فطر، عید  
رمضان | *festival at the end of the fasting*

*month Ramadan*

• هر روج ایید نه انت (مټ) | هره ورځ اختر نه دی  
| هر روز عید نیست | *not every day is a*

*holiday (prov.)*

ب

**با** <sup>(۱)</sup> *bā* [ن] | تاوان | damage, loss;

indemnity, harm

• باداتن \ دیگ | بایلل | باختن | lose

**با** <sup>(۲)</sup> *bā* ← بها

- بارانشین لیره زوریت، راجا خاتونین جنه داریت (مٹ) | درنه بارونه او بن وپای شی، او ولس نبی میرمنی ساتلی شی | بارگران را شتر قوی انتقال داده می تواند، و مردم را کدبانوی خوب نگاه کرده می تواند | a strong camel carries heavy burdens, a good housewife keeps the house full of guests (prov.)

**بار** <sup>(۳)</sup> *bār* ← بهر

**باران کوپ** *bārānkōt* [ن] | بارانی بلاپوش، بارانی کوپ | بلاپوش بارانی | raincoat

**بارکش** *bārkaš* [ص] | بارکین | بارکش | load-carrying

- بارکشین اشتر | بارکین او بن | شتر بارکش | pack-camel

**بارکشی** *bārkašī* [ن] | حمل و نقل، وپه او راوپه | بارکشی، حمل و نقل | transport, carriage

**بارگ** <sup>(۱)</sup> *bārag* [ص] | نازنین، بیکلی، زیبا | زیبا، نازنین | beautiful, nice, handsome, lovely

**بارگ** <sup>(۲)</sup> *bārag* [ص] | نری | باریک | narrow, thin

**بارگ بند** *bāragband* [ص] | نازک | thin

**باروا** *bārawā* [لج] | په باره کی | درباره | about

- ای مسئله ای باروا | د دی مسئله په باره کی | درباره این مسئله | about this question

**باری** <sup>(۱)</sup> *bārī* [ن] | وخت، دوره | زمان، وقت | time, period of time

**باری** <sup>(۲)</sup> *bārī* [ن] | باروونکی | باربر | load-carrying

**باجه** *bāga* [ن] | باجه | brother-in-law (the husband of the sister of one's wife)

**بادام** *bādām* [ن] | بادام | almond (Bot.)

**بادام چم** *bādāmčam* [ص] | بادامی سترگی | بادامی چشم | almond-eyed

**بادرنگ** *bādring* [ن] | بادرنگ | بادرنگ، خیار | cucumber (Bot.)

**بادزنه** *bādzana* [ن] | پیک، پکه | بادبزنی | hand ventilator

**بادشاه** *bādšāh* [ن] | پاچا | پادشاه | king

**بادشاه زادگ** *bādšāhzādag* [ن] | شاهزاده | prince |

**بادشاهی** *bādšāhī* [ص] | پاچاهی | پادشاهی | royal |

**بادگیر** *bādgīr* [ن] | بنگله، مانپی، بالاخانه | قصر، بالاخانه | palace; (house in the) upper storey; balcony

**بادناغ** *bādnāg* [ن] | ختاق، زریز | خروسک | croup (Med.)

**بادینتن** \ **بادینگ** *bādēntin / bādēnag* [ن] | آ بادینت | تومنه کول | شیر را مایه کردن | sour (milk)

**بادینوک** *bādēnōk* [فا] | تومنه کونکی | مایه کننده | souring

**بار** <sup>(۱)</sup> *bār* [ن] | وخت، زمان | وقت، زمان | time, period of time

**بار** <sup>(۲)</sup> *bār* [ن] | بار، پیتی | بار | burden, load

- بارکشتن \ کشگ | باروول | باربردن | carry or bear a load

**باشله** *bāšla* [ن] | (د ونی) بښاخ، بښاخله | شاخه  
bough, branch | (درخت)

**باشه** *bāša* [ن] | ټپوس، بښه | باشه |  
goshawk; vulture (*Zool.*)

**باطن** *bātin* [ن] | باطن، دننه | باطن، اندرون |  
1) interior; heart; mind; conscience; 2)  
inside

**باطنی** *bātinī* [ص] | باطنی |  
inner, internal;

**باک** <sup>(۱)</sup> *bāk* [ن] | پروا، حیاء | پروا |  
care, fear, concern, heed

**باک** <sup>(۲)</sup> *bāk* [ن] | ټانک (موټر) | ټانک (موټر)  
tank |

**باکمهو** *bākmahū* ° [ن] | داوبو یو ډول مرغه  
دی | یک نوع مرغاییست |  
*a water bird*

**باکر** *bākūr* ° [ن] | غیږ | آغوش |  
hug

**باکره** *bakira* [ن] | باکره |  
virgin

**باگ** *bāg* [صن] | (۱) باغ؛ (۲) بښکلی | (۱) باغ؛ (۲)  
زیبا | 1) garden; 2) beautiful

• باگین وطن | بښکلی هیواد | کشور زیبا |  
beautiful country

**باگار** *bāgār* ° [ن] | څرمبښکی | چلپاسه |  
lizard

**باگوان** *bāgwān* [صن] | باغوان | باغبان | 1)  
gardener; 2) gardening

**باگوانی** *bāgwānī* [ن] | باغوانی | باغبانی |  
gardening

**بال** *bāl* [ن] | (۱) وزر؛ (۲) الوتنه | (۱) بال؛ (۲)  
پرواز | 1) wing; 2) flight

• بال آورتن \ آرگ | پورته کول | بلند کردن |  
raise, lift

**بارین** *bārēn* [اس] | آیا |  
*interrogative*

*particle used mostly where there is no  
other interrogative in the sentence*

• بارین کیت؟ | آیا راخی؟ | آیا می آید؟ |  
Does he come?

**باره** *bāra* ° [ن] | کرایه |  
rent, fare, freight, charges, hire; cost

**باز** *bāz* [ص] | ډیر، زیات | بسیار، زیاد |  
many, numerous, much; very

• باز بگند گل مه کن، کم بگند غم مه کن (مټ) |  
په ډیرو مه خوشحاله کیږه، په کمو مه خپه کیږه |  
به بسیار خوش مشو، به کم خفه |  
don't rejoice about much, don't despair about little  
(*prov.*)

**بازار** *bāzār* [ن] | بازار |  
bazaar; market

**بازاری** *bāzārī* [ص] | بازاری |  
bazaari,

belonging to the market; commercial  
• بازاریبین سیالی | بازاری مناسبات | مناسبات  
بازاری | commercial relations

**بازل** *bāzul* [ن] | وزر | بال |  
wing

**بازوار** *bāzwār* [ق] | ډیر ځلی، څو ځله |  
چندین مرتبه |  
several times, repeatedly

**بازی** *bāzī* [ن] | ډیروالی | زیادی |  
excess; surplus; muchness

**باسک** <sup>(۱)</sup> *bāsk* [ن] | غړی | عضو |  
member

**باسک** <sup>(۲)</sup> *bāsk* [ن] | اوږه، بازو | بازو |  
upper arm (*Anat.*)

**باسکی** *bāskī* [ن] | غړیتوب | عضویت |  
membership

**باسو** *bāsū* ° [ن] | غلط سپری، دوه مخی |  
انسان دورو |  
hypocrite

**بالی گراب جنگ** *bāligrābganag* [ن] | د

الوتکو تنبتول | طیاره ربایی، هواپیماربایی |  
hijacking

**بام** <sup>(۱)</sup> *bām* [ن] | بام | roof

**بام** <sup>(۲)</sup> *bām* [ن] | سباوون | بامداد | dawn,

daybreak

• بام داتن \ دیگ | سپیدی چاودل | سپیده

دمیدن | dawn, break (*day*)

• بامی سر | سپیدی پیل | آغاز سپیده دم |

early daybreak

**بانجان** *bāngān* [ن] | بانجن | بادنجان |

aubergine (*Bot.*)

• بدین بانجان آیت ندرایت (مث) | بد بانجن آیت

نه لری | بادنجان بد آفت ندارد | bad

aubergines remain untouched even by  
worms (*prov., cf. a bad vessel is seldom  
broken*)

**بانددا** *bāndā* [ق] | سبا | فردا | tomorrow

**بانده** <sup>°</sup> *bānda* [ن] | خای، کلی، چوتره | محل

بود و باش، قریه | place, whereabouts;  
village

**بانری** *bānarī* [ن] | د میرچا کرند د خورنوم

دی | نام خواهر میرچا کرند است | Banari

(*name of the sister of Mir Chakar Rind*)

**بانزل** *bānzul* ← بازل

**بانک** *bānk* [ن] | بانک | bank (Fin.)

**بانک** *bānuk* [ن] | میرمن، بنیخه | زن، خانم |

woman, lady

**بانگ** *bāng* [ن] | بانگ | cock's crow;

clamour, cry

• بانگ داتن \ دیگ | بانگ ویل، بانگ کول |

cry, exclaim, call out | بانگ دادن

• بال داتن \ دیگ | الوزول | پرواز دادن | let  
fly

• بال کرتن \ کنگ | الوتل | پرواز کردن، پریدن  
fly, take off |

**بالابندی** *bālābandī* [ن] | تنگه، ملاتر |

حمایت، پشتیبانی | support, backing

**بالاخانه** *bālāxāna* [ن] | بالاخانه | (house in

the) upper storey; balcony

**بالاد** *bālād* [ن] | قد، ونه | قد، بلندی |

stature; height

**بالادستی** *bālādestī* [ن] | برلاسی | برتری |

superiority

**بالادی** *bālādī* [ن] | اوچتوالی | بلندی، ارتفاع

height, altitude |

**بالایی** *bālāyī* [ص] | (۱) شمالی؛ (۲) پورته | (۱)

شمالی؛ (۲) بالا | 1) northern; 2) upper

**بالشت** *bālīšt* [ن] | بالنبت | بالشت، متکا،

بالش | pillow

**بالی** *bālī* [ص] | هوایی | aerial

**بالی ارش** *bālīuruš* [ن] | هوایی یرغل |

یورش هوایی، حمله هوایی | air raid

**بالی پت** *bālīpaṭ* [ن] | هوایی ډگر | میدان

هوایی | airport

**بالی پوج** *bālīpaug* [ن] | هوایی پوخ | قوای

هوایی | air force

**بالی جاز** *bālīgāz* [ن] | الوتکه | طیاره،

هوایما | airplane

**بالی گراب** *bāligrāb* ← بالی جاز

of the Baloch to defend life and property  
of refugees

**باهوت دار** [ن] *bāhōtdār* | پناورکونکی |  
granting asylum (to sb.) | پناه دهنده

**باهوت داری** [ن] *bāhōtdārī* | پناورکونه |  
granting of asylum | پناه دادن

**باهوتی** [ن] *bāhōtī* | پناه | پناه گزینی |  
refuge, asylum

**باهینک** ° [ن] *bāhēnk* | بنگری | چوری |  
bangle

**باهینتن** \ **باهینگ** *bāhēntin / bāhēnag*  
← باینتن \ باینگ

**باید** [و] *bāyid* | باید | should, must, ought  
to; necessary

• من باید برین | زه باید ولاړ شم | من باید بروم  
I have to go |  
• باید انت بیآتینن | زه باید راغلی وای | من باید  
می آمدم | I had to come

**بایست** *bāyist* ← باید

**باینتن** \ **باینگ** *bāyintin / bāyinag* [فم-آ  
باینیت، آ باینیت] | بایلل، له لاسه ورکول |  
باختن، از دست دادن | lose, gamble away

**ببر** [ن] *babr* | ببر | tiger (Zool.)

**بت** [ن] *bat* | بته | قاز | goose (Zool.)

**بت** [ن] *but* | بت | idol

**بت** [ق] *bit* | داخل، دننه | داخل، اندرون | in,  
inside

• بتا کرتن \ کنگ | داخلول، ایښودل | داخل  
کردن | put (inside of sth.)

**بتخانه** [ن] *butxāna* | بت تون | بتخانه | idol  
temple

**بانگو** [ن] *bāngau* | چرگ بانگ، سهار مهال |  
فجر، صبحدم، ملاذان | dawn, daybreak

**بانور** ° [ن] *bānūr* | ناوی | عروس | bride

**باوبند** [ن] *bāūband* | بازوبند | armllet (for  
the upper arm)

**باور** [ن] *bāwar* | باور، اعتماد، یقین |  
belief, faith, credit

• باور بوتن \ بیگ | باورول | یقین شدن |  
or become sure (of sth.)  
• باور کرتن \ کنگ | باور کول، یقین کول | یقین  
کردن، اعتماد کردن | make sure (of sth.)

**باوری** [ص] *bāwarī* | د باور وړ | قابل باور |  
believable, credible

**باهند** ° [ن] *bāhand* | وده، پاخیدن، پورته  
کیدنه | نشوونما، به پا خاستن |  
development, growth; appearance

**باهندکنوک** ° [فا] *bāhandkanōk* | تحریک  
کونکی | محرک | instigator, inciter,  
stimulant

**باهوت** [صن] *bāhōt* | پناه وړونکی | پناه  
گزين، پناه جو، پناهنده | 1) refugee; 2)  
asking for asylum

• باهوت بوتن \ بیگ | پناه وړل | پناه گزين  
شدن، پناهنده شدن | ask for asylum  
• بلوچ وتی باهوتی سرو مالا ساتیت | بلوخان د  
خپل پناه وړونکی سرو مال ساتنه کوی |  
بلوچها از سرو مال پناه گزين خود حفاظت  
می کنند | the Baloch defend the life and  
the property of their refugees  
• باهوتین مردمی سرو مالی سرا خیالداري کنگ  
بلوچی دود انت | د باهوت سړی د سرو مال  
ساتنه د بلوخوا دود دی | حفظ سرو مال پناه  
گزين رسم بلوچی می باشد | it is the custom

**بتل** *batal* ← متل

**بتیل** ° *batīl* [ن] | یو ډول بیړی، | نوعی کشتی

است | *a kind of a ship*

**بت** ۱) *bat(t)* [ن] | اوگره | دلده | porridge,

pudding

**بت** ۲) *bat(t)* [ص] | زوپ، ورسته | کهنه،

فرسوده | *old, worn out, shabby*

• بت بوتن \ بیگ | زړیدل، شړیدل | کهنه شدن،

شاریدن | *be worn out; be boiled soft*

• بت کرتن \ کنگ | زړول، شړول | کهنه کردن،

شاراندن | *wear out; boil soft*

• ایشی پچ بت بوتگنت | دده کالی زاړه شوی دی

| لباسهای این شخص کهنه شده است | *his*

*clothes are worn out*

• وتی بتین چوتانا نوک کرثن | ما خپلی زړی

چوتی نوی کړی | من چپلیهای کهنه خود را نو

ساختم | *I changed my old sandals with*

*new ones*

**بتو** *battō* [ن] | خشتول | جوکوب | dipping

into

• بتو کرتن \ کنگ | خشتول | جوکوب کردن |

dip into

**بج** ° *bağ(ğ)* [ص] | کوږ | خم، کج | crooked

**بج** *buğ(ğ)* [ن] | زړه پرستن | لحاف کهنه و

فرسوده | *old blanket*

**بجار** *biğğār* [ن] | هغه پیسی چی د واده په

وخت کی د زوم سره د دوستانو له خوا مرسته

کیږی | پول امدادی که هنگام عروسی از طرف

دوستان و خویشاوندان به داماد داده می شود |

*contributions collected by a groom*

*among friends and relatives to pay the*

*expenses of his marriage*

• بجار داتن \ دیگ | مرسته کول (د واده په وخت

کی) | کمک کردن | *pay contributions to a*

*groom*

• بجار گپتن \ گرگ | مرسته اخیستل (د واده په

وخت کی) | کمک گرفتن (هنگام عروسی) |

*receive contributions to pay the expenses*

*of one's marriage*

**بجتگ** ° *bağtag* [ن] | یاغی | یاغی، سرکش

*rebel, insurgent* |

**بجتن** \ **بجگ** ° *bağitin / bağag* [فل-آ]

بجیت، آبجت | اوبنتل، بدلیدل | تبدیل

شدن، تغییر کردن؛ بازگشتن از قول و قرار |

*change*

• شه وتی کولا بجتن \ بجگ | وعده ماتول | باز

گشتن از قول و قرار خود | *break a promise*

**بجلی** ° *biğlī* [ن] | برینسا | برق |

*electricity, power*

**بجنډ** *biğind* [ن] | یو ډول سابه دی | نوعی

سبزی است | *a kind of local vegetable*

**بجینتن** \ **بجینگ** ° *bağēntin / bağēnag*

[فم-آ بجینیت، آ بجینت] | نښلول | وصل

کردن، قیود وضع کردن؛ پشیمان ساختن، از قول

و قرار باز گرداندن | *1) affix, put on; stick*

*on, adhere; 2) discourage; argue sb. out*

*of keeping his promise*

• من حسنا شه آسودا بجینین | زه حسن د هغی

سودا خخه راگزوم | من حسن را از آن سودا

I discourage Hasan from

*making this deal*

**بج** *bač* [ن] | زوی، هلک | پسر، بچه | boy

• بجی بدله کیت، براسی بدله نه کیت (مث) | د

زوی عوض رایی، خود ورور عوض نه رایی |

عوض پسر می آید، اما عوض برادر نمی آید |

*you can make a new son, but you can't*

*make a new brother (prov.)*

## بخشاشتن \ بخشگ *baxšātin / baxšag* [فم] -

آبخشیت، آبخشات [ن] | ۱) بخشنین کول؛ ۲) عفو کول | بخشش کردن؛ ۲) بخشیدن، عفو کردن  
1) give, grant, donate, present; 2) forgive, pardon

## بخشش *baxšiš* [ن] | بخشنین، انعام |

بخشش، انعام | munificence, gift, donation; reward

• بخشش داتن \ دیگ | انعام ورکول | بخشش کردن |  
make a donation, bestow gifts; reward

• بخشش کرتن \ کنگ | بخشنین ورکول، بخنبل | بخشش کردن، بخشیدن |  
give, grant; bestow; present

## بخشگ *baxšag* ← بخشاشتن \ بخشگ

## بخشوک *baxšōk* [فا] | بخسنونکی | بخشنده

merciful; forgiving; liberal |

## بخمل *baxmal* [ن] | بخمل | velvet (Textil.)

## بخملی *baxmalī* [ص] | بخملی | velvety,

velvet

## بخیل *baxīl* [صن] | بخیل | 1) jealous;

miserly; 2) jealous person; miser, envier

• بخیل بوتن \ بیگ | بخیل کیدل | بخیل شدن  
envy, grudge |

• بخیل وتی جندا جورینیت (مث) | بخیل خان

خوروی | بخیل خودرا می رنجاند | he who  
envies causes harm to himself (prov.)

• بخیلین مردما گون دوستی شرنه انت (مث) | د

بخیل سپی سره دوستی نه بنایی | با شخص  
بخیل دوستی نشاید | it's not good to be a

friend of the envious (prov.)

## بخیلی *baxīlī* [ن] | بخیلی، شومیت | بخیلی،

حسادت | envy, jealousy |

• بخیلی کرتن \ کنگ | بخیلی کول | حسادت

کردن | envy, grudge; begrudge |

## بچک *bačak* [ن] | زوی، هلک | پسر، بچه |

boy

## بچکند *bačkand* [ن] | مسکا | لبخند | smile

## بچکندن \ بچکندگ *bačkanditin /*

*bačkandag* [فل] - آبچکندیت، آبچکندت |

مسیدل | لبخند زدن | smile

## بچینتن \ بچینگ *bačēntin / bačēnag* [فم]

- آبچینیت، آبچینت | ژغورل | نجات دادن |

save, rescue

## بحث *bahs* [ن] | بحث |

argument, debate, dispute, discussion

• بحث کرتن \ کنگ | بحث کول | بحث کردن |

argue, debate, dispute

## بحث گشتانک *bahsguštānk* [ن] | مباحثه |

discussion

## بخاری *buxārī* [ن] | بخاری | بخاری | stove,

furnace

## بخت *baxt* [ن] | بخت، طالع |

• بختی واوند خواره نه بی (مث) | بختور نه

خواریری | طالع مند خوار نمی شود | a lucky

person never becomes poor (prov.)

## بختاور *baxtāwar* [ص] | بختور | طالع مند

happy, lucky, fortunate |

• بختاور بوتن \ بیگ | بختور کیدل |

سعادت مند شدن | be happy, be lucky, be

fortunate

• کریم بختاورین مردمی انت | کریم بختور سپی

دی | کریم شخص طالع مند است | Karim is a

lucky person

## بختاوری *baxtāwarī* [ن] | نیکبختی،

سعادت مندی | good luck, happiness |

## بخچه *buxča* [ن] | بخچی، غوټه | بغچه، بقچه

bundle, pack; square cloth wrapper |

of bad state; | بدحال [ن] *badhāl* | بدحال

frail, feeble; ill-humoured

| بدخواص [ص] *badxawās* | بدخواص

mean, vicious

bad | بدذات [ص] *badzāt* | بدذات

hearted, mean, roguish, scoundrel; of a bad stock, of bad origin

| بدذاتی [ن] *badzātī* | بدذاتی

disobedience; roguishness; bad behaviour; bad origin

ugly; | بدرگ [ص] *badrag* | بدرگ

infamous, defamed; of a bad stock

| بدروچ [ص] *badrōč* | بدروچ

سیاه روز | unlucky

| بدزوان [ص] *badzuwān* | بدزوان

abusive, scurrilous, foul-mouthed

| بدسرشت [ص] *badsirišt* | بدسرشت

بدقسمت، بدسرشت | unlucky, unfortunate

| بدعمل [ص] *bad'amal* | بدعمل

evil-doing

بدفعل *badfēl* ← بدپیل

evil- | بدکردار [ص] *badkirdār* | بدکردار

doing

| بدگمان [ص] *badgumān* | بدگمان

| بدگمان، مشکوک | suspicious,

distrustful; doubtful, dubious

| بدگمانی [ن] *badgumānī* | بدگمانی

suspicion, mistrust | بدگمانی

بدگند [صن] *badgind* | بدبین | 1)

pessimist; 2) pessimistic; distrustful, mistrustful

bad; of poor | بد [ص] *bad* | خراب، بد

quality; ill; evil

• بد آتن \ آئیگ | بد وړل، نفرت کول | بد بردن،

نفرت کردن | dislike; hate

• بد برتن \ برگ | بد وړل | بد بردن، متنفر بودن

1) get annoyed, get angry; 2) dislike |

• بدین جاور | بحران، بد شرایط | بحران،

شرایط بد | crisis; bad circumstances

• بدین کرد | بد عمل، ناکاره کار | کار بد، فعل

بد | bad deed; bad behaviour

• بد ممکن که بد مه گندی (مٹ) | مه کوه په چا چی

و به شی په تا | بد ممکن و بد میندیش که روز بد

don't do bad and bad won't

happen to you (prov., i.e. bad causes bad)

| بدبخت [ص] *badbaxt* | بدبخته، کم طالع

بدبخت، بد طالع | unlucky, unfortunate

• احمد بدبخت بوت | احمد بدبخته شو | احمد

بدبخت شد | Ahmad was unlucky

bad luck, | بدبختی [ن] *badbaxtī* | بدبختی

adversity

| بدبری [ن] *badbarī* | پروتست، بدوړل

بدبری، پروتست، خشم | protest; anger, rage

| بدپیل [ص] *badpēl* | بی لاری، گمرا | بی راه،

گمراه، بدکردار | misbehaving; miscreant;

evil-doing

• بدپیل بوتن \ بیگ | گمرا کیدل | گمراه شدن

misbehave, do evil |

• بدپیل کرتن \ کنگ | بی لاری کول | گمراه

ساختن | cause to misbehave

| بدپیلی [ن] *badpēlī* | گمراهی، بی لاری

گمراهی | bad behaviour, misbehaving

| بدجنس [ص] *badğins* | بدجنسه | بدجنس

bad hearted, mean, roguish, scoundrel; of

a bad stock



**بدوایی** *badwāyī* [ص] | دشمنی | inimical, hostile

**بدی** *badī* [ن] | بدوالی، بدی، دشمنی | hostility, enmity; دشمنی، بدی، خصومت | badness, evil; disadvantage

**بدیگ** *badēg* [ن] | دشمن | enemy

**بدیل** *badīl* [ن] | نوبت وار | نوبت | turn; serial, line

**بدیلی** *badīlī* [ص] | نوبتی | next (in turn)

**بډ** <sup>(۱)</sup> *bud* ← بدتن \ بډگ

**بډ** <sup>(۲)</sup> *bud* :

• بډ داتن \ دیگ | ډوبول | غرق کردن | drown; sink (vt)

• بډ وارتن \ ورگ | ډوبیدل | غرق شدن | be drowned; sink (vi), founder

**بډ** *bad* [ن] | (۱) شا؛ (۲) پیتی | (۱) پشت؛ (۲) بار، پشتاره | 1) back; 2) load, burden

**بډتن** \ **بډگ** *budditin / buddag* [فل-آ]

بډیت، آډیت | ډوبیدل، لاهو کیدل | غرق شدن | be drowned; sink (vi), founder

**بډکی** *baddukī* [ن] | دست فروشی | peddlary, hawking

**بډو** *baddō* [ن] | د هوسی بچی | چوچه آهو | fawn (Zool.)

**بډینتن** \ **بډینگ** *buddēntin / buddēnag* [فل-آ] | بډینیت، آډینیت | ډوبول | غرق کردن | drown; sink (vi) |

**بر** *bar(r)* [ن] | دښت، بیابان، دشت | لامزروع | desert, steppe

**بر** *bar* [ن] | حاصل | harvest; result

**بدگندی** *badgindī* [ن] | کرکه، بدبینی | pessimism; aversion | نفرت، بدبینی

**بدل** *badal* [ن] | بدل، عوض | substitute, exchange; compensation

• بدل بوتن \ بیگ | بدلیدل | عوض شدن | change, undergo a change; be exchanged or replaced; be changed; be compensated

• بدل کرتن \ کنگ | بدلول | عوض کردن، تبدیل کردن | change, exchange, replace; compensate

**بدل سدل** ° *badalsadal* [ن] | بدلون، تغییر | change, alteration | تغییر

**بدلگ** *badalag* [ن] | تغییر | change, alteration, variation

**بدلی** *badalī* [ن] | عوض | exchange

**بدلینتن** \ **بدلینگ** *bad(a)lēntin / bad(a)lēnag* [فل-آ] | بدلینیت، آډلینیت | بدلول، ترجمه کول | عوض کردن، ترجمه کردن | exchange; translate |

**بدلینوک** *bad(a)lēnōk* [فا] | ژباړونکی، مترجم | ترجمان | translator, interpreter

**بدمجگ** *badmaġg* [صن] | بدمغزه، عصبی | بدمغز | 1) fool; 2) stupid, silly

**بدن** *badan* [ن] | بدن | بدن، جسم | body

• بدنی سنب | د بدن مسامات | مسامات بدن | pores

**بدنام** *badnām* ← بنام

**بدنامی** *badnāmī* ← بنامی

**بدنی** *badnī* [ن] | بدنی | بدنی (ظرف آب) | water jug

- دینیین براس | دینی ورور | برادر دینی | blood brother
- براسین ملک | د ورونو دولتونه | دول برادر | fraternal countries
- براسین گل | ورونه گوند | حزب برادر | fraternal party
- براس کورو گهارامیت وار (مث) | که ورور پوند هم وی د خور طمع ورته کیږی | برادر کور و خواهر چشم امید به او دارد | the brother is blind, but the sister puts her trust in him (prov.)

**براسو** *brāsō* [ن] | ملگری، رفیق | رفیق، دوست | friend, comrade

**براسی** *brāsī* [ن] | وروری | برادری | brotherhood; fraternity

- براسی کرتن \ کنگ | وروری سره کول | با هم برادری کردن | fraternise

**براک** *burrāk* [ص] | تیره، تیز | بُرنده، تیز | sharp

**برانز** ° *brānz* [ن] | رڼا | روشنی | light; brightness, lightness

- برانزداتن \ دیگ | رڼا ورکول | روشنی دادن | light; lighten, brighten; illuminate

**براوندگ** ° *brāwandag* ← براهندگ

**براه** *brāh* [ن] | ښکلا، زیبایی | نمود، زیبایی، شکوه، جلوه | beauty, magnificence

- براه داتن \ دیگ | ښه ایسیدل | زیب دادن، نمود دادن | beautify; suit, look well on sb.

**براهداری** *brāhdār* [ص] | ښکلی | مقبول، جلوه، شکوه | beautiful, nice, handsome

**براهندگ** ° *brāhindag* [ن] | دوست، ملگری، آشنا | رفیق نزدیک، دوست | friend, comrade

- بری است و برکتی نه انت | بری شته او برکت نشته | حاصلش است، اما برکت ندارد | there are results, but what's the point of all that now? (idiom.)

**بر** <sup>(۱)</sup> *bir* [ق] | وار، ځل | مرتبه، دفعه | time

**بر** <sup>(۲)</sup> *bir* :

- توار بر جتن \ جنگ | ریغ کول | صدا کردن | call

**بر** <sup>(۱)</sup> *bur(r)* [ن] | ډله، گروه | دسته، جمعیت، گروه | group

**بر** <sup>(۲)</sup> *bur(r)* ← برتن \ برگ

**برابر** *brābir* [ص] | سمون | مطابق، برابر، مساوی | equal, similar; fitting, suiting

- برابر آتن \ آیگ | سره جوړیدل، برابریدل | با هم مطابقت کردن، تطابق کردن | be equal; conform, agree; fit, suit, blend

- دو چنگل برابر نه انت | دوی گوتی سره برابری نه دی | دو انگشت با هم برابر نیست | two fingers are not alike (prov.)

**برابری** *brābirī* [ن] | مطابقت | conformity, accordance, agreement, concordance

**برات** *brāt* ← براس

**برات** <sup>(۱)</sup> *barāt* [ن] | برات | Barat (the

*fourteenth night of the eighth month of the Islamic lunar year)*

**برات** <sup>(۲)</sup> ° *barāt* [ن] | دربار | court

**برازاتک** *brāzātāk* ← برازاک

**برازاک** *brāzāk* [ن] | وراره، وریره | برادرزاده | nephew (brother's child)

**براس** *brās* [صن] | ورور | برادر | 1) brother; 2) fraternal, brotherly

implemented, be performed, be realised;  
be done

- برجا کرتن \ کنگ | عملی کول، پر خای کول |  
do; execute, عملی کردن، انجام دادن |  
implement, perform, realise; finish

**برج گنده** *burğ-e gunda* [ن] | | په نیمروز  
کی د خای نوم دی | نام محلست در نیمروز  
*Burj-e Gunda (place in Nimroz)*

**برجم** *birğam* [ص] | ټول، غونډ، تمام | تمام،  
همه | all, whole, entire

**برجمی** *birğamī* [ن] | تمامیت | integrity,  
entirety, wholeness

**برداتن \ بردیگ** *birdātin / birdayag* [فم]  
-آبره دنت، آبردات | پوښل | پوشاندن |  
clothe, cover (*with clothes*)

**برز** <sup>۱</sup> *burz* [ص] | بر، لوړ، اوچت | بلند،  
مرتفع، بالا | high; up

- برز بوتن \ بیگ | لوړیدل، وده کول | نمو کردن  
grow, develop |

- برز کرتن \ کنگ | لوړول | بلند کردن |  
heighten, enhance

- برزه جنی بروت انت، جاله جنی ریش (مث) |  
پورته وهی بریتونه دی، کښته وهی ږیری دی |  
بالا می زنی بروت است، پایین می زنی ریش | if  
you reach up there is a moustache, if you  
reach down there is a beard (*idiom., i.e.*  
*the situation is hopeless*)

**برز** <sup>۲</sup> *burz* [ن] | شمال | North

**برزشانی** *burzšānī* [ن] | جلال، عظمت |  
glory, grandeur; greatness, pomp,  
magnificence

**برزگ** *burzag* [ص] | لوړ | بلند | high

**برزگا** *burzagā* [ق] | پورته | بالا | up here  
or there; upstairs; above; behind (*in a*  
*room*)

**براهوی** *brāhōyī* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی  
نوم دی | نام قبیله یی از بلوچهاست |  
*Brahui (tribe of the Baloch)*

**برباد** *birbād* [ص] | برباد | ruined,  
destroyed, wrecked

- برباد بوتن \ بیگ | بربادیدل | برباد شدن | be  
ruined, be destroyed
- برباد کرتن \ کنگ | بربادول | برباد کردن |  
ruin, destroy

**بربادی** *birbādī* [ن] | بربادی | destruction,  
ruination

**بربریزم** *barbarizm* [ن] | بربریزم، بربریت |  
barbarism, barbarity | توحش، بربریت

**برپک** *barpak* [ص] | سپین | سفید | white

**برتانی** *bartāniyā* [ن] | برتانیه | برتانیه،  
بریتانیا | Great Britain

**برترتن \ برترگ** *birtiritin / birtirag* °  
[فل-آبرتیت، آبرتت] | بیرته راتلل |  
بازگشت کردن | turn back

**برتن \ برگ** *burtin / barag* [فم-آبارت، آ  
بُرت] | وړل، بیول | بردن |  
carry, take, bear, transport; conduct; win

**برتن \ برگ** *burritin / burrag* [فم-آ  
بُریت، آ بُرت] | پریکول | بریدن، قطع کردن |  
cut; pick

**برج آس** *burğ-e ās* [ن] | په نیمروز کی د خای  
نوم دی | نام محلست در نیمروز |  
*Burj-e As (place in Nimroz)*

**برجا** *birğā* [ص] | پر خای | موزون | fitting;  
carried out, executed; done

- برجا بوتن \ بیگ | عملی کیدل، پر خای کیدل  
| عملی شدن، انجام شدن | be executed, be

**برمن** *birman* [ضش] | (۱) ماته؛ (۲) زما | (۱)  
برای من؛ (۲) از من | 1) for me; 2) my, mine

**برمه** *barma* [ن] | برمه | drill, auger  
• برمه کرتن \ کنگ | برمه کول | برمه کردن |  
drill, bore

**برنج** <sup>(۱)</sup> *bring* [ن] | وریجی | برنج | rice  
**برنج** <sup>(۲)</sup> *bring* [ن] | ژیر | برنج (فلز) | brass

**برنجاپ** *bringāp* [ن] | د وریجو اوبه | آب  
برنج | water from boiled rice

**برنجی** *bringī* [ص] | ژر (فلز) | برنجی |  
(made of) brass; brazen

**برنگ** ° *biranag* [ص] | خوان | جوان، برنا |  
young

**برنواس** *barnwās* [ن] | کپوسی، کپوسی |  
کواسه | great-grandchild

**برو** *brū* ← آبرو<sup>(۲)</sup>

**بروار** ° *barwār* [ن] | د هرشی د خرخولو  
دکان | دکانی که در آن هر چیز فروخته می شود  
general store |

**بروآران** ° *barūārān* [ن] | قاصد، ریبیار |  
قاصد، نماینده | messenger, carrier,  
courier

**بروبر** *brūbir* ← بریبیر

**بروبری** *brūbirī* ← بریبیری

**برویابان** *barr-u biyābān* [ن] | دښت |  
دشت و بیابان | desert, wasteland

**برو بیده** *barr-u bēda* [ن] | دښت، بیدیا |  
بیابان | desert

**برزگی** *burzagī* [ن] | لوړوالی | بلندی |  
height, highness

**برسرا** *bursarā* [ق] | پورته | بالا | up, on  
the top, at the head

**برف** *barf* [ن] | واوره | برف | snow

**برق** *barq* [ن] | بریننا | برق | electricity

**برقک** *barqak* [ن] | تندر | الماسک، برق  
(آسمان) | lightning

**برک** *barak* [ن] | برکه | تکه پشمی که از آن  
چپن می سازند | a heavy woollen cloth; a  
cloak made of this material

**برکت** *barkat* [ن] | برکت | blessing,  
benediction

• برکت کرتن \ کنگ | برکت کول | برکت کردن |  
be adequate, be enough, last out

**برکتی** *barkatī* [ص] | برکتی | plentiful,  
fruitful

**برکرتن** \ **برکنگ** *birkurtin / birkanag*  
[فل-آبره کنت، آبرگرت] | دیگ باندی کول |  
بار کردن دیگ | put the pot on

**برگ** *barag* ← برتن \ برگ *burtin / barag*

**برگ** *burrag* ← برتن \ برگ *burritin / burrag*

**برگ** *burg* [ص] | زړه شینی | ناراحت،  
غمگین | embittered, bitter

**برگپتن** \ **برگرگ** *birgiptin / birgirag*  
[فل-آبره گیت، آبرگیت] | کالی نیول |  
قداندام گرفتن | measure sb. (up), take  
sb.'s measurement

**برمزد** *burmuzd* [ن] | داره کولو مزد | مزد  
اره کشی | sawyer's fee

**برکتن** \ **برکگ** [فل] *barakitin / barakag*

-آبرکیت؛ آبرکت [ | چتی ویل | چتیات گفتن  
talk rubbish, twaddle |

**برکتن** \ **برکگ** ° [فل-آ] *birkitin / birkag*

برکیت، آبرکت [ | نه منل، ضد کول | ضد کردن  
resist, withstand; object |

**بز** <sup>(۱)</sup> *baz* [ص] | تینگ، گاته | تیره، غلیظ |  
muddy

**بز** <sup>(۲)</sup> ° *baz* [ن] | گن | غلو، افراط |  
extremeness; exaggeration

**بز** *buz* [ن] | وزه، بزه | بز | *goat (Zool.)*

- بزى شاخ که درده کنت شوانگی نانا وارت (مٹ) |  
| وزه چی بدمرغه شی، نو د شپانه ډوډی خوری  
| شاخ بز که درد می کند نان چوپان را می خورد  
| when the goat's horn hurts, he is eating  
the herdsman's bread (*prov.*)

**بزات** *bazzāt* ← بدذات

**بزاتی** *bazzātī* ← بدذاتی

**بزانت بلد** *bzāntbalad* [ن] | لغتونه چی د

کتاب په پای راوړل کيږی | واژه نامه | *index,*  
*glossary*

**بزدار** *buzdār* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی نوم

دی | نام قبيله یی از بلوچهاست | *Buzdar*  
(*tribe of the Baloch*)

**بزدل** *buzdil* [ص] | ډارن، بی زړه | بزدل،

ترسو | *coward, chickenhearted*

**بزدلی** *buzdilī* [ن] | بی زړه توب | ترس،

بزدلی، ترسوایی | *cowardice*

**بزک** *buzak* [ن] | سماروق (تور رنگ) |

سماروق (رنگ سیاه) | *mushroom (a black*  
*kind)*

**بروت** *barōt* [ن] | بریت | بروت، سبیل |

*moustache*

**بروسه** ° *brōsa* [ن] | باور، اعتماد | *faith,*

*trust*

**بروک** *barōk* [فا] | بریالی، وړونکی | برنده،

غالب | *1) carrying; 2) winner, victor*

**بروک** *burrōk* [فا] | (۱) پری کونکی؛ (۲) جراح

| (۱) بُرنده؛ (۲) جراح | *1) cutting; cutter; 2)*  
*surgeon*

**بروگات** *burr-u gāt* [ن] | جوړښت | ساختار

*structure* |

**بره گل** *barragal* [ن] | دورورمه | رمة بره ها

*flock of lambs* |

**برهنگ** *brahnag* [صن] | (۱) لوخ، لڅ؛ (۲)

دښت، آواره ځمکه | (۱) برهنه، لچ، لخت؛ دشت،

سرزمین هموار | *1) naked; 2) desert; plain,*

*lowlands*

**بری** *barrī* [ص] | وحشی، صحرايي | *wild,*

*campestral*

**بریبیر** *brēbir* [ص] | (۱) یو ډول، برابر؛ (۲)

صحیح، درست | (۱) برابر؛ (۲) صحیح | *1)*

*equal; of the same kind; alike; 2) correct,*  
*right*

**بریبری** *brēbirī* [ن] | برابری، سمون |

تبادل، برابری | *equality, balance*

**بریتن** \ **بریجگ** ° [فل-] *brētin / brēgag*

آبریجیت، آبریت | وریتول | بریان کردن،

کباب کردن | *roast, fry*

**بریگاد** *brīgād* [ن] | بریگاد | بریگاد |

*brigade*

**بژن** ° [ن] *bažn* | افسوس | افسوس، حسرت  
sorrow, regret |

**بژنیگ** ° [ص] *bažnēg* | زړه نازړه | دل نادل،  
unenthusiastic and | غصه دار، افسرده |  
uninterested

**بس** [ق] *bas* | بس | enough  
• بس کرتن \ کنگ | بس کول | بس کردن |  
have enough; stop, finish

**بست** *bust* ← استاتن \ استگ

**بست و بند** *bast-u band* [ص] | تړون،  
پیمان | معاهده، پیمان | agreement,  
contract  
• بست و بند کرتن \ کنگ | پیمان تړل | عهد و  
پیمان بستن | agree, conclude a contract

**بست و بند کنوک** *bast-u bandkanōk*  
[فا] | ژمنه کونکی | ناظم، پیمان کننده |  
constructing

**بستر** *bistar* [ن] | بستره | بستر | bed;  
bedclothes, bedding

**بستگ** *bastag* [ن] | مستی | ماست |  
yogurt, curd

**بستن** \ **بندگ** *bastin / bandag* [فم-آ]  
بندیت، آ بست | (۱) تړل؛ (۲) جوړول، آبادول |  
(۱) بستن؛ (۲) ساختن، آباد کردن | 1) bind,  
fasten, tether up (animal); close; 2) build,  
construct

**بستنی** *bistunī* [ن] | یو ډول مرغه دی | نوعی  
از مرغایبست | *a water bird*

**بش** *baš* [ن] | ځنگل | جنگل | wood, forest

**بشار** *bišār* [ن] | ځنگل | جنگل | wood,  
forest

**بزرگ** *buzurg* [ص] | بزرگ | big, great

**بزرگ** *bazzag* [ص] | خوار، غریب | غریب،  
نادار | poor, scrubby

• کریم باز بزرگ انت | کریم ډیر غریب دی | کریم  
بسیار غریب است | Karim is very poor  
• بزگین مردمانی دستگیری جوان انت | د خوار  
غریب لاس نیوی ښه کار دی | دستگیری  
ناتوانان کار خوب است | it is good to help  
poor people

**بزرگر** *bazgar* [ن] | بزگر | دهقان، بزگر |  
peasant, farmer; agriculturist

• بزگر نانی کتوک انت، وازدار کاسگی چتوک  
انت (مث) | بزگر ډوډی گتیونکی دی، خان د  
کاسی ختیونکی دی | دهقان مولد نان است و  
خان کاسه لیس است | the peasant produces  
food and the Khan licks the dish (prov.)

**بزرگری** *bazgarī* [ن] | بزگری | دهقانی |  
farming, agriculture

**بزگل** *buzgal* [ن] | د بزورمه | رمه بز | herd  
of goats

**بزگی** *bazzagī* [ن] | خواری، غریبی | غریبی،  
ناداری | poverty, impoverishment

**بز میچ** *buzmič* [ن] | چرمبکی | چلپاسه |  
lizard (Zool.)

**بزه کار** *bazzakār* [ن] | غریبکاره | غریب  
کار | toiler, day labourer

**بزی** *buzī* [ن] | په نیمروز کی دیوی قبیلی نوم  
دی | نام قبیلہ بی است در نیمروز | Buzi  
(tribe in Nimroz)

**بژتن** \ **بژگ** ° *bažžitin / bažžag* [فل-آ]  
بژیت، آ بژت | کرکه کول، نفرت کول | نفرت  
کردن | hate, abhor

**بکواس** ° [ن] *bakwās* | بکواس، چتی خبری  
| چتیات، یاوه سرایی | twaddle

**بگ** [ن] *bag* | د اوبنانو گله | گله شتر | camel  
herd

**بگا** [ن] *bagā* | دارن، بی زړه | بزدل، ترسو |  
coward; wimp

**بگاوت** [ن] *bagāwat* | شور، بغاوت | بغاوت  
| سرکشی | muting, revolt

**بگتی** [ن] *bugtī* | د بلو خود یوی قبیلی نوم دی  
| نام قبیلہ یی از بلوچهاست | Bugti (tribe of  
the Baloch)

**بگجت** [ن] *bagġat* | اوبنیه | ساریان، شتر  
چران | camel driver; cameleer

**بگدوسی** ° [ن] *bagdūsī* | بگدوسی (د اوبن  
یو ډول دی) | بگدوسی (نوعی شتر) |  
Bagdusi (camel breed)

**بگل** [ن] *bagal* | غیر | بغل، آغوش | hug  
• بگل کرتن \ کنگ | په غیر کی نیول | در آغوش  
گرفتن | hug, wrap one's arms round sb.

**بگول** : *baggōl*

• بگول جتن \ جنگ | پنخ خداور غور سندی  
ویل | خواندن و خوشی کردن | sing with a  
garbled and funny voice

**بگی** ° [ن] *bagī* | بگی | گادی | buggy

**بل** [ن] *ball* | ملگری | رفیق، جوړه | friend;  
pal

**بل** ° [ن] *bal* | نیزه، خانگه | نیزه | spear

**بلا** [ن] *balā* | بلا، عذاب | calamity,  
misfortune, disaster

**بلبل** [ن] *bulbul* | بلبل | nightingale (Zool.)

**بشارت** [ن] *bišārat* | زیری | مزده |  
message, good news

**بشاگرد** [ن] *bašāgird* | په بلوچستان کی د  
خای نوم دی | نام محلست در بلوچستان |  
Bashagird (place in Balochistan)

**بشام** ° [ن] *bašām* | برسات، د باران موسم |  
برسات، موسم بارانی | rainy season,  
monsoon

**بشانگ** ° [ن] *bašānag* | تماشه، ننداره |  
تماشا | public show, spectacle; sight  
seeing

**بش بش** ° [ص] *bašbaš* | خریکی | سیخ،  
سوزنک (درد) | sharp, prickling (pain)

**بشکند** [ن] *baškand* | مسکا | تبسم | smile

**بغ** *bug* :

• بغ کرتن \ کنگ | خمیریدل | ترش شدن (خمیر)  
acidify (dough) |

**بغت** [ن] *bugut* | چنگبنه | بغه | toad (Zool.)

**بغلمو** [ن] *baġlamū* | فیلمرغ | turkey  
(Zool.)

**بک** [ن] *bak(k)* | مچه | ماچ، بوسه | kiss,  
smacker

• بک کرتن \ کنگ | د چا خخه مچه اخیستل |  
ماچ کردن | kiss

• بک داتن \ دیگ | مچه ورکول | ماچ دادن |  
give a kiss

**بکال** [ن] *bakkāl* | (۱) هندو؛ (۲) سخت یا حریص  
سری | (۱) هندو؛ (۲) آدم سخت، آدم خسیس | 1)  
Indian; 2) miser

**بکمل** ← *bakmal* بخمل

**بکو** ° [ن] *bakō* | چیری | hut, cot

**بلوری** *blōrī* [ص] | بلوری | crystal; made of crystal

**بل و لار** *bal-u lār* ° [ن] | مدوجزر | ebb and flow, the tides

**بلی** *balē* [ق] | هو | بلی | yes

**بلی** *ballī* [ن] | انا | مادرکلان | grandmother (form of address)

**بمب** *bamb* [ن] | بم | bomb

**بمبو** <sup>۱</sup> *bambū* [ن] | بانس | بانس | bamboo (Bot.)

**بمبو** <sup>۲</sup> *bambū* ° [ص] | عزیز، دوست | dear

**بمبیر** *bumbēr* ° [ص] | تبا، برباد | برباد،

ruined, destroyed, wrecked | تبا

• بمبیربوتن \ بیگ | تبا کیدل، بربادیدل | تبا  
شدن، برباد شدن | be ruined, be destroyed,  
be wrecked

**بمپشت** *bampušt* [ن] | په بلوچستان کی د خای  
نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
*Bampusht (place in Balochistan)*

**بمپور** *bampūr* [ن] | بمپور چی اوس ورته  
ایران شهر ویل کیچی | بمپور (ایران شهر امروزه)  
*Bampur (old name of Iranshahr)* |

**بموک** *bamōk* ° [ص] | له قیده آزاد کره | از  
بند رها | released of bonds

**بن** <sup>۱</sup> *bun* [ن] | ریبنه، مونډ، نیله | ریشه، بیخ  
root |

• بن در کرتن \ در کنگ | له بیخه ایستل، ریزمریز  
کول | بیخکن کردن | uproot, extirpate;  
eradicate completely

• بن کش کرتن \ کش کنگ | له بیخو ایستل |  
ریشه کن کردن | uproot, extirpate

**بلبل** *bilbil* ← ببلتن \ ببلگ

**بلبلان** *bilbilān* [ص] | خلانده | درخشان |  
shiny, bright

**ببلتن** \ **ببلگ** *bilbilitin / bilbilag* [فل-آ  
ببلیت، آبلیت] | خلیل | درخشیدن |  
shine, glow, glitter

**ببلوک** *bilbilōk* [فا] | خلیلونکی |

درخشنده | shining, glowing, glittering

**بلپتی** *balpatī* [ن] | د قوم نوم دی | نام قبيله  
است | *Balpati (tribe)*

**بلخی** *balxī* ° [ن] | یوډول مرغه دی | نوعی  
مرغابیست | *a water bird*

**بلری** <sup>۰</sup> [ص] ? | نری، جگ | باریک، بلند |  
tall, high

**بلک** *balluk* [ن] | انا | مادرکلان |  
grandmother

**بلکین** *balkēn* [ق] | گوندی | بلکه، شاید |  
but; only; may be

**بلگ** *balg* [ن] | پانه | برگ | leaf

**بلغار** *bulgār* [ن] | بلغار (خای دی) | بلغار  
(جای است) | *Bulgaria*

**بلوچ** *balōč* [ن] | بلوخ | بلوچ | Baloch

**بلوچستان** *balōčistān* [ن] | بلوچستان |  
Balochistan

**بلوچی** *balōčī* [صن] | (۱) بلوخی؛ (۲) بلوخی  
ژبه | (۱) بلوچی؛ (۲) زبان بلوچی | 1) Balochi,  
belonging to the Baloch; 2) Balochi  
(language)

**بلور** *blōr* [ن] | بلور، کرستل | crystal



بن <sup>(۲)</sup> bun :

- بن داتن \ دیگ | اور لگول، اور ورته کول |  
light, kindle set | آتش روشن کردن، آتش زدن |  
fire to;
- بن گپتن \ گرگ | اور اخیستل | آتش گرفتن |  
catch fire

بنا *binā* [ن] | پیل، آغاز | آغاز، شروع |

beginning; start

- بنا بوتن \ بیگ | پیل کیدل | آغاز شدن |  
begin, start (vi)
- بنا کرتن \ کنگ | پیل کول | آغاز کردن |  
begin, start (vt)

بنا *bannā* [ن] | ختگر | بنا، گلکار | mason

بنا کنوک *binākanōk* [فا] | پیل کوونکی |

آغازگر |  
beginning, founding; beginner, founder

بنام *bannām* [ص] | بدنام |

infamous, scandalous

بنامی *bannāmī* [ن] | بدنامی |

infamy, ill repute

بنایی *bannāyī* [ن] | ختگری | گلکاری، بنایی

masonry |

بنبار <sup>°</sup> *bunbār* [ن] | د سرمایی اصل، د

هستی اصل | اصل سرماییه، اصل هستی |

original capital (Fin.)

بن بلک *bunballuk* [ن] | غورله انا |

مادر کلان مادریا پدر |  
great-grandmother

بن بهر *bunbahr* [ن] | عنصر |

بن پد *bunpad* [ن] | بنسپ | اساس، ریشه |

basis, foundation

بن پیرک *bunpīruk* [ن] | غرنیکه | جد |

great-grandfather

بنت *bint* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی

Bint (place in | نام محلیست در بلوچستان |  
*Balochistan*)

بن تیر *buntīr* [ن] | اساس |

بنتک *buntik* [ن] | بیخ، کنده |

بنجا *bunḡā* [ن] | مرکز |

بنجار *bunḡār* [ن] | په بلوچستان کی د خای

نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
Bunjar (place in *Balochistan*)

بنجایی *bunḡāyī* [ص] | مرکزی |

• بنجایی بوتن \ بیگ | متمرکز کیدل | متمرکز  
شدن |  
concentrate

بنجایی کونسل *bunḡāyīkūnsul* [ن] |

مرکزی شورا | شورای مرکزی |  
central council

بنجایی لو توکین حکومت *bunḡāyī*

lōtōkēn hukūmat [ن] | مرکز غوارونکی

حکومت | حکومت مرکزگرا |  
centralist government

بنجلوک *bunḡalōk* [ن] | پیلوخی | درگیران

firelighter (burning wood) |

بنجهی *bunḡahī* [ص] | مرکزی |

بند <sup>(۱)</sup> *band* [ن] | بند | بند، سد |

• بندیکه جنین زاگ بندیت آپه بارت (مٹ) | بند

چی بنخه بی جوپوی له اوبو خخه ویرانیبری |

a dam | سد کی زن بسته کند آب می برد |

built by a woman will be destroyed by  
the water (prov.)

بند <sup>(۲)</sup> *band* [ن] | معما |

بنادات *bundāt* [ن] | آغاز، پیل | آغاز، شروع

beginning, start; foundation |

• بندی کرتن \ کنگ | بندی کول، زندانی کول |  
arrest; capture, | اسیر کردن،  
take captive

بندی ° *bundī* [ن] | شیرینی |  
sweets, |  
candies

بندی جا *bandīgā* [ن] | زندان، جیل، محبس |  
jail, prison |

بندی خانه *bandīxāna* [ن] | زندان، جیل،  
محبس | زندان، محبس |  
jail, prison |

بندیگ *bandīg* [ن] | بندی | بندی، اسیر،  
زندانی |  
prisoner, captive |

بندیگی *bandīgī* [ن] | بندی توب، بندیز |  
chains; captivity, confinement; |  
قید، بند |  
captive state

بنډ *bund* [ن] | کنده، لسته | کنده چوب، بیخ  
درخت |  
root; switch, stick |

بنډال *bundāl* [ن] | رینه | ریشه |  
root |

بن رد ° *bunrid* [ص] | بنیرازہ | شیرازہ |  
head-band (of a book); order; tie

بن رود ° *bunrōd* [صن] | (۱) ارتقا، وده؛ (۲)  
ارتقایی | (۱) ارتقاء؛ (۲) ارتقایی | 1)  
promotion, progress, raise; 2) promoting,  
progressing; in progress; raising

بن زد ° *bunzad* [ص] | په لمبور اغلی |  
inflamed, flaming | شعله ور |

بن زور ° *bunzōr* [ن] | بنسټ | بنیاد،  
اساس |  
basis, foundation |

بن زه ° *bunzih* [ن] | سرچینه | سرچشمه |  
source

• بن زهانی پسان کنگ | د منابعو سپما | صرفه  
جویی منابع |  
saving of resources |

بنداتی *bundātī* [ص] | بنسټیز، اساسی |  
primary; fundamental | ابتدایی، بنیادی |

بندر *bandar* [ن] | بندر |  
port |

بندر *bundar* [ن] | داوسیدو موقتی ځای |  
interim place of |  
جای بودوباش موقت |  
residence

• بندر کرتن \ کنگ | پاتیدل چی شپه تیره کی |  
اطراق کردن، راحت باش بودن |  
stop |  
overnight

بندری *bundarī* [ص] | ناراستوگن | غیر  
مقیم |  
of no fixed abode |

بندگ <sup>۱</sup> *bandag* ← بستن \ بندگ

بندگ <sup>۲</sup> *bandag* [ن] | بنده |  
slave of God |

بنمال *bunmāl* [ن] | پانگه | سرمایه |  
capital |  
(Econ.)

بندن ° *bandan* [ن] | بندر |  
port |

بندوبست *bandubast* [ن] | ترون | پیمان،  
قراردار |  
contract, agreement |

بندوبوج *bandubōg* [ن] | نظم |  
order |  
• بندوبوج کرتن \ کنگ | تنظیمول | منظم کردن  
put in order, regulate; organize |

بندوک *bandōk* [ن] | سوزنی | باربند طفل،  
بند قنناق طفل |  
swaddling band |

بنده گی *bandagī* [ن] | بنده گی |  
slavery |

بندی *bandī* [ن] | بندی، اسیر | زندانی، اسیر  
prisoner, captive |

• بندی بوتن \ بیگ | بندی کیدل، زندانی کیدل  
| زندانی شدن، اسیر شدن |  
be imprisoned, |  
be taken prisoner, be captured

**بنگیج کنوک** *bungēgkanōk* [فا] | بنسټ

ایښودونکی، پیلوونکی | اساس گزار، بنیان گزار | founder

• بنگیج کنوکین دیوان | موسسه اسمبله |  
اسامبله موسس، هیئت موسس | foundation  
assembly

**بنگیجی** *bungēgī* [ص] | لومړنی، اولنی |

اولی، ابتدایی | primary; first; main

**بنگیر** ° *bungīr* [ن] | بدماش، لنډه غر |

بدماش، بی پروا | hooligan, rowdy

**بنگیگ** ° *bangīg* [ن] | بنگی | hashish

addict, junkie

**بن لوپ** *bunlōp* [ن] | افتخاری ځای | جای

افتخاری | place of honour

**بن لوز** *bunlauz* [ن] | ریشه (د کلماتو) |

ریشه (کلمات) | (word) stem

**بن مال** *bunmāl* [ن] | لومړنی پانگه | سرمایه

اولی، سرمایه اصلی | starting capital (Fin.)

**بن نوشتانک** *bunniwištānk* [ن] | خاکه |

خاکه، طرح | draft, outline; concept,

project

**بن و بنچک** *bun-u bunčik* [ص] | ویران |

destroyed, demolished

• بن و بنچک بوتن \ بیگ | وړانیدل، له منځه

تلل | از بنیاد ویران شدن | be destroyed

completely

**بنی** <sup>(۱)</sup> *bunī* [ق] | تل، همیشه | همیشه، دایمی

always, all the time |

**بنی** <sup>(۲)</sup> *bunī* [ص] | بنسټیز، بنیادی | اساسی،

بنیادی | basic; fundamental

**بنشپ** *binašp* [ن] | | بنفش | violet

**بنگ** *bang* [ن] | بنگ | hashish, hash

**بنگ** *bunag* [ن] | د سفر کالی | باروبنه سفر |

travel requisites

**بنگارک** *bangāruk* [ن] | ستانبول | دستمبو

kind of sweet-smelling melon |

**بنگال** *bungāl* [ن] | موضوع | موضوع، اصل

موضوع | question, matter

**بنگاه** ° *bungāh* [ن] | پوځی توان، پوځی اډه |

بنگاه نظامی، قدرت نظامی | military

strength; military force

**بنگل** *bangal* [ص] | توریالی، غیرتی |

شمشیری، شجاع | brave, gutsy;

courageous

**بنگو** *bangō* [صن] | (۱) مرانه، غیرت؛ (۲)

بهادر، غیرتی | (۱) غیرت، شجاعت؛ (۲) دلاور

1) courage, manliness; bravery 2) brave |

**بنگوچ** *bungwağ* [ن] | جرړی ایستل | ریشه

کن | elimination, eradication,

demolishment

**بنگی** *bangī* [صن] | (۱) بنگی؛ (۲) سربدل، بی

هوښه، گنس | (۱) بنگی؛ (۲) بد حال، بی هوش |

1) hashish addict; junkie; 2) dizzy,

unconscious

**بنگیج** *bungēg* [ن] | (۱) پیل، آغاز؛ (۲) سریزه،

مقدمه؛ (۳) بنسټ، زیربنا | (۱) آغاز، شروع؛ (۲)

دییاجه؛ (۳) زیربنا، تهداب، بنیاد | 1)

beginning, commencement, outset, start;

2) foreword, introduction; 3) basis,

foundation

**بوتن** \ بیگ *būtin / bayag* [فل-آبیت، آ

become, get; | بوتن | کیدل | شدن، بودن |  
turn; be, exist

**بوتنی** *būtinī* [ص] | کیدونکی | شدنی،

امکان پذیر | realistic, possible

**بوت** *bōt* [ن] | بوت | بوت، پوتین | shoe;

boot

**بوتگ** <sup>۱</sup> *būtig* [ن] | د خاورو کوچنی غونډی

| تپه کوچک خاکی | hill, dune

**بوتگ** <sup>۲</sup> *būtig* [ن] | جرړه، رینه | بنیاد،

اصل، ریشه | basis, foundation; roots

**بوجتن** \ بوجگ *bōgītin / bōgag* [قم-آ

بوجیت، آ بوجت] | (۱) آزادول، خوشی کول؛ (۲)

پوره کول، سرته رسول | (۱) آزاد ساختن، رها

کردن؛ (۲) رفع کردن، برآورده ساختن | (1)

release, set free; 2) fulfil, comply;  
perform

**بوجی** <sup>۱</sup> *bōgī* [ن] | بیړی | کشتی | ship,

boat

**بوجی هلاینگ** <sup>۲</sup> *bōgī halāyinag* [ن] |

بیړی چلول | کشتی رانی | shipping,

navigation

**بوج** <sup>۱</sup> *būč* [ن] | خره | خس و خاشاک | scrub,

grasses

**بود** <sup>۱</sup> *būd* [ن] | نتیجه، عاید | نتیجه، حاصل

| result, outcome |

**بود** <sup>۲</sup> *būd* [ص] | بنه؛ غیرتمند | خوب، آباد؛

غیرتمند | good, well; prospering; honest,

venerable; courageous

**بودجه** *būdğa* [ن] | بودجه | budget

**بنیات** *bunyāt* [ن] | بنسټ | اساس، تهداب |

basis, foundation

**بنیاتی** *bunyātī* [ص] | بنیادی، اساسی |

basic, basal, fundamental; main

• بنیاتیین ترندی | بنسټیز چټکوالی | تسریع

اساسی | basic acceleration

• بنیاتیین مسئله | مهمی مسالی | مسایل

کلیدی | crucial question

**بنیاتی راهبند** *bunyātī rāhband* [ن] |

اساسی کرنسی | خطوط اساسی | main

feature, principal characteristic

**بنیاد** *bunyād* ← بنیات

**بنیادم** *bunyādam* [ن] | بنیادم، انسان | بنی

آدم، انسان | human being, man

• بنیادم مرگ بی بال انت (مث) | بنیادم وزرنه

لرونکی مرغه دی | انسان مرغ بی بال است | a

man is a bird without wings (prov.)

**بنیادی** *bunyādī* ← بنیاتی

**بنی جاور** *bunī gāwar* [ن] | بنسټیز حالتونه

| شرایط اساسی | basic conditions

**بو** <sup>۱</sup> *bō* [ن] | بوی | بو | smell, odour

**بو** <sup>۲</sup> *bō* [ن] | برات | Barat (the fourteenth

night of the eighth month of the Islamic

lunar year)

**بو** *bū* ← بوتن \ بیگ

**بواسیر** *bawāsīr* [ن] | بواسیر |

haemorrhoids (Med.)

**بوپ** *bōp* [ن] | نالی | دوشک، تشک |

mattress, futon

**بوتار** <sup>۱</sup> *būtār* [ن] | خان، مشر | Khan;

(tribal) chief, leader

**بولان** *bōlān* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلّیست در بلوچستان | Bolan  
(place in Balochistan)

**بولک** *bōlak* [ن] | ډله، طایفه | گروه، طایفه |  
group, tribe

**بولی** ° *bōlī* [ن] | لهجه، گردور | لهجه،  
گویش | dialect; idiom, accent

**بوم** <sup>۱</sup> *būm(m)* [ن] | کونگ | بوم(مرغ) |  
eagle owl (Zool.)

**بوم** <sup>۲</sup> *būm(m)* [ص] | گونگی | گنگ |  
dumb

**بومک** *būmmak* [ن] | کونگی | جغد | owl  
(Zool.)

**بوم و بر** *būm-u bir* [ق] | شاوخوا | اطراف  
و نواحی | round about, around

**بومیا** ° *būmyā* [ن] | لارنمود | راهنما |  
guide, leader

**بومیایی** ° *būmyāyī* [ن] | مشرتابه | زعامت  
| guidance, leadership |

**بونډ** *būnd* [ن] | دلرگی کنده، دلرگی بیخ |  
کنده ویا بیخ درخت | tree-root

**بونډک** *būnduk* [ن] | وره کنده | کنده کوچک  
| small root |

**بونه** *bōna* [ن] | بهانه | pretext, pretence;  
excuse

**بوهیتک** *bōhītk* [ص] | بدبویه، خوسا | بدبو  
| stinky, foul-smelling |

**به** *bi* [حا] | په | به | to, into

• من به شاراستن | زه بنارته ولاړم | من به شهر  
رفتم | I went to the town |

**بودناک** *būdñāk* [ص] | ښه والی | بهبود |

well-being, welfare; health;  
improvement; recovery

• بودناک بوتن \ بیگ | ښه کیدل | بهبود یافتن  
improve, recover (vi); prosper |

**بودناکی** *būdñākī* [ن] | ښیگنه | خوبی،

آبادی | well-being, prosperity; goodness |

**بوډ** *bōd* [ن] | شپږه | شبش، شپش | louse  
(Zool.)

**بور** *bōr* [صن] | (۱) خړ؛ (۲) خړآس | (۱) بور،

خاکستری؛ (۲) اسپ بور | 1) auburn, brown;  
2) bay (horse)

**بورجان** *bōrgān* [ن] | عزیز | dear; darling

**بورجوا** *bōrgwā* [صن] | بورژوا |

bourgeois

**بورجوازی** *būrgwāzī* [ن] | بورژوازی |

bourgeoisie

**بورچی** ° *bōrcī* [ن] | آشپز | cook

**بورک** *bōrak* [ن] | بورگی، پیرکی |

بولانی | a kind of bread filled with  
vegetables

**بوره** *būra* [ن] | بوره | castor sugar

**بوزنگ** *būznag* [ن] | بیزو | شادی، میمون

ape (Zool.) |

**بوستان** *bōstān* [ن] | بوستان | garden

**بوگ** *bōg* [ن] | بند | بند (نی) | the part of a

reed stem between two nodes (Bot.)

**بوگ** *buwag* ← بوتن \ بیگ

**بوگی** *buwagī* ← بوتنی

**بول** *bōl* [ن] | ژبه | زبان | language

- بهر بوتن \ بیگ | تقسیمیدل | تقسیم شدن |  
be divided, be shared, be split, be partitioned
- بهر کرتن \ کنگ | ویشل، تقسیمول | توزیع کردن، تقسیم کردن |  
divide, share, split, partition

### بهر کنگی میکانیزم *bahrkanagai*

*mēkānīzm* [ن] | د ویش میکانیزم | میکانیزم  
mechanism of partitioning | توزیع

**بهشت** *bihīšt* [ن] | جنت | بهشت، جنت |  
paradise

**بهشتی** *bihīštī* [ص] | جنتی | بهشتی، جنتی  
paradisiacal, heavenly; incredible |

### بهل *bihil* :

- بهل کرتن \ کنگ | بخشیدن (پور، حق) |  
بخشیدن (حق، قرض) |  
forgive; remit (*a* | *debt*)
- وتی هکانا بهل کنت | خپل زخمونه و بخشینی |  
زخمتهای خود را ببخشید |  
forgive us for the inconvenience caused

### بهمنتن \ بهمنگ ° *bahmēntin* /

*bahmēnag* [فم-آ بهمینیت، آ بهمنت] |  
حیرانول | حیران کردن، به تعجب انداختن |  
astonish, amaze, surprise

**بهیسه** ° *bahīsa* [ن] | باور، اعتماد | باور،  
یقین، اطمینان |  
faith, belief; conviction

**بهینگ** ° *bahēng* [ن] | سپی | سگ |  
dog (Zool.)

**بی** *bai* [ن] | برخه | سهم |  
part, share

- بی داتن \ دیگ | برخه ورکول | سهم دادن |  
give sb. a share of sth.

**بی** *bē* [حا] | بی، پرته | بی، بدون |  
without

• آبه من یک کتابی دات | یو کتاب یی ماته راکړ  
| او به من یک کتاب داد |  
he gave me a book

• آ مروچی به کابل آت | دی نن کابل ته راغی | او  
امروز به کابل آمد |  
he came to Kabul today

**بها** *bahā* [ن] | بیه | قیمت |  
price

• بها اشن \ الگ | بیه اینودل | قیمت گذاری  
کردن |  
price

• بها بوتن \ بیگ | خرخیدل | فروش شدن،  
فروخته شدن |  
be sold

• بها کرتن \ کنگ | خرخول | فروختن |  
sell

**بهادر** *bahādur* [ص] | زړه ور، غیرتی | دلاور،  
شجاع |  
brave; courageous

**بهادری** *bahādurī* [ن] | زړه ورتیا، بهادری |  
دلاوری، شجاعت |  
bravery, braveness; courage

**بهار** *bahār* [ن] | پسرلی | بهار |  
spring (season)

• بهاری سخیا و زمستانی پکیرا اعتباری نه انت  
(مث) | د پسرلی پر سخی او د ژمی پر فقیر  
باندی اعتبار نشته | بر سخی بهار و فقیر  
one can rely neither  
on the spring's bounty nor on the winter's  
poverty (prov.)

**بهار گاه** *bahārgāh* [ن] | د پسرلی وخت |  
بهارگاه |  
springtime, springtide

**بهاری** *bahārī* [ص] | پسرلنی | بهاری  
spring-like |

**بهتام** ° *buhtām* ← بهتان

**بهتان** *buhtān* [ن] | تور | تهمت |  
slander

**بهر** *bahr* [ن] | برخه، حصه | بخش |  
part, share

**بی باک** *bēbāk* [ص] | بی باکه | بی باک |

careless; fearless, bold, intrepid,  
dauntless

**بی باور** *bēbāwar* [ص] | بی باوره، بی

اعتماد | بی باور، بی اعتماد |  
unreliable, invalid

• بی باور بوتن \ بیگ | بی اعتباره کیدل | بی  
اعتبار شدن | become unreliable, become  
invalid

**بی بیچ** *bēbač* [ص] | بی اولاده | بی اولاد |

childless, child-free

**بی بخت** *bēbaxt* [صن] | بی بخته | بی طالع

unlucky, unfortunate |

• بی بختی پوز نانی سرا هونه بی (مث) | د  
بدبخت پزه د ډوډی پروخت وینی کیږی | بینی  
شخص بدبخت در وقت صرف طعام خون می شود  
the unlucky fellow gets a nosebleed |  
when having his lunch (prov., i.e. the  
unlucky has no luck at all)

**بی بلا** *bēbalā* [حن] | خدای دی نکړی | خدا

ناخواستنه | God forbid!, Heaven forbid!  
(interj.)

**بی بنجا** *bēbungā* [صن] | (۱) بی مرکز؛ (۲) بی

کوره، بی خایه | (۱) بی مرکز، (۲) خانه بدوش، بی  
مکان، بی جای | 1) without a centre; 2)  
homeless

**بی بنجایی** *bēbungāyī* [ن] | بی کوری | بی

مکانی، بی جایی | homelessness

**بی بندر** *bēbundar* [صن] | بی خای، بی

کوره، سرگردانه | خانه بدوش، بی خانه،  
سرگردان | 1) homeless; 2) prowler,  
wanderer

**بی بنگ** *bēbung* [صن] | (۱) هغه سپری چه د

سفر کالی ورسره نه وی؛ (۲) بی کوره، سرگردانه

• بی دولا چاپه کنت | بی دهله رقص کوی | بدون

he dances without a drum |  
دهل می رقصد |  
(idiom., i.e. act or behave stupidly)

**بی آب** *bēāb* [ن] | بی آبه | بی آب، بی آبرو |

dishonourable; disgraced, impudent  
• بی آب بوتن \ بیگ | بی آبه کیدل | بی آب شدن  
be dishonoured |

**بی آبرو** *bēābrū* [ص] | بی آبرو |

disgraced, impudent

**بیاج** ° *biyāğ* [ن] | سود |

profit

**بی ادب** *bēadab* [ص] | بی ادبه، گستاخ | بی

ادب | rude, discourteous, impolite,  
uncivil

**بی ادبی** *bēadabī* [ن] | بی ادبی | miss-

behaviour, impoliteness

**بی اراده** *bēirāda* [ص] | بی ارادی | بی اراده

characterless, having no will of one's  
own

**بیاض** *bayāz* [ن] | دیوان | بیاض |

collection of poems

**بیان** <sup>(۱)</sup> *bayān* [ن] | بیان | بیان، بیانیه |

description, statement, exposition,  
narration

**بیان** <sup>(۲)</sup> *bayān* [ن] | بیانه | اسپ جوان، کره

اسپ | foal (Zool.)

**بی انصاف** *bēinsāf* [ص] | بی انصافه | بی

انصاف | unjust, unfair

**بی انصافی** *bēinsāfī* [ن] | بی انصافی |

injustice, unfairness

**بی ایمان** *bēīmān* [ص] | بی ایمانه | بی ایمان

dishonest, unfaithful; coward |

**بی ایمانی** *bēīmānī* [ن] | بی ایمانی |

dishonesty, unfaithfulness; cowardice

**بی تام** *bētām* [صن] | پیکه، بی مزه | بی مزه  
tasteless |  
• بی تام بوتن \ بیگ | پیکه کیدل | بی مزه شدن  
become tasteless |

**بی تامی** *bētāmī* [ن] | پیکه والی | بی مزه گی  
tastelessness |

**بی تاهری** *bētāhirī* ° [ن] | ناآرامی |  
ناآرامی، بیقراری |  
impatience

**بی ترانگی** *bētrānagī* [ن] | چیتیا |  
خاموشی، بدون یادآوری |  
silence

**بی ترس** *bētrus* [صن] | زپور | دلاور، بی  
ترس |  
fearless, unafraid

**بی تنظیمی** *bētanzīmī* [ن] | بی نظمی | بی  
تنظیمی، نابسامانی |  
disorder

**بی توار** *bētawār* [صن] | چپ | بی صدا،  
خاموش |  
silent

**بی تواری** *bētawārī* [ن] | چیتیا |  
خاموشی، بی صدایی |  
silence

**بی ثواب** *bēsawāb* [صن] | بی خیره | بی خیر  
culprit, evildoer; bad |

**بیچارگ** *bēčārag* [صن] | بیچاره |  
helpless, |  
poor; needy; hopeless

**بی چار** *bēčār* ° [ص] | بی قراره | ناآرام |  
fidgety

**بی چاره** *bēčāra* [ن] | لوده |  
stupid, |  
foolish

**بی حاجت** *bēhāgat* [صن] | بی حاجته، بی  
نیازه | بی طمع، خودکفا |  
self-sufficient, stand-alone

| (۱) بی بار و بنه سفر؛ (۲) خانه بدوش، سرگردان  
1) without travel requisites; 2) |  
homeless

**بی بها** *bēbahā* [ص] | ارزبنتناک | با ارزش |  
valuable

**بی بهر** *bēbahr* [ص] | بی برخی | بی نصیب  
devoid of |

**بی بهری** *bēbahri* [ن] | نامرادی، بی برخی |  
بی نصیبی، نامرادی |  
void

**بی بی** *bībī* [ن] | بی بی؛ میرمن | خانم |  
lady

**بی پازوار** *bēpāzwār* ° [ص] | لوخی پینی  
| پای برهنه |  
barefoot, bare-footed

**بی پاس** *bēpās* [صن] | بی لحاظ |  
ruffian

**بی پت** *bēpat* [صن] | بی ننگه، بی غیرته | بی  
عزت، بی ننگ، بی غیرت |  
cowardly, |  
dastardly, lacking courage; mean, base

**بی پد** *bēpad* [ص] | لادرکه، ناخرگند |  
نامعلوم، لادرک |  
unknown; without a trace

• بی پد بوتن \ بیگ | ورکیدل، لادرکه کیدل |  
گم شدن، نامعلوم شدن |  
disappear |  
completely

**بی پردگ** *bēpardag* [ص] | بی عزته، رسوا  
| رسوا، بی عزت، بی پرده |  
disgraced, |  
infamous, shameless

**بی پروا** *bēparwā* [صن] | بی پروا |  
careless; fearless, bold

**بی پروایی** *bēparwāyī* [ن] | بی پروایی |  
carelessness, boldness

**بی پز** *bēpaz* ° [ص] | بی رحمه | بی رحم،  
ستمکار |  
merciless, ruthless, cruel; |  
oppressive

**بیت** *bait* [ن] | بیت |  
distich, verse



**بی دست و پا** *bēdast-u pād* [صن] | تنبل |  
| تنبل | *lazy*

**بی دست و داوا** *bēdast-u dāwā* [صن] |  
بی غرضه | بی دخل، بی غرض |  
*disinterested, unbiased*

**بی دست و داوایی** *bēdast-u dāwāyī* [ن]  
| بی غرضی | بی غرضی، بی دخلی |  
*disinterestedness, lack of private motives*

**بی دل** *bēdil* [صن] | بی زړه | بی دل، ترسو |  
*fearful*

**بی دلگوشی** *bēdilgōshī* [ن] | غفلت، نه  
پاملرنه | غفلت، عدم توجه |  
*inattention*

**بی دوار** *bēdawār* [صن] | بی خای، بی کوره  
| بی جای و مکان |  
*homeless*

**بیده** <sup>۱</sup> *bēda* [ن] | بیده | *hay*

**بیده** <sup>۲</sup> *bēda* ° [ن] | بیدیا | بیابان، صحرا |  
*steppe, desert*

**بی دیار** *bēdiyār* [ص] | بی کوره، سرگردانه،  
مهاجر | بی جا و سرگردان، مهاجر |  
*homeless, emigrant*

**بی دین** *bēdīn* [صن] | کافر، بی دینه | بی  
دین، کافر |  
*disbeliever, unbeliever, faithless*

**بی دینی** *bēdīnī* [ن] | بی دینی |  
*disbelief, faithlessness*

**بی داه** *bēdāh* [صن] | بی خبره | بی خبر |  
*uninformed, unknowing; unsuspecting*

**بی دس** *bēdas* [صن] | بی پته، بی ادرسه |  
بدون نشانی، بدون آدرس |  
*without address*

**بی حاجتی** *behāgatī* [ن] | بی نیازی، بی  
حاجتی |  
*independence, self-sufficiency*

**بی حیا** *bēhayā* [صن] | بی حیا، بی شرم |  
*shameless, indecent*

**بی حیایی** *bēhayāyī* [ن] | بی حیایی، بی  
شرمی |  
*shamelessness, indecency*

**بی خیال** *bēxiyāl* [ص] | هیر | فراموش |  
*indifferent; lost to memory*

• بی خیال بودن \ بیگ | هیریدل | فراموش شدن  
|  
*be out of mind, slip one's mind*  
• بی خیال کردن \ کنگ | هیرول | فراموش کردن  
|  
*cause to forget*

**بی خیالی** *bēxiyālī* [ن] | هیر، تیر | فراموشی  
|  
*forgetfulness, obliviousness; indifference*

**بید** <sup>۱</sup> *bēd* [ن] | وله | درخت بید | *willow*  
*(Bot.)*

**بید** <sup>۲</sup> *bēd* [ق] | پرته، سربیره پر ... | بدون،  
علاوه بر |  
*apart from, beside; except (for)*

**بیدانه** *bēdāna* [ن] | بهی | *improvement*

**بی دپ** *bēdap* [ن] | بی ژبی، دارن | بی زبان،  
کم جرأت |  
*shy, mousy; discouraged*

**بی در** *bēdar* [صن] | بی کسه | بی کس و بی  
چاره |  
*without means, penniless, poor; unprotected, abandoned*

• بی در بودن \ بیگ | بی وزلی کیدل | بی کس و  
کوی شدن |  
*be left without means*

**بی درنگ** *bēdarang* [ق] | سمدستی، سمد  
لاسه | فوراً |  
*immediately, without delay*

**بید جانبدار** *bēdgānibdār* [ص] |  
غیرمنسلک |  
*non-aligned*

**بی راهبندی** *bērābandī* [ن] | بی قانونی،

lawlessness | بی قاعده گی

**بی راهگ** *bērāhag* [ص] | بی لاری | بی راهه

pathless |

**بیرگر** *bērgir* [ن] | بدل اخستونکی، غچ

avenger | منتقم، انتقام گیر

**بیرگروک** *bērgirōk* [فا] | غچ اخیستونکی

avenger, taking revenge | منتقم |

**بیرگری** *bērgirī* [ن] | غچ اخیستنه |

revenge, vengeance | انتقامجویی

**بیرگیر** ° [ص] | یوازی، تش | تنها، خالی

alone; isolated; empty |

• بیرگیرین دست | تش لاس | دست خالی |  
empty-handed

**بیرم** ° *bērum* [ن] | بستره | بستر خواب |

bedclothes, bedding

**بی رون** *bēraun* [ص] | گپوډ، نامنظم | بی

disordered, without | ترتیب، درهم و برهم |  
order

**بی رونت** ° *bērūnt* [ص] | خرابه، د

استفادی وړ نه | خراب، غیر قابل استفاده |  
out of order, unusable

**بی رو و دم** *bērū-u dum* [ص] | بدخویه |

خشن، بدمزاج | |  
bad-tempered, ill humoured, irritable, fretful, peevish

**بیرین** ° *bērēn* [ص] | زړه ور | دلاور |

brave, bold

**بیر** *bēr* [ن] | یرغل، حمله | هجوم، حمله |

attack, invasion

• بیر برتن \ برگ | یرغل کول | حمله بردن |

carry out an attack

**بی ډک** ° *bēdukk* [ص] | بی غمه، آسوده | بی

worriless, free from | غم، آرام، آسوده خاطر |  
sorrow, untroubled

**بی ډول** *bēdaul* [ص] | بی ډوله، بی نظمه |

disorganised, chaotic, | بی ترتیب، بی نظم |  
untidy

• بی ډول بوتن \ بیگ | بی نظمه کیدل، خرابیدل |  
| بی نظم شدن، بی ترتیب شدن |  
get into a mess or muddle

• بی ډول کرتن \ کنگ | بی نظمه کول، خرابول |  
بی نظم کردن، بی ترتیب کردن |  
disorder

**بی ډولی** *bēdaulī* [ن] | بی نظمی، بی ترتیبی

disorder, chaos |

**بیر** <sup>(۱)</sup> *bēr* [ن] | بدل، انتقام | انتقام |

revenge, vengeance

• بیر گپتن \ گرگ | پور اخستل، انتقام کول |  
انتقام گرفتن |  
revenge, take revenge

• بیر بلوچانی تا دو صد سال لسهین آهوی  
دودنتانین (مث) | که دوه سوه کاله هم تیر شی  
بیا هم بلوخ خپل انتقام نه هیروی | صدها سال  
سپری شود باز هم انتقام بلوچ فراموش نمی شود  
even after two hundred years the  
revenge of the Baloch is like the first  
teeth of a sleek gazelle (prov., i.e. a  
Baloch will never forget his revenge)

**بیر** <sup>(۲)</sup> ° *bēr* [ص] | ماهر، متخصص |

کاردان، ماهر | |  
skilful; skilled, expert; dexterous

**بی راه** *bērāh* [ص] | بی لاری | بی راه |

pathless; astray, erring

• بی راه بوتن \ بیگ | بی لاری کیدل | بی راه  
شدن، گمراه شدن |  
go astray

• بی راه کرتن \ کنگ | بی لاری کول | گمراه  
ساختن |  
mislead; deceive

1) individual, self-willed; 2) سرپرست | unprotected, defenceless, abandoned

**بی سر** *bēsur* [ص] | بی سره، بی نظمه | بی سر، درهم و برهم | unorganized, vagrant

**بی سرجمی** *bēsargamī* [ن] | بحران | crisis

**بی سمایی** *bēsamāyī* [ن] | بی پروایی | بی پروایی، لاقیدی | carelessness, boldness

**بی سوب** *bēsōb* [ص] | ناکامه | ناکام | unsuccessful, disappointed

**بی سوبی** *bēsōbī* [ن] | ناکامی | failure, disappointment

**بی سوت** *bēsūt* [ص] | بی فایدی | بی فائده | useless

**بی شک** *bēšak* [ص] | بی شکه | بی شک، بدون تردید | doubtless, undoubted

**بی شون** *bēšaun* [ص] | بی ترتیبه، بی نظمه | بی ترتیب، بی نظم | disorganised, chaotic, untidy

**بی عزت** *bē'izat* [ص] | بی عزته | بی عزت | dishonourable, undignified, disgraceful, disrespectful

**بی عزتی** *bē'izatī* [ن] | بی عزتی | dishonour, disgrace, shame, disrepute

**بی عیب** *bē'aib* [ص] | بی عیبه | بی عیب | faultless, in perfect condition, without blemish, unstained

• بی عیب خدا انت (مث) | یوازی خدا بی عیب | دی | فقط خدا بدون عیب است | only God is free of sin (prov.)

**بی عیبی** *bē'aibī* [ن] | بی عیبی | faultlessness, perfection; spotlessness

• بیرداتن \ دیگ | یرغل کول | حمله ور شدن | attack

• بیپر کرتن \ کنگ | محاصره کول | محاصره کردن | besiege

**بیبر بروک** *bērbarōk* [فا] | یرغلگر، حمله کوونکی | حمله کننده، یورشگر | aggressor

**بیرو** *bērau* ° [ن] | بند، قید | بند و قید | bonds, fetters

**بیبری** *bīrī* ° [ن] | د پنبوزولانه | زولانه پای | shackles (on the feet)

**بیزار** *bēzār* [ص] | بی زاره | بی زار، متنفر | disgusted, averse

**بیزاری** *bēzārī* [ن] | بی زاری، نفرت، تنفر | disgust, aversion, repugnance

**بیزو** *bīzō* [ن] | بیزو | شادی، میمون | ape (Zool.)

**بی سار** *bēsār* [صن] | بی هونبه | بی هوش | unconscious, senseless

**بی ساری** *bēsārī* [ن] | بی هونبی | بی هوشی | unconsciousness

**بیست** *bīst* [ع] | شل | بیست | twenty

**بی سد** *bēsid* [ص] | (۱) بی هونبه؛ (۲) بدایی | (۱) بی هوش؛ (۲) ثروتمند | 1) unconscious; insensible; 2) prosperous, wealthy

**بی سدوسار** *bēsidusār* [ص] | بی هونبه | بی هوش | unconscious; insensible; slow-witted

**بی سدوساری** *bēsidusārī* [ن] | بی هونبی | بی هوشی | become unconscious, swoon

**بی سر** *bēsar* [صن] | (۱) پخپل سر؛ (۲) ایله | (۱) خود سر؛ (۲) بی سروسامان، بی

**بی کدر** *bēkadṛ* [ص] | بی قدره | بی قدر |

of bad reputation; ungrateful; worthless, unimportant

**بی کدری** *bēkadṛī* [ن] | بی قدری | low

estimation; ungratefulness; worthlessness

**بی کرار** *bēkarār* [ص] | بی قرار | restless,

uneasy

• بی کرار بوتن \ بیگ | بی قرار کیدل، ناآرام

کیدل | بی قرار شدن، ناآرام شدن | become

restless or uneasy; become angry

• بی کرار کرتن \ کنگ | ناآرامول | ناآرام

ساختن | disturb, worry, trouble

**بی کراری** *bēkarārī* [ن] | ناآرامی، بی قراری

unrest |

**بی کس** *bēkas(s)* [صن] | یوازی، بی کسه |

تنها، بی یارو مددگار | lonesome; orphan;

defenceless, unprotected, abandoned

• بی کسانی کس خدا انت (مث) | د بی کسویار

خدا دی | یار انسانهای تنها خدا است | God

is the patron of the abandoned (*prov.*)

**بی کساس** *bēkasās* [ص] | بی اندازی |

زیاد، از حد افزون | exorbitant; many,

much; very

• بی کساسین حرص | بی اندازی حرص |

آزمندی امپراتور منشانه | exorbitant

miserliness

**بی کسی** *bēkassī* [ن] | بی کسی، یوازی توب |

تنهایی، بی کسی | loneliness;

defencelessness

**بی کوپک** *bēkōpag* [صن] | بی مرستندویه،

غریب | بی کس و غریب | lonesome;

abandoned

**بی کول** *bēkaul* [صن] | وعده خلافه | وعده

خلاف، بدقول | not true to one's word

**بی غم** *bēgam* [ص] | بی غمه | بی غم |

woriless, free from sorrow, untroubled

**بی غمی** *bēgamī* [ن] | بی غمی |

carelessness, tranquillity

**بی غیرت** *bēgairat* [ص] | بی غیرته، بی

همته | بی غیرت | cowardly, dastardly,

lacking courage

**بی غیرتی** *bēgairatī* [ن] | بی غیرتی |

cowardice, gutlessness

**بی فکر** *bēfīkr* [ص] | هیرونکی | فراموش

کار | forgetful; thoughtless, careless;

light-minded

• بی فکرین جوړبندی | بی فکره جوړبنت |

ساختار غیر عقلانی | ill-considered

structure

**بی قدر** *bēqadr* ← بی کدر

**بی قدری** *bēqadrī* ← بی کدری

**بی قرار** *bēqarār* ← بی کرار

**بی قراری** *bēqarārī* ← بی کراری

**بیگ** *bīk* [ن] | زلفی | زلف | lock, curl

**بی کار** *bēkār* [ص] | بی کاره، بی روزگار | بی

کار | lazy, idle; useless, out of work,

good-for-nothing; jobless, unemployed

• بی کارین مردم صد وزیر اکلا داریت | بی کاره

سپی د سلو وزیرانو عقل لری | آدم بی کار عقل

an idle brain has the

mind of one hundred ministers (*idiom.,*

*i.e. he is all talk*)

**بی کچ و کساس** *bēkač-u kasās* [ص] | بی

اندازه | exorbitant

بیگه *bēga* ← بی گاه

بیگه دیم *bēgadēm* ← بی گاه دیم

بیل<sup>۱</sup> *bēl* [ن] | یوم، بیل | بیل | shovel,

scoop  
• بیل جتن \ جنگ | یوم وهل | بیل زدن | dig,  
sink; shovel, scoop

بیل<sup>۲</sup> *bēl* [ن] | ملگری، دوست، آشنا | رفیق،  
دوست، آشنا | comrade, friend;  
acquaintance

بیلر *bailar* [ن] | بیلر، بیلر | بیلر | barrel

بی لگامی *bēlagāmī* [ن] | بی خایه او خوشی  
گرخیدن | ولگردی | lack of restraint

بیلی *bēlī* [ن] | گران ملگری | دوست عزیز |  
dear friend

بی مانا *bēmānā* [ص] | (۱) بی ننگه؛ (۲) بی  
مانایی | (۱) بی غیرت؛ (۲) بی معنی | 1)  
cowardly, dastardly, lacking courage; 2)  
nonsensical, meaningless

بی مت *bēmat* [ص] | بی ساری | بی مانند |  
incomparable, unparalleled

بی مرز *bēmarz* [ص] | بی پروا | بیپاس |  
reckless; dauntless; ungrateful

بین<sup>۰</sup> *bīn* [ن] | شپیلی | نی | flute

بینچه *bēnča* ← بیندل

بیندل *bēndal* [ن] | بندل | بندل | bundle  
(Fin.)

بیندی *bēndī* [ن] | بیندی | بامیه | okra,  
lady's finger (*Abelmoschus esculentus*,  
Bot.)

بینگ<sup>۰</sup> *bēng* ← بهینگ

• بی کول بوتن \ بیگ | وعده خلافه کیدل |  
break one's word | وعده خلاف شدن

بیگار *bēgār* [ن] | بیگار | forced labour,  
unpaid labour

بیگاری *bēgārī* [صن] | (۱) بیگاری؛ (۲) هغه  
سری چی د بیگاری کار کوی | (۱) بیگاری؛ (۲)  
شخصی که بیگاری می کند | 1) forced,  
unpaid; 2) forced labourer, unpaid  
labourer; slave labourer

بی گانج<sup>۰</sup> *bēgānǰ* [ص] | بی حساب، بی  
شمیره | خیلی زیاد، بی شمار | very many,  
countless, numerous

بی گاه *bēgāh* [ن] | مابنام | شامگاه |  
evening

بی گاه دیم *bēgāhdēm* [ق] | وختی مابنام |  
در شام، عصر | early in the evening

بی گاهی *bēgāhī* [ق] | وختی مابنام | در  
شام، عصر | early in the evening

بیگ *bayag* ← بوتن \ بیگ

بی گت *bēgat* [صق] | نابیره، بی گمان |  
ناگهان، دفعته | sudden(ly),  
unexpected(ly)

بی گناه *bēgunāh* [ص] | بی گناه | innocent,  
not guilty, guiltless, sinless  
• بی گناهین سر به دارا نه روت (مث) | بی گناه سر  
دارته نه خئی | سر بی گناه به دار زده نمی شود |  
the innocent will not be hung (prov.)

بی گناهی *bēgunāhī* [ن] | بی گناهی |  
innocence |

بی گواه *bēgwāh* [ص] | ورک | گم | lost  
• بی گواه بوتن \ بیگ | ورکیدل | محو شدن، گم  
شدن | get lost

**پاتیایی** *pātiyāyī* [ص] | فاتحه دار | فاتحه دار  
mourning |

**پاتپ** ° *pāt* [ن] | برخه، تویته | حصه، سهم |  
part; share

**پاتو** *pātō* :

• پاتو کرتن \ کنگ | خسته ماتول | خسته  
شکستاندن | crack seeds

**پاتی** *pātī* [ن] | ډله، فراکسیون | گروه، دسته |  
group, fraction

**پاتی گوازی** *pātīgwāzī* [ن] | قوم پرستی |  
tribalism

**پاجامگ** *pāḡāmag* [ن] | پرتوگ | تنبان |  
loose trousers

**پاجی** ° *pāḡī* [ن] | اونبسه، ساربان | ساربان،  
شترچران | camel driver; cameleer

**پاچ** ° *pāč* [ص] | پرانستی، خلاص | باز،  
مفتوح | open, opened

• پاچ بوتن \ بیگ | خلاصیدل | باز بودن، باز  
شدن | be open, be opened

• پاچ داتن \ دیگ | کیندل | حفریات کردن |  
excavate

• پاچ ریتن \ ریچگ | خیری کیدل | درز باز  
شدن (لباس، تکه) | burst, rip (Textil.)

• پاچ کرتن \ کنگ | پرانستل، خلاصول، آزادول  
| باز کردن، رها کردن، آزاد ساختن |  
open; release, set free

• دروازگ پاچ انت | ور خلاص دی | دروازه باز  
است | the door is open

• پاچین درانی سیاست | خرگند سیاست |  
سیاست درهای باز | open-door policy

**پاچ** ° *pāč* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی  
نام محلست در بلوچستان | Pach (place in  
Balochistan)

**بی وار** *bēwār* [ص] | بی واکه؛ ۲) نابیره |  
(۱) ناتوان؛ ۲) ناگهان | (۱) weak; 2) sudden

**بی وفا** *bēwafā* [صن] | بی وفا |  
disloyal, unfaithful

**بی وس** *bēwas* [ص] | بی وسه، ناتوانه |  
ناتوان | weak, powerless

**بیهار** ° *bēhār* [ص] | خبردار | آگاه، خبردار |  
informed

• بیهار داتن \ دیگ | خبرداری ورکول | آگاه  
ساختن | inform

**بیهارتن** \ **بیهارگ** ° *bēhārtin / bēhārag*  
[فم-آبیهاریت، آبیهارت] | شپل | راندن |  
drive

**بیهودگ** *bēhūdag* [ص] | خوشی، بی فایدی  
| بی فائده | useless, senseless; for nothing

**بیهیدگ** *bēhīdag* ← بیهودگ

## پ

**پابند** *pāband* [ن] | دلاندی پسه | گو سفند  
برای لاندی | fattening lamb

**پاترپ** ° *pātrap* [ن] | تهدید |  
threat, menace

**پاتیا** *pātiyā* [ن] | فاتحه |  
praying for the dead

• پاتیا داتن \ دیگ | فاتحه ورکول | فاتحه دادن  
| pray for the dead

• پاتیا گپتن \ گرگ | فاتحه اخیستل | فاتحه  
گرفتن | hold a memorial service

**پادگ** *pādag* ← پاد

**پادگزار** *pādguzār* [ن] | پاپونبی | پای پوش  
footwear, footgear |

**پادلوج** *pādlūč* [ص] | پنبی بیل | پای لیج |  
barefoot, barefooted

**پادموش** *pādmūš* [ن] | چخچیت، لتاپ، ریت  
trampled (upon), trodden; | پایمال |  
suppressed; disregarded, violated

- پادموش بوتن \ بیگ | ترپینولاندی کیدل |  
پایمال شدن | be trampled upon; be trodden; be devastated, be disregarded, be suppressed, be violated
- پادموش کرتن \ کنگ | ترپینولاندی کول |  
پایمال کردن | trample upon, tread; devastate, suppress, disregard, violate

**پادوم** ° *pādūm* ← پاردم

**پادون** *pādūn* [ن] | د پنبو خوا | طرف پای |  
foot, bottom (side)

**پادینک** ° *pādēnk* [ن] | پایله | پای زیب |  
ankle bracelet

**پادکتن** \ **پادکگ** *pādikkitin / pādikkag*

[فل - آپا د کیت؛ آپا د کت] | پوهیدل | متوجه  
شدن | understand, grasp; figure

**پار** <sup>(۱)</sup> *pār* [ن] | خاطر، لحاظ |  
matter

- په ... پارا | د ... په خاطر | به خاطر ... |  
for, because of, owing to, due to, on account of
- شه ... پارا | د ... له لحاظه | از لحاظ ... |  
for, because of, owing to, due to, on account of

**پار** <sup>(۲)</sup> ° *pār* [ن] | ننبه، نبنانی | نشانه، علامه  
sign, indication |

**پارا** ° *pārā* [ن] | خوا، طرف | طرف، سوی |  
side, direction

**پاچاله** *pāčāla* [ق] | ناوخته | ناوقت | late,  
tardily

**پاچتن** \ **پاچگ** ° *pāčitin / pāčag* [فم - آ]

پاچیت، آ پاچت | سپینول، پوستول | سفید  
کردن، پوست کردن | skin, peel

**پاچن** *pāčin* [ن] | وزگری | بزتر | billy goat  
(Zool.)

**پاد** *pād* [ن] | بنبه | پای | foot; leg

- پاد آتن \ آییگ | پاخیدل، جگیدل | برخاستن،  
غوغا کردن | get up, stand up; wake up (vi)
- پاد بوتن \ بیگ | پاخیدل، ولاپیدل |  
برخاستن | stand up, get up
- پاد کرتن \ کنگ | له خوبه وینول، ولاپول |  
بیدار ساختن | waken, awake
- پادی دل | تله | کف پای | sole of foot
- پادی کونزک | د پنبی پونده | کری پای | heel
- پادی کرپیگ ° ← پادی کونزک
- پاد هموداروت که دل بروت (مث) | پنبی هلته  
خی چی زره ولاپوشی | پای انسان جایی می رود  
که دل برود | the feet go where the heart is  
going (prov.)

**پادار** *pādār* [ص] | (۱) د تل دپاره، همیشنی؛ (۲)

پوخ، تینگ؛ (۳) وفادار | (۱) جاوید،  
همیشگی؛ (۲) پخته، محکم؛ (۳) وفادار | 1)  
eternal, for ever, imperishable; 2) mature;  
solid; 3) loyal, faithful

**پاداری** *pādārī* [ن] | (۱) وفاداری؛ (۲) جاودانی

1) loyalty, faithfulness, fidelity; 2) |  
eternity, imperishableness

**پادجا** *pādǰā* [ن] | پایدان | foot board,  
running board, step

**پادرشپ** *pādrašp* [ن] | د بنبو غر | صدای  
پای | (noise of) footsteps

**پارت** *pārat* [ن] | ساتنه، حفاظت | نگهداری،  
حفاظت | protection, custody,  
guardianship

**پارتهی** *pārī* ← پاتی

**پاردم** *pārdum* [ن] | پیارمه | پاودوم |  
crupper (a strap that passes under the  
horse's tail to keep the saddle from  
sliding forward)

**پارس** *pārs* [ن] | پارس | پارس، فارس |  
Persian

**پارسایی** *pārsāyī* [ن] | پرهیزگاری، پالی |  
پرهیزگاری | diet; asceticism

**پارسی** *pārsī* [صن] | (۱) فارسی (ژبه)؛ (۲)  
شیعه | (۱) زبان فارسی؛ (۲) تشیع | Persian  
(language); 2) Shia, Shiite  
• پارسیی مزن هور | د پارس خلیج | خلیج فارس  
Persian Gulf |

**پارلمان** *pārlimān* [ن] | پارلمان |  
parliament

**پارلمنت** *pārlimint* ← پارلمان

**پارلمنتریزم** *pārlimantarīzm* [ن] |  
پارلمنتریزم | پارلمنتریزم |  
parliamentary system

**پاری** *pārī* [ق، صن] | (۱) پروسپ کال؛ (۲) پروسپ  
| (۱) پارسال؛ (۲) پارساله | 1) last year, one  
year ago; 2) of the last year, belonging to  
the last year  
• پاریین مرگ، امبرانیین مودگ (مٹ) | د تیر کال  
مرینه او د سپ کال ویر | مرگ پارسال، نوحه  
امسال | last year's dead, this year's  
mourning (prov.)

**پاریز** *pārēz* [ن] | پرهیز |  
diet; reserve, restraint

• پاریز کرتن \ کنگ | ډډه کول | پرهیز کردن،  
خودداری کردن | refrain or abstain from;  
restrain oneself

**پاریزگار** *pārēzgār* [صن] | پرهیزگار |  
ascetic; restraining

**پار** *pār* [ن] | دونی درینو وروستی برخه |  
آخرین قسمت ریشه درخت | tip of a root (of a  
tree)

**پاره** *pāra* [ن] | برخه (د قبایل تشکیل) |  
بخش (تشکیل قبایل) | clan

**پاس** *pās* [ن] | (۱) پار، وخت؛ (۲) موقع | (۱)  
پاس؛ (۲) موقع | 1) guard duty (unit of  
time, about three hours); 2) occasion;  
(proper) time; opportunity  
• پاس کرتن \ کنگ | له خوبه وینیدل | بیدار  
شدن به وخت معین | awake at a fix time

**پاش** *pāš* (۱) ← پاشتن \ پاشگ

**پاش** *pāš* (۲) :

• پاش بوتن \ بیگ | خرگندیدل | روشن شدن،  
برملا شدن | appear, become evident  
• پاش داتن \ دیگ | پاشل، شیندل | پاش دادن  
scatter, screw, sprinkle |  
• پاش کرتن \ کنگ | خرگندول، افشا کول |  
افشا کردن | reveal, disclose

**پاشان** *pāšān* [ن] | شیندلی | پاشان |  
scattering, dispersing

• پاشان کرتن \ کنگ | شیندل | پاشان کردن |  
scatter, splash, sprinkle

**پاش پاش** *pāšpāš* [ص] | رچی رچی، تیت و  
پرک | پاش پاش | scattered

**پاک** *pāk* [ص] | پاک |  
clean, tidy, pure, neat; honest

• پاک بوتن \ بیگ | پاکیدل | پاک شدن | be  
cleaned, become clean



• پال جتن \ جنگ | فال لیدل | فال دیدن | tell fortunes  
 • پال گپتن \ گرگ | فال اخیستل | فال گرفتن | predict, foretell

**پالام** *pālām* [ن] | پالانه (د خره) | پالان |  
 pack-saddle (for a donkey)

**پالایتن** \ **پالایگ** *pālāyitin / pālāyag* [فم-  
 آپالایت، آپالایت] | تصفیه کول | تصفیه  
 کردن | purify, refine; clear

**پالک** *pālak* [ن] | پالک | پالک (سبزی) |  
 spinach (Bot.)

**پالوان** *pālwān* [ن] | د کلاسیکو اشعارو سندر  
 غاری | آوازخوان اشعار رزمی | bard (singer  
 of classical poetry)

**پالونک** *pālūnk* [ن] | پونبتی | قبرغه | rib  
 (Anat.)

**پالوی** *pālawī* [ن] | پهلوی (سکه) | gold  
 coin

**پالی** ° *pālī* [ن] | د خو کورنیو مجموعه  
 مجموع چند خانواده | group of relatives

**پالیز** *pālēz* [ن] | پالیز | فالیز | melon,  
 watermelon and cucumber garden,  
 melon-field

• پالیز لاش بوت دیم سیاهی په سوزوانا منت  
 (مث) | چی پالیز لاش شو، د پالیزوان مخ تور  
 شو | فالیز خلاص شد و روسیاهی برای  
 فالیزوان ماند | the melon-field was  
 harvested and the shame remained for the  
 gardener (prov., i.e. you will reap what  
 you have sown)

**پان** *pān* [ن] | پان | پان (نوعی برگ است) |  
 betel (Piper betle) leaf (Bot.)

**پاناد** *pānād* [ن] | دده، اریخ | پهلوی، طرف،  
 جانب، سمت | side, direction

• پاک کرتن \ کنگ | پاکول | پاک کردن |  
 clean (up)

• پاکین تپاک | مقدس اتحاد | اتحاد مقدس |  
 holy alliance

• پاکین مردمانی احتراماً هر کسه کنت (مث) | د  
 پاکو خلکو احترام هر خوک کوی | احترام  
 مردمان پاک را هر کس دارد | honest persons  
 are respected by everyone (prov.)

**پاکت** *pākat* [ن] | پاکت | پاکت | envelope,  
 mailer

**پاکرو** *pākurō* [ن] | کته | زین شتر | two-  
 seated camel saddle

**پاکی** <sup>(۱)</sup> *pākī* [ن] | پاکوالی | پاکی، ستره گی،  
 نظافت | cleanliness; purity, chasteness

**پاکی** <sup>(۲)</sup> *pākī* [ن] | چاره (د پیری) | پاکی ریش  
 تراشی | razor

**پاگ** *pāg* [ن] | پتکی، لنگوته | لنگی، دستار  
 turban |

• پاگ بستن \ بندگ | لنگی تړل | دستار بستن  
 bind a turban |

**پاگاس** ° *pāgās* [ن] | شارک (یو ډول غټ ماهی  
 دی) | کوسه (ماهی) | shark (Zool.)

**پاگو** *pāgau* [ن] | پاگو | جفت گاو (گروه  
 چند نفری دهقان که به صورت مشترک زراعت می  
 کند) | group of crop-sharing peasants |

• پاگوی بزگر | پاگوی بزگر | دهقان جفت گاو |  
 crop-sharing peasant

**پاگواجه** *pāgwāgā* [ن] | صدر، مشر | رئیس،  
 زعیم | chief, leader

**پاگواجهی** *pāgwāgāhī* [ن] | مشرتابه |  
 leadership, guidance |

**پال** *pāl* [ن] | فال | فال | omen, lot, fortune

**پایدگی** *pāyidagī* [ق] | دگتی دپاره | برای

with interest (*economy*) | مفاد

**پپ** *pup* [ن] | سبری | شش | lung (*Anat.*)

**پت** *pit* ← *pis(s)*

**پت<sup>۱</sup>** *pat* [ن] | پت، اعتبار، باور | عزت،

اعتبار، اعتماد | trust, faith

• پت بوتن \ بیگ | پرچا اعتماد کول | به کسی  
اعتماد کردن | rely on *sb.*

**پت<sup>۲</sup>** *pat* [ن] | سوبه، کامیابی | کامیابی،

سرخ رویی | success

**پتاپتن \ پتایگ** *patāptin / patāyag* [فم-آ]

پتاپتیت، آپتاپت | تاوول، ټولول | پیچاندن،  
جمع کردن | envelop; collect

**پتارتن \ پتارگ** *patārtin / patārag* ° [فم]

-آپتارتیت، آپتارت | رانیکل | کش کردن |  
pull, drag

**پتارک** *pitārk* [ن] | پلندر | پدراندر |

stepfather

**پتارگ** ° *patārag* ← پتارتن \ پتارگ

**پتایگ** *patāyag* ← پتاپتن \ پتایگ

**پترتن \ پترگ** *putritin / putrag* [فل-آ]

پتریت؛ آپترت | ننوتل، داخل کیدل | داخل  
شدن | enter, sneak into, creep into, go  
inside

**پترنگ** ° [ن] ? | در، قیمتی دانی | در،

گوهر، دانه قیمت بها |  
precious stone

**پتروک** *putrōk* [فا] | ننوتونکی | داخل

شونده | entering, sneaking into, creeping  
into, going inside

**پانادی** *pānādī* [ص] | اړخیز | جانبی |

accidental, circumstantial, secondary

**پانچ** ° *pānd* [ص] | امتداد | ممتد |

extracted; stretched

**پانزده** *pānzda* [ع] | پنخلس | پانزده |

fifteen

**پانزده روچی** *pānzdarōcī* [ن] | پنخلس

ورخی | پانزده روزه | fortnight

**پانگ<sup>۱</sup>** ° *pānag* [ن] | ساتنه | نگهبانی |

protection, custody

**پانگ<sup>۲</sup>** ° *pānag* [ن] | تینگار | اصرار |

persistence, insistence

**پانگی** ° *pānagī* [ن] | خوکیداری، ساتنه |

نگهداری | guard, watch (duty)

**پانوس** *pānūs* [ن] | پانوس، دیوه | فانوس |

lantern, shade (lamp)

**پاو** *pāw* [ن] | پاو (د وزن مقیاس) | پاو (معیار

وزن) | pound (454 grams)

**پاهو** ° *pāhū* [ن] | دار | دار، اعدام | gallows

• پاهو داتن \ دیگ | په دار څړول | به دارزدن یا  
آویختن | hang *sb.* from the gallows

**پایدگ** *pāyidag* [ن] | گته، فایده | فایده، نفع،

مفاد | profit, benefit; use

• پایدگ بوتن \ بیگ | گتور کیدل | فایده بودن  
be useful, be helpful |

• پایدگ داتن \ دیگ | گته ورکول | فایده دادن  
profit, be of use or of great service |

• پایدگ زرتن \ زورگ | گتیل | فائده کردن |  
profit (*from sth.*)

• پایدگ کرتن \ کنگ | گتیل | فایده کردن |  
profit (*from sth.*)

پتکه [ن] *patakka* | پتکه | پتکه | threat

پتکی [ن] *pittikī* | کان‌دیال | بادبرک، بریو |  
speedwell, veronica (Bot.)

پتی [ن] *putī* | کوچنی ختکی | خربوزه چوچه |  
small melon

پت [ن] *pit* | خاخی | قطره | drop  
• پت پت | خاخی خاخی | قطره قطره | drop  
by drop, in drops

پتن \ پتگ [ن] *pattitin / pattag* [فم-آپتیت؛ آ  
پت | لتول | پالیدن، تفتیش کردن، جستجو  
کردن | search, look for, frisk sb.

پتن \ پتگ [ن] *pittitin / pittag* [فل-آپتیت؛ آ  
پت | خخیدل | چکیدن | drip, seep,  
trickle, weep

پتک [ص] *patāk* | وړوکی | قد کتاه | of  
short stature

پتک [ن] *pittik* | کوچنی مرغه | پرندۀ کوچک  
a small bird |

پتک [ن] *puttuk* | چنگنبه | بقه | toad  
(Zool.)

پتگ ° [ن] *patag* | کوی | چیچک |  
smallpox

پتو [ن] *pattū* | پتو | خادر | قدیفه، پتو |  
shawl

پت و پول [ن] *patt-u pōl* | خیرنه، تحقیق |  
تحقیق، پژوهش | investigation, research;  
exploration, survey  
• پت و پول کرتن \ کنگ | تحقیق کول | تحقیق  
کردن | investigate, study, explore; do  
research

پترینتن \ پترینگ *putrēntin / putrēnag*

[فم-آپترینیت؛ آپترینت] | ننه ایستل | داخل  
کردن | put in, plug in, stick in

پت ° *pit* :

• پت کرتن \ کنگ | باور کول | اعتماد کردن |  
trust, believe, rely

پتک [ن] *patāk* | پتک | water bottle

پتک [ص] *patuk* | جر، جروپر | جر (موی) |  
matted (hair)

پتلون [ن] *patlūn* | پتلون | trousers

پتن [ص] *patan* | پلن، سورور | عریض، پهن  
wide, broad |

پتنوس [ن] *patnūs* | پتنوس | tray

پتنی [ن] *patanī* | پلنوالی | عرض، پهنی |  
breadth, width

پتی ° [ص] *pitī* | دبل، دپردی | از بیگانه |  
of others, belonging to others

پتیر [ص] *pattīr* | پتیره، چغمته | فطیر |  
unleavened

پتینک [ن] *pitīnk* | بندل | چیزی که دریک  
قطعه تکه گره خورده باشد | bundle (a  
package of old clothes, herbs, drugs and  
the like)

پت<sup>(۱)</sup> [ن] *pat(t)* | دنت، بیدیا | دشت، صحرا،  
بیابان | step, desert

پت<sup>(۲)</sup> *pat(t)* ← پتتن \ پتگ

پت [ن] *put* | وری | پت، پشم | coat (of  
animal)

پتان [ن] *patān* | پنتون | پشتون | Pashtun

## پجاینتن \ پجایینگ ° *paḡāyēntin /*

*paḡāyēnag* [فم-آپجاینیت؛ آپجاینیت] |  
تیارول | تیار کردن، آماده ساختن |  
make ready

## پجاینتن \ پجایینگ ° *puḡāyēntin /*

*puḡāyēnag* [فم-آپجاینیت؛ آپجاینیت] |  
زعمل، گال | تحمل کردن |  
bear, abide

## پجتن \ پجگ ° *paḡḡitin / paḡḡag* [فم-آ

پجیت؛ آپجت] | پوهیدل | فهمیدن |  
understand, know

## پجر *paḡr* [ن] | سهار | فجر، صبح | morning

## پجگ ° *paḡḡag* ← پجتن \ پجگ

## پجینتن \ پجینگ ° *paḡḡēntin /*

*paḡḡēnag* [فم-آپجینیت؛ آپجینیت] |  
ورپیژندل | معرفی کردن |  
introduce

## پچ *pučč* [ن] | کالی | لباس | clothing,

clothes; costume

• پچ بوتن \ بیگ | کالی ورتلل، په کالو کی  
کیدل | عادت ما هوارد داشتن |  
have a or her period

• پچ کرتن \ کنگ | دچا د پاره کالی اخیستل |

برای کسی لباس خریدن |  
accoutre, clothe

• په پچا مردمی نام گپتگه نه بیت (مٹ) | د سړی  
نوم په کالو کی نه دی | شخصیت انسان در لباس  
او نیست |  
a person cannot be known  
merely by his clothes (prov.)

## پچ<sup>(۱)</sup> *pač* ← پاچ

## پچ<sup>(۲)</sup> ° *pač* :

• پچ ترتن \ پچ ترگ | بیرته راتلل | باز گشتن |  
return, come back

• پچ گپتن \ گرگ | بیرته اخیستل | باز گرفتن |  
take back

## پت و پول کنوک *paṭ-u pōl kanōk* [فا]

خیرونکی | پژوهشگر |  
investigator,  
explorer, researcher; scholar

## پتوک *pittōk* [ص] | خشوبی | چکک | drop,

leakage

• پتوک کرتن \ کنگ | خشوبی کول | چکک  
کردن |  
leak, drip (vi)

## پتی *pattī* [ن] | پتی | روسری زنانه | lady's

headscarf

## پتینتن \ پتینگ *pittēntin / pittēnag* [فم-

آپتینیت؛ آپتینیت] | خحول | چکاندن | drop  
(vt)

## پتینوک *pittēnōk* [ن] | خخوونکی، قطره

چکان | قطره چکان |  
pipette

## پج *paḡḡ* [ن] | پیژندنه | شناخت |

acquaintance

## پجار *paḡār* [ن] | پیژندگلو | شناخت |

cognition, realisation; gnosis

## پجارتیوری *paḡārtiyūrī* [ن] | د پیژندگلو

تیوری | تیوری شناخت |  
theory of  
cognition, epistemology

## پجارتن \ پجارگ *paḡāritin / paḡārag*

[فل-آپجارت؛ آپجارت] | پیژندل | شناختن  
know, be familiar, be acquainted with |

## پجاروک *paḡārōk* [فا] | بلد | بلد، آشنا |

knowing, familiar, acquainted with

## پجاروکی *paḡārōkī* [ن] | معرفی، یوبل سره

پیژندنه | معرفی، همدیگر را شناختن |  
acquaintance, acquaintanceship

## پجاری *paḡārī* [ن] | پیژندنه | معرفت |

acquaintance

**پخل** *paxal* [ن] | تارپی، دروزه | پلال، سواره |

straw

- پخل و آپی سر بوتن \ بیگ | بی عزته کیدل |  
be dishonoured | بی عزت شدن |

**پخلک** *puxluk* [ن] | تنهاکه، تنهاکی | آبله |

blister (Med.)

- پخلک بوتن \ بیگ | تنهاکی کیدل | آبله شدن |  
get blisters |

**پد**<sup>(۱)</sup> *pad* [ن] | پل | پل پا، رد پا | step, foot-

print

- پد جتن \ جنگ | پیدا کول، معلومول | پیدا کردن، معلوم کردن، به جستجوی کسی رفتن |  
discover, find, locate
- پد به پد | پرله پسی | متواتر، پی در پی | one after the other, in turn

**پد**<sup>(۲)</sup> *pad* [ق] | (۱) وروسته؛ (۲) ترشا | (۱) بعد؛

(۲) عقب | 1) later, then, afterwards; 2) behind, back

- پد کنزتن \ کنزگ | ترشا تلل | عقب رفتن، عقب نشینی کردن | remain, fall behind
- پد کنزگ ترا نقصان انت، دیم گنزگ ترا تاوان انت | ترشا تلل ستا دپاره نقص دی او مخ ته تلل تاوان | عقب نشینی برای تو نقصان است و پیشروی تاوان | it is bad to retreat and dangerous to attack (idiom., i.e. you can choose the lesser of two evils)
- پدی شومانی سوتی نه داریت (مٹ) | وروسته پشیمانیدل فائده نه لری | پشیمانی بعدی بی فایده است | it makes no sense to regret something afterwards (prov.)

**پدا** *padā* [ق] | (۱) بیا؛ (۲) شاته، وروسته | (۱)

1) again; 2) باز، دوباره؛ (۲) عقب، پشت سر | behind, back

- پدا آتن \ آیک | بیاراتل | باز آمدن | come back, come again
- پدا آشتن \ الگ | (۱) وروسته پرینودل؛ (۲) بیرته پرینودل | (۱) پشت سر گذاشتن؛ (۲)

**پچار** ° *pačār* [ن] | غیبت | libel, speaking ill of an absent person

- پچار بوتن \ بیگ | غیبت کیدل | مورد غیبت قرار گرفتن | be backbitten
- پچار کرتن \ کنگ | غیبت کول | غیبت کردن | backbite |

**پچایینتن** \ **پچایینگ** *pačāyēntin* /

*pačāyēnag* [فم-آپچاینیت؛ آپچاینیت] | په بل چا پخول | پختن توسط دیگری | let cook

**پچ شودی** *pučšōdī* [ن] | کالی مینخل |

washing, laundry | کالا شویی

**پچک** *pačk* [ن] | توپه | توته، قطعه | piece

**پچگ**<sup>(۱)</sup> *pačag* ← پکتن \ پچگ

**پچگ**<sup>(۲)</sup> *pačag* [ص] | پوخ | پخته | cooked

- پچگین کار کرتن \ کنگ | پوخ کار کول | کار پخته کردن | do a good job

**پچل** *pačal* [ن] | نوک | مچ | stumbling

- پچل وارتن \ ورگ | نوک خورل | مچ خوردن | stumble, trip

**پچو** *pačau* [ن] | یوغته لرگی چه کشتی

ورباندی چلیبری | یک چوب دراز که کشتی توسط آن به حرکت درآورده می شود | oar (Naut.)

**پچی** *pačē* [ضس] | ولی | چرا | why,

wherefore

**پچی که** *pačēki* [جع] | حکه چی | چرا که |

as, because, since

**پخر** *paxr* [ن] | فخر | pride

**پخری** *paxrī* [ن] | یو ډول انگوردی | نوعی

انگور است | a big-sized sort of grape

of the first milk given by a cow, sheep or goat after calving, lambing or kidding)

**پدگ** *padag* [ن] | پدگ | درخت پده | poplar

(Bot.)

**پدگند** *padgind* [ن] | پلزن | پل یاب (کسی که

پل پای را می یابد) | tracker

**پدگی** *padagī* [ن] | ۱) د پدگ ځنگل؛ ۲) کوتک

| ۱) جنگل درخت پده؛ ۲) چوب دست چوپان |

1) poplar grove; 2) shepherd's stick

**پدگیر** *padgīr* [ن] | پیرو | follower;

disciple

**پدگیری** *padgīrī* [ن] | پیروی | following,

observance

• پدگیری کرتن \ کنگ | پیروی کول | پیروی

کردن | follow, observe

**پدم** ° *padum* [ن] | پچه | پشقل | dung

**پدمان پد** *padmānpad* [ق] | پرله پسی |

متواتر، پی در پی | in turn

**پدوارگ** *padwārag* [ق] | بیا | باز، بار

دیگر، دوباره | again, once more

**پدودیم** *padudēm* [ق] | یوبل پسی | پس و

پیش، پشت سر هم | one after the other; in

turn

**پدول** ° *padōl* [ن] | جیب | pocket

**پدوی** *padōyī* [ق] | بیرته، ترشا | واپس،

عقب | back, behind

**پدی** <sup>۱</sup> *padī* [ص] | وروستی، آخری | آخری،

انتهاپی | last

**پدی** <sup>۲</sup> *padī* ← پدا

دوباره گذاشتن | 1) put or lay behind, put or lay back; 2) put or lay again

• پدا بوتن \ بیگ | ۱) وروسته کیدل؛ ۲)

راستنیدل | ۱) پشت سر بودن؛ ۲) بازگشتن |

1) fall behind; 2) turn back, return

• پدا پرینتن \ پرینگ | ځنډول | به تعویق

انداختن | postpone

• پدا جتن \ جنگ | منعه کول؛ ردول، ترشا وهل

| ممانعت کردن؛ عقب زدن | constrain,

hinder; beat back

• پدا داشتن \ دارگ | خنډ کیدل | مانع شدن |

constrain, hinder, keep from

**پداسر** *padāsar* [ن] | نتیجه | result

**پداهن** *padāhun* [ق] | بیا هم | باز هم | once

again

**پدپدی** *padpadī* [ص] | تر ټولو وروستی |

آخرین | last

**پدر** ° *padar* [ص] | بنکاره، څرگند | روشن،

واضح | clear, evident, obvious

• پدر بوتن \ بیگ | بنکاره کیدل، څرگندیدل |

ظاهر شدن، آشکار شدن | appear, become

evident

**پدرا** *padarā* [ق] | بنکاره، څرگند | روشن،

واضح | clearly, evidently, obviously

**پدرایی** ° *padarāyī* [ن] | څرگندوالی |

ظاهری، روشنی | clearness, obviousness

**پدرد** *padard* [ص] | خوب | افگار | sick,

bad; hurting, paining

• پدرد بوتن \ بیگ | خوبیدل | افگار شدن |

hurt, pain, ache

• پدرد کرتن \ کنگ | خوبول | افگار کردن |

cause pain

**پدک** *padik* [ن] | ورپه | پله | colostrum,

beestings, first milk (dairy product made

**پراتیک** ° [ن] *parātik* | پراکتیک |

practice

**پرار** [ن] *pirār* | تنبته | فرار | escape, flight

• پرار کرتن \ کنگ | تنبتول | فرار کردن |  
escape, flee

**پراری** [ص] *pirārī* | تنبتوونکی | فراری |

on the run

**پرام** ° [ن] *parām* | مدوجزر | ebb and flow,

the tides

**پرامتن \ پرامگ** ° *parāmitin / parāmag*

[فم-آپرامیت؛ آپرامت] | غولول | فریب دادن  
betray, cheat |

**پرانی** ° [ن] *purānī* | ڈوڈی، مپی | نان |

bread

**پرانیگ** *purānīg* ← پرانی

**پراه** [ص] *prāh* | پراخ، ارت | فراخ | wide,

broad, spacious, vast

• پراه بوتن \ بیگ | ارتیدل | فراخ بودن، فراخ  
شدن | widen, dilate, expand, broaden (vi)

• پراه کرتن \ کنگ | پراخول، ارتول | فراخ کردن  
widen, broaden, extend, expand (vt) |

**پراهی** [ن] *prāhī* | ارتوالی | فراخی |

breadth, vastness

**پر بند** ° [ن] *pirband* | شعر، نظم | poem,

poetry

**پر بهار** [ص] *purbahār* | بنکلی | زیبا،

قشنگ | beautiful, nice, handsome

**پر پتتن \ پر پتگ** *parpatitin / parpatag*

← پلپتتن \ پلپتگ

**پر پرک** [ن] *parparak* | ڈونگه | چار بند

small of the back, | (انسان یا حیوانات)  
slender waist (Anat.)

**پد** [ن] *pid(d)* | گیدہ، خیتہ | شکم | stomach

(Anat.)

**پد** [ن] *pad(d)* | د سرکوزی بچی | چوچہ خوک

piglet (Zool.) |

**پدی** [ن] *pidī* | (۱) مزدور (چی د مزد پر خای

ڈوڈی اخلی)؛ (۲) قاچاقچی (چی تریاک پہ خیلہ  
گیدہ کی انتقالوی) | (۱) مزدور (برای شکم)؛ (۲)

قاچاقبری کہ مواد مخدره را در شکم خود حمل  
می کند | 1) day labourer; 2) drug

smuggler (who carries drugs in his  
stomach)

**پر** *par* ← پہ

**پر** <sup>(۱)</sup> [ن] *par(r)* | قطعہ (بازی) | playing card

**پر** <sup>(۲)</sup> [ن] *par(r)* | بنکھ | پر | feather

**پر** [ن] *pur* | ایری | خاکستر | ash, ashes

**پر** [ن] *purr* | ڈک | پر، انباشتہ، لبریز | full

• پر بوتن \ بیگ | ڈکیدل | پر شدن | fill up  
(vi)

• پر کرتن \ کنگ | ڈکول | پر کردن | fill (vt)

**پر** <sup>(۱)</sup> [ن] *pir(r)* | الوتنہ | پرواز | flight

• پرداتن \ دیگ | | الوزول | پرواز دادن | let  
fly

• پر کرتن \ کنگ | الوتل | پرواز کردن | fly

**پر** <sup>(۲)</sup> ° *pir(r)* :

• پر بستن \ بندگ | شعرویل | شعر گفتن، شعر  
سرودن | | verse, write poetry, compose a  
poem

**پر آپ** [ن] *purrāp* | اونبہ | شترمادہ | female

camel (Zool.)

**پرا** ° [ن] *parā* | وار | مرتبہ | turn, time,

period

**پرپک** ° *parpak* ← برپک

**پرتن \** پرگ *parritin / parrag* [فل-آ]

پریت؛ آپرت | الوتل، لیری کیدل | پریدن،  
دور شدن | *fly away, jump off*

• شه سرا پرتن \ پرگ | هیریدل | فراموش کردن  
*forget* |

**پرچ** ° *pirč* [ن] | بشقاب | *dish*

**پرچی** *parčē* ← پچی

**پرچی که** *parčēki* ← پچی که

**پرچینک** *purčīnk* [ن] | شینشویی، ویلنی |

پودینه | *wild mint (Bot.)*

**پرداچی** ° *pardāčī* [ن] | دواده کالی | لباس

عروسی | *wedding dress*

**پردگ** *pardag* [ن] | نقاب، پرده | *curtain*

• خدا آیی پردگا پکنت | خدایی وساتی | خدا  
پرده او را کند | *may God keep him from*  
*danger!*

**پردوس** *pirdaus* [ن] | جنت | جنت، بهشت

*paradise* |

**پردیس** *pardēs* [صن] | یکرپی، ایلغوئو تنها

| تنها (آدم) | *lonely*

**پرز** *purz* [ن] | خو، بنو | پارچه کوچک تکه،

پشم یا پخته | *fluff*

**پرزند** *parzind* [ن] | ماشوم | فرزند | *child*

• پرزندی سوزا خدا کسی را نشان مه دنت | خدای

دی د ماشوم درد هیخ چاته نه نبیی | خدا درد  
فرزند را به کسی نشان ندهد | *may God hide*  
*the child's sorrow (idiom.)*

**پرزندی** *parzandī* [ن] | زوی والی، لوروالی

| فرزند | *adoption*

• به وتی پرزندی کبول کرتن \ کنگ | (۱) زوی

کول، لور کول؛ (۲) مرکه لیپل | (۱) به فرزندی

قبول کردن؛ (۲) به غلامی خود قبول کردن | (1)  
*adopt*; 2) *ask for sb. 's hand (in marriage)*

**پرزونگ** *parzōnag* [ن] | دسترخوان، کوبی-

| دسترخوان | *tablecloth*

• پرزونگ اگه پاچ انت مسسکا شرم په کار انت

(مث) | که دسترخوان غوریدلی وی خو میچ ته  
شرم په کار دی | دسترخوان اگر باز است مگس  
را شرم به کار است | *when the tablecloth is*  
*spread the fly should feel ashamed*  
*(prov.)*

**پرزه** *purza* [ن] | توتیه، پانه | پرزه (کاغذ) |

*sheet (of paper)*

**پرس** *purs* [ن] | ماتم، ویر | ماتم، عزا |

*mourning; sorrow*

• پرس داشتن \ دارگ | ماتم کول | عزا داشتن |

*be in mourning*

• پرس داتن \ دیگ | فاتحه کول | فاتحه دادن |

*pray for the dead*

**پرستن \ پرسگ** *pursitin / pursag* [فم-آ]

پرسیت؛ آپرسیت | پونبتل | پرسیدن، پرسان

کردن | *ask, question*

• پرستن عیبی نه انت (مث) | پونبتنه عیب نه دی

| پرسیدن عیب نیست | *there is no harm in*

*asking (prov.)*

**پرس جا** *pursgā* [ن] | ماتم خای، ویرتون |

جای ماتم و سوگواری | *place of mourning*

**پرس داری** *pursdārī* [ن] | ماتم، ویرنه |

عزاداری | *mourning*

**پرسوب** *pursōb* [صن] | دیر کامیاب، بریالی

| بسیار موفق | *successful, winning;*

*winner*



**پرسی** ° [ن] | کالیزه | سالگرد |  
anniversary

**پرش** ← *pruš* پرشتن \ پرشگ

**پرشتانک** [ن] | مات کر | شکست  
و ریخت | defeat

**پرشتگ** [ن] | پرنبته | فرشته |  
angel

• رکگی پرشتگ | دژغورنی ملایکه | فرشته  
نجات | guardian angel

**پرشتن \ پرشگ** *pruštin / pruššag* [فل-]

آپرشیت؛ آپرشت | ماتیدل | شکستن |  
break, crack (vt); burst

• پرشتگین دست گردنی بارانت (مٹ) | مات  
شوی لاس د اوږه باردی | دست شکسته بار  
گردن است | a broken arm is the shoulder's  
burden (prov.)

**پرشون** *purššoun* [ص] | بنه منظم | منظم،

مرتب | well organised, well arranged,  
ordered

• پرشون بوتن \ بیگ | بنه منظم کیدل | خوب  
تنظیم و ترتیب شدن | be well organised or  
arranged

• پرشون کرتن \ کنگ | بنه تنظیمول | خوب  
منظم ساختن | organise or arrange well

**پرک** [ن] | توپیر، فرق | فرق |  
difference

**پرک** ° [ن] | پتنگ | پروانه |  
butterfly (Zool.)

**پرکیپ** *purkaip* [ص] | له کیفه ډک | پرکیف  
enjoyable, pleasing |

**پرگ** <sup>(۱)</sup> [ن] | خرخ | چرخ | wheel

**پرگ** ← *parrag* پرتن \ پرگ

**پرگوازی** *pargwāzī* [ن] | قطعه بازی |  
card-game

**پرگشادی** ° [ن] | استعداد |  
talent, capability

**پر مات** ° ← *parmāt* پرمان

**پر ماتن \ پر مایگ** *parmātin / parmāyag*

[فم-آپر ماییت؛ آپر مات] | امرورکول، حکم  
ورکول | امر دادن، دستور دادن |  
order, command

**پر مان** [ن] | امر، حکم |  
order, command

• پرمان برتن \ برگ | فرمان وړل، اطاعت کول |  
فرمان بردن، اطاعت کردن |  
carry out or execute an order; act under orders

• پرمان داتن \ دیگ | فرمان ورکول | فرمان  
دادن | issue a command or an order; rule

• پرمان کرتن \ کنگ | حکم کول | حکم کردن |  
command

**پرمان داری** *parmāndārī* [ص] | تابع، لاس

لانندی | فرمانبردار، زیر دست |  
obedient, submissive

**پرمان زور** *parmānzūr* [ص] | فرمان

منونکی | فرمان بردار |  
submissive, obedient

**پر مایش** *parmāyīš* [ن] | پر ماینبت | فرمایش  
order |

• پر مایش داتن \ دیگ | پر ماینبت ورکول |  
فرمایش دادن | order

**پر مایش دیوک** *parmāyīšdayōk* [فا]

پر ماینبت ورکونکی | فرمایش دهنده  
client, customer; taker |

**پر مایگ** ← *parmāyag* پر ماتن \ پر مایگ

**پرونک** ° *pirrōnk* [ن] | پتنگ | پروانه |  
butterfly (Zool.)

**پرهون** *purhōn* [ص] | خونری، له وینو ډک  
زړه | دل پر خون، غمگین | bloody; sad,  
displeased, unhappy

- پرهون بوتن \ بیگ | غمگین کیدل، خپه کیدل  
| غمگین شدن، جگر خون شدن |  
sadden (vi), | be displeased
- پرهون کرتن \ کنگ | غمگین کول، خپه کول |  
جگر خون کردن، خفه ساختن |  
sadden, grieve | (vt)

**پرهیز** *parhēz* ← پاریز

**پری** *purī* [ن] | ډکوالی | پُری | fullness

**پری** *parī* [ن] | بناپیری | پری | fairy

**پریات** *pariyāt* ← پریاد

**پریاد** *pariyād* [ن] | چیغه، کوکی، لوړ آواز |  
فریاد، فغان، صدای بلند |  
call, cry, shout

- پریاد جتن \ جنگ | چیغی وهل | فریاد زدن |  
cry, scream, whoop; call

**پریری** *parērī* [ق] | وړمه ورځ | پریروز |  
the day before yesterday

**پریزات** *parīzāt* [صن] | لکه بناپیری |  
پریزاد | beautiful, nice, lovely, fairylike

**پریشتگ** *prēštāg* ← پرشتگ

**پرینتن** \ **پرینگ** *prēntin / prēnag* [فم-آ]  
پرینیت؛ آپرینت | اچول | انداختن، پرتاب  
کردن | pour, throw, drop

- زاگ پرینتن \ پرینگ | سپیازول | سقط جنین  
کردن | miscarry (Med.)

**پیر** <sup>۱</sup> *pir* [ن] | دوره، مرحله |  
period of time, | phase

**پرمپوشی** *parampōshī* [ق] | دوی ورځی  
وروسته | دو روز بعد |  
two days later, the | day after the day after tomorrow

**پرمون** *purmūn* [ص] | ستړی ستومانه |  
خسته و مانده | tired and exhausted

**پرینچتن** \ **پرینچگ** *prinčitin / prinčag*  
[فم-آ پرینچیت؛ آپرینچت] | زیښل، نښتیځل؛  
کیکارل، کیکنبل | تاب دادن؛ فشار دادن،  
مالش دادن | press, squeeze; rub, push; knead

**پرندوشی** *parandōshī* [ق] | وړمه شپه |  
پریشب | the night before last

**پرنگستان** *parangistān* [ن] | اروپا |  
Europe

**پرنگی** *parangi* [ص] | انگریز، اروپایی |  
اروپایی | European

**پروا** *parwā* [ن] | پروا | احتیاط، پروا |  
care, attention, heed

- پروا ندرایت | پروا نه لری | پروا ندارد |  
don't care

**پروردگار** *parwardigār* [ن] | پروردگار،  
خدای | پروردگار، آفریدگار، خدا |  
Creator, God

**پروش** *prōsh* [ن] | ماته | شکست |  
defeat

- پروش داتن \ دیگ | ماته ورکول | شکست  
دادن | inflict a defeat (on sb.)
- پروش وارتن \ ورگ | ماته خوړل | شکست  
خوردن | suffer a defeat

**پروشتن** \ **پروشگ** *prōštin / prōšag*  
[فم-آ پروشیت؛ آپروشت] | ماتول |  
شکستاندن | break, crack (vt)

**پروگرام** *prūgirām* [ن] | پروگرام |  
program

• پسی بدل ناکو نه بیت (مث) | کاکا پلار کیدای  
 نه شی | کاکا پدر شده نمی تواند |  
 never becomes a father (prov.)

**پسات** *pasāt* [ن] | (۱) پسات؛ (۲) جگره | (۱)  
 1) wickedness, mischief; 2) quarrel; dispute

**پساتکار** *pasātkār* [ص] | پساتی | فسادکار  
 wicked, mischievous |

**پسان** *passān* [ن] | سپما، ذخیره | پس انداز |  
 saving, economy

• پسان کرتن \ کنگ | سپمول | پس انداز کردن  
 save, economise |  
 • پسان کنگی اداره | د سپما اداره | اداره پس  
 انداز | savings bank | انداز

**پس پس** *puspus* [ن] | پس پس | سرگوشی |  
 whispering

• پس پس کرتن \ کنگ | پس کول | سرگوشی  
 کردن | whisper |

**پسترك** *pastark* [ن] | قنجوغه | *place*  
*behind the rider (on a horse)*

**پست گاو** *pustigāw* [ن] | په نیمروز کی د خای  
 نوم دی. | نام محلیست در نیمروز | *Pustigaw*  
*(place in Nimroz)*

**پسته** *pista* [ن] | پیسته | پسته | *pistachio*  
*(Bot.)*

**پسرنند** *pisrand* [ن] | پنبه، کهول، خیل |  
 پدرخیل | lineage group |

**پسکتگ** *paskaptag* [ص] | وروستی پاته |  
 عقب مانده | backward |

**پسکپیگی** *paskapagī* [ن] | وروسته پاتی والی  
 | عقب ماندگی | backwardness |

**پیر** <sup>۲</sup> *pir* [ن] | میدان، ډگر | میدان جنگ |  
 battlefield, battleground

**پرتن** <sup>۱</sup> *paritin / parag* [فل-آپریت؛  
 آپرت] | اپلتی ویل | یاوه گویی کردن |  
 twaddle, say nonsense

**پروک** *parōk* [فا] | اپلتی | یاوه گوی |  
 tattler

**پری** <sup>۲</sup> *purī* [ن] | خاخرکی | قطره | drop

**پرینک** <sup>۲</sup> [عم] | یوه اندازه | یک اندازه |  
 some, a little

**پزور** *pazōr* [ص] | چاغ | چاق، فربه | fat,  
 corpulent

**پزوری** *pazōrī* [ن] | چاغی | چاقی |  
 fattiness, obesity

**پژ** *puž* [ص] | بد حال | بد حال، ناتوان | weak;  
 wilted, faded

• پژوتن \ بیگ | مراوی کیدل، پیژیدل |  
 پژمرده شدن | sag, wilt, fade |

**پژدر** <sup>۲</sup> *puždar* [ن] | کپدی، خیمه | غژدی،  
 خیمه | tent

**پس** <sup>۱</sup> *pas* [ن] | پسه | گوسفند | sheep

• پس گون دمگا چیزی نبوت، بز گون لتکا بی؟ |  
 پسه چی د لم سره څه ونه کره نو دا بزه به د لکی  
 سره څه وکړی؟ | گوسفند که با دنبه چیزی نکرد،  
 بز با دم خود چه کند؟ | when the sheep was  
 unable to do anything with its fat tail,  
 what will the goat do with its (small) tail?  
*(idiom.)*

**پس** <sup>۲</sup> *pas* [ق] | ترشا | عقب | behind

• پس کپتن \ کپیگ | وروسته پاته کیدل | عقب  
 ماندن | fall or stay behind |

**پس** *pis(s)* [ن] | پلار | پدر | father

پشک ° [ن] pašk | کمیس | پیراهن | shirt,

chemise

پشک [ن] piššik | پیشی | پیشک | cat

(Zool.)

- پشکی چپ تا کاه دانا انت (مث) | د پیشی خیز تر کاه دانی وی | خیز پشک تا کاه دان است | a  
cat's jump reaches the hayrack (prov.)

پشکپتگ ° paškaptag ← پشکپتگ

پشکل [ن] paškul | پچه، پچی | پشقل

گوسفند | dung (of sheep)

پشگ [ن] paššag | غوماشه، غوماشی | پشه

midge (Zool.) |

- پشگ تا پیلی سیاهگاشت، گشت منی انت | غوماشه چی د فیل په سیاری شوه ویی ویل په زمادی | پشه که در سایه فیل رفت گفت از من است | when the midge came under the elephant's shadow it said: "This is mine!" (idiom.)

پشم [ن] pašm | وری | پشم | wool

پشمی [ص] pašmī | ورین | پشمی |

woollen

پشومان [ص] pašōmān | پنبیمانه |

پشیمان، نادم | penitent, regretful, remorseful, repentant

- پشومان بوتن \ بیگ | پنبیمانه کیدل | change one's mind against doing sth.
- پشومان کرتن \ کنگ | پنبیمانه کول | change sb.'s mind against doing sth.

پشومانی [ن] pašōmānī | پنبیمانی |

پشیمانی | repentance, penitence, regret

- پدی پشومانی سوتی نه داریت (مث) | وروسته پنبیمانیدل فائده نه لری | پشیمانی سود

پسکینتن \ پسکینگ / paskēntin /

[فم-آپسکینیت؛ آپسکینت] paskēnag

پیغور ورکول، ملامتول | طعنه دادن | blame, rebuke

پسگ ° [ن] pussag | زوی | پسر | son

پس و ماس [ن] piss-u mās | موروپلار |

پدر و مادر، والدین | parents

- پس و ماسی کدرا هماوختا زانی که وت اولادی و اوند بی (مث) | د مور او پلار قدر هغه وخت در معلومیری چی پخپله د ماشومانو خاوند شی | قدر پدر و مادر را زمانی می دانی که خود صاحب فرزند شوی | you will value your parents when you have children of your own (prov.)

پسند [ن] pisand | خوبنه | پسند | liking,

pleasure, wish

- پسند کرتن \ کنگ | خوبنیدل | پسند کردن | like, enjoy

پسو [ن] pasau | جواب | جواب | answer,

reply

- پسوداتن \ دیگ | جواب ورکول | جواب دادن | answer, reply |

پس و پیروک [ن] piss-u pīrōk | پلار او

نیکه | پدر و نیکه، نیاکان | ancestors

پسیل [ن] pasīl | د کور شاوخوا دیوال | دیوار

احاطه خانه | wall (around the court)

پش pas ← پس<sup>۲</sup>

پشت [ن] pušt | (۱) شا؛ (۲) نسل | عقب،

پشت؛ (۲) نسل | 1) back; 2) generation; origin

- پشتی زیل | د شا تخته | تخته پشت | back (Anat.)

- پشت پر کرتن \ کنگ | سایه کول (چرگ) | پشت پر کردن (مرغ) | be in heat (birds)

**پکر** <sup>(۱)</sup> *pikr* [ن] | فکر | فکر، اندیشه | idea,

mind, thought

• پکر کرتن \ کنگ | پکر کول | فکر کردن |

think

• به پکرا کپتن \ کپگ | په پکر لویدل | به فکر

افتادن | have an idea, think

• په پکر کرتن کاری تسره نه بیت (مٹ) | په فکر  
کولو کار نه اجرا کیږی | با فکر کردن کار خلاص

نمی شود | no job will be accomplished by

thought alone (prov.)

**پکر** <sup>(۲)</sup> *pikr* [ن] | ویره، بیره | ترس | fear

• به پکرا کپتن \ کپگ | ویریدل | ترسیدن |

become scared, fear, be afraid

**پکر کنوک** *pikrkanōk* [فا] | فکر کونکی |

فکر کننده، متفکر | thinker

**پکری** *pikrī* [ص] | فکری | mental

• پکریین کار | فکری کار | کار فکری |

intellectual work

**پکش** *pakaš(š)* [ص] | ډیرنه | بسیار خوب |

very good; fine; well; okay

**پکو** *pakō* [ص] | پوخ | پخته | ripe, cooked,

ready

**پکیر** *pakīr* [ن] | فقیر | درویش | beggar;

dervish

**پکیری** *pakīrī* [ن] | فقیری | درویشی |

begging; poverty, neediness

**پگ** *pug* [ن] | پروړ، بوس | کاه | hay

**پگار** <sup>(۱)</sup> *pagār* [ن] | مزدوری، تنخا | معاش،

اجرت | wage, fee, pay

• پگار اشن \ الگ | تنخا تا کل | معاش یا

اجرت تعیین کردن | fix wages

• پگار داتن \ دیگ | مزدوری ورکول | مزد دادن

pay wages |

ندارد | it makes no sense to regret

something afterwards (prov.)

**پشه خانه** *paššaxāna* [ن] | مچری،

میاشکودی | پشه خانه | mosquito-net

**پشی** *pišī* ← پشک

**پشیمان** *pašaimān* ← پشومان

**پک** <sup>(۱)</sup> *pak* ← پکتن \ پچگ

**پک** <sup>(۲)</sup> *pak* [ن] | (۱) یقین؛ (۲) رښتیا | (۱) یقین؛

(۲) راست | 1) certainty, certitude,

assurance; 2) truth

**پک** <sup>(۳)</sup> *pak* [ن] | مچ، بڼکل | بوسه، ماچ |

(hearty) kiss

**پکا** *pakā* [ن] | (۱) اصلی؛ پوخ، تینگ | (۱)

1) original, اصلی؛ (۲) پخته، مستحکم |

genuine, basic; real, true; 2) experienced; compact

• پکا بوتن \ بیگ | پخیدل | پخته شدن |

become ripe, mature

• پکا کرتن \ کنگ | تاکید کول | تاکید کردن |

confirm, approve

**پکار** *pakār* [ص] | ضرور، لازم | necessary,

needed

**پکال** <sup>(۰)</sup> *pakāl* [ن] | سقاو | سقا | water-

carrier

**پکتن** \ **پچگ** *pakkitin / pačag* [فم-آ]

پچیت؛ آپکت | پخول | پختن | cook,

broil, fry, bake

**پکر** *pakr* [ن] | (۱) لاس نیوی، مرسته؛ (۲) پکر |

(۱) دستگیری، احسانی، کمک؛ (۲) گدایی | 1)

alms, pittance; help, aid; 2) poverty, poorness

• پکر کرتن \ کنگ | گدائی کول | گدایی کردن

beg, cadge |

**پلپتک** *palpatak* [ن] | | بی تابی، بی قراری |

impatience

• پلپتک کرتن \ کنگ | بی تابی کول | بی تابی  
کردن | be impatient or restless

**پلپتتن** \ **پلپتگ** *palpatitin / palpatag* [فل]

-آپلپتیت؛ آپلپتیت | سوخیدل | سوختن |  
burn (vi)

**پلپل** *pilpil* [ن] | تورمرچ | مرچ سیاه | pepper

(Bot.)

**پلپلاسی** *palpalāsī* [ن] | توتکی | غچی،

پرستو | swallow (Zool.)

**پلتن** \ **پلگ** *pallitin / pallag* [فم-آپلیت؛ آ]

پلت | مرسته کول، قدرت رسول؛ پناه ورکول  
| کمک کردن، قدرتمند ساختن؛ پناه دادن |  
help, support, resort; host, house, give  
asylum

**پلتن** \ **پلگ** *pullitin / pullag* [فم-آپلیت؛ آ]

پلت | غلاکول | دزدیدن، به یغما بردن |  
steal, thief, rob

**پلتن** *paltan* [ن] | پلتن، لبتکر | پلتن، لشکر

infantry |

**پلزی** ° [ن] | مصلح | middleman,

intermediary

**پلستر** *palastar* [ن] | پلستر | plaster

**پلک** ° *palk* [ن] | دلرگی یا اوسپنی تخته |

تخته چوب یا آهن، پله دروازه | wood or iron  
plate; leaf, wing of a door

**پلک** *pulk* [ن] | نرمه او میده خاوره، پوره خاوره

| خاک میده و نرم | squishy ground,  
uncompacted soil

**پلک** *pulluk* [ن] | پیزوان | بلاق (حلقه زری که

زنها در بینی آویزند) | nose jewellery

• پگار گپتن \ گرگ | مزدوری اخیستل | مزد  
گرفتن | carry a wage, be in pay (of sb.)

**پگار** ° *pagār* [ن] | غوبنتنه | خواست |

wish, request

**پل** *pul* [ن] | پل | bridge

**پل** <sup>(۱)</sup> *pall* [ن] | (۱) اریخ، خنگ؛ (۲) پوله | (۱)

پهلو، کنار؛ (۲) پلوان زمین زراعتی | 1) side;  
2) boundary, border, bank (of farmland)

**پل** <sup>(۲)</sup> *pall* [ن] | ژغورنخی، پناه گاه | پناه گاه |

place of refuge, haven

**پل** <sup>(۱)</sup> *pull* [صن] | (۱) گل؛ (۲) بنکلی | (۱) گل؛ (۲)

قشنگ، زیبا | 1) flower; 2) beautiful,  
handsome, nice

• په یک پلی بهاره نه بی (مث) | په یوه گل نه

پسرلی کیږی | به یک گل بهار نمی شود | one  
flower doesn't make a spring (prov., cf.  
one swallow doesn't make a summer)

**پل** <sup>(۲)</sup> *pull* [ن] | شمله | fringe, bobble,

pompom

**پل** <sup>(۳)</sup> *pull* [ن] | د سترگو گل | گل چشم |

glaucoma (med.)

**پل** <sup>(۴)</sup> *pull* ← پلتن \ پلک

**پلات** *pulāt* [ن] | اوچکول | گوسفند جوان |

one year old sheep (Zool.)

**پلال** ° *pulāl* [صن] | (۱) نارې، ډروزه؛ (۲)

ژورنگی | (۱) پلال (تنه بته گندم)؛ (۲) زرد | 1)  
stalk, stem, stubble (of wheat); 2) yellow

**پلان** *plān* [ن] | پلان، منصوبه | پلان کار |

plan

**پلانی** *plānī* [ص] | پلانی | فلانی | certain,

so-and-so

**پل و پانچ کنوک** ° *pul-u pānč kanōk* | [ف] | استثماروونکی | بهره کش، استثمارگر exploiter |

**پلورالیزم** *plūrālīzm* [ن] | پلورالیزم | pluralism | چندگرایی (سیاست) |

**پل و لت** *pull-u lut* [ن] | چور، چپاو | چورو | چپاول | robbery, attack, raid |

**پله** *palla* [ن] | د خادرپلو | گوشه چادر | lower part of a scarf |

**پلیت** *palīt* [ص] | چتل | پلید | dirty, unclean, filthy |

**پلیتگ** *palītag* [ن] | د خراغ پلته | فتیله چراغ | wick (of a lamp) |

**پلیتی** *palītī* [ن] | چتلی | پلیدی | dirtiness, filthiness |

**پلیت فارم** *plētfārm* [ن] | پلیت فارم | برنامه عمل | platform |

**پلیچ** *plēč* [ص] | تاو، جر | پیچ | twisted, wrapped, curling, squirming, tangled |

• پلیچ داتن \ دیگ | تاوول | پیچ دادن | twist, wrap, curl, tangle |

**پلیند** ° *plēnd* [ن] | منافق | seditious, mischief maker, dissembler, hypocrite |

**پلیندک** *plēndik* [ن] | کوچنی ماشوم | طفل خورد | young child |

**پلیندی** ° *plēndī* [ن] | منافقی | hypocrisy, sanctimony |

**پمگ** *pummag* [ن] | پنبه | پخته | cotton | (Bot.) |

**پمی** ° ? [ن] | ملهم | مرهم | ointment |

**پلگ** <sup>(۱)</sup> *pallag* [ن] | پله، چاپری، پت (دوره) | scale (one of a pair of scales); leaf |

**پلگ** <sup>(۲)</sup> ° *pallag* ← پلتن \ پلگ |

**پلگ** *pullag* ← پلتن \ پلگ |

**پلگار** ° *palgār* [صن] | (۱) بنایست؛ (۲) صاف او پاک | (۱) زیبایی؛ (۲) صاف و پاک | 1) beauty; 2) pure and clean |

**پلگارتن** \ **پلگارگ** ° *palgāritin* / *palgārag* [فم] - آپلگاریت؛ آپلگار | بنایسته کول | آراستن، زیبا ساختن | beautify; decorate, grace |

**پلمل** ° *pilmal* [ن] | د بیړی د بادبان لرگی | چوب بادبان کشتی | mast |

**پلنگ** *pilang* [ن] | پرانگ | پلنگ | leopard (Zool.) |

**پلنگ** ° *palang* [ن] | پالنگ | چارپایی | bed |

**پلو** *palau* [ن] | پلو (وریجی) | پلو (برنج) | palaw, pilau |

**پلو** <sup>(۱)</sup> *pallau* [ن] | خوا، اړخ | طرف، نزد | side |

**پلو** <sup>(۲)</sup> *pallau* ← پله |

**پلو** *pullō* [ن] | پلی | پله جواری | popcorn |

**پل و پانچ** ° *pulupānč* [ن] | استثمار | exploitation |

• پل و پانچ بوتن \ بیگ | استثماریدل | استثمار شدن | be exploited |

• پل و پانچ کرتن \ کنگ | استثمارول | استثمار کردن | exploit |

**پندانگ** *pandānag* [ن] | پندانه | پنبه دانه |

cotton seed

**پنډ** ° *pind* [ن] | غویی | گاو | *bull (Zool.)*

**پنډتن** | **پنډگ** *pinditin / pindag* [فم-آ]

پنډیت؛ آ پندیت | گدایی کول | گدایی کردن |  
beg, go begging

**پنډتن** | **پنډگ** *punditin / pundag* [فم-آ]

پنډیت؛ آ پندیت | پرسیدل | پندیدن | swell

**پنډوک** *pindōk* [فا] | ملنگ، درویزگر | گدا،

خواستگر | beggar

**پنر** ° *pinz* [ن] | بند، پتم، خنډ | بند، مانع |

barrier; obstacle

**پنگ** *pung* [ن] | بند، خنډ | بند خاکی، سد |

dam, bank, embankment

• پنگی که جنین زاگ بندیت آبه بارت (مث) | بند  
چی بنځه بی جوړوی له او بو خنځه ویرانیږی |

سدی را که زن بسته کند ویران می شود | a dam  
built by a woman will be destroyed by  
the water (prov.)

**پنیر** *panēr* [ن] | پوځه | پنیر | cheese

**پوت** *pōt* [ن] | پلیتن | پود | weft, woof,

filling yarn (the yarn which is shuttled  
back and forth across the warp to create  
a woven fabric)

**پوت** ° *pūt* [ن] | زوی | پسر، بچه | son, boy

**پوتار** ° *pōtār* [ن] | اپلتی، چتیات | یاوه،

هرزه، سخن بی معنی | nonsense, twaddle,  
idle talk

**پوتار باز** ° *pōtārbāz* [ن] | اپلتی | یاوه

گوی، هرزه گوی | chatterer, windbag,  
babblers

**پمیشا** *pamēšā* [جع] | ځکه، له همدی سببه |

بنابراین، از همین جهت |  
for this reason, therefore, hence, on that source

**پن** ° (۱) *pan* [ن] | یوډول درمل دی چی د

پرمنگنات کارورکوی | نام دوايست که از آن  
کار پرمنگنات رامی گیرند |  
an antiseptic

**پن** ° (۲) *pan* [ن] | لبسرين | lipstick

**پنت** *pant* [ن] | نصیحت | پند | advice

• پنت داتن \ دیگ | نصیحت کول | نصیحت  
کردن | advise

**پنتی** *panṭī* [ن] | نصیحت کوونکی | ناصح،

نصیحت کننده | adviser

**پنجا** ° *panḡā* [ن] | غوجل | طویله حیوان |

stable

**پنجاه** *panḡāh* [ع] | پنځوس | پنجاه | fifty

**پنځگ** *panḡag* [ن] | گوتی | پنجه، انگشت |

hand

**پنځگور** *panḡgūr* [ن] | په بلوچستان کی د

ځای نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
Panjgur (place in Balochistan)

**پنځگی** *panḡagī* [ن] | په نیمروز کی د ځای نوم

دی | نام محلیست در نیمروز |  
Panjagi (place in Nimroz)

**پنجه بکس** *panḡā buks* [ن] | پنجه بکس |

brass knuckles

**پنچ** *panč* [ع] | پنځه | پنج | five

• پنچ ناون بریبر نه انت (مث) | پنځه گوتی سره  
برابری نه دی | پنج انگشت با هم برابر نیست |  
five fingernails are all different (prov.)

**پنچ شمی** *pančšammī* [ن] | پنجشنبه |

Thursday



**پوخ** *pūx* [ص] | زړه شینى | ناراحت، غمگین  
embittered, bitter |

**پودگل** *pūdgil* [ن] | لوش | گل گنډیده و  
متعنن | mud, warp |

**پودنه** *pūdna* [ن] | شمشوبى، ویلنى | پودینه  
mint, spearmint (Bot.) |

**پور** *paur* [ن] | ثریا (ستوری) | ثریا (ستاره) |  
Pleiades (Astr.)

**پوډک** *pōduk* [ن] | بوس، پروډ | پخک |  
chaff

**پور** <sup>(۱)</sup> *pōr* [ن] | دیو ډول دښتې مرغنه نوم دی |  
نام مرغ دشتی است | *a steppe bird*

**پور** <sup>(۲)</sup> *pōr* [ن] | خخیدلی ډوډی | نانی که از  
تنور بچکد | *a bread which turned out*  
*badly*

• پورو پشتک بوت | کار صحیح ونه شو | کار  
درست صورت نگرفت | *it failed; it went out*  
badly; what a failure

**پورنوک** <sup>°</sup> *pūrnoḱ* [ن] | د خوارلسمی  
سپوږمی | ماه شب چارده | full moon

**پوره** *pūra* [ص] | پوره، بشپړ | پوره، کامل |  
full, complete

• پوره بوتن \ بیگ | پوره کیدل | پوره شدن،  
برابر شدن | *fill up (vi), become full, be*  
completed

• پوره کرتن \ کنگ | پوره کول | پوره کردن |  
*fill (up) (vt); execute*

**پوره کنوک** *pūraḱanōḱ* [فا] | پوره  
کوونکی | تکمیل کننده، پوره کننده |  
executor

**پوری** <sup>°</sup> *pōrī* [ن] | د تاوان بدل | بدل خساره  
compensation |

**پوتاری** <sup>°</sup> *pōtārī* [ن] | اپلتی | هرزه گویی |  
chatting, twaddle, drivel

• پوتاری کرتن \ کنگ | اپلتی ویل | هرزه  
گفتن، یاوه گفتن | *say nonsense*

**پوتر** <sup>°</sup> *pūtar* [ص] | بهادر، ننگیالی،  
توریالی، پتمن | دلاور، غیرتی، جنگجو |

brave, gutsy, bold; courageous

**پوتگل** *pūtgil* ← پودگل

**پوچ** *pauḱ* [ن] | پوڅ، لښکر | سپاه، فوج،  
لشکر | army, troops, armed forces

**پوچی** *pauḱī* [ص] | نظامی، پوڅی | نظامی  
military |

• پوچی بوتن \ بیگ | پوڅی کیدل | نظامی  
شدن | *be militarized*

**پوچی ارد** *pauḱī urd* [ن] | پوڅی اډه |  
پایگاه نظامی | military base

**پوچی بالادستی** *pauḱī bālādastī* [ن] |  
پوڅی برلاسی | برتری نظامی | military  
superiority

**پوچی سیاسیین ډل** *pauḱī siyāsīyēn*

*dal(l)* [ن] | پوڅی سیاسی ډلی ټپلی |  
گروهبندیهای سیاسی نظامی | military  
political groups

**پوچی وطنپالسی رودینگ** *pauḱī*

*watanpālisī rōdēnag* [ن] | د هیواد پالنی  
پوڅی پالنه | تربیت نظامی میهن پرستی |  
military patriotic education

**پوچ** *pūč* [ن] | خاشه، خلی | خس، خاشاک |  
sticks, blades

**پوچک** *pōčik* [ن] | کوچنی ډوډی | نان خورد  
(bread) roll |

**پوسک** *pūsk* [ص] | ناراحت، پرغزی |

angered, enraged | دلگیر

**پوش** *pōš* [ن] | پونب، تیکی | غلاف، پوش |

sheath; cover, case

**پوشاک** *pōšāk* [ن] | پونبک | پوشاک، لباس

clothes, wardrobe |

**پوشایینتن** \ **پوشایینگ** *pōšāyēntin / pōšāyēnag*

[فم-آ پوشایینت؛ آ پوشایینت] |

پونبل | پوشاندن | پوشایینت

**پوشتن** \ **پوشگ** *pōštin / pōšag* [فل-آ]

پوشیت؛ آ پوشت | اغوستل | پوشیدن |

wear, dress

**پوشگ** *pōštag* [ص] | اغوستل شوی |

پوشیده شده | dressed

**پوشتنی** *pōštinī* [ن] | داغوستلو وړ | قابل

پوشیدن | becoming, worth to be worn

**پوشگ** *pōšag* ← پوشتن \ پوشگ

**پوشدگ** *pōšindag* [ص] | وسله وال |

مسلح | armed

**پوشی** *pōštī* [ق] | بل سبا | پس فردا | the

day after tomorrow

**پوک** *pūk* [ن] | سبوس | bran

**پوک** *pōk* [ص] | بی فایده، بی کاره؛

ماتیدونکی، کروسند | بی فایده، بی کاره،

پوک | useless; brittle, fragile

• پوک بوتن \ بیگ | بی کاره کیدل | بی کاره

شدن | be useless

• پوک کرتن \ کنگ | بی ارزشه کول | بی ارزش

ساختن | make worthless

**پوریا** *pūriyā* [ن] | کار، محنت | labour,

work

**پوریاگر** *pūriyāgar* [ن] | کارگر | worker

**پوریاگری** *pūriyāgarī* [ن] | غریبی، کار؛

کارگری | day labour

**پورینتن** \ **پورینگ** *pūrrēntin / pūrrēnag*

[فم-آ پورینت؛ آ پورینت] | (۱)

لاپی وهل؛ (۲) درواغ ویل | (۱) خودستایی

کردن؛ (۲) دروغ گفتن | 1) brag, boast, show

off; 2) lie

**پوروک** *pūrrōk* [ن] | باهوک، لافوک |

لافوک، آدم خودستا و دروغگو | braggart,

show-off; liar

**پور** *pūr* [ن] | جوړه (د کالیو) | جوړه (لباس) |

pair (of clothes)

**پوری** *pōrī* [ن] | چنده، اعانه | خراج |

contribution, donation

**پوز** *pōz* [ن] | پزه | بینی | nose (Anat.)

• پوزاگه چوت بیت آیرا نه برنت (مث) | پزه که کړه

وی نه بی پریکوی | بینی اگر کج باشد آنرا

نمی بُرند | a crooked nose will not be cut

off (prov.)

**پوست** *pōst* [ن] | پوستکی | پوست، چرم |

skin, leather; coat (of an animal)

• پوست کرتن \ کنگ | پوستول | پوست کردن

skin, peel |

**پوستن** \ **پوسگ** *pūsitin / pūsag* [فل-آ]

پوسیت؛ آ پوست | ورستیدل | پوسیدن |

decay, rot; become putrid

**پوستی** *pōstī* [ص] | خرمن | چرمی |

leathery, of leather

**پوستین** *pōstīn* [ن] | پوستین | fur coat

**پول** *pōl* [ن] | پوښتنه، تپوس | سوال، پرسان، تحقیق | question; investigation

**پولات** *pōlāt* [ن] | فولاد | فولاد | steel

**پولاتی** *pōlātī* [ص] | فولادی | فولادین | steel, steely

• ای پولاتیین کارچی انت | دا پولادی چاره ده | این کارد فولادین است | this is a steel knife

**پولنگ** *pōling* [ن] | داغ | داغ، لکه | stain, spot, patch

**پون** *pōn* [ن] | بی باده ډیره گرمه هوا | نایل | boiling heat

**پون** *paun* [ن] | (۱) پاونډ؛ (۲) د زرو سکه (۱) | پاونډ؛ (۲) سکه طلا | (British 1) pound (currency); 2) gold coin

**پونچ** *pōnč* [ن] | پخه پوڅه | پنیر پخته | processed curd cheese

**پونچکو** *pōnčukō* :

• زانی پونچکو | د زنگانه ټکی | عینک زانو | kneecap

**پونز** *pōnz* ← پوز

**پوه** *pōh* [ص] | پوه | دانا | wise, knowing, knowledgeable

• پوه بوتن \ بیگ | پوهیدل | دانستن | know

**پوهاړ** *pūhār* [ن] | چیغه | فریاد | cry

**په** *pa* [حا] | په، پر، د پاره | برای، به خاطر، به | for, on behalf of, in order to

• په راستی | په رښتیا | به راستی | indeed

• په می رنگ | همدارنگه | به این شکل، این طور | this way

• په بلوچی | په بلوچی ژبه | به زبان بلوچی | in Balochi

• په وتی وطن شتن \ روگ | خپل وطن ته تلل | go to one's homeland |  
• په دگری زاگا دل مه بند (مټ) | په پردی زوی زړه مه تره | به اولاد بیگانه دل بستگی نداشته باش | don't bind your heart to the children of others (prov.)

**پهر** *pahr* ° [صن] | ویار، افتخار | افتخار، بالنده گی | proud, haughty; pride, haughtiness

• پهرا | په ویار | به افتخار | proudly

**پهري** *pahrī* ° [ن] | ویارونکی | افتخار کننده، پرافتخار | proud and haughty person

**پهريز** *pahrēz* ← پاريز

**پهريزگار** *pahrēzgar* ← پاريزگار

**پهک** *pahk* ← پاک

**پهل** *pahil* ° [ن] | بخښنه | بخشش | remission

**پهل** *puhl* [ن] | د نوک بندگ د آس نوم، چی په کلاسیکو اشعارو کی راغلی دی | نام اسپ نوک بندگ است که در اشعار کلاسیک آمده است | Puhl (name of Nok Bandog's horse as mentioned in classical poetry)

**پهلگد** *puhlgud* [ص] | د نسی سلیقی خاوند | خوش سلیقه، خوش پوش | person of taste

**پهلوان** *pahlawān* [صن] | پهلوان | 1) hero; 2) wrestler; 3) bard, singer (of poetry); 4) heroic

**پهلوانی** *pahlawānī* [ن] | پهلوانی | valour, prowess; bravery

**پهلی** *pahilī* ° [ن] | معافی، بخښنه | معافی | exemption; excuse

**پیتاپ** *pētāp* [ن] | پیتاوی | آفتاب |  
sunshine

**پیتا** *pait* [ن] | لعنت |  
curse, execration, imprecation, damnation

**پیتک** *pētik* [ن] | اوربل | پیکی |  
forelock; cowlick

**پیچ** <sup>۱</sup> *pēč* [ن] | پیچ |  
1) screw; 2) turn, curve; twist

**پیچ** <sup>۲</sup> *pēč* [ن] | د پیچ ناروغی | اسهال و  
پیچش |  
diarrhoea (Med.)

**پیچاک** *pēčāk* [ن] | زهر |  
poison

**پیچتن** \ **پیچگ** *pēčitin / pēčag* [فم-آ]  
پیچیت؛ آپیچت | تاویدل، پیچلی کیدل |  
پیچیدن |  
turn, revolve, rotate (vi)

**پیچکش** *pēčkaš* [ن] | پیچکش |  
screwdriver

**پیچک** *pēčak* [ن] | د ونبو یو ډول دی | نوعی  
گیاه است |  
a kind of grass

**پیچگ** <sup>۱</sup> *pēčag* [ن] | چوتی | چوتی |  
long braided hair (women)

**پیچگ** <sup>۲</sup> *pēčag* ← پیچتن \ پیچگ

**پیچول** *pēčawal(l)* [ن] | د کړدی کښته  
برخه | پرده خیمه (قسمت پائینی خیمه) |  
back part of a tarpaulin

**پیچنتن** \ **پیچینگ** *pēčēntin / pēčēnag*  
[فم-آ پیچینیت؛ آ پیچینت] | | تاوول، پیچل  
| پیچاندن |  
twist, swing, turn (vt)

**پیدا** *paidā* [ص] | پیدا |  
found, born, creature; appearing

**پهم** *pahm* [ن] | پوهه؛ شعور | فهم؛ شعور |  
understanding; consciousness

**پهماینتن** \ **پهماینگ** *pahmāyēntin / pahmāyēnag*  
[فم-آ پهماینیت؛ آ پهماینت]  
| پوهول | فهماندن |  
explain, insinuate

**پهمندگ** *pahmindag* ← پهمنده

**پهمنده** *pahminda* [ص] | پوه | فهمیده |  
knowing, wise; intelligent

**پهمینتن** \ **پهمینگ** *pahmēntin / pahmēnag*  
[فم-آ پهمینیت؛ آ پهمینت] | |  
پوهول | فهماندن |  
explain, insinuate

**پهناد** *pahnād* ← پاناد

**پهنادی** *pahnādī* ← پانادی

**پهوال** *pahwāl* [ن] | کوچی، پونده | کوچی،  
چادر نشین |  
nomad

**پهی** ° [ن] | ناسور |  
fistula, sinus (Med.)

**پیادگ** *piyādag* [صن] | پلی | پیاده |  
afoot, on foot; walking

- کریم پیادگ آت | کریم پلی راغی | کریم پای  
پیاده آمد |  
Karim came walking
- پیادگین مردم پدا انت | پلی کسان وروسته دی  
| اشخاص پیاده عقب هستند |  
those who walk remain behind

**پیاس** <sup>۱</sup> *piyās* [ن] | ملگری | دوست |  
friend, companion

**پیاس** <sup>۲</sup> *piyās* [ن] | تری | تشنه |  
thirsty

**پیاستگ** ° *piyāstag* [صن] | گران | دوست،  
عزیز |  
dear; friend

**پیاله** *piyāla* [ن] | پیاله |  
cup, glass

**پیرتن \ پیرگ** *pērritin / pērrag* [فل-آ]

پیریت؛ آپیرت | بغاره وهل (پسه، بزی) |  
صدا کشیدن (گوسفند، بز) | bleat

**پیزو** *pērzō* [صن] | پیزوینه | رواداری

favour, well wishing; benefactor

• پیزو بوتن \ بیگ | پیزوینه لرل | رواداری

داشتن | be well-wishing, be well-  
disposed

• پیزو کرتن \ کنگ | پیزوینه کول | رواداری

کردن | propitiate

**پیزوکنوک** *pērzōkanōk* [فا] | پیزوینه

لرونکی | رواداری کننده |

favourer, well-  
wisher; benefactor

**پیزوی** *pērzōyī* [صن] | پیزوینه |

رواداری | 1) favour, grace; 2) wished

**پیرک** *pīruk* [ن] | نیکه | پدرکلان | 1)

grandfather; 2) ancestor

**پیروزگ** *pērozag* [ن] | پیروزه | فیروزه |

turquoise

• پیروزگ یکی بیت - کرکی راستام بیت (مث) |

پیروزه یوه دانه وی خو مهمه داده چه شکل بی

بنه وی | فیروزه یک دانه باشد اما شکل خوب

داشته باشد | there may be only a single

turquoise, but it should be of a good  
shape (prov.)

**پیروکار** *pērōkār* [ن] | پیرو | follower;

disciple

• پیروکار بوتن \ بیگ | دبل چا پیرو کیدل |

پیرو شدن | follow sb.

• پیروکار کرتن \ کنگ | دبل چا پیروی کول |

پیرو کسی ساختن | make a follower of sb.

**پیره زال** *pīrazāl* [ن] | بوئی | زن پیر | old

woman

• پیدا بوتن \ بیگ | 1) زیریدل؛ 2) پیدا کیدل؛

معلومیدل | 1) تولد شدن؛ 2) پیدا شدن؛ معلوم

شدن | 1) be born; 2) appear, become

visible

• پیدا کرتن \ کنگ | پیدا کول؛ تولیدول | پیدا

کردن؛ تولید کردن | find; produce

**پیداکنوک** *paidākanōk* [فا] | پیدا کونکی؛

تولیدونکی | یابنده؛ تولید کننده |

finder;  
producer

**پیداور** *paidāwar* [ن] | تولید | production,

fabrication

**پیداوری** *paidāwarī* [ص] | تولیدی |

productive

**پیدایش** *paidāyišt* [ن] | پیدایش |

پیدایش | appearance; birth; coming into

existence

**پیر** *pīr* [ن] | 1) زور، سپین پیری؛ 2) پیر

(مذهبی سری) | 1) پیر، کهنسال؛ 2) پیر

(شخص مذهبی) | 1) old, aged; 2) holy

person, mentor

• پیرین کپوت لاهونه بی (مث) | زره کوتره نه

روزل کپیری | کبوتر پیر تربیه نمی شود | an

old pigeon cannot be tamed (prov.)

**پیر** *pēr* ← پیرتن \ پیرگ

**پیرا** ° *pairā* [ن] | سرگذشت | adventure,

event, incident

**پیراری** *pairārī* [ق] | ورم کال | پیرارسال |

the year before last

**پیرانسری** *pīrānsarī* [ن] | بویتوب |

پیری، کهنسالی | old age

**پیراهتن \ پیراهگ** ° *pērāhitin /*

*pērāhag* [فل-آ پیراهیت؛ آ پیراهت] |

سینگارول | آرایش کردن | decorate; adorn

- پیش آتن \ آیک | جوړه کیدل | بڼه طلب شدن  
be in heat |
- پیش برتن \ برگ | ادامه ورکول | ادامه دادن |  
continue
- پیش داشتن \ دارگ | وړاندی کول | تقدیم  
کردن | offer
- پیش کنزتن \ پیش کنزگ | پرمختگ کول |  
پیشروی کردن | advance

**پیشاپ** *pēšāp* [ن] | متیازی | پیشآب | urine

**پیشانی** *pēšānī* [ن] | تندی، وچلی | پیشانی  
forehead (Anat.) |

**پیشپر میوشی** *pēšparampōšt* [ق] | دری  
ورځی وروسته | سه روز بعد |  
three days later

**پیشپر ندوشی** [ق] | لاتم وړمه شپه | پیش  
پریشب | three nights before

**پیشپیری** *pēšparērī* [ق] | لاوړمی ورځ |  
پیش پریروز | three days ago

**پیشدار** *pēšdār* ° [ن] | د کیردی دسکیزه |  
چوب خیمه | tent pole

**پیشکش** *pēškaš* [ن] | مجره، ډالی و تبالی |  
پیشکش | gift, present

**پیشیم** *pēšīm* [ق] | پینین | پیشین | early  
afternoon

**پیشین** *pēšīn* ← پیشیم

**پیغل** *pēgl* [ن] | پیغله | دوشیزه | girl

**پیغمبر** *payġambar* [ن] | پیغمبر | prophet

**پیگ** *pīg* [ن] | وازگه | چربی، دنبه | fat,  
blubber

**پیگام** *paigām* [ن] | پیغام | message

**پیری** *pīrī* [ن] | زوړتیا، بوډاوالی | پیری |  
old age; seniority

**پیری** ° *pairī* [ص] | تیرزمانه (کال، ورځ) |  
گذشته (سال، روز) | passed by (year, day)

**پیرآپ** *pērāp* [ن] | پرځه | شبنم | morning  
dew

**پیری** ° *pērī* [ن] | پیری، قرن | قرن، سده |  
century

**پیزادگ** *pēzādag* [ن] | پرکتی، پرکتی |  
پسرخوانده، دخترخوانده | stepson,  
stepdaughter

**پیسر** *pēsar* [قص] | مخکی | قبل؛ قبلی | 1)  
former; 2) ahead, before

• پیسرا | دمخه | قبل، قبلا | formerly; in the  
past

• پیسری | مخنی | قبلی | former, earlier,  
previous

**پیسک** *pēsk* [ن] | پیخ | پیس | rash (Med.)

**پیسگ** *paisag* [ن] | پیسی | پول، پیسه |  
money

**پیسله** *paisala* [ن] | پریکره، فیصله | فیصله،  
تصمیم | decision, agreement

• پیسله کرتن \ کنگ | فیصله کول، تصمیم نیول  
| فیصله کردن، تصمیم گرفتن |  
decide, agree

**پیسلی** ° [ق] ? | سهارمهال | صبح وقت |  
early in the morning

**پیسه** *paisa* ← پیسگ

**پیش** *pēš* [ق] | اول؛ مخکی؛ تیر | اول؛ پیش؛  
گذشته | first, at the beginning; fore, in  
front; past

• پیشی | لرغونی | باستانی | old, ancient,  
antique

**پیگامبر** *paigāmbār* [ن] | چپر، قاصد |

قاصد | messenger

**پیگور** *paigōr* [ن] | پیغور | طعنه |

reproach, reproof, rebuke

• پیگور جتن \ جنگ | پیغور کول | طعنه زدن |  
blame, rebuke

**پیل** *pīl* [ن] | هاتی | فیل | elephant (Zool.)

• پیل هر چون پکپیت لاپی یک زان هون داریت  
(مٹ) | هاتی که مړ هم شی په خیتیه کی یی یو  
زنگون وینه ولاړه وی | فیل هر قدر ناتوان باشد  
در شکمش یک زانو خون دارد | regardless of  
how an elephant falls, the blood will be  
knee-deep in its stomach (prov., i.e. the  
mighty always remain mighty)

**پیل پان** *pīlpān* [ن] | دهاتی ساتونکی | فیل

بان | elephant driver

**پیلک** *pēlik* [ن] | کخور | خریطه | bag, sack

• پیلک جتن \ جنگ | غور و هل (اوبن) | صدا  
کشیدن (شتر مست) | cry (a camel in heat)

**پیلو** ° *pīlō* [ص] | بشپړه، پوره | پوره

complete, full |

• پیلو کرتن \ کنگ | خلاصول، بشپړول، پوره  
کول | انجام دادن، تکمیل کردن | end,  
complete, fill

**پیلوشتن** \ **پیلوشگ** ° *pīlōštin / pīlōšag*

[فم-آپیلوشیت؛ آپیلوشت] | الویل | پرسوز  
کردن | scorch, bake

**پیله** ° *pīluh* ← پیلو

**پیم** *paim* [ن] | سیال، ډول، شان | قسم، مانند

kind, art, type |

• ای پیمی | دا ډول | این قسم | this kind

**پیماز** *pīmāz* [ن] | پیاز | onion (Bot.)

**پیمان** *paimān* [ن] | تړون | پیمان، معاهده |

agreement

• پیمان بستن \ بندگ | تړون عقد کول | پیمان  
make an agreement | بستن

**پینچ** *pīnč* [ص] | گونجی گونجی | چمک |

wrinkled

• پینچ بوتن \ بیگ | گونجی گونجی کیدل |  
چمک شدن | wrinkle

**پیوند** *paiwand* [ن] | سکنده | پیوند |

grafting (Bot., a method of plant  
propagation)

**پیوندی** *paiwandī* [ص] | سکنده شوی |

پیوندی | grafted (Bot.)

**پیه داری** *payadārī* [ن] | سرمایه داری |

capitalism

## ت

**تا** *tā* [حا] | تر | تا | to, up to, until

• منه رین تا بازارا | زه تر بازاره ځم | من تا بازار  
می روم | I go up to the bazaar

• تا کدین | تر کله | تا کی | until when

• تا کدین نان شه وت بورین و ترا نصیحت پکنین  
| تر کله خپله ډوډی و خورم او تاته نصیحت

و کړم | تا کی نان از خود بخورم و تورا نصیحت  
کنم | how long must I eat my own bread

and give advice to you? (idiom.)

• تا جاییکه همسایگ به دادا رسیت ماس و گهار  
نه رسیت (مٹ) | خومره چه همسایه په سختیو

که داد ته رسیړی مور او خور نشی رسیدلای |  
آنقدر که همسایه به کمک می رسد مادر و خواهر

رسیده نمی تواند | mother and sister will

## تاچتن \ تاچگ *tāčīin / tāčag* [فل-آ]

تاچیت؛ آتاچت | خغیدل | دویدن، تاخندن |  
rush, hasten

## تاچینتن \ تاچینگ *tāčēntin / tāčēnag*

[فم-آ تاچینیت؛ آتاچینت] | خغلول (آس) |  
دواندن، تازاندن | race

## تاچینوک *tāčēnōk* [فا] | خغلونکی (دآس) |

اسپدوان | rider, jockey

## تار *tār* [ن] | تار | تار، نخ | thread

## تارتار *tārtār* [ص] | زورپشوی، شریدلی (تکر،

کمبل) | ژولیده، کهنه شده | worn out

## تارم *tārum* [ن] | تیاره، تاریکی | تاریکی،

سیاهی | darkness, gloominess

## تارمگ ° *tārmag* [ص] | تیاره | تاریک |

dark

• تارمگ بوتن \ بیگ | تیاره کیدل | تاریک  
شدن | become dark

• تارمگ کرتن \ کنگ | تیاره کول | تاریک  
کردن | darken

## تار و پوت *tār-u pōt* [ن] | تنه، اساس،

بنسپت | تنه، اساس، تار و پود | basis,  
fundament

## تاری *tārī* [صق] | (۱) سهار؛ د سهار | (۱) صبح؛

(۲) صبحگاهی | (۲) (early) morning; 2) (of  
the) morning; 3) early in the morning

• مروچی تاری | نن سهار | امروز صبح | this  
morning

• تاریین سر | سهارنی | صبحگاهی | 1) dawn;  
2) early morning

## تاریخ *tārīx* [ن] | تاریخ | 1) history; 2) date

تاریخدان *tārīxdān* ← تاریخزان

never come to help as quickly as the  
neighbour (prov.)

## تاب<sup>۱</sup> *tāb* [ن] | تاو | تاب، پیچ | twist,

wrap, curl, squirming

• تاب داتن \ دیگ | مروپل، تاوول | تاب دادن،  
چرخاندن | swing, twist, curl

• تاب وارتن \ ورگ | تاویدل | تاب خوردن |  
swing, be twisted

## تاب<sup>۲</sup> *tāb* [ن] | مقاومت، طاقت | stamina,

perseverance

• تاب آورتن \ آرگ | مقاومت کول، زغمل |  
مقاومت کردن، ایستاده گی کردن | withstand,

endure

## تاب دوک *tābdōk* [ن] | تار، سپنشی | تار |

thread

## تابوت *tābūt* [ن] | تابوت | coffin

## تابه *tā bi* [حا] | تر... پوری | تابه | up to,

up until

• تابه مروچیین روچا | تراوسه پوری | تابه  
امروز | until now, until today

## تاپر *tāpur(r)* [ن] | د خبنتو قالب | قالب خشت

brick mould |

## تاپگ *tāpag* [ن] | تبخی | تابه | baking

sheet, baking tin

## تاتی *tātī* [ن] | ترور | خاله | aunt; Ms.

(Form of address)

## تاج *tāğ* [ن] | تاج | crown

## تاجر *tāğir* [ن] | تاجر، سوداگر | merchant,

dealer, trader

## تاجگ *tāğag* [ن] | شیدی | شیر | fresh milk

تاج *tāč* ← تگ و تاج



• تاسی آپ سالی وفا | یو کتوری اوبه، یو کال وفا  
one dish | یک تاس آب، یک سال وفا |  
water, one year loyalty (prov., i.e. good  
deeds augur well)

**تاساپی** [ن] *tāsāpī* | جرین، لوز، لیتی | لیتی  
paste, batter (a kind of caudle given |  
after childbirth)

**تاک** <sup>(۱)</sup> [ن] *tāk* | تاق |  
odd number

**تاک** <sup>(۲)</sup> [ن] *tāk* | جلد |  
cover, binding

**تاک** <sup>(۳)</sup> [ن] *tāk* | پانه | برگ |  
leaf

**تاک** <sup>(۴)</sup> [ن] *tāk* | تاک |  
grapevine (Bot.)

**تاکبند** [ن] *tākband* | جلد، توک | جلد، نشریه  
volume |

**تاکتیک** [ن] *tāktīk* | تاکتیک |  
tactic, tactics

**تاکدیم** [ن] *tākdēm* | مخ، صفحه | صفحه |  
page; sheet (of paper)

**تاگز** [ن] *tāgaz* | یو ډول غزدی | یک نوع گز  
است (درخت) |  
*a kind of tamarisk, which grows on sand dunes*

**تال** <sup>(۱)</sup> [ن] *tāl* | چلمچی | لگن، ظرف بزرگ |  
basin, pan

**تال** <sup>(۲)</sup> *tāl* ← تهل

**تالار** [ن] *tālār* | تالار |  
hall

**تالان** [ص] *tālān* | خپره؛ ۲) گډوډ | ۱)  
پخش؛ ۲) درهم و برهم |  
1) spread; 2) higgledy-piggledy

• تالان بو تن \ بیگ | خپریدل | پخش شدن، عام  
شدن | be spread

• تالان کرتن \ کنگ | خپرول | پخش کردن |  
spread

**تاریخزان** [ن] *tārīxzān* | مورخ، تاریخ پوه |  
historian | مورخ

**تاریخی** [ص] *tārīxī* | تاریخی |  
historic, historical; belonging to the past

• تاریخی رسالت | تاریخی رسالت | رسالت  
تاریخی | 1) history, historical account; 2) historical mission

**تار** [ن] *tār* | تیله، خورول، تیل | تیله |  
sudden fear, shock

**تار و تیلانک** [ن] *tār-u tēlānk* | خورول،  
ظلم | ظلم و ستم، آزار |  
oppression, cruelty, injustice

• تار و تیلانک داتن \ دیگ | خورول، ظلم کول  
| ظلم و عذاب کردن |  
oppress, suppress, repress; tyrannise

• تار و تیلانک وارتن \ ورگ | درنخ او عذاب  
زغمل | رنج و عذاب کشیدن |  
be oppressed, be tyrannised

**تاری** ° [ن] *tārī* | خلا | درخشش |  
blaze, lightning

• تاری جتن \ جنگ | خلیلد | درخشیدن |  
shine

**تازگ** [ن] *tāzag* | تازه |  
fresh

**تازی** <sup>(۱)</sup> [ن] *tāzī* | تازی | تازی (سگ شکاری)  
greyhound (Zool.) |

• تازی شه کرگوشکا و امی نه لوتی رکی برته (مث)  
| تازی له سویه پور نه غواری خو ضعیفه ورته  
بنکاری | تازی از خرگوش قرص نمی خواهد اما  
اورا ضعیف یافته  
*a greyhound won't collect debts from a hare knowing that it is already weak (prov.)*

**تازی** <sup>(۲)</sup> [ن] *tāzī* | عرب | Arab; Arabic,  
Arabian

**تاس** [ن] *tās* | کتوری | تاس |  
dish, bowl

as long as the child doesn't cry the mother will give no milk (prov.)

**تانه** *tāna* [ن] | تانه | تهانه | post, station  
(police, military)

**تانهی** ° *tānahī* [ن] | مونسون، برسات |  
monsoon, rainy season | موسمی

**تانهی نود** ° *tānahī nōd* [ن] | موسمی  
اوربغ | ابر مونسون | rain cloud

**تاوان** *tāwān* [ن] | تاوان، ضرر | 1) damage,

- loss; 2) compensation, damages
- تاوان داتن \ دیگ | تاوان ورکول | تاوان دادن  
compensate, reimburse |
- تاوان رستن \ رسگ | تاوان رسیدل | ضرر  
sustain a loss | رسیدن
- تاوان کرتن \ کنگ | تاوان کول | تاوان کردن |  
experience a loss
- تاوان گپتن \ گرگ | تاوان اخیستل | تاوان  
گرفتن | get compensation

**تاهیر** *tāhīr* [ن] | حُند، انتظار | تأخیر،  
معطل، انتظار | delay

**تاهیر** ° *tāhēr* [ص] | آرام، سکون | calm,  
still, silent

**تایپه** *tāyipa* [ن] | طایفه | tribe; clan

**تای** *tāyr* [ن] | دوک | خر جوان دوساله | two  
years old jackass

**تاییت** *tāyit* [ن] | تعویذ | amulet, talisman

**تب** *tab* [ن] | طبعه، طبیعت، مزاج | طبع،  
سجیه، خوی، مزاج | character, temper,  
natures

**تباہ** *tabāh* [ص] | تبا | تباہ | destroyed,  
perished, ruined

- تباہ بوتن \ بیگ | تبا کیدل | تباہ شدن | be  
destroyed, be perished, be ruined

**تالی** ° *tālī* [ن] | بشقاب، تخته | plate

**تام** *tām* [ن] | خورد | مزه | taste

**تامدار** *tāmdār* [ص] | خوندور | مزه دار |  
tasty

**تامر** *tāmur* ← تامور

**تامر استار** ° *tāmur istār* [ن] | د سینما

ستوری | ستاره سینما | film star, movie  
star

**تامور** *tāmōr* [ص] | توره، تیاره | سیاه،

- تاریک | black, dark
- تامور بوتن \ بیگ | تیاره کیدل | تاریک شدن  
become dark |
- تامور کرتن \ کنگ | تیاره کول | تاریک  
darken | ساختن

**تاموری** *tāmōrī* [ن] | تیاره | تاریکی |  
darkness

**تان** *tān* [ن] | تان | جنس | grade, sort;  
quality

**تانا** *tānā* [صق] | یوازی | تنها | 1) lone; 2)  
single, lonely

- تانا وارتن جوان انت وای په تانا بین مرکا (مث)  
| یوازی خورل بنه دی خو یوازی مرگ خورا  
سخت | تنها خوردن خوب است وای به تنها  
مردن | it is good to eat alone, it is hard to  
die alone (prov.)

**تانسری** *tānsarī* [ق] | وروستی | آخری |  
last, final

**تانکه** *tānke* [حج] | خوچی، ترخوچی | تاکه |  
as long as

- تانکه زاگ مگریت ماس گودان نه دنت (مث) |  
ترخوچی زوی و نه ژاری مور شیدی نه ورکوی |  
تاکه طفل گریان نکند مادر به او شیر نمی دهد |

## تپاستن \ تپاسگ ° *tapāsitin / tapāsag*

[فم-آ تپاسیت؛ آ تپاست] | آزمویل | آزمودن  
examine, check, validate |

## تپاک *tupāk* [ن] | یووالی | اتفاق، اتحاد |

unity, cohesion

## تپاکی *tupākī* [صن] | متحد؛ اتحاد | 1) |

united; 2) unity

## تپان *tapān* [ص] | تود | گرم | گرم، hot

## تپتگ *taptag* [ص] | تود، گرم | داغ، گرم |

warm, hot

• تپتگین زرد | سوی زړه | قلب داغ دیده |  
burnt heart

• مروچی که چو تپتگ ډگار | نن چی ځمکه سور  
اورده | امروز که زمین داغ و گرم است |  
today when the land is scorched (*idiom., i.e. at  
wartime*)

## تپ خال *tapxāl* [ن] | خوله خوړی، خوله وتل |

تب خال | fever blister (*Med.*)

## تپ دک ° *tapdik* [ن] | توبرکلوز |

tuberculosis (*Med.*)

## تترتن \ تترگ *tattiritin / tattirag* [فل-آ]

تتریت؛ آ تترت | ریبویدیل، لړزیدل | لړزیدن |  
dither

• من شه سردیا تترین | زه د یخ له سببه لړزیږم |  
من از سردی می لرزم | I shiver

## تج *tiğ* [ن] | نهال، غوتی | جوانه | graft (*Bot.*)

## تجار *tuğār* [ن] | سوداگران، تجار |

merchants, traders (*pl.*)

## تجارت *tuğārat* [ن] | تجارت | commerce,

trade, trafficking

## تجگ *tiğg* [ن] | تیغ (د غنمویا اوریشو نیالگی

چی نوی شنه شوی وی) | نیش (نهال گندم و جو

## • تباہ کرتن \ کنگ | تبا کول | تباہ کردن |

destroy, perish, ruin

## تباہی *tabāhī* [ن] | تباہی | destruction,

perishing, ruin

## تبت *tabt* [ن] | بخار | steam

## تبدلوار *tabdlawār* [ن] | ډیر تود باد | باد

hot summer wind | گرم تابستان

## تبر *tabar* [ن] | تبر | axe

• تا که تبر برزه بیت بونډ آسا که بی (مث) | څو چی

تبر پورته کیږی کنډه دمه کوی | تا که تبر بلند  
میشود کنده آرام است |  
as long as the axe is being raised the log remains calm (*prov.*)

## تبرک *tabarruk* [ن] | برکتی | تبرکی |

sacred, holy

## تبیلگ *tabīlag* [ن] | شپول، آغول، غوجل |

اصطبل، طویله | stable

## تپ *tap* [ن] | تبه | تب | fever (*Med.*)

• تپ داشتن \ دارگ | تبه نیولی کیدل | تب

داشتن | run a fever, run a high

temperature

• تپ کرتن \ کنگ | تبه نیولی کیدل | تب کردن

run a fever, have a high temperature |

• تپ گپتن \ گرگ | تبه نیول | تب گرفتن | get

fever

• په مرگی بگر که په تپا رازی بیت | په مرگی بی

ونیسه چی په تبه راضی شی | به مرگ بگیری که به

تبه راضی شود | take as much for the fever

as you would for the death (*idiom., i.e.*

*always try to get as much as possible*)

## تپاس *tapās* [ن] | ۱) آزموینه؛ ۲) توپیر | ۱)

آزمون؛ ۲) تفاوت | 1) examination, check;

2) difference; distinction

- تحصیل کردن \ کنگ | تحصیلول | تحصیل کردن | 1) study; 2) acquire, obtain, get

**تحصیلدار** [ن] *tahsīldār* | tax collector

**تحقیق** [ن] *tahqīq* | پلتنه، تحقیق | تحقیق | research; investigation, inquisition

**تخت** [ن] *taxt* | ۱) تخت؛ ۲) شاهی تخت؛ ۳) د ناوی تخت یا پالنگ | ۱) تخت؛ ۲) تخت شاهی؛ ۳) تخت عروس | 1) bed; 2) throne; 3) special seat for the bride

**تختیکه** [ن] *taxtīka* | تختکی، تراس | تراس (خانه) | front court, terrace

**تر** <sup>۱</sup> *tar(r)* [ص] | لوند | تر | wet, soaked

- تر بوتن \ بیگ | لندیدل | تر شدن | become wet, become soaked
- تر کردن \ کنگ | لندول | تر کردن | wet, dampen, moisten

**تر** <sup>۲</sup> *tar(r)* ← ترتن \ ترگ

**تر** *tir(r)* [ن] | گیدی | گوز | fart

**ترا** *trā* ← ته <sup>۱</sup>

**ترا تک** [ن] *trātk* | یو دول بوتی دی | یک نوع بوته است | *a bush*

**تراس** [ن] *trās* | غورخیده | ترس ناگهانی | fright, scare, horror

- تراس کردن \ کنگ | له خوبه غورخیدل | از خواب برجستن | start up, start from one's sleep

**تراشتن** \ **تراشگ** *trāštīn / trāšag* [فم-آ]

تراشیت؛ آ تراشت | توپل، خریل | تراش کردن، تراشیدن | shave; pare, peel

sprout of | که نواز خاک بیرون شده باشد ( wheat or barley

**تجگی** <sup>۱</sup> [ن] *tiġġi* | مخصوص خوراک دی |

Tijgi | خوراک مخصوصی است مانند سمنک (a food made of the sprouts of wheat or barley)

**تجگی** <sup>۲</sup> [ص] *tiġġi* | نوی، تخلیقی،

ابتکاری | نو، تخلیقی، ابتکاری | new, innovative

**تچتن** \ **تچگ** *tičtin / tičag* [فل-آتچیت؛ آ

تچت] | تلل، بهیدل | رفتن، جریان داشتن | go, flow, run; come to pass

**تچک** [ص] *tačk* | اوپد | دراز | long

- تچک بوتن \ بیگ | اوپدیدل | دراز بودن، دراز کشیدن | be long; stretch oneself out; lay down

- تچک کردن \ کنگ | اوپدول | دراز کردن | lengthen, stretch, expand

- پادا شه کونتا تچک مکن (مٹ) | خیلی پیشی د کمبلی په اندازه اوپدوه | پای خود را از گلیمت درازتر مکن | don't stretch out your feet

longer than your carpet (prov., cf. *Cobbler, stick to your last*)

**تچ و تاگ** [ن] *tač-u tāg* | هخه | تلاش |

effort

**تچوک** [فا] *tičōk* | جاری، روان | flowing,

running, ongoing; current

**تحریک** [ن] *tahrīk* | تحریک، لمسونه |

تحریک | stimulation, provocation, instigation, motivation

- تحریک کردن \ کنگ | تحریک کول | تحریک کردن | provoke, stimulate, instigate

**تحصیل** [ن] *tahsīl* | ۱) study; ۲) تحصیل |

acquisition, collecting

**ترپینتن \ ترپینگ** / trappēntin /

[فم-آترپینیت؛ آترپینت] | trappēnag  
تهدیدول | تهدید کردن | threaten

**ترتن \ ترگ** ° / tarritin / tarrag [فل-آ

تریت؛ آترت] | تلل؛ راستنیدل، بیرته تلل | رفتن؛ بازگشت کردن | go, run; come back, return

**ترجمان** / tarḡumān [ن] | ترجمان، ژباړونکی

translator, interpreter | مترجم

**ترختل** / traxtul ← ترکتر

**ترخی** / traxī [ن] | پرمختگ، ترقی |

پیشرفت، ترقی | progress

**ترچتن \ تردگ** / tradditin / traddag [فل-

آترچیت؛ آترچت] | توپ و هل | خیززدن | jump, bounce

**ترچک** / tradduk [ن] | توپ | خیز | jump,

dive

**ترس** / tras [ص] | ډیر غټه | بسیار بزرگ |

very big

**ترس** / trus(s) [ن] | ویره، ډار | ترس | angst,

fear

**ترستن \ ترسگ** / trussitin / trussag [فل-

آترسیت؛ آترست] | ویریدل | ترسیدن | be afraid, be frightened, be scared, fear

• آشه وتی سایگا ترسیت | دی له خپل سیوری

ویریبوی | او از سایه خود می ترسد | he is

afraid of his own shadow (idiom., i.e. he is a coward)

**ترسوک** / trussōk [فا] | ویریدونکی | ترسو،

بزدل | coward, fearful

**ترسینتن \ ترسینگ** / trussēntin /

[فم-آترسینیت؛ آترسینت] |

**تراشتنی** / trāštīnī [ص] | د توډولووړ، د

خریلووړ | قابل تراش | worth shaving

**تراشگ** / trāšag ← تراشتن \ تراشگ

**تراکینتن \ تراکینگ** / trākēntin /

[فم-آتراکینیت؛ آتراکینت] | منفجر کول، چول | انفجار دادن، منفجر ساختن | detonate, blow, burst |

**تران** / trān [ن] | آوازه، خبری | آوازه |

rumour, whisper

• تران بوتن \ بیگ | آوازه کیدل | آوازه شدن |

be said

• تران کرتن \ کنگ | آوازه اچول | آوازه پخش

کردن | rumour; spread or put out a

rumour

**ترانبل** ° / trānbal [ن] | تټاکي | آبله | blister

(Med.)

**ترانزو** / trānzū [ن] | تله، ترازو | ترازو |

scales, weighing machine

**ترانک** ° / tarrānk [ن] | ژباړه | ترجمه |

translation

**ترانگ** / trānag [ن] | آوازه، خبری | آوازه |

rumour, whisper

**ترپان** / trappān [ن] | تهدید، خشم | threat

• ترپان داتن \ دیگ | تهدیدول | تهدید کردن |

threaten

**ترپتن \ ترپگ** ° / tripitin / tripag [فل-آ

ترپیت؛ آترپت] | خلیدل | درخشیدن | shine, glow, glitter

**ترپوک** ° / tripōk [فا] | خلیدونکی |

درخشان، درخشنده | shining, glowing

**ترکر** *trikkar* [ن] | دربلی | سه پایه | tripod

**ترکستان** *turkistān* [ن] | ترکستان |

Turkestan

- شه ترکستان سر تیره نه بیت، شه هندوستان زر تیره نه بیت | له ترکستان نه سر نه تیریږی، له هندوستان نه پیسی نه تیریږی | از ترکستان سر تیرنمی شود و از هندوستان پیسه | one cannot carry his head through Turkestan and one cannot carry money through India (prov.)

**ترکه** *trukka* [ص] | ترهه | بیم | shock, fear

- ترکه بوتن \ بیگ | ډاریدل، بیریدل | بیم کردن | be frightened, get frightened |

**ترگ** <sup>(۱)</sup> *tarrag* [صن] | (۱) لوند؛ لوند لرگی |

- (۱) تر؛ (۲) چوب تر (هیزم تر) | (۱) لوند؛ لوند لرگی | 1) wet; 2) wet firewood

**ترگ** <sup>(۲)</sup> *tarrag* ° ← ترتن \ ترگ

**ترمپ** *trimp* [ن] | خاڅکی | قطره | drop

**ترند** *trund* [ص] | (۱) چټک؛ (۲) تیز | (۱) تیز؛

- (۲) تند، محکم | 1) sharp; 2) fast, quick, speedy; 3) tight, heavy

• ترند بوتن \ بیگ | (۱) تندیدل، (۲) تیزیدل؛ (۳) په قهر کیدل | (۱) تیز بودن، (۲) سریع بودن؛ (۳) قهر شدن | 1) be sharp; 2) be fast, be quick; 3) be angry (with sb.)

• ترند کرتن \ کنگ | تیزول، تندول | سریع

- ترند کرتن، تیز ساختن | quicken, accelerate, expedite

• ترندین گوات زوته کوشتیت (مټ) | تند باد ژر دریږی | باد تند زود توقف می‌کند | a heavy wind dies down quickly (prov.)

**ترندآپ** <sup>(۱)</sup> *trundāp* ° | شراب | wine

**ترندی** *trundī* [ن] | چټکوالی، تیزی | تیزی، تندى | 1) speed; 2) sharpness

ویرول، ډارول | ترساندن | frighten, terrify, scare, alarm

**ترسینوک** *trussēnōk* [فا] | ویرونکی |

ترساننده | dreadful, frightening, fearful

**ترشپ** *trušp* [ص] | تریو | ترش | sour, acid

**ترشپی** *trušpī* [ن] | (۱) تریوالی؛ (۲) تومنه | (۱) ترشی؛ (۲) شیرمایه | 1) sourness; 2) rennet

**ترشت** <sup>(۱)</sup> *trašt* [ص] | مسطح او ټینگ |

مسطح و محکم | slick and hard

- ترشتین تلار | ټنگه کړنگ | صخره مستحکم | hard rock |

**ترغل** *targal* [ن] | شپول (هغه ځای چی وری او مرغومی ساتل کیږی) | آغل (جای که بره و بزغاله خورد در آنجا نگهداری می شود) | fold, sheep-cote

**ترک** *tark* [ن] | ترک | abandonment

- ترک کرتن \ کنگ | ترکول | ترک کردن | abandon, give up

**ترک** *tarruk* [ن] | اوم خټکی | خربوزه خام |

verdant melon

**ترک** <sup>(۱)</sup> *tarrk* ° | گنگوسی | آوازه |

rumour

**ترک** <sup>(۲)</sup> *trak* [ن] | درز، چاود | درز، شکاف |

crack, cleft, fissure

**ترک** <sup>(۳)</sup> *trak* ° ← ترکتن \ ترکگ

**ترک** *turk* [ن] | ترک | ترک (قوم) | Turk

**ترکتر** *traktur* [ن] | تراکتور | tractor

**ترکتن \ ترکگ** *trakkitin / trakkag* [فل-آ]

ترکیت؛ آترکت | چاودل | انفجار کردن، منفجر شدن، ترکیدن | explode (vi), detonate (vi); burst (vi)

**ترهوک** ° *trahōk* [ص] | تریدلی | رمیده |

frightened, scared

**ترهول** ° *tarhōl* [ن] | خاخی | قطره |

drop

**تری** *tarrī* [ن] | لوندوالی | تری | dampness,

moisture

**تریاک** *taryāk* [ن] | تریاک | opium

**تریاک** *taryākī* [ن] | تریاک | 1) opium

addict; 2) opium coloured

**تریپوک** ° *trīpōk* [ص] | خلاند | درخشان

shining; bright |

**تریت** *trīt* [ن] | خشوخی | ریزه |

crumbling

• تریت کرتن \ کنگ | توتیه توتیه کول | ریزه کردن

crumble |

**تریشک** *trīšk* [ن] | بخرکی | اخگر | spark

**ترینتن** \ **ترینگ** ° *tarēntin / tarēnag*

[فم-آترینیت؛ آترینت] | ژباړل | ترجمه کردن

translate |

**ترینوک** ° *tarēnōk* [فا] | ژباړونکی |

مترجم | translator, interpreter

**تزی** *tazbī* [ن] | تسپی | تسبیح | rosary

**تژن** ° *tažn* [ن] | پیغور | طعنه | reproach

**تس** *tus(s)* [ن] | تس، پسکی | چس | fart

**تسو** *tussō* [ن] | یو ډول حشره دی | یک نوع

حشره است | an insect

**تسپ** ° *tasp* [ص] | تود | گرم | warm, hot

**تستگ** ° *tastag* [ص] | مړ ژوند | نیم جان |

half dead

**ترنرتن** \ **ترنرگ** *trinztin / trinzag* [فل]

-آترنرتیت؛ آترنرت [ | ۱) فواره کول؛ ۲) تریدل

| سره بیلیل | فواره کردن؛ ۲) پراکنده

شدن، جدا شدن | 1) well (from sth.);

sputter; 2) depart, separate

**ترنرک** *trinruk* [ن] | نری خاخی | قطره

خورد | droplet

**ترنگر** *trungur* [صن] | ۱) بلی؛ ۲) ترمی

| ترمی | ۱) ژاله؛ ۲) ژاله مانند (قطرات اشک) |

1) hail; 2) brimming (with tears)

**ترنگل** *trungul* ← ترنگر

**ترو** *trū* [ن] | ترور | خاله؛ عمه | aunt

• تروی جنک | د ترور لور | دختر خاله؛ دختر

عمه | cousin (aunt's daughter)

• تروی زاگ | د ترور زوی | پسر خاله؛ پسر عمه

cousin (aunt's son) |

**تروتاب** *tar-u tāb* [ن] | گرځیدنه، سفر |

گشت و گذار | walking-tour; travel, trip

**تروزاک** *trūzāk* [ن] | ترورزی | خاله زاده؛

عمه زاده | cousin (aunt's son or daughter)

**تروشک** *trūšk* [ن] | یو کلن مرغومی | بزغاله

یک ساله | one year old kid (Zool.)

**تروگرد** *tar-u gard* [ن] | گرځیدنی، سفر |

گشت و گذار | walking-tour; travel, trip

• تروگرد کرتن \ کنگ | گرځیدل، سفر کول |

گشت و گذار کردن | wander; travel, make a

trip

**ترهتن** \ **ترهگ** ° *trahitin / trahag* [فل-

آترهیت؛ آترهت] | استراحت کول | استراحت

کردن | relax, rest; have a rest

**تفلک** *tagalluk* [ن] | یورقم د اوبو مرغه دی |

یک نوع پرندۀ آبی | *a water bird*

**تفتان** *taftān* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم

دی | نام محلست در بلوچستان | *Taftan*  
(*place in Balochistan*)

**تک** *tuk* [ن] | سپم | سوراخ سوزن | *eye (of a needle)*

**تکبر** *takabbur* [ن] | لویی | تکبر | *pride, haughtiness*

**تکت** *takt* ← تخت

**تکوه** *takōh* [ن] | په بلوچستان کی د یو غره نوم

دی | نام کوهیست در بلوچستان | *Takoh*  
(*mountain in Balochistan*)

**تکرار** *takrār* [ن] | تکرار | *repeat, repetition*

• تکرار بوتن \ بیگ | تکراریدل | تکرار شدن |

*be repeated; recur (vi), rerun (vi)*

• تکرار کرتن \ کنگ | تکرارول | تکرار کردن |

*repeat, recur (vt), rerun (vt), replay*

**تکره** *takra* [ص] | تکره | توانمند | *strong, energetic*

**تکلیف** *taklīp* [ن] | ربه، خور | تکلیف |

*trouble, distress*

• تکلیف بوتن \ بیگ | خوریدل | تکلیف بودن

*be in trouble |*

• تکلیف داتن \ دیگ | خورول | تکلیف دادن |

*vex, tease, irritate*

• تکلیف کرتن \ کنگ ← تکلیف داتن \ دیگ

**تکلیف** *taklīf* ← تکلیف

**تکنیک** *taknīk* [ن] | تخنیک | *technique, technology*

*technology*

**تکنیکی** *taknīkī* [ص] | تخنیکی | *technical*

**تستن \ تسگ** ° *tusitin / tusag* [فل-آ]

تسیت؛ آتست | مړ کیدل (اور) | خاموش  
شدن (آتش) | *go out (fire)*

**تسر** *tasar* :

• تسر برتن \ برگ | پای ته رسول | به پایان  
رساندن | *end, finish; complete*

**تسلا** *tasallā* [ن] | تسلا، ډاډ | تسکین |

*quieting, soothing, appeasing*

• تسلا بوتن \ بیگ | تسکینیدل | تسکین

یافتن | *become quiet, be appeased*

• تسلا داتن \ دیگ | ډاډ ورکول | تسلی دادن |

*soothe, appease*

• تسلا کرتن \ کنگ ← تسلا داتن

**تسمگ** *tismag* [ن] | تسمه | *belt, leather*

*band; strap*

**تسمه** *tisma* ← تسمگ

**تسینتن \ تسینگ** ° *tusēntin / tusēnag* |

[قم-آ تسینیت؛ آتسینت] | وژل (د اور) |

خاموش کردن (آتش) | *put out, extinguish*

*(fire)*

**تش** *taš(š)* [ن] | تیشه، ترخخ | تیشه نجاری |

*firmer gouge*

**تشت** *tašt* [ن] | تشت | *tub, vat*

**تعزیر** *ta'zīr* [ن] | تعزیر | *1) punishment;*

*correction; reprimand; 2) beating below  
the full amount prescribed by law (Rel.)*

**تعلیم** *ta'līm* [ن] | تعلیم | *teaching, training;*

*instruction*

• تعلیم داتن \ دیگ | تعلیم کول | تعلیم دادن |

*teach, instruct, train*

**تعلیم و رودینگ** *ta'līm-u rōdēnag* [ن] |

بنوونه او روزنه | تعلیم و تربیه | *education*



**تلا** *tallā* [ن] | توكه | مزاخ | joke

**تلاړ** *talār* [ن] | لاخ، گړنگ | صخره | rock

**تلاک** *talāk* [ن] | طلاق | divorce

• تلاک داتن \ دیک | طلاق ورکول | طلاق دادن | divorce |

**تلام** ° *talām* [ص] | خوړند | آویزان | hanging, suspended, hung up

**تلانگ** ° *talāng* [ن] | یوه مخصوصه ډبره ده چه دیگ تری جوړیږی | سنگ مخصوصیست که از آن دیگ می سازند | *a stone which pots are made of*

**تلاوگ** ° *talāwag* [ن] | جهیل | lake

**تل دیوک** *taldayōk* [فا] | خیرونکی | شق کننده | bursting, breaking

**تلس** *tullus* [صن] | نازولی، شیطانی شوی | زرزیری | spoiled (child)

**تلگ** ° *tallag* [ن] | تراس، تختیکی | تراس | خانه | patio, terrace

**تللم بند** ° *talmalband* [ن] | د شعر مطلع | مطلع شعر | opening verse (Lit.)

**تل و توك** *tal-u tōk* [ن] | منخ | میان | middle

**تل و توکا** *tal-u tōkā* [لح] | د ... په منخ کی | در میان، در بین | among, between

• آوانی تل و توکا | د دوی په منخ کی | در میان آنها | among them

**تلواسگ** *talwāsag* [ن] | تلوسه | دق | nostalgia, yearning, longing

• تلواسگ کرتن \ کنگ | دق کیدل | دق شدن | yearn (for sb. or sth.)

• تکنیکیین سمبالک | تخنیکي سمبالول | technical equipment | تجهيز تخنیکي

**تکه** *tika* [ن] | تکیه | leaning, support

• تکه کرتن \ کنگ | تکیه وهل | تکیه کردن | lean

**تکی** *takī* [ن] | د کالیو د ساتلو خولی | لباس | دانیی که از پشم می سازند | suit bag, duffel | bag

**تگ** <sup>(۱)</sup> *tagg* [ن] | هڅه، تلاښ | تلاش، کوشش | effort |

**تگ** <sup>(۲)</sup> *tagg* [ن] | واک، توان | توان، انرجی | power, energy

**تگرا** ° *tagrā* [ن] | مهر | love

**تگرد** ° *tagard* [ن] | بوریا | mat

**تگ و تاچ** *tagg-u tāč* [ن] | هڅه او کوبښ | تلاش و کوشش | efforts

**تل** <sup>(۱)</sup> *tal* [ن] | غر | کوه، تپه سنگی | hill, rock

**تل** <sup>(۲)</sup> *tal* [ن] | منخ | میان | inside

**تل** <sup>(۳)</sup> *tal* [ن] | خیری | پاره، شق | torn, rent

• تل بوتن \ بیگ | دو خایه کیدل، خیریدل | شق شدن | burst, break (vi)

• تل داتن \ دیگ | دو خایه کول، خیرل | شق کردن | break (up) (vt), dissect, slit

• تل گپتن \ گرگ | خیریدل، دو خایه کیدل | شق شدن، چاک شدن | burst, break (vi)

**تلا** *talā* [لح] | د ... په منخ کی | در میان | between, amongst; inside of

• لپیی تلا | تر پرستن لاندی | میان لحاف | under the blanket

• تلا کرتن \ کنگ | ایښودل | در میان نهادن | put inside

**تجو** ° [ن] *tanġau* | متروکه | تازیانه |  
whip, lash

**تجیل** [ن] *tanġil* | لوی دیگ | دیگ کلان |  
kettle

**تند** [ن] *tand* | وندر | کمند حلقه دار |  
*a rope with several loops for tethering sheep or goats*

**تندور** [ن] *tandūr* | تنور | تندور |  
oven

**تندوری** [ص] *tandūrī* | د تناره | تندوری |  
cooked in an oven

**تنساری** ° [ن] *tansārī* | بی سده، بی هونبه |  
unconsciousness | مدهوشی

**تنک** <sup>(۱)</sup> [ص] *tanak* | خپاره واره | پراکنده،  
تنک، دور از هم | apart

**تنک** <sup>(۲)</sup> [ص] *tanak* | نری | رقیق، آبگین |  
thin, soft, watery, liquid

**تنک** [ص] *tank* | تنگ |  
narrow, tight

- تنک آورتن \ آرگ | پریشانول | پریشان  
ساختن | distress, disappoint, frustrate
- تنک بوتن \ بیگ | تنگیدل | تنگ شدن |  
be narrow, be tight, narrow, shorten (vi)
- تنک کرتن \ کنگ | (۱) تنگول؛ (۲) په عذابول |  
(۱) تنگ کردن؛ (۲) به تنگ ساختن | 1) narrow,  
shorten (vt); 2) corner, stalemate

**تنگد** *tankad* ← تنگت

**تنکه** [ن] *tunukka* | تنکه، چوتی | نیکر |  
briefs

**تنگ** [ص] *tunnag* | تری | تشنه |  
thirsty

- تنگ بوتن \ بیگ | تری کیدل | تشنه شدن |  
become thirsty

**تنگ** [ن] *tang* | تنگ (د آس) | تنگ اسپ |  
cinch

**تلیپن** [ن] *tilīpun* | تلفون | telephone

**تماشا** [ن] *tamāšā* | ننداره | تماشا |  
viewing, watching

- تماشا کرتن \ کنگ | ننداره کول | تماشا کردن  
view, watch, look on |

**تماک** [ن] *tammāk* | تمباکو | تنباکو |  
tobacco

**تمبو** ° [ن] *tambū* | خیمه | tent

**تمپ** ° [ن] *tump* | چپاول | تاراج |  
robbery, raid

**تمپانی** ° [ن] *tumpānī* | نیستی او بربادی |  
ruination, downfall, نیستی و بربادی |  
break-up

**تمک** [ن] *timmak* | گودام (د غلی دپاره) | انبار  
گندم | granary

**تملتن** \ **تملگ** ° [فل] | ریردیدل | لرزیدن  
shiver, dither |

**تمن** [ن] *taman* | تبر | قبیله |  
tribe, clan

**تمندار** [ن] *tamandār* | د قبیللی مشر | رئیس  
قبیله | tribal chief

**تمنی** [ص] *tamanī* | قبیلوی | قبیله یی |  
tribal

- تمنین ارستو کراسی | قبیلوی اشرافیت |  
اشرافیت قبیله یی | tribal aristocracy

**تن** [ن] *tunn* | تنده | تشنگی، عطش |  
thirst

**تنا** [حا] *tanā* | تر | تا |  
till, until, up to

**تنادی** [حج] *tanādē* | ترخو چه | تا وقتی که |  
up to when

**تنبو** ° *tambū* ← تمبو

تنگ ° [ن] ting | پیاله، جام | carafe

تنگ [ن] tung | تونگ، منگی | کوزه آب،  
تنگ | jug (clay)

تنگت [ق] tangat | تراوسه پوری | تا حال  
up to now, so far

تنگتینا tangatēnā ← تنگت

تنگو tangau [صن] | سپین زر، سره زر؛ (۲) د  
سپینو زرو | (۱) نقره، زر، طلا؛ (۲) سیمین |  
silver

تنگه (۱) tanga ← تنگت

تنگه (۲) tanga ° [ص] | سرباز، فداکار | self-  
sacrificing

تنگی tunnagī [ن] | تنده | تشنگی | thirst

تنگی tangī [ن] | تنگه | تنگ دستی |  
indigence, poverty

تنگیک ° tangīg [ن] | غم، مصیبت | غم،  
اندوه | sorrow, grief

تننگا tanningā ← تنگت

تنوب ° tanaub [ن] | عیش | pleasure,  
living in luxury

تنی tunnī [ن] | تنده | تشنگی | thirst

تنیا tanyā ← تانا

تو tō [ن] | تو، د خولی الپی | تف | spit;  
spittle, sputum

• تو کرتن \ کنگ | توکل | تف کردن | spit  
• توی که به ډگارا کپت زرتگه نه بی (مث) | توکره  
ناپی بیرته نه اخیستلی کیبری | تفی که به زمین  
افتاد برداشته نمی شود | when the spit falls  
on the ground you cannot pick it up  
(prov)

تو tau ← ته

توار tawār [ن] | غر | صدا، آواز | voice,  
sound

• توار کرتن \ کنگ | غر کول، راغونبتل | صدا  
کردن | call, cry for

• توار جتن \ جنگ | امرور کول | صدا زدن |  
command, order

• خدای لپ توار ندرایت | د خدا لرگی غرنه لری  
| چوب خدا صدا ندارد | the stick of the  
Lord has no sound (prov.)

توار بند tawārband [ن] | ریکارد، ټیکه |  
ریکارد | record

توار کنوک tawārkanōk [فا] | غر کونکی  
| صدا کننده | calling; caller

توار یخ tawārīx [ن] | تاریخ | history

توار یخی tawārīxī [ص] | تاریخی |  
historical

توبه tōba [ن] | توبه | repentance

• توبه کرتن \ کنگ | توبه کول | توبه کردن |  
repent, rue

• توبه داتن \ دیگ | توبه ورکول | توبه دادن |  
scold, berate

• توبه شه ناهکین هبرا | توبه له ناحقو خبرو |  
توبه از سخن ناحق | Heaven forbid!

توپ (۱) tōp [ن] | توپ | توپ (سلاح) |  
cannon

توپ (۲) tōp [ن] | توپ (سپورتی) | ball,  
plaything

توپان tūpān [ن] | توپان | توفان | storm,  
tempest, typhoon

توپانی tūpānī [ص] | توپانی | توفانی |  
stormy, turbulent

**توکا** *tōkā* [لج] | په منځ کی | درمیان |

among, between; amidst

**توکل** *tawakkul* [ن] | توکل | reliance, trust;

courage based on trust in God

• په توکل تانکا کاری جوړه نه بی (مث) | یوازی

په توکل کار نه جوړیږی | فقط با توکل کار

انجام نمی شود | nothing can be done with

trust only (*prov*)

**تول** *tōl* [ن] | تول، وزن | weight

• تول کرتن \ کنگ | تلل | تول کردن، وزن کردن

weigh |

**تولگ** *tōlag* [ن] | گیدره | شغال | jackal

(*Zool.*)

• تولگ مسیتا نه کیت، ملا جنگلا نه روت |

پیدر جومات ته نه راخی، ملا ځنگل ته نه ځی |

شغال به مسجد نمی آید و ملا به جنگل نمی رود

the jackal doesn't come into the |

mosque and the mullah doesn't go into

the forest (*idiom., i.e. they will never*

*come together*)

**توم** *tōm* [ن] | تخم | بذر | seed

• توم جتن \ جنگ | تخم شیندل | تخم زدن، بذر

افشاندن | seed, sow

• توم شه خرمننا دوره نه کپیت (مث) | تخم له

درمند نه لیری نه لویږی | تخم جوبات از خرمن

دور نمی افتد | the seed doesn't fall far

from the thrashing floor (*prov., cf. he's a*

*chip off the old block*)

**تومشان** *tōmšān* [ن] | منی | خزان | autumn

**تومی** *tōmī* [ن] | د کرلو تخمی | تخم بذری |

seed-corn

**تون** *taun* [ن] | د او بدلو په حال کی عالی ده |

قالین در حال بافت | a carpet when being

woven

**توپک** *tūpak* [ن] | توپک | تفنگ | gun,

rifle

• توپکی دارو | باروت، د توپک دارو | باروت

gunpowder |

**توپیر** *taupīr* [ن] | توپیر | تبعیض |

discrimination

• توپیر کرتن \ کنگ | توپیر کول | تبعیض کردن

discriminate |

**توت** *tūt* [ن] | توت | mulberry (*Bot.*)

**توتیا** *tūtiyā* [ص] | نادره | کمیاب، نادر |

rare, seldom

**تورک** *tōruk* [ن] | مچنو غزه | پلخمان، فلاخن

catapult |

**تورگ** *tūrag* [ن] | توبره | توبره | shoulder

bag

**توری** *taurē* ← طوری

**تورینتن \ تورینگ** *taurēntin / taurēnag*

[فل-آتورینیت، آتورینت] |

خورول، عذابول | رنجاندن، بد خوردن، درد

آمدن | offend, give offence to, annoy,

displease

**توسینتن \ توسینگ** *tōsēntin / tōsēnag*

[فل-آتوسیتیت؛ آتوسینت] جختول (مرغه) |

پشتک دادن | pair fowls

**توش** <sup>(۱)</sup> *tūš* [ص] | شدید تنده | تشنگی

شدید | heavy thirst

**توش** <sup>(۲)</sup> *tūš* [ن] | سخته گرمی | گرمی

شدید | boiling or scorching heat

**توشگ** *tōšag* [ن] | توبنه | توشه |

provisions

**توک** *tōk* [ن] | منځ | میان | middle

**تهکیک** <sup>(۲)</sup> *tahkīk* ← تحقیق

**تهل** *tahl* [ص] | تریخ | تلخ | bitter

• تهل بوتن \ بیگ | تریخیدل | تلخ شدن |  
become bitter

**تهلی** *tahlī* [ن] | تریخوالی | تلخی |  
bitterness

**تهمیات** <sup>°</sup> *tahmiyāt* [ن] | خیرنه، لته | تحقیق  
study, research; investigation |

**تی** *tī* ← ته <sup>(۱)</sup>

**تیا** *tīā* ← ته <sup>(۱)</sup>

**تیاب** *tayāb* [ن] | غاره | ساحل | strand,  
beach

**تیار** *tayār* [ص] | (۱) تیار؛ (۲) جور، روغ، صحت  
(۱) آماده؛ (۲) صحت، سلامت، جور، سالم |  
ready, prepared; cooked 2) well, in good  
health

• تیار بوتن \ بیگ | تیاریدل | آماده شدن |  
be prepared, become ready; be cooked

• تیار کرتن \ کنگ | تیارول | تیار کردن، آماده  
ساختن | prepare; cook

• تیارین چیزا هر کسه وارت (مث) | داسی خوک  
به وی چی تیاریشی و نه خوری | تیاری خوری را هر  
کس خوش دارد | everyone eats when the  
food is ready (prov.)

**تیاری** *tayārī* [ن] | تیاری | تیاری، آماده گی  
readiness, preparedness |

**تیتال** *tītāl* [ن] | خرخیدنہ | دور | rotation,  
twisting

• تیتال داتن \ دیگ | خرخول | چرخ دادن |  
revolve, rotate (vt)

• تیتال وارتن \ ورگ | خرخیدل | چرخ خوردن |  
revolve, rotate (vi)

**تیجار** <sup>°</sup> *tēgār* ← تجگ

**توهمپرست** *tōhamparast* [ص] | موهوم  
پرست | توهم پرست | superstitious

**تویی** *tōyī* [ن] | گریوان | گریبان | collar

**ته** <sup>(۱)</sup> *ta* [ضش] | ته | تو | you (sing.)

• ته په من که من په ته | ته ما ته، زه تا ته | تو  
برای من که من برای تو | you for me, and I  
for you (idiom., cf. tit for tat)

• من په تی امیتا نشتگن | زه ستا په امید ناست  
یم | من به امید تو نشستہ ام | I pin my  
hopes on you

**ته** <sup>(۲)</sup> <sup>°</sup> *ta* [جع] | نو، خُکه | لذا | hence,  
therefore

**تها** *tahā* [لح] | دننه | داخل | in, inside of

• گسی تها | په کورکی | در خانه | in the  
house

**تھار** *tahār* [ص] | تیاره | تاریک | dark  
• تھار بوتن \ بیگ | تیاره کیدل | تاریک شدن  
darken (vi) |

**تھاروکی** <sup>°</sup> *tahārōkī* [ن] | د ما بنام ترام  
ترغونی | شام گاوگم | dusk, twilight

**تھاری** <sup>°</sup> *tahārī* [ن] | تیاره | تاریکی |  
darkness, gloom

**تھاریکی** <sup>°</sup> *tahārīkī* ← تھاری

**تھامور** <sup>°</sup> *tahāmōr* [ص] | مړاوی | پژمرده |  
wilted, fated

**تھترین** *tahtarīn* [ص] | اخری | آخرین | last

**تھر** <sup>°</sup> *tahr* [ن] | قسم، لوړ | سوگند | oath,  
vow

**تهکیک** <sup>(۱)</sup> *tahkīk* [ق] | په رښتیا سره، یقیناً |  
راستی که، یقیناً | indeed, in fact, as a  
matter of fact

**تیز** *tēz* [ص] | (۱) چتک؛ (۲) تیزه | (۱) تند،  
 سریع؛ (۲) تیز، برنده | 1) fast, quick; 2) sharp  
 • تیز بوتن \ بیگ | (۱) چتکیدل؛ (۲) تیزیدل | (۱) تیز شدن، سریع شدن؛ (۲) تیز شدن | 1) accelerate (*vi*); 2) become sharp, be sharpened  
 • تیز کرتن \ کنگ | (۱) چتکول، تیزول؛ (۲) تیزه کول | (۱) سرعت گرفتن، تیز کردن؛ (۲) تیز کردن  
 1) accelerate (*vt*); 2) sharpen |

**تیزی** *tēzī* [ن] | (۱) ژروالی، سرعت؛ (۲) تیزی |  
 1) tempo, speed, rate; 2) sharpness

**تیس** *tīs* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی |  
 نام محلیست در بلوچستان |  
*Balochistan*

**تیشگ** *tēšag* [ن] | ترخخ | تیشه |  
*adze*, chip-axe

**تیگ** *tēg* [ن] | توره | شمشیر |  
*sword*

**تیل** *tēl* [ن] | تیل |  
*oil*

**تیلانک** *tēlānk* [ن] | تیله | تیله |  
*push*, jostle  
 • تیلانک داتن \ دیگ | تیله کول | تیله کردن |  
*push*; jostle

**تیمر** *tēmur* [ص] | لوی | بزرگ |  
*big*, great

**تین** *tīn* [ن] | تبخی | تابه |  
*baking sheet*, baking tin

**تیوری** *tiyōrī* [ن] | تیوری |  
*theory*

**تیوگا** *taiwakā* [ق] | یوازی | تنها، به  
 تنهایی |  
*alone*

**تیجگ** *tēgag* [ن] | ختکی | خربوزه |  
*sugar* melon (*Bot.*)

**تیر** *tēr* [ص] | تیر | تیر، گذشته |  
*passed*, over; past  
 • تیر بوتن \ بیگ | تیریدل | تیر شدن |  
*pass* by or away, cross  
 • تیر کرتن \ کنگ | تیروول | تیر کردن |  
*spend*

**تیر** *tēr* [ن] | تیاره | تاریکی |  
*darkness*

**تیر** *tīr* [ن] | تیر (لرگی) | تیر، تیر خانه |  
*beam*, timber; roof beam

**تیر** *tīr* [ن] | غشی، گولی | تیر، مرمی |  
*bullet*, slug

**تیر بند** *tīrband* [ن] | طلسم | تومار (تعویذ)  
*an amulet protecting from gunshot* |  
*wounds*

**تیر تیج** *tīrtēg* [ن] | په بلوچستان کی د خای  
 نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
*Tirtej* (*place in Balochistan*)

**تیر دور** *tīrdaur* [ن] | د گولی در سیدو  
 فاصله | تیررس |  
*range (of a gun)*, striking distance

**تیرکو** *tīrkō* [ن] | تهیر | سرتتیر |  
*cleaning* rod (*for guns*)

**تیرگ** *tērag* ← تیره<sup>(۱)</sup>

**تیرونک** *tīrōnk* [ن] | درد | سیخ زدن درد  
 prickling pain |

**تیره** *tīra* [ص] | تور، تیاره | سیاه، تاریک  
 black, dark |

**تیره** *tīra* [ص] | گاته، خته | غلیظ |  
*thick*, concentrated, viscous

**تیرهد** *tīrhad* [ن] | د لینگ شپیلی، توله |  
*shinbone (Anat.)* | ساق پای

**تاپ** <sup>(۱)</sup> *tāp* [ن] | تاپ | تات (نوعی از تکه) |

canvas, tarpaulin (*Textil.*)

**تاپ** <sup>(۲)</sup> *tāp* [ن] | خور | اچق | eschar, scab

(*Med.*)

**تاک و توک** *tāk-u tūk* [ن] | تک و توک |

shooting, shoot-out, gunfight | صدای فیر |  
(*sound*)

• تاک و توک بوتن \ بیگ | فیر کیدل، ذزی کیدل  
| فیر شدن | be a gunfight

• تاک و توک کرتن \ کنگ | فیروول | ذزی کول |  
فیر کردن | fire, shoot

**تاکور** <sup>°</sup> *tākōr* [ن] | پیغور | طعنه | reproach,

| reproof, rebuke

**تاگ** <sup>°</sup> *tāg* [ص] | مناسب، برابر | suitable,

fit; equal; alike

**تانگ** *tāng* [ن] | پنبه | پای | leg (*Anat.*)

**تانگه** <sup>°</sup> *tānga* [ن] | گاډی، بگی | گاډی،

کالسکه | carriage, rickshaw

**تال** *tāl* [ن] | تال، خنده | معطل | delay

• تال داتن \ دیگ | تالول | تال دادن، معطل  
کردن | keep waiting, detain

• تال وارتن \ ورگ | خنده‌یدل | تال خوردن،  
معطل شدن | be delayed, be postponed

**تاه** <sup>°</sup> *tāh* [ن] | ماجرا | adventure

• تاه جتن \ جنگ | ماجرا غوبنتل | ماجراجویی  
کردن | pursue an adventure, go out in  
search of adventure

**تاهی** <sup>°</sup> *tāhī* [صن] | د کمال خاوند | صاحب

کمال | accomplished (person), educated  
(person)

**تاهینتن** \ **تاهینگ** <sup>°</sup> *tāhēntin / tāhēnag*

[فم-آ تاهینیت؛ آ تاهینت] | (۱) تعینول، تاکل؛

**تیوگراتیک** *tiyōkrātīk* [ن] | هغه دولت چی

واک بی درو حانیونو په لاس کی وی | دولتی که  
قدرت به دست روحانیون باشد | theocracy

**تیوگ** <sup>°</sup> *tīwag* [ص] | ټول | تمام، مجموع |

all; whole, entire

• تیوگین ایمنی | عمومی امن | امنیت همه گانی  
common security |

**تیوگواکی** <sup>°</sup> *tīwagwākī* [ن] | ابسولوتیسم

absolutism |

**تیهار** <sup>°</sup> *tīhār* [ن] | پیغور | طعنه | reproach,

reproof, rebuke

**تیهار ی** <sup>°</sup> *tīhārī* [ن] | طنزیه | irony; scoff

**تیهر** <sup>(۱)</sup> *tīhar* [ص] | ډیر غمجن | بسیار

غمگین | very sad or sorry

**تیهر** <sup>(۲)</sup> *tīhar* [ن] | لوړ غر | کوه بلند، صعب

العبور | high mountain

**تیهر** <sup>°</sup> *tīhir* [ن] | څپه | موج | wave

## ت

**تاپ** <sup>°</sup> *tāp* [ن] | وینه کنبل، ښکور لگول |

حجامت | blood-letting

**تاپل** <sup>°</sup> *tāpal* [ن] | دیو ډول مرغه نوم دی | نام

مرغیست | a bird

**تاپرتن** \ **تاپرگ** <sup>°</sup> *tāparitin / tāparag*

[فل-آ تاپریت؛ آ تاپرت] | تعجب کول،

حیرانیدل | تعجب کردن، حیران شدن |

wonder, be astonished, be surprised

**تپیر** *tappur* [ن] | کوسی | نمد | felt (Textil.)

**تپگ** ° *tapag* [ن] | بیت | distich (Lit.)

**تپگ** *tappag* ← تپتن \ تپگ

**تپو** <sup>(۱)</sup> *tappō* [ن] | تحمیل | imposition

• تپو کرتن \ کنگ | تحمیلول | تحمیل کردن |  
impose on, force

**تپو** <sup>(۲)</sup> ° *tappō* [ن] | مهر، لاک، سرغچ |

stamp, seal  
• تپو جتن \ جنگ | مهرول، مهرکول | مهر  
کردن | stamp, label; signet

**تپوک** *tappōk* [فا] | سوباری | جامه شویی،

جامه چک، چوب دویی | *a plank on which*  
launderers beat clothes

**تپی** *tappī* [صن] | تپی، ژوبل | زخمی |

wounded, hurt; casualty  
• تپی بوتن \ بیگ | ژوبلیدل، تپی کیدل |  
زخمی شدن | be wounded, get hurt  
• تپی کرتن \ کنگ | ژوبلول، تپی کول | زخمی  
کردن | wound, hurt

**تپت** ° *tat* [ن] | کبر، غرور | pride,

haughtiness, insolence  
• تپت کرتن \ کنگ | کبر کول | کبر کردن، مغرور  
شدن | be deluded, become proud or  
haughty

**تپو** *tatū* [ن] | تپو | اسپ پیروازیا مانده |

nag, hack

**تپرنده** ° *trind* [ن] | لوری | جهت | trend

**تپریه یونین** ° *trēd yūniyan* [ن] | صنفی

اتحادیه | اتحادیه صنفی | trade union

**تپغر** *taḡar* [ن] | تگر | گلیم کهنه | old rug

۲) جوړول | ۱) تعیین کردن؛ ۲) ساختن | 1)  
define, appoint; 2) build, create

**تاهینوک** ° *tāhēnōk* [فا] | بنسټ

اینبووونکی | بنیانگذار | 1) founder; 2)  
creating, building

**تایینتن** \ **تایینگ** ° ← تاهینتن \ تاهینگ

**تایینوک** ° *tāyēnōk* ← تاهینوک

**تپ** <sup>(۱)</sup> *tap(p)* [ن] | تپ | زخم | wound

• تپ وارتن \ ورگ | تپی کیدل | زخمی شدن |  
be wounded, get hurt  
• تپی سرا واد ریتن \ ریچگ | پرتپ باندی  
مالگه شیندل | برزخم نمک پاشیدن | rub salt  
into sb. 's wound

**تپ** <sup>(۲)</sup> *tap(p)* ← تپتن \ تپگ

**تپ** *tip* [ق] | تپ | جا به جا | momentarily,

instantly; suddenly  
• تپ اوشتاتن \ اوشتگ | خا پر خای دریدل | جا  
به جا ایستادن | stop immediately

**تپا** ° *tapā* [ن] | مدال | نشان | medal,

decoration

**تپاستن** \ **تپاسگ** ° *tapāsitin / tapāsag*

[فم] - آتپاسیت؛ آتپاست | پلتنه کول، خیرل |  
تحقیق کردن | investigate, study

**تپال** <sup>(۱)</sup> ° *tapāl* [ن] | لیک، مکتوب | نامه،

مکتوب | letter

**تپال** <sup>(۲)</sup> ° *tapāl* [ن] | بانگی | crowing cock

**تپال رسان** ° *tapālrāsān* [ن] | پسته

رسوونکی، داگی | پسته رسان | postman

**تپتن** \ **تپگ** *tappitin / tappag* [فل] - آ

تپیت؛ آتپت | تپکول، وهل | زدن، تکاندن،  
کوبیدن | push, hit, beat



**تکک** *takak* [ن] | تککه | تکک | treadle for spade

**تکینتن \ تکینگ** *takkēntin / takkēnag*

[فل-آ تکینیت؛ آ تکینت] | ورتکول |  
knock (at the door) | دق الباب کردن

**تگ** *tagg* [صن] | تگ | ریاکار، دغل | 1) lazy; 2) lazybones, slacker

**تگلتن \ تگلگ** *tagalitin / tagalag* [فل-آ]

[تگلیت؛ آ تگلگت] | خطا کیدل | خطا خوردن |  
slip; come off or out

**تگی** *taggī* [ن] | تگی، چلولی | ریاکاری، تنبلی | laziness, idleness, sloth

**تل** <sup>۱</sup> *tal* [ص] | آباد، سمسور | آباد |  
cultivated, populous, flourishing; habitable

**تل** <sup>۲</sup> *tal* [ن] | ناز، نخری، کبر | شوق، ناز، کبر |  
passion; coquetry, amorous gesture; pride, haughtiness

**تل** <sup>۱</sup> *til* ← تلتن \ تلگ

**تل** <sup>۲</sup> *til* [ن] | توپ (د لوبو) | توپ (بازی) |  
ball, plaything

**تل** <sup>۰</sup> *tul* [ن] | لوړ ځای، ټاور | جای مرتفع، قله |  
hill, elevation; mountain top

**تلان** *tilān* [ص] | شانه وړانه، په نخرو، په ناز، خرامان، ناز و نخره | graceful

**تلتن \ تلگ** *tilitin / tilag* [فل-آ تلپیت؛ آ]

[تلت] | ورو ورو تلل | آهسته آهسته رفتن | go slowly, creep

**تلو** <sup>۰</sup> *tillō* [ن] | یو ډول توره ده | نوعی شمشیر است |  
kind of a sword

**تک** *tak* [ن] | تک (د توپک) | صدای تفنگ و یا انفجار |  
shooting, shoot-out, gunfight; explosion (sound)

**تک** *takk* [ن] | قبیله | tribe, clan

**تک** *tik* [ن] | ۱) تکی؛ ۲) ننبه | ۱) نقطه؛ ۲) نشان |  
1) point, dot; 2) sign

• تک جتن \ جنگ | ویش کول (حکمکه) | تقسیم یا نشانی کردن (زمین) |  
divide, distribute, share (land)

**تک** *tuk* [ن] | د ډوډۍ یوه ټوټه | یک توتنه نان |  
slice (of bread)

**تک بهر** *takbahr* [ن] | ویش | تقسیم |  
division (of land)

**تکر** *takkar* [ن] | پنبه (د قبیلې) | یک قسمت از قبیله |  
lineage, clan

**تکر** *tukkur* [ن] | ۱) توکر؛ ۲) ټوټه، برخه | ۱) تکه؛ ۲) پارچه، حصه |  
1) cloth; 2) piece, segment, fragment, scrap, part

• تکر بو تن \ بیگ | ټوټی ټوټی کیدل | از هم پاشیده شدن |  
be divided into pieces, be fragmented

• تکر کرتن \ کنگ | ټوټه کول | پارچه کردن |  
divide into pieces, fragment, dismember

**تکر تکر** *tukkur-tukkur* [ص] | ټوټی ټوټی | تکه تکه |  
bit by bit, piecemeal

**تکری** <sup>۰</sup> *takarī* [ن] | د قبیلې دیوی پنبی مشر | بزرگ یک قسمت از قبیله |  
chief of a lineage or clan

**تکور** <sup>۰</sup> *takōr* [ن] | ملندی | تمسخر |  
ridicule

• تکور کرتن \ کنگ | ملندی وهل | تمسخر کردن |  
ridicule, mock

**تودا** ° *tōdā* [ن] | د سر ککری | جمجمه |

skull, cranium

**توک** *tōk* [ن] | توکه | مزاح | joke, jest, fun

• توکی پد جنگ انت (مث) | د توکو پای جنگ  
دی | آخر مزاح جنگ است | a joke ends in a  
quarrel (prov.)

**توکتن** \ **توکگ** *tōkitin / tōkag* [فم-آ]

توکیت؛ آتوکت | تشول | خالی کردن |  
empty, deflate

**توکی** *tōkī* [ص] | توکی، توکمار | مزاقی |

jovial, witty, saucy

**تول** ° *tōl* [ن] | خانگه (دونی، ژبی، مذهب) |

شاخه (از درخت، زبان، مذهب) | branch (of  
tree, of family of languages etc.);  
confession

**تولی** *tōlai* [ن] | تولی | تولی، گروپ |

group, detachment (of soldiers)

**تونگ** *tōng* [ن] | ورون | ران | leg, haunch

(Anat.)

**توه** *tōh* ← تو

**توهینتن** \ **توهینگ** ° *tōhēntin /*

*tōhēnag* [فم-آ توهینیت؛ آتوهینت] | ورو  
وروله خوبه وینول | آهسته آهسته از خواب  
بیدار کردن | wake up carefully

**ته** ° *tā* [ص] | برابر، موافق | equal; suitable,

fit; corresponding

**تهگ** ° *tahtag* [ص] | برابر، موافق | equal;

suitable, fit; fitting; corresponding,  
compatible

**تهتن** \ **تهگ** ° *tahtin / tahag* [فم-آ تهیت؛ آ

تهت | برابر کول، انډول کول | برابر کردن،  
موافق کردن | adjust, assimilate, suit to,  
adapt to, make fit

**تل و مل** *til-u mil* [ن] | مکیز | عشوه، ادا |

coquetry, amorous gesture

**تل و ملان** *til-u milān* [ق] | په ناز و نخرو |

به ناز و ادا | coquetting, flirting

**تلینتن** \ **تلینگ** *tilēntin / tilēnag* [فل-آ]

تلینت؛ آتلینت | ورو ورو وپل | آهسته  
آهسته بردن | carry carefully

**تلینگینتن** \ **تلینگینگ** *tilīngēntin /*

*tilīngēnag* [فل-آ تلینگینیت؛ آتلنگینت] |

زنگ وهل | زنگ زدن | زنگ را به صدا  
درآوردن | ring, chime (a bell)

**تلینگوک** *tilīngōk* [ن] | زنگ | doorbell

**تلمب** ° *tamb* [ص] | تم | متوقف، بند |

halting, staying, stopped; standing still

• تلمب بوتن \ بیگ | تم کیدل، دریدل | متوقف  
شدن، بند شدن | halt, stay, stop, stand still

**تنگ** ° *tung* [ن] | تونل، کانال | سوراخ،

کانال، منفذ | hole, opening; canal

• تنگ بوتن \ بیگ | سوری کیدل | سوراخ شدن  
be perforated |

• تنگ کرتن \ کنگ | سوری کول | سوراخ کردن  
perforate |

**تنگ تنگ** ° *tung-tung* [ص] | سوری سوری

| سوراخ سوراخ | perforated (completely)

**تو** *tū* [ص] | لوی، غت | کلان، بزرگ | big,

large

• توین ملک | لوی هیواد | کشور بزرگ | big  
country

• تو که بوتی شه تی هوشاروت | کله چی لوی شی

هیربه دی شی | کلان که شدی از یادت می رود |

when you are grown up you will forget it  
(idiom.)

**توپ** ° *tōp* [ن] | خولی، کلاه | cap

# ث

- ثابت** *sābit* [ص] | ثابت | fixed, firm, immovable, stable; constant
- ثالث** *sālis* [ع] | ثالث | third
- ثانی** *sānī* [ص] | دوهم | ثانی | second
- ثانیه** *sāniya* [ن] | ثانیه | second (unit of time)
- ثبت** *sabt* [ن] | ثبت | registration, register, record; inscription, entry
- ثبت کردن \ کنگ | ثبتول، لیکل | ثبت کردن، نوشتن | register, enter, record, write down
- ثبوت** *subūt* [ن] | ثبوت | demonstration, proof
- ثروت** *surwat* [ن] | شتمنی | هستی، ثروت | wealth
- ثمر** *samar* [ن] | گته | ثمر | fruit, result; use, benefit
- ثنا** *sanā* [ن] | ستاینه | ستایش | eulogy, praise, salutation
- ثواب** *sawāb* [ن] | ثواب | (spiritual) reward; good deed
- ثواب کردن \ کنگ | ثواب کول | ثواب کردن | do good deeds
- ثور** *saur* [ن] | ۱) غویی، ثور (د کال دوهمه میاشت)؛ ۲) یو ډول مرغه دی | ۱) ثور (برج دوم سال)؛ ۲) نوعی پرنده است | 1) Saur (second month of the solar year); 2) Taurus (Astr.); 3) a bird

- تهوک** *tahōk* ° [فا] | برابرکونکی، موافق | adjusting, assimilating, adapting to, fitting
- تهه** *taha* ° [ص] | راضی | pleased, satisfied
- تهه بوتن \ بیگ | راضی کیدل، سوله کول | agree with; be pleased; become reconciled, make it up
- تی** *tī* ° ۱) [ن] | مریی، نوکر | غلام، نوکر | slave, servant
- تی** *tī* ° ۲) [ن] | یو ډول مرغه دی | یک نوع مرغ است که در خشکه زندگی می کند | kind of a bird
- تیسک** *tīsk* [ن] | یو ډول کوچنی مرغه دی | پرنده کوچکیست که در خشکه زندگی می کند | kind of a bird
- تیک** *tīk* [ص] | تیک، صحیح | صحیح، درست | right, okay
- تیکلی** *tīkī* [ن] | سوغات | souvenir, small present (sent or brought by a traveller)
- تیلگ** *tīlag* [ن] | کسی (د سترگو) | مردمک چشم | pupil (Anat.)
- تیلینتن** \ **تیلینگ** *tēlētīn / tēlēnag* [فم] - آتیلینیت؛ آتیلینت | ورو ورو وړل یا بیول | آهسته آهسته بردن | take sb. by the hand
- تیم** *tīm* [ن] | حلبی آبدان | آبدان حلبی | tin canister
- تیمی** *tīmī* [ص] | حلبی | tin

**جاتوگر** *gātūgir* [ن] | جادوگر، کوچه‌گر |

sorcerer, magician | جادوگر

**جاتیگ** ° *gātīg* [ن] | جادوگر، کوچه‌گر |

sorcerer, magician | جادوگر

**جاج** ° *gāč* [ن] | جاج، فکر، فکر، خیال |

thought, thinking, idea, mind

**جاچتن** \ **جاچگ** ° *gāčitin / gāčag* [ن] - آ

جاچیت؛ آجاچت | جاج اخیستل | اندیشه

گرفتن | pick up an idea

**جادو** *gādū* ← جاتو

**جاده** *gāda* [ن] | سړک | جاده | street

**جار** *gār* [ن] | (۱) اعلان؛ (۲) لورآواز | (۱)

اعلان؛ (۲) صدای بلند | 1) announcement;

2) loud voice

• جار بوتن \ بیگ | اعلامیدل | اعلام شدن |

be announced

• جار جتن \ جنگ | جار وهل، اعلانول | اعلان

کردن | announce

• جار کرتن \ کنگ | جار وهل، اعلانول | اعلان

کردن | announce

**جارچی** *gārčī* [ن] | جارچی | public crier,

town crier; herald

**چار** *gār* [ن] | (۱) غبرگولی (حیوان، انسان)؛ (۲)

جوره | (۱) دوگانه‌گی (انسان، حیوان)؛ (۲) جفت

1) (pair of) twins; 2) pair |

• چار کرتن \ کنگ | غبرگولی زیړول | دوگانه

زاییدن | birth twins, give birth to a pair of

twins

**چارک** *gārūk* [ن] | غبرگولی | دوگانه | twin

**جاز** *gāz* [ن] | بیړی؛ الوتکه | کشتی؛ طیاره |

ship; airplane

• ثور درآت درو درآت (مث) | کله چی ثور راغی د

لو موسم نژدی کیږی | ثور که پیدا شد یعنی

زمان درو فرارسید | when the Saur comes

the mowing season is near (prov.)

## ج

**جا** *gā* [ن] | خای | جا، محل | place, location,

position; space

• جا اشن \ الگ | خای پرینبودل | ترک کردن

(منزل) | leave or abandon a place

• جا گپتن \ گرگ | میشتیدل | مقیم شدن |

settle

• جا اگه تنک انت دل مزن انت (مث) | خای لږدی

خوزه لوی دی | اگر چه جا کم است اما دل کلان

است | the place may be small, but the

heart is big (prov.)

**جابو** *gābū* [ن] | د غشو کخوره | ترکش |

quiver

**چاپ** *gāp* :

• چاپ داتن \ دیگ | چپیدل، غلی کیدل |

سکوت کردن | be or keep silent, keep still

**چاپتن** \ **چایگ** *gāptin / gāyag* [ن] - آ

چاییت؛ آچاپت | ژوول | جویدن | chew

• اول بجا گوران ایر بر (مث) | اول وژوه وروسته

تیر کره | اول بجو بعد قرت بده | first chew

then swallow (prov.)

**جاتو** *gātū* [ن] | (۱) بلا، پیړی؛ (۲) جادو، کوچه‌دی

1) sorcerer; witch; | جادو؛ (۲) بلا؛ (۱)

magician; 2) sorcery; wizardry; magic

• جاتو کرتن \ کنگ | کوچه‌دی کول | جادو کردن |

conjure, bewitch, hex

**جال** *gāl* [صن] | (۱) جنوب؛ (۲) تپتہ، کوز، لاندی

| (۱) جنوب؛ (۲) پایین، زیر | 1) South; 2) down; under; low or lower

• جال بوتن \ بیگ | تپتیدل، کنسته کیدل،

کمیدل | پایین شدن، کم شدن، نزول کردن | go down, come down, descent; decrease, lower (vi)

• جال کپتن \ کپگ | بنکته کیدل | پایین شدن | go down, fall; decrease |

• جال کرتن \ کنگ | کنسته کول | پایین کردن | bring down, lower (vt)

**جالا** *gālā* [ق] | په جنوب کی | در جنوب | in the South

**جالایی** *gālāyī* [ق] | جنوب ته | به طرف جنوب | southwards |

**جالک** *gālk* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلست در بلوچستان | Jalk (place in Balochistan)

**جالگ** *gālag* [ن] | تپت، تپتہ | پایین | lower part, bottom part

**جالگ** *gālig* [ن] | تیلو، تی تر | پستان بند (برای حیوانات) | udder belt

**جالگا** *gālagā* [ق] | کنسته | در پایین | down, below

**جالگ و برزگ** *gālag-u burzag* [ن] | لور و ژور | پایین و بالا | up and down

**جالگی** *gālagī* [ن] | تپتوالی، غوچانی | پایینی، چقوری | lower, inferior; pit, pothole

**جالگی و برزگی** *gālagī-u burzagī* [ن] | لورپی ژوری | نشیب و فراز | up and down

**جال و برز** *gāl-u burz* [ن] | لانجه، شخره | مناقشه، گفتگو | dispute, argument

**جازیر** *gāzīr* [صن] | عوض | قائم مقام | representative, acting, vicarious

**جاغن** *gāgun* [ن] | تحمل | bearing, forbearance; tolerance, patience

• جاغن داشتن \ دارگ | تحمل لرل | تحمل داشتن | have patience |

• جاغن کرتن \ کنگ | تحمل کول | تحمل کردن | tolerate, endure; forbear |

**جاگ** ° *gāk* [ن] | شور او غوغا | شور و هلهله | clamour, hue and cry |

**جاکت** *gākut(t)* [ص] | دک | پر، مملو | full | جاکت کرتن \ کنگ | دکول | پر کردن | fill

**جاگه** *gāga* [ن] | (۱) خای، برخه؛ گنجایش؛ (۲) مرتبه، منزلت؛ (۳) کور، خای | (۱) جای، محل؛ گنجایش؛ (۲) مرتبه، منزلت؛ (۳) خانه | 1) place, location; space; capacity; 2) post; grade; 3) house; (place of) domicile

• جاگه داتن \ دیگ | خایول، خای ورکول | جای دادن | place, locate; give place |

**جاگیر** <sup>(۱)</sup> *gāgīr* [ن] | جاگیر، د فیوډال خمکی | جاگیر، زمین فیوډال | land granted by the ruler in recognition of services or as a fee

**جاگیر** <sup>(۲)</sup> *gāgīr* :

• جاگیر بوتن \ بیگ | میشتیدل | مسکون شدن | settle down |

**جاگیردار** *gāgīrdār* [ن] | فیوډال، جاگیردار | فیوډال، جاگیردار | landlord, seignior

**جاگیرداری** *gāgīrdārī* [ص] | فیوډالی، جاگیرداری | فیوډالی، جاگیرداری | feudal

**جاگیگ** ° *gāgīg* [ن] | پیره دار، خرک به | پیره دار | guard, watchman

- جان دزتن \ دزگ | له یوه کاره ځان گونبه کول |  
از اجرای کاری کناره گیری کردن |  
refuse to do sth.
- جان رستن \ رسگ | په تنگ کیدل | به تنگ  
شدن | get into trouble or difficulties
- جانا رسیدن \ رسیدن | په تنگ کول، رپرول |  
به تنگ ساختن، رنجاندن | be a problem (for sb.), raise difficulties; offend, give offence to, displeasure
- جان شستن \ شودگ | ځان مینځل، لمبل |  
غسل کردن، حمام کردن | take a bath, bathe; perform one's ablutions
- جان جان انت جامگ دور جان انت (مټ) | ځان  
ځان دی، کمیس له ځانه لیری دی | جان جان  
است، پیراهن دور از جان است | self is self, the shirt is already far from oneself (prov., cf. blood is thicker than water)
- **جان بډ** [ن] *gānbaḍ(d)* | لټ، بی کاره |  
کاهل، تنبل | lazy, idle
- **جان بډی** [ن] *gānbaddī* | لټتوب، بی کاره گی  
| کهلوت، تنبلی | laziness, idleness
- **جانپول** ° [ن] *gānpōl* | خپیره | سیلی | slap  
(in the face)
- **جان جوړی** [ن] *gāngōrī* | روغتیا |  
جانجوړی | good health
- **جان چتی** ° [ن] *gānčāṭī* | ژغوریدنه | رهایی  
| deliverance |
- **جاندر** [ص] *gāndarā* | لوخ، لغړ | برهنه، لچ  
| naked, nude, bare |
- **جاندر** بوتن \ بیگ | لوخ لغړ کیدل | برهنه  
شدن، لچ شدن | denude, bare
- **جاندران** [ن] *gāndarān* | په بلوچستان کی د  
یوه غره نوم دی. | نام کوهی است در بلوچستان  
Jandaran (mountain in Balochistan) |

- جال و برز کرتن \ کنگ | شخړه کول، لاندجه کول  
| مناقشه کردن | dispute, argue
- **جالی** *gālī* [ن] | تیتوالی، پستی | نشیبی،  
پستی | declivity, descent
- **جالی و برزی** [ن] *gālī-u burzī* | لوړی  
ژوری | پستی و بلندی | up and down
- **جام** <sup>(۱)</sup> *gām* [ن] | جام | cup
- **جام** <sup>(۲)</sup> ° [صن] *gām* | مشر، واکمن؛ (۲) د  
احترام وړ، گران | (۱) بزرگ قبيله؛ (۲) قابل  
احترام، محترم | (1) tribal chief; 2) adorable, dear
- **جامگ** [ن] *gāmag* | کمیس | پیراهن | shirt,  
chemise; dress
- **جامگ و شلوار** [ن] *gāmag-u šalwār* |  
شلوار او کمیس | پیراهن و تنبان | shirt and  
trousers; dress, clothes
- **جاموت** [ن] *gāmōt* | د بلوڅو د یوی قبیلې نوم  
دی. | نام قبيله یی از بلوچهاست | Jamot  
(tribe of the Baloch)
- **جاموتی** [ن] *gāmōṭī* | سرائیکی ژبه | زبان  
سراییکی | Jamoti (name of a language  
also called Sirayiki)
- **جامه کش** [ن] *gāmakaš(š)* | سویتر | جاکت  
| sweater, pullover |
- **جامین** ° [ن] *gāmēn* | حریف، رقیب | rival,  
adversary, opponent
- **جان** *gān* [ن] | (۱) تن؛ (۲) ځان؛ (۳) ژوند، روح؛  
(۴) معشوق، معشوقه | (۱) تن؛ (۲) جان؛ (۳) زنده  
گی، حیات، روح؛ (۴) معشوق، معشوقه | 1)  
body; 2) soul, spirit; 3) life; 4) dear
- **جان داتن** \ دیگ | ساه ورکول | جان دادن |  
decease, give up the ghost

- جایی بودن \ بیگ | میشتیدل | مقیم شدن |  
settle (vi)
- جایی کرتن \ کنگ | میشته کول | مقیم  
ساختن | settle (vt)

**جایدات** [ن] *ğaydāt* | جایداد |  
immovable; real estate, immovable property

**جایگ** *ğāyag* ← جاپتن \ جایگ

**جبار** [ص] *ğabbār* | ستم کونکی | جبار،  
ظالم | powerful, tyrannical

**جبری** [ص] *ğabrī* | اجباری |  
compulsory, obligatory

- جبرین تعلیم | اجباری زده کری | تعلیم  
اجباری | compulsory education

**جبل** [ن] *ğabal* | دبره | سنگ |  
stone, rock

**جبلزار** [ص] *ğabalzār* | غرنی | کوهستانی  
mountainous; rocky |

**جبه خانه** [ن] *ğabaxāna* | جبه خانه | زراد  
خانه | arsenal

**جبیبه** ° [ن] *ğabiya* | اوبه خور | جویچه که در  
آن حیوانات را آب می دهند |  
brook (used as watering place)

**چپ** <sup>(۱)</sup> [ن] *ğup* | توپ | خیز |  
jump

- چپ جتن \ جنگ | توپ وهل | خیز زدن |  
jump, leap, flight
- چپ داتن \ دیگ | توپ ورکول | خیز دادن |  
let jump or leap or flight
- چپ کرتن \ کنگ ← چپ جتن \ جنگ
- چپ جنگی تخته | د توپ وهل ودره | تخته خیز  
springboard |

**چپ** <sup>(۲)</sup> *ğup* ← چپتن \ چپگ

**چپت** <sup>(۱)</sup> [ن] *ğupt* | تیکی | غلاف |  
sheath, scabbard, case

**جان دراه** [ص] *ğāndruāh* | جوړ، تکره |  
صحت و سلامت | in the best of health

**جاندم** <sup>(۱)</sup> [ن] *ğāndum* | دوبرخ | دوزخ، جهنم |  
hell

**جاندم** ° <sup>(۲)</sup> [ن] *ğāndum* | جنوب |  
south

**جاندمی** <sup>(۱)</sup> [ص] *ğāndumī* | دوبرخی | دوزخی  
hellish, infernal |

**جاندمی** ° <sup>(۲)</sup> [ص] *ğāndumī* | جنوبی |  
southern

**جان سلامتی** [ن] *ğānsalāmātī* | روغتیا |  
جانجوری | good health

**جانشین** [ن] *ğānišīn* | خای ناستی |  
جانشین successor; substitute, proxy; deputy |

**جانماز** [ن] *ğānamāz* | جانماز |  
prayer rug

**جانی** [ص] *ğānī* | (۱) جانان؛ (۲) خانی | (۱)  
جانان؛ (۲) جانی | (۱) sweetheart; (۲)  
sincerely devoted; (۳) bodily; (۴) mental

**جاور** [ن] *ğāwar* | (۱) حالت، شرایط؛ (۲) مقام،  
جای | شرایط، حالت؛ (۲) مقام، منزلت | (۱)  
condition, situation; (۲) place, position

**جاهگ** *ğāhag* ← جاپتن \ جایگ

**جاهل** [ص] *ğāhil* | ناپوه، جاهل | نادان، جاهل  
ignorant |

**جایدی** ° [ص] *ğāyidī* | تل ترتله | جاوید |  
eternal, immortal

**جایی** <sup>(۱)</sup> [ص] *ğāyī* | خای پر خای | جابجا |  
direct, fitting

**جایی** <sup>(۲)</sup> [ص] *ğāyī* | د دی خای، بومی |  
اینجایی، محلی | from here; local, native

**جتوی** *gatōyī* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی نوم  
دی | نام یک قبیلہ بلوچ است | *Jatoi (tribe of the Baloch)*

**جت** <sup>(۱)</sup> *gat(t)* [ص] | ناپوهه | نادان، ساده |  
ignorant

**جت** <sup>(۲)</sup> *gat(t)* ° [ن] | توری ایری | خاکستری  
که هنوز حرارت دارد | ember, ash

**جت** <sup>(۳)</sup> *gat* ← جت <sup>(۱)</sup>

**جت** <sup>(۱)</sup> *gut(t)* [ن] | زړه اوښه | شتر ماده که  
بسیار پیر باشد | aged she-camel (*Zool.*)

**جت** <sup>(۲)</sup> *gut(t)* ° [ن] | غصب |  
usurpation, misappropriation, extortion  
• جت بوتن \ بیگ | غصبیدل | غصب شدن |  
be usurped, be misappropriated, be  
extorted

**جج** *gağğ* [ن] | ششگی، زیرگی | خارپشت |  
hedgehog (*Zool.*)

**جدال** *gadāl* [ن] | شخره، لانجه | جدال |  
dispute

**جدگال** *gadgāl* [ن] | په بلوچستان کی دیوی  
قبیلی نوم دی | نام قبیلہ ایست در بلوچستان |  
*Jadgal (tribe in Balochistan)*

**جدگالی** *gadgālī* [ص] | جدگالی (ژبه) | زبان  
جدگالی | *Jadgali (a dialect spoken in Makran)*

**جدو جهد** *gid-u ġahd* [ن] | جد و جهد | تلاش  
و کوشش | effort, endeavour

**جدی** *gadī* [ن] | مرغومی، جدی (د کال لسمه  
میاشت) | جدی (برج دهم سال) | 1) Jidi  
(tenth month of the solar year); 2)  
Capricorn, the Goat (*Astr.*)

**جپت** <sup>(۲)</sup> *ġupt* [ن] | جوړه | جوړه، جفت | 1)

pair; 2) mate, partner  
• جپت بوتن \ بیگ | جوړه کیدل | جوړه شدن |  
become a pair  
• جپت کرتن \ کنگ | جوړه کول | جوړه کردن |  
make a pair

**جپتن** \ **جپگ** *ġuppitin / ġuppag* [فل-آ]  
جپیت؛ آجپت | توپ وهل | خیزدن | jump,  
leap, flight

**جپتیگ** <sup>(۱)</sup> *ġuptīg* [ق] | جوړه، دوه دوه، یو  
ځای | جفت جفت، جوړه جوړه | paired, by  
pairs, in pairs

**جپک** *ġuppuk* ← جپ

**جپگ** *ġuppag* ← جپتن \ جپگ

**جت** *ġat* ← جتن \ جنگ

**جت** *ġat(t)* [ن] | جت | جت | *Jat (people),*  
gipsy

**جتا** *ġitā* [ص] | بیل | جدا |  
separate, isolated, loose

• جتا بوتن \ بیگ | بیلیدل | جدا شدن |  
part (with each other), depart; be separated  
• جتا کرتن \ کنگ | بیلول | جدا کردن |  
separate, detach, seclude; pick out, select

**جتایی** *ġitāyī* [ن] | بیلتون | جدایی |  
isolation; separation, parting

**جتک** <sup>(۱)</sup> *ġutk* [ن] | ملگری | رفیق | comrade

**جتن** \ **جنگ** *ġatin / ġanag* [فم-آ] جنت؛ آ  
جت | وهل | زدن | strike, beat, hit; play

**جتنی** <sup>(۱)</sup> *ġatanī* [ن] | مالداره ښځه | زن مالدار  
nomad woman |



۲) reconcile; | حل کردن (در آب) |  
conciliate, harmonise; 2) solve

**جزار** ° [ن] *ǧizār* | کوچنی توپ (وسله) |  
gun, small cannon | نوعی توپ خورد

**جزتن** \ **جزگ** ° *ǧuzzitin / ǧuzzag* [فل-آ]  
جزیت؛ آجرت | تلل، حرکت کول | رفتن، حرکت  
کردن | go, move

**جزم** <sup>۱</sup> [ن] *ǧazm* | اراده، عزم | will,  
purpose, intention

• جزم کرتن \ کنگ | پریکړه کول، فیصله کول |  
decide, resolve | اراده کردن

**جزم** <sup>۲</sup> [ن] *ǧazm* | خوښ | وجد | ecstasy  
• جزم بوتن \ بیگ | په خوښ راتلل | به وجد  
آمدن، وجد کردن | be in an ecstasy, rejoice

**جزما** [ص] *ǧazmā* | حتمی | sure, certain,  
indispensable

**جزید** [ن] *ǧazīd* | یزید، دبنمن | دشمن، یزید  
1) enemy; 2) Yazid (caliph) |

**جزیه** [ن] *ǧaziya* | ججه، جزیه | جزیه | *poll-*  
*tax* anciently paid in lieu of conversion to  
Islam

• جزیه داتن \ دیگ | جزیه ورکول | جزیه دادن |  
pay jazia  
• جزیه گپتن \ گرگ | جزیه اخیستل | جزیه  
گرفتن | collect jazia

**جس** ° [ن] *ǧas* | شاباش، سخ | مرحبا، آفرین  
bravos!, thumbs up! |  
• جس کرتن \ کنگ | ستایل | ستایش کردن |  
praise, laud, compliment sb. on sth.

**جست** *ǧist* ← جستن \ جیگ

**جست** [ن] *ǧust* | پوښتنه | پرسان، سوال |  
question

**جد** ° [ص] *ǧad* | محو | effacement, wiping  
out

• جد کرتن \ کنگ | ورک کول، له منځه وړل |  
efface, wipe out | ازبین بردن

**جذام** [ن] *ǧuzzām* | جذام | leprosy,  
Hansen's disease (Med.)

**جذامی** [ص] *ǧuzāmī* | مجذوم | جذامی |  
leprous

**جر** <sup>۱</sup> [ن] *ǧar(r)* | وابنه | علف، گیاه | grass

**جر** <sup>۲</sup> ° [ن] *ǧar(r)* | کالی | لباس |  
clothing, clothes, wardrobe

**جراب** [ن] *ǧirāb* | جرابی | جراب | stocking,  
sock

**جرار** [ص] *ǧarrār* | تکړه، غښتلی | زرنگ،  
پرتلاش | clever, smart

**جرگه** [ن] *ǧirga* | جرگه | council, assembly

**جریب** [ن] *ǧirīb* | جریب | *jirib* (unit of  
area equal to 1952 sm<sup>2</sup>)

**جر** [ن] *ǧar* | جونگی | چوچه شتر | young  
camel (male, Zool.)

**جر** ° [ن] *ǧur* | اورپخی | ابرتیره و تار | dark  
cloud

**جرتن** \ **جرگ** [فل-آ] *ǧuritin / ǧurag*

جریت؛ آجرت | سره جوړیدل | انطباق کردن،  
ساختن، خو گرفتن | agree, get on (with sb.)

**جرک** [ن] *ǧaruk* | جونگی | چوچه شتر |  
young camel (male, Zool.)

**جرینتن** \ **جرینگ** *ǧarēntin / ǧarēnag*

| [فم-آ] جرینیت؛ آجرینت | ۱) سره جوړول؛  
۲) حلول (په اوبو کی) | ۱) با هم منطبق ساختن؛

**جکتن ۱ جگگ** *ğakkitin / ğakkag* [فل-آ]

جکیت؛ آجکت [توخل | سرفه کردن |  
cough

**جکتن ۱ جگگ** <sup>۱</sup> *ğukkitin / ğukkag* [فل-آ]

جکیت؛ آجکت [چوکیدل | خوابیدن(شتر  
روی دوزانو) | kneel (camel)

**جکتن ۱ جگگ** <sup>۲</sup> *ğukkitin / ğukkag* [فل]

آجکیت؛ آجکت [انتظار ایستل | انتظار  
کشیدن | wait

**جکینتن ۱ جکینگ** *ğukkēntin / ğukkēnag*

[فم-آجکینیت؛ آجکینت] | چوکول |  
خواباندن(شتر روی دوزانو) | kneel  
(camel)

**جگ** *ğag* [ن] | جگ | jug

**جگ** <sup>۱</sup> *ğag* [ن] | نری، دنیا | دنیا، جهان |

world, earth

**جگ** <sup>۲</sup> *ğag* [ن] | لیندی | کمان | bow

**جگ** *ğug* ← جغ

**جگر** *ğagar* [ن] | خيگر، بينه | جگر | 1)

liver; 2) courage, compassion, power

**جگستان** *ğaggistān* [ن] | سراوره، گنه گونہ |

ازدحام جمعیت | crowd

**جل** *ğal* [ن] | سخته گرمی | جل، گرمی زیاد |

blistering heat

**جل جتن ۱ جنگ** | گرمی وهل | جل زدن(گرما)

scorch (heat) |

**جل** <sup>۱</sup> *ğal(l)* [ن] | بندیز | قيود | obstacle,

stoppage, impediment, hindrance

**جل** <sup>۲</sup> *ğal(l)* [ن] | گنی، ککر | خانه زنبور |

wasp's nest

• جست کرتن \ کنگ | پونبته کول | پرسیدن،  
sual کردن | ask, query

**جستن ۱ جیگ** *ğistin / ğiyag* [فل-آچیت؛ آ]

جست | تنبیدل | دویدن، فرار کردن | 1)  
run; 2) flee, escape

**جست و پرس** *ğust-u purs* [ن] | پونبته

inquiry | پرس و جو |

**جسکتن ۱ جسگگ** *ğaskitin / ğaskag* [فل-]

آجسکیت؛ آجسکت | ریپدیل، خوئیدل |  
move (vi), shake (vi) | جنبیدن، لرزیدن |

**جسکینتن ۱ جسکینگ** *ğaskēntin /*

*ğaskēnag* [فم-آجسکینیت؛ آجسکینت] |  
خوئول | جنباندن | move (vt), shake (vt)

**جسگ** *ğussag* [ن] | بدن | بدن، جسه | body,

build

**جغ** *ğug* [ن] | ژغ | یوغ | yoke

**جغر** *ğugur* [ن] | یورقم دشتی مرغہ دی |

نوعی مرغ دشتی | a steppe bird

**جگ** *ğak(k)* ← جکتن \ جگگ

**جگ** <sup>۱</sup> *ğik(k)* [ن] | اغزی | خار | thorn,

spike

• جگ که کستیت سری تیزانت (مث) | زوزچی

راشین شی نو سری تیزوی | خار که می روید

نوکش تیزاست | a growing thorn is sharp

(prov., cf. still waters run deep)

**جگ** <sup>۲</sup> *ğik(k)* [ص] | لوپ | بلند، مرتفع | high

• جگ بوتن \ بیگ | پورته کیدل | برافراشته

شدن، ایستادن، به پا خاستن | arise, rise, be

lifted up

• جگ کرتن \ کنگ | پورته کول | برافراشتن |

elevate, hoist

• جم بوتن \ بیگ | تولیدل | جمع شدن، یکجا شدن | get together, be collected, be

accumulated  
• جم کرتن \ کنگ | تولول | جمع کردن، یکجا کردن | gather, collect, assemble

**جمار** ° *ġamār* [ق] | تل، همیشه | همیشه، مدام | always, all the time

**جمازتن** \ **جمازگ** / *ġammāzitin*

*ġammāzag* [فل-آجمازیت؛ آجمازت] | روانیدل | روان شدن (به وسیله شتر) | move off (riding a camel)

**جمبان** *ġambān* [ص] | روان | moving, running; fluent

**جمبتن** \ **جمبگ** / *ġambitin* / *ġambag* [فل-آجمبیت؛ آجمبت] | روانیدل | روان شدن | move off; start, go, flow

**جمبتن** \ **جمبگ** / *ġumbitin* / *ġumbag* [فل-آجمبیت؛ آجمبت] | پورته کیدل، پاخیدل | جنبش کردن، برخاستن | jump up; get up, stand up

**جمبر** *ġambar* ← جمر

**جمبگ** *ġambag* ← جمبتن \ جمبگ

**جمبگ** *ġumbag* ← جمبتن \ جمبگ

**جمبور** ° *ġambūr* [ص] | شعله ور | شعله ور، مشتعل | flaming

**جمبنتن** \ **جمبینگ** / *ġambēntin*

*ġambēnag* [فم-آجمبینیت؛ آجمبینت] | روانول | روان کردن، به حرکت درآوردن | send

**جمپ** ° *ġump* [ن] | دنت | دشت | steppe, plain

**جل** *ġall* ← جلتن \ جلگ

**جل** *ġul(l)* [ن] | (۱) خُل؛ (۲) بستاره | (۱) جل؛

پالان خر؛ (۲) بستره (خواب) | 1) pack-saddle; 2) bedding, bedclothes

**جلاب** *ġalāb* [ن] | جلاپ | جلاب | laxative

**جلت** *ġillat* [ن] | جلته | جلت (جایی که در آن گندم نگهداری می شود) | granary

**جلتن** \ **جلگ** / *ġallitin* / *ġallag* [فم-آجلیت؛

آجلت] | ساتل | نگهداری کردن؛ پناه دادن | save, keep, preserve; protect

**جلشکان** ° *ġališkān* [ص] | خلیدونکی | درخشنده | bright, shiny

**جلشوک** ° *ġalašōk* [ص] | خلانده | درخشان | shining; bright, shiny

**جلغ** ° *ġalġ* [ن] | یو دول مرغه دی | یک نوع مرغابیست | a water bird

**جلک** *ġallak* [ن] | خرخی | چرخه | spindle

**جلگه** *ġilga* [ن] | پراخ دنت | دشت پهناور | plain, plateau

**جلگه** ° *ġilgah* [ص] | ودان | آباد | inhabited, populated; cultivated; flourishing, prosperous

**جلوک** *ġalōk* [ص] | په لمبور اغلی | شعله ور | flaming, inflamed

**جلوک** *ġallōk* [فا] | پنا کونکی | پناه دهنده | granting refuge or asylum

**جلوه** *ġilwa* [ن] | برینس، نبودنه | جلوه | manifestation, show

**جم** *ġam* [ص] | ٲول | تمام، مجموع | all, whole, entire

**جناور** *gīnāwar* [ن] | خُناور | جناور |  
 predator, beast of prey

**جناغ** *gīnāg* [ن] | جناغ | چناق | collarbone  
 (Anat.)

**جنبه** *gamba* [ن] | تحریک، نهضت |  
 instigation, stimulation; تحریک، جنبش |  
 movement, motion; shaking

**جنپ** *gump* ← جمپ

**جنت** *gannat* [ن] | جنت | جنت، بهشت |  
 paradise

**جنتر** *gantar* ° [ن] | میچن | آسیاب، آسیا |  
 mill

**جنتری** *gantari* [ن] | جنتری | سالنامه |  
 calendar

**جنجال** *ganğāl* [ن] | لانجه | جنجال، مشکل |  
 scandal, affair; calamity

**جنجر** *gunğur* [ص] | غونجی غونجی (غونج  
 غونج) | چملک | wrinkled, contracted,  
 shrunk

**جنجرتن** \ **جنجرتن** / *gunğuritin*  
*gunğurag* [فل-آ جنجرت؛ آ جنجرت] |  
 تپتیدل، گنجلک کیدل (د ویری او یخنی په  
 وخت کی) | چملک شدن (از ترس یا سرما) |  
 crouch, cuddle

**جند** *gind* [ضن] | خپل | خود | self  
 • جندی | خپل | از خود | own  
 • منی جند آتن | زه پخپله راغلم | من خودم آمدم  
 I came myself |  
 • وتی جندی ریشگا گدتن | خپل بیخ ایستل |  
 ریشه خود را قطع کردن | do damage to  
 oneself

**جندا** *gandā* [ن] | جنده، بیرغ | جنده، بیرق |  
 flag, banner

**جم جلائی** *gamğalāyī* [ن] | تاو جوش |  
 clamour, roaring | جوش و خروش

**جمر** *gammar* [ن] | اوریخ | ابر | cloud  
 • جمربستن \ بندگ | اوریخ کیدل | ابرآلود شدن  
 overcast, cloud over |

**جمری** *gammarī* [ص] | مرغسته، اوریخن |  
 ابرآلود | cloudy

**جمعه** *gum'a* [ن] | جمعه (د هفتی اوومه ورخ) |  
 جمعه (روز هفتم هفته) | Friday

**جمهوری** *gamhūrī* [ن] | جمهوری |  
 republic

**جمهوری لوپوک** *gamhūrīlōtōk* [فا] |  
 جمهوری غونبستونکی | جمهوری خواه |  
 republican

**جمی راجی** *gamīrāgī* [ن] | کمونیزم |  
 communism

**جن** <sup>۱</sup> *gan* [ن] | بنځه، ماینه | زن، خانم |  
 woman; wife  
 • جن که جنوزامه بی سوچه و سامانه بی، مرد که  
 جنوزامه بی درپه درو حیرانه بی (مث) | بنځه  
 چی کونده شی سمباله شی، نر چی کونده شی  
 اریان او سرگردانه شی | زن که بیوه شود تروتازه  
 ترمی گردد، مرد که بیوه شود دریدرو سرگردان  
 می شود | when a woman is widowed she  
 is provided for, when a man is widowed  
 he is made homeless and becomes a  
 wandering vagrant (prov.)

**جن** <sup>۲</sup> *gan* ← جتن \ جنگ

**جن** *gin(n)* [ن] | پیری | جن | genie, fairy  
 • جنی دل په جاتوا وش انت (مث) | د پیری زړه له  
 جادو خوبنیرپی | دل جن به جادو خوش است | a  
 genie himself can rely upon magic  
 (idiom., i.e. there is no hope but for  
 wonders)

**جنگ** *ganak* ← جن<sup>۱</sup>

**جنگ** *ginik* [ن] | پیغلہ | دختر، دوشیزہ |  
girl, daughter; virgin

**جنگ ریپینوک** *ginikrēpēnōk* [ن] |  
دبستی مرغہ دی | پرندۀ دشتی خورد | *a small steppe bird*

**جنگو** *ginikō* ← جنگ

**جنگی** *ginikī* [ن] | پیغلتوب | بکارت،  
دوشیزہ گی | virginity, maidenhood

**جنگ** *gang* [ن] | جگرہ، جنگ | جنگ، دعوا  
war, battle, quarrel |  
• جنگ داتن \ دیگ | جنگ کول | جنگ  
انداختن | unleash war; cause to fight |  
• جنگ کرتن \ کنگ | جنگ کول | جنگ کردن  
fight, battle, wage a war |  
• جنگا پد کنزگ پہ بلوچا عیب انت | له جگری  
خخہ تبتیدل پہ بلوخ عیب دی | از جنگ عقب  
نشینی کردن برای بلوچ عیب است | it is a  
blemish for a Baloch to flee from the  
battle

**جنگ** *ganag* ← جتن \ جنگ

**جنگ** *gung* [ن] | جونگی | چوچہ شتر |  
young camel (male, Zool.)

**جنگبندی** *gangbandī* [ن] | اوربند | متارکہ  
ceasefire |  
• جنگبندی کرتن \ کنگ | اوربند اعلانول |  
متارکہ کردن | agree on a ceasefire

**جنگ جا** *ganggā* [ن] | د جنگ دگر | میدان  
جنگ | battlefield, battleground

**جنگل** *gangal* [ن] | خنگل | جنگل | forest,  
wood

**جنگلی** *gangalī* [ن] | خنگلی | جنگلی |

pertaining to *or* growing in the forest;  
wild, sylvan

**جنگ و جیره** *gang-u gēra* [ن] | جنگ او  
quarrel, affray, fight | جنگ و جدال |  
• جنگ و جیره کرتن \ کنگ | جنگ او شخرہ کول  
quarrel, scold, battle | جنگ و جدال کردن |

**جنگ و چوپ** *gang-u čōp* ° [ن] | وهنه او  
تکونه | زدن و کوبیدن | beating

**جنگی** *gangī* [ص] | جنگی، توریالی |  
warlike, martial, militant, | جنگجو، جنگی |  
quarrelsome  
• جنگیین مردم | توریالی سپی | مرد جنگجو |  
man-of-war

**جنگی شیر** *gangīšair* [ن] | حماسی شعر |  
شعر حماسی | heroic epic, martial epic

**جن موند** *ganmōnind* [ن] | نربنخی |  
هرمافروڈیت | hermaphrodite

**جنوب** *gunūb* :

• جنوب بوتن \ بیگ | جنوب کیدل | جنوب شدن  
have a night-time ejaculation *or* wet |  
dreams

**جن و پرورش** *gan-u prōš* [ن] | وهل او  
تکول | زد و خورد | conflict, fight

**جنوزام** *ganōzām* [ن] | کونده | بیوه |  
widow

**جنوزامی** *ganōzāmī* [ن] | کونده توب |  
بیوه گی | widowhood

**جنوزان** *ganōzān* ← جنوزام

**جنوک** *ganōk* [فا] | سرماتوک | زدنوک |  
rowdy, strong-arm man

**جوانی** [ن] *ǧwānī* | بنه والی، نیکی | خوبی،

goodness, kindness, favour, نیکی  
beneficence; beauty

**جود** <sup>۱</sup> [ن] *ǧūd* | میړه | شوهر | husband

**جود** <sup>۲</sup> [ن] *ǧūd* | سخاوت | generosity

**جور** <sup>۱</sup> [ن] *ǧaur* | زهر | poison

**جور** <sup>۲</sup> [ن] *ǧaur* | ستم، عذاب | oppression,  
suppression

**جورو** [ن] *ǧōrū* | جارو | جاروب | besom,

broom  
• جورو کرتن \ کنگ | جارو کول | جاروب کردن  
sweep |

**جوړ** *ǧōr* [ص] | روغ | صحت، سلامت |

healthy, fit  
• جوړ آتن \ آیک | سره جوړیدل | سازش کردن |  
become reconciled; compound; make  
peace

• جوړ بوتن \ بیگ | (۱) روغیدل؛ (۲) سره جوړیدل  
| (۱) سالم شدن؛ (۲) سازش کردن | 1)  
convalesce, get well; 2) reconcile;  
compound; make peace

• جوړ کرتن \ کنگ | جوړول، آبادول | ساختن،  
تعمیر کردن | build, construct; erect; repair

• جوړین سر به بالشتا ایرنه بیت (مث) | جوړ سر  
په بالشت نه ایښودل کیږی | سر سلامت روی  
a healthy head is | بالش گذاشته نمی شود |  
not laid upon a pillow (prov.)

**جوړو بر** <sup>۱</sup> [ص] *ǧōr-u bar* | روغ، جوړ |

well, healthy | صحت و سلامت

**جوړینتن** <sup>۱</sup> *ǧōrēntin* / **جوړینگ**

*ǧōrenag* [فم-آ جوړینیت؛ آ جوړینت] | سره  
جوړول | به سازش آوردن، به توافق رساندن |  
reconcile, propitiate

**جنین** [صن] *ǧinēn* | (۱) بنه؛ (۲) د بنه (۱) |

خانم، زن؛ (۲) زنانه | 1) woman, wife; 2)  
female

• جنین آدم | بنه | اناث، زن | woman;  
females, women  
• جنین چک | پیغله | دختر | girl  
• جنین زاگ | بنه | زن | woman

**جنینو** <sup>۱</sup> [ن] *ǧinēnō* | نر بنه | هیژک، زن

hermaphrodite | صفت

**جنینی** [ص] *ǧinēnī* | بنه | زنانه |

women's, ladies'; womanish; feminine

**جو** [ن] *ǧau* | اوربشی | جو | barley (Bot.)

**جو** [ن] *ǧū* | ویاله | جوی | channel; small  
river

**جواب** [ن] *ǧawāb* | جواب | پاسخ |

answer; reply

• جواب داتن \ دیگ | جواب ورکول | جواب  
دادن | answer, give an answer; reply

• جواب گردینتن \ گردینگ | جواب ورکول |  
جواب دادن، جواب گفتن | answer, reply

• جواب کرتن \ کنگ | جواب کول، رد جواب  
ورکول | جواب دادن، رد کردن | decline

• جوابا جنگی نه انت | جواب جگره نه غواری |  
an answer causes no war (idiom., cf. you are treated as you  
treat others)

**جواری** [ن] *ǧawārī* | جواری | maize, corn

(Bot.)

**جوان** [ص] *ǧwān* | (۱) بنه؛ (۲) جوړ، روغ | (۱)

خوب؛ (۲) صحت، سلامت | 1) good, well,  
fine; 2) healthy, fit

• جوانین جوړینگ | بنه جوړینت | تلفیق معقول  
ideal composing |

**جولی** <sup>(۱)</sup> [ن] *ğōlī* | ژوروالی | عمق | depth

**جولی** <sup>(۲)</sup> [ن] *ğōlī* | دلی | ترنگل | sheaf

**جولی** <sup>(۳)</sup> [ن] *ğōlī* | خولی | جولی | lap

**جونپار** [ن] *ğōnpār* | په جاله وان کی د کلی

نوم دی | نام قریه بی است در جاله وان |  
Junpad (village in Jalawan)

**جونپت** [ن] *ğūnt* | زانگو | گهواره | cradle

- جونپت داتن \ دیگ | په زانگو کی زنگول |  
گهواره جنباندن | cradle
- جونپت وارتن \ ورگ | زنگیدل | گاز خوردن |  
dandle, swing

**جوهر** [ن] *ğauhar* | جوهر | gem, jewel,

pearl

**جه** *ğah* :

- جه جتن \ جنگ | پورته کیدل، اوچتیدل |  
برخاستن، قیام کردن | uprising, rise

**جهاد** [ن] *ğahād* | جهاد | holy war

- جهاد کرتن \ کنگ | جهاد کول | جهاد کردن |  
wage a holy war, fight in a holy war

**جهار** <sup>(۰)</sup> [ن] *ğahār* | د مرغانو سیل | سیل

مرغان | swarm of birds

**جهاز** *ğahāz* ← جاز

**جهالوان** [ن] *ğahālāwān* | په بلوچستان کی د

خای نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
Jahalawan (place in Balochistan)

**جهان** [ن] *ğahān* | نری | جهان | world, earth

**جهان جل** [ص] *ğahānğal* | سخی |

generous

**جوز** [ن] *ğauz* | جوز، چارمغز | چارمغز |

walnut (Bot.)

**جوزا** [ن] *ğauzā* | غبرگولی، جوزا (د کال دریمه

- 1) Jauza | جوزا (برج سوم سال) | (third month of the solar year); 2) Gemini; the Twins (Astr.)

**جوزتن \ جوزگ** <sup>(۰)</sup> *ğūzitin / ğūzag* ←

جرتن \ جزگ

**جوش** [ص] *ğōš* | جوش | جوش، خشم | 1)

boiling; 2) angry

- جوش آتن \ آیگ | په جوش راتلل | به جوش آمدن |  
boil (vi)

- جوش بوتن \ بیگ | ایشیدل | جوش شدن |  
boil (vi)

- جوش جتن \ جنگ | غمجنیدل | غصه خوردن |  
be grieved; become sorrowful |

- جوش داتن \ دیگ | جوش ورکول | جوشاندن |  
boil (vt), brew |

- جوش کرتن \ کنگ | ایشیدل | جوش کردن،  
خشمگین شدن | boil (vi), fret and fume |

- جوش وارتن \ ورگ | ایشیدل | جوش خوردن؛  
خشمگین شدن | boil (vi), fret and fume

**جوگن** [ن] *ğōgin* | بغری | اغر، هاونگ |

mortar, pestle

**جوگی** <sup>(۰)</sup> [ن] *ğōgī* | جوگی | مارگیر | snake

charmer

**جول** [ص] *ğōl* | ژور | عمیق | deep

**جولاکه** *ğōlāka* ← جولایگ

**جولایگ** [ن] *ğōlāyig* | غنه، تارکنب | جولا |

spider (Zool.)

**جولگ** [ن] *ğōlag* | ژورتوب | چقری، عمق |

deepening; depth

**جهلکوه** *gahlkōh* [ن] | په بلوچستان کی د خای

نوم دی | نام محلېست در بلوچستان |  
*Jahlkoh (place in Balochistan)*

**جهلگ** ° *gahlag* [ن] | خلیج | *gulf; bay*

**جهمنندی** *gahminindī* [ن] | استوگنه |

residence, habitation | سکونت

**جهود** *gahūd* [ن] | یهود | *Jew*

**جهی** *gahī* [ن] | لوی ډوغل | گودال بزرگ |

depression, dip, crater

**جی** *gī* [حن] | مرحبا | *yes, aye; yes, Sir!*

**جیبر** *gēbar* [ص] | خینگ، ترور | کشال |

dumbfounded, puzzled

**جیحون** *gaihūn* [ن] | آمورود | دریای آمو |

*Amu Darya*

**جیدار** ° *gēdār* [ص] | زړه ور | دلیر، بهادر،

شجاع | *brave*

**جیدوی همسر** ° *gēdīhamsar* [ن] | خورلنه |

خواهرخوانده | *adopted sister*

**جیره** *gīra* [ن] | جیره | *ration*

**جیرتن** | **جیرگ** *gēritin / gērag* [فل-آ]

جیریت؛ آجیرت | شخړه کول | مشاجره کردن

dispute, quarrel |

**جیره** *gēra* [ن] | شخړه، جگړه | مشاجره |

dispute, quarrel

• جیره کرتن \ کنگ | شخړه کول، جگړه کول |

dispute, quarrel | مشاجره کردن

**جیره یی** *gērayī* [ص] | دلانجی | مناقشه یی

controversial, contested, disputed |

**جیز** *gīyiz* [ن] | | *trousseau*

**جهان گندی** *gahāngindī* [ن] | نړی لید |

جهان بینی | *world-view, philosophy of life*

**جهان گول** *gahāngōl* [ن] | سیلانی | سیاح

tourist, traveller, voyager |

**جهان گولی** *gahāngōlī* [ن] | سیل، سیاحت

tourism; travel | توریزم |

**جهان گیر** *gahāngīr* [ص] | جهانی، عالمی |

world-wide, global

**جهد** *gahd* [ن] | کوبنېښ | کوشش |

effort, endeavour

• جهد کرتن \ کنگ | کوبنېښ کول | کوشش

کردن | *effort, make an effort, try*

**جهد** *gūhd* [ن] | مبارزه | *fight, struggle*

**جهدکنوک** *gahdkanōk* [فا] | کوبنېښ

کونکی | کوشش کننده | *trying*

**جهد** *gahd* :

• جهد کرتن \ کنگ | ماتول، له بیخه ایستل |

eradicate, *eliminate*, ریشه کن کردن، از بین بردن |

**جهگیر** *gahgīr* ← جاگیر

**جهل** <sup>(۱)</sup> *gahl* ← جال

**جهل** <sup>(۲)</sup> *gahl* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم

دی | نام محلېست در بلوچستان | *Jahl (place in Balochistan)*

**جهلاپ** *gahlāp* [ن] | په بلوچستان کی د خای

نوم دی | نام محلېست در بلوچستان | *Jahlap (place in Balochistan)*

**جهلانکی** *gahlānkī* [ن] | ژورتیا | عمق |

depth



**چابک** *čābuk* [صن] | (۱ | متروکه؛ ۲) چابک |

(۱) قمچین؛ ۲) چابک | 1) whip, lash; 2) nimble; handy

**چابهار** *čābahār* ← چاه بهار

**چابی** ° *čābī* [ن] | کونجی، کیلی | کلید |

key

**چاپ** (۱) *čāp* [ن] | نڅا، اتن | رقص، اتن |

dance

• چاپ جتن \ جنگ | نڅا کول، اتن کول |

رقصیدن، اتن انداختن | dance

• چاپ کرتن \ کنگ | نڅا کول، اتن کول |

رقصیدن، اتن انداختن | dance

**چاپ** (۲) *čāp* [ن] | چاپ، طبع | impression,

print, edition

• چاپ جتن \ جنگ | چاپول | چاپ کردن |

print

• چاپ کرتن \ کنگ | چاپول | چاپ کردن |

print

**چاپ جا** *čāpǵā* [ن] | مطبعه | printing

house, print shop

**چاپ جنوک** *čāpǵanōk* [فا] | نڅا کوونکی،

اتن کوونکی | رقص، رقص کننده | dancer;

dancing

**چاپرا** *čāparā* [ص] | وایه | لوده | talkative,

garrulous; gossipy

**چاپسر** ° *čāpsar* [ن] | سودایی توب |

melancholy, melancholia | سودایی

**چاپلوسی** *čāplūsī* [ن] | چاپلوسی | تملق |

flattery, obsequiousness

**چاپور** *čāpōr* [ن] | خپیره | سیلی | slap (in

the face)

• چاپوری جنگ، دیمی سهر کنگ | خپیره وهل،

د مخ سور کول | جنگ سیلی، سرخ کردن روی |

**جیش** *ǵaiš* [ن] | فوخ، لنبکر | فوج، سپاه |

army, troops

**جیفک** *ǵēǵak* [ن] | داوبو یو ډول مرغه دی |

نوعی مرغایست | a water bird

**جیگ** ° *ǵīg* [ن] | گریوان | گریبان | collar

**جیگ** *ǵiyag* ← جستن \ جیگ

**جیگه** ° *ǵēga* [ن] | تاج، جوغه | تاج | crown

**جیل** *ǵēl* [ن] | زندان | jail, prison

• جیل کرتن \ کنگ | حبس کول، بندی کول |

زندانی کردن | put in prison

**جی و جان** *ǵī-u ǵān* [ن] | ناز | نوازش |

caress, fondling, soothing

• جی و جان کرتن \ کنگ | نازول | نوازش کردن

fondle, pamper, spoil (as a child) |

**جیوک** *ǵiyōk* | تنبیدلی | فراری |

escapee, fugitive

**جیهلین** ° *ǵīhlēn* [ن] | د تینگ عزم خبنتن |

صاحب عزم و اراده قوی | strong-willed

person

**جینتن** \ **جیننگ** *ǵiyēntin / ǵiyēnag* [فم]

- آجینیت؛ آجینت | تنستول | گریختاندن،

اختطاف کردن | 1) put to flight, cause to

escape; 2) chase away, scare away

**جینوک** *ǵiyēnōk* [فا] | تنستونکی |

اختطاف کننده، فرار دهنده | escape agent

چ

**چا** *čā* [ن] | چای | tea

• چار کرتن \ کنگ | هواخوری کول، گرزول |  
promenatē, | هواخوری کردن |  
take a walk

**چار بر جک** [ن] | *čārburğak* | په نیمروز کی د  
ځای نوم دی | نام محلیست در نیمروز |  
*Charburjak (place in Nimroz)*

**چار بند** [ن] | رباعی، څلوریځی |  
quatrain (*Lit.*), four lined stanza

**چار پاد** [ن] | څاروی | چارپای |  
*čārpād* | quadruped (*Zool.*); animal

**چار راه** [ن] | څلورلاری | چارراه،  
crossing, crossroads | چهارراه

**چار تن \ چارگ** *čāritin / čārag* | فل-آ  
چاریت؛ آچارت | څارل | نگاه کردن؛ پاسبانی  
کردن | watch, look

**چار چوبگ** ° [ن] | چوک،  
څلورلاری | چوک، چارراه، چهارراه |  
crossing, crossroads; square

**چار ده** [ع] | څوارلس | چارده، چهارده  
fourteen |

**چارزانو** [ق] | پلتری، تیکوالی |  
چهارزانو | with legs crossed |

• چارزانو کرتن \ کنگ | پلتری وهل | چهارزانو  
نشتن | sit with legs crossed |

**چار سو** [ن] | چوک، څلورلاری | چوک،  
چارراه، چهارراه | crossing, crossroads; square

**چار شاخ** [ن] | بښاخی، سکو | شاخی  
خرمن بادی | *čāršāx* | fork (*for winnowing*)

**چار شمی** [ن] | چارشنبی | چار  
شنبه، چهارشنبه | *čāršammī* | Wednesday

slaps make the face blush (*idiom., i.e. it's not so bad*)

**چاپ و شینگ** [ن] | چاپ او  
*čāp-u šēng*

خپرول | طبع و نشر | چاپ او  
printing and publishing

• چاپ و شینگ بوتن \ بیگ | چاپ او خپریدل |  
طبع و نشر شدن | be published

• چاپ و شینگ کرتن \ کنگ | چاپ او خپرول |  
طبع و نشر کردن | publish

**چاپی** [ن] | مساز، سروینه | مساز |  
*čāpī*

massage

• چاپی کرتن \ کنگ | مساز کول | مساز دادن |  
massage

**چات** ° [ن] | کوهی | چاه |  
*čāt* | water well

**چاجوش** [ن] | چای جوشه | چای جوش  
*čāgōš*

tea kettle |

**چاچاکه** [ن] | کیسی | معما |  
*čāčāka* | riddle

**چادان** [ن] | چای جوشه | چای جوش |  
*čādān*

tea kettle

**چادر** [ن] | تیکر، پورنی | چادر |  
*čādir* | large

veil worn by women to cover their body  
and dress

**چادر چکان** [ن] | یوه محلی لوبه  
*čādirčukān*

ده | یک نوع بازی محلیست |  
a local game

**چادری** [ن] | بوقره | چادری |  
*čādirī* | burqa

**چادی** ° [صن] | ساده، ناپوهه | ساده،  
*čādī*

نادان | naive, innocent

**چار** <sup>(۱)</sup> [ع] | څلور | چهار |  
*čār* | four

**چار** <sup>(۲)</sup> *čār* ← چارتن \ چارگ

**چار** <sup>(۳)</sup> *čār* :

**چاروتپاس** ° [ن] *čār-u tapās* | لیدنه، کتنه

observation, | مشاهده، دیدار |  
perception; view, sight

**چاری** <sup>۱</sup> [ن] *čārī* | (۱) جاسوس؛ (۲) چوکیدار،

چاروونکی | (۱) جاسوس؛ (۲) پهره دار،  
چوکیدار | 1) spy, secret agent; 2) guard, watchman

**چاری** <sup>۲</sup> ° [ن] *čārī* | چاری (یو ډول لوبه ده) |

یک نوع بازی است | *a local game*

**چارینتن** \ **چارینگ** <sup>۱</sup> *čārēntin* /

*čārēnag* [فم-آ چارینیت؛ آ چارینت] | زهر  
ورکول (چاته) | زهر دادن | poison

**چارینتن** \ **چارینگ** <sup>۲</sup> *čārēntin* /

*čārēnag* [فم-آ چارینیت؛ آ چارینت] | پوول |  
چراندن (مواشی) | graze, pasture

• وشی چارینتن \ چارینگ | کوزده کول |  
شیرینی خوری کردن | *celebrate one's engagement*

**چار** <sup>۱</sup> ° [ص] *čār* | تیار | آماده | ready,

prepared

**چار** <sup>۲</sup> ° [ص] *čār* | عیش، خوشالی | عیش و

نوش | (living in) luxury

**چارکتن** \ **چارکگ** ° *čārīkitin / čārīkag*

[فل-آ چارکیت؛ آ چارکت] | تیاریدل | آماده  
بودن | be prepared, become ready

**چارکه** ° [ص] *čārīka* | وسله وال او تیار |

مسلح و آماده | combat-ready, ready for  
battle

**چارینتن** \ **چارینگ** ° *čārēntin* /

*čārēnag* [فم-آ چارینیت؛ آ چارینت] | تیارول  
| prepare, make ready

**چارغد** [ن] *čārgad* | دسمال | رومال |

handkerchief, towel

**چارک** [ن] *čārik* | (۱) چارک؛ (۲) خلورمه برخه |

1) Charik (unit of | یک چهارم |  
*weight equal to 1/4 Sīr or four local*  
*pounds = 1766,4 g*); 2) quarter, one  
fourth

**چارکشک** [ن] *čārkišk* | خلورلاری | چارراه،

چهارراه | crossing, crossroads

**چارکل** ° [ن] *čārkul* | (۱) کور، مینه، خای؛ (۲)

غولی | (۱) خانه، محل بود و باش؛ (۲) صحن |  
1) house, place of residence; 2) scene

**چارکند** [صن] *čārkund* | خلورگوتیز |

چارضلعی | quadrangle, quadratic

**چارگ** <sup>۱</sup> [ن] *čārag* | چاره، وسیله | چاره،

علاج، وسیله | remedy, cure, resort

**چارگ** <sup>۲</sup> *čārag* ← چارتن \ چارگ

**چارگرد** [ن] *čārgird* | محیط، احایه، شاوخوا

| محیط، احاطه، اطراف و نواحی |

environment, milieu, outer world;  
atmosphere

**چارگردان** [ن] *čārgirdān* | کچه، اندازه |

رقبه | size

**چارگوش** [ن] *čārgōš* | یوولس ډزی توپک |

تفنگ یازده تکه | repeating rifle, repeater

**چارمی** [ع] *čārmī* | خلورم | چارمی، چهارمی

fourth |

**چاروبچار** [ن] *čār-u bičār* | ژوره پلینه |

تحقیق عمیق | deep analysis

**چاروپ** ° [ن] *čārōp* | بلا خانه | (house in

the) upper storey; balcony

• چامپول کرتن \ کنگ | چور کول | چور کردن | loot

چانپوډ [ن] *čānpōd* | خپیره | سیلی | slap  
(on the head)

چاندی ° [ن] *čāndī* | سپین زر | نقره | silver

چانپ [ن] *čānp* | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلیست در بلوچستان | Chanp  
(place in Balochistan)

چانکر [ن] *čānkur(r)* :

• چانکر د اتن \ دیگ | مونگاچی کول | پرت  
کندن | scrape, scratch

چانگ [ن] *čānag* | خواله | زواله | *a lump of*  
*dough for one loaf*

چاولی [ن] *čāwali* | وچ ختکی | خربوزه فاق |  
dried melon

چاونی [ن] *čāunī* | چاونی، تانه | چاونی،  
تهانه عسکری | barrack

چاه [ن] *čāh* | شاه | چاه | water well

• چاه جتن \ جنگ | خاکیندل | چاه کندن | dig  
a water well

چاه بهار [ن] *čāhbahār* | په بلوچستان کی د  
خای نوم دی | نام محلیست در بلوچستان |  
Chahbahar (place in Balochistan)

چاه کن [ن] *čāhkan* | خاکیندونکی | چاه کن  
well-digger, well-sinker |

• چاه کن به چاه انت (مٹ) | چه ته چاه ته خاکینی،  
پخپله به پکی ولویبری | چاه کن در چاه است |  
the well-digger is in the well (prov., i.e.  
he who digs a pit for others will fall into  
it himself)

چاهی کپوت [ن] *čāhīkapōt* | شنی کوتری |  
کبوتر سبز | wood-pigeon (Zool.)

چاشت [ن] *čāšt* (۱ | غرمه؛ ۲) د غرمی ډوډی |

(۱) چاشت؛ ۲) نان چاشت | 1) midday, noon;  
2) lunch

چاش و واش ° [ن] *čāš-u wāš* | شور او  
غوغا | شور و غوغا | uproar, tumult

چاشک [ن] *čāšk* | د اوبو یو ډول مرغه | نوعی  
مرغابیست | mew (Zool.)

چاغی [ن] *čāgī* | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلیست در بلوچستان | Chaghi  
(place in Balochistan)

چاکر [ن] *čākar* | د بلوڅو تاریخی مشردی |  
زعیم تاریخی بلوچها | (Mir) Chakar (Rind)  
(historical leader of the Baloch)

چاگرد<sup>۱</sup> [ن] *čāgird* | طواف |  
circumambulation (of the Kaaba)

چاگرد<sup>۲</sup> [ن] *čāgird* (۱ | گیرد چاپیر؛ ۲)  
محیط، چاپیریال | ۱) اطراف، دور و پیش؛ ۲)  
محیط | 1) environment, surroundings; 2)  
milieu, atmosphere

چالاک [ص] *čālāk* | چالاک | clever, smart

چالاکي [ن] *čālākī* | چالاکي | cleverness,  
smartness

• آپه چالاکیا یک مردمی انت | دی چالاک سړی  
دی | او بسیار آدم چالاک است | he is a very  
clever man

چالان [ن] *čālān* | چالان، پیل | چالان، آغاز |

start; starting; running, going-on  
• چالان کرتن \ کنگ | چالانول | چالان کردن |  
start

چامپت [ن] *čāmpat* | خپیره | سیلی | slap  
(on the head)

چامپول [ن] *čāmpūl* | چور | looting

چای *čāi* ← چا

چاینک *čāynak* [ن] | چاینک | teapot

چبو ° *čabbau* [ن] | چوتی | چیلی که در قدیم

بلوچها می ساختند | sandals (made by the  
Baloch in former times)

چبه ° *čabba* [ن] | سلیپر | slipper

چپ *čap(p)* [ص] | (۱) کین؛ (۲) مخالف | (۱)

چپ؛ (۲) مخالف | 1) left; 2) opposite |  
• چپ بوتن \ بیگ | مخالف کیدل | مخالف شدن  
be against |

چپ *čup(p)* [ص] | چوپ | خاموش، ساکت |  
silent

• چپ بوتن \ بیگ | چوپیدل | چپ شدن،  
خاموش شدن | be or keep silent

• چپ کرتن \ کنگ | چوپول | چپ کردن،  
خاموش ساختن، ساکت کردن | silence (sb. 's  
tongue)

چپتی *čapatī* [ن] | خپتی | نان چپاتی |  
chapati (type of Indian bread)

چپ جاگرد *čapčāgird* [ن] | شاوخوا،

چاپیریال | اطراف، نواحی | surroundings,  
environment

چپ چوت *čapčōt* [ص] | کبه وره | کج و پیچ  
crooked |

چپچل ° *čapčal* [ن] | توره | شمشیر | sword

چپ دست *čapdast* [صن] | کین لاسی | چپ  
دست | left hander

چپر *čappar* [ن] | کیری، (د غزود لبنتو) | چپر  
wattle; mat of wattled twigs |

چپر استی *čaprāstī* [ن] | چپراسی | چپراسی  
courier; watchman, butler |

چپلوسکی *čaplūsķī* ← چاپلوسی

چپ و جاگرد *čap-u čāgird* ← چپ جاگرد

چپ و چوت *čap-u čōt* ← چپ چوت

چپی *čappī* [ص] | (۱) ارولی (خمکه)؛ (۲)

نسکور | (۱) چپه شده (زمین)؛ (۲) چپه | 1) dug  
up, turned up (soil); 2) upside down,  
reversed

• چپی بوتن \ بیگ | چپه کیدل | چپه شدن |  
overturn (vi), be upset; fall over  
• چپی کرتن \ کنگ | چپه کول | چپه کردن |  
overturn (vt), upset

چپیلخ *čapīlāx* [ن] | خپیره | سیلی | a slap  
in the face

چت *čit* ← چتن \ چنگ

چتر<sup>(۱)</sup> *čatr* [ن] | تازلفی | چتر | lock, curl

چتر<sup>(۲)</sup> ° *čatr* [ن] | خوان اوینس (د خلورو کالو)  
| شتر چارساله | four years old camel  
(Zool.)

چتر<sup>(۳)</sup> ° *čatr* [ن] | کور | خانه | house

چتر ° *čitr* [ن] | توکه | مزاح | joke

• چتر کرتن \ کنگ | توکی کول | مزاح کردن،  
مزاق کردن | joke

چتری *čatrī* [ن] | چتری | چتری | umbrella

چتن \ چنگ *čitin / činag* [نم-آپنت؛ آ

چت | (۱) ټولول؛ (۲) قیچی کول | (۱) چیدن؛ (۲)  
قیچی کردن | 1) collect; 2) cut off

چتی *čattī* [ن] | مرغومی | بزغاله ماده یکساله  
one year old she-kid (Zool.) |

• چتی وتی ماسی بگلا وسیبی (مٹ) | مرغومی د  
خپلی مور تر خنگ بیدیری | بزغاله در آغوش  
a kid sleeps next to its | مادرش می خوابد

**چتی** *čittī* [ن] | لیک، مکتوب | نامه، خط |  
letter, writing

**چتینتن** \ **چتینگ** <sup>۱</sup> *čuttēntin / čuttēnag*

[فم-آچتینیت؛ آچتینت] | خحول | چکاندن  
drip |

**چتینتن** \ **چتینتن** <sup>۲</sup> *čuttēntin /*

*čuttēnag* [فم-آچتینیت؛ آچتینت] | آزادول  
release, deliver | رها نیدن |  
*sb. from sth.*

**چچ** *čač(č)* [ص] | توری، تپتری | نیم زبانه |

handicapped in *one's* speech, having a  
speech defect; suffering from aphasia  
(*Med.*)

**چچل** *čaččul* [ن] | توری (سری) | آدم نیم زبانه  
person suffering from speech |  
impairment

**چچرتن** \ **چچرگ** <sup>۰</sup> *čučaritin / čučarag*

[فم-آچچریت؛ آچچرت] | خورول، آزارول |  
آزار دادن، جوراندن | hurt

**چچری** *čiččirī* [ن] | اخته | گرفتار |  
caught, captured, involved

**چخانسور** *čixānsūr* [ن] | په نیمروز کی د

خای نوم دی | نام محلیست در نیمروز |  
*Chakhansur (place in Nimroz)*

**چخیدگ** *čaxīdag* [ن] | چکه، مستکی | چکه  
curd (cheese), quark |

**چر** *čar* ← چرتن \ چرگ

**چر** *čur(r)* [ن] | دره | valley

**چراگ** *čarāg* [ن] | خر | چرا | grazing

**چراگ** *čirāg* [ن] | چراغ | چراغ | lamp,  
lantern

mother (*prov., i.e. he is a chip off the old  
block*)

**چت** <sup>۱</sup> *čat* [ص] | غت، تول، بالکل | تمام،

کل، همه | all, entire, complete

• چت بوتن \ بیگ | له منخه تلل، چتیدل | بکلی  
از بین رفتن | disappear completely

• چت کرتن \ کنگ | چتول، له منخه وړل | بکلی  
از بین بردن | eliminate or destroy  
completely

**چت** <sup>۲</sup> *čat* [ص] | بنکلی | زیبا | beautiful,

nice, handsome

**چت** *čat(t)* ← چتتن \ چتگ

**چت** *čit(t)* [ن] | پری | تار، رشته | cord,  
thread

• چت بستن \ بندگ | د یادبنت تار پر گوته تړل |  
نشانی بستن به انگشت | tie a cord to a  
finger (*as a reminder*)

**چتتن** \ **چتگ** *čattitin / čattag* [فم-آ]

چتیت؛ آچتت | خیل | لیسیدن | lick

**چتتن** \ **چتگ** <sup>۱</sup> *čuttitin / čuttag* [فل-آ]

چتیت؛ آچتت | خخیدل | چکیدن | drip

**چتتن** \ **چتگ** <sup>۲</sup> *čuttitin / čuttag* [فل-آ]

چتیت؛ آچتت | ژغوریدل | رها شدن، نجات  
پیدا کردن | be released or rescued

**چتوک** *čattōk* [فا] | ختوونکی | لیسنده |

licking

**چتی** *čúte* [عم] | یوه اندازه | یک اندازه | a

little, some

• چتی آب، چتی شیر، چتی گله | یوه اندازه آوبه،  
یوه اندازه شیدی، یوه اندازه غنم | کمی آب،

کمی شیر، کمی گندم | some water, some  
milk, some grain

**چرتن \ چرگ** *čurritin / čurrag* [فل-آ  
چریت؛ آچرت] | بهیدل | جریان داشتن (آب) |  
flow (water)

**چرچه** *čarča* [ن] | حق العبور |  
passage (money), transit duty

**چرخ** *čarx* [ن] | خرخ | چرخ |  
wheel; circle

**چرز** *čarz* [ن] | یوډول دښتی مرغه ده | نوعی  
مرغ دشتی کلان | bustard (Zool.)

**چرس** *čars* [ن] | چرس |  
hemp; hashish, hash

**چرسی** *čarsī* [ن] | چرسی |  
pothead, weed, head, dope-head

**چرک** *čarik* [ن] | الاجی | حلاج |  
cotton-beater; cotton-carder  
• چرک کرتن \ کنگ | الاجی کول | حلاجی کردن  
beat cotton |

**چرک** *čirk* [ن] | چتل، خیرن | چرک |  
dirt, grime, pus

**چرک °** *čirik* [ن] | وږمه | نسیم |  
breeze

**چرک** *čirrik* [ن] | ملندی | تمسخر |  
ridicule  
• چرک جتن \ جنگ | ملندی وهل | تمسخر  
کردن | ridicule

**چرگ** *čarag* ← چرتن \ چرگ

**چرگ** *čarrag* ← چرتن \ چرگ

**چرگ** *čurrag* ← چرتن \ چرگ

**چرم** *čarm* [ن] | خرمن | چرم |  
leather

**چرمت °** *čurmut* [ن] | ماسک، پرده |  
mask  
• چرمت کرتن \ کنگ | ماسک اغوستل | نقاب  
پوشیدن | mask, dress up; muffle

• چراگی که گسا په کار انت برتنی مسیتا ناروا  
انت (مٹ) | هغه خراغ چی په کور کی ورته  
ضرورت دی جمات ته یی وړل ناروا دی | چراغی  
که در خانه ضرور است بردنش به مسجد  
ناروا است | it's bad manners to take a  
lantern to the mosque when it is needed  
at home (prov.)

**چراگان** *čirāgān* [ص] | خراغان | چراغان |  
illuminated, lighted

**چراگ جا** *čarāggā* [ن] | ورشو، خرخای |  
pasture, grazing land | چراگاه

**چرایینتن \ چرایینگ** *čarāyēntin /*  
*čarāyēnag* [فم-آ] | چرایینت؛ آچرایینت |  
پوول | چراندن | graze, pasture

**چرپ** *čarp* [ص] | غوږ | چرب |  
fatty, porky

• چرپ بوتن \ بیگ | غوړیدل | چرب شدن |  
greased

• چرپ کرتن \ کنگ | غوړول | چرب کردن |  
grease

**چرپی** *čarpī* [ن] | وازگه، غوږ | چربی |  
fat, grease

**چرت** *čurt* [ن] | غور، فکر |  
going deep into the subject (thinking)

**چرتک** *čurtuk* [ن] | چرندک، چتکی | پرده  
یست بسیار کوچک | warbler (Zool.)

**چرتن \ چرگ** *čaritin / čarag* [فل-آ  
چریت؛ آچرت] | خریدل | چریدن |  
pasture, browse

**چرتن \ چرگ** *čarritin / čarrag* [فل-آ  
چریت؛ آچرت] | (۱) خرخیدل؛ (۲) تفریح کول،  
قدم وهل | (۱) چرخیدن؛ (۲) تفریح کردن، قدم  
زدن | 1) rotate (vi); 2) walk; rest, relax

**چره** ° [ن] *čara* | نشه، کیف | enjoyment, pleasure

**چره** ° *čara* ← چران

**چری** [ن] *čarī* | مخی | بدلك | cross-  
cousin marriage

• چری کرتن \ کنگ | مخی-کول | بدلك کردن  
make a cross-cousin marriage |

**چریی** ° *čarāyī* ← چروی

**چژک** [ن] *čizžik* | جزغالی، کنسکری | جبق |  
fried fat

**چژو** [ن] *čuzžū* | چرچورکه | چرچرک |  
cricket (Zool.)

**چست** *čist* :

- چست بوتن \ بیگ | پاخیدل | به پا خاستن |  
stand up, rise, get up
- چست کرتن \ کنگ | پورته کول | بلند کردن |  
raise; lift

**چست** [ن] *čust* | چست، چابک | nimble,  
handy

**چست و ایر** [ق] *čist-u ēr* | لوره ژوره | بالا  
و پایین | up and down

**چستن** \ **چشگ** *čašštin / čaššag* [نم-آ]  
چشیت؛ آچشت | شکل | چشیدن | taste

**چشمک** [ن] *čišmak* | عینکی | عینک |  
glasses, eyeglasses

**چفر** [ص] *čağar* | کپرستری | چفر | cross-  
eyed, walleyed

**چفر** [ص] *čuğur* | کوچنی | خورد، کوچک |  
small, little

**چغندر** [ن] *čuğundur* | چغندر | لبلبو |  
turnip, beet (Bot.)

**چرمی** [ص] *čarmī* | خرمنی، دخرمنی | چرمی  
leathern |

**چرو** [ن] *čurrō* | متیازی | پیشآب | urine

• چرو کرتن \ کنگ | متیازی کول | ادرار کردن  
urinate, piss |

**چروک** [فا] *čarrōk* | گرخیدونکی | سیاح |  
traveller, voyager; tourist

**چریک** [ن] *čirīk* | ژرکه؛ (۲) چابوکی | (۱)  
پرنده کوچکی که در کشتزار زنده گی می کند؛  
(۲) سوسک | 1) a small bird; 2) cockroach  
(Zool.)

**چرینتن** \ **چرینگ** *čarrēntin / čarrēnag*  
[نم-آ] چرینیت؛ آچرینت | خرخول | چرخاندن  
turn round, whirl, spin, rotate (vt) |

**چرینتن** \ **چرینگ** *čurrēntin / čurrēnag*  
[نم-آ] چرینیت؛ آچرینت | تویول | ریختاندن  
pour, shed, spill |

**چرا** ° [ق] *čarā* | یوازی | تنها | alone

**چران** ° [ق] *čarān* | دايم، همیشه، تل | دايم،  
همیشه | always, all the time

**چرتن** \ **چرگ** *čuritin / čurag* [نم-آ]

چریت؛ آچرت | زریدل، چتله کیدل؛ شریدل |  
فرسوده شدن | wear; be worn or torn; be  
obliterated

**چرک** ° [ص] *čirk* | وینس | بیدار | awake

**چرکا** [ن] *čirikkā* | ریغ، آواز | صدا، آواز |  
voice

**چرگ** ← *čurag* چرتن \ چرگ

**چروی** ° [صق] *čarōyī* | یوازی | تنها |  
alone



**چق ماق** *čaqmāq* [ن] | بکری | چقماق |

flint, fire stone

**چک** *čak(k)* [ن] | مخ | رخ | face |

• چک جتن \ جنگ | مخ بیرته اړول | روی به  
عقب دادن، به عقب نگاه کردن |  
look back, look behind

**چک** ° *čik* [ن] | بکری | چقماق |  
flint, fire stone

**چک** *čuk* [ن] | توته | توته |  
piece

**چک** <sup>۱</sup> *čuk(k)* [ن] | ماشوم، کوچنی | پسر بچه  
boy |

**چک** <sup>۲</sup> *čuk(k)* [ن] | میچ، بنکل | بوسه، ماچ |  
kiss

**چکاس** ° *čakās* [ن] | آزموینه | امتحان |  
test, exam, examination

**چکاستن** \ **چکاسگ** ° *čakāstin / čakāyag*  
[فم-آ چکاسیت؛ آ چکاست] | ازمویل |  
امتحان کردن |  
test, try; give an examination to, examine; try on

**چکاسگر** ° *čakāsgar* [ن] | آزمویونکی |  
ممتحن، تجربه کننده |  
examiner, tester, assayer

**چکاسی** ° *čakāsī* [ن] | تجربوی | تجربه یی |  
experimental

**چکتاب** *čakatāb* :

• چکتاب داتن \ دیگ | تاوول | پیچاندن |  
turn; twist, swing

**چکتن** \ **چکگ** <sup>۱</sup> *čikkitin / čikkag* [فم-آ]  
چکیت؛ آ چکت | کشول، تینگول | کش کردن،  
محکم کردن |  
draw, pull; make firm, fasten, tighten

**چکتن** \ **چکگ** <sup>۲</sup> *čikkitin / čikkag* [فل-آ]

چکیت؛ آ چکت | خشیدل | چکیدن |  
drip

**چکتن** \ **چکگ** *čukkitin / čukkgag* [فم-آ]

چکیت؛ آ چکت | بنکلول | بوسیدن |  
kiss

**چکچین** *čakčēn* :

• چکچین کرتن | له بیخه ایستل، جرړی ایستل |  
ریشه کن ساختن |  
eradicate, extirpate, cure radically

**چکر** *čakar(r)* [ن] | چکر |  
walk

• چکر جتن \ جنگ | چکر وهل | چکر زدن |  
walk (vi)

• چکر داتن \ دیگ | چکر ورکول، گرځول |  
چکر بردن، گردش دادن |  
walk (vt)

**چکر جا** *čakarğā* [ن] | د سیل او چکر ځای |  
leisure area, recreation place |  
محل تفریح

**چکرگی** *čakarragī* [ن] | گرځیدونکی |  
walker, promenader |  
گردش کننده

**چکرینتن** \ **چکرینگ** *čakarrēntin /*

*čakarrēnag* [فم-آ چکرینیت؛ آ چکرینت] |  
چکر ورکول، گرځول | چکر بردن، گردش دادن  
walk (vt) |

**چکش** *čalkuš* [ن] | ختکی | چکش |  
hammer

• چکش جتن \ جنگ | ختکی وهل | چکش زدن  
hammer |

**چکشی** ° *čakušī* [ن] | یوه لوبه | نوعی  
سپورت و بازی |  
a local sport game

**چکگ** *čikkag* ← چکتن \ چکگ

**چکگ** *čukkgag* ← چکتن \ چکگ

**چکن** ° *čakan* [ن] | پیاخلی | خامک دوز |  
appliqué

**چگینتن** \ **چگینگ** *čigēntin / čigēnag* [فم]

-آچگینیت؛ آچگینت [ن] | بنگلی کول | تزین  
کردن | embellish, beautify

**چگینی** *čigēnī* [ن] | په نیمروز کی د کلا نوم دی

نام قلعه ایست در نیمروز | Chigeni  
(fortress in Nimroz)

**چل** *čal* ← چلتن \ چلگ

**چل** *čil(l)* [ع] | خلوینت | چهل | forty

**چل** *čill* [ن] | خیره | چرک | dirt, grime, pus

**چل** *čul(l)* [ن] | نغری | چقوری | pit, hole,  
pothole

**چلاپتن** \ **چلاپگ** *čalāptin / čalāpag* [فم]

آچلاپیت؛ آچلاپت [ن] | الوزول | قاپیدن، قپ  
کردن | snatch, seize

**چل بر** *čilbur* [ن] | پروکی | فتراک | small  
piece of rope; saddle girth

**چل برج** *čilburğ* [ن] | په نیمروز کی د کلا نوم

دی | نام قلعه مخروبیست در نیمروز  
Chilburj (ancient fortress in Nimroz)

**چلپتن** \ **چلپگ** *čalappitin / čalappag* [فم]

-آچلپیت؛ آچلپت [ن] | یو غرپ کول | لقلق زدن  
(سگ) | slurp

**چلتن** \ **چلگ** *čalitin / čalag* [فل-آچلپت؛ آ

چلت] | چلیدل، گذاره کول | چلیدن، گذاره  
کردن | be carried, be in circulation; pass  
by

**چلگتک** *čalğatuk* [ن] | ما بنام خکلکی،

ما بنامک | شب پرک چرمی | bat (Zool.)

**چلک** *čulluk* [ن] | د ماهی بچی | چوچه ماهی

young fish (Zool.) |

• چکن جتن \ جنگ | پیاخله کول | خامک  
دوزی کردن | applique

**چکو** *čakō* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی

نام محلیست در بلوچستان | Chako (place  
in Balochistan)

**چک و دل** *čak-u dil* [ص] | اندینمن،

مضطرب | نگران، پریشان | worried,  
anxious

**چکی** *čakkī* [ص] | بی توله، اټکلی | تخمین،

بی تول | approximate

**چکی** *čukkī* [ن] | هلک توب | طفلی |

childhood (of a boy)

**چگ** *čug* [ن] | خټ | پشت گردن | neck

(Anat.)

**چگک** *čigik* [ن] | اغزی | بټه خاردار | kind of

a thorn bush

**چگی** *čugī* [ن] | پسگردنی | slap on the

back of the neck

**چگل** *čagal* [ن] | ارتونه | انداخت | throw

• چگل داتن \ دیگ | غورخول | انداختن |  
throw, cast

**چگل** *čugul* [ن] | خبرلوح، چغل | سخن چین،

ساعی | tale-bearer

**چگلی** *čugulī* [ن] | چغولی | جاسوسی |

spying, espionage

**چگوگ** *čugūg* [ن] | خوراره، کاکله | چغک،

چغوک (پرنده کوچک) | sparrow (Zool.)

**چگین** *čigēn* [ص] | بنگلی | تزین، نقش |

nice, handsome

## چلینتن \ چلینگ čalēntin / čalēnag [فم] -

آچلینیت؛ آچلینت [ | چلول (ماشین) | راندن  
drive (a car), run (vt) | (ماشین)

## چم čam [ن] | چم، غولونه | فریب، چم، چال |

deceit, fraud

• چم جتن \ جنگ | غولول | فریب دادن |

deceive, cheat, swindle

## چم čamm [ن] | سترگه | چشم | eye (Anat.)

• چم جتن \ جنگ | (۱) هیله کول؛ (۲) ویره کول،

پاریدل؛ (۳) نظر کول | (۱) امیدوار بودن؛ (۲)

ترسیدن، ترس داشتن؛ نظر کردن | 1) hope; 2)

fear, be afraid of; 3) have the evil eye

• چم کپتن \ کپیگ | سترگه لویدل | چشم افتادن

see, catch sight |

• چم شه چما شرمیت (مٹ) | سترگی له سترگو

شرمیری | چشم از چشم می شرمد | one eye is

ashamed in front of the other (prov., i.e.

don't be afraid of being eye to eye with sb.)

• چمی سیاهی | د سترگو تور | سیاهی چشم |

iris (Anat.)

• چمی کاسگ | د سترگو کولک | کاسه چشم |

eyehole (Anat.)

## چمباز čambāz [ن] | دغل، چلباز | فریبکار |

deceiver, swindler

## چمبندی čambandī [ن] | شعبده بازی |

jugglery; deceitfulness

## چم جال čammgāl [ص] | کلک سترگی |

lazy | تنبل، بیکاره |

## چم جهل čammgahl ← چم جال

## چم چار čammčār [ن] | خارنه، نظر | نظر،

نگاه | glance, look |

• چم چار کرتن \ کنگ | په غور سره کتل، خارنه

کول | به دقت نگریستن | look attentively at

sb. or sth.

## چلگ čillag [ن] | (۱) خله؛ (۲) ولادت | (۱) چله؛

(۲) زایمان | 1) winter; 2) childbirth,

accouchement

• چلگ بوتن \ بیگ | زیبول | زاییدن | bear,

give birth; deliver

## چلگ čilg [ن] | چوغکه | گنجشک |

sparrow (Zool.)

## چلم čilim ← چلم

## چلمکش čilimkaš ← چلمکش

## چلمی čilimī ← چلمی

## چلمی čillumī [ع] | خلویبستم | چهلم |

fortieth

## چلمب ° čulumb [ن] | غوروالی | زیور

گوش، گوشواره | earring

## چلندتن \ چلندگ čalanditin / čalandag

[فل - آچلندیت؛ آچلندت] | یله گردی کول |

dawdle (around), gad around | یله گشتن |

## چلندوک čalandōk [فا] | یله گرد | prowler

## چل و پتک čal-u patk [ن] | لاس او گریوان

کیدنه | درگیر، دست به یخن | scuffle

• چل و پتک بوتن \ بیگ | لاس او گریوان کیدل

| درگیر شدن، دست به یخن شدن | scuffle

## چله čalla [ن] | گوتمی | انگشتر، چله | ring

## چلم čilim [ن] | چلم | چلم | water-pipe, hookah

• چلم کشتن \ کشگ | چلم خنبل | چلم کشیدن

smoke water-pipe |

## چلمکش čilimkaš [ن] | چلمی | چلمی | water-

pipe-smoker

## چلمی čilimī [ن] | چلمی | چلمی | water-pipe-

smoker

**چم مت** *čammut* [ص] | سترگی ورتپل | چشم

blindfold, blindfolded | بسته

• چم مت کرتن \ کنگ | سترگی پتپول | چشم  
بستن | blindfold

**چمن** *čaman* [ن] | چمن | lawn, meadow

**چمند** *čamand* ← چمن

**چموک** *čamök* [ص] | روپن | روشن | bright,  
light

**چمولی** *čumōlī* [ن] | راجمع کول | جمع آوری  
collecting |

• چمولی کرتن \ کنگ | راتپولول، راغوندول،  
راجمع کول | جمع آوری کردن

**چن** *čin* ← چتن \ چنگ

**چن** ° [ن] ? | خیال، تصور | idea,  
imagination

**چنت** *čunt* [عم] | خو | چند | some, a few, a  
couple of; several

**چنت راجی** *čuntrāgī* [ص] | خو ملیتی |  
چند ملیتی | multinational, multiethnic

**چندن** ° (۱) *čandan* [ن] | چندن | صندل (چوب  
خوشبو است) | sandalwood (Bot.)

**چندن** ° (۲) *čandan* [صن] | د سپینوزرو |  
نقره بی | silver, silvery

**چنده** *čanda* [ن] | چنده، د گدون بیه | پول  
اشتراک | pool (Fin.)

**چندی** *čandē* [عم] | یوه اندازه، یوشمیر |  
تعدادی، یک اندازه | some, a few

**چند** ° (۱) *čund* [ن] | تپوته | تکه، پارچه | piece

**چم دار** *čammdār* [ص] | اپ | محتاج |  
needy, poor; needing, necessitating

**چم داری** *čammdārī* [ن] | اپتیا | محتاجی  
neediness, poverty |

**چم درتگ** *čammdirtag* [ص] | سپین  
سترگی | چشم دریده | impudent

**چم دیست** *čammdīst* [ص] | (۱) عینی؛ (۲) د  
سترگو لیدلی | (۱) عینی؛ (۲) چشم دید | (1)  
objective; (2) witnessed

**چم روک** *čammrök* [صن] | د سترگو تور،  
عزیز، گران | نور دیده | dear; darling

**چم سک** *čammsak* [ص] | منتظر | waiting  
• چم سک بوتن \ بیگ | انتظار ایستل | منتظر  
بودن | wait for

**چم سکی** *čammsakī* [ن] | سترگی په لاری |  
انتظار | expectation; waiting

**چم شانک** *čammsānk* [ن] | نظر | نظر،  
بررسی کوتاه | glimpse, glance

**چمک** *čammuk* [ن] | سترگک، د سترگو اشاره  
| چشمک (اشاره) | wink  
• چمک کرتن \ کنگ | چاته د سترگو اشاره کول  
| چشمک زدن به سوی کسی | wink at sb.  
give sb. a wink

**چم کجل** *čammkağal* [صن] | توری سترگی |  
چشم سیاه، سیاه چشم | black-eyed, dark-  
eyed

**چمکلی** *čamkalī* [ن] | د لاس بنگری |  
دستبند، کره، دستوانه | bangle, bracelet

**چمگ** *čammag* [ن] | چینه | چشمه | source,  
spring

**چند** <sup>(۲)</sup> *čund* [ن] | خنده، پیشکده | گوشه |  
corner

**چندتن** | **چندگ** *čanditin / čandag* [فل-آ]

چندیت؛ آچندت | رپیدل | تکان خوردن،  
جنبیدن | *shake (vi), move (vi)*

**چندک** <sup>(۱)</sup> *čunduk* [عم] | یوڅو | چندی |  
some, a few, a couple of; several

**چندک** <sup>(۲)</sup> *čunduk* [ن] | چندی |  
pince-nez

• چندک برتن \ برگ | چوندی کولو تونگرییل |  
چوندی کندن | *pinch sb., nip*

**چندینتن** | **چندینگ** *čandēntin /*

*čandēnag* [فم-آچندییت؛ آچندییت] | رپول  
| تکان دادن، جنباندن | *shake (vt), move*  
(vt)

**چنک** *čank* [ن] | موت | مشت |  
handful, fistful

**چنکر** *činkar* ← چنکه

**چنکس** *činkas* ← چنکه

**چنکه** *činka* [ضس] | خومره | چقدر |  
how much, how many

**چنگ** *činag* ← چتن \ چنگ

**چنگ** *čang* [ن] | چنگ (د موسیقی آله) |  
چنگ (آله موسیقی) | *chang (Persian harp);*  
*harp, lyre (musical instrument)*

**چنگاشک** *čangāšk* [ن] | چنگابن | خرچنگ  
*crab (Zool.)* |

**چنگک** *čangak* [ن] | نرگوبن، چنگک |  
چنگک ماهی گیری | *fishing rod*

**چنگل** *čangul* [ن] | گوته | انگشت |  
finger; toe (Anat.)

• پنج چنگل بربر نه انت (مٹ) | پنځه گوتی  
برابری نه دی | پنج انگشت برابر نیستند |  
*five fingers are all different (prov.)*

**چو** *čō* [جع] | لکه | مانند، مثل |  
like, as

• چو گلاما کارکن، چو بادارا بور (مٹ) | لکه  
غلام کار کوه، لکه بادار ډوډی خوره | مانند  
غلام کارکن، مانند بادار بخور |  
*work like a slave and eat like a lord (prov.)*

• چو هری وتی پادی چیرا دیستن | لکه خرتر  
خپلو پنبولاندی کتل | مثل خر زیر پای خود را  
دیدن | *look under one's feet like a*  
*donkey (idiom., i.e. act short-sightedly)*

**چوپتن** | **چوپک** <sup>°</sup> *čōpitin / čōpag* [فم-آ]

چوپیت؛ آچوپت | وهل، ټکول | زدن، کوبیدن  
*hit, beat; stamp, tramp* |

**چوپوش** *čaupōš* [ن] | کورچی چت بی له

لرگیو څخه جوړ شوی وی | خانه چوب پوش |  
*a room with wooden ceiling*

**چوتو** <sup>°</sup> *čōtau* [صن] | لنگ | lame

**چوته** <sup>°</sup> *čōta* ← چوتو

**چوټ** *čōt* [ص] | کوب | کج |  
crooked

• چوټ کرتن \ کنگ | کبول | کج ساختن |  
*crook, curve*

• چوتین بار به منزل نه رسیت (مٹ) | کوب بارتر  
منزله نه رسیپی | بار کج به منزل نمی رسد |  
*a lopsided load doesn't reach its destination*  
*(prov.)*

• چوتین گردنا زهمه نه بارت (مٹ) | نرمه غاړه  
توره هم نه غوڅوی | گردن کج را شمشیر نمی بُرد  
*a crooked neck can't be cut with a*  
*sword (prov.)*

• چوت بنند و راست هبر بدی (مٹ) | کوب کبینه  
اوراسته خبره کوه | کج بنشین و راست بگو |  
*sit down crooked, but talk straight (prov.)*

**چوټ** *čawat* [ن] | خپلی، چوته | چپلی |  
sandal

چورک<sup>۱</sup> [ن] čōrik ° | یتیم | orphan

چورو ← čōrō چوری

چوری [ن] čōrī | زنکی، هلک | پسر نوبالغ |  
teenager (male)

چوریکه ← čōrīka چوری

چورینتن | چورینگ / čōrēntin

چورینگ [فم] čōrēnag | زړول، چتله کول، شړول |  
فرسودن، کهنه کردن | wear (out); rub (off);  
obliterate, erode

چوش<sup>۱</sup> [ن] čōš | سلیقه | taste; tact

چوش<sup>۲</sup> [ض] čōš | داسی، دارنگ | چنین،  
بدینگونه | such ... as this, this kind, this  
way

چوشتن | چوشگ / čūššitin / čūššag [فم] -

آچوشیت؛ آچوشت | زبینبل | مکیدن |  
suck

چوشک [ن] čūššak | جورانگه | چوشک |  
soothers

چوشک [ن] čūšk | یوډول مرغابی | نوعی  
مرغابیست | a water bird

چوشگ ← čūššag چوشتن \ چوشگ

چوغه [ن] čōga | کوټ، بالا پوش | بالا پوش  
overcoat |

چوک<sup>۱</sup> [ن] čauk | چوک | marketplace,  
crossroads

چوک<sup>۲</sup> [ن] čauk | پهره دار، خارونکی | پیره  
دار | guard, watchman

چوک [ن] čūk | ابس دنډی، ډی | دنده کلک  
a local game played with wooden sticks |

چوټ سر [ص] čōtsar | مغرور | snobbish,  
arrogant

چوتو [ن] čōtau | زلفی | زلف | curl

چوتو [ن] čōtō | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلست در بلوچستان | Choto  
(place in Balochistan)

چوتی [ن] čawaī | هغه مزد دی چی د خپلیو د  
پاره شپانه ته ورکول کیږی | مزدی که برای  
چپلی و پای پوش برای چوپان داده می شود |  
compensation paid to a herdsman for  
worn out footwear

چوتیل [ن] čōtīl | چوتی | چوتی | plait,  
pigtail

چوتینتن | چوتینگ / čūtēntin / čūtēnag  
[فم] - آچوتینیت؛ آچوتینت | راییستل | کندن  
pull out, yank out |

چوچ<sup>۱</sup> [ن] čūč | کوچنی گوته | انگشت  
کوچک | little finger (Anat.)

چوچ<sup>۲</sup> [ن] čūč ° | نیب | نیش | sting

چور [ن] čōr | یوډول مرغابی | نوعی  
مرغابیست | a water bird

• چور که مست بیت به دشتا بالا بیت (مټ) |  
هیلی چی مسته شی دښت ته خیرې | مرغابی که  
مست شود به دشت بالا می شود | a mating  
duck goes into the steppe (prov., i.e. act  
with caution, because on the steppe a  
duck may die of thirst)

چور [ص] čūr(r) | چور | تاراج | plunder  
• چور کرتن \ کنگ | چور کول | تاراج کردن |  
plunder

چورک<sup>۱</sup> [ن] čōrik | د ډوډی کوچنی پارچه |  
پارچه کوچک نان | little slice of bread

چه *ča* ← شه

**چهبر** ° *čihbar* [ن] | حال، وضعه | وضع، حال  
condition, state, circumstance; situation |

**چهر** *čahr* [ن] | خرخ | چرخ | spinning wheel

**چی** <sup>۱</sup> *čē* [جع] | هو | بلی | yes

**چی** <sup>۲</sup> *čē* [ضس] | شه | چی | what

**چی** *čē* [ن] | خیز، شی | چیز | thing, matter

**چیانپ** ° *čiyānt* [ن] | آواز، غر | فریاد، صدا  
cry, voice |

**چیانک** *čiyānak* ← چاینک

**چیپک** ° *čīpuk* [ن] | چرگوری | جوجه |  
chick (Zool.)

**چیچار** ° *čīčār* [ن] | ژری پانی، مروای پانی  
| برگ زرد، برگ پژمرده | wilted or yellow  
leaf

**چیچک** *čīčik* [ن] | لوبخی، بازیچه | سامان  
toy | بازی

**چیخال** *čīxāl* [ن] | چیغه | فریاد | cry, shout  
• چیخال جتن \ جنگ | چیغه وهل | فریاد کردن  
cry, shout |

• چیخال کرتن \ کنگ | چیغه وهل | فریاد کردن  
cry, shout |

**چیدگ** <sup>۱</sup> *čēdag* [ن] | نمونه، بیلگه | نمونه |  
sample; example

**چیدگ** <sup>۲</sup> *čēdag* [ن] | (۱) خلی، منار، یادگار؛  
(۲) خروی | (۱) منار، یادگار؛ (۲) مترس |  
obelisk, memorial stone; 2) scarecrow

**چیر** <sup>۱</sup> *čēr* [ن] | لاندی، کبسته | زیر، پایین |  
lower part

**چولک** *čūlk* [ن] | تاپو | جزیره، خوشکی میان  
sandbank | آب

**چوک** *čawak* [ص] | خوان | نوجوان | youth,  
teenager

**چوکات** *čaukāṭ* [ن] | چوکات | چوکات |  
frame, framework

**چوکو** *čūkū* [ن] | چرگوری | جوجه | chick  
(Zool.)

**چوکی** *čaukī* [ن] | خوکی | چوکی | chair

**چوکیدار** *čaukīdār* [ن] | خارونکی |  
چوکیدار، ناظر | watchman, guard

**چوکیداری** *čaukīdārī* [ن] | خوکیداری |  
چوکیداری | guard duty

**چول** <sup>۱</sup> *čōl* [ن] | چول، بیدیا | صحرای بی آب  
desert |

**چول** <sup>۲</sup> *čōl* [ن] | دگه، غینی | چول | penis  
(Anat.)

**چول** ° *čaul* [ن] | خپه | موج | wave  
• چول آتن \ آئیگ | خپه راتلل | موج آمدن |  
come (wave)

**چوم** *čūm* [ن] | مبنوکه | نول | bill, beak  
• چوم جتن \ جنگ | په مبنوکه وهل | نول زدن |  
peck; strike or pick up with the bill

**چون** *čōn* [ضس] | خنگه | چطور | how, in  
which way

**چوندتن** \ **چوندگ** *čōnditin / čōndag*  
[فم] - آچونلویت؛ آچونلویت | په غانبو پریکول  
| بادندان کندن و خوردن | bite off, ssnap  
off

**چونین** *čōnēn* [ص] | خه رنگه، خه ډول |  
چگونه، چه قسم | what kind, which kind

• چیرگیج کرتن \ کنگ | غورول، خپرول، وپرول  
cover with carpets or rugs, | فرش کردن |  
pave

**چیرواندر** [ص] *čēruandar* | پت | پنهان و  
hidden, concealed, secret | غایب

**چیروسر** [ص] *čērusar* | گډوډ | درهم و  
pell-mell, mixed up, in confusion | برهم

**چیر** ° [ن] ? | زلفی | زلف | curl

**چیز** [ن] *čīz* | شی | چیز، متاع | thing,  
matter; clothe

• چیزی که کشار بکنی همایرا دروه کنی (مث) |  
هر خه چی کری هغه به ریپی | هر چیز بکاری همان  
را هم درو خواهی کرد | you will reap what  
you have sown (prov.)

**چیلام** ° [ن] *čīllām* | فاجعه، ماتم | غم و اندوه  
grief | بزرگ

**چیلک** [ن] *čēlak* | چلک | چیلک | can,  
canister

**چیلک** [ن] *čīluk* | د ونبو امیل | طنابی که از  
گیاه بافته می شود | wreath (made of grass)

**چین** [ن] *čēn* | سکول | چیدن پشم گوسفند و  
shearing | بز

**چین** [ن] *čīn* | چین | China

**چینک** [ن] *čēnk* | د مرغانو دانه | دانه مرغ |  
birdseed

**چینکت** [صن] *čēnkat* | بدبخته | بدبخت |  
unlucky

**چینی** [صن] *čīnī* | چینی | 1) Chinese; 2)  
china, chinaware; porcelain

• چیر جتن \ جنگ | ډډه ورکول | پایه گذاشتن  
put under; prop up | (زیر چیزی)

• چیر داتن \ دیگ | د سوند لرگی اورته اچول |  
put on (firewood) | هیزم انداختن (در آتش)

**چیر** ° [ص] *čēr* | پت | پنهان | hidden,  
secret

• چیر بوتن \ بیگ | پتیدل | پنهان شدن |  
disappear

• چیر جتن \ جنگ | پتول | پنهان کردن | hide,  
conceal

• چیر داتن \ دیگ | پتول | مخفی کردن | hide,  
conceal

• چیر کرتن \ کنگ | پتول | پنهان کردن | hide,  
conceal

• چیزیکه شه خدا چیر نه انت شه بندگا پرچی چیر  
بیت (مث) | چی له خدایه پت نه وی د بندگانو  
یی ولی پت وی | چیزیکه از خدا پنهان نباشد از  
بنده چرا پنهان باشد | why should

something which is not hidden from God  
be hidden from the Sons of God? (prov.)

**چیرا** [ح] *čērā* | تر... لاندی | زیر | under,  
below

• درختی چیرا | ترونی لاندی | زیر درخت |  
under the tree

**چیرآپی** [ص] *čērāpī* | اوبتل | تحت البحری  
under-water, submarine |

**چیردگاری** [ص] *čērđigārī* | ترخمکی لاندی  
subsurface, sub terrestrial |

**چیرکپی** [ن] *čērkapī* | پتپتانه | چشم پتکان  
hide-and-peek (game) |

**چیرگ** [ن] *čērag* | خیره، مخ | چهره | face,  
cheek; countenance

**چیرگیج** [ن] *čērgēg* | د کور فرش | فرش خانه  
carpet, rug |



**حرام** *harām* [ص] | حرام | unlawful;  
 religiously prohibited; ceremoniously  
 unclean; illegal

- حرام بوتن \ بیگ | حرامیدل | حرام شدن |  
 become unlawful *or* religiously  
 prohibited
- حرام شه هما راها که آته پدا روت (مث) | حرام  
 مال دهغی لاری خخه چی راغلی دی بیرته خئی |  
 مال حرام از همان راهی که آمده است بر می گردد  
 illicit property returns from whence it  
 came (*prov.*, *cf. ill gotten gains*)

**حرامی** *harāmī* [صن] | حرامی |  
 illegitimate (child)

**حرص** *hirs* [ن] | حرص | greed, avidity

- حرص جتن \ جنگ | حرص کول | حرص زدن |  
 be greedy, eat greedily; guzzle

**حرم** *haram* [ن] | حرم | harem, women's  
 apartment

**حرمت** *hurmat* [ن] | حرمت | reverence;  
 respect, inviolability

- حرمت داتن \ دیگ | حرمت ورکول | حرمت  
 دادن، حرمت کردن | honour, respect, venerate

**حس** *hiss* [ن] | حس | sense, feeling

- حس کرتن \ کنگ | حس کول | حس کردن |  
 feel

**حساب** *hisāb* [ن] | حساب | account,  
 reckoning; score

- حساب کرتن \ کنگ | حسابول | حساب کردن  
 count, calculate |
- حساب په مسخال - بخشش په خروار (مث) |  
 حساب په مثقال، بخشش په خروار | حساب به  
 مثقال، بخشش به خروار | count in grams  
 and forgive in barrels (*prov.*)

**حسابگر** *hisābgir* [ن] | محاسب |  
 accountant

# ح

**حاضر** *hāzir* [ص] | حاضر | ready,  
 prepared; willing; present

**حاضری** *hāzirī* [ن] | حاضری | presence;  
 readiness

**حافظ** *hāfiz* [ن] | حافظ | 1) guardian; 2)  
 hafiz, hafez (*a person who has  
 completely memorized the Koran*); 3)  
 blind man

**حاکم** *hākim* [ن] | حاکم | governor;  
 magistrate, judge; dominant, ruling

- خدا زمستانا گرم مه کنت و حاکما نرم (مث) |  
 خدای دی ژمی گرم نه کپی او حاکم دی نرم | خدا  
 زمستان را گرم و حاکم را نرم نکند |  
 not make the winter warm and the  
 governor not soft-hearted (*prov.*)

**حال** *hāl* [ن] | ۱) حالت؛ ۲) خبر | 1) condition,  
 state, circumstance; situation; 2) news

**حالتاک** *hāltāk* [ن] | اخبار | newspaper

**حال دس** ° *hāldas* [ن] | خبر | news

**حب** *hub* [ن] | مینه | محبت، دوستی، حب |  
 love, sympathy, affection

**حتمی** *hatmī* [ص] | حتمی | sure, certain,  
 indispensable

**حد** *hadd* [ن] | حد | limit, boundary

- وتی حدا بزان | خپل حدو پیژنه | حد و مرز  
 خود را بشناس | know your limits

**حدیث** *hadīs* [ن] | حدیث | hadith  
 (*traditions relating to the words and  
 deeds of the prophet Mohammad*)

**حلال** *halāl* [ص] | حلال | lawful, legitimate; ceremonially clean; lawful to eat

- حلال بودن \ بیگ | حلالیدل | حلال شدن | become permissible or edible (*according to Islamic law*)
- حلال کردن \ کنگ | حلالول | حلال کردن | make permissible or edible, butcher (*according to Islamic law*)

**حلوا** *halwā* [ن] | حلوا | halva (*kind of sweetmeat or sweet paste*)

- په حلوا حلوا دپ وشه نبیت (مث) | په حلوا حلوا ویلو خوله نه خوره کیږی | با حلوا حلوا گفتن merely by saying | دهان شیرین نمی شود „halva“ the mouth does not taste sweet (*prov.*)

**حمام** *hammām* [ن] | حمام | hammam; bath, bathhouse

**حمد** *hamd* [ن] | حمد | praise, eulogy

**حمل** *hamal* [ن] | وری، حمل (د کال لومړی میاشت) | حمل (برج اول سال) | Hamal 1) (*first month of the solar year*); 2) Aries (*Astr.*)

**حوال کار** *hawālkār* [ن] | خبریال | journalist, reporter, pressman

**حوت** *hūt* [ن] | کب، حوت (د کال دوولسمه میاشت) | حوت (برج دوازدهم سال) | Hut 1) (*twelfth month of the solar year*); 2) Pisces (*Astr.*)

**حور** *hūr* [ن] | حوره | حور | houri (*fair women of paradise awaiting devout Muslims*)

**حوض** *hauz* [ن] | تلاو، حوض | حوض | tank, pond, pool, basin

**حسد** *hasad* [ن] | رخه | حسد | envy, jealousy

**حسدی** *hasadī* [ص] | رخی | حسود | jealous, envious

**حسوت** *hasūt* ← هسوت

**حسوتی** *hasūtī* ← هسوتی

**حصیر** *hasīr* [ن] | پوزی | حصیر، بوریا | rug

**حق** *haq* ← هک

**حقدار** *haqdār* ← هکدار

**حقیقت** *haqīqat* ← هکیکت

**حقیقت گندی** *haqīqatgindī* ← هکیکت گندی

**حکم** *hukm* [ن] | حکم | order, command(ment); judgement; control

- حکم کردن \ کنگ | حکم کول | حکم کردن | command, order

**حکومت** *hukūmat* [ن] | حکومت | government; governorship

- حکومتی مال تپ داریت، مرک نداریت (مث) | د حکومت مال تبه لری خو مرگ نه | مال حکومت تب دارد، مرگ ندارد | state property has a fever but does not die (*prov., i.e. the state never gives back what it has appropriated*)

**حکومتی** *hukūmatī* [ص] | حکومتی | governmental, national, state-run

- حکومتیین دهشتگری | دولتی تروریزم | تروریزم دولتی | state terrorism

**حکیم** *hakīm* [ن] | طیب | healer; doctor

• په شمی خاطر | ستاسی په خاطر | به خاطر  
شما | on your behalf

**خاطر جمع** *xātirġam* [ص] | خاطر جمع |  
tranquil, relieved; sure, certain

**خاطر خواه** *xātirxwāh* [صن] | خاطر خواه |  
1) loving, fond; 2) lover

**خاطری** *xātirī* [ص] | پامیالی | با ملاحظه |  
circumspective, thoughtful

**خاکو** *xākō* :

• خاکو جتن \ جنگ | بنیره کول | نفرین کردن |  
curse, implicate; execrate

**خاکی** <sup>۱</sup> *xākī* [ص] | خاکی (هگی) | خاکی  
unfertilized (egg) | تخم)

**خاکی** <sup>۲</sup> *xākī* ← هاکی

**خال** *xāl* [ن] | خال | 1) spot; speckle, mole; |  
beauty-spot; 2) tattoo

**خاموش** *xāmōš* [ص] | چپ | خاموش |  
in silence, closemouthed

• خاموش کرتن \ کنگ | چپول | خاموش کردن  
1) silence (*sb.*), quieten; 2) switch off, |  
turn off; power down

**خاموشی** *xāmōšī* [ن] | چپتیا | خاموشی |  
silence

**خان** *xān* [ن] | خان | Khan (*title of the*  
*nobility or the tribal chiefs, and*  
*afterwards of every gentleman, placed*  
*after his first name*)

**خانتما** *xāntumā* [ص] | خام طمع | greedy,  
avaricious

• خانتما شپ بی شامه وسپیت (مٹ) | خام طمع د  
شپی وږی بید یرې | خام طمع شب گرسنه می  
خوابد | the greedy go to bed without  
supper (*prov.*)

**حیات** *hayāt* [ن] | حیات، ژوند | حیات، زنده  
گی | life-time

**حیاط** *hayāt* [ن] | انگر | حیاط |  
court-yard, compound

**حیران** *hairān* [ص] | حیران |  
perplexed; amazed, astonished

**حیف** *haif* [ن] | حیف |  
1) injustice, oppression; 2) (what a) pity!

## خ

**خاتون** *xātūn* [ن] | میرمن | خاتون | (noble)  
lady, matron

**خاران** *xārān* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلست در بلوچستان |  
Kharan (*place in Balochistan*)

**خازگی** ° *xāzgi* [ن] | وږی | پشم |  
wool

**خاش** *xāš* [ن] | په نیمروز کی د خای نوم دی |  
نام محلست در نیمروز |  
Khash (*place in Nimroz*)

**خاش رود** *xāšrōd* [ن] | د خاشرود سند |  
دریای خاشرود |  
Khasrod (*river*)

**خاص** *xās* [صق] | ۱) خاص، فقط؛ ۲) خصوصاً  
؛ ۳) شخصی | ۱) خاص، محض؛ ۲) خصوصاً؛  
۳) شخصی | 1) special; particular; mere; |  
2) especially; 3) private  
• خاص کرتن \ کنگ | شخصی کول | شخصی  
کردن | privatize, appropriate

**خاطر** *xātir* [ن] | خاطر |  
mind, heart, memory; sake, behalf

• خجالت بوتن \ بیگ | شرمیدل | خجالت کشیدن | be or feel ashamed

• خجالت کرتن \ کنگ | شرمول | خجالت دادن | mortify (sb.), shame, abash

**خجالتی** *xağālatī* [ن] | خرتیا، خجالتی | شرمنده گی | shyness, bashfulness

**خدا** *xudā* [ن] | خدای، خالق | خدا، خالق | God, Lord, Creator

• خدا روزی رسان انت، بندگی دل کسان انت (مث) | خدای روزی رسانه دی خو بنده بی حوصله | خدا روزی رسان است مگر بنده بی حوصله | God gives the daily bread, but the slave is impatient (prov.)

**خدازانتی** *xudāzāntī* [ن] | الهیات | theology

**خدامرزی** *xudāmurzī* [ن] | خدای بخنبلی | مرحوم | deceased, departed

**خدا نه من** *xudānaman(n)* [ن] | منکر | منکر ذات الهی | atheist

**خدا نه منوک** *xudānamannōk* ← خدا نه من

**خداوند** *xudāwand* [ن] | خبنتن | خداوند | Lord

**خدایی** *xudāyī* [ص] | خدایی | divine, providential

**خدمت** *xidmat* ← خدمت

**خدمتگار** *xidmatgār* ← خدمتگار

**خدمتی** *xidmatī* ← خدمتی

**خدنگ** ° *xadang* [ن] | غشی | تیر | arrow

**خراب** *xarāb* [ص] | خراب، ناکاره، وران | خراب | ruined, demolished, desolate, in bad repair; out of order

**خان گده** *xāngada* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلست در بلوچستان | Khangada (place in Balochistan)

**خانوار** *xānawār* [ن] | کورنی | خانوار | family

**خبر** *xabar* ← هبر

**خبردار** <sup>۱</sup> *xabardār* [ص] | خبردار | informed

**خبردار** <sup>۲</sup> *xabardār* [حن] | خبردار | beware!, look ahead!

**خبیث** *xabīs* [ص] | خبیث | malicious, malignant

**خپ** *xap* [ص] | (۱) خاموش؛ (۲) پت | خپ | 1) silent; 2) hidden

• خپ کرتن \ کنگ | پتیدل | خپ کردن | hide, take cover

**خپتی** *xiptī* [ن] | طلائی اوپی | گردن بند | طلائی | golden necklet

**خپک** *xapuk* [ن] | داوو کوچنی مرغه دی | نوعی مرغابی کوچک | a little waterbird

**خپه** *xapa* [ص] | خپه | خفه، آزرده | offended, hurt

• خپه بوتن \ بیگ | خپه کیدل | آزرده شدن | be offended, feel hurt

• خپه کرتن \ کنگ | خپه کول | آزرده ساختن | offend, hurt

**ختلمه** *xatilma* [ن] | پراپه | پراپه | hot cake, pancake (made of puff pastry)

**خت** *xatt* [ن] | پراپه | ارت کنبینستلی | دو پای ازهم گشاده | straddled

**خجالت** *xağālat* [ن] | خپ، خجالت | خجالت، شرم | shame, shyness, blushing

**خرمه لندو** *xurmalandū* [ن] | یو ډول

خوراک دی چی له وریټو غنمو او خرما څخه  
جوړیږی | یک نوع خوراک از گندم بریان و خرما  
*a dish made of fried wheat and dates* |

**خروار** *xarwār* [ن] | خروار |  
*measure of weight*

**خره** *xara* [ن] | گڼ شمیر، خورا ډیر | مقدار  
زیاد | *large amount, abundance*

**خر** *xar* [ص] | ناپوه | نافهم | ignorant,  
stupid

**خزانگ** *xazānag* [ن] | خزانه | treasury  
• خزانگ کرتن \ کنگ | سپمول، پس انداز کول  
| *put aside or by, save*

**خزانگ دار** *xazānagdār* [ن] | خزانه دار |  
treasurer

**خزمت** *xizmat* [ن] | خدمت | service  
• خزمت کرتن \ کنگ | خدمت کول | خدمت  
کودن | *service; serve*

**خزمتگار** *xizmatgār* [ن] | خدمتگار |  
servant

**خزمتی** *xizmatī* [ن] | خدمتگار | servant

**خسی** *xassī* [ص] | تاپلی | خسی | castrated  
• خسی بوتن \ بیگ | اخته کیدل | خسی شدن |  
be castrated  
• خسی کرتن \ کنگ | تاپل، اخته کول | خسی  
کودن | *castrate*

**خسین** *xusain* [ن] | چندری، لنکتی | یک  
لنگه (بازی) | *a local children's game*

**خشت** *xišt* [ن] | خبسته | خشت | brick

• خراب بوتن \ بیگ | خرابیدل، وړانیدل |  
be ruined or demolished,  
collapse, go bad, go off  
• خراب کرتن \ کنگ | خرابول، وړانول | خراب  
کودن | *demolish, ruin, destroy; impair,*  
spoil; injure

**خراب کنوک** *xarābkanōk* [فا]

خرابوونکی | خراب کننده |  
demolishing  
destroyer;

**خرابی** *xarābī* [ن] | خرابی | ruined  
condition; impairment

**خرچ** *xarč* [ن] | لگښت، مصرف | مصرف،  
خرچ | *expenditure, expense, costs*

• خرچ بوتن \ بیگ | مصرفیدل | مصرف شدن |  
be spent (money)

• خرچ کرتن \ کنگ | مصرفول | مصرف کردن |  
spend (money)

**خرچه** *xarča* [ن] | خنډ | مانع | obstacle,  
obstruction

• خرچه جتن \ جنگ | خنډ ایښودل | مانع ایجاد  
کودن | *form an obstacle*

**خرختی** *xarxiti* [ن] | توره غاړه | سیاه سرفه  
whooping-cough (Med.) |

**خرخر** *xurxur* [ن] | خرخر، خرخر، خرناس |  
snore

• خرخر کرتن \ کنگ | خرخر کول | خرخر کردن |  
snore

**خرمن** *xarman* [ن] | درمند | خرمن | stack,  
heap

• خرمن په تی سرا خیرات، وتی هرا دور بند | خر  
او درمند دی تر تاجار، خو خردی لیری وتره |  
خرمن فدای سرت مگر خرت را دور بسته کن |  
the stack of grain will be a donation to  
you, but bind your donkey far from it  
(idiom.; i.e. not every present is made  
unselfishly)

**خلیپه** *xalīpa* [ن] | خلیفه | 1) caliph (*head of state in a Caliphate and the title for the leader of the global Islamic nation*); 2) successor; 3) apprentice

**خلیسکوک** *xlīskōk* [ن] | یو ډول بازیچه ده |  
 یک نوع وسیله بازی | top, spinning top

**خمار** *xumār* [ن] | خمار، نیشه | خمار |  
 wine-headache, effects of drink

**خمارچم** *xumārčamm* [ص] | خمارستریگی |  
 خمارچشم | charming or languishing eyes

**خماری** *xumārī* [ص] | خماری | charming, languishing (*eyes*)

**خنج** *xanğ* [ن] | شته، ثروت، پانگه | ثروت،  
 خزانه | treasure; wealth, riches

**خنجر** *xanğār* [ن] | جمدر | خنجر | (curved)  
 dagger; poniard

**خو** *xū* [ن] | خوی | عادت | habit, nature,  
 character; disposition

**خوابد** *xwābad* [ص] | خوابدی | خواه بد |  
 sad, unhappy

**خواجهگیر** *xwāğgīr* [ن] | په نیمروز کی دیو  
 زیارت نوم دی. | نام زیارتیست در نیمروز |  
 Khwajgir (*a shrine in Nimroz*)

**خوار** *xwār* [ص] | خوار، غریب | پریشان،  
 خوار | poor, miserable, helpless

- خوار بوتن \ بیگ | خواریدل | خوار بودن،  
 impoverish (*vi*), become poor, become helpless
- خوار کرتن \ کنگ | خوارول | پریشان کردن،  
 خوار کردن | impoverish (*vt*), make poor, render helpless

**خشت موش** *xištmōš* [ن] | خبنتی رژونکی  
 brick-worker (*maker of sun-dried bricks*)

**خشخاش** *xašxāš* [ن] | خشخاش | opium  
 poppy (*Bot.*)

**خشم** *xašm* [ن] | قار، غضب | خشم | anger,  
 indignation

- خشم کرتن \ کنگ | په قارراوستل | خشم  
 کردن | get angry, get mad

**خشمی** *xašmī* [ص] | غضبناک | خشمناک |  
 angry, mad

**خضر** *xizr* [ن] | خضر | Al-Khidr, “the  
 Green Man” (*saint or prophet in Islam*)

**خطر** *xatar* [ن] | خطر | danger, peril

**خطرناک** *xatarnāk* [ص] | خطرناک |  
 dangerous, perilous

**خلا** *xalā* [ن] | خارجی فضا | فضای خارجی |  
 outer space

**خلافت** *xalāpat* [ن] | خلافت | 1) caliphate  
 (*the Islamic form of government representing the political unity and leadership of the Muslim world*); 2) succession

**خلافت** *xalāfat* ← خلافت

**خلال** *xalāl* [ن] | بوجی | بوجی کلان | gunny  
 sack

**خلت** *xilt* [ن] | خراشکی | بلغم | phlegm

**خلم** *xalm* [ن] | گل، گړنگ | خلم | snot, snivel

**خلو** *xalau* [ن] | گل، ادلوان، بدلون | گل ولای  
 mud |

## خیابان *xiyābān* [ن] | وات | خیابان |

avenue, road, street, alley

## خیاط *xayāt* [ن] | خیاط، گندونکی | خیاط،

دوزنده | tailor, dressmaker

## خیال *xiyāl* [ن] | (۱) خیال؛ (۲) احتیاط، پاملرنه

1) phantom, | (۱) خیال؛ (۲) احتیاط، توجه | hallucination, fancy, thought; mind; 2) precaution, carefulness

## • خیال آتن \ آئیگ | یادراتل | به خاطر آمدن |

occur, come to one's mind

## • خیال آورتن \ آرگ | (۱) یادیدل؛ (۲) اهمیت

ورکول | (۱) به خاطر آوردن؛ (۲) اهمیت دادن |

1) recall, bring to mind; 2) pay attention to

## • خیال دور و اجل نزدیک | خیال لیری، اجل نپدی

| خیال دور، اجل نزدیک | while thoughts

are far away death is close at hand (prov.)

## • گنوکى هبرا وتى خيالا ميار | د ليوانى خبرى مه

اوره | به گپ ديوانه اهميت نده | don't pay

attention to the words of the madman

## خیالدارى *xiyāldārī* [ن] | مراقبت | مراقبت،

مواظبت | attention, care

## • خیالدارى بوتن \ بیگ | توجه جلبول | مورد

توجه قرار گرفتن | attract attention

## • خیالدارى کرتن \ کنگ | پاملرنه کول | توجه

کردن | give attention to

## خیالی *xiyālī* [ص] | (۱) خیالی؛ (۲) ډیر بنکلی،

بنایسته | (۱) خیالی؛ (۲) زیبا، مقبول | 1)

imaginary, fanciful; 2) wonderful, beautiful, fantastic

## خیوان *xiyāwān* ← خیابان

## خیر *xair* [ن] | خیر | welfare, benefit;

good; charity, blessing

## • خیر گندی | مننه، تشکر | تشکر | thank you

## خواروزار *xwār-u zār* [ص] | خوار او

غریب | خواروزار | destitute

## خواری *xwārī* [ن] | خواری، غریبی | بیچاره

گی، پریشانی | poverty, helplessness;

disappointment

## • خواری عیبی نه انت (مث) | خواری عیب نه دی

| خواری عیب نیست | poverty is no shame

(prov.)

## خواش *xwāš* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم

دی | نام محلست در بلوچستان | Khwash

(place in Balochistan)

## خوت *xūt* [ن] | خواره | غذا | food

## خوراک *xūrāk* [ن] | خواره | خوراک | food,

meal, dish

## خوردگ *xōrdag* [ن] | خرده | خاک تبرک،

خرده | clump of earth taken from holy

places

## خوره *xōra* [ن] | مستیاره، وینه | کرم

چوبخوار، موریانه | woodworm (Zool.)

## خوسر *xausar* [ن] | د اوبو یو مرغه دی |

نوعی از مرغابیست | a water bird

## خولک *xōlak* [ن] | د نیزار یو ډول بوته ده |

یک نوع بوته که در نیزار می روید | a kind of

reed (Bot.)

## خولک *xōluk* [ن] | په بالاخانه کی کړکی (د هوا

د بدلون د پاره) | بادگیر | ventilation shaft,

air trap

## خوند *xwand* [ص] | خوند | مزه، کیف |

taste, flavour; delight, enjoyment

## • خوند د اتن \ دیگ | خوند لرل | مزه دادن، کیف

دادن | be delicious; suit or appeal to sb.

## دابانی پری *dābānīparī* [ن] | نخری

کونکی بناپیری | پری ناز کننده | Siren,  
enchanted fairy

## داتن \ دیگ *dātin / dayag* [فم-منه دیین، آ

دنت؛ آدات] | ورکول | دادن | give

## داخل *dāxil* [ص] | دننه | داخل | inside,

interior

- داخل بوتن \ بیگ | ننوتل، شاملیدل | شامل شدن، داخل شدن | enter (vi), go inside
- داخل کرتن \ کنگ | شاملول | شامل کردن، داخل کردن | enter (vt), bring in, mix

## داد<sup>۱</sup> *dād* [ن] | (۱) بخنبس؛ (۲) هغه پیسی چی

هنرمندانو ته ورکول کیبری | (۱) بخشش؛ (۲) پولیکه برای هنرمندان داده می شود | gift, present; 2) musician's fee

- داد و دیش نه داشتن \ دارگ | جود او سخانه لرل | جود و سخا نداشتن | be ungenerous or tight-fisted

## داد<sup>۲</sup> *dād* [ن] | انصاف | equity, justice,

fairness

## داد<sup>۳</sup> *dād* [ن] | چیغی، فریاد | شور و غوغا،

فریاد | crying, clamour

## داده *dāda* [ن] | خور | خواهرک | sister

(form of address)

## دار<sup>۱</sup> *dār* [ن] | (۱) لرگی (د سونگ)؛ (۲) سولی

(۱) چوب سوخت؛ (۲) دار | دار (1) firewood; 2) gallows

- دار جتن \ جنگ | په دار خړول | دار زدن | hang (sb.)

## دار<sup>۲</sup> *dār* ← داشتن \ دارگ

## دارچینی *dārčīnī* [ن] | دالچینی |

cinnamon (Bot.)

- خیری و اووند خوار نه بیت (مث) | د خیر خاوند نه خوار کیبری | انسان خیرخواه خوار نمی شود | benefactor never becomes poor (prov.)

## خیرات *xairāt* [ن] | نذرانه، خیرات | خیرات

alms; charities; donation; pious acts |

- خیرات بوتن \ بیگ | قربانیدل | قربان شدن | be sacrificed
- خیرات داتن \ دیگ | قربانول | خیرات دادن | sacrifice

- خیرات کرتن \ کنگ | خیرات کول | خیرات کردن | give alms, distribute charitably

## خیر الانام *xairulanām* [ص] | تر تولو بنه |

بهترین همه | the very best

## خیش *xēš* [ن] | سپاره | آهن قلبه |

ploughshare

## خیمال *xaimāl* [ن] | چاپلوس | flatterer

## خیمالی *xaimālī* [ن] | چاپلوسی | چاپلوسی،

تملق | flattery, insincere praise

- خیمالی دلی داری (مث) | چاپلوسی دهر چاکار نه دی | چاپلوسی کار هر کس نیست | flattery has a heart (prov., i.e. flattery is not to everyone's taste)

# د

## داب<sup>۱</sup> *dāb* [ن] | ناز، مکیز | ناز | coquetry

## داب<sup>۲</sup> *dāb* [ن] | دود او دستور | رسوم و

عنعات، رواج | custom, convention, tradition

## دابانی *dābānī* [ن] | نخری کونکی | ناز

کننده | coquetting, enchanting, tempting



**داستانگ** *dāstāng* [ن] | حماسی | حماسه |

epic poem

**دش** *dāš* [ن] | کوغالی | داش | kiln

**داشتن \ دارگ** <sup>۱</sup> *dāštin / dārag* [فم-من]

دارین، آداریت؛ آداشت | درلودل | داشتن |

have, own, possess, hold

• دوست داشتن \ دارگ | مینه لرل | دوست

داشتن | love, like; adore

**داشتن \ دارگ** <sup>۲</sup> *dāštin / dārag* [فم-منه]

دارین، آداریت؛ آداشت | مانع کیدل، مخ نیول

| مانع شدن، جلوگیری کردن | obstruct, keep

from

**داشی** <sup>۰</sup> *dāšī* [ن] | نانویی | baker

**داگ** *dāg* [ن] | داغ، ننبه | داغ، نشان، علامه |

sign; brand, stigmatise

• داگ بوتن \ بیگ | داغیدل | داغ شدن | be

branded; be stigmatised

• داگ داتن \ دیگ | داغول | داغ کردن |

brand; stigmatise

• داگ کرتن \ کنگ | داغول | داغ کردن |

brand; stigmatise

**دالان** *dālān* [ن] | دالان، دهلیز | corridor,

passage

**دام** *dām* [ن] | دام | جال، دام | trap

**دامن** *dāmun* [ن] | لمنه | دامن، دامنه | 1)

lap, skirt; 2) slope; foot

**دان** <sup>۱</sup> *dān* [ق] | ترخو، ترهغه | تاکه، تا

زمانی که | until, as long

**دان** <sup>۲</sup> *dān* [ن] | غلی دانی | حبوبات |

grain

**دانا** *dānā* [صن] | پوه | دانا، عاقل | 1) wise,

clever, prudent, able; 2) learned or wise

person

**دارزرد** *dārizard* ← داروزرد

**دارکار** *dārkār* [ن] | ترکان | نجار | joiner,

carpenter; cabinetmaker

**دارگ** *dārag* ← داشتن \ دارگ

**دارو** *dārū* [ن] | (۱) دارو، درمل؛ (۲) علاج | (۱)

دارو؛ (۲) علاج | 1) medicine; 2) remedy

**داروجا** *dārūgā* [ن] | روغتون | شفاخانه |

hospital

**داروخانه** *dārūxāna* [ن] | درملتون |

دواخانه | apothecary, chemist's,

pharmacy

**دارودرمان** *dārūdarmān* [ن] | معالجه،

تداوی | cure, healing

• دارودرمان کرتن \ کنگ | معالجه کول |

تداوی کردن | cure, heal

**دارودیگ** *dārūdēg* [ن] | مساله باب، ادویه

| مساله | spices

**داروزرد** *dārūzard* [ن] | کورکومن |

زردچوبه | curcuma

**داروک** <sup>۱</sup> *dārōk* [فا] | شتمن | دارا |

wealthy, rich

**داروک** <sup>۲</sup> *dārōk* [فا] | منع کوونکی | منع

کننده | obstructer

**داس** <sup>۱</sup> *dās* [ن] | (۱) شغکی، اغزی؛ (۲) دغنم یا

د اوربشی د وپی خار | (۱) خار ماهی؛ (۲) خار

خوشه گندم یا جو | 1) fishbone; 2) spikelet

**داس** <sup>۲</sup> *dās* [ن] | لور | داس | sickle

**داستان** *dāstān* [ن] | کیسه | داستان | story,

fable

**دبدبه** *dabdaba* [ن] | شمشه، دباب، دبیچ |

pomp, gorgeousness | دبدبه

**دبگر** *dabgir* [ن] | سریونب، برغولی | سرپوش

lid |

**دبنگ** *dabang* ← دبنگ

**دپ** <sup>۱</sup> *dap* [ن] | خوله | دهان | 1) mouth; 2)

opening

• دپ جتن \ جنگ | خوله په وهل | دهان زدن |  
eat, touch (food)

• دپ بوجتن \ بوجگ | روژه ماتول | افطار  
کردن | break one's fast

• کسّی دپا پتتن \ پتگ | تجسس کول | ازدهان  
کسی گپ کشیدن | spy out sb.

• په وتی دپا گشتن \ گشگ | په خپله ژبه ویل |  
say (oneself) sth. |

• شلوارۍ دپ | پاخه | پاچه شلوار | hemline  
(of trousers)

**دپ** <sup>۲</sup> *dap* ° [ن] | خولگی | بوسه | kiss

**دپار** *dapār* [ن] | گوله | لقمه | morsel,

mouthful, piece

**دپ بوج** *dapbōg* [ن] | روژه ماتۍ | افطار |

breaking one's fast

• دپ بوج کرتن \ کنگ | روژه ماتول | افطار  
کردن | break one's fast

**دپتر** *daptar* [ن] | (۱) دفتر؛ (۲) د اشعارو

دیوان؛ (۳) تاریخ | دفتر؛ (۲) دیوان شعر؛ (۳)

تاریخ | 1) office; 2) collection of poetry;  
3) history

**دپترزانت** *daptarzānt* [ن] | مورخ، تاریخ

پوه | مورخ | historian

**دپ کپی** ° *dapkapī* [ن] | موافقه |

agreement, approval

**دانایی** *dānāyī* [ن] | پوهه | دانایی |

knowledge, learning; sagacity

**دانک** *dānuk* [ن] | د مرغانو دانه | دانه مرغ |

birdseed

**دانکو** *dānkū* [ن] | نینی | گندم بریان | fried

wheat

• دانکو وارت وتی دستانا چتیت | نینی خوری او  
خپل لاسونه ختی | گندم بریان می خورد و

دسته‌های خود را می لیسد | he eats fried

wheat and licks his fingers (idiom., about  
a greedy person)

**دانگ** *dānag* [ن] | (۱) دانه؛ (۲) پرسوب، متپاکه

| (۱) دانه؛ (۲) آماس | 1) grain; 2) piece  
(after a numeral); 3) lump

**داوا** *dāwā* [ن] | دعا | quarrel, lawsuit

• داوا کرتن \ کنگ | دعا کول | دعا کردن |  
quarrel, go to law

**داوادار** *dāwādār* [ن] | رقیب، رخی | رقیب

rival, adversary, opponent |

**داواگر** *dāwāgir* [ن] | دعا کوونکی سړی |

دعا جلب، مدعی | plaintiff, complainer

**دایگ** *dāyig* [ن] | قابله | دایه | midwife

• دایگ که باز بوت زاگی سره گردیت (مث) | دایه  
گانی چی ډیری شی دهلک سر کوږ راحی | دایه

که زیاد شود بچه سرچپه می شود | too many

midwives cause the child to get stuck  
(prov., cf. too many cooks spoil the broth)

**دایم** *dāyim* [ق] | تل | دایم | all the time,

always; ever

**دایمی** *dāyimī* [ق] | تل | دایمی | all the

time, always

**دایمی** ° *dāyī* [ن] | پرستاره، نرسه | نرس،

خدمه | nurse

**در** <sup>(۱)</sup> *dar* [ن] | ور، دروازه | در، دروازه |

door

- در ترا گشین، دیوال ته گوش کن (مث) | ورتا ته وایم، دیواله ته بی واوره | در به تو می گویم، دیوار تو بشنوی | I say it to you, door, and you, wall, listen! (prov.)

**در** <sup>(۲)</sup> *dar* [ق] | بهر | بیرون | outside

- دری مردم | پردی | آدم بیگانه | stranger

**در** *dir(r)* ← درتن \ درگ

**در** *durr* [ن] | (۱) مرغلری؛ (۲) غوبدوالی | (۱) دُر

- (دانه قیمتی)؛ (۲) گوشواره | (1) pearl; 2) earring

**درا** *darā* [ص] | خرگند، ظاهر؛ عینی | ظاهر،

روشن؛ عینی | apparent, manifest; objective

- در ابوتن \ بیگ | خرگندیدل | ظاهر شدن | appear; become apparent, be revealed
- درا کرتن \ کنگ | خرگندول | ظاهر کردن، روشن ساختن | cause to appear; reveal

**در آتن \ در آئیگ** *darātin / darāyag* [فل-آ]

- دره کیت؛ آدرآت | خرگندیدل، راختل؛ بهر وتل | ظاهر شدن، بیرون آمدن | become clear, become apparent; go out, get out

**دراج** *durrāg* [ن] | قرقاول | دُراج (پرنده ایست

از راسته کبک ها) | francolin (Zool.)

**دراج** *drāg* [ص] | اوپد | دراز | long

- دراج کرتن \ کنگ | اوپدول | دراز کردن | stretch, outstretch; extend

**در اجی** *drāgī* [ن] | اوپدوالی | درازی |

length

**دراچ** *drāč* [ن] | ونه | درخت | tree

- دپ کپی کرتن \ کنگ | موافقه کول | موافقه کردن | agree

**دپ و چپ** *dap-u čat(t)* [ص] | گوزاره |

small, slender; unimportant | بخور و نه میر

**دپی** *dapī* [ن] | سرپوش | سرپوش | lid

**دت** *dat(t)* [صن] | شرموک، تپیت سترگی |

شرموک | shy or intimidated (person)

**دتک** *duttuk* [ن] | نانخکه، گوډاگی | گدی |

doll

**دتکی** *duttukī* [ن] | د نانخکولوبه | گدی بازی

playing with dolls |

- دتکی کرتن \ کنگ | له نانخکو سره لوبه کول | گدی بازی کردن | play with dolls

**دتگ** *dutag* [ن] | نجلی، لور | دختر | girl,

daughter

**دجتن \ دجگ** *dağitin / dağag* ° [فل-آ]

دجیت؛ آدجت | خبری کول، دغیدل | سخن گفتن | talk, speak

**دچار** *dučār* [ص] | مخامخ | روبه رو | face

to face

- دچار بوتن \ بیگ | مخامخ کیدل | روبه رو شدن | face, be confronted with
- دچار داتن \ دیگ ° | استعفا ورکول | استعفا دادن | resign

- دچار کپتن \ کپیگ | دفعتا مخامخ کیدل | ناگهان روبه رو شدن | appear in front of sb. suddenly

- دچار وارتن \ ورگ | سره مخامخ کیدل | با هم روبه رو شدن | meet

**دد** *dad* ° [ن] | خُناور | دد، حیوان درنده |

wild animal

**دربرتن \ دربرگ** *darburtin / darbarag*

[فم-آدره بارت؛ آدربرت] | (۱) دباندی وپل؛ (۲) بشپړول، سرته رسول؛ (۳) نجات ورکول | (۱) بیرون بردن؛ (۲) انجام دادن؛ (۳) نجات دادن | 1) carry out; 2) save, rescue

**دربیش** *darbēs* [ن] | درویش | dervish

**دربین** *durbīn* ← دوربین

**درپ** *drap* [ن] | د پینو آواز | صدای پای | patter (of feet)

**درپ** *drip* [ن] | تپ، خیز | خیز، جست | jump, hop

**درپ** ° [ن] ? | اوزار | افزار | tools, instruments

**درپتن \ درپگ** *drippitin / drippag* [فل-]

آدرپیت؛ آدرپت | خیز وهل، تپ وهل | خیز زدن، جست | jump, bounce, skip

**درپتن \ درپگ** ° *driptin / dripag* [فل-آ]

درپیت؛ آدرپت | خلیل | درخشیدن | shine, glow, glitter

**درپشناک** *drapšnāk* [ص] | پرکیدونکی | درخشنده | shiny, bright

**درپشوک** *drapšōk* [ص] | خلیلونکی،

روبنانه | روشن، جلادار | bright; polished, varnished

**درپه در** *darpadar* [ص] | خوار اوزار، اوتر

| خواروزار، پریشان، در بدر، آواره | destitute; poor; distressed; afflicted; miserable; vagrant, errant

• درپه در بوتن \ بیگ | خوار اوزار کیدل | خواروزار شدن | impoverish (vi); become distressed or afflicted; become vagrant or homeless

**درآمد** ° *darāmad* [ن] | عاید | income(s), earning(s); means, revenue

**درآمد** ° *darāmad* [ن] | پردی، ناآشنا | بیگانه، ناآشنا | stranger; unknown

**درانډیه** ° *drāndiya* [ن] | فرار | تبعید، فرار | banishment, exile |

**دراورتن \ درآرگ** *darāwurtin /*

*darārag* [فم-دره کاریت؛ دراورت] | (۱) وپل، دباندی ایستل؛ (۲) ترلاسه کول، پیدا کول؛ (۳) تولید (تولید) | (۱) بیرون آوردن؛ (۲) به دست آوردن، پیدا کردن؛ (۳) تولید کردن | 1) bring out; 2) achieve, acquire, obtain, gain; find; 3) produce

**دراه** *druāh* [ص] | روغ | سالم، جور | well, healthy

• دراهین جان پادشاهی انت (مث) | روغ صورت نیمه پاچاهی ده | جان جوړی پادشاهی است | a healthy body is like a kingdom (prov.)

**دراهی** *druāhī* [ن] | روغتیا | صحت | health, good condition

**دراهی** ° *drāhī* [ن] | دلیدنو کتنو وعده | وعده ملاقات | appointment

**درايگ** *darāyag* ← درآتن \ درايگ

**دراينتن \ دراينگ** *darāyēntin /*

*darāyēnag* [فم-آدرآینیت؛ آدرآینت] | ویل، اظهارول، خرگندول | گفتن، اظهار کردن، توضیح دادن | say, express; explain, declare

**دربار** *darbār* [ن] | دربار | court

• دربار کرتن \ کنگ | دربار کول | دربار کردن | hold court

**درباری** *darbārī* [ص] | درباری | courtly

• درد کرتن \کنگ | درد کول، خوریدل، خویریدل  
pain, hurt | درد کردن |

**در درایی** ° [ص] *dardarāyī* | بنکاره،

خرگند | آشکار، هویدا | manifest, evident

**در دوار** *dardwār* [ص] | خواخوږی | همدرد  
feeling with, sympathetic |

**در دواری** *dardwārī* [ن] | همدردی،

خواخوږی | همدردی | sympathy, fellow-  
feeling

• در دواری کرتن \کنگ | همدردی کول |  
sympathize, feel with | همدردی کردن |

**درد و دور** *dard-u dōr* [ن] | درد او خوږ |  
ache and pain | درد و ناراحتی |

**در دی** *dardī* [ن] | دردمن | قهر، غضب |

anger, wrath, rage

• دردی بوتن \بیگ | په قهریدل | به غضب شدن

become nervous, get angry or mad |

• دردی کرتن \کنگ | په قهرول | به قهر ساختن  
make nervous, make mad |

**در روگ** *darrowag* ← درشتن \ درروگ

**درز** *darz* [ن] | درز | درز \ درز کول؛ ۲) اشوا کیدل

• درز کرتن \کنگ | ۱) درز کول؛ ۲) اشوا کیدل  
1) crack; 2) افشا شدن |  
be disclosed or revealed

**درس** *dars* [ن] | لوست | درس | lesson;

lecture

• درس داتن \دیگ | درس ورکول | درس دادن  
teach |

• درس وائتن \وانگ | لوست لوستل | درس  
خواندن | study, learn; go to school

**درست** <sup>۱</sup> *drust* [ص] | ټول، غونډ | همه،

تمام | all, entire

**درست** <sup>۲</sup> *drust* :

• در په در کرتن \کنگ | خوار او زار کول | خوار  
وزار کردن، پریشان ساختن | impoverish  
(vt); distress, afflict; make vagrant or  
homeless

• در په در گشتن \گردگ | خوار او زار گرځیدل  
| خوار و زار گشتن | impoverish (vi);  
become distressed or afflicted; become  
vagrant or homeless

**در تن \ درگ** *dir̄tin / dirrag* [فل، فم - آ

دریت؛ آدرت] | ۱) خیریدل؛ ۲) خیرول | ۱)

پاره شدن؛ ۲) پاره کردن | 1) be torn or rent;  
wear out, go to pieces; 2) tear, rend;  
break; cut; devour; wear out

**در جگ** *darağag* [ن] | درجه، رتبه | درجه،

رتبه | 1) level, rank; 2) degree, deg

**در جن** *darğan* [ن] | درخن | درجن | dozen

**در جه** *darağā* ← درجگ

**در چ** *drič* [ن] | دڅار | برخوردار، دچار |

meeting

• در چ کرتن \کنگ | دڅار کیدل | دچار شدن |  
meet

**در چتن \ در چنگ** *darčitin / darčinag*

[فم - آدره چنت؛ آدرچت] | چانول، انتخابول،

سره کول | برگزیدن، انتخاب کردن | select,  
choose

**در چک** *dračk* ← درخت

**در چنگ** *darčinag* ← در چتن \ در چنگ

**درخت** *draxt* [ن] | ونه | درخت | tree

• درخت شه وتی برا درسته بیت (مث) | ونه له  
خپلو میوو نه پیژندل کیږی | درخت از ثمر و  
میوه خود شناخته می شود | a tree is  
recognised by its fruit (prov.)

**درد** *dard* [ن] | درد | pain

## درشتن \ درشگ *društīn / druššag* [فم]-

آدرشیت؛ آدرشت [ن] | اوپه کول، میده کول |  
grind, powder, | میده کردن، آرد کردن |  
pulverise, squelch

## درشگمز *druššagmuz* [ن] | د اوپه کولو مزد

millers' fee | مزد آرد کردن |

## درک *darak* [ن] | درک |

news, | درک |  
information, tidings (about sb.)

## درک<sup>۱</sup> *drik* [ن] | توپ، خیز، خیز، جست |

jump, hop

• درک جتن \ جنگ | | توپ و هل، خیز و هل |

jump, hop | جست، خیزدن |

## درک<sup>۲</sup> *drik* ← درکتن \ درکگ

## درکپتن \ درکپیگ *darkaptin / darkapag*

[فل-آدره کپیت؛ آدرکپت] | بهر وتل، راوتل  
come out, get out; | بیرون برآمدن |  
abound

## درکتن \ درکگ *drikkitin / drikkag* [فل]-

آدرکیت؛ آدرکت [ن] | توپ و هل، خیز و هل؛  
ناخپه اوچتیدل (له خوبه) | خیز زدن، جست؛  
ناگهان از جا برخاستن (از خواب) |  
jump, |  
hop; jump up

## درکرتن \ درکنگ *darkurtin / darkanag*

[فم-آدره کنت؛ آدرگرت] | بهرول؛ برطرف  
کول، ایستل | بیرون کردن؛ برطرف کردن،  
take out; remove, take | سبکدوش کردن |  
away; displace

## درکگ *drikkag* ← درکتن \ درکگ

## درکنزتن \ درکنزگ *darkinzitin /*

*darkinzag* [فل-آدره کنزیت؛ آدرکنزت] | بهر  
وتل، راوتل | بیرون برآمدن |  
come out, get |  
out; abound

• درست کرتن \ کنگ [فم-آدرسته کنت؛ آدرست  
کرت] | پیژندل | شناختن |  
know

## درستی *društī* [ن] | آشنا، ملگری | آشنا،

دوست |  
acquaintance; friend

• درستی کرتن \ کنگ | معرفی کول | معرفی  
کردن |  
introduce sb. to sb.

## درسم<sup>۰</sup> *drassam* [ن] | وژغونی | موی بز |

goat wool

## درش *druš* ← درشتن \ درشگ

## درشاپ *driššāp* [ن] | پیغور | منت |

reproach, reproval

• درشاپ کرتن \ کنگ | پیغور ورکول، پیغورول  
| منت کردن |  
reproach, accuse

## درشان *daršān* [ص] | بنکاره، خرگند، شورهد

| واضح، روشن، آشکار |  
clear, plain, |  
evident; open

• درشان بوتن \ بیگ | اعلامیدل، خرگندیدل |  
واضح شدن، روشن شدن |  
become clear, |  
become evident

• درشان کرتن \ کنگ | خرگندول، اعلامول | |  
روشن ساختن، واضح ساختن |  
make clear, |  
elucidate, explain

## درشانتن \ درشانگ *daršāntin /*

*daršānag* [فم-آدره شانیت؛ آدرشانت] |  
خرگندول، توضیح کول | وضاحت بخشیدن،  
explain, elucidate, clarify | توضیح دادن |

## درشپ *drašp* [صن] | (۱) نیره؛ (۲) تیزا و نری |

(۱) درفش؛ (۲) تیز و باریک |  
1)awl, needle; |  
2) needle-shaped; acierate

## درشتن \ درروگ *daršutin / darrawag*

[فم-آدره روت؛ آدرشت] | (۱) وتل،

خلاصیدل؛ (۲) له خایه وتل | (۱) بیرون رفتن؛

نجات یافتن؛ (۲) میچ خوردن |  
1) come out, |  
get out; be relieved; 2) dislocate (med.)

**درملک** *darmulk* [ن] | جلا وطنه | دور از وطن، آواره | emigrant

- درملک بوتن \ بیگ | جلا وطنه کیدل | آواره شدن | emigrate
- درملک کرتن \ کنگ | جلا وطنه کول | آواره ساختن | dislodge, banish, expel

**درملکی** *darmulkī* [ن] | پردیسی | آواره گی | emigration

**درنجتن \ درنجگ** *drangitin / drangag*  
[فم-آدرنجیت؛ آدرنجت] | خړول | آویزان کردن | hang (up), fix

**درنجک** *dranguk* [ن] | چگس | *a trap for birds*

**درنرتن \ درنرگ** *dranzitin / dranzag*  
← ترنرتن \ ترنرگ

**درنگ** *darang* [ن] | خند | معطل | kept | waiting, detained, suspended

**درنگ** *drannag* [ن] | طبی بوتی دی | بُتّه خوشبوی که در طبابت یونانی از آن کار گرفته می شود | *a medical plant*

**درنگ** *drang* [ن] | گرنگ، لاخ | سنگلاخ بلند، صخره | (high) rock

- درنگ داتن \ دیگ | پورته کیدل | بلا شدن (به بلندی) | get up, jump up
- درنگ کرتن \ کنگ | خړول | آویزان کردن (مشک ماست بر سه پایه) | hang up (*the yoghurt tank on a tree pod*)

**درنگاز** *darangāz* [ص] | خرگند | ظاهر، آشکار | obvious; clear

- درنگاز کرتن \ کنگ | خرگندول | ظاهر ساختن | cause to appear; reveal

**درکنگ** *darkanag* ← درکرتن \ درکنگ

**درگ** *dirrag* ← درتن \ درگ

**درگاه** *dargāh* [ن] | دربار | court

**درگت** <sup>(۱)</sup> *dargat* [ص] | شامل | containing, including

**درگت** <sup>(۲)</sup> *dargat* [ن] | گری، وخت | وقت، هنگام | time, moment

**درگگ** <sup>°</sup> *dargag* [ن] | دروازه | door, gate

**درگهی** *dargahī* [ن] | کپکی | کلکین | window, air hole

**درگی** *driggī* [ن] | دلرگی سره یوه لوبه ده | نوعی بازی با چوب | *a local game played with a stick*

**درگیتن \ درگیچگ** *dargētin / dargēčag*  
[فم-آدره گیچیت؛ آدرگیت] | انتخابول | انتخاب کردن | choose, select

**درگیچتن \ درگیچگ** *dargēğitin / dargēğag*  
[فم-آدره گیچیت؛ آدرگیچت] | انتخابول | انتخاب کردن | choose, select

**درگیچگ** *dargēčag* ← درگیتن \ درگیچگ

**درمان** *darmān* [ن] | (۱) علاج؛ (۲) درمل، دوا | (۱) علاج، تداوی؛ (۲) ادویه | 1) cure, healing; 2) medicine, drug, medicament

**درمان جا** *darmānğā* [ن] | روغتون | شفاخانه | hospital

**درمب** *dramb* [ن] | امیل، زیور | necklace; jewellery

**درمبگوری** *drambgūrī* [ن] | امیل پوش | wearing a necklace

**در نیام** *darniyām* [ن] | منع، اعتدال |  
اعتدال، مابین | middle, midway; balance

**درو** *drau* [ن] | لو | درو | reaping  
• درو بوتن \ بیگ | لو کیدل | درو شدن | be reaped  
• درو کرتن \ کنگ | لو کول | درو کردن | reap  
• په دروا که مه الیت منگالانه پروشیت (مث) |  
که دی لو کولو ته پری نه ږدی لور خو نه ماتوی |  
اگر برای درو کردن نماد داس را نمی شکند | if  
one is not allowed to reap the sickle will  
not be broken (*prov., cf. the proof of the  
pudding is in the eating*)

**دروازه** *darwāzag* [ن] | ور، دروازه |  
دروازه | door, gate

**دروت** *drōt* [ن] | میچ، میچه، بنکل | بوسه |  
kiss  
• دروت داتن \ دیگ | میچول، بنکلول | بوسیدن  
kiss |

**دروچه** *darūča* [ن] | پنجره | دریچه |  
hatch, valve

**دروود** *durūd* [ن] | درود |  
greeting, praise, benediction

**دروور** *darwar* [ص] | ساری، جوړه، ورته |  
مانند، همرنگ، مثل | resembling,  
likewise, similar

**دروش** *drauš* [ن] | نښه، علامه، نښانی |  
نشان، علامه | sign, mark

• دروش کرتن \ کنگ | په نښه کول (د خارویو) |  
نشانی کردن، علامه زدن (برگوشهای حیوانات)  
mark (*the ears of animals*) |

**دروشم** *drōšum* [ن] | ورته والی | شباهت،  
همگونه گی | resemblance, similarity

• دروشم داشتن \ دارگ | ورته والی لرل |  
resemble, be like, be similar

**دروگ** *drōg* [ن] | درواغ | دروغ | lie  
• دروگ بُرتن \ بُرگ | | درواغ ویل | دروغ گفتن  
lie, tell lies or stories |  
• دروگ بستن \ بندگ | درواغ تړل | دروغ بستن  
cook a lie |  
• دروگ جتن \ جنگ | درواغ ویل | دروغ گفتن  
lie, tell lies or stories |  
• دروگ گشتن \ گشگ | | درواغ ویل | دروغ  
گفتن | lie, tell lies |  
• دروگ پای نه داریت (مث) | درواغ عاقبت نه  
لری | دروغ عاقبت ندارد | a lie has no feet  
(*prov.*)

**دروگبر** *drōgbur(r)* [ن] | درواغجن |  
دروغگو | liar

• دروگبر دروگه بریت، کیاسگر کیاسه کنت (مث) |  
| درواغجن درواغ وایی، رښتینی قیاس کوی |  
دروغگو دروغ می گوید، راستگو قیاس می کند  
the liar lies and the truthful reasons |  
(*prov.*)

**دروگبری** *drōgburrī* [ن] | درواغ ویل |  
دروغگویی | lying

**دروگر** *draugir* [ن] | لوگر | دروگر | reaper  
• دروگر دروه کنت، یتیم وتی روچا بارت (مث) |  
لوگر لو کوی، یتیم خپله ورخ تیروی | دروگر  
the reaper |  
درو می کند، یتیم روزگزرانی |  
reaps, the orphan whiles away their time  
(*prov.*)

**دروه** ° *drōh* [ن] | (۱) غولونه، دوکه؛ (۲) دښمن  
(۱) فریب؛ (۲) دشمن، بدخواه | 1) deceit,  
cheat; 2) enemy, malevolent person

**دروه باز** ° *drōhbāz* [صن] | مکار |  
deceitful, sly, crafty



**دریابی** *daryābī* [ص] | سمندری | بحری |

marine, maritime; nautical; sea- (in combinations)

**دریپ** *drēp* ← درپ *drip*

**دریچگ** *darīčag* ← دروچه

**دریس** *drēs* [ن] | اتنی | اتن | *dance*

• دریس کرتن \ کنگ | اتنی کول | اتن کردن | *dance*

**دریگ** *darīg* [ن] | ور، دروازه | دروازه |

door, gate

**دریگت** *drīgit* [ن] | اسره، توقع، هیله |

طمع، خواهش، امید | *greed; wish, hope*

**درین** *drīn* [ن] | دبودی، تال | کمان رستم،

قوس قزح | *rainbow*

**در** *dar* [ن] | جسم | *body, substance*

**درتن** \ **درگ** *daritin / darag* [فل-آ]

درپت؛ آدرت | چپه کیدل، نسکوریدل | چپه

شدن، سرنگون شدن | *tip over, fall over*

**درکو** *darkō* [ن] | غندنه، رینه | سرزنش،

راندن از خود | *blame, reproving; expletive*

• درکو کرتن \ کنگ | رقل | راندن | *execrate, chase away*

**درگ** *darag* ← درتن \ درگ

**دز** <sup>(۱)</sup> *duz(z)* [ن] | غل | دزد | *thief*

• دزاگون بدی نه تا آیی گسی دپا (مٹ) | غل شپه

خونه تر کوره | دزد را بران نه تا خانه اش |

*pursue a thief, but not up to his home (prov.)*

**دز** <sup>(۲)</sup> *duz(z)* ← دزتن \ دزگ

**دزبندی** *dazbandī* ← دستبندی

**دروهن** \ **دروهگ** *drōhitin / drōhag* °

[فم-آ] دروهیت؛ آدروهت | خیانت کول، بی

ایمانی کول | فریب دادن، خیانت کردن |

*betray, deceit, cheat*

**دروهی** *drōhī* [ن] | (۱) قسم، لوره؛ (۲)

التماس | (۱) قسم، سوگند؛ (۲) التماس | (1)

*oath, vow; 2) entreaty, supplication*

• دروهی بوتن \ بیگ | التماس کول | التماس

کردن | *entreat, beseech*

**دروی** *drawī* [ص] | دلو وپ | قابل درو کردن

*ripe (ready for reaping) |*

**دره** *darra* [ن] | دره | *valley*

**دره جی** *daraḡī* [ن] | په بلوچستان کی د خای

نوم دی | نام محلست در بلوچستان | *Daraji*

*(place in Balochistan)*

**درهد** *drahd* [ن] | تیزباران | باران تیز |

*heavy shower, rainstorm*

**درهگ** *drahkag* ° ← دریگ

**درهگ** *darhag* ° ← دریگ

**دریگ** *drīkag* [ن] | غر، آواز | صدا، آواز |

*voice*

**دریگ** *driyag* [ن] | ویره | ترس | *fear,*

*dread*

**دروهگ** *drōhag* ° ← دروهتن \ دروهگ

**دری** <sup>(۱)</sup> *darī* [ن] | دری ژبه | زبان دری | *Dari*

*(language)*

**دری** <sup>(۲)</sup> *darī* [ن] | وپه کپکی | کلکین

کوچک | *small window*

**دریاب** *daryāb* [ن] | سمندر | دریا، بحر |

*sea, ocean*

- دستا داتن \ دیگ | تسلیمول، ورکول | تسلیم  
 دادن، سپردن | deliver, give in, hand over, hand in
- دستا کپتن \ کپگ | لاس ته راتلل | به دست  
 افتادن | come to hand
- شه دستا شتن \ روگ | دلاسه وتل | از دست  
 رفتن | be lost, disappear
- منی دست بند انت | (۱) زه بوخت یم؛ (۲) زه  
 محتاج یم | (۱) من مصروف کار هستم؛ (۲) من  
 محتاج هستم | 1) I am busy; 2) I am needy
- دستی دل | ورغوی | کف دست | palm
- دست که بسچیت به دپا روت (مث) | لاس چی  
 وسوزی خولی ته ورخی | دست که بسوزد فوراً  
 به دهان می رود | a burnt hand is brought to  
 the mouth (prov.)
- **دستار** *dastār* [ن] | پتکی، لنگی، دستار،  
 لنگی | turban
- **دست اورک** *dastōrk* ← دست هورک
- **دست بند** *dastband* [ص] | الچکان | دست  
 بند | handcuff
- **دستبندی** *dastbandī* [ن] | هیله، اسره |  
 خواست، خواهش، تمنا | wish, request, desire
- دستبندی کرتن \ کنگ | هیله کول | خواهش  
 کردن | ask for, beg
- **دستپاچه** *dastpāča* [ص] | وارخطا |  
 embarrassed, confused
- **دستپاک** *dastpāk* [ن] | لاس پاکی | دست  
 پاک | towel; table napkin
- **دست تنگی** *dasttankī* [ن] | تنگه، نیستی |  
 دست تنگی، مفلسی | indigence, poverty
- **دستخط** *dastxat* [ن] | لاسلیک | دستخط |  
 handwriting, script

## دزبوجی ° *dazbōjī* :

- دزبوجی کرتن \ کنگ | آزادول، خوشی کول |  
 آزاد کردن، رها ساختن | release, save

## دزپاک *dazpāk* ← دستپاک

## دزتن \ دزگ *duzzitin / duzzag* [فم-آ]

- دزیت؛ آدزت | غلا کول | دزدیدن | steal,  
 thief

## دزرس *dazras* ← دسترس

## دزگ *duzzag* ← دزتن \ دزگ

## دزگهار *dazguhār* ← دستگهار

## دزگیری *dazgīrī* ← دستگیری

## دزموپت *dazmōt* ← دستموپت

## دزמוש *dazmōš* ← دستמוש

## دزی *duzzī* [ن] | غلا | دزدی | theft,

thievery

- دزی کرتن \ کنگ | غلا کول | دزدی کردن |  
 steal, thief

## دست *dast* [ن] | لاس | دست | hand, arm

- دست داتن \ دیگ | لاس ورکول، روغبړ کول |  
 مصافحه کردن | give hand to sb., shake  
 hands with sb.

- دست داشتن \ دیگ | لاس لرل | دست داشتن  
 have a finger in the pie |

- دست کشتن \ کشگ | لاس اخیستل | دست  
 کشیدن | leave off, stop; desist from,  
 abandon; give up

- دستا آتن \ آیک | لاس ته راتلل، ایلیل | به  
 دست آمدن، زیر قدرت قرار گرفتن | come to  
 hand, be obtained

- دستا آرتن \ آرگ | ترلاسه کول | به دست  
 آوردن | gain, achieve

**دستگیری** *dastgīrī* [ن] | مرسته، کمک |

دستگیری | help, aid, assistance  
• دستگیری کرتن \ کنگ | مرسته کول | کمک  
کردن | help, aid, assist

**دستمپ** *dastmut(t)* ← دستموش

**دستموش** *dastmōš* [ن] | لټون | جستجو (با

دست) | groping (for)  
• دستموش کرتن \ کنگ | لټول، پلټل | پالیدن  
(با دست) | grope (for)

**دستنامز** *dastnamāz* [ن] | اودس | وضو |

ablution before prayer

**دستور** *dastūr* [ن] | لارښوونه | دستور |

instruction, order

**دستونکو** *dastūnkō* [ن] | یو ډول ماردی |

مار کبچه | a snake

**دست هورک** *dasthōrk* [ص] | تش لاسی |

دست خالی | empty-handed

**دستی** *dastī* [ق] | لاس په لاس، سمدستی |

فوری، زود | immediately, promptly,  
directly

**دستیر** *dastīr* ← دستور

**دسکیچ** *duskīč* [ن] | خوښینه؛ ندرور |

خیاشنه؛ نوو | sister-in-law (wife's or  
husband's sister)

**دسگ** *dasag* [ن] | تار |

• دسگ شه همودان سندیت که بارگ انت (مث) |  
واښکی پر نری خای شلیپی | تار از جای باریک  
کنده می شود | a thread tears at its thinnest  
point (prov.)

**دسگپت** *dasgat(t)* ← دست گپت

• دستخط بوتن \ بیگ | لاسلیک کیدل | امضا  
شدن | be signed

• دستخط کرتن \ کنگ | لاسلیک کول | امضا  
کردن | sign

**دست دروت** *dastdrōt* [ن] | روغې |

مصافحه | handshake

**دسترس** *dastras* [ص] | لاس بری | دست

رس | accessible, within reach; available

**دست شود** *dastšōd* [ن] | چلیمچی | دست

شوی | basin (for washing hands)

**دستک<sup>(۱)</sup>** *dastuk* [ن] | دلرگی گپی، لاری |

دستک خانه | roof beam

**دستک<sup>(۲)</sup>** *dastuk* [ن] | کوچنی ویاله | جویچه

خورد برای آبیاری زمین | little irrigation  
channel

**دستکش** *dastkaš(š)* [ن] | دستکشی |

دستکش | glove

**دستگ** *dastag* [ن] | لاستی؛ گپی، | دسته |

bundle, sheaf, bunch, roll

**دست گپت** *dastgat(t)* [ن] | مشغول، بوخت |

مصرف | busy

**دستگند** *dastgind* [ن] | فال بین | fortune-

teller, soothsayer

**دستگهار** *dastguhār* [ن] | همزولی، خورلنه،

خوربلی | adopted sister | خواهرخوانده

**دستگیر** *dastgīr* [ن] | ینونه | گرفتار |

captured, caught

• دستگیر بوتن \ بیگ | بندیدل، منگیریدل |

گرفتار شدن | be caught or captured

• دستگیر کرتن \ کنگ | بندول، نیول | گرفتار

کردن | capture, catch

**دشمنی** *dušmanī* [ن] | دبنمنی | دشمنی |

enmity, hostility  
• دشمنی کردن \ کنگ | دبنمنی کول | دشمنی  
کردن | be enemies, make enemies of,  
antagonise

**دعا** *du'ā* [ن] | دعا |

invocation, blessing  
• دعا دادن \ دیگ | ببرا کول | دعای بد کردن |  
execrate

• دعا کردن \ کنگ | دعا کول | دعا کردن |  
pray for, bless

• دعا لوتین \ لوتینگ | دعا غوبنتل | دعا  
خواستن | ask for blessing

**دعوا** *da'wā* ← داوا

**دغال** *dagāl* [ن] | داگ | میدان صاف |  
plain, open country

**دک** *dik(k)* [ن] غونهی | تپه | hill

• دک و دیوان کردن | په نیمه خوله ویل | به در  
گفتن که دیوار بشنود | allude to, hint at

**دک** <sup>(۱)</sup> *duk* ← تک

**دک** <sup>(۲)</sup> *duk* [ن] | جگره | جنگ | war

**دکان** *dukkān* [ن] | دکان | shop

• دکان جتن \ جنگ | دکان وهل (غلا کول) |  
shoplift | دزدی کردن دکان

**دکاندار** *dukkāndār* [ن] | دکاندار | shop-  
keeper

**دکانداری** *dukkāndārī* [ن] | دکانداری |

shop-keeping  
• دکانداری کردن \ کنگ | دکانداری کول |  
دکانداری کردن | keep a shop, work as a  
shop-keeper

**دکتر** *duktar* [ن] | نجلی | دختر | girl

**دسگند** *dasgind* ← دستگند

**دستمپ** *dasmūt(t)* ← دستمپ

**دستموش** *dasmōš* ← دستموش

**دسنماز** *dasnamāz* ← دستنماز

**دشتار** *dištār* [ن] | نجل | نامزاد، نامزاد |  
fiancée

**دشتاری** *dištārī* [ن] | کوزده | نامزادی،

نامزادی | engagement, betrothal, affiancé

**دشت بولان** *dašt-i būlān* [ن] | د بولان دبنبت

| دشت بولان | Bulan desert

**دشت مکران** *dašt-i makrān* [ن] | د مکران

دبنبت | دشت مکران | Makran desert

**دشمان** *dušmān* [ن] | بکنخل | دشنام |

insult, bad language, abuse; swear-word

• دشمان دادن \ دیگ | بکنخل کول | دشنام  
دادن | abuse, insult

• دشمان وارتن \ ورگ | بکنخل کیدل | دشنام  
خوردن | be abused, be insulted

**دشمانکی** *dušmānakkī* [ن] | یو بل ته بکنخل

| فحاشی | mutual abuse

• دشمانکی کردن \ کنگ | یو بل ته بکنخل کول  
| یکی دیگر را دشنام دادن | abuse mutually

**دشمی** *dušammī* [ن] | دو شنبه | Monday

**دشمن** *dušman* [ن] | دبنمن | دشمن |

enemy, foe

• دشمن دوست نه بیت (مث) | دبنمن دوست نه  
کیبری | دشمن دوست نمی شود | an enemy  
doesn't become a friend (prov.)

**دشمندار** *dušmandār* [ص] | دبنمن لرونکی

| دشمندار | having an enemy

دکړه ° dukra ← دکله

دکس [ن] diks | دسک | دسک | compact

disk

دکله [ن] dukla | دوکړه | طبله | tabla

(percussion instrument)

دکن ° dakan [ن] | جنوب، سهیل | جنوب |

south

• دکنی گوات | د جنوب باد | باد جنوبی | south

wind, southerly breeze

دکنچه [ن] dakunča | تراس | front court,

terrace

دک و تیلانک [ن] dak-u tēlānk | تیل

ماتیل | آزار، زجر، تکلیف | distress,

affliction

• دک و تیلانک داتن \ دیگ | ظلم کول، خورول

| آزار دادن | torment, persecute

• دک و تیلانک وارتن \ ورگ | مظلوم کیدل،

خوریدل | آزار دیدن | be tormented, be

persecuted

دگ ° dag [ن] | لوی لاره، عمومی واټ |

شاهراه، جاده عمومی | high street, main

street

دگا [ن] dagā | درواغ، ریا، دغا | دروغ، ریا،

دغا | lie, hypocrisy, deceit

دگر digar [صق] | نور | بیگانه، دیگر | 1)

other, another; further, else; more; 2) strange; 3) then; at all; not more

• دگر دگرانت، جگر جگرانت (مث) | پردی پردی

دی، خگر خگر دی | بیگانه بیگانه است، جگر

جگر است | a stranger is a stranger, a liver

is a liver (prov., cf. charity begins at home)

دگمتیزم [ن] dugmatizm | دوکمتیزم |

دگمتیزم | dogmatism

دگنیا ° dugnyā ← دنیا

دگه diga ← دگر

دل dil [ن] | (۱ | زړه؛ ۲) جرأت | (۱ | دل؛ ۲) جرأت

1) heart; 2) stomach; 3) courage |

• دستی دل | ورغوی | کف دست | palm (of

the hand)

• پادی دل | تلی (د پنبی) | کف پای | sole (of

the foot)

• دل برتن \ برگ | زړه بایلل، مین کیدل | دل را

ربودن، فریفته ساختن | capture sb.'s heart

• دل داتن \ دیگ | مین کیدل | عاشق شدن |

fall in love

• دل داشتن \ دارگ | مینه لرل | محبت داشتن |

love, be attracted by

• دل سستن \ سنگ | سره بیلیدل | دل کندن |

break up or split up with

• دل سوتن \ سچگ | زړه سوخیدل | دل سوختن

lacerate the heart |

• دل کشتن \ کشگ | دلچسپی لرل | علاقه

داشتن | be interested

• دل منتن \ مانگ | دق کیدل | دق شدن |

languish for, crave for

• دلا آتن \ آییگ | محسوسیدل، په زړه کی

گرخیدل | به خاطر آمدن، به فکر گذشتن |

occur, come to one's mind

• دلا آورتن \ آرگ | محسوسول، په زړه کی راوړل

| به خاطر آوردن، محسوس کردن |

remember, recall, bring to one's mind

• دلا به دگری زهگا مه بندد (مث) | زړه د بل چا په

زوی مه تره | به فرزند دیگر دل میند | don't

take into your heart the son of another

person (prov.)

• دل به دلا راه داریت (مث) | د زړه زړه ته لاروی |

دل به دل راه دارد | one heart has a way to

another (prov.)

دل dall [ن] | بداخلاقه بنخه | زن بداخلاق |

harlot, slut

**دلبر** *dilbar* [صن] | بنکلی، گلالی، زپه  
 وپرونکی | دلبر | 1) charming, coquettish;  
 2) sweetheart

**دل پردی** *dilpadardī* [ن] | تسلیت |  
 condolence, sympathy

**دل پرام** *dilparrām* ° [صن] | زپه وپرونکی |  
 دلبر | 1) charming, coquettish; 2) |  
 sweetheart

**دلپسند** *dilpisand* [ن] | فرمایش |  
 order, ordering

**دلپیچ** *dilpēč* [ن] | دپیچ ناروغی | اسهال،  
 پیچ | diarrhoea (Med.)

**دل ترک** *diltrak* [ن] | په زپه کی د وینو توپونه  
 | سکتہ قلبی | heart attack (acute  
*myocardial infarction, Med.*)  
 • دل ترک بوتن \ بیگ | د زپه چاودنه لرل | سکتہ  
 قلبی کردن | have a cardiac infarction or  
 heart attack

**دلجم** *dilgam* [ص] | مطمئن، ډاډمن | مطمئن،  
 خاطر جمع | assured, confident, certain  
 • دلجم بوتن \ بیگ | زپه ډاډ کیدل | خاطر جمع  
 شدن | be assured, persuade oneself  
 • دلجم کرتن \ کنگ | ډاډ ورکول | خاطر جمع  
 ساختن | assure, make sure

**دلجمی** *dilgamī* [ن] | د زپه ډاډ | دل جمعی |  
 certainty, sureness

**دلدار** *dildār* [ن] | دلدار |  
 sweetheart

**دلدرد** *dildard* [ن] | د زپه درد | دل درد |  
 bellyache, abdominal pain

**دلدل** *duldul* [ن] | دل دل | Duldul (Ali's  
 horse)

**دلا** ° *dillā* [ن] | منگوئی | کوزه خورد |  
 little jug or pitcher

**دلار** ° *dallār* ← دلال

**دلاری** ° *dallārī* ← دلالی

**دلاپ** *dilāp* [ص] | ستړی، مرور، خوابدی |  
 خسته، رنجیده | tired; offended

**دلاسا** *dillāsā* [ص] | ډاډ گیرنه، دلاسا | تسلی  
 sedation |

• دلاسا بوتن \ بیگ | ډاډ میندل | تسلی شدن |  
 be soothed

• دلاسا داتن \ دیگ | د زپه ډاډ ورکول | تسلی  
 دادن | console

• دلاسا کرتن \ کنگ | ډاډ گیرنه ورکول | تسلی  
 کردن | sooth

**دلاک** *dallāk* [ن] | نایی | سلمانی | barber

**دللال** *dallāl* [ن] | دلال |  
 broker, go-between, middle-man; dealer

**دلالی** *dallālī* [ن] | دلالی |  
 brokerage, broking

**دلاور** *dillāwar* [ص] | زپه ور | دلاور |  
 valiant, brave

• دلاورین مرد جنگی پرا درسته بی (مٹ) | زپه ور  
 سړی په میدان کی پیژندل کیږی | مرد دلاور در  
 میدان جنگ شناخته می شود | a brave  
 person is known on the battlefield (prov.)

**دلاوری** *dillāwarī* [ن] | زپه ورتیا | دلاوری  
 valour, bravery |

**دلبدی** ° *dilbadī* [ن] | تشویق، هڅونه |  
 تشویق | encouragement

• دلبدی بوتن \ بیگ | تشویقیدل | تشویق شدن |  
 be encouraged |

• دلبدی داتن \ دیگ | تشویقول | تشویق کردن  
 encourage |

• دلگوش کرتن \ کنگ | پاملرنه کول | توجه  
کردن | pay attention to, take care of

**دلگوش کار** *dilgōškār* [صن] | خارو |  
هوشیار | watchful

**دلگوش کنوک** *dilgōškanōk* [فا] | پاملرنه  
کونکی | توجه کننده | paying attention to

**دلگوشی** *dilgōšī* [ن] | پاملرنه | توجه |  
attention

**دلگیر** *dilgīr* [ص] | مشتاق، هیله من |  
دلگیر، علاقه مند | wishful, longing

• دوری دلگیری، نزدیکی بدگیری (مث) له لیری په  
ارمان، له نږدی یی پښیمان | از دور به ارمان، از  
نزدیک پشیمان | promising from afar but  
disappointing close at hand (*prov.*)

**دل لوټ** *dillōt* [ن] | د زړه غوښتنه | دلخواه |  
heart's desire

**دلمانگ** *dilmānag* [ص] | د لیدو هیله من،  
مشتاق | مشتاق و آرزومند دیدار | eager to  
see sb.

• دلمانگ بوتن \ بیگ | هیله من کیدل | مشتاق  
شدن | longing to see sb.

• دلمانگ کرتن \ کنگ | هیله من کول | امیدوار  
ساختن | raise sb. 's hope to see sb.

**دلمانگی** *dilmānagī* [ن] | اشتیاق، آرزو |  
eagerness, anxiousness; ardent desire

• دلمانگی بوتن \ بیگ | اشتیاق لرل | اشتیاق  
داشتن | long for, yearn for, wish

**دلنگران** *dilnigrān* [ص] | مایوسه، ناراضه |  
مایوس، ناراض | dissatisfied,

discontent(ed), displeased

• دلنگران بوتن \ بیگ | مایوسه کیدل، ناراضه  
کیدل | ناراض شدن، مایوس شدن | be  
dissatisfied, be discontent, be displeased

**دل ډډی** *dildaddī* [ن] | د زړه ډاډگیرنه |  
دلگرمی | assurance, encouragement

**دل سرد** *dilsard* [ص] | زړه تور | دل سرد |  
discouraged

• دل سرد بوتن \ بیگ | زړه توریدل | دل سرد  
شدن | be discouraged

• دل سرد کرتن \ کنگ | زړه تورول | دل سرد  
کردن | discourage

**دلسوچ** *dilsōč* [صن] | خواخوږی، زړه سواندی  
| دلسوز | compassionate, sympathetic

**دلسوچی** *dilsōčī* [ن] | زړه سوانده | دلسوزی  
| compassion; pity, sympathy

**دل کباب** *dilkabāb* [ص] | زړه سوی | دل  
کباب | compassionate, sympathetic

**دلکش** *dilkaš(š)* [ص] | علاقه مند | inclined  
| inclination,

**دلکشی** *dilkaššī* [ن] | تمایل |  
propensity

• دلکشی داشتن \ دارگ | میل لرل | تمایل  
داشتن | be inclined

**دلکهر** *dilkahr* [ص] | مرور، خپه | خفه | sad,  
displeased, gloomy, unhappy

**دلگ** *dilag* [ن] | د خټکی او تربوز مغز | گل یا  
مغز تربوز و خربوزه | fruit flesh (*melon*)

**دلگران** *dilgrān* [ص] | مرور، خپه، زړه بډاوی  
| خفه، آزرده | sad, displeased, offended

**دلگرانی** *dilgrānī* [ن] | مرور توب، خپگان |  
خفه گی، آزرده گی | sorrow, sadness;  
resentment; displeasure

**دلگوش** *dilgōš* [ن] | پاملرنه | توجه |  
attention

• دلنگران کردن \ کنگ | مایوسه کول، ناراضه کول | مایوس کردن، ناراض کردن |  
dissatisfy, displease

**دلنند** *dilnind* [ص] | زړه غوښتنی، په زړه پوری |  
دلنشین | likeable, pleasant, nice

**دلو** *dalw* [ن] | سلواغه، دلو (د کال یوولسمه میاشت) | دلو (برج یازدهم سال) | 1) Dalw  
(eleventh month of the solar year); 2) Aquarius (Astr.)

**دلو** ° *dillō* [ن] | منگی | کوزه آب |  
water | jug, pitcher

**دلوت** *dalwat* [ن] | شته، دارای | مال، هستی  
property, estate |

**دلهوش** *dilhōš* [ص] | هوبنه | هوش |  
consciousness

**دلهون** *dilhōn* [ص] | جگرخوار | جگرخون |  
suffering, afflicted

**دل هیکیم** ° *dilhēkīm* [ن] | قناعت، رضایت  
contentment, consent |

**دلیر** *dilēr* [ص] | زړه ور | دلیر |  
brave

**دلیگا** *dilīgā* [ق] | د زړه له کومی | از ته دل |  
from the bottom of the heart

**دلیل** *dalīl* [ن] | دلیل | دلیل، برهان |  
reason, proof

• دلیل آوردن \ آرگ | دلیل راوړل | دلیل آوردن  
prove, substantiate |

**دم** <sup>۱</sup> *dam* [ن] | ۱) دم، شیبه، گری؛ ۲) نفس | ۱)  
لحظه، دم؛ ۲) نفس | 1) moment; instant,

jiffy; split second; 2) breath  
• دم برتن \ برگ | ستړی کیدل | مانده شدن،  
خسته شدن | tire, become tired |

• دم کشیدن \ کشگ | دمه کول | دم گرفتن،  
استراحت کردن | relax, rest; have a rest |

• دم غنیمت انت (مث) | فرصت غنیمت دی |  
the moment is wealth | فرصت غنیمت است  
(prov., i.e. jump at the chance)

**دم** <sup>۲</sup> *dam* [ن] | بخار |  
steam

**دم** <sup>۳</sup> *dam* [ن] | دم، اوده | دم ودعا |  
conjuraton, incantation; charm, spell

**دم** *dum* [ن] | لکی | دم |  
tail

• دم به دست نه دنت | لکی په لاس کی نه ور کوی  
| دم به دست نمی دهد |  
sb. doesn't let himself be caught

**دم** *damm* ← دمب

**دمار** *damār* [ن] | بنامار | شامار |  
dragon

**دماغ** *dumāg* [ن] | دماغ |  
brain (Anat.)

**دماگ** *dumāg* ← دماغ

**دمامگ** <sup>۱</sup> *damāmag* [ن] | نغاری، بوغکی |  
نغاره، شیپور | kettledrum

• دمامگ جتن \ جنگ | نغاری وهل | نغاره  
زدن | beat the kettledrum

**دمامگ** <sup>۲</sup> *damāmag* [ن] | دباب، پرتم |  
شکوه، جلوه | splendour; magnificence;  
grandeur

**دمامه** *damāma* ← دمامگ <sup>۱</sup>

**دمان** *damān* [ن] | وخت | وقت، زمان |  
time

**دمب** *damb* [ن] | ورنی، ویجاړتیا، پخوانی  
خایونه چی ورن شوی او په غونډیو بدل شوی  
دی | بقایای آبادیهای باستان که به تپه ها تبدیل  
شده باشد | ruins which turned into dust

**دمب** *dumb* ← دم *dum*



**دمگ** *damag* [ن] | خوا، سیمه | طرف، سمت  
side, direction; region |

**دمگ** *dummag* [ن] | لم | دنبه | *fat tail (of Asiatic sheep)*

**دمگپالی** *damagpālī* [ن] | سمت پرستی |  
localism |

**دمگدوست** *damagdōst* [صن] | سمت پرست  
local patriot |

**دمگی** *damagī* [ص] | سمتی، محلی |  
local, regional, spatial  
• دمگین کونسل | محلی شورا | شورای محلی  
local council |

**دموک** *damōk* [ن] | بنی | دم آهنگر |  
bellows, bag bellow

**دمول** *dammōl* [ن] | موری | موری تنور |  
oven opening (for air ventilation)

**دن** ° *dun* [ن] | عطر، خوشبویی |  
flavour, perfume, fragrance

**دنانی** ° *dunānī* [ص] | معطر |  
fragrant, perfumed; sweet-smelling

**دنبوره** *dambūra* ← دنبوره

**دنتان** *dantān* [ن] | غابن | دندان |  
tooth  
• دنتان کرتن \ کنگ | غابنونه توکیدل | دندان  
کشیدن | cut one's teeth |  
• دنتان کشتن \ کشگ | غابن ایستل | دندان  
کشیدن | pull a tooth |  
• دنتان دور بوتن \ بیگ | د غابن درد لرل |  
دندان درد شدن | have toothache |  
• اکلین دنتان | د عقل غابن | عقل دندان |  
wisdom tooth  
• شیرین دنتان | د شیدو غابن | دندان شیری |  
milk tooth

**دمبچار** *dambčār* [ن] | ارکیولوجیست،  
لرغونی پیژندونکی | باستانشناس |  
archaeologist

**دمبورگ** *dambūrag* ← دنبوره

**دمبوره** *dambūra* [ن] | دنبوره (موسیقی آله)  
tambura (two- | آله موسیقی) |  
*stringed musical instrument*)  
• دنبوره جتن \ جنگ | دنبوره پغول | دنبوره  
نواختن | play tambura |

**دمتوس** *damtōs* [ن] | ستیری، ستومانه | نفس  
گرفته | winded, short of breath |  
• دمتوس بوتن \ بیگ | ستیری کیدل | نفس  
تنگ شدن | lose one's wind, get out of  
breath  
• دمتوس کرتن \ کنگ | ستیری کول | نفس تنگ  
ساختن | take sb.'s breath away |

**دمتوسی** *damtōsī* [ص] | زره تنگ | خسته و  
دل تنگ | tired, displeased; homesick |  
• دمتوسی کرتن \ کنگ | زره تنگیدل | دلتنگی  
کردن | be tired; show signs of  
homesickness or anguish

**دم و چف** *dam-u čuf* [ن] | دم چف | دم و  
چف | conjuration, incantation; charm, spell

**دمچین** *dumčīn* [ن] | پیارمه | پا و دم |  
crupper of a saddle for a horse

**دم دم** *damdam* [ن] | جشن، بنادی | جشن،  
شادمانی | whoopee, festival, party |  
• دم دم کرتن \ کنگ | جشن کول، جشن نیول |  
جشن کردن | celebrate, fete, revel |

**دمک** ° *damk* [ن] | کوچه | کوچه | street

**دواخانه** *dawāxāna* [ن] | درملتون | ادویه  
apothecary, chemist's, pharmacy | فروشی

**دوار** *dawār* [ن] | خای، استوگنخی، پندغالیه  
| محل بود و باش |

**دوارگ** *dwārag* [صق] | یوخل بیا | دوباره،  
تکراراً |  
again, afresh, anew; once again; repeatedly

• دوارگین جوړ کړتن \ کنگ | بیا جوړول |  
rebuild, reconstruct | بازسازی کردن |

**دوانزده** *dwānzda* [ع] | دوولس | دوازده |  
twelve

**دوبند** *duband* [ن] | دوه بیزی | دوبیتی |  
quatrain (*Lit.*), four lined stanza

**دوبه** *dōba* [ن] | تور | تهمت |  
accusation, charge

• دوبه جتن \ جنگ | تور تپل | تهمت کردن |  
accuse, bring a charge against *sb.*

**دوپاد** *dupād* [ن] | سپی | انسان، دوپا |  
human being

• دوپادی شیرا جوان پکن و چارپادی توما (مث)  
| د انسان شیددی بنه کره او خاروی تخم | شیر  
انسان را خوب کن و از حیوانات تخم آنرا |  
pick good mother's milk for human beings  
and choose good sperm for animals  
(*prov.*)

**دوت** *dūt* [ن] | لوگی | دود |  
smoke

• دوت کړتن \ کنگ | لوگی کول | دود کردن |  
smoke

**دوتل** *dutal* [ق] | دولایه | دوقاته |  
of double thickness

• دوتل بوتن \ بیگ | دولایه کیدل | دوقاته شدن  
|  
be of double thickness |  
• دوتل کړتن \ کنگ | دولایه کول | دوقاته کردن  
|  
make two layers of *sth.* |

• دنتان که درد پکنت آبی دوا گشتن انت (مث) |  
د ناروغه غابن دوا د هغه ایستل دی | دوا  
دندانی که درد کند کشیدن است |  
the healing of an aching tooth is to pull it (*prov.*)

**دنتانی** *dantānī* [صن] | غابنور | دندان دار  
(طفلی که دندان کرده باشد) |  
with teeth; a child who cut his teeth

**دنز** *danz* [صن] | دوپی، خاوری | گرد و خاک  
dust |

**دنز و مچ** *danz-u muḡ* [ن] | دوپی، خاوری  
| گرد و خاک |  
dust |

**دنگ** ° *ding* [ص] | زورور، واکمن | صاحب  
قدرت، زورمند، توانا |  
powerful, strong; able

**دنگ** ° *dung* [ن] | بوتل |  
bottle |

**دنیا** *dunyā* [ن] | دنیا؛ دولت، شته | دنیا؛  
دولت، هستی |  
1) world; 2) wealth, property

• دنیا په امید و ارتگه بی (مث) | دنیا په امید  
خوړله کیږی | دنیا به امید خورده می شود |  
the world can be born with hope (*prov.*,  
*i.e. there is always slight hope*)

**دنیگه** *danīga* ← تننگا

**دو** *dō* ← دوتن \ دوچگ

**دو** *du* [ع] | دوه | دو |  
two

**دوا** *dawā* [ن] | درمل | ادویه |  
medicine, drug; medicament

**دوا بها** *dawābahā* [ن] | هغه دکاندار چی طبی  
توتی خرخوی | سوداگری که بته و تخمهای طبی  
را بفروش می رساند |  
grocer (*dealing in medical herbs*); druggist

**دودنی** *dūd-nī* [ن] | سپلنی | اسپند | wild rue (Bot.)

**دود و ربیدگ** *dōd-u ribēdag* [ن] | عنعنہ | سنن و عنعنہ | tradition; customs, manners

- دود و ربیدگی شرکاری | فرهنگی اصلاحات | cultural reforms | اصلاحات فرهنگی

**دودیم** *dudēm* [ن] | دوه مخی سپری | آدم دورو | Janus face |

**دودیمی** *dudēmī* [ص] | دوه مخی | دوروی | double-faced |

**دور** <sup>۱</sup> *daur* [ن] | (۱) عصر؛ (۲) فاز، دوران | (۱) | عصر، زمانه؛ (۲) فاز | 1) period of time, epoch, era; 2) phase

- دوری تیلانک | د زمانی خرخ | گردش زمانه | vicissitudes of time
- دور کرتن \ کنگ | تکرارول | دوره کردن | repeat, redo

**دور** <sup>۲</sup> *daur* : دور داتن \ دیگ | غورخول | انداختن | throw

- دور کرتن \ کنگ | له خوبه ناخاپه وینبیدل | ناگهان از خواب برخاستن | wake up | suddenly

**دور** <sup>۳</sup> *daur* ° [ن] | خوشحالی، عیش، چرچی | عیش، تنعم | pleasure; living in luxury, affluence

**دور** <sup>۴</sup> *daur* ° [ن] | رکاب | stirrup, pedal; treadle

**دور** *dūr* [ص] | لیری | دور، بعید | far, remote, aloof, distant; at a distance

- دور بوتن \ بیگ | لیری کیدل | دور شدن | go far or away; go out of sight, keep out of the way; depart, remove oneself

**دوتن \ دوچگ** *dōtin / dōčag* [فم-آ] | دوچیت؛ آدوت | گندل | دوختن | sew

**دوچک** *dōčak* ← دوزخ

**دوچکی** *dōčakī* ← دوزخی

**دوچ** *dōč* [ن] | گندنه | دوخت | embroidery

**دوچاپی** *dōčāpī* [ن] | یوچول رقص دی | یک نوع رقص است | a dance

**دوچار** *dūčār* ← دچار

**دوچگ** *dōčag* ← دوتن \ دوچگ

**دوچگ مز** *dōčagmuz(z)* [ن] | د گندلو مزد | اجرت دوختن | sewer's fee

**دوچوک** *dōčōk* [فا] | گندونکی، خیاط | دوزنده، خیاط | tailor

**دود** *dōd* [ن] | دود، دستور، رواج | رسم و رواج | custom, manner; habit; tradition

- دود کرتن \ کنگ | رواجول | رواج دادن | spread, customise

**دودپ** *dudap* [ص] | دوه مخی، ریاکار | دوزبان، ریاکار | two-faced

**دودل** *dudil* ← دودلگ

**دودلگ** *dudilag* [صن] | زره نازره | متردد | sceptic, disbelieving

- دودلگ بوتن \ بیگ | دوه زری کیدل | متردد شدن | doubt, be in doubt

**دودمان** *dūd-mān* [ن] | خلک | مردم | people

**دودنتان** *dudantān* [ن] | دوه کلن اوبن | شتر | دو ساله | two years old camel (Zool.)

**دورگندی** *dūrgindī* [ن] | دوراندیشی،  
اوپداندی | دوراندیشی | long-sightedness,  
farsightedness

**دورملک** *dūrmulk* [ن] | دیرلیری خای | جای  
بسیار دور | very far place

**دور و باری** *daur-u bārī* [ن] | وخت او  
زمانه | وقت و زمانه | time, period, era

**دورو** *durū* [ص] | دوه مخی | دوروی |  
double-faced

**دوره<sup>۱</sup>** *daura* ← دور<sup>۱</sup>

**دوره<sup>۲</sup>** *daura* [ن] | محاصره |  
siege, blockade

• دوره کرتن \ کنگ | محاصره کول | محاصره  
کردن | beseige, lay seige to

**دوری** *dūrī* [ن] | لیری والی | دوری |  
remoteness; distance, abstention; keeping  
aloof

• دوری و دوستی | ایرو والی او دوستی | دوری  
و دوستی | far, but friends (idiom.)

**دوزخ** *dūzux* [ن] | دویخ | دوزخ | hell

**دوزخی** *duzaxī* [ص] | دویخی | دوزخی |  
infernal; hellish; damned

**دوزوا** *dōzwā* [ن] | دوست | friend

**دوس** *daūs* [ن] | دوس، دیوٹ | cuckold

**دوست** *dōst* [صن] | دوست | 1) friend; 2)  
friendly

• دوست بوتن \ بیگ | دوست کیدل | دوست  
شدن | make friends

**دوستی** *dōstī* [ن] | دوستی | friendship

• دوستی کرتن \ کنگ | دوستی کول | دوستی  
کردن | make friends

• دور کرتن \ کنگ | لیری کول | دور کردن |  
keep at a distance; banish, remove,  
conjure away

• دور بیی جو بیی | لیری بیی جو بیی | دور  
باشی جور باشی | be far, but be fine  
(idiom.)

• کسی که شه چما دور بوت شه دلا هم دوره بیت  
(مث) | خوک چی له سترگو خخه لیری کیپی له  
زپه خخه هم لیری کیپی | کسی که از دیده دور  
شد از دل هم دور می شود | out of sight, out  
of mind

**دور** *dōr* [ن] | درد، خوږ | آزرده گی |  
ache, pain

**دوران** *daurān* [ن] | دوران | period, era

• دوران جو پکنو کین برکت و کت | دوران  
جو پکونکی بریاوی | دست آوردهای دوران  
ساز | epoch-making attainments

**دوربن** *dūrbun* [ص] | لوی، پسرور |  
وسیع، پهناور | vast, extensive, wide

**دوربین** *dūrbīn* [ن] | ۱) دوربین؛ ۲) د  
عکاسی کمره | ۱) دوربین؛ ۲) کمره عکاسی |  
1) binocular; 2) camera (Phot.)

**دورچار<sup>۱</sup>** *dūrčār* [ص] | اوپداندی |  
دوراندیش | farsighted, longsighted;  
prospective

**دورچار<sup>۲</sup>** *dūrčār* [ن] | دوربین |  
binocular

**دور رس** *dūr-ras* [ص] | لیری ویشتونکی  
دور رس | far-reaching

**دورگ** *dōrag* ← دور *dōr*

**دورگ بام** ° [ن] ? | ترغونی سهار | بامداد  
تاریک | crack of dawn

**دورگند** *dūrgind* ← دورچار<sup>۱</sup>

خوش است | the sound of a drum is pleasant from afar (*prov.*)

**دول** <sup>(۲)</sup> *dōl* [ن] | بوکه، ډول | دول | bucket

**دولاخت** *dūlāxt* [ن] | گرځ، دوږی | گردو غبار  
dust |

**دولت** *daulat* [ن] | دولت، نظام | دولت | 1)  
government, state; 2) wealth; riches

**دولتدار** *daulatdār* [ص] | شتمن | دولتمند  
rich, wealthy |

**دول و چاپ** *dōl-u čāp* [ن] | ډول او اتن |  
دهل ورقص | music and dance

**دولی** *dōlī* [ن] | ډولچی | دهل نواز |  
drummer

**دوموت** *dumōt* [ن] | جوله، خهره، قیافه |  
physiognomy, mien | قیافه

**دوموسمی** *dumōsumī* [ص] | دوه فصلیز |  
دو فصله | two seasons long, for two  
seasons; of two seasons

**دومی** *dōmī* [ع، ص] | (۱) دوهم؛ (۲) بل | (۱)  
دوم؛ (۲) دومی | 1) second; 2) the other, the  
second one

**دونلی** *dunalī* [ن] | غبرگی شپلی | توله جوره  
بی | double flute

**دونو** <sup>°</sup> *dōnau* [ص] | گډوډ، جرړ | درهم و  
برهم | mixed up, disordered

• دونو بوتن \ بیگ | گډوډیدل | درهم و برهم  
شدن | get mixed up

• دونو کرتن \ کنگ | گډوډول | درهم و برهم  
کردن | mix up; disorder, disarrange

**دونیم** *dunēm* [ع] | دوه نیم | دونیم |  
two and a half

• دوستیی گس | دوستی خونه | اتاق دوستی  
house of friendship |

• دوستی په زور نه بیت (مث) | دوستی په زور نه  
کیږی | دوستی به زور نمی شود | one cannot  
force a friendship (*prov.*)

**دوسری** *dusarī* [ق] | یو په دوه | یک بر دو |  
twice

**دوش** *dōš* ← دوشتن \ دوشگ

**دوشتن** \ **دوشگ** *dōštin / dōšag* [فم-آ]  
دوشیت؛ آدوشت | لوشل | دوشیدن | milk

**دوشمبې** *dušambē* [ن] | دوشنبه | Monday

**دوشوک** *dōšōk* [فا] | لوشونکی | دوشنده |  
milker

**دوشی** *dōšī* [ق] | برای، تیره شپه | دیشب |  
last night

**دوکارچ** *dūkārč* [ن] | قیچی (د کورپی) |  
قیچی کلان (برای چیدن پشم گوسفند) | blade  
shears (*for sheep shearing*)

**دوکین** *dōkēn* [ص] | دواړه | هر دو | both

**دوگ** *dōg* [ن] | شلومبی | دوغ | churned  
sour milk

**دوگام** *dugām* [ن] | د آس ورو ورتگ |  
آهسته آهسته رفتن اسب | trot

**دوگو** *dōgō* [ن] | د غوړو شیره | مواد ترش  
مایع که پس از تصفیه مسکه در دیگ ته نشین  
می شود | buttermilk

**دول** <sup>(۱)</sup> *dōl* [ن] | ډول | دهل | dhol  
(*percussion musical instrument*)

• دول جتن \ جنگ | ډول ږغول | دهل نواختن |  
beat the drum

• دولی توار شه دورا وش انت (مث) | د ډول غږه  
لیری بڼه خوند کوی | آواز دهل شنیدن از دور

**دیات** *diyāt* [ن] | کلی | قرا | villages

**دیار** *diyār* [ن] | هیواد، وطن | سرزمین،  
territory; country; | مملکت؛ وطن |  
homeland

**دیب** *dēb* [ن] | دیب | دیو | demon

**دیانت** *diyānat* [ن] | دیانت | relaxation

**دیدار** *dīdār* [ن] | ننداره | دیدار | meeting;  
view, sight

**دیدگ** *dīdag* [ن] | (۱) نظر؛ (۲) دسترگو تور | (۱)  
نظر؛ (۲) دیده | (۱) view, sight; 2) pupil  
(Anat.)

- منی چمانی دیدگ | زما دسترگو تور | نور  
دیده ام | my sweetheart, my darling

**دیدن** *dīdan* [ن] | | لیدنه، کتنه | دیدار |  
meeting; view, sight

- دیدن کرتن \ کنگ | لیدل، کتنه کول | دیدار  
کردن | meet, see

**دیر** *dēr* [ص] | (۱) ناوخته، خنډ؛ (۲) پخوانی،  
لرغونی | (۱) دیر؛ (۲) باستانی، قدیمی | (1)  
late; 2) old, ancient

- دیرآتن \ آیک | ناوخته راتلل | دیرآمدن |  
late
- دیر کرتن \ کنگ | خنډ کول | دیر کردن |  
delayed

**دیر** *dīr* ← دور *dūr*

**دیرپانډ** *dērpānd* [ص] | غزیدلی | زیاد،  
طولانی | sustained

**دیرگ** *dairag* [ن] | داریا | دائره |  
tambourine (musical instrument)

- دیرگ جتن \ جنگ | داریا وهل | دائره زدن |  
play tambourine

**ده** *dah* [ع] | لس | ده | ten

**ده** *dih* [ن] | کلی | ده، قریه | village

**دهر** ° *dahr* ← در

**دهشتگری** *dahšatgarī* [ن] | تروریزم |  
terrorism

**دهک** ° *dahk* [ن] | گزار، برید | حمله |  
attack, assault

**دهک** *dihak* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلیست در بلوچستان |  
Dehak (place in Balochistan)

**دهکان** *dihkān* [ن] | دهقان | peasant, farmer

**دهکانکاری** *dihkānkārī* [ن] | کرهیه |  
agriculture | زراعت

**دهکه و دورا** ° *dahka-u dōrā* [ن] | گنه  
گونه | ازدحام | crowd(ing)

**دهمی** *dahumī* [ع] | لسم | دهم | tenth

**دهن غلامان** *dahngulāmān* [ن] | په نیمروز  
کی د خای نوم دی. | نام محلیست در نیمروز |  
Dahngulaman (place in Nimroz)

**دهنی** ° *dahnī* [ن] | بناغلی | آقا | Mister

**دهوکه** ° *dhōka* [ن] | غول | فریب | deceit,  
fraud

- دهوکه داتن \ دیگ | غولول | فریب دادن |  
deceive, cheat

**دهیت** *dahīt* ← دوت

**دهیک** *dahyak* [ن] | لسمه برخه | یک دهم |  
one tenth

**دی** ° *dē* [ق] | هم | also, too, as well

- آدیم | هغه خوا | آن طرف | that side
- دیم برتن \ برگ | (۱) پر مخ بیول؛ (۲) ادامه ورکول | (۱) به پیش بردن؛ (۲) ادامه دادن | 1) develop, improve; 2) continue
- دیم داتن \ دیگ | استول، لیرل | فرستادن، روان کردن؛ صادر کردن | send, forward, deliver; export
- دیما آتن \ آیک | وړاندی راتلل، پینیدل | پیش آمدن | 1) come towards, approach, come to meet; 2) come forward, emerge (from behind)
- دیما اورتن \ آرگ | وړاندی کول، بنودل | پیش آوردن، نشان دادن | bring forward, present, put forth, offer
- دیما اشتن \ الگ | وړاندی کول | تقدیم داشتن | present, submit, hand in
- دیما برتن \ برگ | وړاندی بیول، ترقی ورکول | پیش بردن؛ ترقی دادن، آباد ساختن | bring forward; develop
- دیما شتن \ روگ | (مخ په) وړاندی تلل | پیش رفتن | go forward, go ahead
- **دیم** (۲) *dēm* [ن] | سابقه، تیروخت | سابق، گذشته | past
- **دیمی حکومت** | سابق حکومت | حکومت سابق | former government
- **دیمی شرط** | دمخی شرط | پیش شرط | precondition
- **دیما** *dēmā* [لج] | 1) د ... په مخکی، د ... دمخه؛ (۲) تر (د) ... دمخه، | 1) پیش، پیش روی؛ (۲) پیش از، قبل از | 1) in front of, ahead of; 2) before, ago
- **دیمایی** *dēmāyī* [ن \ ق] | 1) پرمختگ؛ (۲) وړاندی | 1) پیشروی؛ (۲) بطرف جلو | 1) progress; 2) ahead, forward
- **دیمبرگی** *dēmbaragī* [ن] | دوام | continuation, extension; extra time; prolongation

- **دیرمان** *dērmān* [صق] | (۱) جاویدانی، دایمی؛ (۲) تل، همیشه | (۱) جاوید، دایمی، دیرپای؛ (۲) همیشه، جاویدانه، دایماً | 1) eternal; constant, continual, permanent; 2) always, constantly, continually, permanently, all the time
- **دیرمان بوتن \ بیگ** | د تل د پاره پاره کیدل | پایدار شدن | remain forever
- **دیره** *dēra* [ن] | کلی | قریه | village
- **دیره غازیخان** *dēragāzīxān* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محللیست در بلوچستان | Deraghazikhan (place in Balochistan)
- **دیستن \ گندگ** *dīstin / gindag* [فم-آ] | گندیت؛ آدیست | لیدل | دیدن | see
- **دیستنی** *dīstinī* [ص] | د کتلو وړ | دیدنی، قابل دیدن | worth seeing; lovely
- **دیکتاتور** *dīktātōr* [ن] | دیکتاتور | dictator, strongman
- **دیگ** *dēg* [ن] | دیگ | kettle, pot
- **دیگی دپ پاچ بیت کچکا حیا بیت (مٹ)** | که د دیگ سر خلاص دی، سپی دی باید حیا ورکړی | اگر سر دیگ باز است سگ باید حیا کند | if the lid of the pot is open the dog must be ashamed (prov.)
- **دیگ** *dayag* ← داتن \ دیگ
- **دیگدان** *dēgdān* [ن] | نغری | دیگدان | fireplace, hearth
- **دیگر** *dīgar* [ن، ق] | مازدیگر | دیگر | late afternoon; at late afternoon
- **دیم** (۱) *dēm* [ن] | (۱) مخ؛ (۲) صفحه؛ (۳) خوا | (۱) روی؛ (۲) صفحه؛ (۳) طرف | 1) face; 2) page; 3) side

**دیمگری** [ن] *dēmگیرī* | مخ نیوی | جلوگیری  
prevention |

**دیم هونی** [ن] *dēmhōnī* | (1) قربانی؛ (۲) هغه  
پسه چی د ناوی دراتگ په وخت کی حلالیری |  
(1) قربانی؛ (۲) گوسفندی که به پیش پای عروس  
کشته میشود | (1) sacrifice, offering;  
victim; 2) sacrificial lamb (*butchered at  
the bride's arrival in the house of the  
bridegroom*)

- دیم هونی بوتن \ بیگ | قربانی کیدل | قربانی  
شدن | be sacrificed |
- دیم هونی کرتن \ کنگ | قربانی کول | قربانی  
کردن | sacrifice |

**دیمی** <sup>(۱)</sup> *dēmī* [صن] | (1) مخکینی؛ (۲)  
راتلونکی، آینده | (1) جلوپی؛ (۲) آینده | (1)  
prior, preceding, first, foremost; 2) future

**دیمی** <sup>(۲)</sup> *dēmī* [ن] | نخول | موی چینی، نخ  
کردن (صورت زن) | hair removal (*from  
face*)

- دیمی کرتن \ کنگ | نخول | موی چینی کردن،  
نخ کردن | remove hair (*from face*) |

**دین** [ن] *dīn* | دین | religion

**دین** [ن] *dain* | (1) پور؛ (۲) وظیفه، ذمنه | (1)  
انتقام؛ (۲) حق | (1) revenge; 2) duty,  
obligation

**دینی** [ص] *dīnī* | دینی | religious

- دینیین براس | دینی ورور | برادر دینی |  
blood brother

**دیو** *dēw* ← دیب

**دیوال** [ن] *dēwāl* | دیوال | دیوار | wall

**دیوان** [ن] *dīwān* | (1) مجلس، غونده، محفل؛  
(۲) دیوان (د شعرونو مجموعه) | (1) مجلس،  
جلسه؛ (۲) دیوان (مجموع اشعار) | (1)

**دیمبری** [ن] *dēmbarī* | انکشاف | پیشبرد |  
development

**دیمپان** [ص] *dēmpān* | مخامخ، مقابله |  
مقابل، روبرو | opposite; vis-à-vis

**دیمپانی** [ن] *dēmpānī* | خان ساتنه، دفاع |  
دفاع، مقابله | defence; resistance

- دیمپانی بوتن \ بیگ | ساتنه کیدل، دفاع کیدل  
| دفاع شدن | be defended |
- دیمپانی کرتن \ کنگ | دفاع کول، خان ساتل |  
دفاع کردن، خود را محافظت کردن | defend,  
safeguard

**دیم په دیم** *dēmpadēm* [صق] | مخامخ |  
روبرو | opposite (to), vis-à-vis; face to  
face

**دیم په دیمی** *dēmpadēmī* [ص] | متقابل |  
رویاری، متقابل | mutual; reciprocal

- دیم په دیمیین سرپد بوگ | متقابل تفاهم |  
mutual agreement | تفاهم متقابل

**دیمتری** [ق] *dēmtirī* | پخوا | پیشتر، قبلاً |  
in the past

**دیمچیر** *dēmčēr* :

- دیمچیر داتن \ دیگ | ستر کول | روی گرفتن  
| cover, conceal (*women*) |

**دیم دیوک** *dēm dayōk* [ن] | استوونکی،  
لیبونکی | فرستنده | sender, forwarder

**دیم رئوک** *dēmraōk* [ن] | مخکنس | پیش  
آهنگ | pioneer, trailblazer, vanguard

**دیمیری** [ن] *dēmrayī* | پرمختگ | پیشرفت  
| progress, headway, advancement

**دیم شه** *dēm ša* [ح] | تر (د) ... دمخه | پیش  
از، قبل از | before, ago



**ڊاڪو** *dākū* [ن] | په نيمروز کې د ځای نوم دی |

نام محلېست در نيمروز | *Daku (place in Nimroz)*

**ډاڪوگ** *dākōg* ° [ن] | غل، بدكاره، ډاكو |

دزد، بدكار | thief; crook, rogue; malefactor

**ډال** *dāl* ° [ن] | ډال | سپر | shield

• سږگين ډال | هغه ډال چې په سپينو زرو بڼكلي شوی وی | سپري که با نقره تزيين شده باشد | shield adorned with silver

**ډالچاري** *dālčārī* ° [ص] | ځغلند نظر،

سرسري کتنه | سرسري، عدم دقت | inattention, inadvertence

**ډالر** *dālar* [ن] | ډالر (پولي واحد) | دالر (واحد)

پول) | *Dollar (currency)*

**ډالينتن** \ **ډالينگ** *dālēntin / dālēnag* [فم]

-آډالينيت؛ آډالينت | وړانول، چپه کول، تخريبول | ويران کردن، تخريب کردن | destroy, destruct

**ډامب** *dāmb* [ن] | په بلوچستان کې د ځای نوم

دی | نام محلېست در بلوچستان | *Damb (place in Balochistan)*

**ډاند** *dānd* :

• ډانډ بوتن \ بيگ | وړانيدل؛ سپيره کيدل | ويران شدن، تباہ شدن؛ تاراج شدن | be ruined, be demolished

• ډانډ کرتن \ کنگ | وړانول؛ سپيره کول | ويران کردن؛ تاراج کردن | ruin, demolish

**ډانگاچ** *dāngāč* :

• ډانگاچ کرتن \ کنگ | افشا کول | افشا کردن | disclose, reveal |

**ډاه** *dāh* [ن] | 1 | اعلان، آوازہ؛ اخطار؛ ۲)

خرگندوالی، وضاحت | 1 | اعلان، آوازہ؛

gathering, meeting; get-together; 2) *Divan (collection of poetry)*

• ديوان کرتن \ کنگ | غونډه کول | تشكيل جلسه دادن | hold a meeting

**ديوانگ** *dēwānag* [صن] | ليونی | ديوانه |

crazy, mad

**ديوان واجه** *dīwānwāgā* [ن] | د غونډی

مشر | رئيس مجلس | chairman

## ډ

**ډاتار** *dātār* ° [ص] | سخی | generous,

open-handed; liberal

**ډاچی** *dāčī* [ن] | اوبنه | شتر ماده | she-

camel (*Zool.*)

**ډادر** *dādar* [ن] | په بلوچستان کې د ځای نوم

دی | نام محلېست در بلوچستان | *Dadar (place in Balochistan)*

**ډاک** <sup>۱</sup> *dāk* [ن] | پسته | post (*mail*)

• ډاک کرتن \ کنگ | سپيره کول | پست کردن | post

**ډاک** <sup>۲</sup> *dāk* [ن] | ډاک، میدان | میدان صاف،

صحرا | desert, open country, arid plain

**ډاک آر** *dāk-ār* [ن] | ډاگی | پسته رسان |

postman, postwoman

**ډاکخانه** *dākxāna* [ن] | پسته خانه | post-

office

**ډاکتر** *dāktar* [ن] | ډاکتر | ډاکتر | doctor,

physician

**دبی** *dabbī* | ← دپلی

**دپ** *dup* [ن] | رېمنخ (د غالیو د اوبدلو) | شانه

بی که توسط آن قالین و گلیم می بافند |  
weaving comb

**دپلوماسی** *diplōmāsī* [ن] | دپلوماسی |

دیپلوماسی | diplomacy

**دډ** *dad(d)* [ن] | ډاډ، تسلی | جوری، سلامتی

well-being, physical comfort |

**ډرتن** \ **ډرگ** ° *daritin / darag* [فل-آ]

ډریت؛ آډرت | چپه کیدل | چپه شدن | tip  
over, fall over

**ډری** *dirrī* [ن] | منت | reproach

• ډری جتن \ جنگ | پرچا منت کول | سرکسی  
منت کردن | reproach

**ډس** *dass* [ن] | پته | آدرس | address

**ډس و نشان** *dass-u nišān* [ن] | پته |

آدرس | address

**ډفینگ** *difēnag* [ن] | خزانه؛ منابع | 1)

treasury, public purse; 2) resource

**ډک** <sup>۱</sup> *dak(k)* [ن] | ضربه | blow, punch;

slap, pat; smack

• ډک جتن \ جنگ | ضربه وهل | ضربه زدن |  
punch, hit

• ډک وارتن \ ورگ | ضربه خوړل | ضربه خوردن  
get a thrashing or beating |

• بیرگرگی ډک | غیچ اخیستونکی گزار | ضربه  
retaliation, counter-attack | تلافی جویانه

**ډک** <sup>۲</sup> *dak(k)* [ص] | ډک | پُر | full

**ډک** *dik(k)* [ص] | کلک، زیو | سخت | hard

**ډک** <sup>۱</sup> *duk(k)* [ن] | خری، کلی، اسولی، میخ |

میخک پای | corn (Med.)

هشدار؛ ۲) روشنی، وضاحت | 1)

announcement; rumour; warning; 2)

clearness, clarity; distinctness

• ډاه بوتن \ بیگ | خبر کیدل | مطلع شدن | be

informed, become aware

• ډاه برتن \ برگ | خبر کیدل | مطلع شدن،

خبردار شدن | be informed, become aware

• ډاه پرینتن \ پرینگ | آوازه اچول | آوازه

انداختن | spread a rumour

• ډاه داتن \ دیگ | خبر راوړل | اطلاع دادن،

خبردار ساختن | inform, make aware

• ډاه کرتن \ کنگ | اطلاع ورکول | اطلاع دادن،

خبردار ساختن | inform, make aware

**ډاه بر** *dāhbar* [ص] | خبر | مطلع |

informed, aware

**ډاه و شور** *dāh-u šōr* [ن] | هله گوله | شور

و غوغا | clamour, hue; hullabaloo

**ډبا** ° *dibā* [ص] | بی حیا | impudent,

shameless; bare-faced

• ډبا بوتن \ بیگ | بی حیا کیدل | بی حیا شدن

behave shamelessly or unashamedly |

**ډبارتن** \ **ډبارگ** *dubārtin / dubārag* [فم]

-آډباریت؛ آډبارت | غندل، سپکول، بدویل

| بدگویی کردن | libel, slander

**ډبتن** \ **ډبگ** *dubbitin / dubbag* [فل-آ]

ډبیت؛ آډبت | ډوبیدل | به خواب فرورفتن |

doze, snooze

**ډبلی** *dabbalī* [ن] | دپلی | قطی کوچک

نصوار | chewing tobacco box

**ډبنگ** *dabang* [ص] | 1) غت بت؛ ۲) زورور |

1) big, giant, gigantic; | ۲) زور آور

2) mighty, powerful

**ډبو** *dabū* [ص] | غت بت | کلان | huge,

giant

**ڊگي** *daggī* [صن] | زورغویی | گاو پیر | old cow (Zool.)

**ڊل** *dal(l)* [ن] | 1 | هیئت؛ 2 | جرگه | 1) delegation, deputation, mission; 2) Jirga (tribal council)

**ڊلتن ۱ ڊلگ** *dalitin / dalag* [فل-آڊلیت؛ آڊلت] | چپه کیدل | چپه شدن | tip over, fall over

**ڊلتن ۱ ڊلگ** *dalitin / dalag* [فل-آڊلیت؛ آڊلت] | په غابنو پریکول | بادندان قطع کردن | bite off

**ڊلگ** *dalag* [ن] | اوگره | دلده | bran

**ڊلگ** *dalag* ← ڊلتن \ ڊلگ (۱) (۲)

**ڊله گی** *dalagī* [ص] | اوگریز، داوگری | دلده یی | gritty, (of) semolina

**ڊم** *dam(m)* [ن] | ڊنگره میڙه | گوسفند پیرو لاغر | old sheep (Zool.)

**ڊم** *dam(m)*

- ڊم داتن \ ڊیگ | بنخول | زیر خاک کردن | burrow, bury
- ڊم وارتن \ ورگ | بنخیدل | زیر خاک شدن | be burrowed, be buried

**ڊمارتن ۱ ڊمارگ** *dumāritin / dumārag* ← ڊبارتن \ ڊبارگ

**ڊمب** *dumb* [ن] | ڊم؛ د سازیانو ډله | هنرمند؛ دستة هنرمندان | musician; (group of) musicians

**ڊمبوره** *dambūra* ← دمبوره

**ڊن** *dan(n)* [صن] | 1 | بیدیا چی وانبه په کی نه وی؛ 2 | بهر، دباندی | 1 | صحرای بی گیاه؛ 2 |

**ډک** *duk(k)* ← ډپ

**ډکال** *dukkāl* [ن] | قحطی | famine

**ډکتن ۱ ډگ** *dakitin / dakag* ° [فم-آڊلیت؛ آڊکت] | پتول | پنهان کردن | hide

**ډکم** *dakkum* ° [ن] | وینسته | موی | hair

**ډکی** *dakkī* [ن] | بوغده، بیبیدی | کارد بزرگ، خنجر | dagger; carving knife

**ډگار** *digār* [ن] | ځمکه | زمین | earth, land, ground

- ډگار همودا سچیت که سری آتش بیت (مٹ) | ځمکه هغه سوخی چی اور پر بلیږی | زمین جای می سوزد که بر آن آتش باشد | where there is fire the earth is burnt (prov.)

**ډگار جمب** *digārğumb* [ن] | زلزله | earthquake

**ډگار دار** *digārdār* [ن] | فیوډال | فیوډال | seignior; landlord

**ډگار در** *digārdir(r)* [ن] | یو ډول حشره دی | یک نوع حشره است | an insect

**ډگار گردی** *digārgardī* [ن] | د گنج پلتنی | گنجپالی | treasure hunt

**ډگاری** *digārī* [ص] | د مخکی | زمینی | terrestrial, territorial; land

- ډگاریین سیاست | جیوپلټیکس | جیوپلټیک | geopolitics |

**ډگتن ۱ ډگ** *dugitin / dugag* [فم-آڊگیت؛ آڊگت] | سرته رسیدل | به آخر رسیدن | come to an end

**ډگرین** *digrēn* ° [ص] | صاف، روښان | صاف، روشن | clean; clear

• دوک وارتن \ ورگ | توکر خورل | برخوردن،  
تصادم کردن | collide, clash with

**ډول** *dawl* [ن] | سلیقه؛ ډول | سلیقه؛ قسم؛  
طریقه | kind, sort, type, variety; way

**ډولدار** *dauldār* [ص] | بنایسته، بښکلی |

زیبا، منظم | beautiful, nice, handsome

• ډولدار بوتن \ بیگ | بنایسته کیدل | زیبا  
شدن | be or become beautiful

• ډولدار کرتن \ کنگ | بنایسته کول | زیبا  
ساختن | beautify

**ډول ډول** *dawl-dawl* [ص] | ډول ډول | قسم

قسم، گوناگون | various, miscellaneous;  
heterogeneous; of different kind

**ډولک** *dōluk* [ن] | طبله | tabla (*percussion*  
instrument)

**ډومب** *dōmb* ← ډمب

**ډومو** *dōmmō* [ن] | ډم ډمک | یکنوع حشره  
است | a beetle with yellow points

**ډونډ** *dūnd* [ن] | لش | لاش، نعش مرده |  
cadaver; dead body

**ډونک** *dūnk* [ن] | لوټه | کلوخ | clod, lump  
of earth

**ډونگ** *dūng* [ن] | ډاره مار؛ ډاره مارانو ډله

| رهن؛ دسته رهنان | robber; robber band

**ډونگ** ° [ص] ? | زوپ، ویجاړ، له کاره وتلی |

کهنه، فرسوده، از کار افتاده | old, derelict;  
out of order

• ډونگ بوتن \ بیگ | له کاره لویدل | از کار

افتادن | wear, break down, go bust; be  
out of action or operation

بیرون، خارج از خانه | 1) wasteland; desert;

2) out, outside; abroad

• ډنی کارانی وزیر | خارجه وزیر | وزیر امور  
خارجه | foreign minister

**ډنا** *dannā* [ق] | د باندی، بهر | بیرون |  
outside

**ډنډ** *dand* [ن] | تاوان، جریمه | fine, penalty;  
compensation

• ډنډ گپتن \ گرگ | جریمه کول | جریمه کردن |  
fine, ticket

**ډنډوره** *dandūra* [ن] | آوازه، ډنډوره | سخن  
بیهوده | rubbish, nonsense

**ډنگ** <sup>(۱)</sup> *dang* [ن] | ډانگ | چوب دست |  
club, bludgeon, cudgel

**ډنگ** <sup>(۲)</sup> *dang* [ن] | غوبانی | خرمگس |  
gadfly, horsefly (Zool.)

**ډنگ** <sup>(۳)</sup> ° *dang* :

• ډنگ جتن \ جنگ | چیچل | گزیدن | bite,  
snap off

**ډنگر** *dangar* [ن] | خانگه | شاخه | branch

**ډو** ° *dō* [ن] | لویه کاچوغه، لویه خمچه | قاشق  
کلان | scoop, ladle

**ډوبارتن \ ډوبارگ** *dūbārtin / dūbārag*  
← ډبارتن \ ډبارگ

**ډوبر** ° *dūbar* [ن] | ټټیر، سینه | سینه |  
breast (Anat.)

**ډور** ° *dōr* [ن] | ژور رود | رود عمیق | deep  
river

**ډور** *dōrr* [ن] | بودی | پیرزال | old woman

**ډوک** *dōk* [ن] | توکر | برخورد، تصادم |  
collision, impingement

دیرگ ° *dairag* ← دیرگ

دیک<sup>۱</sup> ° *dīk* [ن] | دیک | پرندۀ کوچکیست که

در خشکه زنده گی می کند | *a small grey bird*

دیک<sup>۲</sup> ° *dīk* [ن] | دغر، شخره | جدل، بحث |

dispute; discussion

• دیک داتن \ دیگ | دغری وهل | بحث کردن |

debate, dispute, discuss

دیک ° *dēk* ← دوک

دیل ° *dīl* [ن] | 1 | تمثیل، شکل؛ فیشن؛ ۲ | قد،

قامت | 1) shape, form, figure;

appearance, lookout; fashion; 2) stature

دیل ° *dēl* [ن] | خرخی | لول، رول |

scrolling

• دیل داتن \ دیگ | رغرول | لول دادن |

roll (vt), wallow (vt); wheel (vt)

• دیل وارتن \ ورگ | رغریدل | لول خوردن

roll (vi), wallow (vi), welter |

دیلک ° *dēlak* [ن] | لولکی | لولک |

دیلو ° *dēlō* [ن] | دزورتو دودی | نان زرت |

corn-based bread

دیل و دال ° *dīl-u dāl* [ن] | خیال او فیشن |

خیال و فیشن، ناز و کرشمه |

ogling; amorous gesture

دیلینتن \ دیلینگ ° *dēlēntin / dēlēnag* [فم]

-آدیلینیت؛ آدیلینت | رغرول | لول دادن |

roll (vt), wallow (vt); wheel (vt)

دیوا ° *dēwā* [ن] | دیوه | چراغ |

glower

دیهه ° *dēha* ← ده

• دوتنگ کرتن \ کنگ | له کاره اچول | از کار

انداختن |

decommission

دوه ° *dōh* [ن] | تقصیر، گناه |

fault, guilt

دوهتن \ دوهگ ° *dōhitin / dōhag* [فم-آ]

دوهیت؛ آدوهت | غولول، تیرایستل | فریب

دادن، سرگردان کردن |

deceive, cheat

دوهدار ° *dōhdār* [ص] | گنهکار |

innocent, guilty

دوهگ ° *dōhag* ← دوهتن \ دوهگ

دویوی ° *dōyī* [ن] | کاچوغه چی دلرگی خخه

جوپیری | فاشق چوبی |

ladle

ده ° *dih* [ن] | 1 | وطن، هیواد، سیمه؛ ۲ | ملت،

اولس | 1 | کشور، وطن، سرزمین؛ ۲ | ملت،

مردم | 1) country, land; 2) people, nation

دهان ° *dūhān* [ن] | قیامت |

• دهانی روچ | دقیامت ورخ | روز قیامت |

doomsday, Judgement Day

دهی ° *dihī* [ن] | بلوخی فلکلوریک سندره ده |

نوع سرود فولکلوریک بلوچهاست |

*a genre of folk songs*

دی ° *dī* [ن] | نوار | تریشه تکه |

band, string, ribbon

دیر ° *dēr* [ن] | امبار، زیرمه | انبار، ذخیره |

store, depot; reserve

• دیر بوتن \ بیگ | امباریدل، تولید | انبار

شدن، جمع شدن |

be collected; be accumulated; be kept or stored

• دیر کرتن \ کنگ | امبارول، تولول | انبار

کردن، جمع کردن |

collect, accumulate; keep, store

# ذ

**راپچی** ° [ن] *rāpčī* | او بنبه، ساربان؛

خدمتگار | شتربان؛ خدمتگار | camel-  
driver, cameleer; servant

**راپینگ** [ن] *rāpīng* | رخمعی، رخیینی |

رخمی (نوعی خوردنی ترش مزه که از دوغ ساخته می شود) | *food made of buttermilk*

**راج** *rāg* [ن] | ملت، اولس، قوم؛ ٲولنه | ملت،

اولس، قوم؛ جامعه | nation, people; society  
• راجی زرمبش | د خلکو نهضت | جنبش خلق |  
people's movement, national movement

**راجا** *rāgā* [ن] | راجا، مشر، واکمن | راجا،

زعیم، زمامدار | Raja, king, ruler

**راج بانک** *rāgḅānuk* [ن] | د راجا بنبه |

خانم راجا | Raja's wife; queen

**راجدپتر** *rāgdaptar* [ن] | تاریخ |

history; chronicle

**راج راهبند** *rāgrāhband* [ن] | اساسی قانون

| قانون اساسی | constitution;  
constitutional or fundamental law

**راجزانت** *rāgḅzānt* [ن] | ٲولنپوه | جامعه

شناس | sociologist

**راجزانتی** *rāgḅzāntī* [ن] | ٲولنپوهنه | جامعه

شناسی | sociology

**راج واج** *rāgḅwāg* [ن] | د راجا زوی | پسر

راجا | Raja's son; prince

**راجی** *rāgī* [ص] | ٲولنیز | اجتماعی | social

**راجی چاگرد** *rāgī čāgird* [ن] | ٲولنیز

چاپیریال | محیط اجتماعی | social  
environment

**ذات** *zāt* [ن] | اصل، نسل | ذات، اصل، نسب |

essence, substance; nature; self;  
person(age)

**ذاتی** *zātī* [ص] | اصلی | اصلی، ذاتی |

inherent, natural; congenital; original

**ذاتیگی** *zātīgī* [ن] | شخصیت، اصلیت |

personality, personage; character

**ذکی** *zakī* [ص] | ذکی |

keen, intelligent, sagacious

**ذکر** *zigr* [ن] | ذکر |

mention, remembering; memory; recital;  
invocation of God

**ذلیل** *zalīl* [ص] | ذلیل |

abject, contemptible

• ذلیل کرتن \ کنگ | ذلیلول | ذلیل کردن |

abase, humiliate

**ذمه** *zimma* [ن] | عهده |

obligation, duty

**ذمه وار** *zimmawār* [ص] | مسئول |

responsible

• ذمه وار بوتن \ بیگ | مسئولیت لرل | مسئول

بودن | be responsible, account for sth.

• ذمه وار کرتن \ کنگ | مسئولیت پر چا سپارل

| مسئول ساختن | make responsible

# ر

**رات** *rāt* [ن] | کته | زین شتر | camel saddle

**راز راز** *rāz-rāz* [ص] | ډول ډول | قسم قسم،

various, miscellaneous; | گوناگون  
heterogeneous; of different kind

**راست** *rāst* [صن] | 1 | رښتیا؛ ۲ | مستقیم،

رښتیا | 1 | راست، حقیقت؛ ۲ | مستقیم، راست  
1) truth; 2) direct, right |  
• راست آتن \ آیک | جوړه لول | جوړ آمدن | get  
on with sb.

• راستی نیمگا | په ښی خوا کی | طرف راست |  
on the right side, right-hand

• راستین هبراشه زاگا سوج کن (مث) | رښتیا له  
کوچنی نه و پوښته | گپ راست را از بچه پرسان  
کن | if you want to know the truth ask a  
child (prov.)

**راست دست** *rāstdast* [صن] | ښی لاسی |

راست دست | right hander

**راستام** *rāstām* [ص] | مستقیم | direct;

straight

• راستامین راها مگو دورانت | مستقیم لاری  
ته مه وایه چی لیری ده | راه مستقیم را مگو که  
دوراست | don't say that the direct way is  
far (idiom.)

**راستی** *rāstī* [ن] | رښتینولی | راستی |

truth, truthfulness

• په راستی | په رښتیا | به راستی | indeed, in  
fact

• راستی زوال نداریت (مث) | رښتیا زوال نه لری  
| راستی زوال ندارد | the truth endures  
(prov.)

**راشه** *rāša* [ن] | د غنمو کوته | کوت گندم

(خرمن) | a heap of cleaned wheat

**راضی** *rāzī* [ص] | راضی | satisfied,

pleased

• راضی بوتن \ بیگ | راضی کیدل | راضی  
شدن | agree, consent; be satisfied

**راجی زند** *rāgī zind* [ن] | ټولنیز ژوند |

social life | زنده گی اجتماعی

**راجی کدر** *rāgī kadr* [ن] | ټولنیز ارزښت |

social value | ارزش اجتماعی

**راداروک** ° *rādārōk* [ن] | د اوبو مرغه دی |

نوع پرنده آبیست | a water bird

**رادگ** *rādag* [ص] | جاری، روان | running;

flowing; current

• رادگ بوتن \ بیگ | روانیدل | روان شدن |

run, start; go, leave; proceed

• رادگ کرتن \ کنگ | 1 | روانول؛ ۲ | بدرقه کول

| 1 | روان کردن؛ بدرقه کردن | launch, 1)  
send off; cause to go; 2) accompany,  
convoy

**راديو** *rādiyō* [ن] | رادیو | رادیو | radio

**رادیکال** *rādīkāl* [صن] | رادیکال | رادیکال

radical |

**رادیکالیزم** *rādīkālīzīm* [ن] | رادیکالیزم |

radicalism | رادیکالیزم

**راروی** *rārāwī* [ن] | لاروی، تلونکی | عابر |

passerby, wayfarer

**راز** <sup>1</sup> *rāz* [ن] | ډول، راز | قسم، رقم | kind,

type

• ای راز | دا ډول | این رقم | this kind; this  
way

• ای رازی مردم | دا ډول خلک | این قسم مردم |  
this kind of people

• راز درآورتن \ درآرگ | پښی کول | قلاغ  
گرفتن | ape, mimic, take off

**راز** <sup>۲</sup> *rāz* [ن] | راز، پته خبره | راز | secret

**رازدار** *rāzdār* [ص] | راز ساتونکی | رازدار

trustworthy, reliable |

1) way; 2) | دستور زبان (۳؛ اسلوب؛ method, manner; 3) grammar

**راهبندکار** *rāhbandkār* [ن] | دستور العمل | directions, prescriptions; operating instructions

**راه جل** *rāhǧal(l)* [ن] | بندیز | قيود | barrier, obstruction; impediment; hurdle

**راهچار** *rāhčār* [ن] | سترگی په لاری | منتظر waiting |

• راهچار بوتن \ بیگ | منتظر کیدل | منتظر بودن | wait for sb. or sth.

**راهچارتن \ راهچارگ** *rāhčāritin / rāhčārag* [فل-آ راهچاریت؛ آ راهچارِت] | انتظار کول | انتظار کشیدن | wait

**راهچاری** *rāhčārī* [ن] | انتظار | waiting

**راهداري** *rāhdārī* [ن] | راهداری | roadway guard

**راهدگ** *rāhdag* ← رادگ

**راهسر** *rāhsar* [ق] | پرلاری | سرراه | on the way

**راه سوجی** *rāhsōǧī* [ن] | دلالت | indication; argumentation, reasoning

**راهشون** *rāhšāun* [ن] | راهنما | guide

**راهک** ° *rāhak* [ن] | بزگر | دهقان | farmer, peasant

**راهکش** *rāhkaš* [ن] | نری-لاره | راه بزرو | trail, path

**راهگار** *rāhgār* [صن] | لارورکی | گمراه | lost, lost way; misled, astray; erring

• راهگار بوتن \ بیگ | لاره ورکول | سرگم شدن | get lost, lose one's way; go astray |

• راضی کرتن \ کنگ | راضی کول | راضی کردن | satisfy, content, cause to agree or consent; please

**راگ** *rāg* [ن] | راگ | raga (melodic modes used in Indian classical music)

**رام** *rām* [ص] | ایل | رام | tame, gentle, familiar

• رام کرتن \ کنگ | ایلول | رام کردن | tame, domesticate; subdue

**ران** *rān* [ن] | ورون | ران | thigh (Anat.)

**رانی** ° *rānī* [ن] | ملکه | queen

**راوک** *rāūk* [ن] | د اوبو مرغه دی | نوعی مرغابیست | a water bird

**راوکی** *rāūkī* [صن] | په پنبو ولاړ شوی (کوچنی) | نوپا (طفل) | taking one's first steps (child)

**راه** *rāh* [ن] | لاره | راه | way

• راها آورتن \ آرگ | اصلاح کول؛ په لاره سمول | اصلاح کردن؛ به راه آوردن | reform, manage, accomplish

• راه بستن \ بندگ | لاره تړل | راه بستن | obstruct a passage; blockade

• راه شتن \ روگ | په لاره تلل | راه رفتن | walk; behave

• راه بجن، چاه بجن، خدای انصافا شه دست مه دی (مث) | لوټ ماری وکړه، کوهی وکینه خوبا انصافه اوسه | راه بزن، چاه بکن، مگر با انصاف باش | you may be a robber or dig holes, but remain disciplined (prov., i.e. do what you do well)

**راه بلد** *rāhbalad* [ص] | لارښود | راه بلد | guide, escort; familiar with a place

**راه بند** *rāhband* [ن] | (1) لاره، کربنه؛ (۲) طریقه، ډول؛ (۳) گرامر | (1) راه؛ (۲) طریقه،



**ربال** ° *rubāl* [ن] | ریبار، استازی | قاصد، پیامبر | messenger, carrier, courier

**ربالو** ° *rubālū* [ن] | ریبار، استازی | قاصد، پیامبر | messenger, carrier, courier

**ربالوی** ° *rubalū* [ن] | استازی، ریباری | قاصدی | mission

**ربر** *rabar* [ن] | ربر | رابر | rubber

**ربی** *rabbī* [ن] | یونوع خجوری دی | نوعی خرما است | a sort of dates

**ربیدگ** *rabēdag* [ن] | ثقافت | culture

**ربیدگی** *rabēdagī* [ص] | فرهنگی | cultural

• ربیدگیین انقلاب | فرهنگی انقلاب | cultural revolution

• ربیدگیین پدمانی | فرهنگی وروسته پاته والی | عقب ماندگی فرهنگی | backwardness

**رپ** *rap* [ن] | مورگه، چنه، رپ | رف | shelf, alcove

**رپ** *rup* [ن] | مهبل، د بنخی تناسلی الی دنه تیوب | آلت تناسلی زن | vagina (vulg.)

**رپتن** \ **روپگ** *ruptin / rōpag* [فم-آ] روپیت؛ آرپت | جارو کول | جاروب کردن | sweep

**رپتن** \ **رپتگ** *ripitīn / ripitāg* [فل-آ] رپتیت؛ آرپت | ترشوندیولانندی خبری کول | زیر زبان سخن گفتن | voice sth. under one's breath

**رپک** *ripk* [ن] | تاکتیک، چل | deceit, trick

• رپکا برتن \ برگ | یو خوک ورته ضعیفه معلومیدل | کسی را ضعیف یافتن | rip sb. off, put upon sb.

• راهگار کرتن \ کنگ | تیروتل | راه گم کردن، فریب خوردن | get lost, lose one's way; be misled

**راهگاری** *rāhgārī* [ن] | گمراهی | state of being misled; aberration, perversion

**راهگذار** *rāhguzār* ← راهگوز

**راهگوز** *rāhwaz* [ن] | لاروی | راهگذر | passer-by

**راهگولی** *rāhgōlī* [ن] | مارش | راه پیمایی | wandering, walking |

**راهگیر** <sup>(۱)</sup> *rāhgīr* [ن] | تقلید کونکی | مقلد | imitator |

**راهگیر** <sup>(۲)</sup> *rāhgīr* [ن] | لارنیونکی | راهگیر | footpad, highwayman; mugger |

**راهگیر** <sup>(۳)</sup> *rāhgīr* [ص] | بند | stuck | راهگیر بوتن \ بیگ | بندیدل | بند شدن | stuck

**رایج** *rāyig* [ن] | رایج | current

**راینتن** \ **راینگ** *rāyintin / rāyīnag* [فل-آ] راینیت؛ آراینیت | جفتگیری کول | پاده رفتن | cover, pair, couple; serve (mare) |

**رب** *rab(b)* [ن] | خدای، خبنتن | رب، خدا | God, Lord

**رباب** *rubāb* [ن] | رباب | rubab (a plucked string instrument)

**رباجتن** \ **رباجگ** *rubāgītin / rubāgag* [فل-آ] رباجیت؛ آرباجت | بنگیدل | زمزمه کردن | murmur

**رباعی** *rubā'ī* [ن] | خلوریزه | رباعی | quatrain, four lined stanza (Lit.)

**رخشتن** \ **رخشگ** *raxštin / raxšag* [فل]

-آرخشیت؛ آرخشیت [فا] | خلیلد | درخشیدن | shine

**رخشوک** *raxšōk* [فا] | خلیلدونکی، خلانده |

shining; luminous | درخشان، درخشنده

**رخصت** *ruxsat* [ن] | رخصت | permission;

leave

**رد** *rad* [ن] | 1) رد، نفی؛ 2) غلط | 1) نفی؛ 2)

غلط، اشتباه | 1) rejection, disaffirmation; 2) mistake

• رد بوتن \ بیگ | اشتباه کیدل، غلطیدل |

اشتباه شدن، غلط شدن | do wrong, make a mistake

• رد داتن \ دیگ | تیرو، غولول | تیر کردن،

فریب دادن | get rid of sb.

• رد کپتن \ کپگ | ورکیدل | گم شدن |

disappear

• رد کرتن \ کنگ | سهو کول، غلطی کول | غلط

کردن، سهو کردن | make a mistake

**رد** *rid* [ن] | سلسله | سلسله، قطار | row;

chain, line; series; dynasty, genealogy

• رد بستن \ بندگ | صف نیول | صف گرفتن | line up

• رد به رد | 1) پرله پسی؛ 2) لری | 1) پشت هم؛

2) سلسله | 1) consecutive; serial; in a

row, in serials; 2) series

**رد** ° [ن] | د توری تیره خوا | لبه شمشیر |

blade

**ردارد** *radārad* [ن] | د نفی نفی | نفی در نفی

negation of negation |

**ردانک** *radānk* [ن] | غلطنامه | (index of)

errata, errata sheet

**ردانک** ° *ridānk* [ن] | نثر | prose

**رپوت** *rapōt* [ن] | رپوت، راپور | راپور،

گزارش | report

**رتب** ° *ratab* ← رطب

**رتپ** ° [ن] | ورینسم | ابریشم | silk

**رتتن** \ **رتگ** ° *ratitin / ratag* [فل-آ]

رتیت؛ آرتت | غرغر کول | بیهوده زمزمه

کردن | hum, croon

**رجعت** *ruġ'at* [ن] | ارتجاع | reaction

**رجگ** *riġag* [ن] | قطار | قطار، رجه | row,

queue

**رچگ** *ričag* ← ریتن \ رچگ

**رحم** *rahm* [ن] | رحم | compassion, pity,

mercy

• رحم کرتن \ کنگ | رحم کول | رحم کردن |

have pity or mercy on sb.

**رحمت** *rahmat* [ن] | رحمت | mercy,

commiseration, pardon, blessing

**رحم کنوک** *rahmkanōk* [فا] | رحم کونوکی

| رحیم | merciful

**رخت** *raxt* [ن] | اسپار | تیر | shaft, pole

**رخش** *raxš* [ن] | درستم آس | اسپرستم |

Rakhsh (*Rustam's horse*)

**رخشانی** *raxšānī* [ن] | 1) د بلوخوا دیوی

قبیلی نوم دی؛ 2) د بلوچی ژبی یوه لهجه ده | 1)

نام یکی از قبیلہ های بلوچ؛ 2) لهجه یی از زبان

بلوچی | 1) Rakhshani (*tribe of the*

*Baloch*); 2) Rakhshani (*dialect of Balochi*)

**ردوم جا** *rudūmǧā* [ن] | پالنجی | پرورشگاه  
children's home |

**ردی** *radī* [ق] | اشتباهاً، سهواً |  
mistake, accidentally; through an oversight

**رژن** *ružn* ° [ن] | فکر، خیال؛ بصیرت، بینایی  
idea, thought, reflection, mind; |  
intelligence; sight

**رس** *ras* ← رستن \ رسگ

**رساک** *rasāk* [ن] | فرصت |  
opportunity, chance  
• رساک داشتن \ دارگ | فرصت لزل | فرصت  
داشتن | have or find an opportunity, have  
a chance

**رستر** *ristar* ° [ن] | خنآور، وحشی حیوان |  
درنده، حیوان وحشی |  
predator; wild animal

**رسترکرد** *ristarkird* ° [ص] | تندخوی،  
وحشی | وحشی، درنده خو |  
savage, wild

**رستری** *ristarī* ° [ن] | خناورتوب | وحشی  
گری | savagery, barbarity

**رستگین** *rastagēn* [فا \ مف] | 1) رسیدلی،  
پوخ شوی؛ 2) وده کپی؛ 3) رسیدلی (منزل ته)  
| 1) رسیده، پخته شده؛ 2) نمو کرده؛ 3)  
رسیده (به منزل یا مقصد) | 1) ripe; 2) grown  
(up); 3) arrived; received

**رستن \ رسگ** *rastin / rasag* [فل \ فم] - آ  
رسیت؛ آرسیت | رسیدل | رسیدن | 1)  
arrive, come, be received; descend; 2)  
reach, attain, overtake, suffice; 3) ripen

**رستن \ ریسگ** *ristin / rēsag* [فم] - آ  
ریسیت؛ آرسیت | وریشل | ریشتن |  
spin, yarn

**ردانکاری** ° *ridānkārī* [ن] | انشاء |  
composition, letter writing, style

**ردبند** ° *radband* [ن] | پریکړه، حکم | حکم،  
فیصله | decision; resolution

**ردپهمی** *radpahmī* [ن] | غلط فهمی |  
misunderstanding

**ردتن \ ردگ** *ruditin / rudag* [فل] - آ  
ردیت؛ آردت | وده کول | نمو کردن، رشد  
کردن | grow, develop

**ردکار** *radkār* [صن] | مجرم |  
criminal; guilty

**ردکاری** *radkārī* [ن] | جرم | عمل بد |  
crime

• ردکاری کرتن \ کنگ | جرم کول | مرتکب جرم  
شدن | commit a crime

**ردوبدل** *rad-u badal* [ن] | تبدیل | ردوبدل  
exchange |

**ردراهی** *radrāhī* [ن] | کړه وږه لاره | کجراهی  
perverseness, deviation |

**ردگ** <sup>۱</sup> *rudag* [ن] | وده | رشد |  
growth, development

**ردگ** <sup>۲</sup> *rudag* ← ردتن \ ردگ

**ردگری** *radgirī* [ن] | سانسور |  
censorship

**ردوبند** *rid-u band* [ن] | ترتیب |  
arrangement, order, system

**ردوک** *ridōk* [فا] | ترتیب ورکونکی |  
ترتیب دهنده | arranger

**ردوم** *rudūm* [ن] | وده، تکامل | رشد، تکامل  
growth, development; improvement |

• رشوت وارتن \ ورگ | بدی خوړل | رشوه  
 خوردن | take bribes

**رشیف** ° [ص] *rašīf* | بنه، په زړه پوری |  
 خوب | good; interesting

**رصدجا** [ن] *rasadgā* | رصدخانه |  
 observatory

**رضا** [ن] *rizā* | رضا، خوبنه | رضا |  
 will; pleasure, consent; agreement

• رضا بوتن \ بیگ | رضا کیدل، خوبنیدل |  
 راضی شدن | be pleased; agree

• رضا کرتن \ کنگ | رضا کول، خوبنول | راضی  
 کردن | content, please; satisfy

**رضاکار** [ن] *rizākār* | رضاکاره | رضاکار،  
 داوطلب | volunteer

**رطب** ° [صن] *ratab* | 1) خواړه؛ 2) خوړ | 1)  
 خوراکه؛ 2) شیرین | 1) food, eatables; 2) sweet

**رطب اللسان** ° [ن] *ratbullisān* | خوړ ژبی  
 شیرین زبان | sweet-spoken

**رعیت** [ن] *ra'yat* | اولس | (common)  
 people, hoi polloi

**رک** [ن] *rak(k)* | نجات |  
 deliverance, salvation

**رک** ° [ن] *ruk* | بارخو | رخسار |  
 cheek

**رکتن \ رکگ** *rakkitin / rikkag* [فل-آ  
 رکت؛ آرکت] | ژغوریدل، بچ کیدل | نجات  
 پیدا کردن، نجات یافتن | be saved or  
 delivered

• رکگی پرشتگ | د ژغورلو ملایکه | فرشته  
 نجات | guardian angel

**رکتگین** [مف] *rikkitagēn* | ژغورل شوی |  
 نجات یافته | saved, delivered

**رست و ردوم** ° [ن] *rust-u rudūm* | وده  
 نشوونما | development, growth; blossoming

**رسد** [ن] *rasad* | رسد، خیره، برخه | رسد،  
 حصه، بخش | part, share, lot

**رسگ** ← *rasag* | رستن \ رسگ

**رسل و رسایل** [ن] *rusul-u rasāyil* |  
 کمونیکیشن | communication

**رسو** [ن] *rassū* | نولی (موش خرما) | موش  
 خرما | squirrel (Zool.)

**رسوا** [ص] *ruswā* | رسوا |  
 disgraced, infamous

• رسوا بوتن \ بیگ | رسوا کیدل | رسوا شدن |  
 become (publicly) disgraced

• رسوا کرتن \ کنگ | رسوا کول، افشا کول |  
 رسوا کردن، برملا ساختن | disgrace or  
 defame (publicly)

**رسوایی** [ن] *ruswāyī* | رسوایی |  
 infamy, public disgrace

**رسید** [ن] *rasīd* | رسید (سند) |  
 bill; receipt, quittance

**رسینتن \ رسینگ** *rasēntin / rasēnag*  
 [م-آرسینیت؛ آرسینت] | رسول | رساندن |  
 cause to reach; extend; remit; send,  
 deliver; prompt; force, ripen (vt)

**رشته** [ن] *rišta* | ماچی | آش |  
 noodles

**رشک** [ن] *rišk* | ریچه | رشک |  
 nit (Biol.)

**رشوت** [ن] *rišwat* | بدی | رشوه |  
 bribe(ry), manure

• رشوت داتن \ دیگ | بدی ورکول | رشوه دادن  
 | bribe, give a bribe |

**رکگ** *rikag* ← رکتن \ رکگ

**رکیب** *rikēb* [ن] | رکاب | stirrup

**رکینتن \ رکینگ** *rikkēntin / rikkēnag*

[فم-آرکینیت؛ آرکینت] | بیچ کول | نجات  
دادن | save, deliver

**رکینوک** *rikkēnōk* [فا] | ژغورونکی | ناجی

saviour, saver; guardian |

**رگ** *rag* [ن] | رگ | vein; blood vessel

(Anat.)

**رگام** ° *rugām* [ن] | توری اورییخی | ابر تیره

black cloud

**رم** <sup>(۱)</sup> *rum(m)* [ن] | ډار، ویره | ترس، خوف |

fear, dread

**رم** <sup>(۲)</sup> *rum(m)* [ن] | ډله | گروه، دسته | group

**رم** <sup>(۳)</sup> ° *rum(m)* [ن] | قطار، لین | queue,

line

**رم** <sup>(۴)</sup> *rum(m)* ← رمتن \ رمگ

**رمایتن \ رمایگ** *ramāyitin / ramāyag*

[فم-آرمايیت؛ آرمايت] | رهنمایی کول،  
نبودل | رهنمایی کردن |  
show

**رمتن \ رمگ** *rummitin / rummag* [فم-آ]

رमित؛ آرمت | تریدل | رمیدن | shy,  
startle, stampede; turn away

**رمگ** *ramag* [ن] | رمه | flock, herd

• رمگ مال واجهی، گوات و گوارگ شوانگی  
(مث) | رمه د خان مال دی، باد او باران د شپانه  
دی | رمه از خان، باد و باران از چوپان |  
the flock is the Khan's, wind and rain are the  
herdsman's (prov.)

**رموک** *rammōk* [فا] | بگیل، تریدلی | رم

کننده، ترس خورده | funky, scared;  
frightened

**رمینتن \ رمینگ** *rummēntin / rummēnag*

[فم-آرمینیت؛ آرمینت] | ترول  
| ترساندن، رماندن | frighten, scare

**رمتن \ رننگ** *rumbitin / rumbag* ←

رمتن \ رمگ

**رنج** *rang* [ن] | رنج، تکلیف | pains;

suffering; illness; disease; trouble

**رنجتن \ رنجگ** *rangitin / rangag* [فل-آ]

رنجیت؛ آرنجت | رنخیدل، خوریدل |  
رنجیدن | take offence, be offended; take  
amiss

**رنجینتن \ رنجینگ** *rangēntin / rangēnag*

[فم-آرنجینیت؛ آرنجینت] |  
خورول | رنجاندن | offend, give offence to;  
annoy, displease

**رند** *rand* [ن] | ۱) پل، اثر؛ ۲) عبادت | ۱) اثر؛

۲) کیش | 1) trace, track; 2) cult

• آبی رند زیان بوت | پلی ورک شو | اثرش گم  
شد | his or her traces were lost

• شه... رندا | تر... وروسته | بعد از | after

• وت ستایی کرتنی رند | شخصی پرستی |  
personality cult | کیش شخصیت پرستی

**رند** *rind* [صن] | ۱) د بلو خود یوی قبیلی نوم

دی؛ ۲) چالاک، چلی؛ آزاد | ۱) نام قبیلہ یی از  
بلوچهاست؛ ۲) زیرک، چالاک؛ آزاد | Rind 1)  
(tribe of the Baloch); 2) clever, smart;  
shrewd; free

**رندا** *randā* [ق] | وروسته، پسی | بعد، بعداً

then, afterwards |

رو<sup>۲</sup> *rū* [ن] | مخ | رو | face

- رو جتن \ جنگ | غوبنتل | خواهش کردن | ask for, request
- روشه روا شرمیت (مث) | مخ له مخه شمیریری | رو ازرو می شرمد | one face is ashamed in front of the other (*prov., i.e. don't be afraid of being eye to eye with sb.*)

روا *rawā* [ص] | روا | allowable, lawful, current

- روا بوتن \ بیگ | روا کیدل | روا بودن | be allowed, be pronounced lawful
- روا داشتن \ دارگ | روا لرل | روا داشتن | allow, pronounce lawful
- روا کرتن \ کنگ | روا کول | روا ساختن | permit, allow; legitimate

رواج *rawāğ* [صن] | رواج، دود، دستوق؛

- 1) custom, habit; چلند | رواج، رسم؛ چلش |
- 2) in circulation, in use (*currency*)
- رواج بوتن \ بیگ | دودیدل، گرخیدل | رواج بودن، رایج بودن | be current, be prevalent
- رواج داتن \ دیگ | رواجول | رواج دادن، رایج ساختن | popularise, put in circulation

روبا *rōbā* [ن] | گیدره | روباه | fox (*Zool.*)

- روباه گشتنت تی شاهد کی انت، گشت منی دم | گیدری ته بی ویل شاهد دی خوک دی، ویل لکی می | روباه را گفتند شاهدت کیست، گفت دم من | being asked for it's witness, the fox said: "My tail" (*prov.*)

روبالشتی *rūbālišī* [ن] | د بالبت غلاف

(پونب) | پوش بالشت | pillowslip, pillow case

روپگ *rōpag* ← رپتن \ روپگ

روپونک *rōpōnk* [ن] | جارو | جاروب |

besom, broom

رندامیر *rindamīr* [ن] | درند قبیلی امیر |

امیر قبیلۀ رند | leader of the Rind tribe

رندتن \ رندگ *rinditin / rindag* [فم-آ]

رندیت؛ آرندت | پمنخول | شانه کردن | comb

رند شه *rand ša* [حا] | وروسته له | بعد از |

after

رندگ<sup>۱</sup> *rindag* [ن] | رنده (افزار) | plane,

grater

رندگ<sup>۲</sup> *rindag* ← رندتن \ رندگ

رنگ *rung* [ن] | نری شیله | شیلۀ کم عرض

rivulet (*a water course in which rain | water flows and ultimately joins a river*)

رنتن \ رنگ<sup>۰</sup> *runitin / runag* [فم-آ]

رنت؛ آرنت | لوکول | درو کردن | reap

رنگ *rang* [ن] | رنگ | colour; paint; dye

(*staff*); sort

• رنگ داتن \ دیگ | رنگ الوتل | رنگ دادن |

run, disappear (*colour*), pale

• رنگ کرتن \ کنگ | رنگول | رنگ کردن |

colour, tint; paint

• رنگا مه چار، ننگا بچار (مث) | رنگ ته بی مه

گوره، غیرت ته بی وگوره | رنگش را مبین،

غیرتش را مبین | don't look at the

appearance, look at the honour (*prov.*)

رنگراه *rungrāh* [ن] | نری لاره | راه بزرو

بالای کوهها | trail (*in the mountains*)

رنگیگ *rangēg* [ص] | رنگ شوی | رنگ

شده | coloured; painted

رو *rō* ← روچ

رو<sup>۱</sup> *rū* [ن] | عزت، شرف | dignity,

honour, reputation; good name

**روح درات** *rōčdarāt* [ن] | ختیغ | مشرق |

East

• روح دراتی بلاک | ختیغ بلاک | بلوک شرق |  
Eastern bloc

**روح کپت** *rōčkapt* [ن] | لویدیغ | مغرب |

West

• روح کپتی بلاک | لویدیغ بلاک | بلوک غرب  
Western bloc |

**روچگ** *rōčag* [ن] | روژه | روزه | fast

(Rel.)

• روچگ بوتن \ بیگ | روژه نیول | روزه  
گرفتن | fast

• روچگ پاچ کرتن \ پاچ کنگ | اروژه ماتول |  
افطار کردن | *break one's fast (according to rule)*

• روچگ پروشتن \ پروشگ | روژه ماتول |  
روزه شکستاندن | *break one's fast (disregarding of the rule)*

• روچگ داشتن \ دارگ | روژه لرل | روزه  
داشتن | fast, keep the fast

• روچگ گپتن \ گرگ | روژه نیول | روزه گرفتن  
fast, observe the fast |

**روچگی** *rōčagi* [ن] | روژاتی | روزه دار |

fasting (a person who keeps the fast)

**روچه** *rōča* [ن] | د سروانگورو یو ډول دی |

یک نوع انگور سرخ | *a kind of red grapes*  
(Bot.)

**روحانی** *rōhānī* [ن] | روحانی |

ecclesiastic; clergyman

**روحي** *rōhī* [ص] | روانی |

spiritual, psychic, mental

• روحیین تلقین | روانی تلقین | تلقین روانی |  
mental inspiration, encouragement

• روحیین حالت | روانی حالت | حالت روانی |  
mental health

**رود** *rōd* [ن] | سیند | دریا | river

**روت** *rōt* [صن] | گډوډ | جر، گډوډ، نامنظم |

jumble, mix-up; irregular

**روتاک** *rōtāk* [ن] | ورخپانه | روزنامه |

daily, daily newspaper

**روتگ** *rōtag* [ن] | لویه ریینه | ریشه |

root | **روتینک** *rōtīnk* [ن] | کولمه | روده |

(Anat.)

**روتک** *rōtik* [ن] | لمرخرک، لمرخاته | طلوع

خورشید | sunrise

**روچ** *rōč* [ن] | 1) لمر؛ 2) ورخ | 1) خورشید،

آفتاب؛ 2) روز | 1) sun; 2) day

• روچ درآتن \ درآیگ | ختل (لمر) | طلوع کردن  
(خورشید) | rise (sun)

• روچ نشتن \ نندگ | لویدل، پریوتل (لمر) |  
غروب کردن (خورشید) | set (sun)

• روچا اشتن \ الگ | 1) لمر ته ایبنودل؛ 2) ورخ  
تاکل | 1) به آفتاب گذاشتن؛ 2) روز تعیین  
کردن | 1) put in the sun; 2) appoint a day

• روچ گون گیچنا چیره نه بیت (مٹ) | لمر په  
غلبیل نه پتیری | آفتاب با غربال پنهان نمیشود  
the sun can't be hidden behind a sieve |  
(prov.)

**روچا** *rōčā* [ق] | دورخی | درروز، از طرف

روز | by day, in the day(time)

**روچ آسان** *rōčāsān* [ن] | لمرخاته | آفتاب

برآمد | sunrise

**روچ په روچ** *rōčparōč* [ق] | ورخ په ورخ |

روز تا روز | day-to-day

**روچ دپتر** *rōčdaptar* [ن] | کوچنی ورخپانه

روزنامه | daily (newspaper or

bulletin)

• روشن کردن | روشن کردن | روشن کردن | روشن کردن  
lighten, kindle; make clear

• روشن [ص] *rōšnā* | | رها، روشن | روشن  
bright, lit, lighted; light

• روشنایی [ن] *rōšnāyī* | روشنایی | روشنایی  
light, luminosity |

• روشنایی بودن | روشنایی | روشنایی | روشنایی  
shine |

• روشنایی کردن | روشنایی | روشنایی | روشنایی  
enlighten, illuminate; lighten |

• روشن خیال [صن] *rōšanxiyāl* | روشن فکر  
intelligent, enlightened; intellectual |

• روفاسک ° [ن] *rōfāsk* | گیدره | روباہ  
fox (Zool.)

• روک [ص] *rōk* | بل، روبانہ | روشن | روشن  
light

• روک بودن | روک بودن | روک بودن | روک بودن  
lit or lighted

• روک کردن | روک کردن | روک کردن | روک کردن  
light

• روکیت *rōkapt* ← روچ کپت

• روگ *rawag* ← شتن \ روگ

• روغن [ن] *rōgin* | غوری | روغن | روغن  
oil, ghee, fat; unction

• روغن آگه ریتگ انت پیمانہ به جا انت (مٹ) |  
غوری که توی شوی دی، پیمانہ یی پر خای ده |  
روغن اگر ریخته است پیمانہ اش موجود است |  
the oil was poured, but it's mark remains  
(prov.)

• روگنی [ص] *rōganī* | غورین | روغنی |  
oily

• روگیز [ن] *rōgēz* | | چغل |  
coarse sieve (for wheat)

• روم [ن] *rōm* | سنتی وینسته | موهای سنتی |  
pubic hair

• رودبار [ن] *rōdbār* | په نیمروز کی د خای نوم  
دی | نام محلست در نیمروز | رودبار  
(place in Nimroz)

• رودباری [ن] *rōdbārī* | سورلی اوبس | شتر  
سواری | رودباری (riding camel breed)

• رودراتک *rōdrātk* ← روچ درات

• روده [ص] *rōda* | گدود | گدود | گدود  
mixed, higgledy-piggledy, intermingled,  
disordered

• رودینتن \ رودینگ *rōdēntin* /  
*rōdēnag* [فم-آرودینیت؛ آرودینت] | روزل،  
تربیه کول | تربیه کردن، پرورش دادن |  
train, educate; manage (horse)

• رودینتگین [مف] *rōdēntagēn* | پالی،  
روزل شوی | تربیه شده، پرورش یافته |  
educated; well-bred, well-mannered,  
well-behaved

• رودینگ *rōdēnag* ← رودینتن \ رودینگ

• رودینوک [فا] *rōdēnōk* | پالونکی | تربیه  
کننده | رودینوک educator

• روزگار [ن] *rōzgar* | روزگار، ورخ | روزگار  
time, days |

• روزی [ن] *rōzī* | روزی | روزی |  
Daily bread

• روزنا ° *rōznā* ← روشنا

• روزنایی ° *rōznāyī* ← روشنایی

• روش [ن] *rūš* | مرخیری | پوپنک |  
coetaneous fungus (Med.)

• روشن [ص] *rōšan* | رها، روبان | روشن |  
bright, lit, lighted; light

• روشن بودن | روشن بودن | روشن بودن | روشن بودن  
light up, clear up; become manifest



**ریتگ چم** *rētagčam* [ص] | خماری سترگی  
| چشم مخمور | languishing

**ریتن \ ریچگ** *rētin / rēčag* [فل \ فم - آ]  
ریچیت؛ آریت | توییدل، تویول | ریختن؛  
1) flow; gush; 2) pour; dowse; | ریختاندن |  
slop; dump

**ریج** *rēg* ° [ن] | سیمه، برید | حدود، سرحد |  
frontier, border; limit

**ریچگ** *rēčag* ← ریتن \ ریچگ

**ریحان** *raihān* [ن] | کشمالی، ببری | ریحان  
sweet basil (Bot.) |

**ریژیو** *rēdiyō* ° ← رادیو

**ریژیواکتیو** *rēdiyōaktīw* [ص] | رادیواکتیو  
radioactive | (شعاع) |

**ریز** *rēz* [ن] | وانسکی | ریسمان | string,  
rope, line

**ریس** *rīs* ° [ن] | رخه، حسد | حسد | envy,  
jealousy

• ریس کرتن \ کنگ | حسادت کول | حسادت  
کردن | be or become jealous

**ریستن \ ریسگ** *rīstin / rīsag* ° [فل - آ]  
ریسیت؛ آریست | حسادت کول | حسادت  
کردن | be jealous

**ریسگ** <sup>۱</sup> *rēsag* [ن] | کتار | صف، قطار |  
line; row

• ریسگ بوتن \ بیگ | کتاریدل | قطار شدن،  
به صف درآمدن | form a line

• ریسگ کرتن \ کنگ | کتارول | قطار کردن |  
string, bring in a line

**ریسگ** <sup>۲</sup> *rēsag* ← رستن \ ریسگ

**روم** *rūm* [ن] | روم | 1) Rome; 2) Byzantine

**رون** *raun* [ن] | ترتیب، نوبت | order, turn

**روهو** ° *rōhau* [ن] | جنگ، جگره | جنگ |  
war

**روهوی** ° *rōhawī* [ص] | جنگی؛ طوفانی |  
martial, warlike; stormy

**راهبند** *rahband* ← راهبند

**راهبندکار** *rahbandkār* ← راهبندکار

**رهت** ° *raht* ← رات

**رهدربر** *rahdarbar* [ن] | لاربنود، هادی |  
guide, traffic indicator; هادی، رهنما |  
leader

**ریا** *riyā* [ن] | ریا | hypocrisy

**ریاست** *riyāsat* [ن] | ریاست، رهبری |  
directorship, chairmanship; direction,  
management

**ریاکار** *riyākār* [صن] | ریاکار | 1)  
hypocritical; 2) hypocrite

**ریامین** ° *riyāmīn* [ص] | بنکلی | خوب  
صورت | beautiful, nice, handsome

**ریپگ** *rīpag* [ن] | ورون | گوشت ران | thigh  
(Anat.)

**ریپنتن \ ریپنگ** *rēpēntin / rēpēnag*  
[فم - آریپینیت؛ آریپینت] | غولول | فریب  
دادن | betray, cheat

**ریپنوک** *rēpēnōk* [فا] | دوه مار، عالی جن  
| فریب کار | cheater, deceiver

• ریگین پنگا آپه بارت (مٹ) | هغه بند چی له ریگو خخه جوړ شوی وی اوبه یی ژر له منځه وړی | بندی که از ریگ ساخته شده باشد آنرا آب می برد | a sand dam will be carried away by the water (prov.)

**ریگی** *rēgī* [ن] | د بلوڅو د یوی قبیلی نوم دی | نام قبيله ییست از بلوچ ها | Regi (tribe of the Baloch)

**ریملاس** *rēmlās* ° [ص] | واضح، څرگند | واضح | clear, obvious

**ریملاسی** *rēmlāsī* ° [ق] | په څرگند ډول | واضحاً | clearly, obviously

**ریوانشیزم** *rēwānšēzm* [ن] | ریوانشیزم | revanchism

**ریویزیونیزم** *rēwēzīōnīzm* [ن] | ریویزیونیزم | revisionism

## ز

**زا** *zā* ° [ن] | بښکنځل | دشنام | insult, bad language; abuse

**زابلی** *zābul* [ن] | په بلوچستان کی د ځای نوم دی | نام محلیست در بلوچستان | Zabol (place in Balochistan)

**زابلی** *zābolī* [ن] | 1) زابلی (د زابل اوسیدونکی)؛ زابلی (لهجه) | 1) زابلی (ساکن زابل)؛ 2) زابلی (لهجه) | 1) Zaboli (dialect spoken in the region of Zabol); 2) inhabitant of Zabol

**زاپران** *zāpirān* [ن] | زعفران | saffron

**ریسینتن** \ **ریسینگ** *rēsēntin / rēsēnag*

[فم-آریسینیت؛ آریسینت] | خوشی کول | رها کردن | leave, abandon

**ریش** *rīš* [ن] | ږیره | ریش | beard | ریش اشتن \ الگ | ږیره پریښودل | ریش ماندن | grow a beard

**ریش** *rēš* [صن] | 1) ریش؛ 2) ټپې شوی، لگیدلی | 1) زخم؛ 2) زخمی | 1) wound; 2) wounded | ریش بوتن \ بیگ | ټپې کیدل | زخمی شدن | be wounded | ریش کرتن \ کنگ | ټپې کول | زخمی کردن | wound | ریشین هر شه بی هریا گهتر انت (مٹ) | لگیدلی خوله بی خری نه بنه دی | خر زخمی بهتر از بی خریست | a wounded donkey is better than no donkey at all (prov.)

**ریشخند** *rīšxand* [ن] | نڅوال | ریشخند | mocking; derision, coaxing; wheedling | ریشخند کرتن \ کنگ | نڅولیدل | ریشخند کردن | ridicule; mock, coax

**ریشگ** *rīšag* [ن] | ریښه | ریشه | root

**ریشو** *rīšō* ° [ن] | کجیر | کرگس | vulture (Zool.)

**ریک** *rēk* [ن] | بڼگه | ریگ | sand | ریکی کاسگ | د شگو غونډی چی د باد په وسیلی جوړیږی | ټپه ریگ | dune

**ریکارډ** *rēkārd* [ن] | ریکارډ | ریکارډ | disk record

**ریکستان** *rēkistān* [ن] | ریگزار | sandy desert, sands

**ریکی** *rēkī* [ص] | د شگی | ریگی | sandy

زایرانی *zāpirānī* [ن] | زعفرانی |

flavoured with saffron; saffron-coloured, yellow; pale

زات *zāt* [ن] | نژاد | race, breed

زاتن \ زایگ *zātin / zāyag* [فم-منه زایین،

آزیت؛ آزات] | زیبول | زاییدن | bear, give birth

زاتی *zātī* [ن] | نژادی | racial

زاتی توپیر *zātītaupīr* [ن] | نژادی توپیر |

تبعیض نژادی | racial or ethnic discrimination

زار<sup>۱</sup> *zār* [صن] | ۱) فریاد؛ ۲) مرور، خفه | 1)

فریاد؛ ۲) خفه، غصه | 1) cry; sorrow,

lamentation; 2) huffy, moping

• زار بوتن \ بیگ | مرور کیدل | خفه شدن | be offended, leave in a huff

• زار کرتن \ کنگ | مرور کول | خفه ساختن | offend, insult

• زار گپتن \ گرگ | خفه کیدل | خفه شدن | be offended; leave in a huff

• زار کنت و ترا گاره کنت (مث) | چی مرور شی پخپله ورک شی | اگر خفه شود گم می شود |

he who is sensitive gives up himself (prov.)

زار<sup>۲</sup> *zār* ← زهر

زارک *zārik* [ن] | تریخی | تلخه | gall

bladder (Anat.)

زاری<sup>۱</sup> *zārī* [ن] | غوبنتنه، خواست | التماس

request |

• زاری کرتن \ کنگ | غوبنتل، خواهش کول |

التماس کردن | ask, beg, request

زاری<sup>۲</sup> *zārī* ← زهری<sup>۱</sup> (۲) (۳)

زاری زار<sup>۱</sup> *zārīzār* [ص] | مرور، خفه |

خفه، غصه | huffy, moping; offended

• زاری زار بوتن \ بیگ | مرور کیدل | خفه شدن | be offended; leave in a huff

زاری زاران<sup>۱</sup> *zārīzārān* [ن] | خواشینی،

خپگان | خفگی | sorrow, sadness;

resentment, displeasure

زاگ *zāg* [ن] | زوی | پسر | son

• زاگ آورتن \ آرگ | زیبول | ولادت کردن |

bear, give birth, deliver

• زاگ دیستن \ گندگ | زیبول | زایمان کردن |

bear, give birth, deliver

• زاگا گشتگی باگ دل نه داگ دل (مث) | زوی

باید د زره باغ وی نه داغ | پسر باید باغ دل باشد نه داغ دل | a son must be the garden of the

heart, but not the blemish of the heart

(prov.)

زاگ جا *zāgğā* [ن] | وړکتون | کودکستان |

day-care centre, kindergarten

زال *zāl* [ن] | بنه | زن | woman

زال بول *zālbūl* [ص] | بنهینه | زنانه |

women's, ladies'; feminine, womanish

زام *zām* [ن] | توره | شمشیر | sword

زامات *zāmāt* ← زاماس

زاماس *zāmās* [ن] | زوم | داماد | 1)

bridegroom; 2) son-in-law; brother-in-law (sister's husband)

• زاماس بوتن \ بیگ | کوزده کول، نامزد کیدل

| داماد شدن، نامزد شدن | become or get

engaged, betroth

• زاماس کرتن \ کنگ | نامزد کول | نامزد کردن

betroth (vt) |

• زاماس که نوک انت و سو گنوک انت (مث) | زوم

چی نوی دی خوبنی لیونی وی | داماد که نو

**زاهدان** [ن] *zāhidān* | په بلوچستان کې د ځای

نوم دی. | نام محلیست در بلوچستان |  
*Zahedan (place in Balochistan)*

**زایگ** *zāyag* ← زاتن \ زایگ

**زباد** [ن] *zubād* | مشک | musk

**زبادمال** [ص] *zubādmāl* | معطر، خوشبویه |  
معطر، خوشبوی | fragrant, sweet-smelling; perfumed

**زبان** *zubān* ← زوان

**زبانی** *zubānī* ← زوانی

**زبر** [ص] *zabr* | بڼه | خوب | good, well, fine

- زبربوتن \ بیگ | بڼه کیدل | خوب شدن | 1) become good, improve; 2) convalesce, recover from an illness
- زبرین گلو شگالی خوراک انت (مث) | بڼه انگور د چغال دی | خربوزه خوب از شغال است | the good melon is the jackal's (prov., cf. fortune favours the foolish)

**زبردست** [ص] *zabardast* | زورور؛ ډیر بڼه  
powerful; | زور آور؛ بسیار عالی |  
excellent, very good

**زبهر** *zubahr* | بی برخی | بی بهره،  
محروم | محروم |  
deprived

- زبهر بوتن \ بیگ | بی برخی کیدل | بی بهره  
شدن، محروم شدن | be deprived
- زبهر داشتن \ دارگ | محروم، بی برخی کول  
محروم کردن | deprive; divest; bereave

**زپت** [ص] *zapt* | ستوغ، ستوخ | زمخت |  
acrid

**زپک** [ن] *zapak* | د پڼو سستی | سستی پا |  
grogginess (decline in motor dexterity)

است خوشو دیوانه است |  
if the son-in-law is new the mother-in-law goes crazy (prov.)

**زاماسی** [ن] *zāmāsī* | کوزده، نامزدی |  
نامزادی | engagement, betrothal

**زامپو** [ص] *zāmpō* | په سستو پڼو | با پاهای  
سست | having one's legs turn to jelly

**زاهر** *zāmur* | یو بوتی دی چی تل شین  
وی | بته همیشه بهار | an evergreen bush

**زان** <sup>(1)</sup> *zān* | ځنگون | زانو | knee  
(Anat.)

• زانی پونچکو | د زنگانه ټکی | عینک زانو |  
kneecap

**زان** <sup>(2)</sup> *zān* ← زانتن \ زانگ

**زانپو** *zāmpō* ← زامپو

**زانت** [ن] *zānt* | 1) فکر، پوهه؛ 2) احساس |  
1) idea, فکر، دانش؛ 2) احساس |  
thought; knowledge; 2) feeling, sentiment

**زانتکار** [صن] *zāntkār* | پوه، مجرب |  
فهمیده | intelligent, judicious; experienced; man of understanding

**زانتکاری** [ن] *zāntkārī* | تجربه |  
experience

**زانتن \ زانگ** *zāntin / zānag* | فم-آزانت؛  
آزانت | پوهیدل | فهمیدن | know, understand

**زانوک** [فا] *zānōk* | پوه، عالم | عالم | 1)  
wise; understanding; 2) academic, scholar

**زاوه** [ن] *zāwa* | د کلات په جنوب کی دیوه غره  
نوم دی. | نام کوهیست در جنوب کلات | Zawa  
(mountain south of Kalat)

Indian | زرت | زورت | [ن] *zurat*

sorghum (Bot.)

زرتن \ زورگ *zurtin / zūrag* [فم-آ]

زوریت؛ آژرت | اخيستل | گرفتن، برداشتن  
take |

زرتول ° *zartōl* [ص] | قیمتی مری | مهره

قیمتی است | pearl

زرد *zard* [ص] | ژر | زرد | yellow

• زرد بوتن \ بیگ | ژریدل | زرد شدن |

yellow, become yellow

• زرد گشتن \ گردگ | ژیر کیدل، سپین اوبنتل |  
زرد شدن | turn pale |

• زردین پک به گاه دانا نمانیت (مث) | خراب

پروپه گاه دانه کی نه پاتپیری | گاه زرد به گاه

دان نمی ماند | yellow straw never remains  
in the barn (prov.)

زرد *zird* [ن] | زره | قلب، دل | heart

زردار *zardār* [ص] | شتمن، بورژوا |

ثروتمند | wealthy

زرداری *zardārī* [ن] | بورژوازی |

bourgeoisie

زردالو *zardālū* [ن] | زردالو | apricot

زردبٔ *zardbat* ← زربٔ

زردچه *zardča* [ن] | د نباتاتو یو ډول ناروغی

دی | یک نوع مریضی نباتات است | *a plant disease (Bot.)*

زردرنگ *zardrang* [ص] | ژررنگ |

زردرنگ | yellow, of yellow colour

زردک *zardik* [ن] | گازره، زردک | زردک |

carrot (Bot.)

labour, effort | زحمت | [ن] *zahmat*

• زحمت کشتن \ کشگ | زحمت ایستل، زحمت

گالل | زحمت کشیدن | labour, trouble

زر *zar* [ن] | زر؛ پیسی | زر؛ پول | gold;

money

• زری میان استمانیی بانک | د پیسو جهانی

بانک | بانک جهانی پول | international

bank of issue

• زری نزارگ | د اسعارو ذخیره | ذخیره اسعاری

monetary reserve |

• زرا هندو سگیت و سیریا گاو میش (مث) | دنیا

ته هندو طاقت لری و مری گیری ته سنډا | پول

را هندو تحمل می کند و سیری را گاو میش |

the Hindu can tolerate money and the

bullock can tolerate being satiated (prov.)

زر<sup>(۱)</sup> *zir* [ن] | سمندر | بحر | sea, ocean

• زری آدست | ماورای بحر | overseas

زر<sup>(۲)</sup> ° *zir* [ن] | لوبنی | ظرف | vessel,

container, dish

زراب *zirāb* [ن] | د اور تاو او شعلی | شعله و

حرارت آتش | flame and heat of fire

• زراب داتن \ دیگ | اور تیزول | شعله ور

ساختن | pile the fire up

• زراب نشان داتن \ دیگ | خپل زور نبودل |

demonstrate | زور خود را نشان دادن |

strength to sb.

زراگ ° *zarāg* [ن] | خناور | جناور |

predator, beast of prey

زربار ° *zīrbār* [ن] | سهیل | جنوب |

South

زربٔ *zarbat* [ن] | زړه شوله | شله زرد | soft

dish consisting of rice, fat, and vegetable

زربلخ *zarbalax* [ن] | زورق | silver paper,

aluminium foil

**زرنّا** ° [zarnā] [ص] | تک تور، تیاره | سیاہ و تاریک | dark black, pitch dark

**زرنج** [zaranġ] [ن] | د نیمروز ولایت مرکز | Zaranj (*administrative centre of the province of Nimroz*)

**زرند** [zarand] [ن] | پہ بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلّیست در بلوچستان | Zarand (*place in Balochistan*)

**زروش** [zarwaš] [ن] | پادیان، شیرغندی | بادیان | anise (*Bot.*)

**زره** <sup>۱</sup> [zire] [ن] | زگره | زره | armour, chain | mail

**زره** <sup>۲</sup> [zire] [ن] | د اوبو خای | جای آب | watering place

**زری** ° [zirī] [ص] | سمندری | بحری | marine, naval, nautical

**زریات** [zuriyāt] [ن] | معتقدات | convictions, beliefs

**زعفران** [za'firān] ← زاپران

**زغرتن \ زغرگ** [zuġurritin / zuġurrag] | فل-آزغریت؛ آزرگرت | | سترگی رپی کول | چشم دوختن (به چیزی یا کسی) | goggle, stare, gaze

**زک** [zik] [ن] | سیک | خیک | skin (*for preserving cheese etc.*)

**زکات** [zakāt] [ن] | زکات | Zakat (*poor-rate or alms as prescribed by Islam*)

**زکت** ° [zikat] [ن] | توان | طاقت | might, potency, power

**زگال** [zagāl] [ن] | زغال | coal

**زردگ** [zardag] [ن] | دهگی ژپ | زردی تخم مرغ | egg yolk

**زردگال** [zirdgāl] [ن] | د زره خبره | سخنان از ته دل | sincere words

**زردویی** [zardoyī] [ن] | ژپی | مرض زردی | jaundice, icterus (*Med.*)

**زردی** [zardī] [ن] | ژپوالی | زردی | yellowness, yellow colour

**زرزران** [zirzirān] [ص] | خلانده، خلیدونکی | درخشنده | shining, luminous

**زرزیر** ° [zarzīr] [ص] | جوهردار | lustrous

**زرشان** [zaršān] [ن] | د بنادی په وخت کی پرچا باندى د پیسو بنیندل | نثار کردن پول هنگام خوشی | custom of scattering money for joy

• زرشان کرتن \ کنگ | پیسی شیندل | پول پاش دادن | scatter money

**زرگر** [zargar] [ن] | زرگر | goldsmith

**زرگری** [zargarī] [ن] | زرگری (ژبه) | زرگری (زبان) | Zargari (*jargon, conventional language*), mumbo-jumbo

**زرماس** ° [zarmās] [صن] | پیسی پرست | پول پرست | 1) money-grubbing, mercenary; 2) avaricious person

**زرمبش** [zrumbiš] [ن] | پاخون، نهضت | جنبش، نهضت | movement

**زرمبشت** [zarambišt] [ن] | غریدل | غرش | roar(ing)

**زرمب** ° [zrumb] [ص] | ناتوانه | ناتوان | weak, helpless

**زگر** ° [ص] *zagr* | سوچه، رنبتینی | خالص، راستی | authentic, real; pure

**زگر** ° [ص] *zigr* | تازه، نوی؛ پاک اوصاف | تازه؛ صاف و پاک | fresh, new; clean, pure

**زگری** [ن] *zigrī* | په بلوچستان کی دیوی

مذهبی فرقی نوم دی | نام یک فرقه مذهبی در بلوچستان است | *Zikri (religious faith in Balochistan)*

**زگل** ° [ن] *zagal* | د وزگورمه | رمة بزغاله ها | flock of kids

**زگم** ° [ن] *zugam* | زمري | شیر | lion | (Zool.)

**زل** [ن] *zil(l)* | کته | کته، کلان | big

**زمان** [ن] *zamān* | زمان | time, period

**زمانگ** [ن] *zamānag* | زمانه | period, age

**زمرد** [ن] *zumurud* | زمرد | emerald

**زنجبیل** [ن] *zanğabīl* | شونډ، سني | زنجبیل | ginger (Bot.)

**زنجیر** [ن] *zanğīr* | ځنځیر | زنجیر | chain

**زنچک** [ن] *zinčik* | گریوان؛ متکی | گریبان، یخن | collar; breast appliqué

• زنچک به زنجگ بوتن \ بیگ | غاره تر غاره نیول | گریبان به گریبان شدن | be at loggerheads with sb.

**زند** [ن] *zind* | ژوند | ژنده گی | life; existence; living

**زندچاگرد** [ن] *zindčāgird* | چاپیریال | محیط | environment, surrounding; atmosphere, milieu

**زنددپتر** [ن] *zinddaptar* | ژوندلیک |

biography, curriculum vitae, سوانح | résumé

**زندگ** [ص] *zindag* | ژوندی | ژنده | alive,

live, animate

• زندگ بوتن \ بیگ | ژوندی کیدل | ژنده بودن، ژنده شدن | be alive; be restored to life; be revived or animated

• زندگ کرتن \ کنگ | ژوندی کول | ژنده

ساختن | restore to life, revive, animate

• زندگا هیچیه نه بیت، وای په آبی که مرت | په ژوندیو هیخ نه کیبری، وای وای په هغو باندی چی

مړه شول | ژنده را هیچ چیز نمی شود، وای به حال کسی که مرد | nothing happens to those

who are alive, it's too bad about those who have died (idiom.)

**زندمان چاگرد** [ن] *zindmāncāgird* |

ټولنه، محیط | جامعه، محیط | society; environment, milieu; outer world

**زندمانی** [ن] *zindmānī* | ژوند | ژنده گی

life; existence; living |

**زندوار** [ن] *zindwar* | ژوند دود | نظام ژنده

گی | pattern of life, way of living

**ژنده دل** [ن] *zindadil* | ژوندی (خوشحاله

سړی) | ژنده دل | vigilant; hearty; hale, lively; fun-loving

**ژنده دلی** [ن] *zindadilī* | خوش طبیعتی |

خوش طبیعی | vitality, zest for life

**ژنده گی** [ن] *zindagī* | ژوند | ژنده گی |

life; existence; living

• ژنده گی کرتن \ کنگ | ژوند کول، اوسیدل |

ژنده گی کردن | live; exist; stay, dwell

**زند** [ص] *zand* | پنډ | لک | thick

**زوار** [ن] *zawār* | زیارت کوونکی | زوار |

pilgrim

**زواک** [ن] *zwāk* | زوه | زردآب دانه | pus,

matter (Med.)

• زواک کرتن \ کنگ | زوی کول | چرک کردن |

fester

**زوال** [ن] *zawāl* | مرگ | مرینه | death |

• زوال بوتن \ بیگ | مرکیدل | فوت کردن |

die, pass away

• زوال کرتن \ کنگ | ضایع کول | ضایع کردن |

spoil, damage, waste

**زوان** [ن] *zuwān* | ژبه | زبان | 1) tongue

(Anat.); 2) language

• زوان بستن \ بندگ | خاموشیدل | خموش شدن

hold one's tongue; stay silent |

• زوان کرتن \ کنگ | 1) ژبه کول; 2) ډیره ژبه

و هل | 1) قول کردن; 2) زبان درازی کردن | 1)

pledge one's word, promise; 2) blab, prattle, chatter

• گالواری زوان | د وینا ژبه | زبان گفتاری |

colloquial language, vernacular

• زوان گوشتی انت (مٹ) | ژبه د غونبوده | زبان

از گوشت است | the tongue is made of

flesh (prov., i.e. take everything with a pinch of salt)

**زوانک** [ن] *zwānuk* | ژبی | زبانچه | uvula

(Anat.)

**زوانی** [ص] *zuwānī* | په خوله، شفاهی |

شفاهی، زبانی | verbal, oral

**زوبگ** [ن] *zōbag* | د شپانه مزدوری |

مزدوری چوپان | shepherd's fee

**زوت** [ق] *zūt* | ژر، تلوار | زود | quickly,

soon, early

**زوت رنج** [ن] *zūtranġ* | ژر مروریدونکی |

زودرنج | touchy, bitchy

**زندتن \ زندگ** *zunditin / zundag* [فل-آ]

زندیت؛ آزندت | گاندولی وهل | بالای دو

squat, crouch | پای نشستن

**زندوی** [ن] *zandī* | پندوالی | لکی |

thickness

**زنک** [ن] *zank* | د پسو د زیبولود موسم پیل |

زمان آغاز زاییدن گوسفندان | beginning of

the lambing season

**زنگ** <sup>۱</sup> [ن] *zang* | زنگ | bell

• زنگ جتن \ جنگ | زنگ وهل | زنگ زدن |

ring

**زنگ** <sup>۲</sup> [ن] *zang* | زنگ، سور نارنجی رنگ |

زنگ | rust

• زنگ جتن \ جنگ | زنگ وهل | زنگ زدن |

start to rust

**زنگ** <sup>۳</sup> [ن] *zang* | غم، ناورین | غم و اندوه |

sorrow, grief

**زنگ** *zinag* ← زیتن \ زنگ

**زنگ زار** <sup>۰</sup> [ن] *zangzār* | فریاد، کوکاری |

فغان، فریاد | shout, cry

**زنگولک** [ن] *zangōlak* | کپنکانی | زنگوله

hawkbell, little bell |

**زنگی** [ن] *zangī* | غلام، تورپوتکی سړی |

غلام، سیاه پوست | slave; Black African

**زنوک** [ن] *zanūk* | زنه | زنخدان | chin

(Anat.)

• زنوکی کنډ | چغانی، کوتی | چاه زنخدان |

chin dimple

**زنوک** [فا] *zinōk* | پیرو دونکی، اخیستونکی

| خریدار، مشتری | buyer; client, customer



scorpion | کزدم، عقرب، لپم | [ن] zūm **زوم**  
(Zool.)

zone | زون | [ن] zōn **زون**

leaking, | خثوبی | زه | [ن] ze <sup>۱</sup> **زه**  
dripping

• زه کرتن \ کنگ | خثوبی کول | زه کردن |  
leak, drip

زه <sup>۲</sup> | [ن] ze ° **زه** | د نیزی سر | نوک نیزه |  
spearhead

poison, toxin | زهر | [ن] zahr **زهر**

• زهر داتن \ دیگ | زهرورکول | زهر دادن |  
poison

• زهروارتن \ ورگ | زهرخوپل | زهر خوردن |  
poison oneself

زهرک | [ن] zahrik **زهرک** | زره ورتوب | جرئت |  
courage

زهرگ ° | zahrag ← زهرک

زهرنین ° | [ص] zahrnēn | خونری | خونین  
bloody |

زهری <sup>۱</sup> | [ن] zahrī | په بلوچستان کی د خای  
نوم دی | نام محللیست در بلوچستان | Zahri  
(place in Balochistan)

زهری <sup>۲</sup> | [ن] zahrī | د بلوخیو قبیله ده |  
قبیله یی است از بلوچها | Zahri (tribe of the  
Baloch)

زهری <sup>۳</sup> | [ص] zahrī | زهرلرونکی | زهرناک  
poisonous, toxic |  
• زهریین مار | زهرلرونکی مار | مار زهراگین |  
poisonous snake

زهک | [ن] zahak | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محللیست در بلوچستان | Zahak  
(place in Balochistan)

زوت زوت | [ق] zutzut | ژرژر | زود زود |  
very frequently, at short intervals

زوتی | [ن] zūtī | فوراً، سملاسی | فوراً |  
at once, immediately

زور <sup>۱</sup> | [ن] zōr | زور، سیک | زور، توان |  
force, power; strength

• زور بوتن \ بیگ | بریدل | زور شدن، بلا دست  
شدن | gain strength, grow stronger; come  
to power; come out on top, get the upper  
hand; prevail

• زور داشتن \ دارگ | زور لرل، واک لرل | زور  
داشتن، قدرت داشتن | have power; be in  
power

• زوری کم و جهلی بازانت | زور یی لږ و جهلی  
زیات دی | زورش کم و جهلش زیاد است | his  
power is little and his ignorance is great  
(idiom.)

زور <sup>۲</sup> | [ن] zōr | تینگار | تاکید |  
emphasis, stress; affirmation

زوراک | [ص] zōrāk | زورور | زورآور |  
powerful, mighty

زوراک گری | [ن] zōrāk girī | زورزیاتی |  
exercise of strength | زورآوری

زوراکي | [ن] zōrākī | زورزیاتی | زورآوری  
exercise of strength |

زورآور | [ص] zōrāwar | زورور | زورآور  
powerful, mighty |

زورزیاتی | [ن] zōrziyātī | زورزیاتی | جبر،  
زورگویی | coercion; constraint

زورک | [ن] zōruk | شخکی، دانه | جوانی  
pimple (Med.) | دانه

زول | [ن] zūl | ځنگل، درگه | جنگل، بیشه زار  
wood, forest; thicket |

زهگ *zahg* ← زاگ

زهگ جا *zahgġā* ← زاگ جا

زهم *zahm* ← زام

زهمینتن \ زهمینگ ° *zahmēntin /*

*zahmēnag* [فم-آزهمینیت؛ آزهمینت] | زیاتول؛ انکشاف ورکول | زیاد کردن؛ انکشاف دادن | *increase; develop*

زهیر *zahīr* [صن] | بیلتون، غم؛ بی واکه |

فراق، غم، اندوه؛ ناتوان | *gram, grief, sorrow; weak; powerless*

• زهیر بوتن \ بیگ | بی واکه کیدل | ناتوان شدن | *languish, droop*

• زهیر کرتن \ کنگ | بی واکه کول | ناتوان ساختن | *weaken*

زهیرناک *zahīrnāk* [ص] | بیل، جلا | جدا

*lone, alone; lonely* |

زهیرناکی *zahīrnākī* [ن] | بیلتون | فراق |

*loneliness, lonesomeness; solitude*

زهیرنالی *zahīrnālī* [ن] | ناله و فغان |

*lamentation; cry*

زهیروک *zahīrōk* [ن] | یوډول سندره ده |

نام سرود فلکلوری است | *Zahirok (elegiac folk songs of the Baloch)*

زی<sup>۱</sup> *zī* [صق] | ۱) پرونی؛ ۲) پرونی | ۱) دیروز؛

۲) دیروزی | *1) yesterday; 2) of yesterday, out-dated*

• زیین سیاست | پرونی سیاست | سیاست دیروزی | *back-number policy*

زی<sup>۲</sup> *zī* ← زچک

زیات *ziyāt* [صق] | زیات؛ ډیر | زیاد؛ بسیار

*much, many; very* |

زیاتی *ziyātī* [صن] | وروسته پاته | پس مانده

1) leftover, leavings, remains; 2) remaining, left over

زیادگ *ziyādag* ← زیات

زیارت *ziyārat* [ن] | ۱) زیارت؛ ۲) په

بلوچستان کی د خای نوم دی | ۱) زیارت؛ مزار؛

۲) نام محلیست در بلوچستان | 1) shrine, holy place; place of pilgrimage; 2) Ziyarat (place in Balochistan)

• زیارت شتن \ روگ | زیارت ته تلل | زیارت رفتن | *go on pilgrimage, perform a pilgrimage*

• زیارت کرتن \ کنگ | زیارت کول | زیارت کردن | *pilgrimage, visit a holy place*

• هرکه زیارتا بروت په وت دعا کنت (مٹ) | هر خوک چی زیارت ته خئی خان ته دعا کوی | هر کس زیارت برود برای خودش دعا می کند | *every pilgrim prays for himself (prov.)*

زیارتنی *ziyāratī* [ن] | زیارت کوونکی |

*pilgrim* | زایرین

زیان *ziyān* [ص] | ورک، ضایع | گم، ضایع |

*lost, missing, mislaid; gone; invisible*

• زیان بوتن \ بیگ | ضایع کیدل، ورکیدل | ضایع شدن، گم شدن | *be lost or mislaid, disappear*

• زیان کرتن \ کنگ | ورک کول | گم کردن | *lose, mislay; forfeit*

زیب *zēb* [ن] | بنکلا، بنایست | زیب |

*ornament, beauty*

• زیب داتن \ دیگ | بنه ایسیدل | زیب دادن | *ornament, adorn*

زیبا *zēbā* [ص] | بنکلی، بنایسته | زیبا |

*beautiful, handsome, nice*

زیبایی *zēbāyī* | بنکلا، بنایست | زیبایی

*beauty, elegance* |

# ز

**ژپتن \ ژپگ** *žappitin / žappag* [فم-آ] *žappitin / žappag*

ژپیت؛ آژپت [ | وهل | زدن | ]  
strike, beat, |  
hit; play

**ژل °** *žall* [ن] | شگه | ریگ | sand

**ژمتن \ ژمگ** *žammitin / žammag* [فم-آ]

ژمیت؛ آژمت [ | سخت باران کیدل | تیز باریدن |  
be pouring with rain |

**ژند** *žand* [ص] | ستپری | مانده | tired,  
weary

• ژند بوتن \ بیگ | ستپری کیدل | مانده شدن |  
tire, become tired

• ژند کرتن \ کنگ | ستپری کول | مانده کردن |  
make tired, bore

**ژند و ژول** *žand-u žul* ← ژند و ژیل

**ژند و ژیل** *žand-u žel* [ص] | ستپری  
ستومانه | مانده و خسته | exhausted

**ژندی** *žandī* [ن] | ستپریا | مانده گی |  
tiredness, weariness

**ژنگ °** *žang* [ن] | کوچنی زنگ چی د حیوان

په غاړه کوی | زنگ کوچکی که بر گردن حیوان  
*little bell attached to animals* | می بندند

**ژول °** *žul* ← ژیل<sup>(1)</sup>

**ژیل<sup>(1)</sup>** *žel* [ص] | ستپری | مانده | tired,  
weary

**ژیل<sup>(2)</sup>** *žel* :

• ژیل داتن \ دیگ | منډل | فرو بردن |  
swallow, stomach

**زیتن \ زنگ** *zītin / zinag* [فم-آزنت؛ آ]

زیت [ | اخیستل، رانیول | خریدن، گرفتن |  
buy, purchase  
• زنگی واک | د پیرو دنی قابلیت (قوه) | قدرت  
purchasing power, buying power | خرید

**زیتون** *zaitūn* [ن] | زیتون | olive (Bot.)

**زید °** *zīd* [ن] | خرخای | چراگاه | pasture  
ground

**زید و ملید °** *zīd-u mulpid* [ن] | خرخای،  
ورشو | چراگاه | pasture lands

**زیر** *zīr* [ن] | رنا | روشنی | light;  
brightness, lightness

**زیرگ** *zīrrag* [ن] | زیره | cumin, caraway  
(seed)

**زیلگ °** *zīlag* [صن] | مایل | نشیب، مایل |  
1) declivity, descent; 2) inclined

**زیم سر °** *zīmsar* [ص] | تیز سر | تیز و  
زهرآلود | spiky and poisonous

**زیمل** *zīmal* [ن] | نغمه، آهنگ | song,  
melody

• زیمل جتن \ جنگ | نغمه غربول | نغمه زدن |  
play a melody

**زیمیگ °** *zīmēg* [ن] | ملهم | مرهم |  
unguent

**زین** *zēn* [ن] | زین | saddle

• زین بوتن \ بیگ | زین کیدل | زین شدن | be  
saddled

• زین کرتن \ کنگ | زین کول | زین کردن |  
saddle

**زینگ** *zēnag* [ن] | زینی | زینه | stairs;  
ladder

**زئوت** *za'ut* [ن] | واترپمپ | water pump

ژی‌مب ° *žemb* [ص] | تیاره | تاریک | dark

## س

سا<sup>(۱)</sup> ° *sā* [ن] | اوربشی | جو | barley

سا<sup>(۲)</sup> ° *sā* ← ساه

ساپ ° *sāp* [ص] | صاف | 1) clear; limpid;

pure; 2) smooth, plane

• ساپ کرتن \ کنگ | 1) صافول; 2) هموارول |

1) clean, 2) صاف کردن; 2) هموار کردن |

clear; 2) harrow; plane

ساپ دل ° *sāpdil* [ص] | سپینی، سپینی زری |

صاف دل | fair-minded, kind-hearted

ساپیگی ° *sāpagī* [ن] | داگ | میدان صاف |

plain, lowland

سات ° *sāt* [ن] | گانه، زیور | زیور؛ جواهرات |

ornaments; jewels, gems

ساتتن \ ساتگ ° *sātitin / sātag* [فم-آ]

ساتیت؛ آسات | ساتل | نگهداشتن،

محافظت کردن | 1) hold, keep, support,

sustain; 2) prevent, protect, preserve;

retain, control

ساتوک ° *sātōk* [فا] | ساتونکی | نگهبان |

guard, watchman; keeper

• ساتوک خدا انت | خبنتن د انسان ساتونکی دی

| خدا نگهبان انسان است | God is the

protector (idiom.)

ساجمه ° *sāgma* [ن] | چره، سرچمه | ساچمه |

lead shot

ساج ° *sāč* [ن] | اتموسفیر | فضا |

atmosphere, ambience

ساجتن \ ساچگ ° *sāčitin / sāčag* [فم-آ]

ساجیت؛ آساجت | سره موافق کیدل | با کسی

موافق بودن | agree with sb.; get on with

sb.

ساد ° *sād* [ن] | سپنسی | تار | thread; cord,

wire

سادگ ° *sādag* [ص] | ساده | simple, plain,

easy; simple-minded; artless; unmixed,

pure

سادگی ° *sādagī* [ن] | ساده گی | simplicity,

easiness; simple-mindedness; austerity

سار<sup>(۱)</sup> ° *sār* [ن] | فکر، عقل؛ هوبس | فکر، عقل؛

هوش | thought; thinking; idea, mind;

intellect, reason, wisdom; intelligence;

consciousness; understanding

• شه سارا شتن \ روگ | هوبنه وتل | از هوش

رفتن | faint, black out; pass out

سار<sup>(۲)</sup> ° *sār* [ن] | رسی | ریسمان | cord,

band, line

سار<sup>(۳)</sup> ° *sār* ← سارتن \ سارگ

ساربان ° *sārbān* ← ساروان

سارت ° *sārt* ← سرد

سارتن \ سارتگ ° *sārtin / sārtag* [فم-آ]

سارتیت؛ آسارت | تصور کول | تصور کردن

imagine |

سارتن \ سارگ ° *sāritin / sārag* [فم-آ]

ساریت؛ آسارت | بنکلول | آراسته کردن |

adorn, decorate

سارتی ° *sārtī* ← سردی

سارک ° *sāruk* [ن] | سارکه | ساچ | rose-

coloured starling (Zool.)

**سارنگ** *sārang* [ن] | د موسیقی یوه آله | آله

Sarang (musical instrument) | یی از موسیقیست

**ساروان** *sārwān* [ن] | ساروان | ساربان |

camel-driver, cameleer

**سار و بی سار** *sār-u bēsār* [ص] | هوبن او

بی هوبنه | هوش و بی هوش | unconscious;

insensible; slow-witted, unhinged; dull

• سار و بی سار بوتن \ بیگ | هوبن او بی هوبنه

کیدل | هوش و بی هوش شدن | faint, pass

out, black out

• سار و بی سار کرتن \ کنگ | هوبن او بی هوبنه

کول | هوش و بی هوش کردن | anaesthetise,

make unconscious

**سار و سمبر** *sār-u sumbir* ° [ن] | سینگار

| آرایش | adornment, decoration

**سارونه** *sārūnā* [ن] | په بلوچستان کی د خای

نوم دی | نام محلیست در بلوچستان | Saruna

(place in Balochistan)

**ساری** *sārī* [ن] | پخوا | گذشته | past

**سار** *sārā* ° [ن] | صفت | quality, attribute;

epithet

**ساری** *sārī* ° [ص] | حاضر، تیار | حاضر،

آماده | ready, prepared

• ساری بوتن \ بیگ | حاضریدل، تیاریدل |

حاضر شدن، آماده شدن | be prepared, stand

ready

• ساری کرتن \ کنگ | حاضرول، تیاریول |

حاضر ساختن، آماده ساختن | ready, prepare;

get ready, have ready

**ساز** *sāz* [ن] | ساز (موسیقی) | musical

instrument

• ساز جتن \ جنگ | ساز ږغول | ساز نواختن |

play a musical instrument, make music

**ساز جن** *sāzgan* [ن] | ږغونکی | نوازنده |

musician

**سازتن \ سازگ** *sāzitin / sāzag* [فل-آ]

سازیت؛ آسازت | | سره موافق کیدل؛ زغمل

| با کسی موافق بودن، جور آمدن | agree

with sb.; get along with sb.

**سازش** *sāziš* [ن] | سازش | agreement,

compatibility, adaptability

• سازش کرتن \ کنگ | سازش کول | سازش

کردن | compound, make peace; agree; put

up

**سازگ** *sāzag* ← سازتن \ سازگ

**سازرتن \ ساسارگ** *sāsāritin* / °

*sāsārag* [فل-آ ساساریت؛ آ ساسارت] |

استراحت کول، دمه کول | استراحت کردن، رفع

خستگی کردن | rest, relax; have a rest;

recover

**ساسر** *sāsar* ° [ن] | سیوری | سایه |

shadow

**ساعت** *sā'at* [ن] | ساعت | 1) clock; 2)

hour; 3) time (of day)

**ساگی** *sāgī* ° [صن] | 1) پخوا؛ ۲) تیر شوی |

1) past; گذشته، سابق، گذشته |

2) past, bygone, last; former

**سال** *sāl* [ن] | سال | سال | year

• آیو کین سال | راتلونکی کال | سال آینده |

next year

• گوستگین سال | تیر شوی کال | سال گذشته |

last year

• سال که سک انت سلا هک انت (مٹ) | کال که

سخت وی سلا حق دی | سال اگر سخت است اما

تعارف حق است | if the year is hard

politeness is an obligation of honour

(prov., i.e. keep polite even in bad times)

سامراجی *sāmrāḡī* [ص] | استعماری |

colonial

ساند *sānd* [ص] | قوی، غبنتلی | قوی، تنومند

strong, powerful |

• ساندین کمان | قوی لیندی | کمان مستحکم |

tight bow

سانکل ° *sānkal* [ن] | خنخیر کپی | حلقه

chain link | زنجیر

سانگ *sāng* [ن] | کوزده | نامزادی |

engagement, betrothal

• سانگ کرتن \ کنگ | کوزده کول | نامزاد

کردن | *betroth sb. to sb.*

سانگبندی *sāngbandī* [ن] | خینبی |

خویشی، وصلت | *relationship (by*

*marriage)*; conjugal or matrimonial union

• سانگبندی بوتن \ بیگ | خینبی کیدل |

خویشی شدن | *be married*

• سانگبندی داتن \ دیگ | د خینبی بنست

اینودل | اساس خویشی گذاشتن | *join in*

*marriage*

• سانگبندی کرتن \ کنگ | خینبی کول |

خویشی کردن | *marry*

• سانگبندی لانک بندی (مث) | د خوئبی اریکی

د عمر تر پایه وی | روابط خویشی تا آخر عمر |

*a matrimonial union is lifelong (prov.)*

سانگی *sāngī* [ن] | کوزده شوی | نامزاد شده

fiancé, betrothed |

سانی لشکر ° *sānīlaškar* [ن] | خارندوی (د

نصیر خان په وخت کی) | گارد محافظ (در زمان

نصیر خان) | *guards (at the time of Nasir*

*Khan)*

ساو *sāu* [ن] | اشتباه | *mistake*

• ساله رونت گاله ماننت (مث) | کلونه تیریپی،

خبری پاتیپی | سالها می گذرد، اما سخن

باقیست | *years pass by, but words remain*

*(prov.)*

سالار *sālār* [ن] | مشر، زعیم | بزرگ، پیشوا

leader, chief; spokesman |

سالاری *sālārī* [ن] | مشرتابه | زعامت |

rule; reign, power

سالتاک *sāltāk* [ن] | کالنی | سالنامه |

yearbook

سالونک *sālōnk* [ن] | شاه (د واده زلمی) |

شاه داماد | *bridegroom (during wedding*

*ceremony)*

سالی *sālī* [ق] | کالنی | سالانه | *per year,*

*(once) a year*

سام *sām* [ن] | لویه کاسه | طغار، کاسه سفالی

earthen trough or pan |

سامان *sāmān* [ن] | سامان | سامان، اسباب |

equipment, instrument tools; apparatus;

means

سامایتن \ سامایگ ° *sāmāyitin /*

*sāmāyag* [فل-آ ساماییت؛ آ سامایت] | فوراً

وده کول، دفعتاً شتمن کیدل | فوراً رشد و نمو

کردن | *boom*

سامبتن \ سامبگ ° *sāmbitin / sāmbag*

[فم-آ سامییت؛ آ سامبت] | د نورود شتو

ساتنه کول | اموال دیگران را حفظ و نگهداری

کردن | *watch, take care, look after*

سامایگ ° *sāmāyag* ← سامایتن \ سامایگ

سامراج *sāmrāḡ* [ن] | استعمار |

colonisation

• سبز کردن \ کنگ | شنه کول | سبز کردن |  
colour or paint green; grow, germinate  
(vt)

**سبز کراشک** *sabzkarrāšk* [ن] | داوبو  
مرغه دی | نوعی مرغابیست |  
*a water bird*

**سبزگ** *sabzag* [ن] | وانبه | سبزه |  
grass

**سبزگردن** *sabzgardin* [ن] | داوبو مرغه دی  
| نوعی مرغابیست |  
mallard duck (*Anas platyrhynchos*, Zool.)

**سبزی** *sabzī* [ن] | ترکاری |  
greens, green | staff

**سبزی بازار** *sabzībāzār* [ن] | د ترکاری  
منډی | مندوی ترکاری |  
vegetable market

**سبزی نیادی** *sabzīniyādī* [ن] | د ترکاری  
منډی | مندوی ترکاری |  
vegetable market

**سبک** *subak* [ص] | 1 | سپک، لچر؛ ۲ | سپک  
| 1 | لچر، کم ظرف؛ ۲ | سبک |  
1) mean, vicious; 2) light, lightweight

• سبکین صنعت | خفیفه صنایع | صنایع خفیفه  
light industry |

**سبکی** *subakī* [ن] | تپیتوالی، پستی | کم  
ظرفی، سبکی |  
villainy, vileness; perfidy

**سبک گام** *subakgām* [ص] | گړندی، تیز |  
تیز |  
quick, fast

**سبوتاژ** *sabōtāž* [ن] | سبوتاژ، تخریب |  
sabotage

**سپ** *sup* [ن] | مقعد |  
anus (*Anat.*, *vulg.*)

**سپا** *sapā* [ن] | بنکلا، بنایست | زیب |  
ornament, beauty

**سپادار** *sapādār* [ص] | بنکلی، زیبا | زیبا،  
قشنگ |  
beautiful, nice

**ساوړ** ° *sāūr* [ن] | خپه | موج دریا | sea  
wave

**ساوونی** ° *sāūnī* [ن] | سپین زر | نقره | silver

**ساوونی هار** ° *sāūnī hār* [ن] | د سپینوزرو  
گانه | زیور نقره یی |  
silver jewellery

**ساه** *sāh* [ن] | سا، روح | نفس، روح |  
breath; soul

**ساه دار** *sāhdār* [ن] | ساه کنب | جان دار |  
living creature, living being

**ساهگ** *sāhig* [ن] | یادداشت | یادداشت  
notice, note

• ساهگ کرتن \ کنگ | یادداشتول | یادداشت  
کردن |  
take down, make a note of

**ساهی** ° *sāhī* [ن] | هوسایی | سهولت، آسانی  
easiness, effortlessness |

**ساهیل** ° *sāhīl* [ن] | سیوری | سایه |  
shadow

**سایا** ° *sāyā* [ق] | په سیوری کی؛ په پنا کی |  
در سایه؛ در پناه |  
in the shadow; under protection

**سایتن \ سایگ** *sāyitin / sāyag* [فم-آ-  
سایت؛ آسایت] | زدوول | سائیدن |  
pulverise, grind

**سایس** ° *sāyis* [ن] | مهتر، د آسانو روزونکی  
مهتر |  
groom

**سبب** *sabab* [ن] | سبب |  
cause, means

**سبز** *sabz* [ص] | شین | سبز |  
green; growing

• سبز بو تن \ بیگ | شنه کیدل | سبز شدن |  
become green; germinate (vi)

**سپی دک** *spēdik* [ن] | په نیمروز کی د خای  
 نوم دی | نام محلّیست در نیمروز | Spedek  
*(place in Nimroz)*

**سپیدگ** *spēdag* [ن] | پوډر | پوډر (سفیده) |  
 make-up, powder

**سپی جم** *spēcam(m)* [ص] | سپین سترگی |  
 چشم سفید | impudent

**سپی ریش** *spērīš* [ن] | سپینریری | ریش  
 سفید | grey bearded (man); elder

**ست °** *sat* [ن] | زړه ورتوب | جرئت | courage  
 • ست کرتن \ کنگ | جرئت کول | جرئت کردن |  
 dare

**ست** *sut* [ن] | نری شلومبی | دوغ رقیق | Sut  
*(a drink made of buttermilk and water)*

**ستا** *sitā* [ن] | ستاینه | ستایش | praise,  
 worship

• ستا کرتن \ کنگ | ستایل | ستایش کردن |  
 laud, praise, worship; pay tribute to

**ستاشیر** *sitāšair* [ن] | قصیده | elegy, ode;  
 laudatory poem

**ستر** *satar* [جع] | هر کله چی | اگر چه، هر چند  
 although |

**ستر** *satr* [ن] | ستر | covering, concealing  
*(of women)*

• ستر کرتن \ کنگ | پتول | پوشاندن، محفوظ  
 داشتن | cover, conceal

**ستر** *sitr* [ص] | بی شرمه، بی حیا؛ لوخ | بی  
 حیا، لچ، برهنه | shameless; naked, bare

**ستک** *sitk* [ن] | صدق، ربتیا | صدق، راستی  
 truth |

**ستل** *sattal* [ن] | دلی | سربه سر، انبار |  
 stack, pile

**سپارتن \ سپارگ** *sipāritin / sipārag* [فم]  
 -آسپاریت؛ آسپارت | سپارل، تسلیمول |  
 سپردن، تسلیم دادن | deliver, hand over |  
 • ترابه خدا سپارین | پر خدای می سپارلی یی |  
 I commit you to the care of God (farewell greeting)

**سپاه** *sipāh* [ن] | لښکر، پوځ | لشکر | army

**سپاهان** *sipāhān* [ن] | اصفهان | Isfahan  
*(city)*

**سپاهی** *sipāhī* [ن] | سپایی | سپاهی |  
 soldier, warrior

**سپت** *sipat* [ن] | صفت؛ ستاینه | صفت؛  
 ستایش | quality, attribute; praise, worship

• سپت کرتن \ کنگ | ستاینه کول | صفت کردن  
 praise, worship; pay tribute to |

**سپتن \ سوپگ °** *suptin / sōpag* [فم-آ]  
 سوپیت؛ آسپت | گنډول | به رشته درکشیدن  
 spin thread, thread beads |

**سپت** *sapat* [ن] | تله، خپر | سپل | sole of a  
 camel foot

**سپر** *sapar* [ن] | سفر | travel, trip, journey  
 • سپر کرتن \ کنگ | سفر کول | سفر کردن |  
 travel, go on a journey

**سپر** *sipr* [ع] | صفر | null, zero

**سپر** *sipar* [ن] | ډال | سپر | shield

**سپنتان** *spantān* [ن] | سپلنی | اسپند | wild  
 rue (Bot.)

**سپیت** *spēt* [ص] | سپین | سفید | white;  
 blank, clear

**سپیتک** *spētak* [ن] | سپین ختکی | خربوزه  
 سفید | white-coloured melon



**سچوک** *sučōk* [فا] | سوخوونکی | سوزنده |  
burning

**سحر** *sihr* [ن] | کوچی، سحر | سحر، جادو |  
wizard, magic, witchcraft

**سخی** *saxī* [ص] | سخی | generous  
• سخی بوتن \ بیگ | سخی کیدل | سخی  
شدن | be generous

**سخی گری** *saxīgarī* [ن] | سخاوت |  
generosity

**سد** *sid* [ن] | هوبن | هوش |  
consciousness; sense-control

**سدرک** *sadrik* [ن] | نوک | میچ |  
stumbling  
• سدرک وارتن \ ورگ | نوک خوړل | میچ  
خوردن | stumble, trip

**سدگ** *sidag* ← سندگ

**سد و سار** *sid-u sār* [ن] | هوبن او حواس |  
consciousness; awareness; sense

**سر** <sup>۱</sup> [ن] | ۱) سر؛ ۲) بام | 1) head; 2) roof;  
3) top, chief

• سری سردار | د سردارانو سردار | سردار  
sرداران | highest tribal chief

• سری کاسگ | کوپری، د سر کاسه | کاسه سر  
cranium (*Anat.*) |

• سرآتن \ آییگ (آسره کیټ؛ آسرات) | پای ته  
رسیدل | سرآمدن، انجامیدن |  
come to an end; end; be accomplished

• سر بوتن \ بیگ | رسیدل | رسیدن |  
arrive, come

• سرا اوشتاتن \ اوشتگ | پلوی کول |  
take the part of *sb.*, be  
جانبداری کردن |  
partial to *sb.*, be of the side of *sb.*

• سرترنن \ ترگ | سرخرخیدل | سرچرخیدن |  
get dizzy or giddy

• ستل کرتن \ کنگ | دلی کول | سر به سر  
کردن، انبار کردن | stack, pile up

**ستم** *sitam* [ن] | زور، تیری | ستم |  
oppression

**ستو** *sattū* [ن] | ستو | تلخان |  
ground mulberry

**ستپ** *sat(t)* [ن] | مرسته | کمک |  
help, aid; assistance; support

• ستپ داتن \ دیگ | مرسته کول | کمک کردن |  
help, aid, avail; assist; support

**ستپتن** \ **ستپگ** *sittitin / sittag* [فل-آ]

ستپیت؛ آستپت | خیز وهل، توپ وهل | خیز  
زدن | hop, jump, leap

**ستوک** *sittōk* [فا] | خیز و هونکی، نافرمانه |  
jumper; jumping; unruled, intractable

**سج** <sup>۰</sup> *sağ* [ص] | ټول | تمام |  
all, whole; entire

**سجده** *suğda* [ن] | سجده |  
prostration, bowing down

• سجده کرتن \ کنگ | سجده کول | سجده  
کردن | bow down

**سجره** *sağara* ← شجره

**سجل** *siğil* [ن] | تذکره |  
identity card

**سجی** *sağī* [ن] | یو ډول کباب دی | نوع کباب

مرسوم در قبایل است | Sajji (*grilled meat*)

• سجی بوتن \ بیگ | کبابیدل | کباب شدن |  
be grilled, be roasted

• سجی کرتن \ کنگ | کبابول | کباب کردن |  
grill, roast

**سجیگ** *sağīg* ← سجی

**سچگ** *sučag* ← سوتن \ سچگ

سِر ۲) *sir(r)* [ص] | بی حسه | بی حس | numb

سِر ۳) *sir(r)* [ن] | راز | سِر | secret

سِر ← *sur* سرتن \ سرگ

سِر *sur(r)* [ن] | سر (موسیقی) | clef (*music*); harmony

سِر *sarā* [لح] | پر... باندی | روی | on, at, upon

• گسی سرا | پرکور باندی | بالای خانه | on the housetop

• سالی سرا | د کال په شروع کی | سر سال | at the beginning of the year

سِر *sirā* [ن] | کور | خانه | house; homestead

سِر آپ ۱) *sarāp* [ن] | د اوبو منبع ته نږدی،

سرواخی | سرآب، به سرچشمه آب نزدیکتر | location close to a watering place

سِر آپ ۲) *sarāp* ° [ن] | سنگر | rifle-pit, entrenchment

سِر آپ سر آپ ° *srāp-srāp* ← سرپ سرپ

سِر اوآن *sarāwān* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی، نام محللیست در بلوچستان | Sarawan (*place in Balochistan*)

سِر بر *sarbirā* [ق] | سربیره له | بالای، علاوه بر | in addition to

• سِر بر شاه ایشی | سربیره له دی | علاوه بر این | furthermore, besides that

سِر بن *sarban* [ن] | شجره | genealogy; genealogical tree

• سِر بن کرتن \ کنگ | شجره | شجره موندل | discuss the ancestry or descendents, find common ancestors

• سِر جتن \ جنگ | 1) خبر اخیستل؛ ریبیل | 1) inquire | احوالگیر شدن؛ 2) درو کردن | 1) mow, cut (*after a person's health*); 2) mow, cut

• سِر داتن \ دیگ | 1) آزادول، له بنده خلاصول؛ 2) سرورکول | 1) آزاد ساختن، از بند رها کردن؛ 2) سر دادن | 1) release, free; 2) add (on)

• سِر یتن \ ریچگ | توئیدل | لبریز شدن | overflow

• سِر کپتن \ کپگ | 1) پوهیدل؛ 2) مخامخ کیدل | 1) فهمیدن؛ 2) دچار شدن | 1) understand; 2) come across

• سِر کرتن \ کنگ | رسول | رساندن | take, bring; deliver

• سِر کشتن \ کشگ | مخالفت کول | مخالفت کردن | oppose; resist

• سِر گپتن \ گرگ | روانیدل | روان شدن | start (to move), go, set out

• سِر گشتن \ گردگ | سر گرخیدل | راه گم شدن | err, stray; lose one's way |

• سِر گوستن \ گوزگ | سترگی پتول، تیریدل | صرف نظر کردن، گذشتن | forego, forbear, do without

• سِر برتن \ برگ | پای ته رسول | به انجام رساندن | complete, finish

• سِر بوتن \ بیگ | تیروول | به سر بردن | spend (time etc.)

• سِر کرتن \ کنگ | پرسر کول | پوشیدن (کلاه، چادر) | put on, cap

• سِر گوازیتنن \ گوازینگ | له سره تیروول | از سرتیر کردن | fudge, balk at; avoid

• شه سرا پرتن \ پرگ | هیریدل | فراموش کردن | forget

• سِر بیت کلاه بازانت | چی سروی خولی ډیردی | سر باشد کلاه بسیار است | if there is a head there are many caps for it (*idiom., i.e. there are many candidates for a position*)

سِر ۱) *sir(r)* [ن] | گار، ډبرین | سنگلاخ | stony place

**سرپوشتگ** ° *sarpōštag* [ص] | پت، سری،  
مخفی | سری، مخفی | secret

**سرتاج** ° *sartāğ* [ن] | سرتاج | chief, boss

**سرتراشک** ° *sartarāšak* [ن] | د زوم د پیری  
خریل (د واده دود) | ریش کل کردن داماد (رسم  
عروسی) | *custom of shaving off the*  
*bridegroom's beard during a wedding*  
*ceremony*

**سرترهان** ° *sartarhān* [ن] | سرخرخه |  
سرچرخ | dizzy

**سرتک** ° *sartuk* [ن] | پیروی | قیماق | cream

**سرتن \ سرگ** ° *sarritin / sarrag* [فل-آ]  
سريت؛ آسرت | غر کول (خر) | صدا کشیدن  
(خر) | *hee-haw; bray (utter the loud,*  
*harsh cry of a donkey)*

**سرتن \ سرگ** ° *suritin / surag* [فل-آ]  
سريت؛ آسرت | حرکت کول | حرکت کردن |  
stir

**سرتهر** ° *sartahar* [ص] | سرگردانه، لالهانده  
| سرگردان | troubled; perplex, helpless

**سرتهری** ° *sartaharī* [ن] | سرگردانی |  
vagrancy, distress, trouble

**سرتولی** ° *sartōlī* [ن] | دیو گروپ مشر |  
زعیم یک گروپ | *leader (of a group)*

**سرجگ** ° *sarğag* [ن] | بالنت | بالشت |  
pillow

**سرجم** ° *sarğam* [صن] | 1 | بشپرتوب؛ ۲)  
مفصل | 1 | تکمیل؛ ۲) مفصل | 1)  
completion; 2) detailed, in detail  
• سرجم بوتن \ بیگ | بشپریدل | تکمیل شدن |  
be completed

**سرپ** ° *srap* [ن] | لیکه، کتار | رشته، قطار،  
صف | line, row

**سرپ** ° *srap* [ن] | سرپ (فلز) | سرپ (فلز) |  
lead (Chem.)

**سرپایی** ° *srapāyī* [ن] | خپلی | خپلی | flip  
flop

**سرپتن \ سرپگ** ° *srappitin / srappag* [فل]  
-آسرپیت؛ آسرپت | پتیدل | خپ کردن، پت  
شدن | *hide oneself, hole up*

**سرپد** ° *sarpad* [ن] | پوهه | دانش، فهم |  
knowledge, understanding  
• سرپد بوتن \ بیگ | پوهیدل | فهمیدن |  
understand  
• سرپد کرتن \ کنگ | پوهول | فهماندن |  
explain, cause to understand

**سرپدی** ° *sarpadī* [ص] | پوه | دانا؛ فهمیده  
| understanding; intelligent, wise

**سرپرند** ° *sarparand* [ق] | پرله پسی |  
متواتر، پی در پی | one by one, one after  
another

**سرپروش** ° *sarprōš* [ن] | سوبه، فتحه |  
پیروزی، فتح | victory

**سرپ سرپ** ° *srap-srap* [ق] | خپ خپ |  
stealthily, covertly

**سرپنچ** ° *sarpanč* [ن] | کابینه، د وزیرانو  
شورا | کابینه، شورای وزیران | council of  
ministers, cabinet

**سرپوش** ° *sarpōš* [ص] | پت | پنهان |  
hidden, concealed

• سرپوش بوتن \ بیگ | پتیدل | پنهان بودن |  
disappear; be hidden  
• سرپوش کرتن \ کنگ | پتول | پنهان کردن |  
hide

**سر دگار** *sardigār* [ن] | خُمکه | سرزمین؛  
country, territory | رقبه

**سر دهور** ° *sardahōr* [ص] | اریان او  
سرگردان، خوار و زار | خوار و زار، حیران |  
troubled; perplex, helpless

**سر ریج** *sarrēč* [ص] | ژی، په ژی | لبریز، پر  
brimful, full to the brim |

**سرزان** *sarzān* [ن] | هغه پتی، چی د سینگار د  
پاره د اوبن په زنگانه تړل کیږی | نوار مزینی که  
برای فیشن بالای زانوی شتر بسته می شود |  
*decorated ribbon or tassel tied on the  
knee of a camel for decoration*

**سپست** *spist* [ن] | رشقه، شپشتی | رشقه |  
alfalfa, Lucerne (Bot.)

**سر سا** *sarsā* [ن] | | سر سایه | |  
alms (given | |  
*at the end of the Islamic month of  
Ramadan)*

**سر سام** *sarsām* [ص] | سر سام، پریشان |  
آشفته، بی حال |  
distressed; afflicted, |  
distracted

**سر سروک** *sarsarōk* [ن] | د اوبو یو ډول  
مرغه دی | نوعی مرغابیست |  
*a water bird*

**سر سایگ** *sarsāyig* ← سر سا

**سر سهگ** ° *sarsahig* ← سر سا

**سر شالی** *saršālī* [ن] | د ولور څخه مخکی  
پیسی | پول پیش تویانه |  
*first instalment of  
the bride price*

**سر شتن** | **سر شگ** *sruštin / srušag* [فم] -  
آسرشیت؛ آسرشت | خمیرول | خمیر کردن |  
knead; mix with water

• **سرجم کرتن** \ کنگ | بشپړول | تکمیل کردن |  
complete

**سر جمی** *sarġamī* [ص] | تفصیلی، په بشپړه  
توگه | جمعاً |  
altogether, in all, in total |

**سر جمی بی گواه** *sarġamībegwāh* [ن] |  
ډله بیزه وژنه | امحای جمعی |  
mass murder, |  
massacre

**سر جه** *sarġa* [ن] | بالبت | بالش |  
pillow

**سر چلیم** *sarčilīm* [ن] | د چلم سرخانه |  
سرخانه چلم |  
*the upper part of a water-  
pipe*

**سر حال** *sarhāl* [ن] | سرلیک | عنوان |  
headline, title

**سر خی** *surxī* [ن] | سرکی | سرخی |  
make- |  
up

**سرد** *sard* [ص] | سوړ | سرد |  
cold

• **سرد بوتن** \ بیگ | سپیدل | سرد شدن |  
cool

**سردار** *sardār* [ن] | سردار، د قوم مشر |  
سردار، زعیم قبيله |  
*Sardar (tribal chief)*

**سرداری** *sardārī* [ن] | سرداری |  
tribal |  
leadership

**سردرد** *sardard* [صن] | 1 | سردردی؛ ۲)  
سردردی لرونکی | 1 | سردردی؛ ۲) دارای  
سردرد | 1) headache; 2) having a  
headache

• **سردرد بوتن** \ بیگ | سردردی لرل | سردرد  
داشتن |  
have a headache |

**سردی** *sardī* [ن] | ساړه | سردی |  
cold, |  
coldness

• **سردی وارتن** \ ورگ | سپیدل | سردی خوردن  
be cold |

**سرکش** (*sarkaš(š)*) [ن] | درمی سر | بز  
شاخدار و بزرگی که در پیشاپیش رمه قرار دارد  
bell-wether (*billy goat with bell* |  
attached to the neck leading the flock)

**سرکشی** *sarkašī* [ن] | مخالفت |  
opposition  
• سرکشی کردن \ کنگ | مخالفت کول |  
oppose; resist

**سرکنوک** *sarkanōk* [ن] | رسونکی |  
رساننده | deliverer

**سرکه** *sirka* [ن] | سرکه | vinegar

**سرگ** *sarag* [ن] | سر | head (*Anat.*)

**سرگ** *sarrag* ← سرتن \ سرگ

**سرگ** *surag* ← سرتن \ سرگ

**سرگال** *sargāl* [ن] | سریزه | مقدمه |  
foreword

**سرگرد<sup>۱</sup>** *sargard* [ص] | بی لاری | راه گم |  
astray; erring

**سرگرد<sup>۲</sup>** *sargard* [ن] | د مبارکی تحفه |  
تحفه مبارکی | present, gift  
• سرگرد داتن \ دیگ | د مبارکی تحفه ورکول |  
make a present; تحفه مبارکی دادن | present  
• سرگرد گپتن \ گرگ | د مبارکی تحفه اخیستل |  
receive a present | تحفه مبارکی گرفتن |

**سرگردان** *sargardān* [ص] | سرگردان |  
troubled; perplex, helpless

**سرگل** *sargal* [ن] | مشر، لیبر | زعیم، پیشوا  
leader |

**سرگند** *sargind* [ن] | مبصر، کتونکی | مبصر |  
observer

**سرشگ** *sruššag* [ن] | ورپه | پله |  
*colostrum (first milk) boiled and mixed*  
with other milk

**سرشگون** *saršagūn* [ص] | نسکور | چپه |  
tipped over

**سرشم<sup>۰</sup>** *srašam* [ن] | تپته خمکه | سرزمین  
پایین | hollow, holler; depression

**سرشودان** *saršōdān* [ن] | خویش خوری |  
wedding-eve party

**سرصدین یک<sup>۰</sup>** *sarsadēnyak* | لنه داچی  
| خالص اینکه | in fine, in short; to make a  
long story short

**سرطان** *saratān* [ن] | 1 | سرطان، چنگابن؛ ۲)  
چنگابن، سرطان (د کال خلورمه میاشت)؛ ۳)  
سرطان (ناروغی) | 1 | خرچنگ، خرچانگ؛ ۲)  
سرطان (برج چهارم سال)؛ ۳) سرطان (مرض) |  
1) crayfish, crab (*Zool.*); 2) Saratan  
(*fourth month of the solar year*); 3)  
Cancer, Crab (*Med.*)

**سرظاهر** *sarzāhir* [ن] | ننداره | نمایش |  
performance, presentation

**سرغلیپ** *sargālēp* [ن] | د دیگ سرپوین |  
سرپوش دیگ | lid

**سرکار** *sarkār* [ن] | حکومت | government,  
administration

**سرکاری** *sarkārī* [ص] | حکومتی |  
administrative, governmental; official  
• سرکاری بوتن \ بیگ | ضبطیدل | ضبط شدن |  
be confiscated, be nationalised |  
• سرکاری کردن \ کنگ | ضبطول | ضبط کردن |  
confiscate, nationalise |

**سرکتم** *sarkutum* [ص] | بوخت | مصروف |  
busy, engaged

**سرمگ دان** *srummagdān* ← سرمه دان  
**سرمه دان** *surmadān* [ن] | رنجونینی |  
 سرمه دان | antimony box  
**سرمه سنگ** *srummasing* [ن] | په  
 بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلست در  
 بلوچستان | *Srummasing (place in*  
*Balochistan)*  
**سرننا** *surṇā* [ن] | سرننا | *Zurna (woodwind*  
*instrument)*  
**سرنامگ** ° *sarnāmag* [ن] | تشبیب (په شعر  
 کی) | تشبیب (در شعر) | lyrical  
 introduction (*poetry*)  
**سرنب** ° *srumb* ← سرم  
**سروان** ° *sarwān* [ن] | هوسی | آهو |  
 antelope, gazelle; deer (*Zool.*)  
**سروبن** *sarubun* ← سربن  
**سروپ** *srūp* [ن] | منډه | خیز | jump, leap  
**سروچیر** *sar-u čēr* [ق] | لاندی بانندی |  
 سروزیر | up and down  
**سروز** *surōz* [ن] | غیچکه | غیچک |  
*Suroz (stringed instrument played with a*  
*bow)*  
 • سروز جتن \ جنگ | غیچکه پښول | غیچک  
 نواختن | play Suroz  
**سروزیر** *sarwazīr* [ن] | صدراعظم |  
 Prime Minister  
**سروک** *sarōk* [ن] | مشر | زعیم | leader  
**سروک** *sarūk* [ن] | یوډول تکر دی | نوع  
 پارچه است | type of cloth

**سرگنوک** *sarganōk* [صن] | سودایی |  
 melancholic; depressive, depressed  
**سرگنوکی** *sarganōkī* [ن] | سودایی توب |  
 سودایی | melancholy; depression  
**سرگوپ** *sargwap* [ن] | سینگارونکی |  
 مشاطه (آرایشگر) | woman hairdresser  
**سرگوز** *sargwaz* [ن] | سری تودی |  
 سرگذشت | events; adventures, incidences  
**سرگوست** *sargwast* ← سرگوز  
**سرگیج** *sargēg* [ن] | روبنا |  
 superstructure  
**سرلشکر** *sarlaškar* [ن] | سرلشکر |  
 سرلشکر | military leader  
**سرم** *srum* [ن] | سوه | سم | hoof  
**سرمایه** *sarmāya* [ن] | پانگه | سرمایه |  
 capital (*Fin.*)  
**سرمایه دار** *sarmāyadār* [ن] | پانگوال |  
 سرمایه دار | capitalist  
**سرمایه داری** *sarmāyadārī* [ن] |  
 کاپیتالیزم | سرمایه داری | capitalism  
**سرمتاب** *sarmatāb* [ن] | سرباز، پارتیزان |  
 soldier; guerrilla  
**سرمچار** *sarmačār* [صن] | سرتیری |  
 سرتیر، دلاور | 1) self-sacrificing; devoted;  
 brave, valiant; 2) self-sacrificing person  
**سرمچاری** *sarmačārī* [ن] | زپه ورتیا |  
 دلاوری | valour, bravery; readiness to  
 sacrifice oneself  
**سرمگ** *srummag* [ن] | رانجه | سرمه |  
 a | *black eye makeup made from antimony*  
*and ghee*

street, road | سرک | سرک | [ن] sarik **سرک**

سرگ sarag ← سرتن \ سرگ

سپوک sarok [ف] | خوسا، وروست |

بویناک، متعفن | rotten; rotted

سزا sizā [ن] | سزا؛ تکلیف | retribution,

remuneration; trouble

• سزا بوتن \ بیگ | په تکلیف کیدل | به تکلیف شدن | get into trouble

• سزا داتن \ دیگ | جزا ورکول | جزا دادن | punish, penalise

• سزا کرتن \ کنگ | په تکلیف کول | به تکلیف ساختن | get sb. into trouble

سس ° sas [ن] | 1 | هونښ؛ 2 | عزم؛ 3 |

احساس، فهم، خیال | 1 | هوش؛ 2 | عزم؛ 3 |

فکر، احساس، فهم | 1) consciousness; sense; 2) intention; 3) idea, thought, mind

سسا ° sasā [ن] | فکر، سوچ | فکر | idea,

thought, mind

• سسا کرتن \ کنگ | فکر کول، سوچ کول | فکر کردن | think

سست sust [ص] | سست، ناتوانه | ناتوان |

weak; easy

• سست گپتی، سکه وری | سست دی واخیستل،

سخت بی خوری | سست گرفتی، سخت می

خوری | you gained it easily, but stomach it with difficulties (idiom.)

سستن \ سندگ sistin / sindag [فم-آ]

سندیت؛ آسست | شکیدل | کندن، قطع کردن | yank out, pull out, root out |

سستی sustī [ن] | سستی | weakness

سطر satr [ن] | کرنبه، لیک | سطر، خط |

line

سروک surok [ف] | روان، حرکت کوونکی |

حرکت کننده | moving

سروکی sarokī [ن] | مشرتابه | زعامت |

leadership

سرو و مود sar-u mūd [ص] | شخره | یخن

به یخن | scuffling

• سرو مود بوتن \ بیگ | لاس اچول؛ شخره کول | یخن به یخن شدن | scuffle

سرون sarūn [ن] | د سرخوا | طرف سر |

head, top

سرونز surōnz ← سروز

سروی sarwē [ن] | سروی | survey

سری sarī [ن] | پورنی | چادر | headscarf

سریسال saraisāl [ن] | نوی کال | سال نو |

New Year

سریش srēš [ن] | سرینب | سریش | glue

سریگ sarīg ° ← سری

سرین srēn [ن] | ملا | کمر | waist (Anat.)

سرین surēn ← سرینتن \ سرینگ

سرین بند srēnband [ن] | ملا وستونکی |

کمربند | belt, girdle

سرینتن \ سرینگ surēntin / surēnag

[فم-آ سرینیت؛ آسرینت] | بنورول | شور

دادن | stir up

سرتن \ سرگ saritin / sarag [فم-آ]

سرتیت؛ آسرت [1] | خوسا کیدل، ورستیدل؛ 2 |

شریدل، خورینیدل | 1 | بویناک شدن (غذا)،

متعفن شدن؛ 2 | زیاد پخته شدن، شاریدن | 1)

rot, decay; 2) be cooked to rags

**سگتن** \ **سگگ** *saggitin / saggag* [فم-آ] |  
 سگیت؛ آسگت | زغمل، گال | تحمل کردن  
 tolerate, endure, bear; withstand |  
**سگر** ° *sagar* [ن] | سر، راز | secret  
**سگلاهو** *saglāhū* [ن] | د اوبو سپی | سگ آبی  
 seal (Zool.) |  
**سل** *sal* [ن] | جاله | ferry  
**سل** *sil(l)* [ن] | پوستکی، نری رنخ | مرض سل  
 tuberculosis (Med.) |  
**سل** ° *sul* [ن] | انگیزه، محرک | motive,  
 stimulant  
**سل** *sul(l)* [ن] | گروی، کنوخی | مرتبان |  
 canister  
**سلا** *salā* [ن] | مشوره | advice, tip  
 • سلا جتن \ جنگ | وړاندی کول | تعارف کردن  
 offer |  
 • سلا داتن \ دیگ | مشوره ورکول | مشوره  
 دادن | give advice |  
 • سلا دیستن \ گندگ | سلا لیدل | صلاح دیدن  
 advise sb. to do sth. |  
 • سلا کرتن \ کنگ | مشوره کول | مشوره کردن  
 advise |  
 • سلا گپتن \ گرگ | مشوره اخیستل | مشوره  
 گرفتن | ask for advice, take advice |  
**سلاح** *salāh* [ن] | وسله | سلاح | weapon,  
 arm  
 • سلاح بستن \ بندگ | وسله وال کیدل | مسلح  
 شدن | arm oneself, be armed |  
**سلاحبند** *salāhband* [ص] | وسله وال |  
 armed | مسلح |  
**سلاکار** *salākār* [ن] | مشاور؛ (1) مشاور؛ (2) منخگری  
 1) adviser, | مشاور؛ (2) میانجی |  
 consultant; 2) mediator, go-between

**سطل** *satl* [ن] | سطل | pail  
**سفارت** *sifārat* [ن] | سفارت | embassy  
**سک** *sak(k)* [ص] | 1) کلک، تینگ؛ (2) ډیر؛  
 (3) گران | 1) سخت، محکم؛ (2) بسیار؛ (3)  
 مشکل | 1) hard, firm, solid; strong; 2)  
 very; 3) difficult  
 • سک کرتن \ کنگ | تینگول | محکم کردن |  
 tighten, make firm  
**سکان** ° *sukān* [ن] | د بیړی فرمان | فرمان  
 کشتی | rudder, helm |  
**سکرات** ° *sakarāt* [ن] | د نزع حالت، خکندن  
 | احتظار | throe |  
**سک سودا** *saksaudā* [ن] | گران خرخوونکی  
 | گران فروش | over-charger, profiteer |  
**سکندان** *sikindān* [ن] | شاتینگه، تینگه |  
 سنگدان (مرغ) | gizzard (adapted stomach  
 of birds, earthworms, and other animals)  
**سکه** *sika* [ن] | 1) سکه؛ (2) بنکلا، خوانی | 1)  
 سکه؛ (2) زیبایی، حسن و جمال | 1) coin; 2)  
 beauty, goodness  
**سکی** *sakkī* [ن] | 1) سختی، مصیبت؛ (2) ظلم،  
 زور، آزار | 1) difficulty, hardship,  
 affliction; 2) oppression, injustice; force  
**سکین** ° *skēn* [ن] | انگیزه، تحریک |  
 motive, stimulant; instigation  
 • سکین داتن \ دیگ | تحریک کول | تحریک  
 کردن | instigate, urge on; stir up |  
**سگ** <sup>۱</sup> *sagg* [ن] | مقاومت، تحمل |  
 resistance; power of resistance  
**سگ** <sup>۲</sup> *sagg* ← سگتن \ سگگ  
**سگار** *sagār* [ن] | توره | شمشیر | sword



**سماج** *samāḡ* [ن] | ټولنه | جامعه | society

**سماجی** *samāḡī* [ص] | ټولنیز | اجتماعی |

social

- سماجیین ایمنی | ټولنیزامن | تامینات  
اجتماعی | social welfare
- سماجیین ټچ و ټاگ | ټولنیز فعالیت | فعالیت  
اجتماعی | socially useful activity
- سماجیین ډل | ټولنیز ډله | گروه اجتماعی |  
social group

**سماجی پروشگ** *samāḡīprōšag* [ن]

ټولنیزه گډوډی | فروپاشی اجتماعی | social  
disintegration

**سمار** *samār* ° [ن] | سروه | سرو | cypress

**سمار** *summār* [ن] | یو ډول چنباک دی چی د

شلومبو او شیدو څخه جوړیږی | غذای مایعی  
که ازیکجا کردن شیر و دوغ بدست می آید |  
Summar (a drink made of buttermilk and  
milk)

**سمارتن ۱ سمارگ** *samāritin* /

*samārag* [فم-آسماریت؛ آسمارت] | نازول  
| نوازش کردن | console, becalm

**سمارتن ۲ سمارگ** *samāritin* / °

*samārag* [فم-آسماریت؛ آسمارت] |  
سینگارول، جوړول | آرایش کردن، تنظیم کردن  
decorate, adorn, ornament; arrange, put |  
in order

**سمالزی** *sumālzi* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی

نوم دی. | نام یکی از قبیله های بلوچ است |  
Sumalzi (a tribe of the Baloch)

**سمب** *sumb* [ن] | سوری | سوراخ | hole

**سمباتن ۱ سمبالگ** *sambālitin* /

*sambālag* [فم-آسمبالت؛ آسمبالت] |

**سلاکاری** *salākārī* [ن] | منځگړتوب |

میانجیگری | mediation, intermediation

**سلاگندی** *salāḡindī* [ن] | مصلحت | policy;

consultation, consultancy

**سلام** *salām* [ن] | سلام | greeting,

salutation; rewards

- سلام داتن \ دینگ | سلام ورکول | سلام دادن  
greet, salute |
- سلام کرتن \ کنگ | سلام کول | سلام کردن |  
greet; welcome

**سلامت** *salāmat* [ن] | سلامت؛ روغ | سلامت

healthy |

**سلامتی** *salāmatī* [ن] | روغتیا | سلامتی |

health

**سلاپی** [ن] | | حق العبور | passage

(money), transit duty

**سلب** *sub* [ص] | شوخ | gay; jovial; witty,

saucy

**سلندر** *salandar* [صن] | بی خای، بی کوره،

سرگردانه | خانه بدوش، بی خانه، سرگردان  
1) homeless; 2) prowler, wanderer

**سلوتر** ° [ن] | آوازه | rumour

**سما** *samā* <sup>(۱)</sup> [ن] | رقص، خوبی | رقص،

خوشی | dance; amusement, enjoyment

- سما کرتن \ کنگ | رقصیدل، خوبی کول |  
رقص کردن، خوشی کردن | dance; amuse  
oneself

**سما** <sup>(۲)</sup> *samā* ° [ص] | وینب، هوښیار | بیدار،

هوښیار | cheerful; merry; wakeful

- سما بوتن \ بیگ | وینبیدل | بیدار شدن |  
wake up
- سما کرتن \ کنگ | وینبول | بیدار کردن |  
awaken; get up (vt), wake up (vt)

**سنت** *sunnat* [ن] | سنت | Sunnah; tradition, custom; law

**سنت** *sunṭ* [ن] | 1 | خرطوم؛ 2 | منبوكه | 1) trunk (*elephant*); 2) beak

**سنتراليزم** *santrālēzm* [ن] | سنتراليزم | سنتراليزم | centralism

**سنگ** <sup>۱</sup> *saṅg* [ص] | تيار، آماده، زين كړی | تيار، آماده؛ زين شده | ready, prepared; saddled

• **سنگ بوتن** \ بيگ | زيد كيدل، تياريدل | زين شدن، آماده شدن | be saddled, get ready

**سنگ** <sup>۲</sup> *saṅg* [ن] | وسله | سلاح | weapon, arm

**سنگ** <sup>۳</sup> *saṅg* ← سنجن \ سنگگ

**سنگاخ** *siṅgāx* ← سينجاخ

**سنگبندي** *saṅgbandī* [ن] | وسله وال كيدنه | تسليحات | armament

**سنگ بوجی** *saṅgbūgī* [ن] | بی وسلی كيدل | خلع سلاح | disarmament

**سنگت** *siṅgit* [ن] | سنخله | سنجد | haw (fruit of the the common hawthorn, Bot.)

**سنجن** \ **سنگگ** *saṅgitin / saṅgag* [فم-آ]

سنجيت؛ آسنجت | سنجول | سنجش كردن | weigh, measure, deliberate; ponder over

**سنگ و زاگ** <sup>۰</sup> *saṅg-u zāg* [ص] | تيار او آرام | تيار و آرام | combat-ready, ready for battle

**سنجرانی** *saṅgarānī* [ن] | د بلوڅو د يوی

قبیلي نوم دی | نام يکي از قبيله های بلوچ است | Sanjarani (a tribe of the Baloch)

تیارول، سمبالول | آماده ساختن | prepare, make ready

**سمبرتن** \ **سمبرگ** <sup>۰</sup> *sambaritin / sambarag*

← سمبالتن \ سمبالگ

**سمبتن** \ **سمبگ** *sumbitin / sumbag* [فم-آ]

سمبیت؛ آسمبت | سوری کول، برمه کول | سوراخ کردن، برمه کردن | drill, bore

**سمبهن** \ **سمبهنگ** <sup>۰</sup> *sambahitin / sambahag*

[فم-آ] سمبهنیت؛ آسمبهنیت | سمول، تیارول | ترمیم کردن، تنظیم کردن | repair, fix; put in order

**سمگل** *samagul* [ن] | چاری | پنجاق | a

children's game played with stones

**سمین** <sup>۰</sup> *samīn* [ن] | 1 | هوا؛ 2 | سهارنی و برمه

1) air; 2) morning | نسیم سحر | breeze

**سن** *sin* [ن] | سن | age

**سن** <sup>۰</sup> *sun* [ص] | خراب، ویجاړ، برباد | برباد، درهم و برهم | destroyed, destructed, ruined

**سنب** *sumb* ← سنب

**سن بات** <sup>۰</sup> *sunbāt* | وران دی شی، برباد دی شی | برباد شود، ویران باد | down with ...!

**سنبتن** \ **سنبگ** *sumbitin / sumbag* ←

سمبتن \ سمبگ

**سنبل** *sunbul* [ن] | سنبل | hyacinth (Bot.)

**سنبله** *sumbula* [ن] | وری، سنبله (د کال شپږمه

میاشت) | سنبله (برج ششم سال) | 1) Sumbula (sixth month of the solar year); 2) Virgo (Astr.)

**سنت** *sannat* [ن] | ژبه، قول | پیمان، عهد |

promise, word, bond

**سنگ گیر** ° *sunggār* [ن] | محصول  
تولونکی | خراجگیر | tax collector

**سنگوات** *singwāt* ← سوگات<sup>۲</sup>

**سنگه** *sanga* [ن] | ونبی | کره | bracelet

**سنگین** <sup>۱</sup> *sangēn* [ص] | دروند | سنگین |  
heavy, grave

**سنگین** <sup>۲</sup> *sangēn* ° [ن] | بربادی |  
doom, downfall; loss

**سنگین پرین** ° *sangēnparīn* [ص] | گران،  
عزیز | عزیز، دوست | dear

**سنی** *sunni* [صن] | سنی | Sunni, Sunnite

**سو** *sō* ← سوتن \ سچگ

**سو** *sau* [ن] | للون، گوډ | خیشاوه | weeds,  
pest plants  
• سو کرتن \ کنگ | گوډ کول | خیشاوه کردن |  
weed (Bot.)

**سواب** *sawāb* ← ثواب

**سواد** *sawād* [ن] | سواد | literacy, ability to  
read and write  
• سواد داشتن \ دارگ | سواد لرل | سواد داشتن  
be literate |

**سواد** ° *swād* [ن] | سیل، تفریح، گردش |  
recreation; pastime | سیل، ساعت تیری |  
• سواد کرتن \ کنگ | تفریح کول | تفریح کردن  
rest, relax |

**سوار** *swār* [صن] | سپور | سوار | 1) rider,  
horseman; 2) riding, mounted  
• سوار بوتن \ بیگ | سپریدل | سوار شدن |  
ride; get on, get in  
• سوار کرتن \ کنگ | سپرول | سوار کردن |  
cause to ride, mount, take on board; pick  
up

**سند** *sanad* [ن] | سند | document

**سند** *sind* ← سین

**سندان** *sindān* [ن] | ست، سندان | سندان |  
anvil

**سندگ** *sindag* ← سستن \ سندگ

**سندور** *sandūr* [ن] | سندور | vermilion (a  
colour used to protect from trouble)

**سنزرتن \ سنزرگ** *sinziritin / sinzirag*  
[فل-آسنزرت؛ آسنزرت] | زبنتیدل | به  
ستوه آمدن | be fed up, be tired of

**سنگ** <sup>۱</sup> *sing* [ن] | ۱) ډبره؛ ۲) وزن | 1) سنگ؛  
۲) وزن | 1) stone; 2) weight

• سنی سنگ داتن \ دیگ | طلاق ورکول | طلاق  
دادن | divorce

**سنگ** <sup>۲</sup> *sing* ° [ن] | لوره | قسم، سوگند |  
oath

**سنگ** ° *sung* [ن] | محصول، مالیه |  
محصول، خراج | harvest; tax

**سنگار** *singār* [ن] | فیشن، سینگار | فیشن،  
آرایش | adornment, decoration, ornament  
• سینگار بوتن \ بیگ | سینگاریدل | آرایش  
شدن | be decorated, be adorned |  
• سینگار کرتن \ کنگ | سینگارول | آرایش  
کردن | decorate, adorn |

**سنگت** *sangat* [ن] | ملگری | رفیق | friend,  
mate, companion; comrade

**سنگتی** *sangatī* [ن] | ملگریا | رفاقت |  
companionship, fellowship; comradeship

**سنگر** *sangar* [ن] | سنگر | rifle-pit,  
entrenchment

- سوت بوتن \ بیگ | پتیه لرل | فایده شدن | profit; leave a profit
- سوت کرتن \ کنگ | گتیه کول | فایده کردن | be profitable; sell at a profit

**سوت** *saut* [ن] | ترانه | سرود | song

**سوتن \ سوچگ** *sōtin / sučag* [فل-آ]

سوچیت؛ آسوت | سیخل | سوختن | burn (vi)

**سوتن \ سوچگ** *sōtin / sōčag* [فم-آ]

سوچیت؛ آسوت | سوخول | سوختاندن | burn (vt)

**سوج** *sōg* [ن] | پوښتنه | سوال | question

- سوج داتن \ دیگ | معلومات ورکول، ښوول | سراغ دادن، رهنمایی کردن | guide; lead, show the way

- سوج کرتن \ کنگ | پوښتنه کول | سوال کردن | ask (a question) |

- سوچا شرمی نه انت، جوابا جنگی نه انت (مث) | پوښتنه شرم نه وی، جواب جنگ نه وی | سوال کردن شرم نیست، جواب جنگ نیست | a question is no crime, and an answer causes no war (prov.)

**سوچانکو** *sōčānkō* [ن] | یو ډول نبات دی |

یک نوع سبزی | *a plant whose leaves burn the tongue when chewed (Bot.)*

**سوچگ** *sōčag* ← سوتن \ سوچگ

**سوچن** *sūčīn* [ن] | 1 | ستن؛ 2 | د پیچکاری

ستن | 1 | سوزن؛ 2 | پیچکاری | 1) needle; 2) injection, jab

- سوچنا به وت ده، گواندوچا به دگری (مث) | ستن په خپل ځان کی و منډه، غونډی ستن د بل په ځان کی و منډه | سوزن را به جان خود بزن و جوادوز را به دیگران | jab yourself with a needle and others with an awl (prov.)

**سودا** *saudā* [ن] | سودا | transaction, trade

**سوارتن \ سوارگ** *swāritin / swārag*

[فم-آ سواریت؛ آسوارت] | سر پر سر په منظم ډول اوډل | یکی را بلای دیگری چیدن | pile, stack

**سواری** *swārī* [ن] | 1 | سپرلی؛ 2 | نظامی |

1) rider, horseman; 2) cavalryman, trooper

**سوال** *swāl* [ن] | پوښتنه؛ غوښتنه | سوال؛

خواهش | question, request

**سوالی** *swālī* [ن] | فقیر، ملنگ، درويزه گر |

فقیر، سایل، ملنگ | dervish, poor

**سوالیگ** *swālīg* [ن] | هیله من، غوښتونکی |

عارض، خواستگار | applicant, petitioner

**سوان** *swān* [ن] | اړه، څره | سوهان | file

(tool)

**سوب** *sōb* [ن] | بری، فتح | ظفر، کامیابی،

فتح | victory

- سوب برتن \ برگ | بریالی کیدل | کامیاب شدن | be successful, succeed; emerge victorious

- سوب کرتن \ کنگ | سوبه کول، کامیابیدل | ظفرمند شدن، کامیاب شدن | succeed; prevail; win

**سوب کنوک** *sōbkanōk* [فا] | بریال،

کامیاب، سوبمن | مظفر، کامیاب | winner, victor

**سوبی** *sōbī* [ن] | سهار | صبحگاه، سحرگاه |

early morning

**سوپ** *sōp* ° [ن] | منه | سیب | apple

**سوپیگ** *sōpag* ° ← سپتن \ سوپیگ

**سوت** *sūt* [ن] | گتیه، فایده | سود، نفع |

profit; interest, benefit

**سوک** *sūk* [ن] | یو ډول اغزی دی | یک نوع بُتۀ  
خاردار | *a kind of thorn bush*

**سوگ** *sūg* [ن] | ماتم، ویر | ماتم، عزا |  
mourning

• سوگ داشتن \ دارگ | ماتم کول | عزا داشتن  
be in mourning |

**سوگات** <sup>۱</sup> *saugāt* [ن] | سوغات | سوغات،  
تحفه | present, gift

**سوگات** <sup>۲</sup> *saugāt* [ن] | د میر چاکرند د آس  
نوم دی. | نام اسپ میر چاکرند است | Saugat  
(name of Mir Chakar Rind's horse as  
mentioned in classical poetry)

**سوگند** *sōgind* [ن] | قسم، لوړه | قسم،  
سوگند | oath

• سوگند داتن \ دیگ | قسم ورکول | قسم دادن  
swear |

• سوگند وارتن \ ورگ | قسم خوړل، لوړه کول |  
قسم خوردن | take an oath, swear

**سوگو** ° *sōgau* [ص] | ټینگ، کلک |  
مضبوط، مستحکم | firm, solid

• سوگو بوتن \ بیگ | کلکیدل | مستحکم شدن  
be tightened or consolidated; become firm

**سوگه** *sōga* [ن] | سفارش | order

**سوگی** *sūgī* [صن] | ماتم کونکی، ماتمی |  
عزادار | mourning

• سوگی بوتن \ بیگ | ماتم کول | عزادار بودن  
be in mourning |

**سول** *sōl* [ن] | سوله، صلحه | صلح | peace

• سول کرتن \ کنگ | روغه کول | آشتی کردن |  
reconcile

• سولی توار | د سولی آواز | داعیه صلح |  
voice of peace

• سودا نادیستگه نه بیت (مټ) | نالیدلی سودانه  
کیرې | سودا نادیده نمی شود | blind trade  
won't work (prov., cf. don't buy a pig in  
a poke)

**سوداگر** *saudāgir* [ن] | سوداگر | trader

**سوداگری** *saudāgirī* [ن] | سوداگری |  
trade, business

• سوداگری اوتاخ | د سوداگری اطاقونه |  
chamber of commerce | اتاقهای تجارت

**سور** *sūr* [ن] | 1 | واده؛ ۲ | ختنه، سنت | 1)  
عروسی؛ ۲ | ختنه | 1) wedding; 2)  
circumcision

• سور بوتن \ بیگ | 1 | واده کیدل؛ ۲ | سنتیدل  
1) be | ۲ | ختنه شدن | 2) be circumcised  
married; 2) be circumcised

• سور کرتن \ کنگ | واده کردن؛ ۲ | سنتول | 1)  
عروسی کردن؛ ۲ | ختنه کردن | 1) marry; 2)  
circumcise

**سورک** *sōruk* [ن] | سرخچه | 1 | سرخک |  
roseola, rubella (Med.)

**سوری** ° *sūrī* [ن] | زړه ورتیا، بهادری |  
دلوری، جرئت | bravery; courage

**سوپرا** ° ? [ن] | ستاینه | ستایش | praise

**سوز** *sauz* ← سبز

**سوزگ** *sauzag* ← سبزگ

**سوزوان** *sauzwān* [ن] | باغوان، پالیزوان |  
پالیزبان | gardener

**سوزی** *sauzī* ← سبزی

**سوسیولوجست** *sōsyōlūgīst* [ن] | د  
اجتماعی علومو پوهاند | جامعه شناس |  
sociologist

**سوغات** *saugāt* ← سوگات

**سهاگ** ° [ن] *suhāg* | نوی لنگه شوی او بنه |  
 شتری که نوزاییده باشد |  
 female camel after calving

**سهب مردان** [ق] *suhbwardān* | سحر  
 وختی، چرگ بانگ | صبح مردان، صبح وقت |  
 early in the morning

**سهر** <sup>۱</sup> [ص] *suhr* | (1) سور؛ (۲) دیرتود | (1)  
 سرخ؛ (۲) داغ | (1) read; 2) hot

• سهر بوتن \ بیگ | سور کیدل | سرخ شدن |  
 become red; turn red; blush

• سهر کرتن \ کنگ | سور کول (رنگ) | سرخ  
 کردن | colour or paint red

• سهرین بحیره | سره بحیره | بحیره احمر | the  
 Red Sea

• سهرین پری ° | سره شراب | شراب سرخ | red  
 wine

**سهر** <sup>۲</sup> [ن] *suhr* | طلا | سره زر | gold

**سهر ا** [ص] *sahrā* | خرگند | روشن، هویدا،  
 واضح | clear, obvious

**سهر اجا** [ن] *sahrāgā* | د خرگندیدو خای | جا  
 و محل پدیدار شدن | place of emergence

**سهر پادگ** [ن] *suhrpādag* | د اوبویوه مرغه  
 دی | نوعی مرغابیست | a water bird

**سهر پوش** [ن] *suhrpōš* | خدایی  
 خدمتگاران | سرخپوشان، خدایی خدمتگاران  
 „Servants of God“ (Muslim movement |  
 among the Pashtun of the North-West-  
 Frontier)

**سهر چک** ° [ص] *suhrčuk* | سوربخن | سرخ  
 مانند | reddish

**سهر دک** [ن] *suhrdik* | په نیمروز کی دیو  
 تاریخی خای نوم دی | تپه مخروبه ایست در

**سول** [صن] *saul* | (1) سروه (ونه؛ ۲) تنکی،  
 خوان | (1) درخت سرو؛ (۲) جوان، مقبول، خوش  
 اندام | (1) cypress (Bot.); 2) young, handsome

**سولک** [ن] *sōluk* | د اوپو چنجی (هغه چنجی  
 چی په اوپو او غنمو کی پیدا کیږی) | کرمی که  
 درآرد و گندم پیدا می شود | flour worm  
 (Zool.)

**سوم** [ن] *sōm* | دانه (ناروغی) | دانه |  
 abscess, ulcer (Med.)

**سومری** ° [ص] *sōmarī* | نکلی، بنایسته |  
 زیبا، حسین، قشنگ | beautiful, nice; handsome

**سون** [ن] *saun* | طلاق | divorce  
 • سون داتن \ دیگ | طلاق ورکول | طلاق کردن  
 divorce |  
 • سون کرتن \ کنگ | طلاق کول | طلاق کردن |  
 divorce

**سون** [ن] *sūn* | خوا | طرف | side, direction  
**سونیا** ° ? [ص] | خراب | bad

**سوهتن** \ **سوهگ** *sūhitin / sūhag* [فل-آ  
 سوهیت؛ آ سوهت] | زړیدل؛ سولیدل | کهنه  
 شدن، فرسوده شدن | become old, become  
 obsolete; be worn out

**سوهو** ° [ن] *sōhō* | لارښود، کارپوه | رهنما،  
 کارفهم | guide; expert

**سوهیگی** ° [ن] *sōhīgī* | لارښودنی |  
 کارفهمی، رهنمایی | guidance

**سویلیگ** ° ? [ن] | زهره | gall-bladder

**سهار گوات** [ن] *sahārgwāt* | وږمه | نسیم |  
 morning breeze

زده کپی | آدم سی ساله نزد بیست ساله رفت تا  
 a person of thirty | از او نصیحت بیاورد  
 years went for advice to a person of  
 twenty years (idiom.)

سی<sup>(۲)</sup> ← sī ← سهی

سیاد<sup>(۱)</sup> [ن] | خیلوان | خویشاوندان |

relation, kinsfolk (anyone thought to be  
 kin by blood or marriage)

سیادک<sup>(۱)</sup> [ن] | په نیمروز کی د خای نوم

دی | نام محلست در نیمروز | Siyadik  
 (place in Nimroz)

سیادی<sup>(۱)</sup> [ن] | خیلوی | خویشاوندی |

relationship, kinship

• سیادی داشتن \ دارگ | خیلوی لرل |

خویشاوندی داشتن | be kin or related

سیاست<sup>(۱)</sup> [ن] | سیاست | policy,

politics

سیاستدان<sup>(۱)</sup> [ن] | سیاست پوه |

سیاست مدار | politician

سیاسی<sup>(۱)</sup> [ص] | سیاسی | political

• سیاسیین باهوت | سیاسی پناه و پونکی | پناه

a person granted political  
 asylum

• سیاسیین پدراپی | سیاسی خرگندوالی |

صراحت سیاسی | political clearness

• سیاسیین ساچ | سیاسی فضا | جو سیاسی |  
 political climate

• سیاسیین سروک | سیاسی مشر | زعیم

سیاسی | political leader

• سیاسیین گزران | سیاسی اقتصاد | اقتصاد

سیاسی | political economy

سیال<sup>(۱)</sup> [صن] | سیال | equal; rival

• سیالا په نیم چمی مچار (مٹ) | سیال ته په نیمه  
 سترگه مه گوره | سیال را به چشم حقارت مه بین

Suhrdik (antique fortress in | نیمروز  
 Nimroz)

سهری<sup>(۱)</sup> [ن] | سوروالی | سرخی |  
 redness

سهر<sup>(۱)</sup> ? [ص] | بوخت | مشغول، مصروف |  
 busy; occupied

سهرینتن<sup>(۱)</sup> | سهرینگ<sup>(۱)</sup> ° | [فم-آ

سهرینیت؛ آسهرینت | مشغولول | مشغول  
 کردن | make busy, employ, occupy

سهور<sup>(۱)</sup> [ن] | چرگ بانگی | سحری |

dawn

• سهور کرتن \ کنگ | چرگ بانگی کول | سحری

کردن | eat food before the dawn of the

fasting day

سهی<sup>(۱)</sup> [ص] | پوه، باخبر | واقف، آگاه |

informed; knowing

• سهی بوتن \ بیگ | پوهیدل | مطلع شدن، آگاه

شدن | be informed; be aware of

• سهی کرتن \ کنگ | خبرول | خبر کردن |

inform

سهیل<sup>(۱)</sup> [ن] | سهیل | Canopus

(Astr.)

سهیل<sup>(۲)</sup> ° [ن] | منی | فصل خزان |

autumn; fall

سهین<sup>(۱)</sup> [ن، ج] | طلاق | divorce

• سهین داتن \ دیگ | طلاق ورکول | طلاق دادن

divorce |

• سهین کرتن \ کنگ | طلاق ورکول | طلاق

کردن | divorce

سی<sup>(۱)</sup> [ع] | دری | سه | three

سی<sup>(۱)</sup> [ع] | دیرش | سی | thirty

• سی سالگ بیست سالگیا په نصیحتا شت |  
 دیرش کلن سړی شل کلن ته لار چی پندونه ځنی

**سیاهدانگ** *siyāhdānak* [ن] | دیوه  
 اغزنلرونکی بوتی میوه ده | میوه یک بُته  
*fruit of a barbed bush* | خاردار

**سیاهد رشم** *siyāhrōšum* [ص] | توربخن |  
 سیاه رنگ | black; dark-coloured

**سیاه رنگ** *siyāhrang* [ص] | توربخن | سیاه  
 رنگ | black; dark-coloured

**سیاه رو** *siyāhrō* [ص] | پر، تورمخی | سیاه  
 رو | disgraced, put to shame

**سیاه زوان** *siyāhzuwān* [ص] | بدخولی |  
 بدزبان | abusive, scurrilous, foul-mouthed

**سیاه گوات** *siyāhgwāt* [ن] | تند او یخ باد |  
 سیاه باد (باد تند و سرد) | biting wind

**سیاهموش** *siyāhmōš* [ص] | توربخن |  
 نسواری مایل به سیاه | blackish-brown

**سیاهی** *siyāhī* [ن] | توررنگ (د خطاطی د  
 پاره) | رنگ سیاهی (برای خطاطی) | ink;  
 Indian ink

**سیاهی دان** *siyāhīdān* [ن] | مشوانی |  
 دیوات | inkpot

**سیایگ** *siyāyig* [ن] | سیوری | سایه |  
 shadow

**سیبی** *sēbī* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم  
 دی | نام محلست در بلوچستان | Sebi  
*(place in Balochistan)*

**سیپاره** *sīpāra* [ن] | سی پاره |  
*each one of the thirty sections into which the Koran is divided*

**سیپر** *sīpur* ° [ن] | سواره | پلال میده |  
 blade of grass

don't give your rival a dirty look |  
*(prov.)*

**سیالدار** *siyāldārī* [ن] | اریکی | تعلقات |  
 relations, connections

**سیال و کوم** *siyāl-u kaum* [ن] | خیلوان |  
 اقارب | relation, kinsfolk

**سیالی** *siyālī* [ن] | (1) رقابت؛ (2) اریکی | (1) هم  
 چشمی؛ (2) روابط | (1) rivalry; 2) relations, connections

• سیالی کرتن \ کنگ | (1) رقابت کول؛ (2) اریکی  
 تړل | (1) رقابت کردن؛ (2) رابطه برقرار کردن |  
 1) rival; 2) establish relations

**سیانپ خور** ° *siyānapxōr* [ن] | محتکر |  
 hoarder

**سیاه** *siyāh* [ص] | تور | سیاه | black

• سیاهین دودمان | د افریقی خلک | مردم افریقا  
 Africans |

• سیاهین کوکر | توری اوریخی | ابر سیاه |  
 black cloud

• سیاهین گدان سپیته نه بیت (مث) | توره کړدی  
 سپینه نه کیږی | خیمه سیاه سفید نمی شود | a  
 black tent never turns white *(prov.; i.e. the black sheep always remains black)*

**سیاه اونک** *siyāhūnk* [ن] | سکاره | زغال |  
 coal

**سیاهبالک** *siyāhbāluk* [ن] | داوبو یو ډول  
 مرغه دی | نوعی مرغابیست | a water bird

**سیاهپس** *siyāhpas* [ن] | (1) میړه، پسه؛ (2) وزه  
 | (1) گوسفند سیاه؛ (2) بز | 1) black sheep; 2) goat

**سیاهپوش** *siyāhpōš* [صن] | ویرجن |  
 عزادار | mourning; wearing black



**سیستانی** *sīstānī* [ن] | سیستانی | 1) |  
 Sistani (language, cf. Zabuli); 2)  
 inhabitant of Sistan

**سی شمی** *saišammī* [ن] | سه شنبه |  
 Tuesday

**سیک** *sayak* [ن] | دریمه برخه | سوم حصه |  
 third

**سیکارچ** *sīkārc* [ن] | غشی | تیر، پیکان |  
 arrow

**سیل** *sail* [ن] | سیل، گردش، لیدنه | دیدار،  
 تماشا | visit; glance, look

• سیل کرتن \ کنگ | ننداره کول | تماشا کردن  
 watch, look, view; visit |

**سیل** *sēl* [ن] | سیلاو، نیز | سیلاب | flood,  
 high water

**سیلتن \ سیلگ** *sēlitin / sēlag* [فم-آ]

سیلیت؛ آسیلت | موافق کیدل، جوړه لرل |  
 موافقت داشتن، جور آمدن | get on (with  
 sb.), blend well (with sb.)

**سیلم** *sīlum* [ن] | یوډول بوتی دی | یک نوع  
 بوته است | a bush (Bot.)

**سیم** <sup>(۱)</sup> *sīm* [ن] | سرحد | frontier, border

**سیم** <sup>(۲)</sup> *sīm* [ن] | سیم | wire, line

**سیماب** *sīmāb* [ن] | سیماب | quicksilver,  
 mercury

**سیمرغ** *sīmurǧ* [ن] | ورک مرغه | سیمرغ |  
 Simurgh (Myth., fabulous bird variously  
 identified)

**سیمی** *sayumī* [ع] | دریم | سوم | third

**سینجاخ** *sīngāx* [ن] | ستنک | سنجاق | pin

**سیت** *sīt* ← سوت

**سیتار** *saitār* [ن] | ستار | Sitar (musical  
 instrument)

**سیتل** *sītal* [ن] | لری | شکمبه | rumen  
 (Zool.)

**سیت** *sēt* [ص] | شتمن؛ غت، لوی | ثروتمند؛  
 کلان، بزرگ | wealthy; big, high

**سیخک** *sīxak* [ن] | سیخک | سیخک موی |  
 hairpin, hair-grip

**سیخدم** *sēxdum* [ن] | داو بو یو ډول مرغه دی |  
 نوعی مرغابیست | a water bird

**سیر** <sup>(۱)</sup> *sīr* [ن] | سیر (د وزن مقیاس) | سیر  
 (معیار وزن) | Sir (unit of weight equal to  
 four Charik = 7,06 kg)

**سیر** <sup>(۲)</sup> *sīr* ← سور

**سیر** *sēr* [ص] | مور | سیر | full, satiated

• سیر بوتن \ بیگ | مړیدل | سیر شدن | be  
 satiated, be full, be satisfied; be fed

• سیر کرتن \ کنگ | مړول | سیر کردن | 1)  
 satiate, feet; 2) be satiated, be full

**سیرآپ** *sērāp* [ص] | خروبی | سیرآب | 1)  
 full of water; completely irrigated; 2)  
 drunk to satiety, saturated

**سیرت** *sīrat* [ن] | سیرت | character,  
 conduct, nature

**سیرک** *sīrk* [ن] | هوره | سیر | garlic (Bot.)

**سیری** *sērī* [ن] | مړښت | سیری | fullness,  
 satiety

**سیستان** *sīstān* [ن] | سیستان | Sistan  
 (region)

**شات** <sup>۱</sup> [ن] *šāt* | عسل، شات | شهد، عسل |

honey

**شات** <sup>۲</sup> [ص] *šāt* | خوش، بناد | خوش، شاد |

glad, happy

**شاتکامی** [ن] *šātkāmī* | بنادی، خوشحالی |

happiness, success | شادکامی، خوشحالی |

**شاتل** <sup>۰</sup> [ن] *šātul* | کرکری، فاخته |

dove (Zool.)

**شاده** [ن] *šāda* | جشن، خوشحالی | جشن،

سرور | party, festivity; celebration

• شاده بوتن \ بیگ | جشن کیدل | جشن شدن |

be celebrated

• شاده کرتن \ کنگ | جشن نیول | جشن گرفتن

celebrate |

**شار** [ن] *šār* | بنار | شهر |

**شارتن \ شارگ** *šāritin / šārag* [فل-آ]

شاریت؛ آشارت | شریدل | شاریدن |

(vi)

**شارینتن \ شارینگ** *šārēntin / šārēnag*

[فم-آ شارینیت؛ آشارینت] | شپول |

شارانیدن | wear out or off (vt)

**شاشان** [ن] *šāšān* | په بلوچستان کی دیوه غره

نوم دی. | نام کوهیست در بلوچستان |

*Shashan (mountain in Balochistan)*

**شاکارتن \ شاکارگ** *šākāritin / šākārag*

[فل-آ شاکاریت؛ آشاکارت] | غاره تازه کول |

گلو صاف کردن | clear one's throat

**شاگ** <sup>۰</sup> [ن] *šāg* | بیپی | کشتی |

**شاگرد** [ن] *šāgird* | شاگرد، زده کونکی |

شاگرد | pupil, schoolboy; learner, trainee,

apprentice

**سینزده** [ع] *sēnzda* | دیارلس | سیزده |

thirteen

**سینک** [ن] *sīnuk* | اورلگیت | گوگرد |

match, matchstick

• سینک بی وتی سرا سیایگ پکن | د اورلگیت

خاشه شه او خیل سرباندی سیوری کره | گوگرد

شو و سر خود سایه کن | become a

matchstick and make shadow over your

head (idiom., i.e. mind your own

business!)

**سینکر** [ن] *sīnkur* | شکونی | جیره |

porcupine (Zool.)

**سینگ** [ن] *sēnag* | پتھر | سینہ |

breast, chest (Anat.)

**سینگار** *sīngār* ← سنگار

## ش

**شاباش** [ن] *šābāš* | شاباسی | آفرین | 1)

praise, applause; 2) well done!, thumbs up! (interj.)

• شاباش داتن \ دیگ | شاباسی ورکول |

شاباش دادن | praise, laud

**شاییت** [ص] *šābīt* | ارت، پراخ، سمسور |

وسیع، پهناور، معمور | broad, wide;

inhabited, flourishing

• شاییت بوتن \ بیگ | پراخیدل، ارتیدل؛

سمسوریدل | وسعت یافتن، معمور شدن |

broaden, extend (vi); develop (vi),

flourish

• شاییت کرتن \ کنگ | آبادول، انکشاف ورکول

| توسعه دادن، آباد ساختن | broaden,

extend (vt); develop (vt)

شاه *šā* [ن] | 1 | پاچا؛ ۲ | زوم | 1 | شاه؛ ۲ | شاه

داماد | 1) king; 2) bridegroom

شاه بانک *šābānuk* [ن] | ملکه | queen

شاهد *šāhid* [ن] | شاهد | witness

شاهدگ ° *šāhdag* [ن] | شاهراه، لوی سړک |

شاهراه | highway, main road

شاهرگ *šāhrag* [ن] | لوی رگ | شاهرگ |

jugular vein (Anat.)

شاهر ° ? ← شاهر

شاهر ° *šāhal* [ن] | غتبه خانگه | شاخه بزرگ

big branch |

شاهزادگ *šāzādag* ← شهزادگ

شاهزور ° *šāhzōr* [صن] | زورور | صاحب

زور | powerful, vigorous; ruler

شاهسوار *šāhswār* [ن] | شهسوار |

شاهسوار | brilliant jockey or rider

شاهگان ° *šāhigān* [ن] | ارت، پراخ، سمسور

وسیع، پهناور، معمور | broad, wide;

inhabited, flourishing

شاهو *šāhō* [ن] | د حمل جیند د معشوقی نوم

دی | نام معشوقه حمل جیند (شخصیت تاریخی

بلوچ) | Shaho (the beloved of Hamal

Jiyand as mentioned in classical poetry)

شاهی *šāhī* [صن] | شاهی | 1) kingship,

reign; 2) royal, kinglike

شاهین *šāhīn* [ن] | شهین | شاهین | royal

falcon (Zool.)

شایر *šāyir* [ن] | شاعر | poet

شال *šāl* [ن] | شال | scarf, shawl

شالا ° *šālā* [جمع] | کاشکی | ای کاش | I

wish; o that!

شالکوټ *šālkōt* [ن] | کوټه | کوټه | Quetta

(place in Balochistan; Lit.)

شام *šām* [ن] | 1 | ماښام؛ ۲ | د ماښام ډوډی | 1)

شام؛ ۲ | نان شام | 1) evening; 2) supper,

evening meal

شامیر ° *šāmīr* [ص] | سور | آتشی رنگ |

light red

شامیگ ° *šāmīg* [ص] | تیاره؛ غمجن |

تاریک؛ غمگین | dark; sad

شان *šān* [ن] | دروندوالی، شان او شوکت |

عزت، افتخار | honour, esteem; pride

شانتن \ شانگ *šāntin / šānag* [فل-آ]

شانیت؛ آشانته | 1 | گانگی وهل، قی کول؛ ۲)

ټکول، خنډل | 1 | قی کردن، استفراق کردن؛ ۲)

تکاندن | 1) vomit, disgorge; 2) shake out,

shake off

شانزده *šānzda* [ع] | شپارس | شانزده |

sixteen

شانک<sup>۱</sup> *šānk* [ص] | شینده | پاش | thrown

away, thrown out

• شانک داتن \ دیگ | شیندل | پاشیدن |

strew; throw away, throw out

شانک<sup>۲</sup> ° *šānk* [ن] | ویاله | جوی |

mountain stream

شانگ *šānag* ← شانتن \ شانگ

شاوکار ° *šāwkār* [ن] | سوداگر | trader

شاوکاری ° *šāwkārī* [ن] | سوداگری |

trade, business

**شپتگ** ° [ف] *šiptag* | پنبه په رکاب کی کول  
put the foot in the | پای در رکاب کردن |  
stirrup

**شپچر** ° [ن] *šapčar* | مابنام خکلکی،  
مابنامک | شب پرک چرمی | *bat (Zool.)*

**شپچراگ** *šapčirāg* ← شب چراگ

**شپگیر** <sup>(۱)</sup> [ن] *šapgīr* | ۱) د شپې ناتار؛ ۲)  
کودتا | ۱) شبخون؛ ۲) کودتا | 1) night  
attack; 2) putsch; revolt; coup d'état  
• شپگیر جتن \ جنگ | ناتارول | شبخون زدن |  
carry out a night attack

**شپگیر** <sup>(۲)</sup> [ن] *šabgīr* | د شپې منزل | اطراق |  
overnight stop-over

**شپوک** ° [ن] *šapōk* | قاچاق وړونکی |  
قاچاقبر | smuggler, contrabandist

**شپوکی** ° [ن] *šapōkī* | قاچاقبری |  
smuggling, contraband

**شپې** *šapī* [ق] | نن شپه | امشب | tonight

**شت** *šat* [ن] | تار، تنسته | تار | warp  
(Textil.)

**شتاب** *šitāb* [ن] | تلوار | عجله | hurry,  
haste

**شتاب کار** *šitābkār* [صن] | تلوار کوونکی |  
عجول | hasty, rash

**شتار** ° [ص] *šatār* | اوږد | دراز | long

**شتک** <sup>(۱)</sup> [ن] *šatk* | ځان ستاینه | خودستایی |  
self-praise  
• شتک د اتن \ دیگ | ځان ستاینه کول |  
praise oneself

**شېوش** *šabaōš* [ن] | برالا | برملا | reveal,  
public disgrace  
• شېوش کشتن \ کشگ | برالا کول |  
disgrace, reveal | برملا ساختن

**شېر** *šabar* [ق] | | له یاده | از یاد | by heart,  
from memory  
• شېر کرتن \ کنگ | په یاد کول، په زړه کول | از  
یاد کردن | learn by heart

**شب چراگ** *šabčirāg* [ن] | اوراورکی | کرم  
شب تاب | glow worm (Zool.)

**شب کش** *šabkuš* [ن] | د شپې چپاو | شبخون  
night attack |

**شېلک** ° [ن] ? | اتن | اتن (زنانه) | *a dance*  
performed by women  
• شېلک جتن \ جنگ | اتن کول | اتن کردن |  
dance

**شېینگ** ° [ن] *šubēnag* | ورته والی | شباهت  
similarity |

**شپ** *šap* [ن] | شپه | شب | evening, night  
• شپ یکی و دز هزار (مټ) | شپه یوه ده، غله یی  
ډیروی | شب یکی و دزد هزار | one night, a  
thousand thieves (prov.)

**شپا** *šapā* [ق] | د شپې | در شب، از طرف شب |  
at night, by night

**شپ آگاهی** *šapāgāhī* [ن] | شوگیری | شب  
زنده داری | sleeplessness, wakefulness

**شپاد** *šapād* [ص] | لوخی پنبی | پای لیج |  
barefoot

**شپانک** *šapānk* [ن] | شپونکی | شبان |  
herdsman

**شپتالو** *šaptālū* [ن] | شفتالو | peach (Bot.)

شتک<sup>۲</sup> ° šatk [ص] | لور، جگ | بلند،

مرتفع | high, raised

شتک šutk [ن] | یوډول طبی نباتات دی | یک

نوع گیاه طبی | a medical plant

شتن \ روگ šutin / rawag [فل - منه ریین،

ته روی، آروت؛ آشت] | تلل | رفتن | go;

pass (away), go out

شجره šağara [ن] | شجره | genealogical

tree

شچه ° šača [ص] | غیرتمن | غیرتمند، با

شرف | honest, venerable; courageous

شخ<sup>۱</sup> šax [ن] | خانگه | شاخه | branch

شخ<sup>۲</sup> šax [ص] | شخ | stiff, inelastic; erect

شد ° šud [ن] | لوډه | گرسنه گی | hunger

شد<sup>۱</sup> šid [ق] | له دی خای نه؛ سر له دی وخت |

از، از اینجا | from here, from now

شد<sup>۲</sup> šid ← شدتن \ شدگ

شدا šidā [ق] | له دی خای نه | از اینجا | from

here

شدتن \ شدگ šiditin / šidag [فل - آ

شدیت؛ آشدت] | شیشنل | شیهه کشیدن

(اسپ) | whinny, neigh

شدو ° [ن] ? | ورینمن پورنی | چادر ابریشمی

silken veil |

شدهو ° [ن] ? | کالی | لباس | clothes

شدیگ šudīg [ص] | وږی | گرسنه | hungry

• شدیگ بوتن \ بیگ | وږی کیدل | گرسنه شدن

feel hungry |

شر šar ← شرع

شر šar(r) [ص] | بنه | خوب | good, well,

fine

• شر کرتن \ کنگ | بنه کول، اصلاح کول |  
خوبی کردن، اصلاح کردن | improve; reform

شر šir(r) [صن] | 1 | شخره، لانحه، رسوایی؛ ۲)

جنگره، جگره مار | 1 | جنجال، مشاجره،

رسوایی؛ ۲) مشاجره جو | 1) dispute,

quarrel; 2) quarrelsome; polemic

• شر بوتن \ بیگ | رسوا کیدل، خرگندیدل |

رسوا شدن، برملا شدن | become (publicly)

disgraced; be revealed

• شر کرتن \ کنگ | رسوا کول | رسوا کردن |

disgrace; reveal

شراب šarāb [ن] | شراب | wine

شرابی šarābī [ن] | شرابی | alcoholic

شربت šarbat [ن] | شربت | sherbet

شرپ šarap [ن] | شرف | honour, dignity;

moral distinction; superiority

• شرپ داتن \ دیگ | حیثیت ورکول، عزت

ورکول | احترام کردن، عزت دادن | honour,

respect; hold in esteem

شرپدار šarapdār [ص] | عزتمن | عزتمند |

honoured; esteemed

شرتگ ° šurtag [ن] | طوفان، تیزباد |

طوفان، تندباد | storm

شرتگی ° šurtagī [ص] | طوفانی | stormy,

gusty

شرچوچ ° šarčūč [ص] | تنکی، لطیف،

نازک | نازک، لطیف | thin; fine; delicate,

tender

**شرمتن \ شرمگ** *šarmitin / šarmag* [فل]

–آشرمیت؛ آشرمیت | شرمیدل | شرمیدن |  
be or feel ashamed

**شرمنده گی** *šarmandagī* [ن] | خجالت،

خیرختوب | شرمنده گی |  
shame, blush, flush; coyness, bashfulness

**شری** *šarrī* [ن] | بنه والی | خوبی، نیکی |

goodness; kindness; benevolence

• شری شری انت، گندگی گندگی انت (مث) | بنه  
بنه دی او بد بد | خوبی خوبست، بدی بدیست  
good is good and evil is evil (prov.) |

**شری** *širrī* [ن] | فتنه، پیلات | فتنه، آشوب |

sedition, revolt; riot, disturbance

**شریعت** *šarī'at* [ن] | شریعت | Sharia

(Islamic law)

**شریف** *šarīf* [ص] | شریف | noble,

honourable

**شریک** *šarīk* [ن] | ملگری؛ شریک | رفیق؛

همراه؛ سهیم؛ شریک | fellow; partner,

associate, participant; share holder

• شریک بوتن \ بیگ | شریکیدل | شریک شدن |  
join hands, enter into partnership |

• شریک کرتن \ کنگ | برخه ورکول | شریک

کردن | make one's partner; give sb. a  
share of sth.

**شریکی** *šarīkī* [ق] | په گده | مشترک، با هم

together |

**شزار** *šazār* [ص] | غمجن، خوار | غمناک،

خوار | sad, melancholy |

• شزار بوتن \ بیگ | غمجن کیدل | غمگین

شدن | sadden (vi), be displeased |

• شزار کرتن \ کنگ | غمجن کول | غمگین

کردن | sadden, grieve (vt) |

**شرد** *šurd* [ص] | نرم | نرم، ملایم، رقیق |

soft; dilute, thin

• شرد بوتن \ بیگ | نرمیدل | نرم شدن | be  
softened

**شردی** *šurdī* [ن] | یو ډول خواړه دی | یک نوع

خوراک است |  
a dish made of eggs, wheat, and oil

**شرنګ** *šarrang* [ص] | بنایسته، بنگلی |

زیبا، خوشرنګ | beautiful, nice; handsome

**شرنګی** *šarrangī* [ن] | سموالی، نظم |

رونق، نظم | splendour; brightness,  
briskness

**شرزه** *šarza* [ص] | کارجن، غوسه ناک |

خشمناک | angry

**شرط** *šart* [ن] | شرط | condition, term;

stipulation; proviso, covenant; wager, bet

• شرط جتن \ جنگ | شرط وهل | شرط زدن |  
bet, lay a wager

• شرط کرتن \ کنگ | شرط تړل | شرط کردن |  
make sth. a condition; stipulate

**شرع** *šar'* [ن] | شرع | religious law, divine

law; canon

**شرکاری** *šarrkārī* [ن] | سمون، ریفورم |

اصلاح، رفرم | reform

**شرګداری** *šargadārī* [ن] | غندنه، انتقاد

| هجو، انتقاد | satire; criticism |

**شرګندی** *šargindī* [ن] | تقریظ | review;

expertise

**شرم** *šarm* [ن] | شرم | shame; disgrace,

dishonour

• شرم کرتن \ کنگ | حیا کول، شرم کول | شرم  
کردن، حیا کردن | be or feel ashamed |

**شغوک** *šigōk* [صن] | سرزوره | لجوج |

stubborn (person)

**شک** <sup>۱</sup> *šak(k)* [ن] | 1) شک، تردید؛ ۲)

اندیننه، بیره | 1) شک، تردید؛ ۲) ترس،

اندیشه | 1) doubt; qualm; 2) fear, anxiety

**شک** <sup>۲</sup> *šak(k)* [ن] | بَمْنَع | شانه سر | comb

• شک کردن \ کنگ | بَمْحُول | شانه کردن

comb | (موی)

**شک** *šik(k)* [ن] | سیخ | spit, skewer

**شک** *šuk(k)* [ن] | غوایا غوایی | گاولاغر |

thin cow (Zool.)

**شکار** *šikār* [ن] | بنکار | شکار | hunting;

prey

• شکار کردن \ کنگ | بنکار کول | شکار کردن

go hunting or shooting; hunt |

**شکاری** *šikārī* [ن] | بنکاری | شکاری |

hunting

**شکر** *šakar* [ن] | شکر | sugar

**شکر** *šukr* | شکر | thanks (to God)

• شکر کردن \ کنگ | شکر کول | شکر کردن |

thank God, give thanks to God

**شکرانه** *šukrāna* [ن] | شکرانه | Mullah's

fee

**شکرهی** <sup>۰</sup> [ن] ? | بنکاری باز | باز شکاری |

gyrfalcon (*Falco rusticolus*, Zool.)

**شکل** *šikl* [ن] | خیره | شکل | shape, form;

manner

**شکل** <sup>۰</sup> *šakal* [ص] | بنکلی، خور؛ بنه | زیبا،

شیرین؛ خوب | beautiful; sweet; good

**شکول** *šikkūl* [ن] | پلی | فاصلیه | green

bean (Bot.)

**شست** *šast* [ن] | غتیه گوتیه | شست | thumb

(Anat.)

**شستی** *šastī* [ن] | گوتیه | انگستانه |

thimble

**شصت** *šast* [ع] | شپیتیه | شصت | sixty

**شش** *šaš* [ع] | شپیر | شش | six

**شش بندی** <sup>۰</sup> *šašbandī* [ن] | مسدس |

hexagon

**ششتان** \ **ششتگ** <sup>۰</sup> *šaštātin / šaštag* [فم]

-آششتیت؛ آششتات | لیبل، استول |

فرستادن، روان کردن | send

**ششتن** \ **شودگ** *šuštin / šōdag* [فم-آ]

شودیت؛ آششت | مینخل | شستن | wash

**ششمی** *šašumī* [ع] | شپیرم | ششم | sixth

**ششک** *šaššik* [ن] | شپیرمه شپیه (د زیریدنی خخه

وروسته) | شب شش | sixth day after

childbirth

**شطرنج** *šatranğ* [ن] | شطرنج | chess

**شعم** <sup>۰</sup> *ša'm* ← شهم

**شفا** *šafā* [ن] | شفا | cure, remedy

• شفا دادن \ دیگ | شفا ورکول | شفا بخشیدن

cure, heal |

• شفا کردن \ کنگ | شفا میندل | شفا یافتن |

convalesce, recover from an illness

**شفا دیوک** *šafādayōk* [فا] | شفا ورکونکی

| شفا بخش | curative, remedial; healing

**شغ** *šig* [ن] | سرزوری | لج | defiance,

forwardness

• شغ کردن \ کنگ | سرزوری کول | لج کردن |

be defiant or forward

**شلیتگ** [ن] *šalītag* | شلیته | sharp-  
tongued woman, tough customer

**شلینتن \ شلینگ** *šalēntin / šalēnag* [فم-  
آشلینیت؛ آشلینت] | 1) کنبل (لباس)؛ ۲)  
پریولل؛ ۳) تویول | 1) کشیدن (لباس)؛ ۲) آب  
کشیدن؛ ۳) تکان دادن | 1) put off, undress;  
2) flush out; 3) throw out

**شم** <sup>۱</sup> *šam* [ن] | د چای پوتل | شمه چای | tea-  
crumb

**شم** <sup>۲</sup> *šam* [ن] | شمع | candle

**شما** *šmā* [ضش] | تاسی | شما | you (pl. and  
polite form of address)

**شمارا** *šmārā* ← شما

**شمبر** <sup>۱</sup> *šamb* [ن] | ډنډر | ساقه حبوبات |  
stalk

**شمپتگ** <sup>۱</sup> *šamptag* [ص] | مړاوی | پژمرده  
wilted, faded |

**شمسر** <sup>۱</sup> *šamsar* [ن] | څوړ | نشیب | slope,  
slant

**شمسی** *šamsī* [ص] | شمسی | solar

• شمسیین سال | شمسی کال | سال شمسی |  
solar year

**شمشک** <sup>۱</sup> *šamšuk* [ن] | غوږوالی | گوشواره  
earring |

**شموشتن \ شموشگ** *šamōštin /*  
*šamōšag* [فل-آشموشیت؛ آشموشت] |  
هیروول | فراموش کردن | forget

**شموشکار** *šamōškār* [ص] | هیرزپی |  
forgetful, oblivious |

**شموشکاری** *šamōškārī* [ن] | هیرتیا |  
forgetfulness, oblivion |

**شگام** *šagām* [ن] | پیغور | طعنه | reproach;  
taunt; sarcasm

• شگام جتن \ جنگ | پیغور و رکول | طعنه زدن  
taunt, reproach; gibe |

**شگان** *šagān* ← شگام

**شگر ب** <sup>۱</sup> *šagrīb* [ن] | ختیخ | شرق | East

**شگون** *šagūn* [ص] | نسکور | سرچپه |  
inverted, upside down, head downward

• شگون کرتن \ کنگ | نسکورول | سرچپه کردن  
turn upside down, invert |

**شگیتن \ شگیجگ** *šigētin / šigēgag* [فم-  
آشگیجیت؛ آشگیت] | آوارول | هموار کردن  
level, make smooth |

**شل** <sup>۱</sup> *šal* [ن] | تیز باران، شرنند باران | باران  
heavy rain |

**شل** <sup>۲</sup> *šal* ← شلتن \ شلگ

**شل** *šall* [ص] | گوډ | شل | lame

**شلان** *šalān* [ص] | روان | flowing, running;  
going, moving

**شلپ** *šalap* :  
• شلپ داتن \ دیگ | لیری توئیول (اوبه) | دور  
ریختن (آب) | pour away |

**شلتن \ شلگ** *šalitin / šalag* [فل-آشلیت؛ آ-  
شلت] | تلل | رفتن | go, pass away; steal  
away

**شلغم** *šalgum* [ن] | تیپر | شلغم | turnip  
(Bot.)

**شلمپک** *šalampuk* [ن] | کونجکه، ماهی غوږ |  
shell; mussel |

**شلوار** *šalwār* [ن] | پرتوگ | ایزار | loose  
trousers



**شنگ شانگ** *šingšāng* [ص] | تیت پرک،  
 خپاره واره | پراکنده | scattered, dispersed

**شنگولک** *šangūlak* [ن] | سوه (د پسونو او  
 وزو) | شنگل بزو گوسفند | cloven hoof

**شنوک** *šinōk* [ن] | نداف | wool-cleaner

**شوانگ** *šwānag* [ن] | شپون | چوپان |  
 herdsman, shepherd

• شوانگ ولاپ انت، زوبگ با خدایی انت (مټ)  
 | د شپانه گیده دی، مزدوری بی خدای ته معلوم  
 وی | از چوپان شکمش است، مزد چوپان  
 نامعلوم است | the stomach is the  
 shepherd's, but only God knows how  
 much his fee is (prov.)

**شوتندور** *šūtandūr* [ن] | اورلپونی |  
 الوشور | poker (a rod used to stir a fire)

**شوخ** *šōx* [ص] | شوخ | gay; jovial, witty,  
 saucy

**شوخ** *šūx* [ن] | سرپمه | سوراخ بینی |  
 nostril (Anat.)

**شودگ** *šōdag* ← ششتن \ شودگ

**شور** *šūr* ° [ن] | دښت | دشت جَعَل دار |  
 rocky desert

**شور** <sup>(۱)</sup> *šōr* [ص] | تریو | شور | salty, saline

**شور** <sup>(۲)</sup> *šōr* [ن] | یو ډول بوتی | یک نوع بته  
 خودرو | a wild bush

**شور** *šaur* [ن] | مشوره | advice

• شور کرتن \ کنگ | مشوره کول | مشوره کردن  
 consult, confer; deliberate on sth. |

**شورگ** *šōrag* [ن] | بنوره | شوره | brackish  
 ground, salt marsh

**شموشگ** *šamōšag* ← شموشتن \ شموشگ

**شموک** *šamōk* [ص] | خلیدونکی | درخشنده  
 shining, luminous |

**شمی** *šmai* ← شما

**شمی** *šammī* [ن] | شنبه | Saturday

**شمیدگ** *šumēdag* [ن] | شگون | bad omen

**شنرتن \ شنزگ** *šinztin / šinzag* [فم-آ]  
 شنزیت؛ آشنرت | اوریدل | باریدن | rain in  
 torrents

**شنگ** *šinik* [ن] | ورغومی | بزغاله | kid,  
 young goat (Zool.)

**شنکی** ° *šinikī* [ن] | خونی | نثار کردن  
 شیرینی بر کسی به رسم مبارکی | scattering  
 sweets or money at feasts such as  
 weddings

• شنکی کرتن \ کنگ | د شیرینی یا پیسو شیندل  
 | شیرینی نثار کردن | scatter sweets or  
 money

**شنتن \ شنگ** <sup>(۱)</sup> *šintin / šinag* [فم-آ]  
 شنیت؛ آشت | د وریو شینل | پاک کردن پشم  
 گوسفند | clean wool

**شنتن \ شنگ** <sup>(۲)</sup> *šintin / šinag* ° [فم-آ]  
 شنیت؛ آشت | په دقت سره لټول | بادقت  
 تحقیق کردن | look over, watch, observe

**شنگ** *šing* [ن] | خپرونه | پخش |  
 distribution; broadcast; scattering

• شنگ بوتن \ بیگ | خپریدل | پخش شدن |  
 be distributed, be scattered; be published;  
 go on the air

• شنگ کرتن \ کنگ | خپرول | پخش کردن |  
 distribute, scatter; publish; broadcast

**شومک** *šūmak* [ن] | سرطان (ناروغی) |

Cancer, Crab (*Med.*) | سرطان (مرض)

**شومی** *šūmī* [ن] | بدبختی | شومی |

misfortune, bad luck

**شون** *šauṇ* [ن] | ترتیب، نظم |

regulation; arrangement

• شون بوتن \ بیگ | منظم کیدل | منظم بودن |

be arranged; be regulated

• شون داتن \ دیگ | ترتیب ورکول | ترتیب

دادن |

• شون کرتن \ کنگ | منظم کول | منظم کردن |

arrange, regulate

**شون دات** *šauṇdāt* [ن] | پلان، استراتیژی |

plan, strategy

**شوندر** *šōṇdar* ° [ن] | رپ | رف، تاقچه |

shelf

**شون کار** *šauṇkāṛ* [ن] | 1) ترتیبونکی؛ 2) د

مجلی مسئول مدیر | 1) ترتیب دهنده؛ 2) مدیر

مسئول اخبار | 1) arranging; managing; 2)

editor-in-chief

**شون گال** *šauṅgāl* [ن] | سریزه | مقدمه |

preface, foreword

**شوونیزم** *šūwinīzm* [ن] | شوونیزم |

chauvinism

**شوهاز** *šūhāz* [ن] | نظم، ترتیب | (good)

order, arrangement

• شوهاز کرتن \ کنگ | منظم کول | منظم کردن

order, arrange; compile; compose |

**شوهاز تن \ شوهازگ** *šūhāzitin /*

*šūhāzag* [فم-آ شوهازیت؛ آ شوهازت] | خاړل

| نگرستن |

surveillance

**شه** *ša* <sup>(۱)</sup> [حا] | له | از | 1) from; of; by; 2)

than (*in comparison with sb. or sth.*)

**شورو** *šōrō* [ن] | په نیمروز کی د خای نوم دی.

Shoro (*place in* | نام محلست در نیمروز |

Nimroz)

**شوشک** *šōšk* ° [ن] | خرخ او مصرف |

مصرف، خرچ | expenses, costs; charge

**شوشک** <sup>(۱)</sup> *šūšk* [ن] | لښته | خمچه |

switch, stick

**شوشک** <sup>(۲)</sup> *šūšk* [ن] | یرغل | حمله |

aggression; raid

• شوشک کرتن \ کنگ | یرغل کول | حمله کردن

carry out an attack |

**شوشک** <sup>(۳)</sup> *šūšk* [ن] | لیره | کمان (تعمیر) |

arch

**شوگ** *šuwag* ← شیوگ

**شول** *šōl* [ن] | ټوکری | سبد |

basket

**شول** *šūl* [ن] | څکیدنه | خزیدن (حرکت) |

crawling, sneaking

• شول کرتن \ کنگ | څکیدل | خزیدن |

sneak

**شولتن \ شولگ** *šūlitin / šūlag* [فم-آ

شولیت؛ آ شولت] | گنډل | دوختن، کوک زدن

sew, stitch |

**شوم** *šōm* [ن] | یوی شوی ځمکی | زمین قلبه

شده | ploughed land

• شوم کرتن \ کنگ | یوی کول | قلبه کردن |

plough

**شوم** *šūm* [صن] | بدبخت | شوم |

jinx

• شومی پوزنانی سرا هونه بی (مث) | د بدبخت

پزه د ډوډی په وخت وینی کیږی | بینی آدم شوم

هنگام نان خون می شود | the unlucky fellow

gets a nosebleed when having his lunch

(*prov., i.e. the unlucky has no luck at all*)

**شهماتی** *šahmātī* [ص] | زره‌ور | دلاور |  
brave, courageous

**شهمالو** *šahmālū* ° [ن] | رنبا | روشنی | light,  
illumination

**شهمان** *šahmān* ° [ص] | خلانده | درخشنده  
shining, luminous |

**شهید** *šahīd* [ن] | شهید | martyr  
• شهید بوتن \ بیگ | شهید کیدل | شهید شدن  
suffer martyrdom; meet a violent death |  
• شهید کرتن \ کنگ | شهید کول | شهید کردن  
make sb. a martyr |

**شی** *šai* [ن] | شی | چیز | thing

**شیبیری** *šēbarī* [ق] | له‌دی‌خوا | از این طرف  
from this side |

**شیپ** <sup>(۱)</sup> *šēp* [ن] | یو‌دول‌ماردی | نوع‌مار  
است | a snake

**شیپ** <sup>(۲)</sup> *šēp* ° [ن] | ژوروالی | عمق | depth

**شیپ** <sup>(۳)</sup> *šēp* ← شیپتن \ شیپگ<sup>(۱)</sup>

**شیپار** *šēpār* [ص] | او‌د | طویل | long

**شیپانک** *šēpānk* [ن] | لرگی | چوب‌باریک |  
stick

**شیپتن \ شیپگ** <sup>(۱)</sup> *šēpitin / šēpag* [فم-آ  
شیپیت؛ آشیپت] | وهل | زدن | hit, beat

**شیپتن \ شیپگ** <sup>(۲)</sup> *šēpitin / šēpag* ° [فم \  
فل-آشیپیت؛ آشیپت] | پونبل، آغوستل |  
پوشیدن؛ پوشاندن | dress, clothe; put on,  
wear; get dressed

**شیپگ** *šēpag* [ن] | سلایی | سرمه‌چوب | a  
*bodkin with which the eyes are anointed  
with antimony*

• شه‌گسا | له‌کورنه | ازخانه | out of the  
house; from the house

**شه** <sup>(۲)</sup> *ša* [ق] | بنه | خوب | okay, well

**شهر** *šahr* ← شار

**شهر‌دار** *šahrdār* [ن] | بناروال | شاروال |  
mayor

**شهر‌داری** *šahrdārī* [ن] | بناروالی |  
municipality | شاروالی

**شهرستان** *šahristān* [ن] | بناری | شهرستان  
township, small province |

**شهر سوخته** *šahrsōxta* [ن] | په‌بلوچستان  
کی‌د‌خای‌نوم‌دی. | نام‌محلست‌در‌بلوچستان  
Shahrsokhta (place in Balochistan) |

**شهر غلغله** *šahrgūlgūla* [ن] | په‌نیمروز‌کی‌د  
خای‌نوم‌دی. | نام‌محلست‌در‌نیمروز  
Ghulghula (place in Nimroz)

**شهر منندی** *šahrmanindī* [ن] | په‌بنارکی  
اوسیدنه | شهرنشینی | urban living; city  
life

**شهری** *šahrī* [ص] | بناری | شهری | urban;  
municipal

**شهزادگ** *šahzādag* [ن] | شاهزاده | prince

**شهور** *šahkaur* ° [ن] | لوی‌رود | رود‌بزرگ  
torrent, big river |

**شهم** *šahm* [صن] | (۱) خلا، رنبا؛ (۲) روبنان | (1)  
روشنی؛ (۲) روشن | 1) light, luminosity; 2)  
light, bright

**شهمات** <sup>(۱)</sup> *šahmāt* [ن] | خپیره | سیلی | slap  
(in the face)

**شهمات** <sup>(۲)</sup> *šahmāt* ° [ص] | بی‌پروا |  
careless, dauntless

**شیرپان** ° [ن] *šērpān* | د زمري ساتونکی |

lion-keeper | نگهبان شیر

**شیرجن** [ن] *šairgan* | سندرغاری | خواننده،

singer | هنرمند

**شیرچک** [ص] *šīrčuk* | شیدی رنگ |

milky, lactic | شیرمانند

**شیردل** [ص] *šērdil* | زړور | شیردل | lion-

hearted

**شیرزال** [ن] *šērzāl* | زړه وراو با عفته بنځه |

heroine, lioness | خانم با عفت و با همت

**شیرکن** [ص] *šīrkin* | خوږ | شیرین | sweet

**شیرگ** [ن] *šīrag* | شیر، رب | juice, syrup

**شیرگنگشک** [ن] *šērgangišk* | یو ډول مرغه

دی | یک نوع مرغ است | a bird

**شیرمچ** [ن] *šīrmič* | د تی ماشوم | شیرخوار |

sucking (child, cub)

**شیشا** ° [ن] *šīšā* | مینا، بوتل | bottle

**شیشگ** [ن] *šīšag* | بنیینه؛ بوتل | شیشه؛

bottle | بوتل | glass; bottle

• شیشگ لږته گون سنگا جنگیت | بنیینه بار

لری له تیرو سره جنگ کوی | شیشه باردارد با

سنگ می جنگد | he is carrying a lantern

slide and fights with stones (idiom.)

**شیطان** [صن] *šaitān* | 1) شیطان؛ ۲) چوغل؛

۳) شوخ؛ ۴) وراکاره | 1) شیطان؛ ۲) ساعی،

خبررسان؛ ۳) شوخ؛ ۴) خرابکار | 1) Satan,

devil; 2) spy, snitcher; 3) gay, jovial,

witty; 4) destroyer

**شیکی** : *šēkī*

**شپول** [ن] *šēpōl* | شپیلکی | اشپلاق |

whistle

• شپول کرتن \ کنگ | شپیلکی کول | اشپلاق

کردن | whistle

**شپولک** [ن] *šīpōlak* | شپیلی | اشپلاق |

whistle (woodwind instrument)

**شیتال** <sup>۱</sup> [ن] *šītāl* | مستطیل شکله ځمکه |

زمین مستطیل شکل | rectangular parcel of

land

**شیتال** <sup>۲</sup> [ص] *šītāl* | مجذوب | attracted,

enchanted

**شیتپال** ° [ص] *šītpāl* | بدمرغه، بدبخته، بی

طالع | بدبخت، بدنصیب | unlucky

**شیتن** \ **شینگ** [فم-آشینیت؛

آشیت] | ندافی کول، شینل | ندافی کردن

(پشم و پخته) | beat (cotton or wool)

**شیخ** [ن] *šēx* | شیخ | Sheikh; venerable old

man; elder; learned man; chieftain

**شیدا** [ص] *šaidā* | شیدا | mad, love-sick

**شیر** [ن] *šēr* | زمري | شیر | lion (Zool.)

**شیر** [ن] *šīr* | شیدی | شیر | milk

**شیر** [ن] *šair* | شعر؛ سندره | شعر؛ ترانه،

سرود | poem; song

• شیرجتن \ جنگ | سندرې ویل | سرودن |

sing (songs)

• شیرگشتن \ گشگ | شعرویل | شعرگفتن |

verse, compose; write poetry

**شیربیلی** [ن] *šīrbēlī* | هغه پیسی چی زوم یی

خپلی خوانبی ته ورکوی | شیربهایی که داماد

به خوش می دهد | gift to a brides mother

(for having nursed her)

• شیوگ بوتن \ بیگ | حرکت کول | حرکت  
 کردن، روان شدن | move; drive; leave, take  
 off

**شیهک** *šaihak* [ن] | د میر چاکرند د پلار نوم  
 دی | نام پدر میر چاکرند | Shaihak (name  
 of Mir Chakar Rind's father as  
 mentioned in classical poetry)

## ص

**صابون** *sābūn* [ن] | صابون | soap

**صاف** *sāf* ← ساپ

**صبر** *sabr* [ن] | (1) صبر؛ (2) اټسکی | (1) صبر؛  
 (2) عطسه | 1) patience; 2) sneeze

• صبر داشتن \ دارگ | صبر لرل | حوصله و صبر  
 داشتن | be patient; have patience

• صبر کرتن \ کنگ | صبر کول | صبر کردن |  
 wait

• صبر داری گنج داری | چی صبر لری گنج لری |  
 صبر داری گنج داری | have patience, have a  
 treasure (prov., cf. everything comes to  
 him who waits)

**صد** *sad* [ع] | سل | صد | hundred

• صد سال زندگی بی پای مرگ انت (مټ) | که سل  
 کاله ژوندی وی آخیری مرگ دی | صد سال زنده  
 باشی آخر مرگ است | you may live one  
 hundred years, but in the end there will  
 be death (prov.)

**صدق** *sidq* [ن] | صدق | truth

**صدی** *sadī* [ن] | سل کاله، پیړۍ | سده، قرن |  
 century

**صفا** *safā* [ص] | پاکیزه، پاک | پاک، صفا |  
 pure, clean

• شیکی کرتن \ کنگ | پاکول (وړئ) | پاک  
 کردن (پشم گوسفند) | clean (fleece wool)

**شیکین** *šēkēn* [ن] | د اوړو سترخان | آردبیز |  
 table-cloth for rolling dough

**شیلگ** *šēlag* [ن] | شيله | شیلگ  
 runlet (a water course in which rain water flows and  
 ultimately joins a river)

**شینگ** *šēnk* [ن] | د اوړیو یوه نری ټوټه |  
 پارچه ابر | fleecy cloud

**شینگ** *šainak* [ن] | شهین | شاهین | royal  
 falcon (Zool.)

**شینگ** *šēng* ← شنگ

**شینگ** <sup>(۱)</sup> *šīng* [ن] | لوی لرگی چی چپری

ورڅخه چورپیږی | چوبهای دراز و بلند برای  
 ساختن خانه های چپری | tent pole

**شینگ** <sup>(۲)</sup> *šīng* [ن] | دره (د خټکی یا هندوانی)  
 | قاش (تربوز یا خربوزه) | piece (of melon)

**شینگ** *šīnag* ← شیتن \ شینگ

**شینگینتن** \ **شینگینگ** ° *šēngēntin /*

*šēngēnag* [فم-آشینگینیت؛ آشینگینت] |  
 ولول کول (د زلفو) | پریشان ساختن موی |  
 ruffle, rough up (hair)

**شیوار** *šīwār* [ص] | هونبیار | هوشیار |

watchful, vigilant; aware

• شیوار بوتن \ بیگ | هونبیاریدل | هوشیار  
 بودن | be watchful; become aware

• شیوار کرتن \ کنگ | هونبیارول | هوشیار  
 ساختن | cause to be watchful or vigilant; make aware

**شیوگ** <sup>(۱)</sup> *šēwag* [ص] | خوړ | نشیب |

slope; clip

**شیوگ** <sup>(۲)</sup> *šēwag* :

guarantee; | ضمانت | [ن] *zamānat*

security

- ضمانت بوتن \ بیگ | ضمانت کیدل | ضامن شدن | act as a guarantor |
- ضمانت داتن \ دیگ | ضمانت ورکول | ضمانت دادن | give a guarantee |
- ضمانت کرتن \ کنگ | ضمانت کول | ضمانت کردن | guarantee |

## ط

طالب *tālib* [ن] | طالب | 1) who seeks or demands; 2) student (of an Islamic high-school)

- طالب بوتن \ بیگ | جوړه کیدل | بڼه طلب شدن (خر) | be in heat (*female donkey*) |

طایفه *tāyifa* ← تایفه

طب *tib* [ن] | طب | medicine

طبقاتی *tabaqātī* [ص] | طبقاتی | relating to various classes

- طبقاتی تپاس | طبقاتی توپیر | تفاوت طبقاتی | class distinctions |

طبقه *tabaqa* [ن] | طبقه | class; stratum

طیب *tabīb* [ن] | طیب | physician, doctor; healer

طلا *tilā* [ن] | سره زر، طلا | طلا | gold

طلاقی *talāq* ← تلاک

طلاکار *tilākār* [ن] | طلاکار | goldsmith,

silversmith

صفا کنوک *safākanōk* [فا] | صافی | 1)

cleaning rag; 2) strainer, colander

صفت *sifat* ← سیت

صلاح *salāh* [ن] | صلاح | goodness, moral

soundness; advisability

صلاح کار *salāhkār* ← سلاکار

صلاح گندی *salāhgindī* ← سلاگندی

صنعت *san'at* [ن] | صنعت | industry; art,

craft

صنعتی *san'atī* [ص] | صنعتی | industrial;

artistic

• صنعتیین انقلاب | صنعتی انقلاب | انقلاب

صنعتی | industrial revolution

• صنعتی کنگی راهبند | د صنعتی کولولاری |

مسیر صنعتی سازی | way of

industrialisation

صنم *sanam* [ن] | صنم | idol (*Lit.*)

صورت *sūrat* [ن] | صورت | face; picture,

image; case

صوفی *sūfī* [صن] | صوفی | Sufi; mystic

صهیونیزم *sahyōnīzm* [ن] | صهیونیزم |

zionism

## ض

ضبط *zabt* [ن] | تیپ | تیپ | tape recorder

ضد *zid* [ص] | ضد | contrary, opposite;

against

ضلع *zil'* [ن] | ضلع | side

**ظلمی** *zulmī* [ص] | تیری کونکی | زورگویی  
coercion; constrain |

## ع

**عاجز** *'āğiz* [ص] | عاجز |  
weak, poor; | humble, pitiful, pitiable

**عاجزی** *'āğizī* [ن] | عاجزی |  
weakness; | poverty

**عادت** *'ādat* [ن] | عادت |  
habit, custom |  
• عادت اشتهن \ الگ | عادت پرینبودل | ترک  
عادت گرفتن |  
• عادت بوتن \ بیگ | عادت کیدل | عادت شدن  
be customised, grow into a habit |  
• عادت کرتن \ کنگ | عادت کول | عادت کردن  
get the habit, fall into the habit |

**عادل** *'ādil* [ص] | عادل |  
just, righteous |

**عارود** *'ārūd* ° [ص] | معطر |  
fragrant, | sweet-smelling

**عاشق** *'āšiq* ← آشخ

**عاشورا** *'āšūrā* [ن] | عاشورا |  
Day of |  
Ashura (the 10<sup>th</sup> day of Muharram in the  
Islamic calendar)

**عاقبت** *āqibat* ← آخبت

**عامی** *'āmī* [ص] | عمومی، عام |  
common, | general

• عامیین کشگ | دله بیزه وژنه | کشتار همه  
گانی | mass murder, massacre |

**عبادت** *'ibādat* [ن] | عبادت |  
worship, | servitude

**طلا کاری** *tilākārī* [ن] | طلا کاری |

goldsmith's or silversmith's trade

**طوبا** *tōbā* [ن] | طوبی |  
tree-of-paradise |

(Rel.); 2) feminine personal name

**طوری** *taurē* :

• طوری که *taurē ke* [ح] | هم دارنگه چه |  
قسمی که | as, so that |

**طوطی** *tūtī* [ن] | توتی | طوطی |  
parrot | (Zool.)

**طوطی زیمیل** *tūtizēmal* [ص] | بنه آواز

لرونکی | خوش آواز |  
sweet-singing; | having a sweet voice

**طوق** *tauq* [ن] | طوق، امیل | طوق، گردن بند  
necklace |

## ظ

**ظالم** *zālim* [ن] | ظالم |  
oppressor, tyrant |

• ظالم خدای دشمن انت (مث) | ظالم خدای  
دشمن دی | ظالم دشمن خداست |  
a tyrant is | God's enemy (prov.)

**ظاهر** *zāhir* [ص] | ظاهر |  
apparent; |

manifest

• ظاهر بوتن \ بیگ | خرگندیدل | ظاهر شدن |  
become apparent; be revealed

**ظاهر داری** *zāhirdārī* [ن] | ریاکاری |

hypocrisy

**ظلم** *zulm* [ن] | ظلم |  
oppression; cruelty; |

injustice

• ظلمی لوگ خراب انت (مث) | د ظالم کوروران  
دی | خانه ظلم خراب است |  
the tyrant's | house is weak (prov.)

**عذر** 'uzr [ن] | عذر | excuse; pretext

- عذر کرتن \ کنگ | غوبنتنه کول | عذر کردن  
solicit, implore |
- غذر لوپتن \ لوپگ | غذر غوبنتل | عذر  
خواستن | ask pardon

**عرش** arš [ن] | عرش | Empyrean Heaven

**عزت** 'izat [ن] | عزت | honour, esteem; glory; power

- عزت کرتن \ کنگ | عزت کول | عزت کردن |  
honour, respect

**عزت دار** 'izatdār [ص] | عزتمند | عزتمند  
respectable, honourable |

**عزت واجه** 'izatwāga [ن] | د عزت خبستن |  
عزت مآب | Your Honour! (form of address)

**عزم** 'azm [ن] | عزم | resolution; firm purpose; intention

- عزم کرتن \ کنگ | عزم کول | عزم کردن |  
resolve; determine; intend

**عشق** 'išq ← اشخ

**عطر** 'atr [ن] | عطر | perfume, scent

**عقد** 'aqd [ن] | عقد | (marriage) contract

**عقرب** 'aqrab [ن] | لرم، عقرب (د کال اتمه  
میاشت) | عقرب (برج هشتم سال) | Aqrab (1)  
(eighth month of the solar year); 2)  
Scorpio (Astr.)

**عقل** 'aql ← اکل

**عکس** 'aks [ن] | عکس، تصویر | picture, photo

- عکس گپتن \ گرگ | عکس اخیستل | عکس  
گرفتن | take a picture

- عبادت کرتن \ کنگ | عبادت کول | عبادت  
کردن | worship; serve, obey

**عبادت کنوک** 'ibādatkanōk [فا] |  
worshipper; pious; | عابد |  
devout

**عبادتگاه** 'ibādatgāh [ن] | د عبادت خای |  
عبادتگاه | house of worship

**عبرت** 'ibrat [ن] | عبرت | example, lesson

- عبرت گپتن \ گرگ | عبرت اخیستل | عبرت  
گرفتن | take an example or lesson

**عجب** 'ağab [ص] | عجب | 1) strange,  
surprising; wonderful; 2) strange! (interj.)

**عدالت** 'adālat [ن] | عدالت | justice,  
equity; righteousness

**عدالتی** 'adālatī [ص] | قضایی | judicial,  
juridical

- عدالتیین ارگان | قضایی ارگان | ارگان  
قضایی | organ of jurisdiction

**عدس** adas [ن] | سری می | عدس | lentil  
(Bot.)

**عدل** 'adl [ن] | عدل | justice

- عدل کرتن \ کنگ | عدالت کول | عدالت کردن  
administer justice, deal justly |

**عدل کنوک** 'adlkanōk [فا] | عدل کوونکی  
| عدل کننده | just, fair-minded, equitable

**عرض** 'arz [ن] | عرض | presentation;  
petition

**عذاب** 'azāb [ن] | 1) عذاب؛ ۲) وبال | 1)  
torture; torment; pain, punishment; 2) sin,  
fault

- عذاب بوتن \ بیگ | عذابیدل | عذاب شدن |  
suffer pain



**عهده** 'uhda [ن] | مسئولیت | عهده | charge,

trust; responsibility

• عهده گپتن \ گرگ | پر غاره اخیستل | به

عهده گرفتن | undertake (to do), assume

the responsibility of

**عیال** 'ayāl [ن] | عیال | family (wife and children)

**عیب** 'aib [ن] | 1) عیب، نیمگرتیا؛ ۲) خرابی |

1) sin; fault; 2) defect | خرابی

• عیب بستن \ بندگ | په چا پوری عیب تړل |

عیب بستن | blame sth. on sb.

• عیب پتتن \ پتگ | عیب لتول | عیب جویی

کردن | find fault with; nag, carp

**عید** 'īd ← ایید

**عینک** 'ainak [ن] | عینکی، چشمی | عینک

glasses |

## غ

**غبه** 'gubba [ن] | بطری | battery

**غپک** 'gupak [ص] | غومبی، کمکی | چاقک

chubby person |

**غت** 'gut [ص] | رت | کامل، کاملاً |

complete; completely

**غجری** 'gağgarī [ن] | قجری (سکه) | silver

coin

**غچاق** 'gučāq [ص] | زورور، خانباندی | قوی

strong, powerful |

**غدی** 'gadī :

**عکس دپتر** 'aksdaptar [ن] | البوم | photo

album

**علاقه** 'alāqa [ن] | علاقه | interest, concern

• علاقه داشتن \ دارگ | علاقه لرل | علاقه

داشتن | be interested

**علت** 'illat [ن] | علت | cause, reason

• علتته روت عاده نه روت (مث) | علت خئی، خو

عادت نه خئی | علت می رود، مگر عادت نمی

رود | reasons pass, but habits remain

(prov.)

**علم** 'ilm [ن] | علم، پوهه | دانش | science;

learning; knowledge

• علمی بن مال نه کتوک انت (مث) | د علم سرمایه

نه خلاصیری | سرمایه علم زوال ندارد | the

treasure of knowledge is everlasting

(prov.)

**عمر** 'umr [ن] | عمر | life(time)

• عمر کرتن \ کنگ | عمر کول | عمر کردن |

live (a specified number of years)

**عمل** 'amal [ن] | عمل | act, deed; action;

work; practice

**عملی** 'amalī [ص] | 1) عملی؛ ۲) اموخته،

لیدلی | 1) practical; معتاد |

practicable; applied; 2) addicted

**عنبر** 'anbar [ن] | عنبر | grey amber,

ambergris

**عنقا** 'anqā [ن] | عنقا | phoenix (Myth.)

**عهد** 'ahd [ن] | قول، ژمنه | عهد | promise,

covenant, treaty

• عهد کرتن \ کنگ | وعده ورکول | عهد کردن

promise; pledge one's word; determine |

**عهدنامگ** 'ahdnāmag [ن] | ژمنلیک |

عهدنامه | contract; agreement

**غضنفر** *gazanfar* [ن] | خیرونکی زمیری |

شیردرنده | 1) lion (Zool.); 2) Ghazanfar  
(masculine personal name)

**غلب** *gulp* [ن] | کلپ | قفل | lock

**غلغل** *gulğul* :

• غلغل کرتن \ کنگ | پوکنی کیدل | صدای  
جوش خوردن آب | bubble, seethe

**غلغلی** *galğalī* [ن] | تخنونه | ققتک |

titillation

• غلغلی داتن \ دیگ | تخنول | ققتک دادن |  
titillate, tickle

**غلماشکی** *galmāškī* [ن] | لوبی | یک نوع

بازی (مسابقه قدرت) | *a local game where  
people test their strength in competition*

• غلماشکی کرتن \ کنگ | لوبی کول | بازی  
کردن | test one's strength in competition

**غلیپ** *galēp* [ن] | دیگ | pot

**غلیل** *gulail* [ن] | گرکمان، گولکه | گولک |  
catapult, slingshot

**غم** *gam* [ن] | غم | sorrow, grief

• غم وارتن \ ورگ | غم خوړل | غم خوردن |  
grieve, worry  
• غم کشتن \ کشگ | غم کول | غم کشیدن |  
anxious

**غمباد** *gambād* [ص] | دردیدلی، غمخچلی،

غمجن | دردمند، غمزده | swelling  
(believed to be caused by sorrow)

**غموار** *gamwār* [ص] | غمخوار |

sympathetic

**غمواری** *gamwārī* [ن] | غمخواری |

sympathetic care or attendance

**غو** *gū* [ن] | فو | swan (Zool.)

• غدی کرتن \ کنگ | اوبه قد کول | اندازه  
گرفتن آب | measure the water level

**غر** *gir* [ن] | ډله بیزه وژنه؛ لغو، محو | قتل

عام؛ برباد، نابود | mass mortality; mass  
murder; annihilation

• غربوتن \ بیگ | لغو کیدل، محو کیدل؛ له  
منځه تلل | نابود شدن، از بین رفتن | be  
annihilated; disappear

• غر کرتن \ کنگ | ډله بیزه وژنه کول؛ لغو کول،  
محو کول | قتل عام کردن؛ نابود کردن، از بین  
بردن | cause mass mortality; annihilate

**گران** *garān* [ن] | قران (پول) | Kran (old

Afghan coin equal to ½ Pul)

**غریب** *garīb* [ص] | بی وزلی | غریب |

indigent; without means

**غریبی** *garībī* [ن] | بی وزلی توب | غریبی،

پریشانی | poverty; indigence

**غرچینتن \ غرچینگ** *gurčēntin /*

*gurčēnag* [فم-آ غرچینیت؛ آ غرچینت] |  
تیرول، نغرل | بلعیدن | swallow

**غرژتن \ غرژگ** *gāžžitin / gāžžag* [فل-آ

غرژیت؛ آ غرژت] | گنه گونه کیدل؛ پرپسیدل |  
بیروبار شدن؛ پندیدن | crowd; swell

**غسل** *gusl* [ن] | غسل | (ceremonial)

washing; ablutions

• غسل کرتن \ کنگ | غسل کول | غسل کردن |  
perform one's ablutions

**غش** *giš(š)* [ن] | بی سدتیا | غش |

swooning, fit, syncope

• غش کرتن \ کنگ | بی سده کیدل | غش کردن  
swoon, fall into a fit, faint |

**غضب** *gazab* [ن] | غضب | anger, wrath

# ف

**فاز** *fāz* [ن] | پراو | فاز، مرحله | phase

**فاشیزم** *fāšīzm* [ن] | فاشیزم | fascism

**فایدگ** *fāyidag* ← پایدگ

**فتراک** *fitrāk* [ن] | کنجوغه بند، فتراک |

قنجه بند، فتراک | saddle girth

**فتلیزم** *fatalīzm* [ن] | فتلیزم | سرنوشت

گرایبی | fatalism

**فتالیستی** *fatalistī* [ص] | فتالیستی |

سرنوشت گرا | fatalistic

• فتالیستیین تعبیر | فتالیستی تعبیر | تعبیر  
سرنوشت گرا | fatalistic interpretation or  
explanation

**فرض** [ن] | فرض | 1) duty, obligation; 2)

supposition, assumption

• فرض بوتن \ بیگ | فرضیدل | فرض بودن |

1) be a duty; be compulsory; 2) be supposed, be imagined

• فرض کرتن \ کنگ | فرضول | فرض کردن |

suppose, imagine

**فرمان** *farmān* ← پرمان

**فرمانداری** *farmāndārī* ← فرمانداری

**فدریشن** *fidraišn* [ن] | فدریشن | فدراسیون

federation |

**فسات** *fasāt* ← پسات

**فسانه** *fasāna* [ن] | نکل، کیسه | افسانه |

fairytale

**غو** *gau* [ن] | غوچالی | غوچک | hole (for seeding)

• غوجتن \ جنگ | غوچالی وهل | غوچک زدن  
dig a hole |

**غور** *gaur* [ن] | غور | deliberation, careful

consideration; attention, inquiry; redress of grievances

• غور کرتن \ کنگ | غور کول | غور کردن |  
take care of sb.

**غول** *gūl* [صن] | 1) ډیو، غول؛ 2) لیونی،

ناپوهه | 1) دیو؛ 2) دیوانه | 1) demon; 2)  
mad, insane

**غی** *gai* [ن] | قی | vomiting

• غی کرتن \ کنگ | قی کول | قی کردن | bring  
up (food), vomit

**غیب** *gaib* [ص] | لیری | دور | far, distant

• غیب بوتن \ بیگ | لیری کیدل | دور بودن؛ از  
نظر غایب شدن | go far away, go out of  
sight, disappear

**غیبت** *gaibat* [ن] | غیبت | backbiting,

speaking ill of an absent person; absence

**غیبی** *gaibī* [ص] | غیبی | occult, invisible;

oracular

**غیپ** *gīp* [ص] | ډک | پر، لبریز | full

• غیپ کرتن \ کنگ | ډکول | پر کردن | fill

**غیرت** *gairat* [ن] | غیرت | zeal, courage,

manliness

**غیرتی** *gairatī* [ص] | غیرتی، ننگیالی،

میرنی | غیرتی | courageous

فند *fund* [ن] | فند، وجهی صندوق | فوند،

صندوق وجهی | foundation (Fin.)

فلسفه *falsafa* [ن] | فلسفه | philosophy

فواره *fawāra* [ن] | فواره | water jet;

fountain

• فواره کرتن \ کنگ | فواره کول | فواره کردن | jet

فوج *faug* ← پوج

فوجی *faugī* ← پوجی

فیلسوف *failesūf* [ن] | فیلسوف |

philosopher

## ق

قادر *qādir* ← کادر

قاصد *qāsid* ← کاسد

قاضی *qāzī* [ن] | قاضی | Qadi (a judge

ruling in accordance with the Sharia)

قالب *qālib* [ن] | قالب | mould, model;

form; matrix

قانون *qānūn* [ن] | قانون | law; statute;

parliamentary act

قانونی *qānūnī* [ص] | قانونی | legal;

statutory; regular

قبا *qabā* [ن] | غدکه | قبا | coat (long

garment open in front, worn by men)

قبر *qabr* ← کبر

قبرستان *qabristān* ← کبرستان

قبض *qabz* ← کبز

قبضه *qabza* [ن] | قبضه | handle; hilt

قبله *qibla* [ن] | قبله | Kiblah (direction to

which Muslims turn when praying)

قبله نما *qiblanamā* [ن] | قبله نما | compass

showing the point to which one should turn when praying

قبول *qabūl* ← کبول

قدح *qadah* [ن] | پیاله | قدح | cup; bowl

قدر *qadr* ← کدر

قدرت *qudrat* ← کدرت

قرآن *qurān* [ن] | قرآن شریف | The Koran

قرآن وانی *qurānwānī* [ن] | قرآن وینه |

تلاوت قرآن | recitation of the Koran

قربان *qurban* ← کربان

قربانی *qurbānī* ← کربانی

قرن *qarn* [ن] | پیروی | قرن، سده | century

قزاق *qazāq* [ن] | 1) لوتیمار؛ 2) قزاق | 1)

غارتگر، 2) قزاق | 1) plunderer, robber;

Kazakh

قسم *qism* [ن] | چول | قسم | way, kind;

manner

قصه *qisa* ← کسه

قضا *qazā* [ن] | قضا | omission, skipping,

leaving out, missing

قطب *qutb* ← کتب

قطب نشان *qutbnišān* ← کتب نشان

کابینه *kābīna* [ن] | کابینه | cabinet, council  
of ministers

کاپور *kāpūr* [ن] | کافور، کاپور | کافور |  
camphor

کاپیر *kāpīr* ← کافر

کاتکش ° *kātkašš* [ن] | اسمان لاره |  
Milky Way (Astr.) | کهکشان

کاتن *kātin* ← آتن \ آئیگ

کاته *kāta* [ص] | ستومانه | بی حال | tired,  
weary, exhausted  
• کاته بوتن \ بیگ | ستومانیدل | بی حال شدن  
become tired, get tired |  
• کاته کرتن \ کنگ | ستومانول | بی حال  
make tired, weary | ساختن

کاتار *kāṭār* [ن] | ساتول | cleaver, large  
chopping-knife

کاخت *kāxt* [ن] | قحطی | famine

کاد ° *kād* [ن] | تپ | گزیدگی (زخمی که از دهن  
انداختن جانور پیدا می شود) | bite (wound)

کادر *kādr* [ن] | کادر | cadre (Pol.)

کادر *kādir* [ص] | قادر | able

کاڤ ° *kād* [ن] | پیغله، خوانه بنخه | دوشیزه،  
girl, young woman

کار<sup>۱</sup> *kār* [ن] | کار | work, labour; job,

business; act, affair  
• کار آتن \ آئیگ | په کاریدل | کار آمدن |  
(prove to) be useful, be necessary; be  
needed  
• کار آورتن \ آئیگ | استعمالول | استعمال  
کردن | use, utilise

قلم *qalam* ← کلم

قلم دان *qalamdān* ← کلم دان

قوال *qawāl* [ن] | قوال | story-teller

قواله *qawāla* [ن] | قواله | قباله | deed of  
sale

قوالی *qawālī* [ن] | قوالی، گده سندرہ |

قوالی، سرود دسته جمعی | Qawwali  
(devotional music of Sufi Muslims)

قوس *qaus* [ن] | لنده، لیندی، قوس (د کال

نهمه میاشت) | قوس (برج نهم سال) | 1) Qaus  
(ninth month of the solar year); 2)  
Sagittarius (Astr.)

قول *qaul* ← کول

قوم *qaum* ← کوم

قومی *qaumī* ← کومی

قهر *qahr* [ن] | قهر | wrath, anger

قهوه *qahwa* [ن] | قهوه | coffee

قیامت *qiyāmat* [ن] | قیامت | resurrection

• قیامتی روچ | د قیامت ورخ | روز قیامت |  
Judgement Day

قید *qaid* ← کید

قیمت *qīmat* ← کیمت

ک

کانت *kāant* ← آتن \ آئیگ

کابین *kābīn* [ن] | کابین | cabin

**کارزانت** *kārzānt* [ن] | استاد؛ متخصص |

professor; master, | کارشناس |  
expert

**کارزانتی** *kārzāntī* [ن] | استادی |

professorship; mastership

**کارساز** *kārsāz* [ن] | کارساز |

promoter of affairs (*epith. of God*)

**کارکنوک** *kārkanōk* [فا] | کارکونکی |

member of staff | کارمند

**کارگاه** *kārgāh* [ن] | کارخانه، فابریکه |

factory; plant

**کارگر** [ن] | کارگر |

worker, labourer, |  
workman

**کارمرز** *kārmarz* [ن] | استعمال | استعمال،

کاربرد |

• کارمرز کرتن \ کنگ | په کار اچول | به کار

بردن | apply, use

**کارمستر** *kārmastar* [ن] | آمر، ناظر |

chief, |  
boss

**کارمستر دل** *kārmastardal(l)* [ن] | رئیس

هیئت | هیئت رئیسه |

**کاروان** *kārwān* [ن] | کاروان |

• کاروانی کچک بی، نه کاروانی گوندین (مث) |

د کاروان سپی شی، د کاروان کشرمه شی |

سگ کاروان باش، خورد کاروان نه باش |

become the dog of a caravan, but not the  
youngest in a caravan (*prov., i.e. usually  
the youngest are saddled with all the  
work*)

**کار و بار** *kār-u bār* [ن] | 1) کار اوروزگار؛

2) معامله | 1) کار اوروزگار؛ 2) معامله |

state of affairs; 2) transaction, bargain;  
dealing, treatment

• کار کرتن \ کنگ | کار کول | کار کردن |

work

• کار گپتن \ گگ | کار اخیستل | کار گرفتن |

be useful

• کارا اشتن \ الگ | اعتصاب کول، وظیفه

پربینودل | اعتصاب کردن، وظیفه را ترک گفتن

strike, be on strike |

• کارالگتن \ لگگ | په کار پیل کول | به کار

آغاز کردن | start to work

• کار په کنگ، راه په روگ (مث) | کار په کول،

لاره په تگ | کار برای کردن، راه برای رفتن |

work is for doing, a path is for walking  
(*prov.*)

**کار** <sup>(۲)</sup> *kār* [ن] | غرض | grudge

**کاربندی** *kārbandī* [ن] | پروژه |

project |

**کارپد** *kārpād* [ن] | 1) عمل؛ 2) شاهکار؛ 3)

نتیجه | 1) عملکرد؛ 2) شاهکار؛ 3) نتیجه |

1) deed, act; 2) master-piece; feat,  
exploit; 3) result; outcome, output

**کارتوس** *kārtūs* [ن] | کارتوس |

cartridge, |  
bullet

**کارجا** *kārgā* [ن] | کارخانه، فابریکه |

factory; plant

**کارجاندرز** *kārgānduz(z)* [ص] | د کاره خان

ایستونکی | پای گریز | work-shy

**کارچ** *kārc* [ن] | لویه چاره | کارد |

• کارچ وتی دستگانه بارت (مث) | چاکو خپل

لاس نه پریکوی | چاقو دسته خود را نمی بُرد |

a knife doesn't cut off its own handle  
(*prov.; i.e. nobody hurts himself*)

**کاردار** *kārdār* [ن] | منشی، سکرتر |

secretary; clerk

**کاردربر** *kārdarbar* [ص] | فعال |

active; |  
energetic

• ریکی کاسگ | د شگو غونډی، چی د باد په وسیلی جوړیږی | تپه ریگ | dune

• سری کاسگ | کوپری، د سر کاسه | کاسه سر cranium (Anat.) |

**کاسه باجی** *kāsabāgī* [ن] | د همسایه دپاره  
*alms distributed among the neighbours*

**کاسه چت** *kāsačāt(t)* [ن] | تالی خت | کاسه  
 لیس | flatterer, sycophant

**کاشم** ° *kāšim* [حج] | کاشکی | I wish; o  
 that!

**کافر** *kāfir* [ن] | کافر | unbeliever; infidel;  
 heathen

**کافری** *kāfirī* [ن] | کافری | infidelity;  
 heathenism; blasphemousness

**کاک** *kāk* [ن] | کاک | یک قسم نان است |  
*thick bread baked on hot stone*

**کاکل** *kākul* [ن] | اوربل، خنی | کاکل |  
 forelock, topknot

**کاگد** *kāgad* [ن] | کاغذ؛ خط، لیک | کاغذ؛  
 نامه، مکتوب | paper; letter

**کالا** *kālā* [ن] | لوبنی | ظروف | dishes

**کالک** *kālik* [ن] | د پنبی توتی | بُتہ پنبه |  
 cotton plant (Bot.)

**کاله** ° *kāla* [ن] | کورنی | خانواده | family

**کان** *kān* [ن] | 1) د اوبو څاه؛ 2) معدن | 1) چاه  
 آب؛ 2) معدن | 1) water well; 2) mine

**کانی** *kānī* [ن] | د اوبو کوهی | چاه کم عمق |  
 waterhole

**کانټ** *kānt* [ص] | کوپستریگی | چغر | cross-  
 eyed, walleyed

**کارکردار** *kārkirdār* [ن] | عمل | action;  
 labour

**کار و کارپد** *kār-u kārpād* [ن] | هدف،  
 مقصد | aim, object; intent

**کاری** *kārī* [ن] | کارگر | worker, labourer,  
 workman

**کاریز** *kārēz* [ن] | کاریز | irrigation canal

• کاریز جتن \ جنگ | کاریز کیندل | کاریز کندن  
 dig an irrigation canal |

• کاریز کشتن \ کشگ | کاریز کیندل | کاریز  
 کندن | dig an irrigation canal

**کاریگر** *kārīgar* [ن] | 1) کاریگر (د یوی  
 غوئی)؛ 2) کارگر | 1) گاوی که توسط آن قلبه  
 می کنند؛ 2) کارگر | 1) plough-ox; 2)  
 worker, labourer, workman

**کازماتن \ کازمایگ** *kāzmātin / kāzmāyag*  
 ← آزماتن \ آزمايگ

**کازموتن** *kāzmūtin* ← آزماتن \ آزمايگ  
 کاس<sup>۱</sup> *kās* [ن] | اندازه | size, measure

**کاس** ° *kās* [ن] | د پسو وړی | پشم گوسفند  
 sheep wool |

**کاسایی** ° *kāsāyī* [ن] | قصاب | butcher

**کاسد** *kāsīd* [ن] | ریبار، استازی | قاصد |  
 messenger, courier

**کاسدی** *kāsīdī* [ن] | طلبگاری | courtship;  
 suit, wooing

• کاسدی کرتن \ کنگ | طلبگاری کول |  
 طلبگاری کردن | act as a suitor; seek a  
 woman's hand in marriage

**کاسگ** *kāsag* [ن] | کاسه | bowl, dish

**کبرستان** *kabristān* [ن] | ادیره، مرستونه |

cemetery, graveyard | قبرستان

**کبز** *kabz* [ن] | قبض | constipation (*Med.*)

**کبکبه** *kabkaba* [ن] | شهرت، نامتوالی |

fame, famousness | دبدبه

**کبله** *kibla* ← قبله

**کبله نما** *kiblanamā* ← قبله نما

**کبول** *kabūl* [صن] | مننه، منا | قبول |

acceptance, agreement, constant;  
accepting, admitting

• کبول بوتن \ بیک | منل کیدل | قبول شدن |  
be accepted or admitted, be approved; be  
granted (*as a request or prayer*)

• کبول کرتن \ کنگ | منل | قبول کردن |  
accept, admit; approve; grant (*request or  
prayer*)

**کپ** *kap* ← کپتن \ کپگ

**کپ** *kap(p)* [ن] | نیم | half

• کپ بوتن \ بیگ | دو خای کیدل | نصف شدن |  
be halved, be bisected |

**کپ** *kup(p)* [ن] | توپ، خیز | خیز | jump,

leap

• کپ کرتن \ کنگ | توپ وهل | خیززدن |  
jump, leap

**کپت** *kipt* ° [ن] | خنگ، ارخ، لمن | پهلو،

دامن | side, flank

**کپتن** *kaptin* [ن] | زیریدنه | زایمان |

accouchement; delivery

**کپتن \ کپگ** *kaptin / kapag* [فل-آکپیت؛ آ

کپت] | لویدل | افتادن | fall

• گون... کپتن \ کپگ | جوړه لرل | سازگار بودن |  
agree with, bear |

**کانتک** *kāntuk* [ن] | سوری، درز | دریدگی

tear (*Textile.*) | لباس

**کانگرس** *kāngris* [ن] | کنگره | congress

**کانود** *kānūd* ← قانون

**کاوچر** ° *kāwčar* ← کاهچر

**کاوه** *kāwa* ← قهوه

**کاه** *kāh* [ن] | بوس، پروچ | کاه | straw, chaff

**کاهچر** *kāhčar* [ن] | ورشو، خرخای | علفچر،

چراگاه | pasture, grazing land

**کاهدان** *kāhdān* [ن] | کادانه | کاهدان | barn

**کاه مال** *kāhmāl* [ن] | د حیواناتو د پاره یو ډول

خوراک دی | تربیت (یک نوع خوراک برای

حیوانات) | silage

**کاهو** ° *kāhū* [ن] | تاوان | indemnity;

damages

**کایگ** *kāyag* ← آتن \ آیگ

**کبا** *kabā* ← قبا

**کباب** *kabāb* [ن] | کباب | roast meat

• کباب بوتن \ بیگ | کبابیدل | کباب شدن |

be roasted, be grilled

• کباب کرتن \ کنگ | کبابول | کباب کردن |

roast, grill

**کبابی** *kabābī* [ن] | کبابی | snack bar

**کبډی** *kabaddī* [ن] | کبډی | نوعی بازی

محللیست | a local game

**کبر** *kabr* [ن] | قبرو مرستون | قبر | grave;

tomb



**کتگ** *kitag* [ن] | کنه | *tick (Zool.)*

**کتگ** *kutag* [ن] | غتیه لوته (د نغری دپاره) |  
چارخستی | *fireplace (made of stones)*

**کتم** *katam* [ن] | وچه پچه | پاروی خشک |  
*dried manure, dung*

**کتوری** ° *katūrī* [ص] | معطر | خوشبو |  
*sweet-smelling, fragrant*

**کته کاری** ° *kutakārī* ← کته کاری

**کتیرگ** *katīrag* [ن] | سرینس | سریش | *glue*

**کت** *katt* [ن] | گته | مفاد | *profit, use, benefit*

**کت** *kut* [ن] | کرکه | کرک | *clucking hen*

**کتتن \ کتگ** *kattitin / kattag* [فل-آکتیت؛  
earn; win; | مفاد گرفتن | *profit*

**کتتن \ کتگ** <sup>۱</sup> *kuttitin / kuttag* [فم-آ  
کتیت؛ آکتیت | کوتل؛ تکول | میده کردن؛  
کوبیدن | *1) reduce to small pieces; mince; chop up; bray; 2) strike; pound*

**کتتن \ کتگ** <sup>۲</sup> *kuttitin / kuttag* [فل-آ  
کتیت؛ آکتیت | بشپردیل | تکمیل شدن | *be completed, be finished*

**کتک** ° *kitik* [ن] | لمن (د کمیس) | دامن  
پیراهن | *shirt hem*

**کتگ** *katag* [ن] | کرمک | چوچه ملخ |  
*maggot, fly larva (Zool.)*

**کتگ** *kattag* ← کتتن \ کتگ

**کتگ** *kuttag* ← کتتن \ کتگ <sup>۱</sup> <sup>۲</sup>

**کپر** *kapar* [ن] | کودی، کپل | خس کپه | *hut*

**کپر** *kupr* [ن] | کفر | *blasphemy, infidelity*

**کپرگی** *kapragī* [ن] | گر بندتیا | پرگویی |  
*talkativeness*

**کپره** *kapra* [ص] | گپاوو، گر بند | پرگو |  
*talkative*

**کپس** *kapas* [ن] | قفس | *cage*

**کپن** *kanan* [ن] | کپن | کفن | *shroud (burial sheets)*

**کپوت** *kapōt* [ن] | کوتره | کبوتر | *pigeon, dove (Zool.)*

• پیرین کپوت لاهوه نه بیت (مٹ) | زره کوتره نه  
تربیه کپری | کبوتر پیر تربیه نمی شود | *an old pigeon cannot be tamed (prov.)*

**کپ و دل** *kap-u dal* [ص] | نیمکاره |  
*half-finished, half-done, incomplete*

**کپونچ** *kapūnč* [ن] | بارخو | رخسار | *cheek (Anat.)*

**کتاب** *kitāb* [ن] | کتاب | *book*

**کتار** *katār* [ن] | ۱) قطار؛ ۲) یو ډول لوبه ده |  
1) row, line; 2) a local game similar to hopscotch

**کتب** *kutb* [ن] | قطب | *pole*

**کتب نشان** *kutbnišān* [ن] | قطب نما |  
*compass*

**کتبی** *kutbī* [ص] | قطبی | *polar*

**کتپا** *kutapā* [ن] | | دری پینیز (لکه نغری) |  
سه پایه (برای آتش)، دیگدان | *tripod, trivet*

**کتره** *katra* [ن] | لحظه | *moment*

**کجلی** *kaḡalī* [ص] | تور سترگی | سیاه چشم  
 blackened (with antimony) |

**کجینتن \ کجینگ** *kiḡḡēntin / kiḡḡēnag* °  
 [فم-آکجینیت؛ آکجینت] | ناآرامول، خورول  
 vex, tease, | به مشقت روبرو ساختن |  
 irritate

**کچ** *kač* ° [ن] | توپیر | فرق |  
 difference, | distinction

**کچ** <sup>(۱)</sup> *kač(č)* [ن] | | ران |  
 thigh (Anat.)

**کچ** <sup>(۲)</sup> *kač(č)* [ن] | اندازه |  
 size, measure |

• کچ کرتن \ کنگ | اندازه کول | اندازه کردن |  
 measure, meter

**کچار** *kačār* ° [ن] | خای، محل | جای، محل  
 place, location |

**کچت** *kačat(t)* [ن] | چتل، کرغیرن | چتل،  
 کثیف | dirty, filthy

**کچک** *kučak* [ن] | سپی | سگ |  
 dog (Zool.)

• کچک شه بی وسیا مهربان انت (مث) | سپی  
 چی ناتوانه شی نو مهربانه شی | سگ از ناتوانی  
 مهربان می شود | a dog becomes kind from  
 weakness (prov.)

**کچک** *kučk* [ن] | تنی (د کمیس) | تکمه  
 پیراهن | shirt button

**کچکچی** *kučkučī* ° [ن] | د دیگ د خوتیدو  
 آواز | صدای جوش خوردن دیگ |  
 hubble- | bubble

**کچکول** *kačkōl* [ن] | کچکول | کجکول |  
 a | dervish's cup

**کچل** *kačal* [ص] | کچل |  
 bald

**کچل** *kučal* ° [ن] | ناورپه، بد، خراب، چتل |  
 چتل، متعفن | dirty, stinky

**کتل** *kaṭal* [ن] | کتی | کاه |  
 stalks and stems |  
 (used as forage)

**کتهم** *kaṭum* ° [ن] | قبیله |  
 tribe, clan

**کتو** *kuṭū* [ن] | دنبتی مرغه دی | نوعی مرغ  
 دشتی | a steppe bird

**کتوپینتن \ کتوپینگ** *kaṭūpēntin / kaṭūpenag*  
 [فم-آکتوپینیت؛ آکتوپینت] |  
 تهدید کول | تهدید کردن | threaten

**کتور** *kaṭūr* ° [ن] | توکری | شگور، تگری |  
 basket

**کتوری** *kaṭōrī* [ن] | میچن | آسیای دستی  
 کهنه | hand-mill

**کته کاری** *kaṭakārī* ° [ن] | تجربه |  
 experience; skill

**کتی** *kuṭī* [ن] | د سپی بچی | چوچه سگ |  
 whelp (Zool.)

**کتینتن \ کتینگ** *kuttēntin / kuttēnag* [فم]  
 -آکتینیت؛ آکتینت] | بشپړول، سرته رسول |  
 انجام دادن، ختم کردن | complete, finish

**کتینک** *kuṭīnk* [ن] | سوخلی لرگی | چوب  
 سوخته | burnt wood

**کج** *kaḡ* ° [صن] | 1 جنکی، نجلی؛ ۲ زیبا،  
 بنکلی | 1) دوشیزه؛ ۲) زیبا، خوب صورت | 1)  
 girl; 2) nice, handsome, lovely

**کجا** *kuḡā* ← گجا

**کجاوگ** *kaḡāwag* [ن] | کجاوه |  
 pannier

**کجک** *kaḡak* [ن] | کجک |  
 forelock; curl, | ringlet of hair

**کجال** *kaḡal* [ن] | رانجه | سرمه |  
 a black eye |  
 makeup made from antimony and ghee

natural; | طبیعی | [ص] kudratī **کدرتی**

physical

- کدرتیین دڤینگ | طبعی زیرمه، طبیعی منابع  
| منابع طبیعی | resource

pumpkin (Bot.) | کدو | کڤو | [ن] kadū **کدو**

- کدو یک ولی برانت | کڤو د یوه چرانگ شمردی  
| کدو شمیریک بوته است | pumpkins are  
fruits of one plant (idiom., i.e. they are as  
like as two peas in a pot)

nest | آشیانه | [ن] kudōg **کدوگ**

کده ← kada

kadī [ضس] **کدی** | کله، شه وخت | کی، چه

وقت | when

[ن] kadīm **کدیم** | اوربشی چی حیواناتو ته

- ورکول کیبری | جو که به حیوانات داده می شود  
feed grain, fodder corn (usually barley) |

کدین ← kadēn

kudēntin / kudēnag ° **کدینتن \ کدینگ**

- [فم-آکدینیت؛ آکدینت] | خورډول | افگار  
ساختن | hurt (vt)

کډ ← kad<sup>1</sup>

kud(d) [صن] [1 | پت؛ ۲] | غوجل | 1 | پنهان؛

2 | طویله | 1) hidden; 2) cowshed |

- کډ بوتن \ بیگ | پتیدل | پنهان شدن | be  
hidden

- کډ کرتن \ کنگ | پتول؛ غوجل ته بیول |  
پنهان کردن؛ داخل طویله کردن (حیوانات) |  
hide; drive into the cowshed

kudrat ° ? [ن] | توپیر | فرق | difference,

distinction

kadduk [ن] | غوباری | قانغوزق | dung

beetle (Zool.)

kučul ° [صن] | زهر؛ زهری، زهرمانند |

poison; poisonous

kačōl [ن] | کودری | تیکر |

earthenware

kačōlgir [ن] | کلال | پوتتر |

- کچولگری گس بی کچول نه انت (مث) | د کلال  
کور بی تیکره نه وی | خانه کلال بی سفال نیست  
in the potter's house there is always |  
earthenware (prov.)

kačōla [ن] | کچوله | dogbane,

Indian hemp (Bot.)

kačī [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی

نام محلست در بلوچستان | Kachi (place  
in Balochistan)

kax [ص] | اوم | خام، نارس | raw, unripe

kad<sup>1</sup> [ن] | | ورډه | پله | beestings

(boiled and mixed with other milk)

kad<sup>2</sup> ° [ن] | سره، انبار | انبار |

warehouse, store, depot; reservoir

kaditin / kadag [فل-آکدیت؛

آکدت] | جامد کیدل | جامد شدن مایع |  
harden; freeze

kuditin / kudag ° **کدتن \ کدگ** | فل-آ

کدیت؛ آکدت] | خورډیدل | افگار شدن | hurt  
(vi), ache

kadr [ن] | قدر | value; worth, merit;

amount, quantity

- کدر داتن \ دیگ | قدر کول | قدر کردن |  
hold in regard or respect

kudrat [ن] [1 | توان؛ ۲] | خالق | 1)

قدرت؛ ۲) خالق | 1) power; ability; 2) the

Creator

coquetry, | خرام | مکیز | [ن] **کرام** *kirām*  
flirtation

generosity, | کرامت | [ن] **کرامت** *kirāmat*  
greatness; miracle (performed by one  
other than a prophet)

قرآن ← **کران** *kurān*

قرآن وانی ← **کران وانی** *kurānwānī*

offering, | قربان | جار | [ن] **کربان** *kurbān*  
sacrifice

قربانی | [صن] **کربانی** *kurbānī* | اختری |

1) sacrifice; offering; victim; 2) | قربانی |  
sacrificial lamb

**کرتگ** *kirtig* [ن] | جارو بوتی | بوته جارو | *a*  
*bush which brooms are made from (Bot.)*

**کرتن \ کنگ** *kurtin / kanag* [فم-آکنت؛ آ  
کرت | کول | کردن | do, make  
• چا کرتن \ کنگ | چای اچول | چای ریختن،  
چای انداختن | pour tea

**کرتن \ کرگ** *karritin / karrag* [فل-آ  
کرتیت؛ آکرت] | گرو | خاریدن | scratch

**کرتوت** *kartūt* [ن] | 1 | کره، عمل؛ ۲ | واک،  
توان؛ ۳ | گته | 1 | کردار، عمل؛ ۲ | قدرت،  
توان؛ ۳ | مفاد | 1) act, deed; action; 2) |  
power; 3) profit, benefit

**کرچک** *karčak* [ن] | ارهندی | بید انجیر |  
castor beans (Bot.)

**کرد** *kird* [ن] | عمل | act, deed; action

**کرد** <sup>۱</sup> *kurd* [ن] | د خمکی تیوئه | کرد، قسمت  
زمین | plot, parcel of land

hut, | خانه محقر | [ن] **کدک** *kuddik*  
shack

**کدن** *kaddan* :

• کدن کرتن \ کنگ | کشول، ترسری په لاس نیول  
(حیوانات) | کش کردن، افسار دست گرفتن  
(حیوانات) | pull, drag, draw; strain at the  
leash

**کدول** *kuddul* [ن] | جونگره | کلبه | small mud  
hut

**کدولگ** *kadūlag* [ن] | کوپری، ککری |  
جمجمه | cranium (Anat.)

**کدین کارچ** ° [ن] | ستوه | پیش قبض |  
dagger

**کر** <sup>۱</sup> *kar(r)* [ن] | یو ډول زهر لرونکی ماردی |  
نوعی مار افعی | a poisonous snake

**کر** <sup>۲</sup> *kar(r)* [ص] | کون | کر | deaf

**کر** <sup>۳</sup> *kar(r)* [ن] | غرپ | شپ | gulp, sip  
• کر کرتن \ کنگ | غرپول | شپ کردن | gulp,  
sip

**کر** <sup>۴</sup> *kar(r)* ← کرتن \ کرگ

**کر** *kir(r)* [ن] | خنډ، ساحل | کنار، ساحل |  
bank; side

**کراکرا** *karākarā* [ق] | ورو ورو | آهسته  
آهسته | slowly, without hurry

**کرار** *karār* [ص] | کرار، آرام | آرام، قرار |  
slow, quiet, calm  
• کرار بوتن \ بیگ | آرامیدل | آرام شدن |  
calm (vi)  
• کرار کرتن \ کنگ | آرامول | آرام کردن |  
calm (vt)

**کرنک** *kurang* [ص] | تاج لرونکی | تاجدار |  
crowned; crested

**کرنو** ° ? ← کاک

**کرودک** *karōdak* [ن] | ازنگه، پژواک |  
انعکاس صدا | echo

**کروپ** ° *krōr* [ع] | کروپ | کروپ (ده میلیون) |  
Crore (unit in the numbering system,  
equal to 100 Lak or 10 million)

**کروس** *kurōs* [ن] | چرگ | خروس |  
cock (Zool.)

**کروسک** *kurōsak* ← کروس

**کروگور** *kirr-u gwar* [ن] | شاوخوا |  
اطراف | surroundings

**کرومگ** ° *krōmag* [ن] | غوتی | غنچه |  
buds, blossoms

**کروهتگ** ° *krōhtag* [ص] | وړان، وېجاړ |  
خراب، درهم و برهم |  
demolished, destroyed

**کری** ° *karī* [ن] | کره | کره |  
ball, sphere; globe

**کری** *karrī* [ص] | توراو سپین | سیاه و سفید |  
black and white |

**کری** *kirē* [ن] | کرایه |  
1) rent; lease, tenure; 2) hire charges, rental fee; fare  
• کری داتن \ دیگ | کرایه ورکول | کرایه دادن |  
lease, hire out, rent out |

• کری کرتن \ کنگ | کرایه کول | کرایه کردن |  
hire, rent

**کریمساز** ° *karīmsāz* [ن] | خدای | خدا |  
God

• کرد بوتن \ بیگ | تپوته تپوته کیدل (خمکه) |  
قسمت شدن (زمین) | be parcelled (out)  
(land)

**کرد** ° *kurd* [ن] | گرد | Kurd

**کردار** *kirdār* [ن] | کردار |  
act, deed

**کردگ** ° *kurdag* ← کرد<sup>1</sup>

**کردگار** ° *kirdgār* [ن] | خدای | خداوند |  
God

**کرزتن** *karzitin* ← ارزتن \ ارزگ

**کرزگ** *karzag* ← ارزتن \ ارزگ

**کرک** *karrak* [ن] | کرک | بودنه |  
quail (Zool.)

**کرگ** *karrag* ← کرتن \ کرگ

**کرگ** *kurrag* [ن] | بهان | کره (اسپ و خر) |  
foal (Zool.)

**کرگوشک** *kargōšk* [ن] | سوی | خرگوش |  
hare, rabbit; bunny (Zool.)

**کرم** *kirm* [ن] | چینجی | کرم |  
worm (Zool.)

**کرم** *kurm* [ن] | غوچانی، کنده | چقوری |  
pit, pothole

**کرن** *karn* ← قرن

**کرنا** *karnā* [ن] | یوغی | کرنا |  
trumpet, horn

**کرنچ** *krinč* [ص] | 1) گونجی گونجی؛ 2) بیره،  
پار | 1) چملمک؛ 2) ترش |  
1) wrinkled; 2) bitter, embittered, jaundiced

• کرنچ بوتن \ بیگ | گونجی گونجی کیدل |  
چملمک شدن | become wrinkled |

• کرنچ کرتن \ کنگ | گونجی گونجی کول |  
چملمک کردن | wrinkle up |

**کز** *kazar* [ن] | رنده کولمه | آپندیکس |  
*appendix (Anat.)*  
 • کزر تراکیتتن \ تراکینگ | اپاندیکس لرل |  
 اپاندیکس داشتن | *have an appendix (Med.)*

**کس** *kas(s)* [ن] | خوک | کس (به فتح ک) |  
 person; true man, gentleman; one  
**کس** *kus* [ن] | گس | *vagina (Anat.)*

**کساب** *kassāb* [ن] | قصاب | butcher

**کساس** <sup>۱</sup> *kasās* [ن] | مقدار، اندازه |  
 amount, number, quantity; size

**کساس** <sup>۲</sup> *kasās* [ن] | اټکل | تخمین، فرض |  
 estimate, conjecture; assumption, supposition

**کسان** *kasān* [ص] | وړوکی، کوچنی، کشر |  
 خورد | small, little; young

• کسانین ایید | کوچنی اختر | عید فطر، عید  
 رمضان | *festival at the end of the fasting month Ramadan*

• کسانین بورجوازی | کوچنی بورژوازی |  
 بورژوازی خورد | (petty) bourgeoisie

• کسانین سوداگر | کوچنی سوداگر | تاجر کم  
 سرمایه | merchant

**کسان سالی** *kasānsālī* [ن] | وړوکوالی |  
 طفلی، کودکی | childhood

**کسانی** *kasānī* [ن] | وړوکوالی | طفلی،  
 کودکی | childhood

**کسب** *kisb* [ن] | کسب | profession;  
 business

**کست** *kast* [ن] | قصد | intention, purpose

**کرینتن \ کرینگ** *kurrēntin / kurrēnag*  
 [فم-آکرینیت؛ آکرینت] | گرول | کندن |  
 scratch

**کراسگ** <sup>۰</sup> *kurāsag* [ن] | کړوسی | کواسه |  
 great great grandchild

**کرانسک** *karānsuk* [ن] | د مرغانو یو ډول  
 ناروغی دی | یک نوع مریضی مرغ است | bird  
 flu

**کرب** *karab* [ن] | د زورتو بوتی | بوته زرت |  
 Indian corn (Bot.)

**کربی** *karabī* [ن] | د زرتو کشت | کشتزار  
 زرت | cornfield

**کرو** *kurō* [ن] | ۱) د پیمایش ظرف؛ ۲) آرت،  
 آزاده، پراخ، پرانیتی | ۱) ظرف پیمانہ؛ ۲)  
 گشاد | 1) measuring cup; 2) wide, open

**کردي** <sup>۰</sup> *kardī* [ضم] | خو | چند | some,  
 few; several; a couple of

**کرک** *karak* [ن] | سوری | سوراخ | hole,  
 puncture

• کرک کرتن \ کنگ | سوری کول | سوراخ کردن  
 pierce, make a hole in, bore; puncture |

**کرکراسک** *kurkurāsk* [ن] | کټکتاسک |  
 صدا کشیدن مرغ | clucking

**کری** <sup>۱</sup> *karī* [ن] | پونده | کری پای | heel  
 (Anat.)

**کری** <sup>۲</sup> *karī* [ن] | کری | حلقه؛ دسته | link,  
 ring, loop; handle

**کری** <sup>۰</sup> *kurī* [ن] | تی | پستان | breast  
 (Anat.)

**کریک** <sup>۰</sup> [ن] | متروکه | قمچین | whip,  
 lash

**کسیده** *kasīda* [ن] | 1 | قصیده؛ ۲ | جادو | 1)

Qasida (*panegyric poem*); 2) incantation

**کسیئی** *kassēai* [ضم] | د چا | از کسی |

someone's, somebody's; anyone's,  
anybody's; no one's, nobody's

**کش** <sup>۱</sup> *kaš(š)* [ن] | اړخ، ډډه، لوری | بغل، زیر

قبرغه ها | hit (*Anat.*); side

**کش** <sup>۲</sup> *kaš(š)* ← کشتن \ کشگ / *kaššitin*

*kaššag*

**کش** <sup>۳</sup> *kaš(š)* [ن] | کش | کش | drawing; pulling;

elasticity, flexibility

• کش داتن \ دیگ | کش کول | کش دادن |

stretch, draw out, strain

• کش کرتن \ کنگ | کشول | کش کردن |

stretch, draw out, strain

**کش** *kiš* ← کشتن \ کشگ / *kištin* / *kišag*

**کش** *kuš* ← کشتن \ کشگ / *kuštin* / *kušag*

**کشار** *kišār* [ن] | کبنت، کرنه | کشت |

cultivation, plantation; sowing; (sown)  
field

**کشارگر** *kišārgir* [ن] | بزگر | دهقان |

peasant, farmer

**کشارگری** *kišārgirī* [ن] | کرنه | زراعت |

agriculture

• کشاگری پیداوړ | زراعتی تولیدات | تولید

زراعتی | agricultural production

**کشتن \ کشگ** *kaššitin* / *kaššag* [فم-آ]

کشیت؛ آکش | ایستل | کشیدن | draw,

drag; pull; haul; carry; prolong; protract;

stretch; extend; smoke

**کشتن \ کشگ** *kištin* / *kišag* [فم-آکشیت؛ آ]

کشت | کرل | کاشتن | sow; plant

• کست بوتن \ بیگ (گون) | دبنمنی کول،  
مخالف کیدل | دشمنی کردن، مخالف شدن |  
have something against *sb.*; bear a grudge

**کستبازی** *kastbāzī* [ق] | رخه | حسد، کینه |

grudge

**کستر** *kastir* [ص] | کوچنی، کشر | خورد،

خوردتر | smaller, younger; smallest,

youngest

**کسترپاد** *kastirpād* [ن] | د کور کوچنی |

خورد خانه | pet of the family (*the*

*youngest of a family*)

**کستیگا** *kastīgā* [ن] | قصداً | عمداً |

purposely, intentionally; consciously

**کسم** *kasam* [ن] | قسم، لور | قسم | oath;

vow

• کسم داتن \ دیگ | قسم ورکول | قسم دادن |

swear, vow

• کسم وارتن \ ورگ | قسم خوړل | قسم خوردن

take an oath |

**کسو** *kissau* ← کسه

**کسوټی** ° [ص] | معیاری | standard

**کسه** *kissa* [ن] | کیسه | قصه | story, tale

• کسه کرتن \ کنگ | قصه کول | قصه کردن |

tell

• کسه گشتن \ گشگ | قصه ویل | قصه گفتن |

tell a story

**کسی** *kassē* [ضم] | یو خوک | کسی |

someone, somebody; anyone, anybody;  
no one, nobody

• کسی مریت په نانا، کسی مریت په ناما | خوک

په ډوډی، پسی مری، خوک په نامه پسی | کسی

برای نان جان می دهد و کسی برای نام | one

dies for bread, another dies for his name

(*prov.*)

**کش و چیل** ° [ن] *kaš-u čil* | شخره |

conflict; scuffle, skirmish | کشمکش

**کشوک** [فا] *kaššōk* | ایستونکی | کش کننده

drawing, pulling |

**کشوک** [فا] *kišōk* | کروندگر | بزگر، دهقان |

peasant, farmer

**کشوک** [فا] *kušōk* | قاتل، وژونکی | قاتل،

کشنده | murderer, killer

**ککر** ° [ن] *kakr* | زرکه | کبک | partridge

(Zool.)

**ککر** ° [ن] *kukur* | چرگ | خروس | cock

(Zool.)

**ککورو** [ن] *kukkūrū* | کوککی | کله کشک

looking over or across; gaping, |  
gawking

• ککورو کرتن \ کنگ | کوککی کول | کله

کشک کردن | look over or across; gape,

gawk

**کل** ° [ن] *kul* | کور | خانه | house

**کل** <sup>(۱)</sup> [ص] *kul(l)* | ٲول | همه | all; whole,

entire

**کل** <sup>(۲)</sup> [ن] *kul(l)* | لوخه | لُخ | reed (Bot.)

**کلا** [ن] *kulā* | خولی | کلاه | hat, cap

**کلات** [ن] *kalāt* | (1 | کلا؛ ۲) په بلوچستان کی د

خای نوم دی | (1 قلعه؛ ۲) نام محلّیست در

بلوچستان | (1 fortress, castle; 2) Kalat

(place in Balochistan)

**کلات گیر** [ص] *kalātḡir* | ننگیالی | دژ

شکن | bold, brave; heroic

**کلزوری** [ن] *kulāzūrī* | زیری | مژده |

good news; glad tidings

**کشتن** *kištin* ← اشتن \ الگ

**کشتن \ کشگ** [فم-آکشیت؛

kill, murder; | وژل | کشتن |

extinguish

**کشت و کشار** [ن] *kišt-u kišār* | ٲوله ٲتی |

farmland; agriculture | کشت و زراعت

**کشتی** [ن] *kištī* | بیړی | کشتی | ship;

vessel; boat

**کشتی** [ن] *kuštī* | غیر | کشتی | wrestling

• کشتی گپتن \ گرگ | غیر نیول | کشتی گرفتن

wrestle |

**کشک** [ن] *kašk* | یو ٲول خوراک دی | یک نوع

غذای محلی | a local food

**کشک** [ن] *kišk* | خط | path, trail, way; line

**کشکتین** *kuškيتين* ← اشکتین \ اشکگ

**کشکگ** *kuškag* ← اشکتین \ اشکگ

**کشکینتن** *kuškēntin* ← اشکینتن \ اشکینگ

**کشکینگ** *kuškēnag* ← اشکینتن \ اشکینگ

**کشگ** *kaššagin* ← کشتن \ کشگ / *kaššitin*

*kaššag*

**کشگ** *kišag* ← کشتن \ کشگ / *kištin*

**کشگ** *kušag* ← کشتن \ کشگ / *kuštin*

**کشگ جا** [ن] *kušagḡā* | وزلخی | اردوگاه

مرگ | place of murder; battlefield; place

of execution

**کشمش** [ن] *kišmiš* | کشمش، ممیز | کشمش

raisin, sultana |



**کلکشتگ** [ن] *kalkuštāg* | یو ډول زهرلرونکی

هندوانه ده | تربوز ابو جهل | *a poisonous kind of melon*

**کلگ** ° [ن] *kallag* | کلی | قریه | village

**کلگ** *killag* ← اشتن \ الگ

**کلگ** [ن] *kullag* | والگی | ریزش | cold

(Med.)

• کلگ گپتن \ گرگ | والگی وهل | ریزش کردن  
get a cold |

**کلگی** ° [صن] *kallagī* | کلیوالی | روستایی

1) villager; 2) rural |

**کلگیر** [ن] *kalgīr* | پتی | کرد | field,

farmland, plot

**کلم** [ن] *kalam* | قلم | pen; engraving tool,

painting-brush

**کلمچ** [ص] *kulmuč* | ضعیف، زهیر | weak;

frail, low-powered

**کلم دان** [ن] *kalamdān* | قلم دانی | قلم دان |

pen-case

**کلمانت** [ن] *kalmānt* | زړه پیغله | دوشیزه

مسن | old maid, spinster

**کلپوگ** ° [ن] *klampōg* | د خرما د ونی کنده

| کنده درخت خرما | stem of a date palm

**کلنډ** [ن] *kaland* | توکری | کاسه سفالی

شکسته | broken pieces or fragments,

(pot)shards; old dishes

**کلنگ** [ن] *kulang* | زانی | کلنگ | crane

(Zool.)

**کلنگ** [ن] *kuling* | کلنگ | کلند، کلنگ |

pick, pickaxe

**کلو** [ن] *kulau* | پیغام | message

• کلزوری کرتن \ کنگ | زیری ورکول | مزده  
دادن | have or bring good news

**کلاک** [ن] *kalāk* | پیتی | پشتاره | a load

carried on one's back

**کلاکش** [ن] *kulākaš(š)* | یو ډول خولی ده چی

د اوبن د وړیو خخه جوړیږی | یک نوع کلاه از

پشم شتر | a headgear made of camel

wool

**کلاگ** [ن] *kalāg* | کارگه | زاغ | raven

(Zool.)

**کلاگر** [ن] *kalāgar* | ژامه | الاشه | lower

jaw, mandible (Anat.)

**کلانچ** [ن] *kalānč* | په بلوچستان کی د خای نوم

دی | نام محلیست در بلوچستان | Kalanch

(place in Balochistan)

**کلام** [ن] *kalām* | قرآن | the Holy Koran

**کلاوش** [ن] *kalāōš* | ژامه | الاشه | jaw

(Anat.)

**کلاونچ** [ن] *kalāōnč* | غومبوری | کومه،

لمبس | cheek (Anat.)

**کلاینچ** [ن] *kalāyinč* | کلایی | قلعی | tin

**کلبلا** [ن] *kalbalā* | کربلا | Karbala (city in

Iraq)

**کلپ** [ن] *kalp* | لت | متقلب، تنبل | lazy, idle

**کلپی** [ن] *kalpī* | 1) غولونه؛ 2) تنبلی | 1)

dishonesty, 2) تقلب، فریبکاری؛ 2) تنبلی |

fraud, falsification; 2) laziness, idleness

**کلک** [ن] *kalak* | ژامه | الاشه | jaw (Anat.)

**کلکشان** ° [ن] *kalkašān* | دلدل، اسمان لاره |

کهکشان | Milky Way (Astr.)

• کم کردن | کم کردن | کم کردن | کم کردن | کم کردن  
decrease, diminish; lessen; reduce;  
deduct, subtract

کماج ° [ن] kamāč | عطریات | perfume,  
scent

کمار ° [ص] kamār | روان، بهیدونکی |  
flowing, going; moving | روان

کماش [ن] kamāš | مشر | زعیم | leader,  
headman

کمال [ن] kamāl | کمال | perfection,  
accomplishment

• کمال کردن | کمال کردن | کمال کردن | کار خارق  
work wonders | العاده کردن

کمال خان [ن] kamālkhān | په نیمروز کی د  
ځای نوم دی | نام محلیست در نیمروز |  
Kamal Khan (place in Nimroz)

کمان [ن] kamān | لیندی | کمان | bow

کمانت [ن] kamānt | اوښه | شتر ماده |  
female camel (Zool.)

کمایتن | کامایگ ° kamāyitin / kamāyag  
[فم-آکماییت؛ آکماییت] | پییل | به رشته  
کشیدن | thread

کمایي [ن] kamāyī | گته | فایده | profit,  
use; usefulness; advantage

کمب ° [ن] kumb | چینه | چشمه | source;  
spring, water well

کم بختی [ن] kambaxtī | کم شومته | کم  
بختی | misfortune, bad luck

کمبر ° [ص] kambar | تور او سپین | سیاه و  
سفید | black and white

کمپل [ن] kampal | شری | کمپل | cover,  
blanket

• کلو کردن | کلو کردن | پیغام | پیغام  
inform, send a message | کردن

کلوکار [ن] kulaukār | ریبار، استازی |  
messenger, carrier, courier | قاصد

کله [ص] kala | تور او سپین | سیاه و سفید |  
black and white

کله [ن] killa | پالنگ | حجله | a large  
decorated bed; small hut, tent for a  
newly-wedded couple

کله بت [ن] kalabat | برگه بته | قاز ابلق |  
grey goose (Zool.)

کله پیچ [ص] kalapač | نیم بوخ | نیم خام |  
underdone (cooking)

کله کش [ص] kalakuš | نیم ژوندی | نیم جان  
half-dead |

کلی [ن] kallī | کوچنی ژی | مشک خورد |  
small leathern bottle

کلی ° [ن] kulī | مزدور | transport worker,  
day-labourer

کلی [ص] kullī | ټول | جمله، همه | all;  
whole, entire

کلیت [ن] kilīt | کونجی، کیلی | کلید | key

کلیت دار [ن] kilītdār | خزانه دار |  
treasurer

کلیر [ن] klīr | چرمبنکی | سوسمار | lizard  
(Zool.)

کم [ص] kam(m) | لږ | کم | 1) few; little;  
meagre; insufficient; 2) slight; 3)  
missing; 4) short

• کم بودن | کم بودن | کم شدن | کم شدن |  
be diminished or decreased; grow less;  
become scarce

**کم گشاد** ° *kamgušād* [ص] | ناتوانه | بی استعداد | ناتوان، بی استعداد | weak; ungifted

**کم نیاد** ° *kamniyād* [ن] | سوپر بازار | بازار سرد | depression, recession (Econ.)

**کمو** *kimau* [ن] | یو ډول مرغه دی | قطان | *a bird*

**کم واک** *kamwāk* [ص] | بی وسه | ناتوان | weak, powerless

- کم واک بوتن \ بیگ | بی وسه کیدل | ناتوان شدن | weaken (vi), languish
- کم واک کرتن \ کنگ | بی وسه کول | ناتوان کردن | weaken (vt), sap sb.'s energy

**کمون** *kamūn* [ن] | کمون | زیره | *caraway (Bot.)*

**کمی** *kammī* [ن] | کمی | insufficiency; scantiness; meagreness; shortage; deficiency

**کمیت** *kamait* [ن] | یو ډول آس دی | کمیت (اسپی که رنگش سرخ تیره باشد و یال و دمش سیاه) | *a dark brown horse*

**کمیشن** *kumaišan* [ن] | کمیشن | *commission (Pol., Econ.)*

**کمینه** *kamīna* [ص] | کمینه | least, smallest

**کناینتن \ کنایینگ** *kanāyēntin / kanāyēnag* [فم-آکناینت؛ آکناینت] | گمارل | کناییدن | cause to do

**کنت** ° *kunt* [ن] | دښمنی | دشمنی | enmity, hostility

**کنټ** *kunt* [ص] | پیخ | گند | blunt

**کمپنی** *kampanī* [ن] | کمپنی | company

**کمترکی** *kamtirkī* [ن] | اقلیت | minority

**کمجرات** *kamğur'at* [ص] | ډارندوکی، بی زړه | کم اصل؛ ترسو، کم جرأت | cowardly, fearful

**کمچه** *kimča* [ن] | داو بو مرغه دی | نوعی مرغابیست | *a water bird*

**کمخواب** *kamxāb* [ن] | ورینمی توکر | *velvet (Textil.)*

**کم ذات** *kamzāt* [ص] | کم اصل | bad hearted, mean, roguish, scoundrel; of a bad stock, of bad origin

**کمر بند** *kamarband* [ن] | کمر بند، ملا وستونی | کمر بند | *belt, girdle*

**کمسیال** *kamsiyāl* [ص] | کم حیثیت | کم حیثیت، کم وقار | characterless; faceless; ignorable; unworthy

**کمک** *kamk* [ن] | لومه، دام | تلک، دام | trap

**کمک** *kumak* [ن] | مرسته | کمک | help, aid; assistance

- کمک بوتن \ بیگ | مرسته کیدل | کمک شدن | receive help, receive assistance
- کمک داتن \ دیگ | مرسته کول | کمک کردن | provide assistance
- کمک کرتن \ کنگ | مرسته کول | کمک کردن | help, assist
- کمک گپتن \ گرگ | مرسته اخیستل | کمک گرفتن | receive help, receive assistance

**کمک کار** *kumakkār* [ن] | مرستیال | معاون | assistant; deputy

**کمک کاری** *kumakkārī* [ن] | مرسته | امداد | assistance; relief

**کنډ** *kund* [ن] | گوت، کنار | گوشه، کنار |  
corner, angle  
• زنوکي کنډ | چغاني، کوتي | چاه زرخدان |  
chin dimple

**کنډگ** ° *kandag* [ن] | د غره څوکه | قلۀ کوه |  
mountain top

**کنډل** ° *kandal* [ن] | کاسه | کاسه |  
bowl, dish

**کنډ و بنیت** ° [ن] | وران، ويجاړ | خراب  
و تراب | destroyed, demolished

**کنزتن \ کنزگ** *kinzitin / kinzag* [فل-آ]  
کنزیت؛ آکنزت | خخیدل | خزیدن، حرکت  
کردن | crawl, sneak

**کنشک** ° *kinišk* [ن] | پیغله، نجلی | دوشیزه،  
دختر | girl

**کنفدریشن** *kanfidraišan* [ن] | کنفدریشن |  
کنفدراسیون | confederation

**کنک** *kinik* [ن] | گوبنه، څنگ | گوشه، کنار |  
edge, bank

**کنگ** *kang* [ن] | 1 | جزیره؛ 2 | په نیمروز کی د  
ځای نوم دی | جزیره؛ 2 | نام محلېست در  
نیمروز | 1) island; 2) Kang (place in  
Nimroz)

**کنگ** *kanag* ← کرتن \ کنگ

**کنگر** <sup>1</sup> *kungur* [ص] | نامتو، غیرتی | غیرتی  
honest, venerable; courageous |

**کنگر** ° <sup>2</sup> *kungur* [ن] | برج |  
tower

**کنگر** ° <sup>3</sup> *kungur* [ن] | د وینستان تاو | موج  
موها | wave (in the hair)

**کنټک** *kuntak* [ن] | اغزی | خار |  
thorn, prickle

**کنج** *kunġ* [ن] | گوت | کنج |  
corner

**کنجل** ° *kunġul* [ص] | نغبتی | پیچیده |  
wrapped, rolled, twisted; intricate;  
complex; knotty  
• کنجلین پرابلم | کرکیچنی مسئله | مسئله  
غامض | serious or complicated question

**کنجوس** *kanġōs* [ص] | کنسکی، تیت |  
خسیس | stingy, parsimonious

**کنجوسی** *kanġōsī* [ن] | کنسکتیا، تیتوالی  
| خسیسی | stinginess

**کنچت** *kunċit* [ن] | کنخله | کنجد |  
sesame (Bot.)

**کنچنی** *kinċinī* [ص] | بدفعله بنځه، کسیره |  
کنچینی (رقاصه) | slut

**کنډاک** *kundāk* [ن] | قنډاق |  
stock of a gun

**کنډتن \ کنډگ** *kanditin / kandag* ←  
هندتن \ هندگ

**کنډی** ° *kandī* [ن] | غاړه، څنډه | ساحل، کنار  
bank (of a river) |

**کنډیل** *kandīl* [ن] | قنډیل |  
candle; candleholder, candlestick

**کنډ** *kand* [صن] | کنده | گودال |  
pit, cavity; notched  
• کنډ بوتن \ بیگ | ورکیدل، پتیدل | پنهان  
شدن، گم شدن | be hidden, be lost; be  
buried  
• کنډ کرتن \ کنگ | ورکول، پتول | پنهان  
کردن، گم کردن | hide, lose; bury

- کوب داتن \ دیگ | کوب ورکول | کوت دادن  
win (card-game) |
- کوب وارتن \ ورگ | کوب خورل | کوت خوردن  
lose (card-game) |
- **کوت** *kūt* [ص] | پک، کل | کل | bald  
• کوتین سر | کل | bald head
- **کوتتن \ کوتگ** *kōtītin / kōtag* [فم-آ]  
کوتیت؛ آکوتیت | توتته توتته کول | توتته توتته  
کردن، پرچه پرچه کردن | cut into pieces;  
dismember, fragment
- **کوتک** *kōtik* [ن] | حرامی | bastard
- **کوتگ** *kōtag* ← کوتتن \ کوتگ
- **کوتگ** *kūtīg* [ن] | هندوانه | تربوز | water  
melon
- **کوتوال** *kōtwāl* [ن] | کوتوال | قوماندان |  
commander
- **کوتوالی** *kōtwālī* [ن] | کوتوالی | سپاهی |  
soldier
- **کوتور** *kōtōr* [ن] | اغزی | یک نوع بُتّه  
خاردار | kind of a thorn-bush
- **کوتّه** <sup>(۱)</sup> *kōta* [ن] | کوتّه | اتاق | room
- **کوتّه** <sup>(۲)</sup> *kōta* [ص] | ناچل | invalid  
• کوتّه بوتن \ بیگ | ناچل کیدل | ناچل شدن |  
become invalid, be annulled, be  
invalidated
- کوتّه کرتن \ کنگ | ناچل کول | ناچل کردن |  
invalidate, annul
- **کوتی** *kōtī* [ن] | تعمیر | building
- **کوتی** <sup>(۱)</sup> *kōdī* [ن] | لوبنی، پیاله | ظرف، پیاله  
cup, can |
- **کور** *kōr* [ص] | پوند | کور، نابینا | blind

- **کنگرک** *kangarak* [ن] | ډونگه | چاربنده  
(انسان یا حیوانات) | slender waist (Anat.)
- **کنل** <sup>(۱)</sup> *kunal* [ن] | غورپوالی | گوشواره | kind  
of ear-drop
- **کنونشن** *kanwanšan* [ن] | کنوانسیون |  
convention
- **کو** <sup>(۱)</sup> *kū* [ن] | داوبو خا | چاه آب | water well  
• کوچتن \ جنگ | خاکیندل | چاه کندن | dig  
a water well
- **کواس** <sup>(۱)</sup> *kwās* [ن] | ماهر، پوه استاد |  
استاد، ماهر | master, skilful or dexterous  
person
- **کوپگ** *kōpag* [ن] | اوږه | شانه | shoulder  
(Anat.)
- **کوت** <sup>(۱)</sup> *kōt* [ن] | برخه | حصه | part, share
- **کوت** <sup>(۲)</sup> *kōt* [ن] | انبار | انبار، ذخیره | store,  
depot; reserve  
• کوت بوتن \ بیگ | انباریدل | انبار شدن | be  
stored, be hoarded  
• کوت کرتن \ کنگ | انبارول | انبار کردن |  
store, hoard
- **کوت** *kūt* [ص] | کونې | کر | deaf
- **کوترک** *kōtarak* [ن] | داوبو مرغه دی |  
نوعی مرغابیست | a water bird
- **کوتک** *kōtak* [ن] | کوتک | چوب دست |  
stave, bludgeon
- **کوت** <sup>(۱)</sup> *kōt* [ن] | کلا | قلعه | fort, fortress
- **کوت** <sup>(۲)</sup> *kōt* [ن] | کوت | بلا پوش | coat
- **کوت** <sup>(۳)</sup> *kōt* [ن] | کوت | کوت (بردن دریک  
نوع بازی قطعه) | win (card-game)

- کوروت بوتن \ بیگ | ورنول، خرابول، ویجاړول | برهم خوردن، خراب شدن | be destroyed, be eradicated; be devastated (mostly plants)
- کوروت کرتن \ کنگ | ورنیدل، خرابیدل، ویجاړیدل | برهم زدن، خراب کردن | destroy, eradicate; devastate (mostly plants)

**کوره** [ن] *kūra* | کوره | furnace, kiln

**کوره گز** [ن] *kōragaz* | یوډول غزدی | یک نوع درخت گز است | *kind of tamarisk*

**کوپړو** ° [ن] *kōrō* | دنیا، جهان | world, earth

**کوپړی** ° *kōrī* ← کوپړو

**کوزگ** [ن] *kūzag* | منگی | کوزه | *a large earthenware water pot*

**کوسه** [ن] *kōsa* | کوسه | beardless

**کوسینچ** ° [ن] *kūsīnč* | کډو | کدو | pumpkin (Bot.)

**کوش** <sup>(۱)</sup> [ن] *kauš* | کوبنه | پای پوش | shoes, footwear

**کوش** <sup>(۲)</sup> ° [ن] *kauš* | وړمه، نسیم، نری باد | نسیم | breeze

**کوش** [ن] *kōš* | وژنه | قتل، کشتار | murder, homicide; killing

**کوش** ° [ن] *kūš* | د ژوود بڼکریه منځ کی نازک هډوکی | استخوان نازک در بین شاخ حیوانات | *a little bone between the horns of animals*

**کوشاینتن \ کوشایینگ** / *kōšāyēntin*

[ن] *kōšāyēnag* [فم] - آکوشایینیت؛ آکوشایینت | وژلو ته ورکول | به کشتن دادن | let kill

- کور بوتن \ بیگ | پندیدل | کور شدن | go blind
- کور کرتن \ کنگ | پندول | کور کردن | blind
- کور چیه لوتی - دو چم روشنین | پوند له خدایه څه غواړی - دوه سترگی | کور از خدا چه می خواهد - دو چشم بینا | what does a blind man want from God? Two seeing eyes (idiom., i.e. the wishes are obvious)
- کورین چمان پتی ارس باز انت (مټ) | له پندو سترگو نه یوه څاڅکه او بڼکی هم زیاته دی | از چشم کوریک قطره اشک هم زیاد است | from a blind eye one teardrop is too much (prov.)

**کور** ° [ن] *kaur* | شيله | شيله که در بین دو کوه جریان دارد | mountain stream

**کور جو** [ن] *kōrğō* | خوړ | جوی کهنه | gully

**کورچات** ° [ن] *kōrčāt* | ژورکوهی | چاه عمیق | deep well

**کوردپ** ° [ن] *kōrdap* | د کرنی مځکی چی د سیند خولی ته نږدی پرته وی | اراضی زراعتی که در دهنه دریا واقع باشد | *farmland which is situated close to a river*

**کورک** : *kōrrik*

• کورک جتن \ جنگ | بنیره کول | نفرین کردن | curse, implicate; execrate

**کورک** <sup>(۱)</sup> [ن] *kūrik* | غوزه | غوزه، پخته | cotton-pod

**کورک** <sup>(۲)</sup> ° [ن] *kūrik* | مثانه | urinary bladder (Anat.)

**کورگ** [ن] *kawarg* | یوډول بوتی دی | یک نوع بوته است | *a bush*

**کوروت** : *kūrōt*

## کوشتارینتن \ کوشتارینگ

اوشتارینگ ← *kōštārēntin / kōštārēnag*

کوشست ← *kōšist* ← کوشش

کوشش ← *kōšiš* [ن] | کونبش، هخه | کوشش |

effort, endeavour

• کوشش کرتن \ کنگ | کونبش کول | کوشش  
کردن | effort, make an effort; try

کوشک ← *kūššak* [صن] | 1) دیوه اغزی رینسه؛

2) بنکلی | 1) ریشه یک نوع خار؛ 2) مقبول |  
1) white and sweet root of a thorn-bush;  
2) beautiful

کوشین ← *kūššēn* [ص] | سپین، بنکلی |

سفید، مقبول | white; beautiful

کوک<sup>۱</sup> ← *kūk* [ن] | کوکاری، لور غو | فریاد |

outcry, scream

کوک<sup>۲</sup> ← *kūk* [ن] | حمله، برید | حمله |

attack, raid

• کوک کرتن \ کنگ | حمله کول | حمله کردن |

attack, raid; carry out an attack

کوک ← *kauk* [ن] | زرکه | کبک |

(Zool.)

کوکار ← *kūkār* [ن] | کوکاری، لور غو | فریاد |

outcry, scream

• کوکار کرتن \ کنگ | چغی وهل | فریاد

کشیدن | exclaim, cry (out)

کوکر<sup>۰</sup> ← *kōkir* [ن] | د سپینی اوریخی یوه ټوټه

| پارچه ابر سفید | white ragged cloud

کوکه ← *kūka* [ن] | په کتار کی وروستی سړی |

آخرین شخص قطار | the last (in a queue)

کوکی ← *kaukī* [ص] | د زرکی په خیر | کبک

مانند | like a partridge; stalking (gait)

کوک ← *kaug* ← کوک *kauk*

کول ← *kōl* [ن] | جوش شوی حبوبات | حبوبات

جوش داده شده | boiled pulses

• کول کرتن \ کنگ | حبوبات پخول | حبوبات را

جوش دادن | boil pulses

کول ← *kaul* [ن] | قول | قول

• کول داتن \ دیگ | قول ورکول | قول دادن |

promise; pledge one's word

• کول کرتن \ کنگ | قول کول | قول کردن |

promise

• کول گپتن \ گرگ | قول اخیستل | قول گرفتن

make sb. promise |

کولاپ ← *kōlāp* [ن] | ډنډ | کولاب | puddle,

pond

کولارو ← *kūlārō* [ن] | ویلنی | پودینه |

peppermint (Bot.)

کولنج ← *kōling* [ن] | پینغ، کلنج | کلنج | colic,

stitch (Med.)

کولی<sup>۰</sup> ← *kaulī* [ن] | میړه | شوهر | husband

کولیگ<sup>۰</sup> ← *kaulīg* [ن] | قربان | sacrifice,

victim

کوم ← *kaum* [ن] | قوم | قوم | 1) tribe; 2)

nationality; 3) people

• کومی بیره نه مانیت (مٹ) | د قوم بدلنه نه

ورکیری | انتقام قوم نمی ماند | tribal

revenge never ceases (prov.)

کومپ ← *kōmp* [صن] | کوب، شابوکی | کپ |

hump; humpbacked, humped

کومی ← *kaumī* [ص] | قومی | قومی | 1) tribal;

ethnic 2) national

• کومی کرتن \ کنگ | ملی کول | ملی کردن |

nationalise

**کوهستان مری** *kōhistānmarrī* [ن] | په

بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلّیست در  
بلوچستان | *Kuhistan-Marri (place in Balochistan)*

**کوهستگ** *kōhistag* [صن] | غرنی؛ غرنی

سیمی | کوهستانی؛ کوهستان |  
mountainous; mountains, mountainous region

**کوهسر** *kōhsar* [ن] | د غره خوکه | قله کوه |

mountain top

**کوهک** *kōhak* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم

دی | نام محلّیست در بلوچستان |  
*Kohak (place in Balochistan)*

**کوهکر** ° *kōhkir* ← کوکر

**کوهگرد** *kōhgard* [ص] | غره گزیدونکی |

کوهنورد | *alpinist, climber*

**کوهی** *kōhī* [ص] | غرنی | کوهی |

mountainous

**کویته** *kōyṭa* [ن] | د کوته بنار | شهر کویته |

*Quetta (city)*

**که** *ki* [حج] | چی | که | که | that, as, who, which

(conjunction)

**کهن** *kuhn* [ص] | انتیک، لرغونی | انتیک،

باستان | *ancient, archaic*

**کهنگ** *kuhnag* [ص] | زورپ | کهنه | old;

used, worn-out, old-fashioned; archaic

**کهود** ° *kahūd* [ن] | خول، د اوسپنی خولی |

کلاه آهنی | *helmet, hardhat*

**کهور** *kahūr* [ن] | د اکاسی ونه | اکاسی

(درخت) | *acacia tree (Bot.)*

• کومی آجویی | ملی خپلواکی | رهایی ملی |  
*national liberation*

• کومی بورجوازی | ملی بورژوازی | بورژوازی  
ملی | *national bourgeoisie*

• کومی تپاکی | ملی اتحاد | اتحاد ملی |  
*national or ethnic unity*

• کومی جور | ملی ستم، ملی عذاب | ستم ملی،  
عذاب ملی | *national or ethnic oppression*

• کومی زندچاگرد | ټولنیز چاپیریال | محیط  
اجتماعی | *social atmosphere, milieu*

• کومی وت لوټوکی | ملی خودخواهی |  
خودخواهی ملی | *national or ethnic selfishness*

**کومی گری** *kaumīgiri* [ن] | قومولی |

قومیت | *nationality; ethnicity;*  
nationalism

**کون** *kūn* [ن] | کون | *ass (Anat.)*

**کونټ** *kōnt* [ن] | ټغر | گلیم | *a flat woven*

*carpet or rug*

**کونډ** *kōnd* [ن] | سمخ، سوری | سُمچ، غار |

*cave; hole*

**کونج** ° *kōng* [ن] | زانی | کلنگ | *crane*

(Zool.)

**کونډتن** | **کونډگ** *kōnditin / kōndag* [فم]

-آکونډیت؛ آکونډت | کیندل | کاویدن |  
*dig, grub*

**کوه** *kōh* [ن] | غر | کوه | *mountain*

**کوهان** *kōhān* [ن] | د اوښ بوک | کوهان شتر

| *hump (of a camel)*

**کوهبن** *kōhbun* [ن] | د غره لمن | دامنه کوه |

*mountain foot*

**کوه خواجه** *kōhxwāgā* [ن] | په بلوچستان

کی د خای نوم دی | نام محلّیست در بلوچستان  
*Kuhkhwaja (place in Balochistan)*



**کیگد** *kēgad* [ص] | نازک اندام، بیکلی |  
beautiful, nice, handsome | نازنین، زیبا

**کیل** *kail* [ن] | پیمانہ |  
measure |  
• کیل بوتن \ بیگ | پیمانہ کیدل | پیمانہ شدن  
be measured |  
• کیل کرتن \ کنگ | پیمانہ کول | پیمانہ کردن  
measure |

**کیلگ** *kēlag* ° [ن] | فارم، لویه کرونده |  
vast (cultivated) field | کشتزار بزرگ

**کیلو** *kailō* [ن] | معیار |  
standard, criterion |  
**کیلو** *kīlō* [ن] | کیلو |  
kilogramme |

**کیله** *kēla* [ن] | کیله |  
banana |  
**کیلی** *kīlī* ° [ن] | تگماری | تقلب |  
fraud, cheating |  
• کیلی کرتن \ کنگ | تگماری کول، غولول (په  
لوبه کی) | تقلب کردن (در بازی) |  
cheat |

**کیمت** *kīmat* [صن] | بیه؛ قیمت | قیمت |  
1) price; value 2) expensive, costly

**کیمیا** *kīmiyā* [ص] | نادره | کمیاب، نادر |  
rare, seldom

**کینگ** *kēnag* [ن] | کینه |  
rancour; spite; grudge

**کینه باز** *kēnabāz* [ص] | کینه گر | کینه جو |  
revengeful; vindictive; avenger

## گ

**گاتن \ گایگ** *gātin / gāyag* [فم-آگاییت؛ آ  
گات] | غول | گائیدن |  
copulate |

**کهول** *kahōl* [ن] | کهول | فامیل، خاندان |  
family

**کهیب** ° *kahīb* [ن] | ناز |  
coquetry |

**کی** *kai* [ضس] | خوک | کی |  
who |

**کیال** *kiyāl* ← خیال

**کیامت** *kiyāmat* ← قیامت

**کیپ** ° *kaip* [ن] | 1) شراب؛ 2) نیشه |  
1) wine; 2) ecstasy, |  
hilarity caused by wine

**کیت** *kait* ← آتن \ آییگ

**کیتو** *kītō* [ن] | جیب |  
pocket |

**کیچ** *kaič* [ن] | جناغ | چناق |  
wishbone |  
(Anat.)

**کید** *kaid* [ن] | قید |  
chain, cramp; tie, bond |

**کیدر** ° *kaidar* ← کادر *kādr*

**کیر** *kēr* [ن] | غین | کیر |  
penis (Anat.) |

**کیرگ** ° *kīrg* [ص] | خر | رنگ نسواری و  
سفید |  
grey |

**کیز** ° *kaiz* [ن] | قید، زندان | زندان، بندیخانه  
prison, jailhouse |

**کیسگ** <sup>۱</sup> *kīsag* [ن] | بوجی | بوجی |  
sack, bag

**کیسگ** ° <sup>۲</sup> *kīsag* [ص] | وسله لرونکی |  
armed |  
• کیسگ بستن \ بندگ | وسله وال کیدل |  
arm | مسلح شدن |

**کیکار** *kīkār* ← کوکار

• گال بستن \ بندگ | شعرویل | شعر گفتن |  
write poetry, verse

• **گالتوار** *gāltawār* [ن] | تلفظ |  
pronunciation

• **گالواری** *gālwārī* [ص] | محاوره وی |  
oral, spoken, verbal; گفتاری، شفاهی |  
colloquial

• گالواری زوان | د ویناژبه | زبان گفتاری |  
colloquial language, vernacular

• **گالی** *gālī* :  
گالی بوتن \ بیگ | سره مخامخ کیدل | باهم  
ملاقه شدن | meet (each other); come  
across

• **گام** *gām* [ن] | گام؛ قدم |  
step; footstep

• گام جتن \ جنگ | قدم وهل | قدم زدن |  
walk, step, pace

• **گام کش** *gāmkaš* [ن] | ستر قدمونه | قدم  
کلان | stride

• گامکش کرتن \ کنگ | ژرژرتل | تیز رفتن |  
take long strides, stride

• **گام گوانز** *gāmgwānz* ← گامکش  
measure, اقدام | action, step, effort

• **گانستن \ گانسیگ** *gānsitin / gānsag* [فل-  
آگانسیت؛ آگانست] | ارپمی کنبل | فاژه  
کشیدن | yawn, gape

• **گایگ** *gāyag* ← گاتن \ گایگ

• **گب** <sup>۱</sup> *gab* [ن] | دلاس بنگری | چوری دست  
bangle, bracelet |

• **گب** <sup>۲</sup> *gab* [ن] | تورتم | تاریک |  
dark

• **گبار** *gubār* [ن] | غبار |  
mist, dust; fog

• **گاج** <sup>۰</sup> *gāğ* [ن] | کوکاری، فریاد | فریاد، فغان  
shout, cry |

• **گار** <sup>۱</sup> *gār* [ن] | ریگ، سال | ریگ روان |  
shifting sand dune

• **گار** <sup>۲</sup> *gār* [ص] | ورک، له سترگو خخه پت |  
گم، پنهان | lost; hidden

• گار بوتن \ بیگ | ورکیدل | گم شدن |  
be lost

• گار کرتن \ کنگ | ورک کول | گم کردن |  
lose

• **گار** <sup>۳</sup> *gār* <sup>۰</sup> [ن] | بدله، غچ | انتقام |  
revenge

• گار گپتن \ گرگ | بدله اخیستل | انتقام  
گرفتن | take revenge

• **گار** *gār(r)* ← گارتن \ گارگ

• **گارتگ** *gārtag* [ن] | تیغ | آروغ، آروق |  
belch

• گارتگ جتن \ جنگ | تیغ کنبل | آروغ زدن |  
belch

• **گارتن \ گارگ** *gārritin / gārrag* [فل-  
گاریت؛ آگارت] | رمباری کول | صدا کشیدن  
(گوسفند، گاو) | moo, low

• **گارستان** *gāristān* [ن] | ریگزار |  
sandy desert, sands

• **گاری** *gārī* [ن] | ریل، اورگاوی | ریل، موتر |  
rail; car

• **گاس تیل** <sup>۰</sup> *gāstēl* [ن] | د خاورو تیل | تیل  
خاک | crude oil, petroleum, kerosene

• **گاسوله** *gāsōla* [ن] | د خيگر سوز | سوزش  
معهده | heartburn, pyrosis (Med.)

• **گال** *gāl* [ن] | (1) لغت؛ (2) غزل |  
1) word; 2) Ghazal, lyric poem, love poem; ode (Lit.)

**گپتن \ گرگ** *giptin / girag* [فم-منه گرین،

ته گری، آگیت؛ آگیت] 1 | اخيستل؛ 2) نيول

1) take; | 2) قبضه کردن

receive; obtain; 2) catch, arrest; 3) conquer

**گپت و دار** *gipt-u dār* [ن] | بنديز | قيود |

obstacle; difficulty

**گپرام** *giprām* [ص] | هير | فراموش |

forgotten

**گپ رپ** *gaprap* [ن] | خبری اتری، مذاکره،

مفاهمه | گفتگو، مذاکره؛ مفاهمه | talking,

conversation; negotiation; understanding

• گپ رپ بوتن \ بيبگ | مفاهمه کيدل | مفاهمه

شدن | agree

• گپ رپ کرتن \ کنگ | مذاکره کول | گفتگو

کردن، صحبت کردن | talk, converse;

negotiate

**گپ رهنبد** *gaprahband* [ن] | محاوره |

talking, conversation; chat

**گپل** *gapal* [ن] | لويه برخه | حصه بزرگی از

يك چيز | *the bigger part of sth.*

**گپ و تران** *gap-u trān* [ن] | مصاحبه |

discussion, talk

**گت** *gat* [ن] | شك، گمان | doubt; thought,

expectation

• گت کرتن \ کنگ | گمان کول | گمان کردن |

expect; think

**گتاج** *gitāc* [ن] | ماده مرغومی چی تريوه کاله

زيات عمر لری | بزغاله ماده بزرگتر از يك سال

*a more than one year old female kid* |

**گتالو** *gutālū* [ص] | تت | نایل، غبارآلود |

misty, dusty

**گت** *g* [ص] | غرق، ډوب | غرق | drowned

**گبت** *g* [ن] | د سمندر ژوروالی | عمق دریا |

water level

**گبر** *gabr* [ن] | اورنمانحکی | گبر، آتش پرست

fire-worshipper; Zoroastrian |

**گبگار** *gabgabār* [ص] | توره تياره | سیاہ و

تاریک | black, dark

**گبگب** *gubgub* [ص] | شدید | heavy

• گبگبین درد | شدید درد | درد شدید | acute

pain

**گپ** *gap* [ن] | وینا، خبره | سخن، گپ |

speech, talk

• گپ جتن \ جنگ | خبری کول | گپ زدن | talk,

speak

• گپ زرتن \ زورگ | دبل چا مشوره منل | گپ

کسی را پذیرفتن | obey, listen to sb. 's

advice

• گپ کرتن \ کنگ | خبری کول | گپ زدن |

talk, speak

**گپت** *gipt* ← گپتن \ گرگ

**گپت** *gupt* [ن] | قول و قرار | word, speech;

agreement

**گپتار** *guptār* [ن] | وینا | گفتار، بیان |

speech, word; discourse

**گپتان** *guptān* [ن] | متکی، قندهاری دوزی |

قندهاری دوزی (قسمی از چکن دوزی لباس

زنانه) | *lower part of the long pocket in a*

*woman's blouse; the long pocket itself*

**گپتگ** *giptag* [مف] | نیولی | قبضه شده |

occupied, conquered

• گپتگ بوتن \ بيبگ | نیول کيدل | اشغال

شدن، گرفتار شدن | be taken, be occupied,

be conquered

**گته** ° [ن] *guta* | شرابخانه | میخانه | tavern

**گتی** [ن] *guttī* | غارگی، غاره گی | گلوبند،  
گردن بند | necklace

**گج** [ن] *gağ(ğ)* | خگ | قف | froth, lather;  
foam

**گج** ← *guğ* گجا

**گجا** [ضس] *guğā* | چیری؛ چیره | کجا؛ به کجا  
where; whereto |

**گجام** [ضس] *guğām* | کوم | کدام | which  
(one)

**گجانگر** [ضس] *guğāngur* | کومی خواته |  
کدام طرف | which side, which direction

**گجانگری** ← *guğāngurī* گجانگر

**گجر** [صن] *gağar* | ایرانی | Persian, Iranian  
(pejorative denotation for all non-Baloch  
inhabitants of Iran)

**گجک** ° ← *gağgak* گجو

**گجگ** ° ← *gağgag* کجک

**گجو** [ن] *guğgū* | جبجوری | چینه دان، جاغر |  
crop, maw (bird)

**گجه** ° [ن] ? | راز، سر | secret

**گچ** [صن] *gač* | بیل؛ ۲ | کوچنی گروپ | ۲)  
1) separate, isolated; | جدا؛ ۲) گروه کوچک |  
2) small group  
• گچ بوتن \ بیگ | 1) بیلیدل؛ ۲) په کوچنیو  
گروپونو تقسیمیدل | 1) جدا شدن؛ ۲) به گروه  
های خورد تقسیم شدن | 1) be isolated; 2) be  
divided into small groups, divide oneself  
into small groups  
• گچ کرتن \ کنگ | بیلول | جدا کردن |  
separate, isolate

**گتسم** [ن] *gitism* | لویشت | بلست | span;

six inches  
• گتسم کرتن \ کنگ | لویشتول | بلست کردن |  
measure

**گت** ° [ن] *gat* | گرنگ | کمرکوه، گودال بزرگ  
کوه | cliff, precipice

**گت** <sup>۱</sup> [ن] *gat(t)* | چیچنه، خوله لگونه |

bite | گزیدگی

• گت برتن \ برگ | داپل | دندان کندن | bite  
• گت گپتن \ گرگ | داپل | دندان کندن | bite

**گت** <sup>۲</sup> [ص] *gat(t)* | بوخت | مصروف | busy,

occupied  
• گت بوتن \ بیگ | بوختیدل | مصروف بودن |  
be busy, be occupied

**گت** [ن] *gut(t)* | ستونی؛ مری | گلو | throat

• گتا گپتن \ گرگ | ۱) تیروول، گوتل؛ ۲) پر غاره  
اخیستل | 1) گلو گرفتن؛ ۲) به گردن گرفتن |  
1) swallow (up); 2) bear, accept, assume  
(duty)

**گتگ** [ن] *guttig* | پبستورگی | گرده | kidney  
(Anat.)

**گت گر** [ص] *gatgir* | زره خپه کونکی |

اختناق آور | cramped, stiffing; oppressive |  
• گت گرین جاور | زره خپه کونکی حالت |  
حالت اختناق آور | oppressive situation

**گتو** [ن] *guttō* | خفه؛ مختنق | خفک |

strangulation

• گتو بوتن \ بیگ | خفه کیدل؛ مختنق کیدل |  
خفک شدن | be strangled, be throttled |  
• گتو کرتن \ کنگ | خفه کول؛ مختنق کول |  
خفک کردن | strangle, throttle

**گتور** [ن] *gattōr* | یو کلن وری | بره یک ساله  
one year old lamb (Zool.) |

storehouse | گدام *gudām* [ن] | گدام، انبار

nomad | گدان *gidān* [ن] | کیریدی، غزدی |  
tent

گدر *gidar* ← دگر

گدر *gudar* [ن] | گودر | محل عبور از آب |  
ford, fording place

گد شود *gudšōd* [ن] | دویی | 1)  
washerwoman, washerwoman; 2) washing  
agent

گدهار ° *gadhār* [ص] | بی لاری | بی راه |  
deviated, astray

گدیر *gadīr* [ن] | دند، ولاری اوبه | غدیر |  
pool, pond

گد<sup>۱</sup> *gad(d)* [ن] | غرنی پسه | گوسفند کوهی |  
Marco Polo sheep (Zool.) |

گد<sup>۲</sup> *gad(d)* [ص] | گد | مخلوط | mixed  
up, confused, disarranged  
• گد کردن \ کنگ | گدول | مخلوط کردن |  
mix up, confuse, disarrange

گد *gud* ← گرا

گد<sup>۱</sup> *gud(d)* [ن] | میراث | heritage; legacy

گد<sup>۲</sup> *gud(d)* ← گدتن \ گدگ

گدا *gudā* ← گرا

گدان *gudān* ← گرا

گدانتن \ گدانگ ° *gudāntin / gudānag*  
[فم-آگدانیت؛ آگدانیت] | تبلیغول | تبلیغ  
کردن | make propaganda

plaster of Paris, chalk | گچ [ن] | *gač(č)*

گچک ° *gaččag* [ن] | گروپ، تولنه | گروه،  
اجتماع | (social) group

گچ گچ *gačgač* [ق] | دلی دلی | دسته دسته |  
in groups

گچین *gičēn* [ن] | چان، غوره | انتخاب |  
election; voting

• گچین بوتن \ بیگ | انتخابیدل، چانیدل |  
انتخاب شدن | be elected; be chosen  
• گچین کرتن \ کنگ | تاکل، انتخابول |  
انتخاب کردن | elect, choose

گچینتن \ گچینگ *gičēntin / gičēnag* [فم]

-آگچینیت؛ آگچینت | انتخابول؛ تاکل |  
انتخاب کردن؛ جدا کردن |  
choose, select; elect

گچینکار *gičēnkār* [ن] | انتخابوونکی |  
انتخاب کننده | voter, elector

گچینکاری *gičēnkārī* [ن] | تاکنه | انتخابات  
election |

گد *gad(d)* [ن] | چیخوری | لباس کهنه و  
ژولیده | tatters, rags

گد *gud* [ن] | 1 | توکر؛ 2 | کرباس، خمتا | 1)  
تکه؛ 2 | کرباس | 1) cloth, textile; 2) tent-  
cloth, canvas

گدا *gadā* [ن] | گدایگر | beggar

گدار *gadār* [ص] | غدار | traitor, perfidious

گداری ° *gadārī* [ص] | تلونکی | گذرا |  
walking, going; passing by

گداز *gudāz* [ن] | ریپرد، لپزه | ترس و لرز |  
tremor (Med.)

**گراستن \ گرادگ** ° *grāstin / grādag* [فم]

-آگرادیت؛ آگراست \ آگرادت] | په غوړیو  
کی سره کول | در روغن سرخ کردن |  
fry, cook | در روغن سرخ کردن |  
in oil; boil

**گران** *grān* [ص] | 1) دروند؛ ۲) گران، پر بها؛

۳) دوست، گران | 1) سنگین؛ ۲) پر بها،

قیمت؛ ۳) دوست، عزیز | 1) heavy; 2)

expensive, costly, pricy, high-priced; 3)

dear, beloved

• گران بی حکمت نه انت، ارزان بی علت (مث) |

گران بی حکمت نه وی او ارزان بی علت | قیمت

بی حکمت نیست و ارزان بی علت | expensive

goods are not so without wisdom, cheap

goods are not so without reason (*prov.*,

*i.e. expensive goods endure, cheap goods  
break quickly*)

**گرانچ** *gurānd* [ن] | گد، نرپسه | فچ | ram

(Zool.)

**گرانز** ° *grānz* [ن] | سربمه | سوراخ بینی |

nostril (Anat.)

**گران لوز** *grānlauz* [ص] | لفاظ | verbose

**گران لوزی** *grānlauzī* [ن] | لفاظی |

verbosity, use of mere words and  
bombastic style

**گرانی** *grānī* [ن] | گرانی | قیمتی |

expensiveness

**گرد** <sup>۱</sup> *gard* [ن] | گرغ، دوپی | گرد، غبار |

dust

**گرد** <sup>۲</sup> *gard* ← گشتن \ گردگ

**گرد** *gird* [صن] | 1) گردی؛ ۲) ٲول، غونډ؛ ۳)

محیط، چاپیریال | 1) مدور؛ ۲) تمام، جمله؛

۳) محیط | 1) round; 2) all, entire; whole;

3) circumference, perimeter; environment

**گدتن \ گدگ** *gudditin / guddag* [فم-آ]

گدیت؛ آگدیت] | غوڅول، پریکول | قطع

کردن، بریدن | cut off, chop off

**گدخور** *guddxōr* [ن] | میراث خوار | heir

**گدگ** *gaddag* [ن] | میلیگی، د خجوری زپی |

خسته خرما | date kernel

**گدوډ** *gadwad* [ص] | گدوډ | درهم و برهم |

mixed up, intermixed, disordered;

higgledy-piggledy

**گدی** *gaddī* [ص] | مینځه گوته | انگشت میانه

middle finger (Anat.) |

**گدی** *guddī* [ص] | وروستی | آخری | last

**گدیگ** ° *gudīg* [ن] | خلف، پاته نسل |

survivor, bereaved | بازمانده

**گر** ° *gar* [ص] | لاخ، کمر، پان | کمر، لاخ | 1)

precipice, gorge; 2) mountain cave

**گر** *gar(r)* [ص] | پک، سوډر | کل | bald

**گر** <sup>۱</sup> *gur(r)* [ن] | ستونی، غاره | گلو | throat

(Anat.)

**گر** <sup>۲</sup> *gur(r)* :

• گرگپتن \ گرگ | اوراخیستل | آتش گرفتن |

catch fire

**گراب** ° *grāb* [ن] | جنگی بیپی | کشتی

warship (Naut.) | جنگی

**گراتک** *gurrātuk* [ن] | غتو، د آدم منیه | سیب

آدم (برجسته گیی که در گلوئی مردان است) |

Adam's apple (Anat.)

**گراستن \ گرادگ** ° ←

**گرکی تل** ° [ص] ? [ن] | سپین او نازک | سفید و

whitish | نازک

**گرگ** <sup>۱</sup> girag ← گپتن \ گرگ

**گرگ** <sup>۲</sup> girag [ن] | ضبط، اخیستل | ضبط |

confiscation

**گرم** garm [ص] | تود | گرم | warm, hot

• گرم بوتن \ بیگ | تودیدل | گرم شدن | grow

hot or warm

• گرم کرتن \ کنگ | تودول | گرم کردن | heat

• گرم گپتن \ گرگ | تودیدل | گرم شدن | warm

**گرماپگ** garmāpag [ن] | گرمکه | گرمیدانه

(بخار و دانه های چرکینی که روی جلد می برآید)

pimple (Med.) |

**گرماگ** garmāg [ن] | اوپی، دوی | تابستان

summer |

**گرمپک** grumpuk [ن] | کوی | چیچک |

smallpox (Med.)

**گرنچتن \ گرنچگ** grunčitin / grunčag

[فم-آگرنچیت؛ آگرنچت] | نبتیخل،

کنسیکنبل، نخورول | فشردن، فشار دادن |

squeeze, wring, mangle

**گرند** grand [ن] | تالنده | رعد | thunder

**گرندگ** grandag [ن] | دتالندی ریغ | غریدن

rumbling, thundering | رعد

**گرو** grō [ن] | گرو، گانه | گرو | pledge,

pawn; security

• گرو بوتن \ بیگ | گانه کیدل | گرو شدن | be

pledged, be given as a pledge

• گرو داتن \ دیک | گانه کول، گانه اینسودل | به

گرو دادن | give as a pledge, leave (as

security)

• گرو کرتن \ کنگ | گانه کول | گرو کردن | put

in pledge

**گرداپ** girdāp [ن] | غرومبی، خرخاو |

whirlpool, eddy | گرداب

**گردک** girdik [ن] | اونیی، ارنی | قنطاق طفل |

nappies, swaddling clothes

**گردگ** gardag ← گشتن \ گردگ

**گردگیس** ° girdgēs [ن] | ډگر، ساحه |

area, field | ساحه

**گردن** gardin [ن] | غاره | گردن | neck

(Anat.)

• گردن گپتن \ گرگ | په غاره اخیستل | به

گردن گرفتن؛ قبول کردن | bear, accept,

assume

**گردوک** gardōk [فا] | سیلانی | سیاح |

voyager, traveller; tourist

**گردی** girdī [ن] | گردی | roundness

**گردیگ** gardēg [ن] | تحول، بدلون | دوره،

چرخش | rotation; change, transformation

**گردینتن \ گردینگ** gardēntin /

gardēnag [فم-آگردینیت؛ آگردینت] [1]

(گرخول؛ ۲) له لاری نه راگرخول، خنډول [1]

گشتانندن؛ ۲) معطل ساختن، از راه گشتانندن

1) turn (round); spin; rotate; convert;

switch 2) hold up; keep from

**گرگ** <sup>۱</sup> gurk [ن] | لیوه | گرگ | wolf

(Zool.)

• گرگ شوانگه نه بیت (مٹ) | لیوه شیون نه کیپی

| گرگ چوپان شده نمی تواند | a wolf can't

become a shepherd (prov.)

**گرگ** <sup>۲</sup> gurk ° [ص] | سته، میرات | تباہ |

perished, killed; destroyed, ruined

**گرگ پسی** gurkipasī [ن] | یوه محلی لوبه ده

| یک نوع بازی محلیست | a local game

**گریبی** *garībī* [ن] | پردیسی | بیگانه گی |

foreign parts; abroad; exile

**گریتن \ گریوگ** *grētīn / grēwag* [فل-]

منه گریین، آگریت؛ آگریت | ژړل | گریه کردن  
cry, weep |

• گریوگی پدا هندگ انت (مٹ) | د ژړا پسې خندا  
ده | بعد از گریه خنده است |  
comes laughter (prov.)

**گریشگ** *grēšag* ° [ن] | ځنگل | بیشه،

جنگل | wood, forest; thicket

**گرین** *grēn* [ن] | غوته | گره | knot

• گرین داتن \ دیگ | غوته کول | گره دادن | tie  
a knot

• گرین کرتن \ کنگ | غوته کول | گره کردن |  
knot, fasten with knots

• گرین وارتن \ ورگ | غوته کیدل | گره خوردن  
knot (vi); be knotted, be fastened with  
knots

**گریواینتن \ گریوایینگ**

*grēwāyēntīn / grēwāyēnag* [فم-آ]

گریوایینیت؛ آگریوایینیت | ژړول | گریانندن |  
cause to weep, move to tears

**گریوگ** *grēwag* ← گریتن \ گریوگ

**گریهه** *grēha* ° [ن] | پلمه | بهانه | pretence,

excuse, pretext

**گر** <sup>(۱)</sup> *gur* [ن] | گره | گر، قند سیاه | (rock)

candy

**گر** <sup>(۲)</sup> *gur* ° [ن] | بیړه | عجله | haste, hurry

• گر کرتن \ کنگ | بیړه کول | عجله کردن | be  
in a hurry, be in a rush

**گرا** *gurā* [ق] | (1) وروسته؛ (۲) په هغه صورت

کی | (1) بعد، پس؛ (۲) در آن صورت | (1) then;  
afterwards; 2) in this case

• گرو گپتن \ گرگ | په گرو اخیستل | به گرو  
take in pawn, accept as a pledge | گرفتن

**گرو جل** *gir-u gal* [ن] | بندیز | قیود، گرو

دار | bonds; obstacles

**گرو دی** *gir-u dai* [ن] | چلند، راکړه ورکړه

| داد و ستد | transaction

**گروک** *girōk* [فا] | اخیستونکی، نیوونکی |

گیرنده | recipient, payee; addressee

**گروک** *girrōk* [ن] | بریښنا | برق |

electricity

**گروک جا** *girrōkğā* [ن] | د بریښنا فابریکه |

فابریکه برق | power plant

**گرو گس** *girrōgis* [ن] | د بریښنا برج | برج

برق | power station

**گروناک** *grōnāk* ° [ص] | مغرور | proud,

haughty; self-important

**گروناکی** *grōnākī* ° [ن] | کبر |

haughtiness, insolence

**گرونگ** *grōnag* [ن] | د تارونو غونډاری |

کلوله سردوز | ball (of thread or wool)

• گرونگ بوتن \ بیگ | د تارونو غونډاری کیدل  
| کلوله شدن | be balled

• گرونگ کرتن \ کنگ | د تارونو غونډاری کول  
| کلوله کردن (تار) | ball

**گری** <sup>(۱)</sup> *grē* ° [ن] | طوقک | ترقوه | collar-

bone, clavicle (Anat.)

**گری** <sup>(۲)</sup> *grē* ← گریتن \ گریوگ

**گریب** *garīb* [صن] | پردی، پردیس | بیگانه

strange, foreign; stranger, foreigner |



**گزدان** *gazdān* [ن] | په بلوچستان کی د خای  
 نوم دی | نام محلّیست در بلوچستان | Gazdan  
 (place in Balochistan)

**گزران** *guzarān* [ن] | 1) گزاره؛ ۲) اقتصاد |  
 1) subsistence, means of livelihood; 2)  
 economy

**گزران زانت** *guzarānzānt* [ن] | اقتصاد  
 پوه | اقتصاددان | economist

**گزرانی** *guzarānī* [ص] | اقتصادی |  
 economic, economical

- گزرانی جال و برز | اقتصادی خپچپانده |  
 economic cycle
- گزرانی نگیگین جاور | اقتصادی بحران |  
 economic crisis
- گزرانی وت واکی | اقتصادی خپلواکی |  
 economic independence

**گزک** *gazik* [ن] | پرسوب | ورم، گزک |  
 swelling, oedema (Med.)

**گژتن** *gažžtin / gažžag* ← غژتن \  
 غژگ

**گژن** *gužn* ← گشن

**گژنگ** *gužnag* ← گشنک

**گژنگی** *gužnagī* ← گشنگی

**گس** *gis* [ن] | کور | خانه | house; room

- گس کرتن \ کنگ | واده کول | ازدواج کردن |  
 marry, get married

**گس و آروس** *gis-u ārōs* [ن] | واده |  
 ازدواج | marriage

**گستایی** *gēstāyī* [ن] | توپیر | تبعیض |  
 discrimination

**گهرا** *gurān* ← گړا

**گهراينتن** \ **گهرايننگ** *gurāyēntin / gurāyēnag* [ن-آگرایینت؛ آگرایینت] |  
 جوړول | ساختن، ترمیم کردن | build,  
 construct; repair

**گهرتن** \ **گهړگ** *guritin / gurag* [ن-آگپیت،  
 آگپیت] | حسادت کول | حسادت کردن | be  
 jealous, act jealously

**گهړتی** *garatī* [ن] | اندیبننه، فکر | اندیشه،  
 فکر | thought, idea; reflection

**گهړک** *garuk* ← گړو

**گهړمنج** *garumanğ* [ن] | پریکړه | تجویز  
 resolution, decision; permission |

**گهړو** *garō* [ن] | مسی دیگ | دیگ مسی |  
 copper pot

**گهړوک** *garōk* ← گړو

**گهړول** *garūl* [ن] | یو نوع خجوری دی | نوعی  
 خرما است | a sort of dates

**گهړی** <sup>(۱)</sup> *garī* [ن] | مړی اوبه | مُرداب |  
 lagoon, marsh

**گهړی** <sup>(۲)</sup> *garī* [ن] | ساعت، گهړی | ساعت |  
 hour

**گز** <sup>(۱)</sup> *gaz(z)* [ن] | گز (معیار) | metre, ell,  
 yard (measurement of length)

**گز** <sup>(۲)</sup> *gaz(z)* [ن] | غز | گز (یکنوع بوته است) |  
 tamarisk, manna-tree (Bot.)

**گزتن** \ **گزگ** *gazitin / gazag* [ن-آ  
 گزیت؛ آگزت] | ناسور کیدل (د تپ) | ناسور  
 شدن (زخم) | fester, suppurate (Med.)

**گشتن** \ **گشگ** *guštin / gušag* [فم-آ] گشیت؛ آگشت [ن] | ویل | گفتن | say, tell

**گشکور** ° [ن] | داوسپنی نغری | اجاق آهنی | iron oven or stove |

**گشگ** *gušag* ← گشتن \ گشگ

**گشن** [ن] *gušn* | لوبه | گرسنه گی | hunger

**گشنگ** *gušnag* [ص] | وری | گرسنه | hungry

- گشنگ بی آسودگ بی (مٹ) | وری اوسه - آرامه اوسه | گرسنه باش، اما آسوده | be hungry, but keep calm (prov.)

**گشنگی** *gušnagi* [ن] | قحطی | گرسنه گی، قحطی | dearth, famine

**گشوک** *gušōk* [فا] | ویاند، نطق | نطق، گوینده | speaker, orator; narrator; spokesman

**گشین** ° *gišēn* ← گچین

**گشینتن** \ **گشینگ** ° *gišēntin / gišēnag* ← گچینتن \ گچینگ

**گفتار** *guftār* [ن] | وینا | گفتار | speech, word

**گگ** *gag(g)* [ن] | لنه غاری (سری) | گردن کوتاه (انسان) | a person with a very short neck

**گگی** ° *gugī* [ن] | صراحی | flask; decanter, carafe

**گل** *gal* [ن] | خوشحالی | خوشی، شادمانی | happiness, joy; gladness

- گل کرتن \ کنگ | خوشحالی کول | خوشی کردن | rejoice, make merry
- گل په گل | په خوشالی سره | با خوشی | with joy

**گستر** *gastar* [ن] | خوشکی | ماده گاو جوان she-calf (Zool.) |

**گس جنگی** *gisğangī* [ن] | کورنی جنگ | خانه جنگی | civil war

**گسر** ° *gasar* [ص] | ورک | گم، از راه بی راه | lost, astray |

**گس گودی** *gisgōdī* [ن] | د کور میرمنی | خانم خانه | mistress, hostess; housewife

**گس واجه** *giswāgā* [ن] | د کور خبستن | صاحب خانه | master or owner of the house; host

**گسوئی** *gisōī* [ص] | کورنی (خاروی) | اهلی (حیوانات) | domesticated

**گسی** *gisī* [ص] | (1) کورنی؛ (2) متأهل | (1) خانه گی؛ (2) متأهل | (1) homely, house-made, home-baked; 2) internal, civil; 3) married

**گش** *guš* ← گشتن \ گشگ

**گشاد** ° *gašād* [ن] | ماهر، استعداد خاوند | ماهر، کارفهم | expert, skilled person, talent

**گشت** <sup>(1)</sup> *gašt* [ن] | خل، وار | بار، دفعه | turn, time

**گشت** <sup>(2)</sup> *gašt* ← گشتن \ گردگ

**گشتانک** *guštānk* [ن] | وینا، بیان | تقریر، بیان | speech, saying, oration; address

**گشتانک جا** *guštānkgā* [ن] | دریغ | تربیون | tribune, speaker's platform, rostrum |

**گشتن** \ **گردگ** *gaštin / gardag* [فم-آ] گردیت؛ آگشت | گرخیدل | گشتن | (round), rotate, revolve; circulate; walk, ramble; look for

**گل سوار** ° *gulswār* [ن] | د گلو سیل |  
 گلگشت | pleasure-ground

**گلگ** *gulg* [ن] | خنی | موی دراز مردها | long  
 hair (men's)

**گلگ** *galag* [ن] | دله (د آسانو، مرغانو) | خیل  
 مرغان یا رمه حیوانات | flock (of birds),  
 herd (of horses)

**گلگ** *gallag* ← گله

**گلگ** *gilag* [ن] | گیلی | شکایت، گله |  
 accusation; complaint

- گلگ داشتن \ دارگ | اعتراض و گیله لرل |  
 have complaints | اعتراض و گله داشتن |
- گلگ کرتن \ کنگ | اعتراض کول، شکایت  
 کول | اعتراض کردن، گله کردن | complain,  
 make complaints; appeal

**گلگدار** *gilagdār* [ن] | گیله من | گله مند |  
 complainer, claimant; appellant

**گلگلتن گلگ** *galagalitin / galagalag*  
 [فل - آگلگلیت؛ آگلگلت] | ترمی ترمی توئیدل  
 (اوبسکی) | قطره قطره چکیدن (اشک) | run  
 (tears)

**گلم** *glum* [ن] | غرپ | شپ | gulp  
 • گلم کرتن \ کنگ | غرپ کول | شوپ کردن |  
 gulp

**گلماشتن \ گلماشگ** ° *galmāštin /*  
 [فم - آگلماشیت؛ آگلماشت] |  
 مروپل، ترپنولاندی کول | پایمال کردن |  
 trampled (upon), trodden; suppressed;  
 disregarded, violated

**گلمان** *gilmān* [ن] | د جنت غلمان | غلمان جنت  
 handsome lads dwelling in Paradise |

**گلمی** *gulmī* [ن] | میخ | گلمیخ | peg, tent-  
 nail, boss

**گل** <sup>۱</sup> *gal(l)* [ن] | 1 | دله؛ ۲ | حزب، گونډ | 1  
 دسته؛ ۲ | حزب | 1) group; 2) party (Pol.)

**گل** <sup>۲</sup> *gal(l)* [ن] | جج | بغبغه | double chin

**گل** *gil* [ن] | خنی | گل | mud, clay

**گل** *gul* [ن] | گل | flower

**گلاب** *gulāb* [ن] | د گلاب گل | گل گلاب |  
 rose (Bot.)

**گلایی** *gulābī* [ص] | گلایی | pink

**گلایک** ° *gulālak* [ن] | خنی | موی دراز مردها  
 long hair (men's) |

**گلام** *gulām* [ن] | غلام، مریبی | غلام، مولی |  
 slave

**گلامی** *gulāmī* [ن] | مریبتوب | غلامی |  
 slavery

**گل اندام** *gulandām* [ص] | گل اندام | of a  
 delicate body

**گلاوک** ° *galāwak* [ن] | چاپلوسی، غوره  
 مالی | چاپلوسی | flattery, obsequiousness

**گلایش** *galāyīš* [ص] | مصروف، مشغول |  
 busy

- گلایش بوتن \ بیگ | مشغولیدل | مشغول  
 شدن | be busy

**گل بدن** *gulbadan* [ن] | گل بدن | of a  
 delicate body

**گلبوگ** ° *gulbūg* [ن] | گوته | انگشت |  
 finger (Anat.)

**گلډ** *gilid* [ص] | گرد | round

**گلر** ° *gulur* [ن] | بچی | چوچه | cub (Zool.)

**گمبران** ° [ن] *gambarān* | زورور غو (لکه)  
tender | آواز مهیب | dreadful voice

**گمد** <sup>(۱)</sup> [ن] *gummud* | گنبد | گنبد |  
cupola

**گمد** <sup>(۲)</sup> [ن] *gummud* | حمله |  
attack, raid

• گمد کرتن \ کنگ | وردانگل، حمله کول |  
attack, raid; carry out an attack

**گمراه** [ص] *gumrāh* | بدماش، لنده غر |  
rash, insolent | بی پروا

**گمره** ° [ص] ? | سمسور | سرسبز |  
prosperous

**گمنام** [ص] *gumnām* | نومورکی | گمنام |  
nameless; anonymous

**گمنامی** [ن] *gumnāmī* | نومورکتوب |  
namelessness, anonymity | گمنامی

**گموار** ← *gamwār* غموار

**گمواری** ← *gamwārī* غمواری

**گناه** [ن] *gunāh* | گنا | گناه |  
sin, crime, fault

• گناه بوتن \ بیگ | گنا کیدل | گناه بودن |  
be sinful

• گناه کرتن \ کنگ | گنا کول | گناه کردن |  
sin, commit a crime

**گناه کار** [ص] *gunāhkār* | گناکار | گناه کار |  
guilty, blameworthy

**گنتگ** ° [ن] *gunṭag* | ساعت، بجه |  
o'clock

**گنج** [ن] *ganṅ* | دولت، گنج | دارائی، گنج |  
treasure; assets, fortune

**گندانک** [ن] *gindānk* | ننداره | تماشا |  
sightseeing, spectacle; show

**گلو** [ن] *galau* | ختکی | خربوزه |  
sugar melon (Bot.)

**گلو** *gallō* :

• گلو کرتن \ کنگ | پرشا کول (ماشوم) | پشت  
کردن (طفل) | carry sb. piggyback

**گل و بال** [ن] *gal-u bāl* | خوشحالی |

خوشی، هلهله | happiness, joy; gladness;  
pleasure; delight

• گل و بال بوتن \ بیگ | خوشحالیدل | خوش  
شدن | be happy, revel

• گل و بال کرتن \ کنگ | خوشحالی کول |  
خوشی کردن | rejoice, make merry

**گله** [ن] *galla* | غنم | گندم |  
wheat (Bot.)

**گله پان** ° [ن] *galapān* | مهتر |  
groom

**گلی** [ص] *gallī* | حزبی |  
pertaining to a (political) party

**گلینتن \ گلینگ** [فم] *gallēntin / gallēnag*

-آگلینت؛ آگلینت | شړل | راندن |  
drive away, displace, run (vt); rout

**گم** ← *gam* غم

**گماشتن \ گمارگ** [فم] *gamāstin / gamārag*

-آگماریت؛ آگماشت | گمارل | گماشتن  
appoint, assign, compel |

**گمان** [ن] *gamān* | گمان |  
belief; opinion

• گمان آتن \ آیک | یادراتل | به خاطر آمدن |  
occur, come to one's mind

• گمان کرتن \ کنگ | گمان کول | گمان کردن |  
believe, think; be of the opinion

**گمانی** [ن] *gamānī* | گمانی |  
absorbed in thought

• گمانی بوتن \ بیگ | گمانی کیدل | گمانی  
شدن | be absorbed in thought

“Don’t burn the threshing floor!”; he answered: “Thank you for reminding me of that.” (*idiom.*)

**گنو کچاد** *ganōkčād* [صن] | احمق | لوده |

silly, foolish; fool

**گنو کی** *ganōkī* [ن] | لیونتوب | دیوانه گی |

madness; insaneness; craziness

**گوا** *gwā* [ن] | خرگند، بنکاره | افشا |

revealing, divulging; disclosing

• گوا کرتن \ کنگ | افشا کول | افشا کردن،

برملا ساختن | disclose, reveal

**گواپ** *gwāp* [ن] | نسج | بافت | texture,

tissue

**گوات** *gwāt* [ن] | باد، سیلی | باد | wind

• گوات داتن \ دیگ | پرسول | باد دادن | air,

winnow

• گوات کشتن \ کشگ | 1) باد الوتل؛ 2) بادول

| 1) باد وزیدن؛ 2) باد کشیدن | 1) blow

(wind); 2) air, winnow

• گوات کرتن \ کنگ | بادول | باد کردن |

swell (*vt*), blow up, distend

• گوات گپتن \ گرگ | پرسیدل | پندیدن |

swell, balloon (*vi*)

• گوات وارتن \ ورگ | رپیدل | به اهتزاز

در آمدن | flutter, be blowing in the wind

• گوات اگه مه بی درخته نه سریت (مٹ) | چی باد

نه وی پانی نه نبوری | باد اگر نباشد، درخت

شور نمی خورد | no wind, no rustling of

trees (*prov.*)

**گوات سر** *gwātsar* [ص] | باد وهلی | هذیان

گویی | light in the head, muddleheaded

**گوات کش** *gwātkaš* [ن] | کرکی | دریچه

خانه | vent-hole

**گندگ** *gandag* [ص] | خراب، بد | bad, ugly

**گندگ** *gindag* ← دیستن \ گندگ

**گندگی** *gandagī* [ن] | بدی | زشتی |

badness, ugliness

**گند و چار** *gind- u čār* [ن] | بررسی، چک |

checking, investigation, examination

• گند و چار کرتن \ کنگ | چک کول، غور کول

| چک کردن | check; examine; validate,

verify

**گندوک** *gindōk* [فا] | لیدونکی | بیننده |

spectator, onlooker, observer, viewer

**گند و نند** *gind- u nind* [ن] | لیدنه کتنه |

دید و بازدید | visit

**گند** *gund* [ن] | خوته، خصیه | بیضه؛ خایه |

testicle (*Anat.*)

**گندپتن \ گندگ** ° *ganditin / gandag* [فم-آ]

گندپت؛ آگندپت | ترمیمول (بوت او نور چرمی

شیان) | ترمیم کردن | repair, cobble

**گنگ** *gung* [ن] | گنگی | گنگ | dumb

**گنگل** ° *gangal* [ن] | دوست، ملگری |

دوست، رفیق | friend, comrade

**گنوک** *ganōk* [صن] | لیونی | دیوانه | mad,

insane, crazy

• گنوک بوتن \ بیگ | لیونی کیدل | دیوانه شدن

| go mad, go insane

• گنوک کرتن \ کنگ | لیونی کول | دیوانه کردن

| madden, make mad, craze

• گنوکا گشتنت خرمن بن مه دی، گشت زبرانت که

منی هوشاداتی | لیونی ته یی وویل درمند ته

اور مه اچوه، ویل یی بنه ده چی را یاد دی کره |

دیوانه را گفتند خرمن را آتش نه زن، گفت خوب

شد که یادم آوردی | a madman was told:

• گواران کرتن \ کنگ | باران کیدل | باریدن |  
rain

**گواران** <sup>(۲)</sup> [ن] *gwārān* | په بلوچستان کی د  
ځای نوم دی | نام محلېست در بلوچستان |  
*Gwaran (place in Balochistan)*

**گوارتن** \ **گوارگ** [فل] *gwāritin / gwārag*  
-آگواریت؛ آگوارت | اوریدل | باریدن |  
rain

**گوارزاک** *gwārzāk* ← گهارزاک

**گوارک** ° [ن] *gwārik* | کنگل | یخ | ice

**گوارگ** *gwārag* ← گوارتن \ گوارگ

**گوارکو** [ن] *gwārkō* | خورلنه | خواهر خوانده  
1) step-sister; 2) friend |

**گوارینتن** \ **گوارینگ** *gwārēntin / gwārēnag*  
-آگوارینیت؛ آگوارینت | اورول | باراندن |  
let it rain, make rain

**گوارگ** ° [ن] *gwārag* | دلاله گل | گل لاله |  
*tulip (Bot.)*

**گوازی** [ن] *gwāzī* | 1) لوبه، ساعت تیری؛ ۲)  
1) game, دوکه، غولونه | 1) بازی؛ ۲) فریب |  
play; 2) cheating; swindle

• گوازی داتن \ دیگ | غولول | بازی دادن |  
cheat, mislead

• گوازی کرتن \ کنگ | لوبه کول؛ ساعت تیری  
کول | بازی کردن | play

• گوازی وارتن \ ورگ | تیروتل، غولیدل |  
فریب خوردن | be cheated, be deceived, be  
misled

**گوازی گال** [ن] *gwāzīgāl* | هغه سندرہ چی د  
ځینو لوبو سره ویل کیږی | ترانه هابی که با  
بعضی از بازی ها خوانده می شود |  
*a song sung at some games*

**گوات گر** [ن] *gwātgir* | په بلاخانه کی کړکی  
(د هواد بدلون د پاره) | بادگیر |  
ventilation shaft, air trap

**گواتو** [صن] *gwātō* | 1) متکبر؛ ۲) پکه | 1)  
متکبر؛ ۲) باد پکه |  
1) proud; 2) ventilator

**گوات وری** ° [ن] *gwātwarī* | سیل،  
هواخوری |  
airing, walk (recreation in the open air)

**گواتی** [ص] *gwātī* | بادی |  
1) windy, airy; 2) pneumatic

• گواتیین توپک | بادی توپک | تفنگ بادی |  
air gun, air rifle

**گواچی** <sup>(۱)</sup> [ن] *gwācī* | شاهد | شاهد و گواه |  
witness, eyewitness

**گواچی** <sup>(۲)</sup> ° [ن] *gwācī* | جار، بنکار | شکار،  
فدا |  
prey, bag; victim

• گواچی بوتن \ بیگ | جاریدل | قربان شدن |  
fall prey or victim

• گواچی کرتن \ کنگ | جارول | فدا کردن |  
victimise

**گواچنی** ° [ق] *gwācīnī* | حقیقتاً، په رښتیا  
سره | حقیقتاً، یقیناً |  
indeed, in fact, really

**گوادر** [ن] *gwādar* | په بلوچستان کی بندردی  
| بندریست در بلوچستان |  
*Gwadar (port in Balochistan)*

**گوار** <sup>(۱)</sup> *gwār* ← گهار

**گوار** <sup>(۲)</sup> *gwār* ← گوارتن \ گوارگ

**گوار** <sup>(۳)</sup> *gwār* ← گوهر *gwahr*

**گواران** ° [ن] *gwārān* | اورښت | باران |  
rain

**گواهرام** gwāhrām [ن] | میر گواهرام لاشاری

(د بلوڅو تاریخی مشر) | میر گواهرام لاشاری

Mir Gwahram | رهبر تاریخی بلوچها

Lashari (historical leader of the Baloch)

**گواهی** gwāhī [ن] | شاهی | testimony

• گواهی داتن \ دیگ | شاهی ورکول | شاهی

دادن | testify, bear witness to

• گواهی گپتن \ گرگ | شاهی اخیستل

شاهی گرفتن | take the testimony (of sb.)

**گوبلک** gōbluk [ن] | مرخیپی | سمارق |

mushroom (Bot.)

**گوپ** gwap ← گوپتن \ گوپگ

**گوپارتن \ گوپارگ** gōpāritin / gōpārag

[فم-آگوپاریت؛ آگوپارت] | ویل، فرمایل |

فرمودن، گفتن | say

**گوپانک** ° gōpānk [ن] | گاودار | cattle

man

**گوپتن \ گوپگ** gwaptin / gwapag [فم-آ

گوپیت؛ آگوپت] | ویدل | بافتن | weave;

knit; braid

**گوپک** gwapuk [ن] | کوخی | چوتی موی |

braid

**گوپگ** gwapag ← گوپتن \ گوپگ

**گوت** ° [ن] ? | شرط | condition

**گوتر** gwaṭr [ن] | پخه | سبوسک |

dandruff

**گوت** gōt [ن] | غوبل | خرمن کوبی |

threshing (with oxen)

• گوت کرتن \ کنگ | د قری پیه غویو غوبلول،

خپړ کول | خرمن کوبی کردن | thresh

**گوازیگر** gwāzīgir [ن] | لوبغاری | بازی

کننده، سپورتمن | gamester, player

**گوازینتن \ گوازینگ** gwāzēntin /

gwāzēnag [فم-آگوازینت؛ آگوازینت] |

تیروول؛ پوری ایستل | تیر کردن؛ عبور دادن |

1) spend; 2) pass; lead; transmit; get

through

**گواکه** gwāki [جمع] | لکه داچی | گویاکه | as

if; it seems that

**گوال** ° gawwāl [ن] | غوبه، گوروان |

پادوان، گاوچران | cowherd, cowpuncher,

cowboy

**گوالگ** gwālag [ن] | جوال | sack

**گوام** ° gwām [ن] | ژوروالی | عمق | depth

**گواندوچ** gwāndōč [ن] | د غوندی ستن |

جوال دوز | sack-maker

**گوانز** gwānz [ن] | وازه، کولاج | فلاچ | 1)

measurement of length (more than 2

metres); 2) throwing

• گوانز داتن \ دیگ | ځنگول | فلاچ کردن |

dandle, rock, swing

• گوانز وارتن \ ورگ | تال خوړل | گاز خوردن

be rocked, be dandled, be swung |

**گوانک** ° gwānk [ن] | غر، آواز | صدا، آواز

voice; noise |

• گوانک جتن \ جنگ | غر کول، خبرول، جار

وهل | صدا زدن، با خبر ساختن | call; inform

• گوانک کرتن \ کنگ | غر کول، ناری وهل |

صدا کردن | call

**گواه** gwāh [ن] | شاهد | witness

• گواه بوتن \ بیگ | شاهد کیدل | شاهد بودن |

be a witness to sth.

- گور آتن \ آئیگ | مخامخ کیدل | رو برو شدن،  
مقابل شدن | meet, come across
- گور به گور بوتن \ بیگ | مخامخ کیدل | رو  
برو شدن؛ مقابل شدن | meet one another
- گورا کرتن \ کنگ | اغوستل | پوشیدن | put  
on (clothes)
- بیامنی گورا | راشه | بیانزد من | come to  
me
- گوری درم | د غاری هار | زیور گردن |  
necklace
- **گور آپگ** | *gūrāpag* [ن] | سراب | mirage,  
fata morgana; illusion
- **گورانده** | *gūrānd* ← گراند
- **گور بام** | *gōrbām* [ن] | سپیدی | شفق |  
(break of) dawn
- **گور بند** | *gōrband* [ن] | په بلوچستان کی دیوه  
بند نوم دی | نام بندیست در بلوچستان  
Gorband (a dam in Balochistan)
- **گور پت** | *gōrpat(t)* [ن] | گورگتی | گورگش،  
گورکاو | badger (Zool.)
- **گور جن** | *gōrġan* [ن] | قبر کیندونکی | قبر  
کن | grave-digger
- **گور چرین** ° | *gwarċarēn* [ن] | د هوسی  
خرخای | چراگاه آهو | grazing land (deer  
and gazelles)
- **گوردگ** | *gwardag* [ص] | جوړه شوی | بقیه  
طلب (سگ) | in heat (dog)
- **گوردگ بوتن \ بیگ** | جوړه کیدل (سپی) | بقیه  
طلب شدن (سگ) | be in heat (dog)
- **گورستان** | *gōrristān* [ن] | هدیره | حضیره |  
cemetery, graveyard
- **گور سوچ** | *gwarsōč* [ن] | د خيگر سوز |  
سوزش معده | heartburn, pyrosis (Med.)

- **گوتتن \ گوتگ** | *gwattitin / gwattag* [فم-آ  
گوتیت؛ آگوتیت] | نیول | گرفتن | seize
- **گوتک** | *gōtak* [ن] | گوتک | گوتک | 1)  
dew, ball of thread; 2) button
- **گوچتن \ گوجگ** <sup>۱</sup> | *gwaġitin / gwaġag*  
[فم-آگوجیت؛ آگوجت] | گول | خریدن |  
scratch
- **گوچتن \ گوجگ** <sup>۲</sup> ° | *gwaġitin / gwaġag*  
[فم-آگوجیت؛ آگوجت] | په نما نبول | نشان  
دادن | show, demonstrate
- **گوجگ** | *gwaġag* [ن] | تیغ (د نباتاتو نیالگی  
چی نوی شنه شوی وی) | نیش (نهال نباتات که  
نواز خاک بیرون شده باشد) | sprout
- **گوچران** | *gōċarān* ← گوک چران
- **گودان** | *gōdān* [ن] | تی | پستان | bosom  
(Anat.)
- **گودر** | *gōdir(r)* [ن] | غالبوزه | زنبور | wasp  
(Zool.)
- **گودی** | *gōdī* [ن] | د کور میرمن | کدبانو |  
mistress, hostess; housewife
- **گوډ** ° | *gōd* [ن] | ځنگون | زانو | knee  
(Anat.)
- **گور** ° | *gaur* ← گبر
- **گور** | *gōr* [ن] | گوره خر | wild ass; zebra  
(Zool.)
- **گور** | *gōr(r)* [ن] | قبر، مړستون | گور، قبر |  
grave, tomb
- **گور کرتن \ کنگ** | بنخول | به خاک سپردن |  
bury, entomb
- **گور** | *gwar* [ن] | 1) تپتر، 2) خوا | 1) سینه؛ 2)  
طرف | 1) chest; 2) side



**گوستنی** gwastinī [ص] | تیریدونکی | گذرا

temporary, provisional, transitional |

• گوستنیین دور | تیریدونکی مرحله | دوران گذار | transition period or time

**گوسک** ° gwask [ن] | گیلکی، خوسی |

calf (Zool.) | گوساله

**گوش** ° gauš [ن] | نسیم | breeze

• گوش کشتن \ کشگ | سیلی چلیدل | وزیدن نسیم | blow (breeze)

**گوش** gōš [ن] | غوږ | گوش | ear (Anat.)

• گوش کشتن \ کشگ | غوږ نیول | گوش کردن | listen; hearken, obey |

• گوش گپتن \ گرگ | غوږ نیول | گوش گرفتن | listen |

**گوشت** gōšt [ن] | غونبه | گوشت | meat,

flesh

• گوشت که گران انت صبورى ارزان انت (مٹ) | غونبی که قیمت دی، صبر خوارزان دی | گوشت اگر قیمت است، صبر و تحمل ارزان است | meat may be expensive, but patience is cheap (prov.)

**گوشگوشکی** gōšgōškī [ن] | پس پس |

سرگوشی | whispering

• گوشگوشکی کرتن \ کنگ | پس کول |

سرگوشی کردن | whisper

**گوشی** gōšī [ن] | پیرو | طرفدار | follower,

supporter, devotee

**گوک** gōk [ن] | غوا، غویی | گاو | cow, bull

(Zool.)

• گوکی که شیرآور انت شه شاخانی در انت (مٹ) | هغه غوا چی ډیری شیدی ورکوی له بنکرونو | خخه بی پیژندل کیږی | گاو شیرده از شاخهایش معلوم می شود | a good milker can be recognised by its horns (prov.)

**گورگ** gwarag [ن] | وری | بره | lamb

(Zool.)

**گورگیج** gōrgēg [ن] | د بلو خودیوی قبیلی

نوم دی | نام یکی از قبیله های بلوچ است | Gorgej (a tribe of the Baloch)

**گورم** gōrrum [ن] | گورم، د غویو گله | گورم،

گله گاو | cattle herd

**گورم** ° gwarm [ن] | خپه، مد او جزر | موج،

مد و جزر | wave; ebb and flow, the tides

**گورمان** ° gwarmān | ماته | برای من | for

me

**گورمپان** ° gōrumpān [ن] | غوبه | گاوچران

cowherd, cowpuncher, cowboy |

**گور و گیگ** gwar-u gēg [ن] | شاوخوا |

اطراف و جوانب | surroundings, environment

**گور و گیگا** gwar-u gēgā [لج] | د ... په

شاوخواکی | در اطراف | around, in the environment of

**گوره** gōra [ن] | بند (اوبه) | بند (آب) | dam

**گوزگ** gwazag ← گوستن \ گوزگ

**گوزگ جا** gwazaggā [ن] | لاره؛ نری، نیری

| راه؛ گذرگاه | way, path; crossing point; passageway, fording-place

**گوست** gwast ← گوستن \ گوزگ

**گوستگ** gwastag [مف] | تیره | گذشته |

last, by-gone; past

**گوستن \ گوزگ** gwastin / gwazag [مف-آ]

گوزیت؛ آگوست | پوری وتل | عبور کردن، گذشتن | cross, transit, pass

**گوله گردی** *gōlagardī* [ن] | سروی، بررسی

survey, examination |

**گولی** *gōlī* [ن] | تابلیت، گولی | تابلیت |

tablet, pill

**گوم** ° [ن] ? | شته | وجود |

existence, |

presence

**گومب** ° *gwamb* ← گومب

**گون** *gōn* [حا] | له... سره، د... سره؛ په | با،

همراه؛ به | همراه

• گون بوتن \ بیگ | ملگری کیدل، ملگریا کول

| همراه شدن، همراه بودن |

accompany; go |

along with

• گون جتن \ جنگ | گپول | یکجا کردن |

bring together, scrape together; mix

• گون داتن \ دیگ | زغلول، خغلول | دواندن،

گریختاندن |

hound, scamper |

• گون کپتن \ کپگ | د چا سره روانیدل | همراه

کسی رفتن |

go along with; accompany |

• گون کرتن \ کنگ | د چا سره ملگری کول | با

کسی همراه کردن |

send along with |

• گون یک دستا دو کوپک زرتگه نه بیت (مث) |

په یوه لاس دوی هندوانی نه اخیستل کیږی | دو

تربوز به یک دست گرفته نمی شود |

one can't hold two melons in one hand (prov.)

**گون** *gwan* [ن] | شنی | خنجک |

mastic tree |

(Bot.)

**گوناپ** ° *gōnāp* [ن] | خیره، عکس، تصویر |

چهره، نشانه، علامه |

face; sign; picture |

**گونب** ° *gwamb* [صن] | 1) زاویه؛ 2) کور |

1) angle, corner; 2) کج |

crooked, curved, inclined

**گونجک** *gwanğak* [ن] | ژاوله | ساجق |

chewing gum

**گوکتن \ گوکگ** *gwakkitin / gwakkag* [فل]

-آگوکیت؛ آگوکت | غپیدل | غوغو کردن |

bark, bay

**گوک چران** *gōkčarān* [ن] | غوبه |

گاوچران |

cowherd, cowpuncher, cowboy |

**گوکگ** *gwakkag* ← گوکتن \ گوکگ

**گوگ** <sup>۱</sup> *gōg* [ن] | پنډوسکی (هغه توپ چی په

سپورت کی استعمالیږی) | توپ آتشی که در

بازیهای سپورتی استعمال می شود |

*a ball which is set fire to for playing with*

**گوگ** <sup>۲</sup> *gōg* ° [ص] | ناپوهه | نادان |

ignorant, unknowing, foolish

**گوگ گوازی** *gōggwāzī* [ن] | د پنډوسکی

سره یوه لوبه ده | یک نوع بازی با توپ |

*a local ballgame*

**گول** ° *gōl* [ن] | سراب |

mirage, fata |

morgana; illusion

**گولتن \ گولگ** *gōlitin / gōlag* [فم-آ]

گولیت؛ آگولت | سروی کول، کتل | سروی

کردن، دیدن |

survey, examine; eye up |

**گولم** *gōlum* [ن] | یو ډول بوټی دی | یک نوع

بوته است |

*a bush*

**گولو** <sup>۱</sup> *gōlō* [ن] | گیلگی | گوساله |

calf |

(Zool.)

**گولو** <sup>۲</sup> *gōlō* ° [ن] | مینا |

enamel, gloss |

**گولوډن** *gōlōdan* [ن] | په نیمروز که د خای

نوم دی | نام محلست در نیمروز |

Golodan |

(place in Nimroz)

**گوله** *gōla* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی.

نام محلست در بلوچستان |

Gola (place in Balochistan)

**گوهری** [ن] *gauharī* | جوهری | گوهر فروش  
jeweller |

**گه** [ص] *gih* | خیالی، غوره | برازنده  
comely, becoming; graceful

**گهار** [ن] *guhār* | خور | خواهر | sister

**گهارزاتک** ← *guhārzātāk* | گهارزاک

**گهارزاک** [ن] *guhārzāk* | خوری، خورزه |  
nephew (sister's child) | همشیره زاده

**گهانج** ° [ن] ? | دیوه مرغه نوم دی. | نام  
مرغیست | *a bird*

**گهتر** [ص] *gihtir* | بنه | بهتر | better

**گهتری** [ن] *gihtirī* | بنه والی | بهتری |  
preference; improvement

**گهگیر** ° [صن] *gahgīr* | یاغی، سرغړونکی |  
یاغی | 1) rebel, insurgent; 2) rebellious, disobedient

• گهگیر کرتن \ کنگ | سرغړول | بی اطاعتی  
کردن، سرکشی کردن | be disobedient

• گهگیرین سر | سرلوپی | سربلند، سریاگی |  
proud; eminent, honoured

**گهور** ° [ن] *gahōr* | آس | اسپ | horse  
(Zool.)

**گهوروی** ° [ص] *gahōrwī* | سپور پر آس |  
سوار بر اسپ | riding on a horse

**گهید** [صن] *gahēd* | لیونی | دیوانه | mad,  
insane, crazy

**گی** ° [ن] *gī* | خیال، فکر | thought, mind,  
idea

**گیاب** [صن] *gayāb* | 1) وابنه؛ 2) سمسور، آباد  
1) گیاه؛ 2) آباد، خرم | 1) grass; weeds,  
pest plants; 2) prospering, flourishing

**گونج** ° [ن] *gwanč* | کخوپه | خریطه | bag,  
sac

**گونډ** [ص] *gwand* | کوچنی؛ لنډ، لنډیز |  
خورد؛ کوتاه، خلاصه | small, little;  
younger; short

**گونډ** ° [ن] ? | ور، دروازه | گذرگاه، دروازه |  
door, gate; crossing point

**گونډو** [ن] *gwandō* | ماشوم، وړوکی | طفل  
infant, baby, small child |

**گونډی** [ن] *gwandī* | وړوکتوب، ماشومتوب |  
طفولیت | childhood

**گونکلا** [ن] *gōnkalā* | خاپوری | چارغوک |  
crawl  
• گونکلا کرتن \ کنگ | په خاپوری تلل |  
چارغوک کردن | crawl

**گونکی** [ص] *gwanakī* | تیاره زرغون | سبز  
تیره | dark green

**گونگ** [ن] *gūnag* | طریقه، ډول؛ ورته | گونه؛  
شبهت | kind, manner, way; similarity, likeness

**گونی** <sup>۱</sup> [ن] *gōnī* | گونی، بوجی | بوجی |  
gunny sack

**گونی** <sup>۲</sup> [ن] *gonī* | تړون | معاهده |  
agreement, contract

**گوهر** [ن] *gauhar* | جوهر | جواهر | jewels,  
gems

**گوهر** [ن] *gōhar* | مهارت | skill, dexterity

**گوهر** [ن] *gwahr* | ساړه، یخ | سردی | cold,  
coldness; sensation of cold

• گوهر کرتن \ کنگ | د سړو احساس کول |  
احساس خنک و سردی کردن | be cold, feel  
chilly

- گیر بوتن \ بیگ | بختیدل | مصروف بودن |  
be busy
- گیر آورتن \ آرگ | لاس ته راوړل | به دست آوردن |  
achieve, acquire; obtain; earn
- گیر کپتن \ کپگ | گرفتاریدل | گرفتار شدن |  
be caught or arrested, be captured
- گیر کرتن \ کنگ | گرفتارول | گرفتار کردن |  
catch, arrest, capture

### گیرام ° *gīrām* [ن] | هیر | فراموشی |

- گیرام بوتن \ بیگ | هیریدل | فراموش شدن |  
forgetfulness; oblivion
- گیرام کرتن \ کنگ | هیرول | فراموش کردن |  
be forgotten
- گیرام کرتن \ کنگ | هیرول | فراموش کردن |  
forget

### گیر و دار *gīr-u dār* [ن] | اړودوړ، ازدهام | conflict; scuffle |

### گیری ° *gīrī* [ص] | لرغونی | باستانی | ancient; traditional

### گیش *gēš* [ص] | زیات، ډیر | بیش | more

### گیش پیداوړ *gēšpaidāwar* [ن] | اضافی | تولید | تولید اضافی | overproduction, surplus production

### گیشتر *gēštir* [ص] | زیاتره | بیشتر | more

### گیشترکی *gēštirkī* [صن] | اکثریت | 1) | majority; 2) most

### گیشتن \ گیشگ ° *gīštin / gīšag* [فل-آ] | گیشیت؛ آگیشت | بنکاریدل | ظاهر شدن | become apparent, be revealed

### گیش و گیوار ° *gēš-u gīwār* [ن] | نظم و ترتیب | order; arrangement

- گیش و گیوار بوتن \ بیگ | مرتبیدل | مرتب شدن |  
be arranged; be put in order
- گیش و گیوار کرتن \ کنگ | مرتبول | مرتب کردن |  
arrange, put in order

### گیابان *giyābān* [ن] | بیابان | بیابان | desert

### گیب *gaib* ← غیب

### گیبت *gaibat* ← غیبت

### گیبی *gaibī* ← غیبی

### گیتر *gētir* ← گهتر

### گیتن \ گیچگ ° *gētin / gēčag* [فم-آ]

- گیچیت؛ آگیت | غلبیلول، پرویخول؛ چانول |  
sieve; screen, sift; select, choose

### گیجتن \ گیجگ ° *gēğitin / gēğag* [فم-آ]

- گیجیت؛ آگیجت | اچول، تویول | انداختن، ریختن |  
throw, pour

### گیچگ *gēčag* ← گیتن \ گیچگ

### گیچن *gēčin* [ن] | پرویخ، غلبیل | غربال | sieve; filter

- گیچن کرتن \ کنگ | غلبیلول | غربال کردن |  
sieve; screen, sift

### گیدی ° *gīdī* [ن] | مخلوق، جهان، نړی | مخلوق، جهان | world, earth

### گیدی سوت ° *gīdīsaut* [ن] | اولسی سندره | ترانه های مردمی | folk song

### گیدی کسه ° *gīdīkissa* [ن] | اولسی کیسی | داستانهای مردمی | folk tale

### گیدی ناچ ° *gīdīnāč* [ن] | اولسی نڅا | رقص مردمی | folk dance

### گیر *gīr* [ص] | گرفتار | caught, captured

- گیر آتن \ آیک | گرفتاریدل | گرفتار شدن |  
be caught or arrested, be captured

**گیوار** ° [ن] *gīwār* | دو بیستانو لاره (د بنخو)

parting | خط میان موی (خانمها) |  
(women's hair)

**گیوارتن \ گیوارگ** ° *gēwārtin* /

*gēwārag* [فم-آگیواریت؛ آگیوارت] |  
part, split; | جدا کول | جدا کردن |  
separate

## ل

**لاب** ° [ن] *lāb* | وار | نوبت | turn

**لاپ** *lāp* [ن] | خیته | شکم | belly (Anat.)

**لاپدست** *lāpdast* [ن] | د پیچ ناروغی |

اسهال، پیچ | diarrhoea (Med.) |  
• لاپدست بوتن \ بیگ | اسهال کیدل | اسهال  
شدن | have diarrhoea

**لاپ پر** *lāppur* [ص] | برالبه | شکمدار |

pregnant  
• لاپ پر بوتن \ کنگ | برالبیدل | شکمدار شدن  
become or get pregnant |

**لاپ شودوک** *lāpšōdōk* [ن] | وروستی

ماشوم | آخرین طفل | | the last child (born by  
a woman)

**لاپ لیت** *lāplēt* [ن] | ضبط و پروت |

crawling on one's stomach  
• لاپ لیت کرتن \ کنگ | ضبط و پروت کول |  
craw on one's | ضبط و پروت کردن |  
stomach

**لاتین** *lātēn* ← لهتین

**گیشی** *gēšī* [ص] | زیاتی | اضافی |

additional; superfluous

**گیشینتن \ گیشینگ** ° *gīšēntin / gīšēnag*

← گیشینتن \ گیشینگ

**گیگ** *gēg* [ن] | فرصت، موقع | opportunity,

chance

• گیگ دیستن \ گندگ | فرصت ته کتل |  
فرصت پیدا کردن | take an opportunity |  
• منا اگه گیگی بیت | کله چی ماته فرصت وی |  
اگر فرصت پیدا کنم | at the first opportunity

**گیگ** ° ? :

• گیگ کرتن \ کنگ | ترتیبول | ترتیب کردن |

arrange, put in order

**گیمرتگ** *gēmurtag* [مف] | مراوی | پژمرده

faded; withered, pale |

**گیمرتتن \ گیمرگ** *gēmurtin / gēmurag*

[فل-آگیمریت؛ آگیمرت] | مراوی کیدل |  
پژمرده شدن | fade, wither

**گین** *gīn* [ن] | 1) پزه؛ 2) تنفس، ساه | 1) بینی؛

2) نفس | 1) nose; 2) breathing

**گیند** <sup>1)</sup> *gēnd* [ن] | د پیچ ناروغی | اسهال، پیچ

diarrhoea (Med.) |

**گیند** <sup>2)</sup> *gēnd* [ن] | کرگدن | rhinoceros

(Zool.)

**گینریچ** *gīnrič* ← گینریچ

**گینریچ** *gīnrēč* [ن] | والگی، زکام | ریزش |

cold (in the head), sniffles (Med.)  
• گینریچ بوتن \ بیگ | ریزش کیدل | ریزش کردن  
catch a cold, get the sniffles |

**گینگر** ° *gīngir* [ن] | وژونکی | کشنده |

murderer

**لاشه** *lāša* [ن] | لنب | نعش | corpse, dead  
body

**لاشی** *lāšī* [ن] | منبی | پایان حاصل فالیزو باغ  
end of harvest time (*gardening*) |

**لاکی** *lākī* [ن] | داو بو یو مرغه دی | نوعی  
مرغابیست | *a water bird*

**لاگ** *lāg* [ن] | خر | نر خر | male donkey,  
jackass (*Zool.*)

**لاگت** *lāgut(t)* [ن] | حوان خر | نره خر جوان |  
young he-donkey, young jackass (*Zool.*)

**لاگر** *lāgar* [ص] | ډنگر | لاغر | thin, lean

**لاگری** *lāgarī* [ن] | ډنگروالی | لاغری |  
thinness, leanness

**لال** *lāl* [صن] | لعل، سور | لعل، سرخ | ruby

**لالپری** *lālparī* [ن] | بنکلی، بنایست | زیبا،  
مقبول | beautiful, nice, handsome

**لاتین** *lāltain* ° [ن] | ډیوه | چراغ | lantern

**لاچ** *lālič* <sup>(۱)</sup> [ص] | غیر مطیع | نافرمان |  
disobedient

**لاچ** *lālič* ° <sup>(۲)</sup> [ن] | طمع، حرص | greed,  
avidity

**لاله** *lāla* [ن] | وروره | برادر | brother (*form*  
*of address*)

**لام** *lām* ° [ن] | 1) لنبکر؛ 2) جگره | لشکر؛  
1) army; 2) battle, fight | معركة

**لانپ** *lānt* ° [ن] | ناز، مکیز | ناز | affected  
manners; coyness; lackadaisical manners;  
coquetry

**لات** *lāt* [ن] | 1) تریاکی؛ 2) بیکاره، لت | 1)  
تریاکی؛ 2) بیکاره، تنبل | 1) opium addict;  
2) lazy, idle

**لاچار** *lāčār* [ص] | ناچاره، مجبور | ناچار |  
compelled, helpless

**لاچاری** *lāčārī* [ن] | ناچاری، مجبوری |  
لاچاری، مجبوری | distress, helplessness;  
coercion; necessity

**لاچونډ** *lāčawand* [صن] | لور | یله گرد، بی  
پروا | 1) deadbeat, bum; 2) inattentive, unobservant;  
unobservant;

**لاډ** <sup>(۱)</sup> *lād* ← لار

**لاډ** <sup>(۲)</sup> *lād* ° [ص] | عزیز، نازولی | عزیز،  
دوست، معشوق | dear, beloved

**لاډو** *lādō* [ن] | زونډی، زومبک | پوپک |  
tassel

**لاری** *lārī* [ن] | لاری، موتر | لاری، موتر |  
lorry; bus

**لاری هډگ** *lārīhaddag* [ن] | بس سټیشن، د  
سرویس تم خای | ایستگاه سرویس | bus stop

**لار** *lār* [ن] | جوش | boiling

• لار داتن \ دیگ | ایشول | جوش دادن | boil  
(*vt*), brew

• لار کرتن \ کنگ | ایشیدل | جوش کردن |  
boil (*vt*), brew

• لار وارتن \ ورگ | ایشیدل | جوش خوردن |  
boil (*vi*)

**لاش** *lāš* [ن] | لاش | لاش | corpse, cadaver

**لاشاری** *lāšārī* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی نوم  
دی | نام یکی از قبیله های بلوچهاست |  
*Lashari (tribe of the Baloch)*

**لبجگ** ° [ن] *labağag* | د خان سره خبری کول |  
یاوه گوئی | *soliloquy*

**لبز** [ن] *labz* | (1) ژبه؛ (2) کلمه، لغت | (1) زبان،  
لسان؛ (2) کلمه، لفظ، لغت | (1) language; 2) word

**لبزانت** [ن] *labzānt* | ادیب |  
literary man; writer

**لبزانک** [ن] *labzānk* | ادبیات |  
literature

**لبزانکی** [ص] *labzānkī* | ادبی |  
literary

**لبزانکی زوان** [ن] *labzānkīzuwān* | ادبی  
ژبه | زبان ادبی |  
standard language, high level language

**لبزپهم** [ن] *labzpahm* | مترجم |  
interpreter, translator

**لبزی** [ص] *labzī* | لفظی |  
linguistic

**لبیس** [ن] *libēs* | کالی، جامی | لباس، رخت |  
clothes, clothing; costume

**لب** [ن] *lap(p)* | لپه | مشت (اندازه) |  
a fistful

**لباش** ← *lapāš* | لپاشتن \ لپاشگ

**لباشان** ← *lapāšān* | پاشان

**لباشتن \ لپاشگ** [ن] *lapāštin / lapāšag* [فم-آ]  
لباشیت؛ آلباشت | هپول، غرچول | تیز  
خوردن، بلعیدن |  
devour, eat up, swallow up

**لپرزگ** [ص] *laparzag* | وارخطا، بی کنترول  
| وارخطا |  
embarrassed, confused

**لپوت** [ص] *lapōt* | گډ | مخلوط، ملوث |  
mixed; polluted

**لانتهو** ° [ن] *lāntō* | نته | نته (چوبی که دربینی  
شتر می اندازند) |  
*a peg of wood in a camel's nose*

• لانتیو جتن \ جنگ | نته کول | نته کردن |  
put a peg of wood in a camel's nose

**لانچتن \ لانچگ** [فم-آ] *lānčtin / lānčag*

لانچیت؛ آلانچت | غبنتل، پورته کول | بالا  
زدن (آستین یا پاچه شلوار) |  
roll up (one's sleeves or trouser legs)

**لانک** [ن] *lānk* | لونگ | لونگ |  
loincloth, wrap-over skirt

**لانگ** ← *lāng* | لانگ

**لانگو** ° [ن] *lāngō* | دم، خدمتگار، چوپر،  
مریی | نوکر، غلام، خدمتگار |  
servant; slave

**لاور** [ن] *lāwar* | لمن | دامن |  
lap, skirt

**لاهوئی** ° [ص] *lāhūtī* | آسمانی؛ مقدس؛  
خدایی |  
heavenly, celestial; holy; divine

**لایک** [ص] *lāyik* | لایق، وړ | لایق، سزاوار |  
worthy; fit; deserving

**لایکی** [ن] *lāyikī* | سړیتوب | انسانیت |  
humanity

**لب** [ن] *lab(b)* | ولور | تویانه |  
bride price, bride wealth (an amount of money or  
property or wealth given to the parents of  
a woman for the right to marry their  
daughter)

• لب داتن \ دیگ | ولور وړکول | تویانه دادن |  
give bride price

• لب کرتن \ کنگ | په ولور وړکول | به تویانه  
دادن |  
marry (vt)

• لب گپتن \ گرگ | ولور اخیستل | تویانه  
گرفتن |  
take bride price

**لپوس** *lapūs* [ن] | گرځند، یله گرد | کوچه

گرد، ویله گرد | vagabond, hoodlum

**لپوستن \ لپوسگ** *lapūsitin / lapūsag*

[فل-آلپوسیت؛ آلپوست] | ایله گردی کول

ویلہ گردی کردن، بی پروا بودن | vagabond, tramp

**لپه** *lappa* [ن] | خپه | موج دریا | wave

**لتار** *lattār* [ص] | ترپینولاندی کیدنه، لتار |

پایمال | crushed underfoot, trodden

**لتارتن \ لتارگ** *lattārītin / lattārag* [فم-]

آلتاریت؛ آلتارت | ترپینولاندی کول

پایمال کردن | crush underfoot

**لتر** *latar* [ن] | چوتی، خپلی | چیلی |

sandals

**لټ** *lat(t)* [ن] | لرگی | چوب | wood, stick

• لټ جتن \ جنگ | وهل، سزا ورکول | جزا

دادن، زدن | beat; punish

• لټ شه وتی بتا خوره جنت (مټ) | لرگی له خپلو

وینو پیدا کوی | چوبخوار از خود درخت پیدا

می شود | the wood itself nourishes the

wood worm (prov.)

**لټ** *lut(t)* ← لټتن \ لټگ

**لټ باز** *latbāz* [ن] | کوتک مار | چوب باز |

fighter

**لټتن \ لټگ** *luttitin / luttig* [فم-آلتیت؛ آ

لټت] | لوټول | چور کردن | rob, loot

**لټک** *littik* [ن] | لکی | دُم | tail

**لټ و پل** *lutt-u pul* [ن] | شوکه، شکونه |

راهزنی | highway robbery

**لټی** *lattī* [صن] | 1 | لرگین، د لرگو؛ 2 | بنانک |

1) | چوبی؛ 2) | یک نوع کاسه چوبی | 1)

wooden; 2) a large wooden bowl

**لټینی** *lattēnī* [ن] | تسکره (هغه چوکات چی

تابوت یا مری ورباندی اینسودل کیچی) |

چارپایی که تابوت توسط او حمل می شود |

death-bed, bier

**لج** *lağ* [ن] | 1 | مخالفت، تینگار؛ 2) | عزت،

حجاب | 1) | ستیزه، پافشاری؛ 2) | عزت، حجاب

1) quarrel, violence; persistence; 2) |

honour, esteem; veil, curtain

**لج** *lağ* [ن] | 1 | بنخه؛ 2) | ننگ، ناموس؛ 3) |

شرم | 1) | زن؛ 2) | ننگ، ناموس؛ 3) | شرم | 1)

wife; 2) honour, reputation; 3) shame,

disgrace

**لج پال** *lağpāl* [ص] | محجوب، ستره، باحیا

| محجوب، باحیا | veiled; modest, coy

**لج پالی** *lağpālī* [ن] | محجوبیت، ننگ پالنه

| محجوبیت، باحیایی | modesty,

shamefacedness

• لج پالی کرتن \ کنگ | ننگ پر خای کول |

ننگ به جا آوردن | be modest in appearance

**لجوج** *lağūğ* [ص] | سخت، ممسک |

obstinate; mulish

**لجوز** *lağūz* [ص] | سخت، حریص | greedy

**لجی** *lağgī* [ص] | شرمیدونکی | محجوب،

باحیا | modest, coy

**لچ** *lač* ← لچتن \ لچگ

**لچ** *lič* [ن] | خته | گل | mud, clay

**لچ** *luč* [ص] | سونتیی؛ بی لاسه سپی؛ معیوبه

لاس | لچ، چنته | a | crippled, maimed



## لخشتن \ لخشگ laxštin / laxšag [فم-آ]

لخشیت، آبخشت | بنویدل | لخشیدن، لغزیدن | slip, stumble

**لد** lad [ن] | 1) خرخای؛ 2) خنگل | 1) چراگاه؛ 2) جنگل | 1) grassland, pasture; 2) forest, wood

**لد** lad(d) [ن] | کوچ | moving, roaming | from place to place; migration

**لد** lad(d) [ن] ← لدتن \ لدگ

**لد** lid [ن] | خوشایی | سرگین | dung

**لدبوجی** ladbūgī [ق] | منزل په منزل | منزل | به منزل | from place to place, by stages

**لدتن \ لدگ** ladditin / laddag [فل-آلدیت؛ آلدیت] | کوچ کول | کوچ کردن | move, roam from place to place, migrate; decamp, set off

**لدتن \ لدگ** liditin / lidag [فم-آلدیت؛ آلدیت] | توئیدل (ویبسته) | ریختن (مو) | fall out (hair)

**لدتن \ لدگ** ludditin / luddag [فل-آلدیت؛ آلدیت] | په ناز او نخرو تلل، په مکیز مکیز تلل | خرامان خرامان رفتن | strut, walk gracefully

**لدر** ladar(r) [ص] | لدر | بی غم باش، بی پروا | inattentive, unobservant

**لدو بار** ladd-u bār [ن] | کډه | کوچ و بار | moving (from one place to settle in another)

• لدو بار بو تن \ بیگ | کډه لرل | کوچ و بار شدن | be moving

• لدو بار کرتن \ کنگ | کوچ کول | کوچ کردن | move; decamp, set off

person who lost one hand or the fingers of one hand

**لچ** ° [ن] ? | تندی | پیشانی | forehead

**لچتن \ لچگ** laččitin / laččag [فل-آ] | لچیت؛ آلچت | نبلیدل | چسپیدن | stick (vi), cling, adhere

**لچر** lačar [ص] | لچر | 1) quarrelsome, brawler; 2) stubborn; 3) immodest

**لچک** ° ličik [ن] | پتی، د سردستمال | دستمال سر | headscarf

**لچگ** laččag ← لچتن \ لچگ

**لچه** ° lača [ن] | غزل | Ghazal, lyric poem, love poem; ode (Lit.)

**لچه کار** ° lačakār [ن] | غزل ویونکی شاعر | غزل سرا | poet (composer of lyric poems or odes)

**لچی** ° lačči [ص] | ناکاره | بی کاره | idle, incapable of doing anything useful

**لچینتن \ لچینگ** laččēntin / laččēnag

[فم-آلچینیت؛ آلچینت] | نبلول | چسپاندن | stick (vt), cause to adhere

**لحاظ** lihāz [ن] | لحاظ | point of view, respect

• په... لحاظا | د... په لحاظ کی | به لحاظ... | for; concerning, because of; on account of

**لحاظ داری** lihāzdārī [ن] | احترام | respect

**لحد** lahad [ن] | لحد | niche in the side of a tomb

**لخ** lux [صن] | یخ | ice; icy

• لسهین آهو | چاغه هوسی | آهوی چاق |  
sleek gazelle

**لشکر** *laškar* [ن] | لنبکر | لشکر | army,  
division (Mil.)

• لشکر کرتن \ کنگ | لنبکر کول | لشکر کشی  
کردن | mobilise

**لعل** *la'l* ← لال

**لقب** *laqab* [ن] | لقب | title of honour

**لک** *lak(k)* [ن] | لک (سل زره) | لک (صد  
هزار) | Lak (unit in the numbering  
system, equal to 100 thousand)

**لکتاب** *lakatāb* [ص] | خورند | آویزان |  
hanging, suspended; hung up  
• لکتاب کرتن \ کنگ | خړول | آویزان کردن،  
آویختن | hang

**لکترومک** *lakatrōmuk* [ن] | دبنتی بوتی دی  
| نام گیاه دشتی است | a steppe herb

**لکړ** *lakkar* [ن] | لکړه، امسا، دلاس لرگی |  
چوب دست | walking stick

• لکړ جتن \ جنگ | له لکړی سره تلل | قدم زدن  
با عصا | walk with (the help of) a stick

**لکنډگ** *lakundag* [ن] | نیم سوخلی لرگی |  
چوب نیم سوخته | singed wood

**لکم** *lukum* [ن] | دوندړ کړی | حلقه | ring,  
hoop

**لگ** *lag(g)* ← لگتن \ لگگ

**لگاشتن \ لگاشگ** *lagāštin / lagāšag* [ن] |  
آلگاشیت؛ آلگاشت | موبنل | مالیدن | rub

**لگام** *lagām* [ن] | واکي | لجام | reins (horse  
track)

**لډینتن \ لډینگ** *lidēntin / lidēnag* [ن] |  
لډینیت؛ آلډینت | د بیخه ایستل | از بیخ  
کشیدن | eradicate

**لډی لډ** *laddīlad* ° [ن] | بار | بارو بنه |  
baggage

**لډینتن \ لډینگ** *laddēntin / laddēnag* [ن] |  
آلډینیت؛ آلډینت | لیرېډول | دیگرې را کوچ  
دادن | force or cause to move; relocate,  
resettle

**لذت** *lizzat* [ن] | خوند | لذت | pleasure,  
enjoyment; delectation

**لرد** *lurd* [صن] | لوش، خټه | لوش | muddy,  
splashed with mud; turbid

**لرد لرد** *lurdhurd* ° [ن] | د اوریخو کبسته  
پورته کیدل | زیر و رو شدن ابرها |  
conglomeration of clouds

**لرزتن \ لرزگ** *larzitin / larzag* [ن] |  
لرزیت؛ آلرزت | ریرېډیدل | لرزیدن |  
tremble

**لرزینتن \ لرزینگ** *larzēntin / larzēnag* [ن] |  
لرزینیت؛ آلرزینت | دپول،  
لرژول | لرزاندن | cause to tremble; shake

**لر** *lar* [ن] | 1) لرې؛ 2) لرې، فهرست؛ 3) کتار |  
1) سلسله؛ 2) فهرست؛ 3) قطار | 1) chain,  
series; 2) list; 3) line

**لر** *lur* [ن] | تیغ، توره | تیغ، شمشیر | sword

**لس** *las(s)* [ص] | غونډ، ټول | تمام، همه،  
مجموع | all, whole, entire

**لس و لوړ** *lass-u lōr* [ص] | گډوډ | درهم و  
برهم، مخلوط | mixed up, in confusion

**لسه** *lassa* ° [ص] | چاغ | چاق | fat

**لگور** *lagōr* [ص] | بی غیرته، ډارن،

ویریدونکی | بی غیرت، ترسو | cowardly, fearful

**لگوری** *lagōrī* [ن] | 1) ویره؛ 2) بی همتی | 1)

ترس؛ 2) بی همتی | 1) fear; 2) lack of ambition or spirit; irresoluteness

**لگینتن** \ **لگینگ** *laggēntin / laggēnag*

[فم-آلگینیت؛ آلگینت] | لگول | به هم وصل کردن؛ روشن کردن | fit, connect

**لل** *lal(l)* [صن] | گنگ، بی ژبی | گنگ، لال |

dumb

**لمب** *lamb* [ن] | لمبه | flame

**لمبوک** *lambōk* [فا] | شعله ور | flaming;

inflamed

**لمپ** *limp* [ن] | نزله | آب بینی | bodily

discharge (from nose, eyes, ears)

**لمپشک** *limpušk* [ن] | کتر | التهاب بینی |

catarrh (Med.)

**لمش** *lamaš* [ن] | غویی | گاونر کلان | stock

bull (Zool.)

**لمه** *lamma* [ن] | لمبه | شعله | flame

**لنت** *lunt* [ن] | شونډه | لب | lip (Anat.)

**لنتک** *luntuk* :

• لنتک کرتن \ کنگ | شونډه چیچل | لب چندن

tremble one's lips |

**لنج** *lung* [ص] | تیاره | تاریک | dark

• لنج بوتن \ بیگ | تیاره کیدل | تاریک شدن |

darken (vi)

• لنج کرتن \ کنگ | تیاره کول | تاریک کردن |

darken (vt), make dark

**لنډ** *land* [ن] | غین | کیر | prick, dong (sl.)

**لگت** *lagat* [ن] | لغته | لگد | kick(ing)

• لگت بوتن \ بیگ | ترپنولاندی کیدل | لگد

شدن | be kicked, be trod on |

• لگد جتن \ جنگ | ترپنولاندی کول | لگد

زدن | kick |

• لگت داتن \ دیگ | ترپنولاندی کول | لگد

کردن | tread on, trample |

**لگتمال** *lagatmāl* [ن] | ترپنولاندی کیدنه |

پایمال، لگد مال | trampled, trod (upon) |

• لگتمال بوتن \ بیگ | ترپنولاندی ریزمریز

کیدل | لگد مال شدن | be trampled |

• لگتمال کرتن \ کنگ | ترپنولاندی ریزمریز

کول | لگد مال کردن | trample |

**لگتن** \ **لگگ** *laggitin / laggag* [فم-آ]

لگیت؛ آلگت | 1) لگیدل؛ 2) خبر اخیستل |

1) اصابت کردن؛ 2) خبرگیرا شدن | 1) hit, fall

upon; 2) visit, see

**لگر** *lagar* [ص] | لوخ | لچ | naked, bare |

• لگر بوتن \ بیگ | لخیدل | لچ شدن | take

off one's clothes; strip; be stripped of one's clothes; undress (oneself)

• لگر کرتن \ کنگ | لخول | لچ کردن | strip

off one's clothes, make naked

**لگشتن** \ **لگشگ** *laguštin / lagušag* [فل-آ]

لگشیت؛ آلگشت | بنوئیدل | لغزیدن | slip,

stumble

**لگشینتن** \ **لگشینگ** *lagušēntin /*

*lagušēnag* [فم-آ] لگشینیت؛ آلگشینت |

بنویول | لغزاندن، لخشاندن | cause to slip,

stumble (vt)

**لگو** *lagau* [ن] | لگلگ، چغنی | لگلگ |

stork (Zool.)

**لواش** *lawāš* [ن] | پاستی | چپاتی | *kind of thin flat bread*

**لوپ** *lōp* [صن] | 1 | گونبه؛ 2 | سیمه؛ 3 | تنگ  
1) corner, | تنگ | 2) منطقه؛ 3 | تنگ |  
angle; 2) region; 3) close, cramped

**لوت** *lūt* [ن] | چول، وچ دښت | بیابان، بی آب |  
desert, arid region

**لوتی** <sup>۱</sup> *lūtī* [ن] | دم | حجام، دلاک، سازنده |  
 juggler, impostor

**لوتی** <sup>۲</sup> *lūtī* [ص] | ډیر تری | بسیار تشنه |  
very thirsty

• لوتی بوتن \ بیگ | تری کیدل | تشنه شدن |  
become thirsty

• لوتی کرتن \ کنگ | تری کول | تشنه کردن |  
make thirsty

**لوپ** <sup>۱</sup> *lōt* [ن] | غوښتنه | فراخوان، طلب |  
wish, will; demand

**لوپ** <sup>۲</sup> *lōt* [ن] | لوپ (پیسې) | نوټ (پیسې) |  
banknote

**لوپ** <sup>۳</sup> *lōt* ← لوپتن \ لوپتگ

**لوپایینتن \ لوپایینگ** *lōtāyēntin /*

*lōtāyēnag* [فم-آلوپایینت؛ آلوپایینت] |  
راغوښتل | فرا خواندن |  
call, summon, send for

**لوپتن \ لوپتگ** *lōtītin / lōtag* [فم-آ]

لوپتیت؛ آلوپت | غوښتل | خواستن |  
wish, want; intend; need, beg; ask, request

• لوپتنی درمان دیگ انت (مث) | د غوښتلو

درمل ورکول دی | علاج خواستن دادن است |  
the remedy for begging is to give (prov.)

**لوپوک** *lōtōk* [فا] | سوالگر | سائل |

beggar, needy

**لنډ** <sup>۲</sup> *land* ° [ص] | مجرد خوان | جوان مجرد |  
young unmarried man |

**لنډی** *landī* [ص] | لنډ؛ ۲ | نینبنداره (ژبه) | 1 |  
کوتاه؛ ۲ | زبان دراز | 1) short; 2) sharp-  
tongued

**لننگ** *lunkug* [ن] | گوته | انگشت |  
finger (Anat.)

**لنگ** *lang* [ص] | گوډ | لنگ | lame

• لنگ بوتن \ بیگ | گوډیدل | لنگ شدن |  
become lame

• لنگ کرتن \ کنگ | گوډول | لنگ کردن |  
make lame, paralyse

**لنگ** *ling* [ن] | پښه | لنگ؛ پای | leg  
(Anat.)

**لنگ** *lung* [ن] ← لانک

**لنگار** *langār* [ن] | یوی | قلبه |  
ploughing

• لنگار کرتن \ کنگ | یوی کول | قلبه کردن |  
plough

**لنگر** *langar* [ن] | 1 | د بیړی لنگر؛ ۲ | لنگر

(زیارت) | 1 | لنگر کشتی؛ ۲ | لنگر (زیارت) |  
1) anchor; 2) alms-house

**لنگر** *langar* ← لگر

**لنگوته** *lingōta* [ن] | لنگی | دستار |  
turban

**لنگ و لاش** *lang-u lāš* [ص] | گوډ و مات |  
لنگ و لاش | shattered; disabled

**لنگی** *lungī* [ن] | لنگی، بگری، گونگی |

لنگی، دستار |  
turban (Pashtun style)

**لوا** *liwā* [ن] | لوا |  
brigade (Mil.)

**لوار** *lawār* [ن] | دوی | تابستان |  
summer

## لوډينتن \ لوډينگ *lūdēntin / lūdēnag*

[فم-آلوډينيت؛ آلوډينت] | له بيخه ايستل |  
eradicate | بيخ کن کردن، ريشه کن کردن

**لورالايي** *lōrālāyī* [ن] | په بلوچستان کې د  
ځای نوم دی | نام محليست در بلوچستان |  
*Loralayi (place in Balochistan)*

**لوړی** *lōrī* ← لوړی

**لوز** *lauz* ← لوز

**لوزانت** *lauzānt* ← لوزانت

**لولک** *lūluk* [ن] | حشره | *insect (Zool.)*

**لوس** ° [ن] | گڼ ځنگل | جنگل انبوه |  
dense forest

**لوش** *lūš(š)* [ص] | زړنه | خت | murky

**لوش** *lauš* [ن] | د هندوانی او خټکی پوتکی |  
peel of melon | پوست خربوزه و تربوز

**لوک** *lūk* [ن] | اوبس | شترنر | *male camel*  
(*Zool.*)

**لوگ** *lōg* [ن] | کور | خانه | house

**لوگار** ° *lōgār* [ص] | معطر | fragrant;  
sweet-smelling

**لوگ بی بی** *lōgbībī* [ن] | د کور میړمن |  
کدبانو | mistress

**لوگ واجه** *lōgwāḡa* [ن] | د کور څښتن |  
صاحب خانه | master or owner of the  
house; host

**لوگی** ° *lōgī* [ن] | میړمن | خانم | wife

**لونگ** *lūling* [ن] | یو ډول بوټه ده | یک نوع  
بوټه است | *a bush*

**لوجر** ° [ن] | دوا | medicine,  
medicament

**لوچ** *lūč* [ص] | لڅ | لچ | naked, bare

• لوچ بوتن \ بیگ | لڅیدل | لچ شدن | take  
off one's clothes; strip; be stripped of  
one's clothes; undress (oneself)

• لوچ کرتن \ کنگ | لڅول | لچ کردن | strip  
off one's clothes, make naked

• لوچین مردم شه آيا نه ترسیت (مث) | لوخ د اوبو  
خخه نه ویریرې | آدم برهنه از آب نمی ترسد | a  
naked person is not afraid of water  
(prov.)

**لوچک** *lūčak* [صن] | لوچه | لچک |  
vagabond, hoodlum

**لوچی** *lūčī* [ن] | بندتیا | برهنگی |  
nakedness, bareness, nudeness, nudity

**لوح** *lauh* [ن] | تخته | لوح | blackboard

**لوډ** *lōd* [ص] | گډ، مشترک | جمعې؛ مخلوط  
common |

• لوډ بوتن \ بیگ | گډیدل | مخلوط شدن | be  
mixed

• لوډ کرتن \ کنگ | گډول | مخلوط کردن |  
mix

• لوډین واوندی | گډ مالکیت | مالکیت جمعې  
common property |

**لوډ<sup>(۱)</sup>** *lūd* [ن] | سیلی | خاکباد، گردباد |  
whirlwind, cyclone

**لوډ<sup>(۲)</sup>** ° *lūd* [ن] | تگ | رفتار | walk, way  
of walking

• لوډ کرتن \ کنگ | په ناز او نخرو تلل، په مکیز  
مکیز تلل | خرامان خرامان رفتن | strut, walk  
gracefully

**لوډی** *lōdī* [ن] | لولی | لولی؛ جوگی | Luri  
(craftsmen and musicians)

**لهم** ° *lahm* [ص] | سخت، شدید | شدید، زیاد

heavy; many, much |

• **لهمین غم** | سخت غم، لوی غم | اندوه شدید |  
deep sorrow

**لیاز** *liyāz* ← لحاظ

**لیب** *laib* [ن] | لوبه، ساتیری | بازی؛ ساعت

تیری | game; pastime, amusement |

• **لیب داتن \ دیگ** | ساتیری کول | ساعت تیری  
کردن | while away the time |

• **لیب جتن \ جنگ** | ساتیری کول | ساعت تیری  
کردن | while away the time |

• **لیب کرتن \ کنگ** | لوبی کول | بازی کردن |  
play (a game)

**لیبرال** *lībrāl* [صن] | لیبرال | liberal

**لیبرالیزم** *lībrālīzm* [ن] | لیبرالیزم |  
liberalism

**لیپ** *lēp* [ن] | برستن | لحاف | cover

**لیت** *lēt* [ن] | رغرند | غلت | roll(ing)

• **لیت داتن \ دیگ** | رغرول | غلتاندن | roll  
(vt), cause to wallow

• **لیت کرتن \ کنگ** | رغریدل | غلتیدن | roll  
(vi), wallow

• **لیت وارتن \ ورگ** | رغریدل | غلت خوردن |  
roll (vi), wallow

**لیتتن \ لیتگ** *lētītin / lētītag* [فم-آلیتیت؛ آ

لیتت] | رغریدل | غلتیدن | roll (vi),  
wallow, welter

**لیتنتن \ لیتینگ** *lētēntin / lētēnag* [فم-

آلیتینیت؛ آلیتینت] | چپه کول، نسکورول،  
ارول | چپه کردن، غلتاندن | overturn,  
capsize; roll (vt), cause to wallow

**لیدر** *līdar* [ن] | مشر، لارنبود | پیشوا |  
leader

**لولی** *lōlī* [ن] | لولی | لولو | lullaby

**لون** ° *laun* [ن] | رنگ | colour

**لونجان** ° *lūngān* [ص] | خورند | آویزان |

hanging, suspended, hung up

**لوند** *lawand* [صن] | لوند | لوند | lewd or  
shrewish (woman)

**لونچ** *lōnd* [ص] | بیضوی | oval

**لونکه** *lūnka* [ن] | گوله | لقمه | morsel,  
mouthful, piece

**لونگ** *lawang* [ن] | لونگ | pink, carnation |  
(Bot.); Clove

**لوه** ° *lōh* [ص] | کلک، تینگ | مستحکم |  
firm, solid

**لوهار** ° *lōhār* [ن] | پنس | آهنگر | smith

**لویی** *lōyī* [ن] | چوهنی دیگ | دیگ چدنی |  
cast-iron pot

• **لویی که لاره کنت وتی لنتانا سوچیت (مٹ) |**  
دیگ چی ایشی خپلی شوندی په سوزی | دیگ  
که جوش می خورد لبهای خودش را می سوزاند  
a boiling pot broils its lips (rim) (prov.) |

**لهتین** *lahtēn* [ص] | یوشمیر | یک اندازه |  
few, some, a couple of

**لهجه** *lahġa* [ن] | لهجه | dialect

**لهدی** ° *lahdī* [ن] | خنگل | جنگل | forest,  
wood

**لهدی مزار** ° *lahdīmazār* [ن] | د خنگله  
زمری | شیر جنگل | Asiatic lion (Zool.)

**لهر** ° *lahr* [ن] | خپه | موج | wave

**لهر** *lahr* ← لار

**لیگار** ° [صن] | 1 | خیره؛ ۲ | خیرن | 1

چرک؛ ۲ | چرکین | 2 | dirt, grime, pus; 2) | dirty

**لیلام** [ن] | لیلام | auction, public sale

**لیلامی** [ص] | لیلامی | bought in an action; second hand

**لیلان** ° [ص] | آسان | easy

**لیلایتن \ لیلایگ** ° [فل] | خوبی کول |

خوشی کردن، سرودن | rejoice; make merry

**لیلو** [ن] | یو ډول فولکلوری سندره ده |

نوعی از سرودهای فولکلوریک است | folk song, love song

**لیلو** [ص] | بنه، بنکلی، زیبا | زیبا،

قشنگ، خوب | good; beautiful, handsome, nice

**لیم** [ن] | لیم | لحیم، لیم | soldering

• لیم کرتن \ کنگ | لیم کول | لحیم کردن | solder, braze

**لیمار** [ن] | پیروان | جوره | amniotic

sac (Biol.)

**لیمبو** [ن] | لیمو | lemon (Bot.)

**لینجک** [ن] | جفتگیری (سپی) |

جفتگیری (سگ) | mating (dogs)

• لینجک بستن \ بندگ | جفتگیری کول (سپی)

| جفتگیری کردن (سگ) | mate (dogs)

**لیوی** ° [ن] | سپاهی، د شپی پیره دار |

پهره دار، سپاهی | soldier watchman, guard;

**لیده** *līda* ← لیړه

**لیران** ° [ص] | نا کراره | نا آرام |

anxious, worried, concerned (about)

**لیړه** [ن] | اوښ | شتر نر | male camel,

bull (Zool.)

• لیړه وتی بار او ته بارت مگه واجهی جی و جانا

لوتیت (مټ) | اوښ خپل بار په خپله وړی، خود

خپل څښتن څخه نوازش غواړی | شتر خود

بارش را می برد، اما نوازش صاحبش را می

خواهد | a camel carries its load alone, but

desires its owner's caress (prov.)

**لیړی** [ن] | لړمی | پت | nettle-rash,

hives (Med.)

• لیړی کرتن \ کنگ | لړمی کیدل | پت کشیدن

break out in a nettle rash |

**لیسو** ° [ن] | نازک خادر | چادر نازک | a

thin veil

**لیگار** ← *līgār*

**لیک** [ن] | خط؛ نښه | خط؛ نشان | letter;

sign, indication

**لیکتن \ لیکگ** [فم-آ] *līkkitin / līkkaḡ*

لیکیت؛ آلیکت | لیکل | نوشتن | write

**لیکو** <sup>(۱)</sup> [ن] | د بلوڅو یو ډول سندره ده |

نوع سرود فلکلوری بلوچی است | folk song;

work song, travel song, sad song

**لیکو** ° [ن] | شمیر | حساب |

account, reckoning; score

**لیکوک** [فا] | منشی؛ لیکونکی |

منشی؛ نویسنده | secretary; writer

**لیکه** <sup>(۱)</sup> *līka* ← لیکو<sup>(۱)</sup>

**لیکه** ° [ن] | عقیده، باور | belief,

faith; opinion; idea

**مادن** ° *mādan* [ن] | لویه لاره | شاهراه، جاده  
main road; highway |

**ماده گوک** *mādagōk* [ن] | غوا | گاو ماده |  
(female) cow (Zool.)

**ماده مرگ** *mādamurg* [ن] | چرگه | ماکیان  
hen (Zool.) |

**ماده هر** *mādahar* [ن] | خره | خرماده |  
female donkey, jenny-ass (Zool.)

**مادیان** *mādiyān* [ن] | اسپه | مادیان | mare  
(Zool.)

**مار** <sup>(۱)</sup> *mār* [ن] | مار | snake (Zool.)

• مار و ارتگ شه کلھین ریزا ترسیت (مث) | مار  
چیچلی له پری ډا پیری | مار گزیده از ریسمان  
سیاه و سفید می ترسد | one bitten by a  
snake fears a black-and-white rope  
(prov.)

**مار** <sup>(۲)</sup> *mār* ← مارتن \ مارگ

**ماراج** ° *mārāḡ* [ن] | لوی راجا | راجای بزرگ  
maharaja |

**ماراجه** ° *mārāḡa* ← ماراج

**مارپت** *māripat* [ن] | پیژندگلوئی | معرفت |  
knowledge; acquaintance, familiarity

**مارتن \ مارگ** ° *māritin / mārag* [ن] - آ

ماریت؛ آمارت | احساسول، په خاطر کی  
راورل | احساس کردن، به خاطر آوردن |  
call to mind, remember

**مار خورک** *mārxōrak* [ن] | مارخورکه (یو)  
ډول مرغه دی | نوعی عقاب است | short-  
toed eagle (Zool.)

**مارگ** *mārag* ← مارتن \ مارگ

## م

**ما** *mā* ← اما

**مات** *māt* ← ماس

**مات بند** ° *mātband* [ن] | سلسله، لپی |  
series; succession; order, |  
سلسله |  
sequence

**مات کوه** *mātkōh* [ن] | لوی غر | کوه بزرگ |  
high mountain

**ماتو** *mātō* [ن] | میره | مادراندر، نامادری |  
stepmother

• ماتو ماسه نه بی (مث) | میره مور کیبری نه |  
مادراندر مادر نمی شود | a stepmother  
doesn't become a mother (prov.)

**ماتی** *mātī* ← ماسی

**ماتی لنکگ** ° *mātīlunkag* [ن] | غتیه گوته |  
انگشت شست | thumb (Anat.)

**ماتی** ° *mātī* [ن] | تارو | تیهو (مرغ دشتی) |  
francolin (Zool.)

**ماجب** *māḡub* [ن] | تنخواه، معاش | wages,  
salary

**ماجره** *māḡira* [ن] | د قبر دیوال | چهار  
دیواری اطراف قبر | fence of a tomb

**ماد** *mād* [ن] | تومنه | مایه | starter (for  
making yogurt), mettle, ferment

• ماد کرتن \ کنگ | تومنه کول | مایه کردن شیر  
leaven (milk) |

**مادگ** *mādag* [صن] | بنخینه | ماده |  
female; doe, sow (Zool.); slut



**ماش** *māš* [ن] | می | ماش | *a kind of pulse*  
(Bot.)

**ماش و برنج** *māš-u biring* [ص] | ماش و

برنج | *1) a rice dish; 2) greying, tinged*  
with grey

**ماشه** *māša* [ن] | ماشه | trigger

**ماشین** *māšīn* [ن] | ماشین؛ موتر | ماشین،

موتر | *car, automobile; machine*

**ماشین اهر کنگ** *māšīnarkanag* [ن] | ماشین

جورول | ماشین سازی | *mechanical*  
engineering; car industry

**ماک** *māk* [ن] | لوبیا | *haricot bean (Bot.)*

**ماگو** *māgau* [ن] | خسوف، ترنده | خسوف |

*lunar eclipse (Astr.)*

**مال** *māl* [ن] | مال، شته | مال، هستی |

*property, wealth; livestock*

• مال جتن \ جنگ | مالونه شپل | مواشی را به  
خارج از خانه راندن | *drive the livestock out*  
of the stable

**مالدار** *māldār* [ن] | کوچی، مالدار | مالدار،

دامپرور | *stock-breeder, nomad*

**مالداری** *māldārī* [ن] | کوچیتوب، مالداری |

مالداری، دامپروری | *stock-breeding, stock*

*farming; livestock husbandry*

• مالداری په امید نه بی (مث) | مالداری په هیله

نه کیپی | مالداری به امید نمی شود | *stock-*

*breeding cannot be done with hope alone*

(prov.)

**مالگ** *mālag* [ن] | ماله | harrow; palette-

knife, spatula

**مال مچی** *mālmādi* [ن] | شته، پانگه |

سرمایه، هستی | *capital (Econ.); property*

**مار مهرگ** *mārmuhrag* [ن] | زارموره |

مهرمهره | *antidote, counter poison;*

*bezoar-stone; amulet*

**ماری** *mārī* [ن] | بادی اوبن، ماری اوبن | شتر

بادی | *race camel*

**ماری** *mārī* [ن] | مانی | قصر | palace

**مازگ** *māzag* [ن] | فال | فالی که با گره زدن تار

از پشم شتر صورت می گیرد | *thread from*

*camel hair, used in augury*

• مازگ بستن \ بندگ | فال کتل | فال دیدن |

*tell sb. 's fortune*

**ماس** *mās* [ن] | مور | مادر | mother

• ماسانه سوت ماتوا سوت | د مور زپه و نه

سوخیده، دمیری زپه و سوخیده | دل مادر

نسوخت، دل مادر اندر سوخت | *the mother's*

*heart didn't break, the stepmother's heart*

*broke (idiom., i.e. what's it got to do with*  
*you?)*

**ماس براس** *māsbrās* [ن] | ناسکه ورور |

برادر اندر | *half-brother, uterine brother*

**ماستین** *māstēn* [و] | کاشکی | I wish, O

*that!, if only*

**ماسرند** *māsrānd* [ن] | د مور قوم | اقوام

مادر | *mother's clan or tribe; matrilineal*

*relatives*

**ماسکوم** *māskaum* ← ماسرند

**ماس میدیا** *māsmēdiyā* ° [ن] | د دلییزو

اطلاعات و وسائل | وسائل اطلاعات جمعی |

*mass media*

**ماسی** *māsī* [ن] | موری | مادر جان؛ جان مادر

mother; my son, my daughter (*forms of* |

*address*)

- مان ترتن \ ترگ ° | اخته کیدل (په یوه کار) |  
گرفتار کاری شدن | *be busy or involved with sth.*
- مان جتن \ جنگ | 1) په اوبو کی گډیدل؛ ۲)  
پوری کول | 1) در آب در آمدن؛ ۲) چکه کردن |  
1) go into the water; 2) dip, immerse
- مان داتن \ دیگ | تړل، بندول | بستن؛ بند  
کردن | *apply to, patch*
- مان داشتن \ دارگ | لگول، سیخل | آتش زدن  
*set on fire, set alight* |
- مان ریتن \ ریچگ | 1) تنور لگول؛ ۲) یرغل  
کول؛ ۳) خرڅای ته یرغل کول (د پسونورمه) |  
1) به تندور آتش انداختن؛ ۲) هجوم بردن، حمله  
کردن؛ ۳) به چراگاه هجوم بردن (رمه) | 1)  
*lighten the oven; 2) attack; 3) flee (flock of sheep)*
- مان شردتن \ شردگ ° | نښتل | چسپیدن |  
*stick (vi), cling, adhere*
- مان گشتن \ گشگ | پییل | به رشته کشیدن  
*thread* |
- مان گیجتن \ گیجگ | پیل کول | آغازیدن |  
*start, begin*
- مان گیشتن \ گیشگ ° | نښتل | برخورد کردن  
*encounter, come in contact with*
- مانا<sup>۱</sup> *mānā* [ن] | معنی | *meaning*
- مانا<sup>۲</sup> *mānā* [ن] | تنگ | *honour, reputation*
- مانجین *māngjīn* ← میانجین
- مان شان ° *mānšān* [ن] | بری | غلبه |  
*victory*
- مان شانوک ° *mānšānōk* [فا] | بریالی |  
غالب | *victorious, winning*
- مان شانی ° *mānšānī* [ن] | قبضه، بری |  
قبضه | *power, authority*
- مانگ *mānag* ← منتن \ مانگ

مال و مت ° *māl-u mat* [ن] | مال او متاع |  
مال و متاع | *goods*

مالوم *mālūm* [ص] | معلوم | *known*

مالومدار *mālūmdār* [ص] | خرگند، ښکاره |

معلومدار، هویدا | *evident, obvious, clear*

• مالومدار بوتن \ بیگ | خرگندیدل | هویدا  
شدن | *become evident or obvious, appear*

• مالومدار کرتن \ کنگ | خرگندول | هویدا  
ساختن، روشن ساختن | *make known; reveal*

مالومداری *mālūmdārī* [ن] | خبرداری |

آگاهی | *knowledge, cognizance, notice*

ماله *māla* [ق] | مهال، وخت | وقت | *early, soon*

مالی *mālī* [ص] | مالی | *financial*

• مالیین سال | مالی کال | سال مالی | *fiscal year, financial year*

مالیات *māliyāt* [ن] | مالیات | *taxes*

ماما *māmā* [ن] | ماما | *uncle (mother's brother)*

مامک ° *māmak* [ن] | یو ډول گانه ده | نام

نوعی از زیور بلوچهاست | *an ornament of local jewellery*

مامیز *māmēz* :

• مامیز کرتن \ کنگ | مستقیم تلل | مستقیم  
رفتن | *run towards*

مان<sup>۱</sup> *mān* [حا] | په | به | *to, into*

مان<sup>۲</sup> *mān* :

• مان آتن \ آیک | 1) پیل کول (په یوه کار)؛ ۲) په  
شخړه پیل کول | 1) آغاز کردن (کار)؛ ۲) در آویز  
شدن | *1) start, begin; 2) raise a quarrel*

**ماهگر** *māhgir* [ن] | خسوف، ترنده | خسوف  
lunar eclipse (Astr.) |

**ماهگو** *māhgau* ← ماگو

**ماهل** ° *māhal* [ص] | وحشی | wild

**ماه لنج** *māhlunğ* ← مهلنج

**ماهی** <sup>(۱)</sup> *māhī* [ن] | ماهی، کب | ماهی | fish  
(Zool.)

**ماهی** <sup>(۲)</sup> *māhī* [ق] | میاشتنی، دیوی میاشتنی؛  
هره میاشت | هر ماه؛ ماهانه |  
every month; once a month, by the month

**ماهگیر** *māhīgir* [ن] | کب نیونکی | ماهیگیر  
fisher, fisherman |

**ماهگیری** *māhīgiri* [ن] | د ماهیانو بنکار،

کب نیول | ماهیگیری | fishing, fishery  
• ماهیگیری کرتن \ کنگ | کب نیول، د ماهیانو  
بنکار کول | ماهی گرفتن؛ ماهیگیری کردن |  
fish, go fishing

**مایي** ° *māyī* [ن] | میرمن، پیغله | خانم،  
دوشیزه | woman, girl

**مبارک** *mubārak* [ص] | مبارک | blessed,  
happy, auspicious

**مبارکبایی** *mubārakbāyī* [ن] | مبارکی |  
congratulations

**مبارکی** *mubārakī* [ن] | مبارکی |  
congratulations

• مبارکی داتن \ دیگ | مبارکی ورکول |  
congratulate | مبارکی دادن |

**مپت** *mupt* [ص] | وریا | مفت، رایگان |  
gratis, free of cost or charge

**مان گیش** ° *māngēš* [ن] | نښته | برخورد |  
encounter, contact

**ماه** *māh* [ن] | 1) سپوږمۍ؛ ۲) میاشت | 1)  
هلال، ماه؛ ۲) ماه | 1) moon; 2) month

**ماهتاب** *māhtāp* [ن] | سپوږمۍ | مهتاب |  
moonlight

**ماهتاپی** *māhtāpī* [ص] | د سپوږمۍ شپه |  
مهتابی | moonlight night

**ماهتاک** *māhtāk* [ن] | میاشتنی | ماهنامه |  
monthly

**ماه‌دیم** *māhdēm* [ص] | لمر مخی؛ بنکلی |  
ماهرو | moon-faced; beautiful; belle

**ماه چکا** ° *māhčakkā* [ص] | بنکلی | مهگونه  
moon-like, beautiful |

**ماه رنگ** *māhrang* [ص] | بنکلی، زیبا،  
بنايسته | مهرنگ، مهگونه، زیبا | moon-  
like; beautiful, nice, belle

**ماهرو** ° *māhrau* [ن] | ریبیار | قاصد،  
خبررسان | messenger, carrier

**ماهرو** *māhrū* [ص] | لمر مخی؛ بنکلی |  
ماهرو | moon-faced; beautiful; belle

**ماهکان** ° *māhikān* [ن] | سپوږمۍ | مهتاب  
moonlight |

**ماهکانی** ° *māhikānī* [ص] | سپوږمۍ شپه |  
مهتابی | moonlight night

**ماهکج** ° *māhkağ* [ص] | بنکلی | مهگونه |  
moon-like, beautiful

**ماهگ** *māhig* [ن] | غولانځه | پستان | udder  
• ماهگ کرتن \ کنگ | غولانځه کول | آستن |  
be heavy with young (Zool.)

tray, dish | غوری | [ن] *mağma* **مجمه**

مجنا *mağnā* [ص] | مجنون، لیونی | مجنون |  
insane

مجول *muğōl* [ن] | بیدیه | بجل |  
knucklebone

• مجول کرتن \ کنگ | بیدیه کول | بجل بازی  
کردن | play with knucklebones

مچ <sup>۱</sup> *mač(č)* [ن] | د کجوری ونه | درخت خرما  
date tree, date palm (Bot.) |

مچ <sup>۲</sup> *mač(č)* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم  
دی | نام محلست در بلوچستان | Mach  
(place in Balochistan)

مچ <sup>۱</sup> *muč(č)* [ص] | ټول | همه |  
all; every

• مچ بوتن \ بیگ | تولیدل | جمع شدن، اجتماع  
کردن | assemble, congregate (vi); come  
together

• مچ کرتن \ کنگ | راتولول | جمع کردن |  
assemble, congregate (vt), gather

مچ <sup>۲</sup> *muč(č)* [ص] | پټ | پت |  
covered; closed

• مچ کرتن \ کنگ | پټول (د سترگو) | بستن  
(چشم) | close (eyes)

مچکایی *muččakāvī* [ن] | میتینگ، جلسه |  
meeting, gathering

مچکدگ *mačkadag* [ن] | نخلستان | palm-  
grove

مچ کنوک *mučkanōk* [فا] | ټولوونکی | گرد  
آورنده | collector; compiler

مچگ *mičag* ← میتن \ مچگ

مچلی <sup>۰</sup> [ن] ? | خپیره | سیلی | slap (in the  
face)

مپت ور *muptwar* [صن] | تیارخور |  
مفتخور، تیارخور | 1) parasitic(al); 2)  
parasite; sponger

مپت و کلزی *mupt-u kalazī* [ق] | مفت و  
کلزی | مفت و رایگان | free (of charge),  
gratis

متالو <sup>۰</sup> *mitālō* [ص] | خپ، پیکه | پیکه |  
grey; embarrassed, ashamed

متر <sup>۰</sup> *matar* [ن] | خاخی | قطره | drop

متل *matal* [ن] | متل | ضرب المثل | proverb

مت *mat* | جوړه، اتل، په خیر | مانند، مثل،  
چون | similar, likewise; alike

مت *mat(t)* [ن] | گل، ادلوان، بدلون | گل |  
mud

مت <sup>۱</sup> *mut(t)* [ن] | موت | مشت | fistful

مت <sup>۲</sup> *mut(t)* ← مچ <sup>۲</sup> *muč*

متک *mittik* [ن] | مندکه | سنجدک، چچوله  
(بخش حساس آله تناسلی زن) | clitoris  
(Anat.)

مثال *misāl* [ن] | مثال | example

مچ *muğ* [ن] | دوری؛ بوربورکی، دورپوړکه، د  
باران طوفان | خاکباد؛ گردباد، طوفان باران |  
sandstorm; cyclone, hurricane, typhoon

مجاز *muğāz* [ص] | روا | جایز، مجاز |  
permitted, allowed; authorised, licensed,  
permissible

مجال *mağāl* [ن] | وخت | مجال |  
opportunity

مچگ *mağg* [ن] | ماغزه | مغز | brain  
(Anat.)

**مدت کار** *madatkār* [ن] | مرستیال،  
 مرستندوی | مددگار | aid, assistant

**مدگ** *madag* [ن] | ملخ | locust;  
 grasshopper (Zool.)

**مدی** ° *mudī* [ن] | هغه بنه چي ماشوم ته تي  
 ورکوي | خانم شیرده | nursing mother

**مدی** *madī* [ن] | پانگه، شته؛ شی | سرمایه،  
 دارایی؛ اموال؛ متاع | capital (Econ.);  
 property, wealth; goods

**مر** (۱) *mir* ← مرتن \ مرگ

**مر** (۲) ° *mir* [ن] | میړه | میش | ewe (Zool.)

**مر** *marr* ← مرتن \ مرگ *marrin / marrag*

**مراد** *murād* [ن] | مراد | desire, wish,  
 intention

**مراد رهنبد** *murādrahband* [ن] | مرانامه  
 program (Pol.) |

**مراگه** *murāgāh* [ن] | 1) مجلس، دربار،  
 محفل؛ ۲) د میلی خای | 1) دربار، مجلس،  
 محفل؛ ۲) میله جا | 1) gathering, meeting,  
 assembly; court; 2) place of excursions;  
 leisure area

**مرتد** *murtad* [ن] | مرتد | apostate;  
 backslider

**مرتن \ مرگ** *murtin / mirag* [فل-آمریت؛  
 آمرت] | مرکیدل | مردن | die, decease

**مرتن \ مرگ** *marrin / marrag* [فل-آ  
 مریت؛ آمرت] | د چا پروا یا اطاعت کول |  
 اطاعت ویا پروای کسی را داشتن | obey

**مرثیه** *marsiya* [ن] | ویرنه | مرثیه | elegy,  
 lamentation

**مچو** ° *mačū* [ن] | یو ډول وړه بیړۍ ده | نوع  
 کشتی، قایق | freight carrying ship

**مچوگ** ° *mačūg* ← مچو

**مچهو** ° *mačhū* ← مچو

**مچی** *mučči* [ن] | غونډه، جلسه | میتینگ،  
 جلسه | meeting; gathering

**محبت** *muhabat* [ن] | دوستی، مینه | محبت  
 love, affection |

**محراب** *mihrāb* [ن] | محراب | mihrab (a  
*niche in the wall of a mosque that  
 indicates the Qibla, i.e. the direction of  
 Kaaba that Muslims should face when  
 praying)*

**محشر** *mahšar* [ن] | محشر | gathering-  
*place of mankind on the Day of  
 Judgement (Rel.)*

**محکم** *mahkam* [ص] | ټینگ | محکم |  
 solid, stable

**مخالف** *muxālīf* [ص] | مخالف | opposed,  
 averse

**مخسد** *maxsad* [ن] | مقصد | aim, intention

**مخلوک** *maxlūk* [ن] | خلگ | مخلوق، خلق |  
 creature

**مداری** *madārī* [ص] | مداری | orbital

**مدام** *mudām* [ق] | مدام، تل | همیشه، مدام |  
 always, all the time; continually

**مدان** ° *mudān* ← مدام

**مدت** *madat* [ن] | مرسته، کومک | مدد،  
 کمک | help, aid; support; assistance;  
 relief

is disappointed by a friend, he turns towards his enemy (*prov.*)

**مردم آزار** *mardumāzār* [ن] | آزاروونکی |

oppressor, tyrant; man-  
tormenting; inhumane

**مردم اشماری** *mardumišmārī* [ن] | سر

شمیرنه | سرشماری | census

**مردم پچار** *mardumpağār* [ن] | انسان

پیشودونکی | مردم شناس | anthropologist,  
ethnologist

**مردم پجاری** *mardumpağārī* [ن] | انسان

پیشندنه | مردم شناسی، انتروپولوجی |  
anthropology, ethnology

**مردم دار** *mardumdār* [ص] | بنه معاشرته |

با معاشرت | accessible, sociable; friendly

**مردم گری** *mardumgirī* [ن] | سريتوب،

اخلاق | آدمگری، اخلاق | morals; morality;  
humaneness

**مردی** *mardī* [ن] | (1) شهوت؛ (2) نارینتوب،

میرانه | (1) شهوت؛ (2) مردانگی | (1) lust;  
passion; concupiscence; virility; 2)  
masculinity, manliness; bravery

**مردیکه** *mardīka* [ن] | منی، نطفه | sperm

**مرشی** *maršī* ← مروچی

**مرضی** *marazzī* [صن] | د میرگی؛ میرگن |

میرگی | epileptic

**مرگ** *mark* [ن] | مرینه | مرگ | death

• مرکی پلان جوړ کنوک | د مرگ پلان جوړوونکی |  
intending a murder |

**مرکب** *markab* [ن] | سپرلی | سواری | rider

**مرگ** *mirag* ← مرتن \ مرگ *murtin / mirag*

**مرچ** *murč* [ن] | مرچکی | مرچ | pepper

**مرچک** *murčak* ← مرچ

**مرچی** *marčī* ← مروچی

**مرد** *mard* [صن] | (1) میړه؛ (2) غیرتمن؛ (3)

میړنی | (1) شوهر؛ (2) غیرتی؛ مرد؛ (3) مردانه |  
1) husband; man; 2) courageous, manful;  
3) male

• مردین زاگ | سپری | مرد | man

• مرد بوتن \ بیگ | میړه کیدل | مرد بودن |  
behave manfully; be man enough (to do  
*sth.*)

• مرد کرتن \ کنگ | لویول، روزل | بزرگ کردن،  
تربیه کردن | bring up; educate

• مردا بکش بلی آبی کمیاه گش (مث) | میړه  
مړکړه او سپکه ویی مه | مرد را بگش، اما حقیر  
مپندار | you may kill a man, but you  
should never talk about his foibles (*prov.*)

**مردار** *murdār* [ن] | مردار | carrion, dead

corpse

**مردک** *mardak* [ن] | سپری | مردکه | fellow,

lad

**مردگ** *murdag* [ن] | مړی | مرده، میت |

dead, dead person

• مردگ وصیته کنت و زندگ وتی کارا کنت |  
مړی به ډیرڅه وایی، که یی څوک و منی | مرده  
وصیت می کند، اما زنده کارش را می نماید |  
the deceased has a last will, the bereaved  
does his own job (*prov.*)

**مردم** *mardum* [ن] | سپری | مرد، انسان |

man; person

• مردم شه دوستا جتگ بیت دیم په دشمناروت  
(مث) | سپری چی دوست څخه ناامیده شی، مخ  
پر د بنمن ورځی | انسان که از دوست ناامید  
شود به دشمن رو می آورد | when somebody

**مري** <sup>(۲)</sup> *marī* [ن] | یو ډول وزه دی | نوعی بز  
است (حيوان) | *a kind of goats*

**مريخ** *marīx* [ن] | مريخ | Mars (Astr.)

**مريتن** \ **مرينگ** *marrēntin / marrēnag*

[فم-آمرينيت؛ آمرينت] | فرمانبرداري كول |  
فرمانبرداري كردن | obey

**مير** <sup>(۱)</sup> *mir* [ن] | جگره، جنگ | جنگ، پرخاش  
fight; feud; quarrel; battle |

**مير** <sup>(۲)</sup> *mir* ← مرتن \ مرگ

**ميرا** *marā* [ن] | غيرت، عزت، تنگ | courage;  
bravery; honour

**ميرادار** *marādār* [ص] | تنگيال، غيرتمن |  
صاحب غيرت، صاحب تنگ | gentleman;  
courageous person; man of honour

**ميراداري** *marādārī* [ن] | ميرانه | غيرت |  
courage; bravery; honour

**ميرايينتن** \ **ميرايينگ** *marāyēntin /*

*marāyēnag* [فم-آمرايينيت؛ آمرايينت] |  
جنگول | جنگ انداختن | put to fight; incite  
*sb. to fighting*

**ميرايي** *mirāyī* [ن] | جگره | جنگ | fight,  
war

**ميرتن** \ **ميرگ** *miritin / mirag* [فل-آ]

ميرت؛ آمرت | جگره كول | جنگ كردن |  
fight; make or wage war

**ميرمير** <sup>°</sup> *mirmir* [ن] | سوداگر | (Muslim)  
shopkeeper

**مير و جنگ** *mir-u gang* [ن] | جنگ او جگره

| جنگ و جدال | feud, war

• مير و جنگ بوتن \ بيگ | جنگ او جگره كيدل  
| جنگ و جدال بودن | be at feud

**مرگ** *marrag* ← مرتن \ مرگ / *marritin*  
*marrag*

**مرگ** *murg* [ن] | مرغه | مرغ | bird (Zool.)

**مرگ** *marg* ← مرگ

**مرگاپ** <sup>°</sup> *murgāp* [ن] | خروبي | سيرآب  
(سيل) | flood

**مرگرو** <sup>°</sup> [ن] ? | كوتره | كبوتر | pigeon  
(Zool.)

**مرگ سليمان** *murgisilēmān* [ن] | ملا

چرگك | هدهد | hoopoe (*Upupa epops*,  
Zool.)

**مرگی** *margī* [ص] | مرژواندی | مردنی |  
dying; moribund; doomed to die

**مرمرگ** *mirmirag* [ق] | ورو ورو | آهسته  
آهسته | slowly; without hurry

**مروارد** *murwārid* [ن] | مرغلره | مرواريد  
pearl

**مروچ** *marōč* [ق] | اوس | فعلاً، حالا |  
now; by now; currently

**مروچی** *marōčī* [صق] | نن ورخ؛ نننی |  
امروز؛ امروزه | today; present-day,  
today's; contemporary

• مروچيین روچا | په دی ورخو کی | در این زمان  
nowadays, these days, in our day |

**مروچی باندا** *marōčībāndā* [ق] | نن سبا |  
امروز و فردا | within the next few days

**مره** *mara* [ن] | بندیز | قيود | bonds, ties

**مري** <sup>(۱)</sup> *marī* [ن] | د بلوخیو یوه قبيله ده | قبيله  
ایست از بلوچها | Marri (tribe of the  
*Baloch*)

**مزن پانادی** *mazanpānādī* [ن] | پراخوالی  
| گسترش | extension; spreading

**مزن تمهلان** ° [ص] | دافتخار خاوند |  
صاحب افتخار | honourable; respectable

**مزند** *muzind* [ن] | ماهیت |  
essence; nature

**مزن دیوان** *mazandīwān* [ن] | لویه غونډه  
| اسامبله عمومی | general assembly

**مزن شان** *mazanšān* [صن] | 1 | ددبده؛ د شان  
او ددببې خاوند | 1 | شان و شوکت؛ ۲ | صاحب  
شان و شوکت | 1 | glory, pomp; splendour;  
2) glorious, pompous, grandiose

**مزن گوات** *mazangwāt* [ن] | نومیالی،  
مغرور | مشهور، مغرور | famous; well-  
known; proud; haughty

**مزن لاپ** *mazanlāp* [ن] | گیډور | شکم کته  
| glutton, wolverine

**مزن میر** *mazanmīr* [ن] | معتبر |  
notability

**مزن میری** *mazanmīrī* [ن] | معتبری |  
reputation, good standing; noblesse

**مزن نام** *mazannām* [ص] | نومیالی |  
مشهور | famous, well-known

**مزن واک** *mazanwāk* [ن] | ابر قدرت |  
great power, big power

**مزن ویی** *mazanwayī* [ص] | وده | نشو و  
نمو کرده | flourishing, prospering

**مزن هبر** *mazanhabar* [ن] | لاپو، لاپوک |  
گرافه گوی، لافوک | braggart, blowhard;  
show-off

• مړو جنگ کرتن \ کنگ | جنگ او جنجال کول  
| جنگ و جدال کردن | feud

**مړوک** *mirōk* [فا] | جنگیال | جنگجو،  
سلحشور | fighter; militant, brave

**مزن** *muz(z)* [ن] | اجرت | wages, salary  
• مزداتن \ دیگ | اجوره ورکول | اجرت دادن |  
pay (wages)  
• مزگپتن \ گرگ | اجوره اخیستل | اجرت  
گرفتن | be paid; be in pay

**مزار** *mazār* [ن] | زمري | شیر | lion (Zool.)  
**مزد** *muzd* ← مز

**مزگ** *mizzag* [ن] | خوند | مزه | taste

**مزن** *mazan* [صن] | 1 | لوی؛ ۲ | مشر | 1 |  
بزرگ، کلان؛ ۲ | زعیم | 2 | big; great  
eldest; chief, leader  
• مزین بنمال | لویه پانگه | سرمایه بزرگ |  
high finance  
• مزین تړنډو ° | اساسی لوری | جهت عمده |  
mainstream

• مزین سوداگری | لوی تجارت | تجارت عمده  
wholesale (trade) |  
• مزین کاردار | عمومی منشی | منشی عمومی  
general secretary |  
• مزین هشکنات | لویه وچه | قاره | continent

**مزن بازار** *mazanbāzār* [ن] | صدر بازار |  
hypermarket; superstore

**مزن پانډ** ° *mazanpānd* [ص] | امتدا |  
امتداد یافته | extended; prolonged;  
drawn; stretched

**مزن پاناد** *mazanpānād* [ص] | پراخ |  
گسترده، وسیع | wide, vast; extended;  
wide-ranging



**مستال** ° *mistāl* ← مثال

**مستگ** *mastag* ← بستگ

**مستیگ** *mastīg* [ص] | مست و مغرور |

unrestrained

**مسخال** *misxāl* [ن] | مثقال | *measure of*

weight

**مسسک** *masisk* [ن] | میچ | مگس | *fly*

(Zool.)

• مسسک چیزی نه کنت، دلا بده کنت (مث) | میچ  
خه کولی شی خو خوا بده کپی | مگس چیزی  
a fly doesn't | نمی کند، مگر دل بد می شود |  
do anything, but it hurts our hearts (prov.)

**مسک** *misk* [صن] | 1 | مشک؛ 2 | تورنجن | 1

مشک؛ 2 | مشکین | 1) musk; 2) musky

**مسکرا** *maskarā* [ن] | 1 | خندا؛ 2 | توکی

تکالی | 1 | خنده؛ 2 | خنده و مزاح | 1) smile;  
2) laughter, joke

**مسکه** *miska* [ن] | کوچ، کوچی | مسکه |

butter

**مسکین** *miskīn* [صن] | خوار، غریب | فقیر،

بیچاره | poor, wretched

**مسلمان** *musulmān* [ن] | مسلمان | Muslim

**مسلمانی** *musulmānī* [صن] | مسلمانی |

Mohammedanism; living as a Muslim

**مسمار** ° *mismār* :

• مسمار کرتن \ کنگ | ورائول | ویران کردن |  
destroy

**مسیت** *masīt* [ن] | مسجد، جومات | مسجد |

mosque

**مش** *muš* ← مشتت \ مشگ

**مزن هور** ° *mazanhōr* [ن] | خلیج | *gulf*  
(Geogr.)

**مزنی** *mazanī* [ن] | برتری | *superiority,*  
*supremacy*

**مزنی لوپت** *mazanīlōt* [ص] | عظمت طلب،  
لوی غوښتونکی | عظمت طلب | *greedy of*  
*glory or fame*

**مزواک** *muzwāk* [ن] | دنداسه، مسواک |  
مسواک | *a wooden tooth-brush, made*  
*from tree bark*

**مزور** *muzzūr* [ن] | مزدور | *day labourer,*  
peon

**مژ** ° *muž* [ن] | جذام | *black leprosy (Med.)*

**مژک** *mužžuk* [ص] | موزی | 1) harmful; 2)  
greedy

**مس** *mis* [ن] | مس | copper

**مسافر** *musāfir* [ن] | مسافر | *traveller;*  
passenger

**مسافر جا** *musāfirgā* [ن] | مسافر خانه |  
hostel, lodge; hotel

**مسافری** *musāfirī* [ن] | مسافری | *travel,*  
journey, voyage; being away

**مست** *mast* [ص] | مست | 1) drunk,  
drunken; intoxicated; 2) lustful, randy; 3)  
ungentle

**مستاگ** *mistāg* [ن] | زیری | مژده | *good*  
news; glad tidings

**مستاگر** *mistāgir* [ن] | استازی | مژده رسان  
messenger of good news |

**مستاگی** *mistāgī* [ن] | خانی، دزیری په مقابل  
کی پیسی | مژده گانی | *money or gifts*  
*given to the messenger of good news*

**مشگ** *mušulg* [ن] | دیوه اغزی میوه ده | بریا  
*fruit of a thorn-bush*

**مشین** *mašīn* [و] | شاید، ممکنه ده | به فکرم،  
شاید | may be, probably

**مصری** *misrī* [صن] | 1) مصری؛ 2) مصری  
توره | 1) مصری؛ 2) نبات مصری؛ 3) شمشیر  
مصری | 1) Egyptian; 2) a sword made of  
*Egyptian steel (as mentioned in classical  
poetry); 3) candy*

**مطلب** *matlab* [ن] | مطلب |  
subject, matter, |  
question, affair

**مظاهره** *muzāhira* [ن] | مظاهره |  
demonstration

**معتبر** *mu'tabar* [صن] | معتبر | 1)  
honoured; venerable; noble 2) noble man,  
prominent person

**معتبرواکی** *mu'tabarwākī* [ن] |  
aristocracy |

**معجزه** *mu'ğiza* [ن] | معجزه |  
wonder

**معراج** *mi'rāğ* [ن] | معراج |  
ascension (to |  
heaven)

**معشوق** *ma'sūq* [ص] | معشوق |  
beloved; |  
lover

**معلم** *mu'alim* [ن] | بنوونکی | معلم |  
teacher

**معلمی** *mu'alimī* [ن] | معلمی |  
teaching

**معلوم** *ma'lūm* ← مالوم

**معنی** *ma'nā* ← مانا

**مغراز** *mağrāz* [ن] | بیاتی، غیچی | قیچی |  
scissors

**مشت** *mušt* [ن] | موتی، موت | مشت |  
fist |  
• مشت جتن \ جنگ | په سوک وهل | مشت زدن  
punch |

**مشتن** \ **مشگ** *muštin / mušag* [فم-آ-  
مشیت؛ آمشت] | موبل | مالیدن |  
rub; |  
bray

**مشرپ** *mušrup* [ن] | باشی |  
overseer (of a |  
Sardar)

**مشک** *mašk* [ن] | ژی | مشک آب |  
water- |  
skin; leathern bottle

**مشک** <sup>1)</sup> *muššak* [ن] | شیطان چراغ | چهل  
چراغ، چراغ شیطانک |  
*a self-made oil* |  
lamp

**مشک** <sup>2)</sup> *muššak* [ن] | جاسوس |  
spy

**مشک** *mušk* [ن] | موبک | موش |  
mouse |  
(Zool.)

**مشکل** *muškil* [ص] | مشکل، گران | مشکل |  
difficult; hard

• مشکل بوتن \ بیگ | مشکلیدل | مشکل شدن  
become difficult, be complicated |  
• مشکل کرتن \ کنگ | مشکلول | مشکل  
ساختن | complicate; make difficult

**مشکول** *muškūl* [ص] | مصروف، اخته |  
مشغول، مصروف |  
busy, engaged

• مشکول بوتن \ بیگ | مشغولیدل | مصروف  
شدن | be busy

• مشکول کرتن \ کنگ | مشغولول | مشغول  
ساختن | busy sb., task

**مشکولی** *muškūlī* [ن] | مصروفیت؛ ساعت  
تیری |  
occupation; amusement, pastime, |  
sport

**مشگ** *mušag* ← مشتت \ مشگ

**مل** ° (۳) *mal* [ن] | اوبه لگول، آبیاری | آبیاری  
irrigation |

• مل داتن \ دیگ | اوبول، اوبه لگول | آبیاری  
irrigate | کردن

**مل** ° (۴) *mal* [ن] | غیرباز | کشتی گیر، پهلوان  
wrestler |

• مل گپتن \ گرگ | غیره نیول | کشتی گرفتن |  
wrestle

**مل** (۱) *mall* [ن] | خته، خاوره | گل رُس | clay

**مل** ° (۲) *mall* [ن] | خرخای | چراگاه | pasture;  
grassland

**ملا** *mullā* [ن] | ملا | mullah

• ملا گشیت بدی، نه گشیت بزور (مث) | ملا  
وایی راکره، نه وایی چی واخله | ملا می گوید  
که بده، نمی گوید که بگیر | a mullah says  
“Give!”, he doesn't say “Take!” (prov.)

**ملار** ° *malār* [ن] | د شرابو جام | جام شراب |  
wine glass

**ملار** *mulār* [ن] | بانو | مژه | eyelash

**ملاکه** *mullāka* [ن] | پتن، پتنگ، کوکی |  
پروانه | butterfly (Zool.)

**ملال** *malāl* [ن] | رنخ، پریشان | ملول، پریشان  
wearied, sad; dejected |

**ملام** *malām* [ن] | (1) بدی، (2) جریمه؛ (3) بدل |

(1) رشوت؛ (2) جریمه؛ (3) عوض | (1) bribe; 2)  
punishment, penalty; 3) compensation

• ملام داتن \ دیگ | بدی ورکول | رشوت دادن  
bribe, give a bribe |

• ملام گپتن \ گرگ | بدی اخیستل | رشوت  
گرفتن | take a bribe

• ملام وارتن \ ورگ | بدی اخیستل | رشوت  
خوردن | take bribes

**مفتی** *muftī* [ن] | مفتی | mufti (expounder  
of Islamic law)

**مقتدی** *muqtadī* [ن] | مقتدی | follower (in  
prayer)

**مقدم** ° *muqadam* [ن] | د پاری مشر | زعیم  
foreman; charge-hand |

**مقصد** *maqṣad* ← مقصد

**مقناطیس** *miqnātīs* [ن] | مقناطیس |  
magnet

**مک** ° *mak* [ن] | درونه، بنخونه | گور |  
grave, tomb

• مک کرتن \ کنگ | په مئکه کی بنخول | در  
زمین گور کردن | bury

**مکار** *makkār* [ص] | ریاکار، چلباز | مکار |  
deceitful; sly, crafty

**مکاری** *makkārī* [ن] | مکاری، چلبازی |  
deceitfulness; slyness

**مکران** *makurān* [ن] | په بلوچستان کی د خای  
نوم دی. | نام محلیست در بلوچستان |  
Makran (place in Balochistan)

**مکری** *makkārī* [ن] | لرگی چی غرکه پری  
خرپری | چوبی که مشک شیر به آن آویزان می  
شود | suspended beam on which a milk  
sack is hung

**مکسک** *makisk* ← مسسک

**مگه** *maga* [حج] | خو | مگر، لیکن | but,  
however

**مل** ° (۱) *mal* [ن] | آس | اسپ | horse (Zool.)

**مل** ° (۲) *mal* [ص] | ساری، مثال | هم مانند،  
مثل | alike; equal

**ملک گیر** *mulkgīr* [ص] | پراختیاغوبنوتونکی

expansionist | توسعه طلب |

**ملک گیری** *mulkgīrī* [ن] | پراختیاغوبنوتنه

expansionism | توسعه طلبی |

**ملکموت** *malkamūt* [ن] | عزرائیل | Azrael

(angel of death)

• ملکموتا به دگری زاگا چه پروا انت (مث) |

عزرائیل د هیخ چا پروا نه لری | عزرائیل پروای

فرزند کسی را ندارد | the angel of death

doesn't give a damn about the child of others (prov., cf. death is no respecter of persons)

**ملکی** *mulkī* [ص] | ملکی | governmental;

state-run; civil

**ملگ** *mallag* ← ملتن \ ملگ

**ملگزار** ° *malguzār* [ص] | سمسور | آباد |

prosperous, flourishing | خرم |

**ملگور** ° *malgōr* [ن] | ظلفی | موی |

(thick, woman's) hair

**ملنچ** *maland* [ن] | مسخری، ملنچه | مسخره،

مضحک | mockery, ridicule, making fun |

of

• ملنچ بوتن \ بیگ | مسخره کیدل | مسخره

شدن | be mocked, be laughed at |

• ملنچ جتن \ جنگ | مندی پوری وهل | مورد

تمسخر قرار دادن | make sb. a laughing-

stock, expose to ridicule

• ملنچ کرتن \ کنگ | مسخره کول، ملنچی وهل

| تمسخر کردن | mock, laugh at, ridicule,

make a fool of

**ملنچی** *malandī* [ص] | د مسخری وچ | قابل

تمسخر | ridiculous, laughable |

**ملامت** *malāmat* [ص] | ملامت | blamed,

guilty

• ملامت بوتن \ بیگ | ملامتیدل | ملامت شدن

be blamed |

• ملامت کرتن \ کنگ | ملامتول | ملامت کردن

blame |

**ملاوک** *mullāōk* [ن] | بمبیری | بمبیرک |

dragonfly (Zool.)

**ملایک** *malāyik* [ن] | ملایکه | فرشته |

angel

**ملپد** *malpad* [ن] | خرخای | چراگاه | pasture,

grassland

**ملتن \ ملگ** *mallitin / mallag* [فل-آ]

ملیت؛ آملت | په مکیز تلل | به ناز گشتن |

strut, walk gracefully

• ملگا زانین آستونک منی گونډ انت | اتن می

زده دی خو لستونی می لنډ دی | اتن را می دانم

I know the dancing | اما آستینم کوتاه است

steps, but my sleeves are too short

(idiom., about a person who doesn't admit that he cannot do a certain job)

**ملک** *milk* [ن] | شته، مال | هستی، ملکیت |

property

**ملک** *mulk* [ن] | هیواد، وطن، ملک | کشور،

وطن، ملک | country; homeland |

**ملک** *malik* [ن] | ملک | landlord; chieftain,

headman of a village

**ملک سیاکوه** *maliksiyākōh* [ن] | په

بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محللیست در

بلوچستان | Maliksiyakoh (place in

Balochistan)

**ملک گند** ° *malikgind* [ص] | لیراندی |

دوراندهش | farsighted, longsighted;

prospective

**مناپک** *munāpik* [صن] | منافق | 1) seditious; 2) mischief maker, dissembler, hypocrite

**مناجات** *manāğāt* [ن] | مناجات، حاجت  
غوبنتل | مناجات، طلب حاجت | fervent  
prayer (esp. in the form of hymns)

**مناره** *mināra* [ن] | منار | مناره | minaret

**منایی** *manāyī* [ن] | کبر | arrogance, haughtiness, insolence  
• منایی کاسگ گدایی (مٹ) | د کبر نتیجه  
گدایی ده | نتیجہ کبر گدایست | the result of  
haughtiness is poverty (prov., cf. pride goes before a fall)

**منبر** *manbar* [ن] | منبر | Minbar (a pulpit in the mosque where the leader of prayer stands to deliver sermons)

**منت** *minat* [ن] | هیله | التجا | hope, wish, desire

• منت داشتن \ الگ | احسان اچول | احسان  
گزاشتن | do good, do favour

**منت** *minnat* [ن] | محنت | toil; hardship, suffering  
• منت کرتن \ کنگ | محنت کول | محنت کردن  
toil, labour, endeavour |

**منتتن** \ **منتگ** *mantitin / mantag* [مف-آ] | منتیت؛ آمنتت | اژی وهل | مَشک زدن | shake (a leather skin for buttering)

**منتگ** *mantag* [مف] | 1) پاتہ؛ 2) ستري | 1) remaining, left over; 2) tired  
• منتگ مه بی | ستري مشی | مانده نباشی |  
hallo! (form of greeting)

**ملنگ** *malang* [صن] | ملنگ | ملنگ | 1) dervish; 2) poor

**ملنگی** *malangī* [ن] | ملنگتوب | ملنگی | dervishhood

**ملور** ° *malūr* ← منگور

**ملوک** *malūk* [ص] | پوه | کارفهم، فهمیده | learned, scholarly; wise, knowing

**ملوک رنگ** *malūkrang* [ص] | هوبنیار، پوه | فهیم، صاحب فهم | wise, intelligent, prudent

**مم** *mam* [ن] | یو | خرس | bear (Zool.)

**ممارتن** \ **ممارگ** ° *mumāritin / mumārag* ← مارتن \ مارگ

**ممدوح** *mamdōh* [ص] | ستایلی | ستایش  
شده | praised

**مملی** *mamulī* [ن] | بیزو | شادی | monkey, ape (Zool.)

**من** (۱) *man* [ضش] | زه | من | I, me  
• من دزانه گپت، دز منا گپت | ما غل ونه نیوه،  
خو غل زه ونیولم | من دزدرا نگرتم، دزد مرا  
گرفت | I didn't catch the thief, the  
thief caught me (idiom., i.e. touché, the  
remark struck home)

**من** (۲) *man* ← منتن \ منگ

**من** (۳) *man* ← مان<sup>1</sup>

**من** (۴) ° *man* [ن] | فکر، فهم | idea, thought; mind

**منا** *m(a)nā* ← من<sup>1</sup>

**مندریگ** ° *mandrīg* ← مندری

**مندیل** *mandīl* [ن] | پتیکی، لنگوته | لنگی |  
turban

**مندگی** *mandagī* [ن] | بی‌وسی | ناتوانی |  
weakness; debility, infirmity

**مندو** *mandō* [ن] | مندو | تربک (نبات) |  
rocket (Bot.)

**مند** *mind* [ن] | دله، سپی، لچکه | ماده‌سگ  
bitch (Zool.) |

**مند** *mund* [ص] | سونتیی، شوت | چنته |  
crippled, maimed (a person who lost one  
hand or the fingers of one hand)

• مند بوتن \ بیگ | بی‌لاسه کیدل، شوتیدل |  
lose one hand or finger |

• مند کرتن \ کنگ | دچالاس پریکول | دست  
کسی را بریدن | chop off sb. 's hand; |  
amputate

**منداره** ° *mundār* [صن] | تنبل، بیکاره |  
lazy, |  
idle

**مندینتن** \ **مندینگ** *mundēntin* /

*mundēnag* [فم-آ مندینیت؛ آ مندینت] |  
نصبول، ننه ایستل | نصب کردن |  
install; set up

**منزل** *manzil* [ن] | منزل، پراو (نردی ۳۲ میله)  
1) storey, floor; 2) station, stop; |  
3) distance between two stations (about  
32 miles)

• منزل جتن \ جنگ | منزل کول، لاره و هل | منزل  
کردن | travel, cover a distance |

**منشا** ° *manšā* [ن] | خواهش، هیله، شوق،  
غوینتنه | علاقه، امید، خواهش |  
interest; wish, hope, desire

**منشت** ° *manništ* [ن] | منبیت | قبول، قربانی  
acceptance, consent; sacrifice, offering |

**منتن** \ **مانگ** *mantin / mānag* [فل-آ]

مانیت؛ آمنت | پاتیدل، پاته کیدل | ماندن،  
عقب ماندن | remain, stay; abide; be left |

**منتن** \ **منگ** *mannitin / mannag* [فم-آ]  
منیت؛ آمنت | منل، قبولول | قبول کردن،  
پذیرفتن | accept, admit |

**منتن** \ **منگ** *minnitin / minnag* [فل-آ]  
منیت؛ آمنت | تهدیدول | تهدید کردن |  
threaten

**منت وار** *minnatwār* [ص] | شکر کونکی،  
شاگر | شکرگزار | grateful, thankful |

**منج** ° *ming* [ن] | آزاده ساحه | ساحه آزاد |  
free area

**منجا** ° *munḡā* [ص] | غمجن | غمگین |  
sad, |  
dejected  
• منجا بوتن \ بیگ | غمجن کیدل | غمگین  
شدن | become sad, suffer a depression |  
• منجا کرتن \ کنگ | خپه کول | غمگین ساختن  
sadden, deject; depress |

**منجا ور** ° *munḡāwar* [ص] | پریشان |  
distressed, afflicted, distracted

**منجل** ° *munḡal* [ن] | دچودن دیگ | دیگ  
چدنی | cast-iron pot |

**منجه** ° *munḡa* [ن] | هغه توکرچی پرپالنگ  
آواریری | روکشی که برتخت خواب هموار می  
کنند | bedspread, coverlet |

**مندر** *mandar* [ن] | (1) منتر، کودی؛ (۲)

درمسال | (1) منتر، سحر؛ (۲) درمسال | 1)  
spell, charm; 2) a Hindu's place of  
worship

**مندری** ° *mandrī* [ن] | گوتمی | انگشتر |  
ring

**منگور** ° *mangōr* [ص] | پریشان |

distressed, afflicted, distracted

**منگه** ° *manga* [ن] | اتل | پهلوان | hero

**منگیر** ° *mangīr* [ن] | لویه خیمه | خیمه

big tent | بزرگ

**مند** *mnind* ← نشتن \ نندگ

**منو** ° ? ← منگیر

**منوک** *mannōk* [فا] | منونکی | قبول کننده |

accepting, approving

**منی** *m(a)nī* ← من<sup>1</sup>

**مو** <sup>۱</sup> *mau* [ن] | دلرگو کوچنی پل | پلچک |

footbridge

**مو** <sup>۲</sup> ° *mau* [ن] | د اوبو یو ډول مرغه دی |

نوعی از مرغابیست | *a water bird*

**موبت** *mōbat* ← محبت

**موتگ** *mōtag* [ص] | آموخته، اوږدی |

آموخته، بلد | *accustomed; used; adopted; spoilt*

• موتگ بوتن \ بیگ | روږدیدل، آموخته کیدل

| عادت گرفتن | *adopt, take to; be spoilt*

• موتگ کرتن \ کنگ | روږدول، آموخته کول |

عادت دادن | *accustom; spoil*

• موتگ خورا که موتگ کرتی، بد کن و چاردی

(مٹ) | آموخته خور چی دی آموخته کر، نوپه

شایی کره او ویی گرځوه | آموخته خور را که

آموخته کردی حالا پشت کرده حرکتش بده | *the*

*one whom you have spoilt you must carry*

*on your back (prov.)*

**موتی** *mautī* [ص] | مړژواندی | در حالت نزع

dying; in agony |

**موتی** ° *mōtī* [ن] | مری | مهره | bead

**منصب** *mansab* [ن] | منصب، وظیفه | post, office

**منصبدار** *mansabdār* [ن] | منصبدار |

army officer

**منصف** *munsif* [ن] | نیاووال | منصف | just,

equitable

**منطق** *mantiq* [ن] | منطق | logic

**منظور** *manzūr* [ن] | منظور | 1) aim,

object, intention; 2) approved, accepted

• منظور بوتن \ بیگ | منل کیدل | منظور شدن

| be accepted or approved |

• منظور کرتن \ کنگ | منل، قبولول | منظور

کردن، پذیرفتن | accept, approve

**منکت** ° *mankat* [ن] | بیه | بها، قیمت |

price

**منگ** ° *manag* [ن] | سایه وان چی له څپری

څخه جوړیږی | سایه بان که از حصیر و بوریا می

سازند | *a sunshade built of mats*

**منگ** *mannag* ← منتن \ منگ / *mannitin*

*mannag*

**منگ** *minnag* ← منتن \ منگ / *minnitin*

*minnag*

**منگاشه** *mangāša* [ن] | منگابنه | سه شاخه

خرمن بادی | pitch-fork

**منگال** *mangāl* [ن] | لور | داس | sickle

**منگنامه** *mannagnāma* [ن] | منل لیک |

موافقتنامه | letter of agreement, written

agreement

**منگری** *mangarī* [ن] | بنگری | چوری |

bangle

**مور جز** ° *mōrǧuz* [ن] | د طاوس تگ |

strutting like a peacock | رفتار طاوس |

**مورک مورک** *mōrakmōrak* [ق] | توتی

piece by piece, in pieces | توتی | تکه تکه |

**مورگ** *mōrag* ← مهرگ

**مورمورک** *mōrmōrak* [ن] | رپریدیدا |

لرزش | shiver

• مورمورک کرتن \ کنگ | رپریدیدل | لرزیدن |  
shiver

**مورو** ° *mōrō* [ن] | یوه فلکلوری سندرده ده |

نوع سرود فلکلوریک است | *a folk song*

**موری** ° *mūrī* [ن] | سخته جگره | جنگ

شدید | heavy fight or struggle |

**مورینک** *mōrīnk* [ن] | میبری | مورچه | ant

(Zool.)

• مورینک په چریپاروت (مٹ) | میبری تل په غور

پسی خئی | مورچه همیشه پی چربی می رود |  
ants are always looking for fat (prov.)

**موز** *mauz* [ن] | کیله | banana (Bot.)

**موزگ** *mōzag* [ن] | موزی | موزه | boot

**موزی** *mūzī* [صن] | موزی | آدم سخت |

base, mean; harmful

**موسم** *mausum* [ن] | موسم | season

**موک** *mōk* [ن] | بډی | رشوت | bribe

• موک داتن \ دیگ | بډی ورکول | رشوت دادن  
give a bribe |

• موک وارتن \ ورگ | بډی خوړل | رشوت  
خوردن | take a bribe, be open to bribery |

**موکل** *maukal* [ن] | اجازه | permission

**موتو** *mōtō* [صن] | بیچاره، ناتوان |

helpless, poor, needy, remediless, weak  
(person)

**موج** *mauǧ* [ن] | خپه، موج | موج | wave

**موجاک** *mauǧāk* [ص] | په غور ځنگ (سیند)

| خروشان، طوفانی (دریا) |  
roaring; stormy | (waters)

**موچی** *mōčī* [ن] | موچی | پینه دوز |

shoemaker, cobbler

**مود** *mōd* [ن] | مود | mode

**مود** *mūd* [ن] | وینسته | موی | hair

• مود اوشتاتن \ اوشتگ | غونی زیره کیدل،

وینستان دریدل | موی راست شدن (از ترس) |

get goose pimples, get gooseflesh

• مودا په مردما وپا نه انت (مٹ) | وینسته سپری ته

وفا نه کوی | موبه انسان وفاندارد | hair is

disloyal to men (prov., i.e. hair becomes  
grey)

**مودگ** *mōdag* [ن] | ژړا، ویرنه | نوحه، گریه

wailing, lamenting; mournful songs |

• مودگ کرتن \ کنگ | ژړل | نوحه کردن |

wail, lament

• مودگ دلی زنگانا چنت (مٹ) | ژړا (ویرنه) د

زړه غمونه تالا کوی | نوحه و گریه زنگ دل را کم

می کند | wailing soothes sorrow in the

heart (prov.)

**مور** ° *maur* [ن] | یو ډول بوتی دی | نامیک

بُته خوشبو است | a sweet-smelling plant

**مور** ° *mōr* [ن] | طاوس | peacock (Zool.)

**موربانزول** ° *mōrbānzōl* [ن] | د طاوس د

لکی جارو | جارو بدم طاوس | peacock's

tail (being displayed)



**مونگ** ° *mōnag* ← موزگ

**موه** *mōh* [ن] | 1) موقع، وخت؛ ۲) اجازه | 1)

فرصت، موقع؛ ۲) اجازه | 1) opportunity, chance; 2) permission

**مه** *ma* | مه | *negative particle as used in*

*the imperative mood*

• مه کن دست مه ترس دل (مث) | مه کړه لاس، مه  
ډار پیره زړه | ممکن دست، مترس دل | don't do  
evil, don't frighten your heart (prov.)

**مهاری** *mahār* [ن] | مهاری | مهاری شتر | halter

*(the nose peg and string by which a camel is led)*

• مهاری کرتن \ کنگ | مهاری کول | مهاری کردن |  
halter

**مهاری** *mahārī* ← ماری

**مهپری** *mahpar* [ن] | ظلفی، کوشی | زلف،

چوتی | long braided hair (women)

**مهپل** *mahpal* [ن] | کجاوه | محمل شتر |

camel-litter, pannier

• مهپل کرتن \ کنگ | کجاوه تړل | محمل بستن  
fasten a litter on a camel's back |

**مهتاپ** *mahtāp* ← ماهتاپ

**مهتاپی** *mahtāpī* ← ماهتاپی

**مهتر** *mihtar* [صن] | شریف؛ زعیم | 1) noble;

2) chief, leader

**مهتری** *mihtarī* [ن] | زعامت، مشرتابه |

زعامت | leadership, governance

**مهتوس** *mahtōs* [ص] | بنکلی، زیبا، بنایسته

| مهورنگ، مهگونه، زیبا | moon-like;  
beautiful, nice, belle

**مهرا** *mahr* [ن] | مهرا | marriage-portion

*(settled upon the wife)*

• موکل داتن \ دیگ | اجازه ورکول | اجازه دادن  
permit |

**موک لالچ** *mōklālič* [صن] | بدی خور |

رشوت طلب | corrupt

**موکو** ° *mōkō* [ن] | غنی | جولا | spider

*(Zool.)*

**مول** ° *mūl* [ن] | فرض، اټکل | قیاس، فرض

presumption, supposition |

**مولد** *mōlid* [ن] | مینځه | کنیز | slave-girl;

maidservant

• مولدی پرشتگین سرا هر کسه گندیت، بی بیئی

دلاریشنا کسی نه گندیت (مث) | د مینځی مات

سرتنه گوری، د بی بی زړه ته نه گوری | سر

ترقیده کنیز را هر کس می بیند، از دل پر خون بی

بی کس خبر ندارد | everybody sees the

broken head of the slave-girl, nobody

sees the broken heart of the mistress

*(prov.)*

**مولپری** ° *mōlarī* [ن] | شپیلی | توله | flute

**مولشت** ° ? [ن] | وزر | بال | wing

**مولم** ° *mōlam* [ن] | نری شمال | باد نرم و

نازک | zephyr

**مولی** ° ? [ن] | لنگوته | دستار | turban

**موم** *mūm* [ن] | موم | wax

**مومن** *mōmin* [صن] | مومن | believer,

pious man

**مونت** *mōnat(t)* [ص] | خیرځه، شرمجن |

شرمنده، کمرو | shy

**مونجا** ° *mūnǰā* ← منجا

**مونجا وړ** ° *mūnǰāwar* ← منجا وړ

**مهیری** ° *mahīrī* [ن] | او بنبنه | زن ساربان |  
a camel-driver's wife

**می** *mai* ← امی

**می** *mī* [ن] | میخ | nail

**میا** ° *miyā* [ن] | درویش، ملنگ، فقیر |  
dervish; poor, impoverished

**میاری** *mayār* [ن] | 1) پناه؛ 2) ننگ، شرم، غیرت  
1) asylum; 2) عار، ننگ، شرم | honour; courage; shame  
• میار کردن \ کنگ | ننگ کول، غیرت کول |  
تنگ کردن، غیرت کردن | behave honourably  
• میارشه تیلگان دوستترانت (مث) | ننگ له  
سترگونه گران دی | ننگ از چشم آدم عزیزتر  
است | honour is more lovable than the eye (prov.)

**میاری** *mayārī* [ن] | پر، ملامت | ملامت، شرم  
blamed; dishonoured |  
• میاری کردن \ کنگ | پرول، ملامتول | ملامت  
blame, defeat | ساختن، شرمنده کردن

**میان استمانی** *miyanustumānī* [ص] | بین  
المللی | international  
• میان استمانی جاور | بین المللی شرایط |  
شرایط بین المللی | international situation

**میانجین** *miyāngīn* [ن] | منخ | میان |  
middle, centre

**میانجینا** *miyāngīnā* [لج] | د... ترمنخ | بین،  
میان | between, among, amongst

**میانجیگر** *miyāngīgīr* [ن] | منخگری،  
دریمگری | میانجی | mediator, arbitrator

**مهر** *mīhr* [ن] | مینه | مهر | love, affection

**مهر** *muhr* [صن] | 1) مهر؛ 2) تینگ | 1) تاپه؛  
2) مستحکم | 1) stamp, seal; 2) stable, solid

**مهربان** *mīhrabān* [ص] | مهربان | kind,  
affectionate  
• مهربان بوتن \ بیگ | مهربانیدل | مهربان شدن  
become kind or affectionate |  
• مهربان کردن \ کنگ | مهربانول | مهربان  
ساختن | cause to be kind; make kind

**مهربانی** *mīhrabānī* [ن] | مهربانی |  
kindness

**مهرگ** *muhrag* [ن] | 1) مری، مشکیه؛ 2) د  
شطرنج دانه | 1) مهره؛ 2) دانه شطرنج | 1)  
bead; 2) chess piece, chessman

**مهرو** ° *mahrau* ← ماهرو

**مهری** *mīhrī* [صن] | مین | عاشق |  
enamoured, fallen in love; loving

**مهریگ** *mīhrīg* [صن] | عزیز، معشوق |  
beloved; lover

**مهسال** *mahsāl* [ن] | جنتری، کلیندر | تقویم،  
سالنامه | calendar

**مهگیر** *mahgīr* ← ماه گر

**مهلب** ° *mahlab* [ن] | عطر | perfume; scent

**مهلنج** *mahling* [ص] | ماجبینه | ماه جبین،  
معشوقه | moon-faced; beloved, dear

**مهلوک** *mahlūk* ← مخلوک

**مهمان** ... *mihmān* ← میمان...

**مهناه** ° *mahnāh* [ن] | سالو، پورنی | چادر |  
shawl

**میر مرد** *mīrmard* [ن] | معتبر | noble man

**میرو** *mīrau* [ن] | میرآو | میراب | water distributor

**میر** ° *mēr* [ن] | مکر، دوکه، غولونه | فریب، مکر | deceit, artifice, sleight

**میر** *mīr* [ن] | مداخله | interference, intervention; meddling  
• و ترا میر داتن \ دیگ | مداخله کول | مداخله کردن | interfere, intervene; meddle

**میر مچی** ° *mērmučī* [ن] | غونده | گرد همایی | meeting, gathering

**میرو** ° *mērō* [ن] | غونده، جرگه | مجلس | meeting, session; assembly

**میره** ° *mēra* ← میرو

**میره هه** ° *mērha* [ن] | قومی دستور | دستور العمل قومی | tribal law, customary law

**میرینتن** \ **میرینگ** *mērēntin / mērēnag* [فم-آ میرینیت؛ آ میرینت] | جنگول | با هم جنگ دادن | put to fight

**میز** *mēz* [ن] | میز | table, desk

**میزان** <sup>(۱)</sup> *mīzān* [ص] | سم، مستقیم | میزان، مستقیم | straight, direct

**میزان** <sup>(۲)</sup> *mīzān* [ن] | تله، میزان (د کال او مه میاشت) | میزان (برج هفتم سال) | 1) Mizan (seventh month of the solar year); 2) Libra (Astr.)

**میزان میزان** *mīzānmīzān* [ق] | ورو ورو | آهسته، آهسته | slowly, without hurry

**میزر** ° *mēzar* [ص] | تازه | fresh; new, recent

**میانی لِر** *miyānīlur* [ن] | د ملا توره | scimitar

شمشیر کمر

**میت** *mayat* [ن] | مری | میت | dead (person)

**میتاپ** ° *mētāp* [ن] | حاصلخیزه مخکه | زمین های حاصلخیز | fertile land

**میتگ** ° *mētāg* [ن] | کلی | دهکده | village

**میتن** \ **مچگ** *mētīn / mičag* [فم-آ مچیت؛ آ میت] | اودل | مکیدن | suck

**میچینتن** \ **میچینگ** *mēčēntin / mēčēnag* [فم-آ میچینیت؛ آ میچینت] | تی ورکول | شیر دادن (طفل) | breastfeed

**مید** ° *mēd* [ن] | کب نیوونکی | ماهیگیر | fisher, fisherman

**میدان** *maidān* [ن] | دگر | میدان | square, place

**میر** *mēr* ← مهر *mīhr*

**میر** *mīr* [ن] | مشر، معتبر | معتبر، زعیم | chief, leader; noble man

**میرات** *mērāt* ← میراث

**میراث** *mērās* [ن] | میراث | inheritance

**میرال** *mērāl* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی نوم دی | نام یکی از قبیله های بلوچهاست | Meral (tribe of the Baloch)

**میر جاوه** *mērgāwa* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلیست در بلوچستان | Merjawa (place in Balochistan)

**میر جن** *mīrġan* [ن] | شازاده گی | شاهدخت | princess

**میمان داری** *maimāndārī* [ن] | میلمه پالنه

hospitality | مهمانداری

**میمانی** *maimānī* [ن] | میلمستیا | مهمانی |

banquet; feast; entertainment

**میمن** *maiman* ° [ن] | سوداگر | merchant,

trader, businessman

**مین** *mēn* :

• مین بوتن \ بیگ | په ختو کی ننوتل، په ختو کی نښتل | درگل فرورفتن | sink; bog, get stuck (in mud, marsh)

• مین کرتن \ کنگ | په ختو کی ډوبول | درگل فروبردن | drown, immerse (in mud, marsh)

**مینا** *mainā* [ن] | مینا | roller (Zool.)

**مینگل** *mēngal* [ن] | د بلوڅو د یوی قبیلې نوم

دی | نام یکی از قبيله های بلوچ است | Mengal (tribe of the Baloch)

**مینه** *maina* ← مینا

**مینې** *mēnī* [ن] | ختیبیل، لیری مخکه | باطلاق marsh |

**میو** *miyau* [ن] | میو میو (پیشو) | میاو

miaow (cat) | (پشک)

**مییز** *mayīz* [ن] | ممیز | کشمش | raisin,

sultana

## ن

**نا امیت** *nāumēt* [ص] | نا امید | نا امید |

hopeless

**میستن** \ **میسگ** *mīsitin / mīśag* [فل-آ]

میست؛ آ میست | لنیدل، خیشتیدل | نم کشیدن، ترشدن | steep; become wet, become soaked

**میسینتن** \ **میسینگ** *mīsēntin / mīsēnag*

[فم-آ میسینیت؛ آ میسینت] | لن دول، خیشتول | نم کردن، تر کردن | wet, moist, soak

**میش** *mēš* [ن] | میره | میش | ewe (Zool.)

**میشک** *mēšak* [ن] | یو ډول سپین رنگ

مرخیری دی | یک نوع سمارق سفید رنگ است | a mushroom (white kind) |

**میش مرگ** *mēšmurg* ° [ن] | د یوه غټ

مرغه نوم دی | نام یک مرغ کلان است | a bird

**میل** *mail* [ن] | میل | wish, desire

**میل** *mīl* [ن] | 1 | میل؛ ۲) د سرحداتو علامه |

1) mile; 2) border | علامه سرحد | sign (Hist.)

**میلب** *mēlab* ° ← مهلب

**میمان** *maimān* [ن] | میلمه | مهمان | guest

• میمانی روزی گون آبی جندا کیت (مٹ) | میلمه خپله روزی د ځان سره راوړی | مهمان روزی خود را با خود می آورد | the daily bread for a guest comes with the guest himself (prov.)

**میمان جا** *maimāngā* [ن] | میلمستون |

مهمانخانه | guesthouse

**میمان جل** *maimāngal(l)* [ص] | میلمه پال |

مهمان دوست | hospitable

**میمان دار** *maimāndār* [ن] | کوربه |

مهماندار | host

**نا پيله** ° *nāpaila* [ص] | نیمگري | ناتمام |  
incomplete, unfinished

**نا تپاکی** ° *nātipākī* [ن] | بی اتفاقی |  
fragmentation, lack of unity

**نا توام** ° *nātauwām* [ص] | نیمگري | ناتمام |  
incomplete, unfinished

**نا تاهي** ° *nātahī* [ن] | ورائی، کرکه | خرابی  
abhorrence, disgust, repugnance, |  
loathing

**نا تهندي** ° *nāthandī* [ن] | تضاد |  
contrast, contradiction; antinomy

**نا تک** ° *nātik* [ن] | لوخک، بدماش | آدم بسیار  
hooligan | سلب

**نا تي** ° *nāti* [ص] | خلاف |  
contrary, opposite

**نا جات** ° *nāgāt* [ص] | کم اصل | کم ذات |  
bad | hearted, mean, roguish, scoundrel; of a  
bad stock, of bad origin

**نا جوړ** ° *nāgōr* [ص] | ناروغه، ناجوره |  
ill, sick | مريض

- نا جوړ بوتن \ بيگ | ناروغيدل | مريض شدن  
sicken, fall ill |
- نا جوړ کرتن \ کنگ | ناروغول | مريض ساختن  
make ill |

**نا جوړي** ° *nāgōrī* [ن] | نا جوړتيا | مريضی |  
illness

**ناچ** ° *nāc* [ن] | گډا | رقص |  
dance

- ناچ کرتن \ کنگ | نخيدل | رقص کردن |  
dance

**ناچار** ° *nācār* ← لاچار

**ناچی** ° *nācī* [ن] | نخي، لښتی | رقصه |  
(female) dancer

**نا اميتی** ° *nāumētī* [ن] | نا امیدی |  
hopelessness

**نا امپاد** ° *nāumpād* [ص] | فنا کيدونکی،  
موقتي | موقتي، کم عمر، فانی |  
transitional; transient, mortal, perishable

**نا انجاری** ° *nāanḡārī* [ن] | مخالفت، نه سره  
جوړيدل | عدم موافقت، مخالفت |  
dissension, disagreement; difference of  
opinion

- نا انجاری بوتن \ بيگ | نه سره جوړيدل |  
مخالفت بودن | be at variance with sb.
- نا انجاری کرتن \ کنگ | مخالفت کول |  
مخالفت کردن | disagree

**نا اهل** ° *nāahl* [ص] | نا اهل | نا اهل |  
unworthy, incompetent

**نا بلد** ° *nābalad* [صن] | نا بلده | نا بلد |  
stranger; unacquainted, unfamiliar

- نا بلدين دزی سر به کاهدا نا روت | نا بلده غل  
کادانه وهی | دزد نا بلده به کاهدان می رود |  
a thief who doesn't know the place well  
goes into the barn (prov.)

**نا بود** ° *nābūd* [ص] | نالایقه | نالایق |  
unworthy, incapable

**نا پاک** ° *nāpāk* [ص] | ناپاک |  
unclean, impure

**نا پگ** ° *nāpag* [ن] | نو | ناف |  
navel (Anat.)

- نا پگ برتن \ برگ | نو پریکول | ناف بریدن |  
cut the umbilical cord (Med.)
- نا پگ کپتن \ کپگ | نو وتل، نوم غړيدل |  
ناف رفتن | rupture (Med.)

**نا پوه** ° *nāpōh* [ص] | نا پوهه | نادان |  
ignorant, foolish

**نا پهم** ° *nāpahm* [ص] | نا پوهه | نادان |  
ignorant, foolish

**نار** *nār* [ن] | اور | آتش | fire

**نارشت** ° *nārušt* [ن] | بنوروا | شوربا |

soup, broth

**نارضا** *nārizā* [ص] | ناراض | dissatisfied;

discontent; displeased

• نارضا بوتن \ بیگ | مروریدل | ناراض شدن  
be dissatisfied or displeased |

**نارگ** *nārag* [ن] | آه | آه، فریاد | cry, shout

**نارنج** *nāring* [ن] | نارنج | (sour) orange

(Bot.)

**نارنجی** *nāringī* [ص] | نارنجی | orange

(colour)

**ناروا** *nārawā* [ص] | ناروا | inadmissible;

unjust, unfair

**نارویی** *nārūyī* [ن] | د بلو خود یوی قبیلی نوم

دی | نام یکی از قبیلہ های بلوچ است | Naruyi  
(a tribe of the Baloch)

**ناز** *nāz* [ن] | ناز، نخری | ناز | coquetry,

mincing (air), affected manners; fondling

• ناز کردن \ کنگ | ناز کول | ناز کردن |

fondle, pamper, spoil

• ناز په کروسا، کروس بانگه نه دنت | چرگ ته

نازیره، چرگ هم اذان نه کوی | نازم خروس را،

مگر خروس اذان نمی دهد | I nuzzle the

cock, but the cock doesn't crow (idiom.)

**نازاک** *nāzāk* [ص] | نازولی | ناز پرورده |

spoil, pampered

**نازانت** *nāzānt* [صن] | 1) ناپوهه؛ ۲) نا آشنا |

1) ignorant, foolish; 2) نا آشنا |

unknown (person); stranger

**نازانتگی** *nāzāntagī* [ن] | ناپوهی | نادانی،

بی خبری | ignorance

**نا خدا** ° *nāxudā* [ن] | ماپو، کبنتی، چلونکی

| کشتی بان، نا خدا | captain (of a ship),

naval colonel

**نادار** *nādār* [ص] | غریب، خوار | نادار |

poor, impoverished

**ناداری** *nādārī* [ن] | غریبی، خواری | ناداری

poverty, impoverishment |

**نادان** *nādān* [ص] | ناپوهه | نادان |

ignorant, foolish

**نادانی** *nādānī* [ن] | نادانی، ناپوهی |

نادانی | ignorance

**نادر** *nādir* [ص] | نادره، نایابه | نادر، کمیاب

rare, seldom |

**نادراه** *nādrāh* [ص] | ناروغه، ناجوره |

ill, sick | مریض

• نادراه بوتن \ بیگ | ناروغیدل | مریض شدن

sicken, fall ill |

• نادراه کرتن \ کنگ | ناروغول | مریض ساختن

make ill |

**نادراهی** *nādrāhī* [ن] | ناجورپتیا | مریضی

illness; ill health, medical condition |

**ناد علی** *nād'alī* [ن] | په نیمروز کی د خای نوم

دی | نام محلست در نیمروز | Nadali (place

in Nimroz)

**نادیست** *nādīst* [ص] | پردی | نا آشنا |

strange; unknown

**نادیستگ** *nādīstag* [ص] | 1) نه لیدلی؛ ۲)

نادیده | نادیده | 1) unsighted; 2) upstart; |

new-rich

**نادینتن** \ **نادینگ** *nādēntin / nādēnag*

[فم] - آ نادینیت؛ آ نادینت | کبسنول | نشاندن

set, put |

**نا سى و سرپد** *nāsī-u sarpad* [ص] | غافل او بی خبر | غافل و ناآگاه | blissfully ignorant

**ناشر** *nāšar(r)* [صن] | 1) (اشرار؛ ۲) جگره مار | 1) robber, bandit; 2) militant

**ناشری** *nāšarrī* [ن] | ورنی | خرابی | demolition, destruction

**ناشک** *nāšik* [ن] | زخه | زخ | wart, knot (Med.)

**نا شناگ** *nāšnāg* [ص] | بی خبره | ناواقف | ignorant; uninformed, unknowing

**نا صالح** *nāsālih* [ص] | غورنه نیونکی | ناصالح | disobedient

**نا کام** *nākām* [ص] | ناکام | unsuccessful, disappointed; frustrated in one's hopes

**ناکو** *nākō* [ن] | تره، اکا، ماما | کاکا، ماما | uncle (father's or mother's brother)

**ناکوزاک** *nākōzāk* [ن] | تربور، داکا زوی، دمماما زوی؛ ترله، داکا لور، دمماما لور | پسر کاکا، پسر ماما؛ دختر کاکا، دختر ماما | cousin (father's brother's child or mother's brother's child)

**ناگت** *nāgat* [ق] | ناخاپه | ناگهان | suddenly, abruptly

**ناگیگ** *nāgēg* [ق] | ناخاپه، نابیره | نابه هنگام | untimely, inopportunistly

**نال** *nāl* [ن] | نال | نعل | horseshoe

**نال بند** *nālband* [ن] | نال بند | نعل بند | blacksmith, horse-shoer

**نالت** *nālat* [ن] | لعنت | curse, execration, imprecation; damnation

**نازانتی** *nāzāntī* [ن] | ناپوهی | نادانی، بی خبری | ignorance

**نازدانگ** *nāzdānag* [ن] | نازولی | نازدانه | spoiled (child)

**نازرک** *nāzurk* [ص] | نازک، لطیف | thin; delicate; tender; fine

**نازرکی** *nāzurkī* [ن] | نازکی، لطافت | thinness; delicateness; fineness

**نازینتن \ نازینگ** *nāzēntin / nāzēnag* [ن] | نازول | نازدادن | fondle, pamper, spoil (as a child)

**نازینگ** ° *nāzēnag* [ن] | یوډول اولسی | سندرده | نوع سرود فلکلوریکی است | a folk song

**ناس** ° *nās* [ن] | نسوار | snuff

**ناساز** *nāsāz* [ص] | ناروغه، ناجوپه | مریض | ill, sick |

- ناساز بوتن \ بیگ | ناروغیدل | مریض شدن | sicken, fall ill |
- ناساز کرتن \ کنگ | ناروغول | مریض ساختن | make ill |

**ناسرپد** *nāsarpad* [ص] | ناپوهه | نادان | ignorant, foolish

- ناسرپدین زاماس گون و سوی باتان گوازیه وارت | ناپوهه زوم د خوانبی په باتو غولیری | داماد نادان به تعریف و تمجید خوشو فریب می خورد | the naive bridegroom lets himself be fooled by the flattery of his mother-in-law (idiom.)

**ناسرپدی** *nāsarpadī* [ن] | جهالت، ناپوهی | جهالت، ناهمی | ignorance

**ناسی** *nāsī* [ص] | غافل، بی خبر | uninformed, unknowing

**ناموس** *nāmūs* [ن] | ناموس | honour,

reputation; chastity; regard for the chastity of the opposite sex

**نامی** *nāmī* [ص] | مشهور، نومور، نامتو |

famous, well-known | مشهور

**نان** *nān* [ن] | ډوډی، نان | 1) bread; 2)

food; meal

• نان کرتن \ کنگ | میملستیا کول | دعوت

کردن، مهمانی کردن | ask to dinner

• نان اگه دگری انت، لاپ تی جندی (مث) | ډوډی

که د بل ده، نس خود خپل دی | نان اگراز

دیگران است، شکم از خودت است | even if

the food is of others, the belly is yours

(*prov., i.e. practice moderation in eating*)

**نانپا** ° *nānpā* ← نانوا

**نان پیچ** *nānpač* [ن] | رپیده | رفیده | peel

(bakery)

**نانک** *nānuk* [ن] | بسکیت | بسکیت |

biscuit

**نانوا** *nānwā* [ن] | نانوا | baker

**نانوایی** *nānwāyī* [ن] | نانوایی | bakery

**نانی** *nānī* [ن] | د شپانه اجره چی د مال پر سر یوه

اندازه غنم ورکول کیږی | اجوره چوپان برای

نانخوره | *a herdsman's payment for his*

board

**ناو** *nāū* [ن] | نته | nose ring (cow)

• ناو کرتن \ کنگ | نته کول | نته کردن (گاو) |

put a ring in a cow's nose

**ناواندگ** *nāwānindag* [صن] | بی سواده |

بی سواد | illiterate

**ناوچگ** *nāūčag* [ن] | کوډی، کډل (د شکار د

پاره) | کمینگاه | hunting lodge

**نالتن \ نالگ** *nālitin / nālag* [فل-آ نالیت؛ آ

نالت] | زگیروی کول | نالیدن | groan;

moan; lament

**نالتی** *nālatī* [ص] | لعنتی | cursed, damned

**نالگ** *nālag* ← نالتن \ نالگ

**نام** *nām* [ن] | نوم | نام | name

• نام اشتن \ الگ | نوم ایبوسدل | نام گذاری

کردن | name, give a name

• نام کپتن \ کپگ | د خلکو په خوله کی لویدل |

به دهن مردم افتادن | *get oneself talked*

about, set tongues wagging

• نام کشتن \ کشگ | نومور کیدل، نامتو کیدل

| شهرت یافتن | become famous

• نام گپتن \ گرگ | نوم اخیستل | نام گرفتن |

choose a woman for marriage

**ناماور** *nāmāwar* [ص] | نامتو | نام آور |

well-known, famous

**ناماوری** *nāmāwarī* [ن] | نامتوالی | نام

آوری | famousness, celebrity

**نامدار** *nāmdār* [ص] | نامتو | مشهور |

well-known, famous

**نامراد** *nāmurād* [ص] | نامراد |

unsuccessful, disappointed in *one's* hope

**نامرادی** *nāmurādī* [ن] | نامرادی |

disappointment, frustration

**نام گال** *nāmgāl* [ن] | د شعر مقطع | مقطع شعر

final verse (*Lit.*) |

**نام گپت** *nāmgipt* [صن] | 1) منسوب؛ 2) نجل

| 1) منسوب؛ 2) نامزاد | 1) related, allied;

2) fiancée



**نپت** *napt* [ن] | د خاورو تیل | تیل خاک |  
petroleum

**نپروش** *naprōš* [ص] | نه ماتیدونکی |  
unbreakable | شکست ناپذیر

**نپس** *napas* [ن] | سا، نفس | نفس |  
breath, breathing

• نپس کشتن \ کشگ | سا کنبل | نفس کشیدن  
breath |

**نپکه** *napaka* [ن] | نفقه |  
alimony, subsistence

**نپوس** *napūs* [ن] | نفوس؛ جمعیت |  
population

**نپیر** ° *napīr* [ن] | ترومپت | ترم |  
trumpet

**نترس** *natrus* [ص] | زړه ور | دلاور |  
bold, brave; courageous

**نتکه** *nutka* [ن] | ټکی | نقطه |  
dot; point

**نټاهی** ° *natāhī* [ن] | توپیر | فرق |  
difference; distinction

**نجات** *niḡāt* [ن] | ژغورنه | نجات |  
deliverance; salvation

• نجات داتن \ دیگ | ژغورل | نجات دادن |  
save, deliver

• نجات کرتن \ کنگ | ژغورل کیدل | نجات  
یافتن | be saved or delivered

**نجس** *naḡis* [ص] | نجس |  
(ceremonially) unclean

**نچورک** *nučūruk* [ن] | کودی | نبیره |  
great great grandchild

**نچوگ** ° ? [ن] | غیب |  
secrecy, concealment

**ناوشی** *nāwaššī* [ن] | خپگان | خفگان |  
sorrow, sadness; resentment, displeasure

**ناوگ** *nāwag* [ن] | ناوه |  
eaves gutter

**ناون** *nāwun* [ن] | نوک | ناخن |  
nail (Anat.)

**ناهک** *nāhak* [ص] | ناحقه | ناحق |  
unjustified; unjustifiable, unlawful;  
innocent

• ناهکین سر به دارا نه روت (مټ) | ناحقه سر  
دارته نه ځی | سر ناحق به دار زده نمی شود |  
the innocent will not be hung (prov.)

**ناهود** ° *nāhūd* [ص] | بی گتی | بی کار |  
vain, useless, futile

**ناهیدگ** ° *nāhīdag* [ص] | بی کاره | بیهوده  
vain, useless, futile |

**نایب** *nāyib* [ن] | نائب |  
deputy

**نایبی** *nāyibī* [ن] | نایبی |  
function of a deputy; deputizing

**نایی** ° *nāyī* [ن] | نایی، دم | سلمان |  
barber

**نبات** *nabāt* [ن] | نبات |  
sugar-candy, rock-candy

**نبض** *nabz* [ن] | نبض |  
pulse

• نبض گپتن \ گرگ | نبض کتل | نبض گرفتن |  
feel or take sb.'s pulse

**نبیرگ** *nabērag* [ن] | کودی | نبیره |  
great grandchild

**نپ** *nap* [ن] | گټه | نفع |  
profit, benefit; interest

**نپاد** *nipād* [ن] | بستر |  
bedding

**نپادار** ° ? [ن] | کچه، اندازه | اندازه |  
amount; measure

**نرم** *narm* [ص] | نرم | soft, smooth; fine  
 • نرمین سر ° | یو قسم راگ | یک نوع راگ | *a mode of raga (Mus.)*

**نرمادگ** *narmādag* [ن] | نرمخک | ایزک | *hermaphrodite (Biol.)*

**نرماشیر** *narmāšīr* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی | نام محلست در بلوچستان | *Narmashir (place in Balochistan)*

**نرمک** *narmuk* [ص] | چالاک، چلی | زیرک | *clever; smart, shrewd*

**نرمگ** <sup>۱</sup> *narmag* [ص] | نرم (خمکه) | نرم (زمین) | *loose (soil)*

**نرمگ** <sup>۲</sup> *narmag* ° [ن] | وربنمین کالی | *silk dress* | لباس ابریشمی

**نرم وش** <sup>۳</sup> *narmwašš* ° [ن] | ورمه، الوینس | نسیم | *breeze*

**نرمی** *narmī* [ن] | نرمی | softness; fineness; mildness

**نرنډتن** \ **نرنډگ** *nurinditin / nurindag* [فل - آرنډیت؛ آرنډت] | گله کول، زاری کول | *grumble* | تق تق زدن، نالیدن

**نریان** *naryān* [ن] | آس | نریان (اسپ نر) | *stud, stallion (Zool.)*

**نرینگ** *narēnag* [صن] | نر؛ نرینه | نر | *male; boar*

**نر** *naz(z)* :

• نراتن \ آئیگ | تولیدل | جمع شدن | *be collected; gather, congregate (vi)*

• نراورتن \ آرگ | تولول، تنظیمول | جمع کردن، تنظیم کردن | *collect; assemble; put in order, arrange*

**نچین** *ničēn* [ن] | سمسون؛ فهرست | ترتیب؛ فهرست | *order; list*

• نچین داتن \ دیگ | ترتیبول، تنظیمول | *put in order, organise, arrange*

**نچین کار** *ničēnkār* [ن] | ترتیبوونکی | ترتیب دهنده، ناظم | *organiser, regulator*

**نخت** *nuxut* [ن] | چنی | نخود | *chickpea (Bot.)*

**نداره** *nidāra* [ن] | ننداره | نمایش | *spectacle, public show, presentation*

• نداره کرتن \ کنگ | ننداره کول | تماشا کردن | *view, look, watch*

**نداره کنوک** *nidārankanōk* [فا] | نندارچی | تماشاچی | *viewer, spectator; member of the audience*

**ندر** *nadr* [ن] | قربان؛ نذر، صدقه | *sacrifice; alms; vow, solemn promise (to God)*

• ندر بوتن \ بیگ | قربانیدل | قربان شدن | *be sacrificed*

• ندر کرتن \ کنگ | قربانول | قربان کردن | *sacrifice*

**ندریگ** *nadrīg* ← ندر

**نر** *nar* [ص] | نر | *male*

**نراز** *narāz* [ن] | سپی | سگ نر | *male dog (Zool.)*

**نرخ** *nirx* [ن] | بیه، نرخ | نرخ | *price*

• نرخ بستن \ بندگ | 1) بیه ټاکل؛ ۲) رواج ایښودل | 1) تعیین نرخ کردن؛ ۲) رواج ماندن، رسم گذاشتن | *1) fix a price, establish the price; 2) customise, form a habit*

**نرگس** *nargis* [ن] | د نرگس گل | گل نرگس | *narcissus, daffodil (Bot.)*

- نِسْخَانِ بُوْتَن \ بِيْگ | تاوانيدل | نقصان شدن، ضايع شدن | be lost
  - نِسْخَانِ دَاتَن \ دِيْگ | تاوان ورکول | نقصان رساندن | inflict damage or a loss, cause harm
  - نِسْخَانِ رِسْتَن \ رِسْگ | تاوان رسيدل | تاوان رسيدن | meet with a loss, suffer a loss or damages, sustain a loss or damages
  - نِسْخَانِ کَرْتَن \ کَنگ | تاوان کول | نقصان کردن | experience or sustain a loss
- نِسْتَن \ نِسْگ** ° *nasitin / nasag* [فم-آ] نسيت؛ آنست | اوره کول | آرد کردن | grind
- نِسْل** *nasl* [ن] نسل | generation; ancestors, forefathers; descendants
- نِسْلِ پَرِسْتِي** *naslparasti* [ن] | راسيزم | racism
- نِشَار** *nišār* [ن] | ورينداره | خانم پسر يا برادر | daughter-in-law; sister-in-law |
- نِشَان** *nišān* [ن] | 1 | نينه؛ ۲ | خال؛ ۳ | نیشان | 1) sign, mark, label; 2) mole; spot; birthmark; 3) medal, decoration
- نِشَانِ دَاتَن \ دِيْگ | بنوول | نشان دادن | show, demonstrate
  - نِشَانِ جَتَن \ جَنگ | نينه وينتل | نشان زدن | mark, label; brand
  - نِشَانِ کَرْتَن \ کَنگ | نوي پيدا کيدل | تازه پيدا شدن | sprout; arise, appear
- نِشَانِگ** *nišānag* [ن] | نينه، هدف | نشان، هدف | target
- نِشَانِي** *nišānī* [ن] | نينه | نشانی | distinctive mark; password
- نِشَانِي آوَرْتَن \ آرگ | نينه راوړل | نشانی آوردن | say or insert a password

- نَزکَرْتَن \ کَنگ | ټولول | جمع آوری کردن | collect, gather (vt)
- نَزَارِي** *nazzārī* [ن] | تنظيم، سمبالتيا | بسیج | gathering; mobilisation |
- نَزوَر** *nazōr* [ص] | بی واکه | ناتوان | weak, powerless
- نَزوَر بُوْتَن \ بِيْگ | بی واکه کيدل | ناتوان شدن | weaken (vi), languish |
  - نَزوَر کَرْتَن \ کَنگ | بی واکه کول | ناتوان ساختن | weaken (vt) |
- نَزوَرِي** *nazōrī* [ن] | بی واکي | ناتوانی | weakness, powerlessness
- نَزِيک** *nazzīk* [ص] | نږدی | نزدیک | near, close
- نَزِيک بُوْتَن \ بِيْگ | نږدی کيدل | نزدیک شدن | come near, approach |
  - نَزِيک کَرْتَن \ کَنگ | نږدی کول | نزدیک کردن | bring near, cause to approach |
- نَزِيک گُور** *nazzīkgwar* [ن] | شا و خوا | اطراف و جوانب | environment, surroundings
- نَزِيکِي** *nazzīkī* [ن] | نږديوالی | نزدیکی | nearness; proximity; closeness
- نَسَب** *nasab* [ن] | نسب | origin, ancestry
- نَسَبِ دِپْتَر** *nasabdaptar* [ن] | شجره | genealogy; register
- نَسَبِ نَامَه** *nasabnāma* [ن] | نسب نامه | pedigree, family tree, genealogical tree
- نَسَبِي** *nasabī* [ص] | ذاتی، اتنيک | ذاتی، نسبی | kindred, consanguine; genealogical
- نِسْخَان** *nusxān* [ن] | تاوان | تاوان، نقصان | deficiency, shortage; deficit, loss; damage

نشه *niša* [ص] | نیشه | نشه | drunk,

drunken

نصرت آباد *nasratābād* [ن] | په بلوچستان

کی د خای نوم دی | نام محلست در بلوچستان  
*Nasratabad (place in Balochistan)* |

نصیب *nasīb* [ن] | نصیب | portion, share;

lot, destiny

نصیب خور *nasībxōr* [ن] | نصیب خور | *a*

*person who drops in on sb.; a person who tries his luck*

نظاره *nizāra* ← نداره

نظر *nizar* [ن] | نظر | 1) sight; look, view;

opinion, mind, viewpoint; 2) the evil eye

• نظر بوتن \ بیگ | نظر کیدل | نظر شدن، چشم  
شدن | be looked at with envy, be affected  
by the evil eye

• نظر کرتن \ کنگ | نظر کول | نظر کردن | look  
at sb. with envy, cast the evil eye

نظر بند *nizarband* [ن] | نظر بند | *an*

*amulet protecting from the evil eye*

نظریاتی *nizariyātī* [ص] | ایدیولوجیکی؛

تیوریکی | ideological; theoretical

• نظریاتیین حکم | تیوریک احکام | احکام  
تیوریک | theory, theoretical basis

نعل *na'l* ← نال

نعل بند *na'lband* ← نال بند

نغ *niḡ* [ن] | سرزوری | لج | defiance;

cussedness, contrariness

• نغ کرتن \ کنگ | سرزوری کول | لج کردن | be  
contrary

نغد *naḡd* [صن] | نغد | نقد | cash; in cash

نفس *nafas* ← نپس

• نشانی بوتن \ بیگ | په ننبه کیدل | نشانی

شدن | be marked or labelled

• نشانی داتن \ دیگ | ننبه ورکول | نشانی دادن  
give a password |

• نشانی کرتن \ کنگ | په ننبه کول | نشانی  
کردن | mark, label; brand

نشتن \ نندگ *ništin / nindag* [فل-آ]

ندیت؛ آشت | کبینهستل | نشستن | sit

down; be seated

• منند! | کبینه! | بنشین | sit down!

نشتنی *ništinī* [صن] | 1) د هستوگنی؛ ۲)

مجرد | 1) نشستنی؛ ۲) مجرد | 1) habitable;

2) unmarried, single

نشتر *ništar* [ن] | نشتر | نشتر | pine tree,

conifer (Bot.)

نشک *našk* [ن] | نقش | design, drawing,

painting

• نشک بوتن \ بیگ | انخوریدل | نقش بودن |  
be painted, be decorated

• نشک کرتن \ کنگ | انخورول | نقش کردن |  
paint, decorate

نشک *nišk* [ن] | د خاشو بند | بند آب گردان که

از خس و خاشاک ساخته شده باشد | *a dam*

*built of small chips of wood*

نشک کاری *naškkārī* [ن] | نقاشی |

painting, drawing; picture, portrait

نشکی *niškī* [ن] | یو ډول اصلاح شوی غنم دی

| نوع گندم اصلاح شده | *wheat of a*

*modified sort*

نشور *nišōr* [ن] | شخوند | نشخوار |

ruminating

• نشور کرتن \ کنگ | شخوند وهل | نشخوار

کردن | ruminates, chew the cud

**نکیب چک** *nakībčuk(k)* [صن] | غلام زاده |

slave's child; born as a slave

**نگد** *nagd* ← نغد

**نگران** *nigrān* [ص] | پریشان، ناراضه |

dissatisfied, ناراض، پریشان، رنجیده |

displeased; anxious

• نگران کرتن \ کنگ | خورول، پریشانول |

رنجاندن، پریشان کردن | *cause pain or concern*

**نگرشان** ° *nigaršān* :

• نگرشان کرتن \ کنگ | دوبیدل (په فکر کی) |

به فکر فرورفتن | *be lost in thought*

**نگره** *nugra* [ن] | سپین زر | نقره | silver

**نگوشتن \ نگوشتگ** ° *nigōštīn / nigōšag*

[فم-آنگوشیت؛ آنگوشت] | په دقت سره

اوریدل، غور نیول | به دقت شنیدن، گوش فرا

دادن | *listen*

**نگیگ** *nagēg* [ص] | ناوړه | نامطلوب |

unwanted, undesirable; nasty

**نگینگ** *nigēnag* [ن] | غمی | نگیں | stone

(of a ring)

**نگرشت** *nigrišt* [ن] | د خدایی محبت | محبت

الهی، داد خدایی | *divine love*

**نل** *nal* [ن] | نل | نی | 1) reed (Bot.); 2)

reed pipe

**نل بروک** *nalburrōk* [ن] | یو ډول مرغه دی.

| نوعی مرغابیست | *a water bird*

**نلگس** *nalgis* ← نرگس

**نلی** *nalī* [ن] | نیزار | thicket of rushes

**نم** *nam(m)* [ص] | نم | damp, humid

**نفوس** *nafūs* ← نپوس

**نقش** *naqš* ← نشک *našk*

**نقصان** *nuqsān* ← نسخان

**نقل** *naql* ← نکل

**نقل** *nuql* [ن] | نقل | sugar-plum; comfit

**نک** *nik* [ص] | | حیران، متعجب |

astonished; amazed

**نک** *nuk(k)* [ن] | تالو | کام | palate (Anat.)

**نکل** *nakl* [ن] | کیسه، نقل | قصه، نقل |

story, tale

• نکل کرتن \ کنگ | نقل کول، کیسه کول | نقل

کردن، قصه کردن | *tell*

**نکل کنوک** *naklkanōk* [فا] | نقل کوونکی |

نقال، نقل کننده | *narrator, story-teller*

**نکاح** *nikāh* [ن] | نکاح | marriage, wedding

• نکاح بستن \ بندگ | نکاح تړل | نکاح بستن |

wed, officiate (at a wedding)

**نکار** ° *nikār* [ن] | مقاومت؛ ډډه | مقاومت؛

سرکشی | *resistance*

• نکار بوتن \ بیگ | ډډه کول، برخه نه اخیستل

| سرکشی کردن، دوری کردن | *rebel; abstain*

• نکار کرتن \ کنگ | برخه نه اخیستل | سهم

نگرفتن | *abstain; refuse to participate*

**نکان** *nikān* [ن] | توبنه | توشه سفر، خوراک

سفر | *provisions (for journey)*

**نکچیر** ° *nakčīr* [ن] | بنکار (د هوسیو) |

نخچیر | *gazelle hunting*

**نکیب** *nakīb* [ن] | غلام، مربی؛ نوکر | غلام؛

نوکر | *slave; servant*

**نموت** *namūt* [ن] | بنایست، ایسیدنه | نمود  
appearance |

**نمونگ** *nimūnag* [ن] | نمونه | sample,  
specimen

**نمی** *nammī* [ن] | لوندوالی | تری |  
humidity, moisture, dampness

**نمیران** *namīrān* [ص] | همیشنی، د تل د پاره  
| جاودان، پاینده | eternal

**ندکی** <sup>۱</sup> *nindukī* [ص] | کوچنی چی  
| کنینستلای شی | طفلی که می تواند بنشیند |  
*an infant which can sit straight*

**ندکی** <sup>۲</sup> *nindukī* ° [ن] | جرگه، جلسه |  
meeting, gathering

**ندگ** *nindag* ← نشتن \ نندگ

**ندوک** *nindōk* [فا] | اوسیدونکی | باشنده  
inhabitant, dweller |

**ند و نیاد** *nind-u niyād* [ن] | ناسته ولاړه |  
نشست و برخاست | social contact

**نگ** *ng* [ن] | تنگ | 1) honour,  
reputation; 2) disgrace, shame

• تنگ کرتن \ کنگ | تنگ کول | تنگ کردن |  
behave honourably

**نگدار** *ngdār* [صن] | تنگیالی | صاحب  
تنگ | 1) honourable, reputable; 2) man  
of honour

• تنگدار بوتن \ بیگ | تنگ او غیرت لرل |  
صاحب تنگ و غیرت بودن | have a good  
name, preserve one's honour

**نگر** *ngar* [ص] | تنگیالی | غیرتی |  
honourable, reputable

• نم بوتن \ بیگ | لندیدل | نم شدن | become  
damp or humid, be damped  
• نم کرتن \ کنگ | لندول | نم کردن | damp

**نماز** *nimāz* [ن] | لمونخ | نماز | prayer

• نماز داتن \ دیگ | لمونخ ورکول | نماز دادن  
lead the prayer |  
• نماز کرتن \ کنگ | لمونخ کول | نماز خواندن  
say one's prayer |

**نمازی** *namāzī* [ص] | 1) نمازی؛ ۲) پاک | 1)  
prayerful, pertaining to prayer; 2) clean

**نماشام** *nimāšām* [ن] | ما بنام | هنگام شام  
evening | (عصر)

**نمب** *namb* ← نم

**نمبر** *nambar* [ن] | نومره | نمره، شماره |  
number

**نمبی** *nambī* ← نمی

**نمر** *namir* [ص] | همیشنی | جاودان |  
eternal

**نمشتانک** *nimištānk* [ن] | مقاله |  
essay, article

**نمشتکار** *nimištākār* [ن] | لیکوال | نویسنده  
author; writer |

**نمشتکاری** *nimištākārī* [ن] | لیکوالی |  
writing; literary composition | نویسنده گی

**نمشتگ** *nimištāg* [مف] | لیکلی | نوشته  
شده | written (down)

**نمشته** *nimišta* [ن] | لیک | نوشته، خط |  
notes

• نمشته کرتن \ کنگ | لیکل | نوشتن | write

**نمن** *naman(n)* [صن] | نه منونکی، منکر |  
منکر | one who denies, denier, negator

nineteen | نوزده [ع] *nōzda* | نولس | نوزده

drink | نوش [ن] *nōš* | نوش

• نوش کرتن \ کنگ | خنبل | نوشیدن | drink  
(Lit.)

ammonium | نوشاتر [ن] *nōšātir* | نوشادر |  
chloride (Chem.)

نوشدارو [ن] *nōšdārū* | نوشدارو، دزهرو

ضد دارو | داروی ضد زهر | antidote

نوشت ... *nīwišt-* ← نمشت ...

نوک [ص] *nōk* | نوی | نو، جدید | new,  
fresh; recent

• نوک بوتن \ بیگ | نوی کیدل | نوشدن | be  
renewed; be modernised or rebuilt

• نوک کرتن \ کنگ | نوی کول | نو ساختن،

تجدید کردن | renew; modernise, rebuild

• په نوک | دوارگ | دوباره | again, afresh

• نوکین آوارجنی ° | نوی استعمار | استعمارنو  
neo-colonialism

• نوکی گنوک، کهنگی رتوکی (مث) | دهرشی

قدر او عزت په اول کی ډیروی، او بیا ورو ورو

کمپیری | قدر هرشی در اول زیاد است، اما به

تدریج کم می شود | making crazy when

new, boring when old (prov., i.e. things  
hold greater attraction when they are  
new)

• نوکین غم کهنگین غمانا زیانه کنت (مث) | نوی

غم زاړه غمونه ورک کوی | غم نو غم کهنه را به

فراموشی می سپارد | new trouble drives

old troubles away (prov.)

نوک آباتی [ن] *nōkābātī* | مستعمره |  
colony

نوک آپ [ن] *nōkāp* | د باران اوبه | آب باران،

آب موسمی | rainwater

ننوات ° [ن] *ninwāt* | ننواتی | ننوات |

apology, pardon; refuge, asylum, seeking  
protection

نواب [ن] *nawāb* | سردار | tribal chief

نوابو [ن] *nawābō* | دمیر جیند د معشوقی

نوم دی | نام معشوقه میر جیند بلوچ | name  
of the beloved of Mir Jiyand Baloch (as  
mentioned in classical poetry)

نوادا [ح] *nawādā* | داسی نه چی | مبادا |

heaven forbid!

نواسگ [ن] *nwāsag* | نمسی | نواسه |

grandchild

نوچ [ن] *nauč* | سخوندر | گاونر جوان |

young bull (Zool.)

نوخخت ° [ن] *nauxat* | خوان | جوان | young

man, teenager

نود ° [ن] *nōd* | اوریخ | ابر | cloud

• نوده نه گوارنت مگه سیایگش سرد انت | اوریخ

که نه اوری، خو سیوری یی هم سوړدی | ابر نمی

بارد، مگر سایه اش سرد است | the clouds

yield no rain, but it's cold from their  
shadow (idiom.)

نود [ع] *nawad* | نوي | نود | ninety

نور [ن] *nūr* | نور | light; lustre, brightness

نورانی [ص] *nūrānī* | خلانده | نورانی | 1)

luminous; 2) of a holy or worshipful  
aspect

نوروز [ن] *naurōz* | نوروز | New Year's

Day

نوروزی : *naurōzī*

• نوروزی بوتن \ بیگ | جوړه کیدل (پیشی) |

بقه طلب شدن (پشک) | be in heat (cat)

**نه منوک** *namannōk* [فا] | نه منوونکی،

منکر | منکر | one who denies, denier, negator

**نهوری** ° [ن] | ناتوانی | weakness,

powerlessness

**نی** *nē* | یه | نی | no, nay

**نیاد** *niyād* [ن] | مجلس | meeting;

conference

**نیاری** ° [ن] | بنه | زن | woman; wife

**نیاستینتن \ نیاستینگ** ° *niyāstēntin /*

*niyāstēnag* [فم-آنیاستینییت؛ آنیاستینت] |  
کبیینول | نشاندن | cause to sit, seat; give  
a seat to; settle; set

**نیام** *niyām* [ن] | منغ | میان | middle, centre

**نیاما** *niyāmā* [لح] | د... ترمنغ | ما بین |

between, among, amongst

**نیامت** [ن] | نعمت | gift, favour; affluence,

godsend

**نیام روج درات** *niyāmrōčdarāt* [ن] |

منخنی ختیخ | شرق میانه | Middle East

**نیامی** *niyāmī* [ص] | منخنی | میانه |

middle; median

**نیبگ** *nībag* ← نیوگ

**نیپگ** *nēpag* [ن] | اجایی | ویار (میل و هوس

زن حامله به یک خوراک) | longing (of  
*pregnant women*)

• نیپگ کرتن \ کنگ | اجایی کول | ویار کردن  
have a depraved appetite |

**نیپگ** *nīpag* [ن] | گنوه، سروروزنه | نیفه |

*hem, casing in trousers through which  
the drawstring passes*

**نوک آری** *nokārī* [ن] | نو آوری |

innovation

**نوکر** *nōkar* [ن] | نوکر | servant, domestic

**نوکرست** *nōkrast* [ص] | نوی شین شوی،

تنکی | نوخیز | recently germinated

**نوکرری** *nōkarī* [ن] | نوکرری | service;

occupation of a servant or domestic

**نوکر سر** ° *nōksar* [ن] | نوی کال | سال نو

new year |

**نوکر سور** *nōksūr* [ص] | نوی واده شوی |

نو عروس | newly wed, newly married

**نوکر سیر** *nōksīr* ← نوکر سور

**نوکرک** *naukak* [ن] | نوکرکه | ماکیانکی که تازه

به تخم دادن آغاز نموده باشد | *a hen which  
recently started to lay*

**نوکر نهال** *nōknihāl* [ن] | ماشوم | نو نهال

(اطفال) | child; descendant

**نوکرکی** *nōkī* [ص] | نوی، تازه | نو، تازه |

new, fresh

**نون** *nūn* ← انون

**نه** *na* | یه، نه | نه | no, nay

**نه** *nuh* [ع] | نه | nine

**نهاده** *nihād* [ن] | ارزنبت | ارزش | value;

worth

**نهار** *nahār* [ن] | خناور | جناور | predator,

beast of prey

**نهال** *nihāl* [ن] | نیالگی | نهال | sapling,

young tree (Bot.)

**نهیره** *nahra* [ن] | نعره | cry; clamour; roar



**نیک شهر** *nēkšahr* [ن] | په بلوچستان کی د  
 ځای نوم دی | نام محلېست در بلوچستان  
*Nekshahr (place in Balochistan)*

**نیک نام** *nēknām* [ص] | نیک نامه | نیک نام  
 of a good reputation |

**نیک نامی** *nēknāmī* [ن] | نام نامی | good  
 name or reputation

**نیکی** *nēkī* [ن] | نیکی | goodness,  
 kindness; benevolence, fairness; good  
 deed

**نیگرتگ** ° [فل] ? | وژل کیدل | کشته شدن  
 be killed |

**نیل** *nīl* [ص] | نیل | indigo, blue

**نیلی** *nīlī* [ن] | آسمانی رنگ، نیلی | نیلی |  
 blue, azure; dyed with blue

**نیم** *nēm* [ن] | نیم | half  
 • نیم بوتن \ بیگ | نیم کیدل | نیم شدن |  
 disintegrate into two halves, be halved or  
 bisected

**نیم پس** *nēmpas* [ن] | توری | تلی، تحال |  
 spleen (*Anat.*)

**نیم چمی** *nēmčammī* [ن] | غلچکی نظر | نیم  
 نگاه | glimpse

**نیمچه** *nēmča* [ص] | ناکامل | imperfect,  
 abortive

**نیم چی** ° *nēmčī* ← نیم چمی

**نیم درا** ° ? :

• نیم درا بوتن \ بیگ | ځلیدل | درخشیدن |  
 shine, glow, glitter

**نیمروچ** *nēmroč* [ن] | غرمه | ظهر، نیم روز  
 noon |

**نیت** *niyat* [ن] | نیت | object, intention;  
 purpose

• نیت کرتن \ کنگ | نیت کول | نیت کردن |  
 resolve to do *sth.*

**نیټ** ° *nēt* [ق] | په پای کی | در آخر | finally,  
 lately, at the end

**نیټو** *nētō* [ن] | ناتو | ناتو | NATO (North  
 Atlantic Treaty Organisation)

**نیچک** *nīčk* [ن] | جوله، خهره، قیافه | چهره،  
 physiognomie; mien | قیافه

**نیر** *nēr* ← نرخ

**نیر** *nīr* ← نور

**نیزار** *naizār* [ن] | نیزار | thicket of rushes

**نیزگ** *nēzag* [ن] | نیزه | spear, lance

**نیزگار** *nēzgār* [صن] | خوار، غریب | poor,  
 impoverished

**نیست** *nēst* | ورک | نیست | nonexistent  
 • نیست بوتن \ بیگ | ورکیدل، له منځه تلل |  
 be lost; disappear | از بین رفتن |  
 • نیست کرتن \ کنگ | ورکول، له منځه وړل | گم  
 کردن، از بین بردن | lose; annihilate,  
 squander

**نیستی** *nēstī* [ن] | نیستی | non-existence;  
 annihilation

**نیک** *nēk* [ص] | نیک | good, well

• نیکن ایل | بڼه خوی | عادت نیکو | good  
 habit or custom

• نیک بوتن \ بیگ | نیک کیدل | نیک بودن |  
 be kind or gentle

• نیک کرتن \ کنگ | بڼه کول، نیکی کول |  
 نیکی کردن | do a good deed |

- واب کرتن \ کنگ | خوب کول | خواب کردن | sleep
- واب و مرگ یکی انت (مث) | خوب او مرگ یو دی | خواب و مرگ یکیست | sleep and dead are the same (prov.)

**وابکین** *wābukēn* [ص] | خوبجن | خواب آلود  
sleepy, drowsy |

**وابینگ** *wābēnag* [ص] | خوبجن | خواب آلود  
sleepy, drowsy |

**واپار** ° *wāpār* [ن] | سوداگر، تاجر |  
merchant, tradesman

- واپار کرتن \ کنگ | سوداگری کول | تجارت کردن | merchandise, trade, do business

**واپاری** ° *wāpārī* [ن] | سوداگری |  
commerce, trade

**واپرتن \ واپرگ** ° *wāparitin / wāparag*  
[فل-آ واپریت؛ آ واپرت] | شهرت موندل |  
شهرت یافتن | gain fame

**واپنتن \ واپینگ** *wāpēntin / wāpēnag*

[فم-آ واپینیت؛ آ واپینت] [1] (بیدول؛ ۲)  
غوځارول | خواباندن | 1) cause to sleep or  
lie down; put to bed; 2) lay down; knock  
down (wrestling)

**واتر** ° *wātar* [ن] | راستون | بازگشت |  
return, come-back

- واتر بوتن \ بیگ | ستیندل | بازگشتن |  
return, come back
- واتر کرتن \ کنگ | ستیندل | بازگشت کردن  
return, come back |

**واترتن \ واترگ** ° *wātaritin / wātarag*

[فل-آ واتریت؛ آ واترت] | اونبتل | برگشتن  
return, come back |

**واج** ° *wāg* [ن] | موقع، فرصت |  
opportunity, chance

**نیمگ** *nēmag* [ن] | 1) نیم، نیمیایی؛ ۲) اړخ |  
1) half; 2) side, direction | طرف |  
• نیمگ کرتن \ کنگ | نیم کول | نصف کردن |  
divide into two halves

**نیملک** *nīmaluk* [ن] | د اوبو کوچنی مرغه دی  
| نوع مرغابی کوچک است |  
*a little water* |  
bird

**نیمون** *nīmōn* [ن] | پلمه | بهانه |  
pretence; excuse, pretext  
• نیمون کرتن \ کنگ | پلمه کول | بهانه کردن |  
make excuses

**نیمه** *nēma* [ن] | نیم خبنتی | نیم خشت |  
*half* |  
of a clay brick

**نین** *nīn* ← انون

**نیوگ** *nīwag* [ن] | میوه |  
fruit, progenies

## و

**و** *u* [حع] | او | و | and

**واب** *wāb* [ن] | خوب | خواب | 1) sleep; 2)  
dream

• واب آتن \ آییگ | خوب راتلل | خواب آمدن |  
drowse

• واب برتن \ برگ | خوب وړل | خواب بردن |  
fall asleep

• واب پرتن \ پرگ | خوب الوتل | خواب پریدن  
suffer from sleeplessness, be a light  
sleeper

• واب دیستن \ گندگ | خوب لیدل | خواب  
دیدن | dream, have a dream

• واب کپتن \ کپگ | په خوب تلل | به خواب  
رفتن | fall asleep

## وار (۲) wār ← خوار

### وارتن \ ورگ wārtin /warag [فم-منه]

ورین، ته وری، آوارت؛ آوارت | خورل |  
خوردن | 1) eat; drink; 2) suffer, sustain  
sth.

### وارث wāris [ن] | وارث | heir

### وارثی wārisī [ص] | وراثتی | hereditary,

inheritable (divisible heritage)

### وارخطا wārxatā [ص] | وارخطا |

embarrassed, confused  
• وارخطا بوتن \ بیگ | وارخطا کیدل | وارخطا  
شدن | be embarrassed or confused  
• وارخطا کرتن \ کنگ | وارخطا کول | وارخطا  
کردن | embarrass, confuse

### واری (۱) wārī [ن] | نوبت، مرتبه | turn; time

• ای واری | دغه وخت | این دفعه | this time  
• دگه واری | بل وار | دفعه دیگر | next time  
• واری په بیری | نوبت په نوبت، وار په وار |  
نوبت به نوبت | in order, in sequence, in  
turn, first in first out  
• ادا جوی تچی واری په بیری، مروچی په ته انت  
باند ا په آیی (مٹ) | د دی ولی او به چی په وار  
به بیری، نن ستا او سبا دده دی | آب این جوی که  
به نوبت در جریان است، امروز برای تو و فردا  
برای اوست | water flowing in this channel  
is for you today and for him tomorrow  
(prov., i.e. everything at the proper time)

### واری (۲) wārī ← خواری

### وارینتن \ وارینگ wārēntin / wārēnag

[فم-آوارینیت؛ آوارینت] | په خورل |  
خوراندن | feed

### واړ wār [ن] | شپول، آغول | آغل، احاطه |

fence (enclosure for animals)

• واج دیستن \ گندگ | موقع پیدا کول | فرصت  
پیدا کردن | take an opportunity

واجب wāğib [ص] | واجب | necessary;  
compulsory, obligatory

واجه wāğa [ن] | بناغلی | آقا | master, sir

واجه کار wāğakār [صن] | مشر، د کار مشر

| رئیس، مسئول کار | 1) chief, supervisor;  
manager; 2) leading  
• واجه کارین ډل | لوړ قشر | قشر بالایی | high  
society

واچر wāčur ° [ن] | توفان | storm

واد wād [ن] | مالگه | نمک | salt  
• واد کرتن \ کنگ | مالگه اچول، مالگه وهل |  
نمک زدن | salt

وادان wādān ° [ص] | خوشحاله، آباد |

خوشحال، آباد | happy; prospering,  
flourishing  
• وادان بوتن \ بیگ | آبادیدل | آباد شدن | be  
prosperous, be cultivated; flourish  
• وادان کرتن \ کنگ | آبادول | آباد کردن |  
build, construct; cultivate

وادجر wādgar [ص] | زیاته مالگه وهلی |

بسیار شور | too salty

وادى wādī [ص] | مالگین | نمکی | salted

وادچ wādīč :

• وادچ کرتن \ کنگ | خوند کول، کتل  
(مالگه) | چشیدن، مزه کردن (نمک) | taste  
(saltiness)

وار (۱) wār [ن] | وار | نوبت | turn; chance,

time

• هر وار | هر وار | هر دفعه | every time  
• وار آتن \ آیگ | وار رسیدل | نوبت رسیدن |  
be sb. 's turn

**واکداری** [ن] wākdārī | حاکمیت | reign,  
rule

**واگ** ° wāg [ن] | 1) واگی؛ ۲) هغه رسی چي د هغه په واسطه د بیړی بادوان کنترول بیړی | 1) لجام؛ ۲) ریسمانی که بادبان کشتی با آن کنترول می شود | 1) reins (horse track); 2) sheet, sheet rope (Naut.)

**واگشت** [ن] wāgašt | بیرته راتگ | بازگشت  
return |  
• واگشت کرتن \ کنگ | بیرته راتلل | بازگشت  
return, come back | کردن

**والی** [ن] wālī | والی | governor

**وام** wām [ن] | پور | قرض | debt, loan  
• وام داتن \ دیگ | پور ورکول | قرض دادن |  
loan, make a loan to; accommodate; lend  
• وام زرتن \ زورگ | پورول | قرض گرفتن |  
borrow; raise a credit, take out a loan  
• وام کرتن \ کنگ | پورول | قرض کردن |  
borrow; take out a loan  
• وام که کهنگ بوت مالیه بیت (مٹ) | پور چي  
زور شی خپل شی | قرض که کهنگه شد صاحبی  
می شود | old debts are appropriated  
(prov., i.e. old debts expire)

**وامدار** wāmdār [ص] | پوروپی | قرضدار |  
debtor

**وامداری** wāmdārī [ن] | پوروپتیا |  
قرضداری | indebtedness

**وانتجا** wāntgā [ن] | د لوست خای؛ بنوونخی  
| جای درس خواندن؛ مکتب | place of  
study; school

**وانتکار** wāntkār [ن] | ادیب، باسواد | man  
of literature; educated person

**وانتکاری** wāntkārī [ن] | تعلیم و تربیه |  
education

• وار بوتن \ بیگ | په شپول کی کیدل | داخل  
آغل شدن | be locked up in an enclosure  
(animals)

• وار کرتن \ کنگ | شپول تړل | آغل کردن  
(حيوانات) | lock up in an enclosure  
(animals)

**واز** wāz [ن] | نصیحت | indoctrination  
• واز کرتن \ کنگ | نصیحت کول | نصیحت  
کردن | indoctrinate

**وازدار** wāzdār [ن] | مشر، اداره کونکی |  
زعیم و کلان قریه | village elder;  
landowner, boss

**وازگشتن** \ **وازگردگ** ° wāzgaštīn /

wāzgardag [آوازه گردیت؛ آوازگشت] |  
ستیندل، بیرته راتلل | بازگشت کردن |  
return, come back

**وازمندگی** ° wāzmindagī [ن] | اړتیا |  
محتاجی | neediness

**واس** ° wās [ن] | 1) وړم؛ ۲) شهرت | 1) بوی؛  
۲) شهرت | 1) smell, odour; scent; 2) fame

**واس** ° wās [ن] | مچی | بوسه | kiss  
• واس گپتن \ گرگ | مچول | بوسیدن | kiss

**واست** wāst [ن] | غوښتنه | خواست | wish,  
desire

**واعظ** wā'iz [ن] | واعظ | preacher

**واقعہ** wāqi'a [ن] | پېښه | واقعه | event,  
incident, occurrence

**واک** wāk [ن] | واک | توان | power,  
strength

• واکانی جتایی | د قواوو بیلوالی | تفکیک قوا  
separation of powers |

**واهر** ° wāhir [ن] | ملاتړ، مرسته | کمک،

aid, help, assistance | امداد

**واهگ** wāhig [ن] | هیله، غوښتنه | تمنا، آرزو

desire, wish; request |

**واهگ دار** wāhigdār [ن] | هیله من،

غوښتونکی | آرزومند | desiring, wishing

• واهگ کرتن \ کنگ | غوښتنه کول | تمنا کردن  
request, demand |

**واهم** wāhum [ن] | فکر | thought, idea

**وای** wāy [حن] | وای، وا | وی | woe!, alas!,

ah! oh!

• وای وطن و هشکین دار | هر چا ته خپل وطن  
کشمیردی | برای هر کس وطنش کشمیر است  
woe homeland and dryness! (*idiom.*, |  
*i.e. East or West, home is the best*)

**وبال** wubāl [ن] | گناه | sin

• وبال داشتن \ دارگ | گناه لرل | گناه داشتن |  
be sinful to

**وپا** wapā [ن] | وفا | fidelity, (good) faith

**وپا دار** wapādār [ص] | وفا دار | loyal,

constant; faithful

**وپا داری** wapādārī [ن] | وفاداری |

constance; loyalty, fidelity, faithfulness

**وپتن** \ **وسپگ** waptin / waspag [فل-آ]

وسپیت؛ آپت | خوب کول، بیده کیدل |

sleep; relax | خواب کردن، استراحت کردن

• وپتگین مردانی میش نرینه کاریت (مث) | چی

خوک خوبونه کوی د هغو نرکتی پیدا کیبری |

میش مردهای خواب برده بره نر می زاید | the

ewe of sleeping men gives birth to male  
lambs (*prov., i.e. he who sleeps a lot has  
no luck*)

**وانتن** \ **وانگ** wāntin / wānag [م-آ]

وانیت؛ آوانت | لوستل | خواندن | 1) read;

study; 2) sing

**واندگ** wānindag [ن] | زده کوونکی |

متعلم | pupil; schoolboy, schoolgirl;

student

• وانددگانی هوربندی | د محصلینو اتحادیه |

اتحادیه محصلین | students' union

**وانوک** wānōk [فا] | زده کوونکی | شاگرد،

محصل | pupil; schoolboy, schoolgirl;

student

**وانینتن** \ **وانینگ** wānēntin / wānēnag

[م-آ] وانینیت؛ آوانینت | درس ورکول |

درس دادن | educate, teach; cause to read

**واوزنگ** ° wā-u zang [ن] | ژړا او فریاد |

شیون و فغان | moaning, crying

• واوزنگ کرتن \ کنگ | ژړا او فریاد کول |

نالو و فغان کردن | moan, cry

**واوند** wāwund [ن] | خبستن | صاحب |

owner, proprietor; husband; master, Lord

**واوندی** wāwundī [ن] | خپلونه | تصاحب |

assuming ownership, taking possession

• واوندی بوتن \ بیگ | تصاحب کیدل |

تصاحب شدن | be taken possession of

• واوندی کرتن \ کنگ | خپلول | تصاحب کردن

take possession of, make oneself the  
owner of

**واویلا** wāwailā [ن] | شور و غوغا |

moaning, lamentation

• واویلا کرتن \ کنگ | شور او زوږ کول | شور و

فغان کردن | moan, whine

**واه** wāh ← واویلا

**وت گمار** ° *watgumār* [ص] | خودسر، یله |  
headstrong, obstinate | خودرای

**وت گند** *watgind* [صن] | خانمنی | خودنگر  
egoist, selfish (person) |

**وت گندی** *watgindī* [ن] | خودخواهی | خود  
selfishness, egoism | پرستی

**وت لو توکی** *watlōtūki* [ن] | خانمنی |  
apathy, selfishness, | خودپسندی  
complacency

**وت لو توپی** *watlōtī* [ن] | خان غوبنسته |  
individualism | فردگرایی

**وت واجهی** *watwāḡahī* [ن] | اتونومی، د  
خان ارادیت | اتونومی، خود ارادیت |  
autonomy, self-determination

**وت واکی** *watwākī* [ن] | خپلواکی | خود  
autonomy | مختاری

**وتی** <sup>۱</sup> *watī* [ضمیر اضافه نفس] | خپل | (از)  
خود | of one's own

• وتی همیرگا کچکی دپا مه دی که جتانی آروسی  
دروگ انت | خپله خمیره سپو ته مه ورکوه چی د  
جتانو واده درواغ دی | خمیره خودرا به سگها  
ندهید که عروسی جتها دروغ است | don't  
give your sourdough to the dogs, because  
the gypsies' wedding is a lie (*idiom., i.e.*  
*don't believe everything*)

**وتی** <sup>۲</sup> *watī* [ن] | خپلوان | اقارب |  
relatives, kinsmen

• وتی هر چون بجاییت ایره نه بارت (مث) | خپل  
هر خومره چی و ژوی خون نه یی تیروی | از خود  
هر قدر که بچود قرت نمی دهد | however  
much a relative will chew you, he won't  
swallow (*prov., i.e. blood is thicker than*  
*water*)

**وپت واپ** *waptwāb* [ن] | کوروالی | خانه  
داری | 1) housekeeping, ménage; 2) |  
cohabitation

**وت** *wat* [ضن] | خپل، خان | خود | self  
• وت سره کنت وت سر بند | هم یی سکنی، هم یی  
رغوی | خود می برد، خود می دوزد | he asks  
a question and gives the answer himself  
(*idiom., about a person who prefers to do*  
*everything alone*)

**وتاس** ° *watās* [ن] | تفنگچه |  
pistol, gun

**وت دیمپانی** *watdēmpānī* [ن] | له خانه  
دفاع، خانی دفاع | دفاع خودی | self-  
defence

**وت رد** *watrud* ← ورود

**وت ستایی** *watsitāyī* [ن] | خان ستاینه |  
خود ستایی | self-praise

• وت ستایی کرتن \ کنگ | خان ستاینه کول |  
خود ستایی کردن | praise oneself  
• وت ستایی کرتنی رند | شخصی پرستی |  
personality cult | کیش شخصیت پرستی

**وتسر** *watsar* [صن] | خودسر، یله | خودسر،  
خودرای | headstrong, obstinate

**وت کار** *watkār* [صن] | 1) اتومات؛ ۲)  
اتوماتیک | 1) اتومات؛ ۲) خودکار |  
automat; 2) automatic

**وتگر** ° *watgar* [ص] | پخپله جور کپی | خود  
ساخته | self-made

**وت گلا** ° *watgalā* [صن] | خان ستایونکی |  
خود ستا | self-praising; show-off

**وت گلایی** ° *watgalāyī* [ن] | خان ستاینه |  
خود ستایی | self-praise

**وخت گند** *waxtgind* [صن] | اپورتونیست،

opportunistic; turncoat, | ابن الوقت  
renegade

**وخت گندی** *waxtgindī* [ن] | اپورتونیزم |

opportunism

**ودار** *wadār* ° [ص] | انتظار، ناچار | 1)

waiting; expectation 2) compelled,  
helpless

**وداری** *wadārī* ° [ن] | ناچاری |

helplessness

**ودتن** *waditin / wadag* [فل-آ]

ودیت؛ آودت | پرمختگ کول | رشد و  
انکشاف کردن، نمو کردن |  
develop (*vi*); advance

**ودی** *wadī* [ن] | 1) پیدا؛ 2) زیرپیدنه | 1) پیدا؛

2) تولد | 1) birth; 2) appearance,  
emergence

• **ودی بوتن** \ بیگ | 1) پیدا کیدل؛ 2) زیرپیدل |

1) پیدا شدن؛ 2) تولد شدن | 1) be born; 2) appear, emerge

• **ودی کرتن** \ کنگ | 1) پیدا کول؛ 2) زیرپول |

1) پیدا کردن؛ 2) زاییدن | 1) bear, give birth  
to; 2) generate, yield

**ودی جا** *wadīgā* [ن] | د زیرپیدنی خای | محل

تولد | place of birth

**ودینتن** \ **ودینگ** *wadēntin / wadēnag*

[فم-آ و دینیت؛ آ و دینت] | پرمختگ ورکول |  
انکشاف دادن | develop (*vt*); generate

**وچ** <sup>۱</sup> *wad* [ن] | سلیقه | taste, tact

**وچ** <sup>۲</sup> *wad* [ن] | په بلوچستان کی د خای نوم دی

| نام محلست در بلوچستان |  
Wad (*place in* |  
*Balochistan*)

**وتی** <sup>۳</sup> *watī* ° [ن] | جام، پیاله | glass; cup

**وتیگ** *watīg* ° [صن] | توریالی | شمشیری |

brave, courageous, fearless (person)

**وت** <sup>۳</sup> *wat* ← *watī* °

**وتگ** *wattag* ° [ن] | د خراغ پلته | فتیله چراغ

wick (*of a lamp*) |

**وتتن** \ **وتگ** *wattitin / wattag* ° [فم-آ]

وتیت؛ آوت | تاوول | تاب دادن | spin

**وج** *wağ* [ن] | 1) نغدی؛ 2) هغی نغدی تحفه چی

زوم بی د خسیر کره لیبری | 1) نقد؛ 2) تحفه نقد  
که داماد به خانه خسری فرستد | 1) cash; 2) gift of money  
(*sent by a groom to the house of his father-in-law*)

• وج داتن \ دیگ | تحفه ورکول | تحفه دادن |  
donate money

• وج گپتن \ گرگ | تحفه اخیستل | تحفه گرفتن  
accept a gift of money |

**وج و مال** *wağ-u māl* [ن] | نغد او مال | نقد

و مال | monetary and tangible property

**وجینتن** \ **وجینگ** *wağğēntin /*

*wağğēnag* [فم-آ و جینیت؛ آ و جینت] | غربول |

| غربول | نواختن |  
sound out; play (*a musical instrument*)

**وحشی** *wahšt* [ص] | خنگلی، وحشی |

wild | وحشی

**وخت** *waxt* [ن \ ق] | وخت | وقت | 1) time;

2) early, soon

• وخت داشتن \ دارگ | وخت لرل | وقت داشتن  
have time |

• وخت کرتن \ کنگ ← وخت داشتن \ دارگ

• وختی که | کله چی | وقتی که | when

• انگتینا وخت انت | لا وخت نه دی (راغلی) |

there is still time | هنوز زود است

**ورود** *warrōd* [ص] | پخپله شنه کیدونکی،  
self-growing, wild, | خودرویه | خودرو  
self-grown

**وروک** *warōk* [فا] | 1) خوړونکی؛ 2) خټور؛  
3) سپری خوړ (سپي)، دارونکی | 1) خوړنده؛  
2) شکمبو؛ 3) درنده | 1) eating; eater; 2)  
glutton, wolferine; 3) biting; snappish  
• وروکین کچک | سپری خوړسپي | سگ  
درنده | a dog that bites

**وروک و وسپوک** *warōk-u waspōk*  
[ص] | لت | تنبل، بیکاره | lazy, idle,  
indolent

**وری** *warī* [ن] | تکی (د شپانه ډوډی) | نان  
چوپانی | shepherd's bread (*baked in hot*  
*sand*)

**وړ** *war* [ن] | ډول، طریقه؛ طرح | way,  
method; project

**وړوړ** *warwar* [ص] | ډول ډول | قسم قسم |  
diverse, various, different

**وژنام** *wažnām* [ص] | نیکنامه | نیکنام |  
of a good name, of a good reputation

**وژنامی** *wažnāmī* [ن] | نیکنامی |  
good reputation, good name

**وزارت** *wazārat* [ن] | وزارت | ministry

- دنی کارانی وزارت | خارجه وزارت | وزارت
- امور خارجه | Ministry of Foreign Affairs
- گسویین کارانی وزارت | د داخلی چارو وزارت
- وزارت امور داخله | Ministry of the Interior
- تعلیم و روډینگی وزارت | د پوهنی وزارت
- وزارت معارف | Ministry of Education

**وزن** *wazn* [ن] | دروندوالی، وزن | وزن |  
weight

**وډایی** *wadāyī* ° [ن] | یویی | تکبر | pride;  
haughtiness

**وډی** *wadī* ° [ن] | بډی | رشوت | bribe  
• وډی داتن \ دیگ | بډی ورکول | رشوت دادن  
bribe, give a bribe |

**وراک** *warāk* [ن] | خواړه | خوراک | food,  
meal, dish

**ورد** *ward* [ن] | خواړه | خوراک | food,  
meal, dish

**ورد** *wird* ° [ن] | وظیفه، کار | job, duty

**ورد** ° [ن] ? | ټپ | زخم | wound

**وردن** *wardan* ° ← ورد ward

**ورزادگ** *warzādag* [ن] | اولاده | اولاد |  
offspring, progeny

**ورگ** *warag* ← وارتن \ ورگ

**ورگی** *waragī* [ص] | د خوړلو؛ د چنبلو |  
خوردنی، نوشیدنی | eatable, drinkable; for  
eating, for drinking  
• ورگیین آب | د چنبلو اوبه | آب نوشیدنی |  
drinking water

**ورنا** *warnā* [صن] | زلمی، ځوان | جوان، برنا  
young; youth, young person |  
• ورنهانی سازمان | د ځوانانو سازمان |  
youth organisation | سازمان جوانان

**ورنایی** *warnāyī* [ن] | زلمی توب | جوانی |  
youth, adolescence  
• ورنایی په انی دستا نه کیت (مټ) | ځوانی په  
نکریزو لاس ته نه راځی | جوانی به حنا کردن  
nobody becomes young | بدست نمی آید  
by colouring his hands with henna (*prov.*)



temptation (*of the devil*); irresolution,  
indecision, scruple

**وش** *waš(š)* [ص] | 1 | خوش؛ ۲ | خوش (1 | 1)

شیرین؛ ۲ | خوش | 1) sweet; 2) pleasant;  
good, well, fine

• وش بوتن \ بیگ | خوشحاله کیدل، خوبنیدل |  
خوشحال شدن | become glad

• وش کرتن \ کنگ | 1 | خوشحاله کول، خوبنول؛  
۲ | پخلا کول | 1 | خوشحال کردن؛ ۲ | آشتی

دادن | 1) gladden, make happy; 2) |  
reconcile

• وش آتی | په خیرراغلی | خوش آمدی |  
welcome!

• وش باتی ° | د خدای پامانی، خوشحاله اوسی؛  
خدا حافظ، خوش باشید | Good bye!

**وشات** *waššāt* [ن] | هر کلی | خوش آمد |

address of welcome

**وشال** *waššāl* [ص] | خوشحاله | خوشحال |

happy, glad

**وشالی** *waššālī* [ن] | خوشحالی | gladness,

joy, rejoicing

**وش آمد** *waššāmad* [ن] | هر کلی | خوش آمد

address of welcome |

• وش آمد کرتن \ کنگ | هر کلی کول | خیرمقدم  
گفتن | welcome

**وش بو** *wašbō* [ص] | بنبه بوی لرونکی |

خوشبو | sweet-smelling

**وش تب** *waštāb* [ص] | خوش طبعه | خوش

طبع | good-natured, jocular

**وش توار** *waštawār* [ص] | د بنبه آواز خاوند

| خوش آواز | having a sweet voice,

sweet-singing

**وش نام** *wašnām* ← وژنام

**وزیر** *wazīr* [ن] | وزیر | minister

• دنی کارانی وزیر | خارجه وزیر | وزیر امور

خارجه | Foreign Minister

• گسویین کارانی وزیر | د داخلی چارو وزیر |

وزیر امور داخله | Minister of the Interior

• تعلیم و رودینگی وزیر | د پوهنی وزیر | وزیر

معارف | Minister of Education

**وس** *was* [ن] | توان، وس | توان، قدرت |

power, strength; competence

• وس بوتن \ بیگ | توان کیدل | به توان برابر

بودن | be able to, have the ability to

• وس کرتن \ کنگ | کوبنښ کول | کوشش کردن

try |

• شه منی و سانه بیت | زه نه شم کولای | من نمی

توانم | I can't, I'm not able to

**وساک** *wasāk* [ص] | واکمن، قدرتمن | توانا،

با قدرت | powerful; able

**وسپگ** *waspag* ← وپتن \ وسپگ

**وسرک** *wasirk* [ن] | خسر | father-in-law

**وسرزاک** *wasirzāk* [ن] | اخنبی | خسربره،

برادرزن؛ ایور؛ برادر شوهر | brother-in-law

(*wife's brother or husband's brother*)

**وسم** ° *wasam* [ص] | آباد | populated,

inhabited

**وسم** ° ? [ن] | پراو | منزل، مرحله | stage

**وسمه** ° *wasma* [ن] | وسمه | خضاب |

*leaves of the indigo or woad used as a dye for the hair*

**وسو** *wassū* [ن] | خوانبی | حشو | mother-

in-law

**وسواس** *waswās* [ن] | تشویش، وسواس |

تشویش | distraction of the mind;

**وش و هونک** ° *waš-u hōnk* [ق] | بی

self, of its own | خود به خود |  
volition

**وشی** *waššī* [ن] | 1) خوره؛ ۲) خوشحالی | 1)

شیرینی؛ ۲) خوشحالی | 1) sweetness;  
sweets; 2) gladness, joy, rejoicing  
• وشى چارينتن \ چارينگ | کوزده کول |  
شیرینی خوری کردن |  
celebrate one's |  
engagement

**وشی خوری** *waššīxōrī* [ن] | کوزده |

شیرینی خوری |  
betrothal party

**وصیت** *wasiyat* [ن] | وصیت | (last) will;

precept; commandment

**وضو** *wazū* [ن] | اودس | وضو |

ablution |  
before prayer

**وطن** *watan* [ن] | وطن |

homeland

**وطندار** *watandār* [ن] | وطندار | 1)

compatriot; 2) my brother (form of  
address)

**وظیفه** *wazīfa* [ن] | وظیفه |

duty; function

**وعظ** *wa'z* ← واز

**وغک** *wağak* [ن] | داوبو یو ډول مرغه دی |

نوعی مرغاییست |  
a water bird

**وفا** *wafā*- ... ← وپا ...

**وک** *wak* :

• وک جتن \ جنگ | بیتابی کول | بیتابی کردن |

be impatient or restless

**وکشی** ° *wakšī* ← وحشی

**وکیل** *wakīl* [ن] | وکیل |

attorney, |  
barrister; proxy; representative, deputy;  
agent

**وش نامی** *wašnāmī* ← وژنامی

**وش رنگ** *wašrang* [ص] | نیکلی | خوش

رنگ، زیبا |  
beautiful, nice

**وش رواج** *wašrawāğ* [ص] | د بنه سلوک

خاوند | خوش برخورد |  
accessible, |  
sociable; friendly

**وش گپی** *wašgapī* [ن] | توکی | مجلس

آرایی، مزاح |  
being the life and soul of a |  
party; joking

**وش گهی** *wašguttī* [ن] | بنه آواز | آواز خوب

sweet voice |

**وش گش** *wašguš* [ص] | خوش آواز |

having a sweet voice, sweet-singing

**وش گوش** *wašgauš* [ن] | وږمه | نسیم

ملايم و خوشگوار |  
moderate breeze

**وشنود** *wašnūd* [ص] | خوبس، خوشاله |

راضی، خوشنود |  
satisfied, pleased

• وشنود بوتن \ بیگ | خوبنیدل، خوشاله کیدل

| راضی شدن، خوشنود شدن |  
be satisfied, |  
be pleased

• وشنود کرتن \ کنگ | خوبنول، خوشاله کول |

راضی ساختن، خوشنود کردن |  
please, |  
satisfy

**وش نیاد** *wašniyād* [ص] | د بنه اخلاق

خاوند | خوش اخلاق |  
having good morals, |  
moral

**وش نیادی** *wašniyādī* [ن] | خوش اخلاقی

good morals, good behaviour |

**وش وش** *wašwaš* [ق] | ورو ورو | آهسته

آهسته |  
slowly, gradually

**ونگ** ° (۲) *wang* [ن] | کباب | *grilled or*  
roasted meat

**وهار** ° *wahār* [ن] | مرستیال | مددگار |  
aid, assistant

**وهد** ... *wahd-* ← وخت ...

**وهدیگ** *wahdeg* [ص] | لرغونی | باستانی |  
ancient; traditional

**وهم** *wahm* [ن] | وهم، چار | وهم، سودا |  
fear, fancy; imagination

**وهمی** *wahmī* [ن] | سودایی |  
melancholy, gloomy, atrabilious

**ویر** ° *wīr* [ن] | حرص، هخه | حرص |  
greed, avidity

**ویران** *wairān* [ص] | ویجاړ | ویران |  
desolate, ruined

- ویران بوتن \ بیگ | ورنیدل | ویران شدن |  
be ruined, be desolated
- ویران کرتن \ کنگ | ورنول | ویران کردن |  
desolate, ruin; lay waste

**ویرندان** ° *wairandān* ← ویران

**ویل** (۱) *wail* [ن] | مصیبت، رپر | زحمت،  
calamity, trouble, disaster; مصیبت  
discomfort; suffering

**ویل** (۲) *wail* [ص] | بی گتی، بی کاره | بیکاره،  
useless, out of work, good-for-  
nothing

- ویل کرتن \ کنگ | خوشی کول، پرینسودل |  
abandon, do without *sth.*,  
set *sth.* aside

**ویلانک** *wailānk* [ن] | ایله گرد | یله گرد،  
vagabond; hooligan | اوباش

**وکیل** *wakīlī* [ن] | وکالت، نماینده گی |  
proxy, agency; deputyship, deputation

**ول** ° (۱) *wal* [ن] | تاک | بُتۀ تاک |  
grapevine

**ول** ° (۲) *wal* [ن] | نسل، اولاده | نسل، اخلاف |  
children, descendants; successors |

**ول** ° (۳) *wal* [ص] | کږ، پیچونی، کږاو وږ |  
پیچ و خم | winding, spiral; serpentine;  
sinuous; full of twists

**ول** *wal(l)* [ن] | جورونگ | بُتۀ خربوزه و تربوز  
melon plant (*Bot.*) |

**ولایت** *walāyat* [ن] | ولایت |  
province

**ولر** ° *wallar* [ن] | ډله | گروه، دسته |  
group

**ولر** ° ? [ن] | د کوتری بچی | چوچه کبوتر |  
pigeon chick (*Zool.*)

**ولگیت** *wallagīt* [ن] | اورلگیت | گوگرد |  
match(stick)

**ونتن** ° *wantin* ← وانتن \ وانگ

**ونډ** *wand* [ن] | ونډه، برخه | قسمت |  
part, share

- ونډ بوتن \ بیگ | په مساوی برخو ویشل |  
be divided into equal parts
- ونډ کرتن \ کنگ | په مساوی برخو ویشل |  
divide into equal parts

**ونډی** *wandī* [ن] | ونډی، قصابی |  
slaughter, butchering

- ونډی کرتن \ کنگ | ونډی کول | قصابی کردن |  
slaughter, butcher |

**ونگ** ° (۱) *wang* [ن] | ملا | کمر |  
loins, waist (*Anat.*)

هَارِ ۲ ° [ق] *hār* | مخامخ | روبرو |

opposite, vis-à-vis

هَازِ ۲ ° [ن] *hāz* | سینگار | آرایش |

adornment, decoration

• هاز کرتن \ کنگ | سینگارول | آرایش کردن |

adorn, decorate

هَاکِ ۲ ° [ن] *hāk* | خاوری | خاک |

earth, soil;

dust

هَاکِ رُوپِ ۲ ° [ن] *hākrōp* | جاروکنش، ریپی |

sweeper | خاکروب |

هَاکِیِ ۲ ° [ص] *hākī* | خر؛ خاورین | خاکی |

dusty, soiled, earthy; khaki, earth-coloured

هَالِ ۲ ° [ن] *hāl* | خبره | خبر |

news

هَالِتَاکِ ۲ ° [ن] *hāltāk* | اخبار |

newspaper

هَالُوِ ۲ ° [ص] *hālō* ← آلوکه

هَامِ دِپِ ۲ ° [ص] *hāmdap* | دارن، بی زپه | بی

جرئت | coward; shy

هَامِگِ ۲ ° [ص] *hāmag* | اوم | خام |

raw,

unripe, crude; green

هَامِگِیِ ۲ ° [ن] *hāmagī* | اوم والی | خامی |

rawness; crudeness; greenness

هَامُونِ ۲ ° [ن] *hāmūn* | جهیل |

lake

هَامُونِ پُوزُکِ ۲ ° [ن] *hāmūn pōzuk* | د پوزک

جهیل | جهیل پوزک |

Lake Pozuk (*waters* |

in Nimroz)

هَامِینِ ۲ ° [ن] *hāmīn* | دلو موسم | موسم درو،

فصل حاصل خرما |

هَانِ ۲ ° [ن] *hān* ← ها

ویرانگِ ۲ ° [ن] *wairānag* | کنډواله | ویرانه |

hulk, ruin; remains

ه

هَآ ۲ ° [ح] *hā* | هو | بلی، آری |

yes

هَاتِرِ ۲ ° *hātir* ← خاطر

هَآپِزِ ۲ ° [صن] *hāpiz* | پوند سپری | آدم کور |

blind person

هَاتِفِ ۲ ° [ن] *hātif* | غیبی آواز | هاتف |

mysterious voice, voice of an invisible speaker

هَاتُونِ ۲ ° *hātūn* ← خاتون

هَادَالِ ۲ ° [ن] *hādāl* | سکلیت | اسکلت،

skeleton, bone structure | استخوان بندی |

هَارِ ۱ ° [ن] *hār* | سیلاو | سیلاب |

flood-

water

هَارِ ۲ ° [ن] *hār* | امیل (زیور) |

necklace

هَارُوسِ ۲ ° *hārūs* ← آروس

هَارِیِ ۲ ° [ص] *hārī* | سیلابی |

pertaining to

a flood

هَارِیپِ ۱ ° [ص] *hārīp* | گران، احترام وپ،

shریف | محترم، شریف |

venerated

هَارِیپِ ۲ ° [ن] *hārīp* | غرنی وزگری | بزئر

mountain goat (*male*) | کوهی

هَارِ ۱ ° *hār* ← آر

هپت *hapt* [ع] | اووه | هفت | seven

هپتاد *haptād* [ع] | اويا | هفتاد | seventy

هپتار *haptār* [ن] | کوږ | کفتار | hyena

(Zool.)

• هپتاری کونډی بی هید نه انت (مث) | د کاره غار

بی هیوکی نه وی | خانه کفتاری استخوان

نیست | there is no hyena's den without

bones (prov., cf. where there's smoke there's fire)

هپتارین *haptārēn* [ص] | کوږونه |

کفتارگونه | like a hyena

هپتگ *haptag* [ن] | هفته | week

هپتمی *haptumī* [ع] | اووم | هفتم | seventh

هپوک *hapōk* [ن] | بن | امباق | concubine,

secondary wife

هپوکی *hapōkī* [ن] | بنتوب | امباقداری |

relationship between concubines

هپونک *hupōnk* [ن] | بالون | پوفانه |

balloon

هتکری ° *hatkarī* [ن] | هتکری | دستبند |

handcuffs

هتلی ° *hatalī* [صن] | اوسپنیزه حلقه؛ تینگ

| حلقه آهنی؛ محکم | iron ring; solid,

stable

هتم ۱ ° *hatm* [ن] | پای | ختم | end;

finishing

هتم ۲ ° *hatm* [ن] | پسرلی | بهار | spring

(season)

هج *huḡ* [ن] | تینگار | اصرار | insistence,

urging

هاو *hāū* ← ها

هاونگ *hāwang* [ن] | اونگ | هاون | mortar

های *hāē* [حن] | افسوس | it's a pity, what a

shame

هب *hub* ← حب

هبده *habda* [ع] | اوولس | هفده | seventeen

هبر *habar* [ن] | خبره | گپ | speech, talk,

word, what is said

• هبرآورتن \ آرگ | چغلی کول | سخن چینی

کردن، شیطانی کردن | act as an informer

• هبرداتن \ دیگ | خبری کول | گپ زدن

speak; talk; converse, chat |

• هبرابسنج و شه دپا درکن (مث) | لومپی خبره

وسنجه بیایی و کره | صد بار بسنج و یک بار

بینداز | weigh your words before talking

(prov.)

هبرتاک ° *habartāk* ← هالتاک

هبک *habak* [ص] | حیران | perplexed;

amazed, astonished

هبکایی *habakāyī* [ن] | حیرانتیا | حیرانی |

perplexity; amazement, astonishment

هبکه *habaka* [ن] | حیرت | astonishment,

amazement; wonder

• هبکه بوتن \ بیگ | حیرانیدل | به حیرت رفتن

be astonished |

هبیل ° *habēl* [ص] | نږدی | نزدیک | near,

close

هبیلی *habēlī* [ن] | حویلی | house,

homestead

هپ *hup* [ن] | پو | پف | puff; chuff

• هپ کرتن \ کنگ | پوکل | پف کردن | puff,

chuff

• هید کرتن \ کنگ | جوړول | ساختن | build, construct, erect

**هډکنوک** *hadkanōk* [فا] | جوړونکی،

ودانونکی | تعمیرکننده | builder, constructor, erector

**هډه** *hada* [ن] | اډه، سټیشن، تم ځای |

ایستگاه، استیشن | station

**هډکی** *hudakī* [ص] | لیونی | دیوانه |

insane, mad

**هډگیر** *hadgīr* ° [ن] | ملا تر، ساتونکی |

پشتیبان | aid, assistant; supporter

**هډو بند** *had-u band* ° [ن] | سکلیت |

استخوان بندی | skeleton, bone structure

**هر** <sup>(۱)</sup> *har* [ن] | خر | donkey, ass (*Zool.*)

• هرا گشتنت ترا زیارتا برنت، گشت همودا هم منی

سرا آپ و داره کارنت | خرته وویل زیارت ته دی

بیایم، ویل یی هلته هم را باندی اوبه او لرگی

راوړی | خررا گفتند ترا به زیارت می برند،

گفت آنجا هم بر پشت من آب و هیزم می آورند |

a donkey was told: „We’ll take you to a shrine“; he answered: „Even there I must carry water and firewood“ (*idiom.*)

**هر** <sup>(۲)</sup> *har* | هر | every

• هرچنت | هرڅو | هرچند | as much as, as

many as

• هرچیز | هرشی | هرچه | everything;

whatever

• هرچون | هرډول | هرطور | in every

manner; however

• هرروچ | هره ورځ | هرروز | every day,

daily, day-to-day

• هرکس | هرسړی | هرکس | everybody,

everyone

• هرگونگ | هرول | هرقسم | every kind

• هج کرتن \ کنگ | تینگار کول | اصرار کردن | insist (*on sb.*)

**هجر** *hiġr* [ن] | بیلتون، جدایی | فراق، جدایی

separation (*from a friend or sweetheart*); departure, parting

**هیچ** *hič* | هیخ | هیچ | nothing; no, none

(*with a negative context*)

• هج آچشی بی دوت نه انت (مټ) | هیخ اوربی

لوگی نشته | هیخ آتشی بی دود نیست | where

there’s fire there’s smoke (*prov.*)

**هیچبر** *hičbar* [ق] | هیخکله | هرگز | never,

not at any time (*used with a negative verb*)

**هیچکس** *hičkas* [ضش] | هیخ څوک | هیچکس

nobody, no one |

**هدا** ... *hudā-* ← خدا ...

**هدابند** *hudāband* ← خداوند

**هدنگ** *hadang* [ن] | غشی | خدنگ، تیر |

arrow

**هدوک** *hadōk* ° [ص] | لیوال | مشتاق |

desirous

**هدوکی** *hadōkī* ° [ن] | لیوالی | اشتیاق |

ardent desire; anxiousness, fondness

**هدیگ** *hadiyag* [ن] | تحفه، بخبنه | تحفه،

هدیه | gift, present; offering, dedication

**هډ** <sup>(۱)</sup> *had* [ن] | هډوکی | استخوان | bone

**هډ** <sup>(۲)</sup> *had* [ن] | تال | توقف | stay(ing),

halt(ing), rest(ing), pause

• هډ کرتن \ کنگ | ځنډیدل | معطل شدن،

ماندن، اقامت گزیدن | wait; be delayed

**هډ** <sup>(۳)</sup> *had* [ص] | آباد | cultivated

there is no date without kernel | نیست  
(prov.)

هرن ° harin [ن] | یوی | قلبه | ploughing

هرومرو harumarū [ص] | حتمی |  
certain, indispensable

هریان haryān ← حیران

هریو harīw ← هرات

هریویگ harīwīg [صن] | دهرات، هراتی |

1) Herati (inhabitant | ساخت هرات | هراتی،  
of Herat); 2) from Herat, made in Herat

هرپ ° harap [ن] | زامه | الاشه | jaw  
(Anat.)

هرهر harhar [ن] | تیگه | نفسک | panting

• هرهر کرتن \ کنگ | تیگه وهل | نفسک زدن |  
pant

هری harī [صن] | لیونی | دیوانه | mad,  
insane; rabid

• هری بوتن \ بیگ | لیونی کیدل | دیوانه شدن |  
go insane; go mad |

• هری بوتگ وتی واوندا درستنه کنت (مث) |  
لیونی شوی دی خپل خاوندنه پیژنی | دیوانه  
شده صاحبش را نمی شناسد | a rabid dog  
doesn't recognise its master (prov.)

هرینتن \ هرینگ harrēntin / harrēnag

[فم-آهرینیت، آهرینت] | ننبلول | وصل کردن  
unite, connect, join |

هزار hazār [ع] | زر | هزار | thousand

هزاری hazārī [صن] | زرگون | هزاری |  
thousand-fold; thousand (note)

هزم hizm [ن] | محرم، خپل، میړه | محرم،  
صاحب، شوهر | صاحب، شوهر |  
of close relationship (with whom marriage is prohibited)

• هر کس شکار پکنت وتی پسترکا بندیت (مث) |  
خوک چی شکار کوی پخپله قنجه کی بی تری |  
هر کس که شکار کند به قنجوغه خود می بندد |  
everybody who goes hunting binds his  
prey on the back of his own horse (prov.,  
i.e. first think of yourself)

هر hir [ن] | جونگی | چوچه شتر | young  
camel (Zool.)

هراب harāb ← خراب

هرات hirāt [ن] | هرات | Herat (city in  
Afghanistan)

هرانکیرو harānkīrō [ن] | یوډول زهرناک |  
سماروق | نوعی سماروق سمی | a  
poisonous mushroom

هرپاد ° harpād [ن] | د کورنی کشر، کوچنی  
| خورد فامیل | pet of the family (the  
youngest of a family)

هرجاگه harġāga [ق] | هر چیری | هر جای |  
everywhere

هرجان ° harġān [صن] | 1 | جار؛ ۲ | بی خایه،  
بی گتی، ضایع | 1 | قربان؛ ۲ | ضایع، بیهوده |  
1) sacrifice; 2) vain, useless; futile

هرجین hurġīn [ن] | خورجین | خرجین |  
saddlebag

هرچ harĉ ← خرچ

هردل دوست hardildōst [صن] | د هرچا  
خونب، هرچا ته په زړه پوری | دوست هرکس |  
popular, favoured; everybody's darling

هرگ harrag [ن] | اره | saw

هرماگ hurmāg [ن] | خرما، کجوره | خرما |  
date (Bot.)

• هرماگ بی گډگ نه انت (مث) | داسی ممیز  
نشته چی خلی پوری نشته | خرما بی خسته

• هسکگ جتن \ جنگ | هتکی وهل | هکک  
have or get the hiccups, have or get  
the hiccoughs

هسگ [ن] *hassag* | خمئی | چمچه |  
dipper, ladle

هسوت [ن] *hasūt* | حسود سپری | شخص  
envier, jealous person | حسود

• هسوت وتی خطا کوره کنت (مث) | حسود خپل  
خان ورکوی | حسود خود را گم می کند |  
envious lure themselves on to destruction  
(prov.)

هسوتی [ن] *hasūtī* | حسادت | jealousy

• هسوتی کرتن \ کنگ | رخه کول | حسادت  
کردن | envy

هشت [ع] *hašt* | اته | هشت | eight

هشتاد [ع] *haštād* | اتیا | هشتاد | eighty

هشتمی [ع] *haštumī* | اتمه | هشتم | eighth

هشزار ° [ص] *hušzār* | خبرداره | خبردار |  
informed

هشک [ص] *hušk* | وچ | خشک | dry, dried

• هشک بوتن \ بیگ | وچیدل | خشک شدن |  
dry (vi), become dry

• هشک کرتن \ کنگ | وچول | خشک کردن |  
dry (vt), make dry

هشکار [ن] *huškār* | وچه، تاپو | خشکه،  
جزیره | (main) land; island

هشکسالی [ن] *hušksālī* | وچکالی |  
خشکسالی | drought

هشکنا [ن] *hušknāt* | وچه | قاره |  
continent

هشکنا گول [ص] *hušknātgōl* | قاره پیما  
intercontinental |

هزمت *hizmat* ← خزمت

هزوک ° [ن] *hazōk* | ډارن | ترسو، بزدل |  
coward, fainthearted

هزتن \ هزگ *hižžitin / hižžag* [فل-آ  
هزیت؛ آهزت] | الوتل، چلیدل، لگیدل (باد) |  
وزیدن (باد) | blow, rage, rise (wind)

هزده [ع] *hažda* | اتلس | هجده | eighteen

هزرم ° *hažm* ← خشم

هزرم ° [ن] *hižm* | بیره | ترس | anxiety, fear

هزنگ ° [ن] *hažang* | بنامار | اژدها |  
dragon

هستی [ن] *hasī* | شته | هستی | 1)  
existence; 2) possession; property; wealth  
• هستی و مستی نالت په تنگدستی (مث) |  
هستی و مستی لعنت پر تنگدستی | هستی و  
مستی لعنت بر تنگدستی | wealth has an  
intoxicating effect, damn poverty (prov.,  
i.e. be rich and be happy)

هستگار *hastgār* [صن] | شتمن | سرمایه دار  
rich (man) |

• هستگاران حکومت | پلوتوکراسی |  
plutocracy  
• هستگارین کشاورگر | شتمن بزگر | ثروتمندان  
روستایی | big farmer

هستومند *hastau mand* [ص] | بدای، شتمن  
| ثروتمند، دولتمند | wealthy, rich

هستومندی [ن] *hastau mandī* | شتمنی |  
دولتمندی | richness; prosperity

هسد *hasad* ← حسد

هسکگ [ن] *hiskag* | هتکی، سوگلی | هکک  
hiccups, hiccoughs |



**هکدار** *hakdār* [ن] | حقدار | rightful  
(person); entitled (party); (one) who has a right to *sth.*

- هک به هکدار ارسیت (مث) | حق حقدارته  
he who is | حق به حقدار می رسد |  
right will be proved right (*prov.*)

**هکک** *hikuk* ← هسکگ

**هکگ** *hikag* ← هکتن \ هکگ

**هکل** *hakal* [ن] | چیغه، لور آواز | صدای بلند،

فریاد | cry, outcry; laud voice

- هکل داتن \ دیگ ° | پارول، شپل | ترساندن،  
راندن | scare (*vt*), get scared; drive away
- هکل کرتن \ کنگ | چیغی کول | فریاد کردن |  
cry, shout

**هکل و هورا** *hakal-u hūrā* [ن] | کوکاری،

چیغی | فریاد و شور | clamour, shouting,  
hue

**هکیکت** *hakīkat* [ن] | حقیقت | truth,

reality, sincerity; fact

**هکیکت گند** *hakīkatgind* [صن] | واقع بین،

ریالیست | 1) realistic; 2) realist

**هکیکت گندی** *hakīkatgindī* [ن] | واقع

بینی، ریالیزم | realism

**هگازی** ° *hagāzī* [ن] | 1) دم؛ ۲) جنگیالی |

- 1) singer | هنرمند کلاسیک؛ ۲) مرد جنگی |  
of classical poetry; 2) brave man

**هل** <sup>۱</sup> *hal* ← هلتن \ هلگ

**هل** <sup>۲</sup> *hal* [ن] | هخه | کوشش، تپش | effort,

endeavour

**هل** ° *hul* [ن] | 1) زره؛ ۲) خول | 1) زره؛ ۲)

- 1) armour; chain mail; 2) کلاه آهنی، خُود |  
iron helmet, hardhat

**هشکی** *huškī* [ن] | وچوالی | خشکی | 1)

dryness; drought; 2) land

**هشکیچ** <sup>۱</sup> *huškēč* [ص] | د شیدی ورکونکو

حیواناتو خخه محروم | محروم از حیوانات شیر  
دهنده | deprived of dairy animals

• هشکیچ بوتن \ بیگ | له شیدی ورکونکو

حیواناتو محرومیدل | از حیوانات شیردهنده  
محروم شدن | lose all dairy animals, have  
no dairy animals

**هشکیچ** <sup>۲</sup> ° *huškēč* [ن] | د خرما شربت |

شربت خرما | شربت خرما (used as medicine  
and obtained by boiling dates dry)

**هشم** *hašam* [ن] | شره، پچه | کود، پارو، انبار

dung, manure |

**هشنگ** ° *hušang* [ص] | تیار | آماده |

ready, prepared

**هضم** *hazm* [ن] | هضم | digestion (*Biol.*)

• هضم بوتن \ بیگ | هضمیدل | هضم شدن |  
be digested

• هضم کرتن \ کنگ | هضمول | هضم کردن |  
digest

**هضم کنوک** *hazmkanōk* [فا] | هضمونکی

| هضم کننده | digestive (*Med.*)

**هفتاد** *haftād* ← هپتاد

**هفتگ** *haftag* ← هپتگ

**هک** *hak* [صن] | 1) حق؛ ۲) ربنیتیا، حقیقت؛ ۳)

جایز | 1) حق؛ ۲) راست، حقیقت؛ ۳) جایز، روا

1) right, title, fee, share, duty; moral |  
obligation; 2) truth; 3) permissible,  
allowable; revocable

**هکتن \ هکگ** *hikitin / hikag* [فل-آهکیت؛

آهکت] | هتکی وهل | هکک زدن | have *or*  
get the hiccups, have *or* get the hiccoughs

**هَلک و دَلک** *halak-u dalak* [ص] |  
 سرگردانه، لالهانده | سرگردان | troubled;  
 perplexed, helpless  
 • هَلک و دَلک کرتن \ کنگ | سرگردانول |  
 سرگردان ساختن | trouble

**هَلکِه** *hulka* ° [ن] | 1) سیمه؛ ۲) شاوخوا | 1)  
 منطقه؛ ۲) اطراف و جوانب | 1) region; 2)  
 environment

**هَلگ** *hallag* ← هلتن \ هَلگ

**هَلگر** *hilgar* [ن] | یرغل | حمله، یورش |  
 attack, raid

**هَله** *hala* [حن] | ژر، هله | زود، تیز | move  
 on!

**هَلیل** *halil* [ن] | سوررنگه وریبم | ابریشم  
 سرخ رنگ | red silk

**هَلیلِه** *halila* [ن] | اریره | هلیله | cherry  
 plum, Indian almond (Bot.)

**هَلیلی** *halēli* [ن] | په نیمروز کی د خای نوم دی.  
 نام محلیست در نیمروز | Haleli (place in  
 Nimroz)

**هَلینتن \ هَلینگ** *hallēntin / hallēnag* [فم]  
 -آهلینیت؛ آهلینت | بشپړول | به انجام  
 رساندن | finish, end (vt), conclude,  
 complete

**هَم** *ham* [حج] | هم | also, too

**هَمَا** *hamā* [ضآ] | هماغه | همان | that; the  
 same, that same, that very  
 • هَمادما | سمدلاسه | همان وقت | then, at  
 that time  
 • هَمادنا | هماغه خای | همانجا | (just) there  
 • هَماروچی | هماغه ورخ | همان روز | that  
 day  
 • هَماور | هماغه ډول | همان طور | that way

**هَل** ° *hul* [ن] | خپه | موج | wave

**هَلاس** *halās* [صن] | خلاص، پای | خلاص،  
 انجام | 1. finished; 2. free, released; 3.  
 end, finish  
 • هَلاس بوتن \ بیگ | خلاصیدل | خلاص شدن  
 be finished; be released |  
 • هَلاس کرتن \ کنگ | خلاصول | خلاص کردن  
 finish; release |

**هَلامور** ° *halāmōr* [ن] | شور و زوږ | شور و  
 فغان | crying, shouting

**هَلاهوش** <sup>۱</sup> *halāhōš* [ص] | بی سده | بی  
 هوش | confused

**هَلاهوش** ° <sup>۲</sup> *halāhōš* [ص] | ډیر تږی |  
 بسیار تشنه | very thirsty

**هَلتن \ هَلگ** *hallitin / hallag* [فل-آهلیت؛  
 آهلیت | بشپړیدل | ختم شدن | end; be  
 finished; be concluded, be completed

**هَلدو** *haladū* [ن] | هیهی، شو و شور | هیاهو |  
 fuss, ado

**هَلک** *halk* [ن] | کلی | قریه | village

**هَلکان** ° *hulukān* [ص] | داری داری، داری  
 و هونکی | فواره کنان | effervescent

**هَلکدار** *halkdār* [ن] | کلیوال | دهنشین |  
 villager

**هَلکداری** *halkdārī* [ن] | کلیوالی | دهنشینی  
 rural way of life, country life |

**هَلکو** *halkō* [ن] | سیمه؛ علاقه، ناحیه |  
 منطقه؛ ناحیه، علاقه | region; district,  
 rayon

**هَلکواجه** *halkwāgā* [ن] | د کلی مشر | کلان  
 قریه | village elder

هم چمی hamčammī [ن] | رقابت | rivalry

هم دپ hamdap [صن] | 1) موافق؛ ۲) همزولی

1) corresponding, equal; 2) of the same age

همدرور hamdarwar [ص] | برابر، ورته |

equal, similar | برابر، یک رنگ

همدروشم hamdrōšum [ص] | ورته | شبیه

alike, similar |

همدروشمی hamdrōšumī [ن] | ورته والی

resemblance; similarity | شباهت |

همدل hamdil [صن] | ملگری | همدل | 1) of

the same mind or opinion, unanimous, sympathetic; 2) close friend

همراز hamrāz [صن] | یوډول | یک شکل،

عین شکل | of the same kind

همراک hamrāk ← همراه

همراه hamrāh [ن] | ملگری (دلاری) | همراه

fellow-traveller; companion in the way; | escort

• همراه بوتن \ بیگ | ملگری تیا کیدل | همراه  
شدن | coming along with sb.

همراهی hamrāhī [ن] | ملگری تیا | همراهی |

accompaniment; escort

• همراهی کرتن \ کنگ | ملگری تیا کول | همراهی  
کردن | accompany, go along with; escort

همرد hamrid [ص] | سیال، هم کتاره |

همردیف | equal; of the same line

همرگ hamrag [صن] | هم تژاد | of the

same race

همزات hamzāt [صن] | همزولی | هم سن |

coeval, of the same age

همار ... humār- ← خمار...

همام ° pigeon [ن] | کوتره | کبوتر |

(Zool.)

همباز ° hambāz [ن] | غیر | هم آغوش |

hug, embracement

• همباز بوتن \ بیگ | غیر په غیر کیدل | هم  
آغوش شدن | embrace, hug, put one's

arms around each other

• همباز کرتن \ کنگ | غیر په غیر کول | هم

آغوش ساختن | cause to embrace or hug

همبل ° hambil [ن] | ملگری، اندیوال |

دوست، رفیق | friend, companion,

comrade

همبو ° hambō [ص] | خوشبویه | خوشبویی |

sweet-smelling

همت himmat [ن] | همت | ambition,

aspiration; effort; good offices

• همت کرتن \ کنگ | همت کول | همت کردن |

take efforts; show one's lofty purpose

همتراز hamtarāz [ص] | برابر | equal,

similar

همتنگ hamtang [ص] | برابر، مناسب |

equal, similar; suitable, fit

همتنگی hamtangī [ن] | یووالی | برابری |

equality, similarity

همتوار hamtawār [ص] | هم آهنگ |

harmonic, harmonious

همجرات<sup>۱</sup> hamğirāt [ن] | یور | زن ایور |

sister-in-law (husband's brother's wife)

همجرات<sup>۲</sup> ° hamğirāt [ص] | هم نوعه |

همنوع | conspecific, creature of the same

species

• همسنگ کرتن \کنگ | مساوی کول | متوازن  
adjust, balance | ساختن

**همسنگی** *hamsingī* [ن] | انډول | توازن |  
balance, equilibrium

**همک** ° *hamuk* | ټول، هر | همه، هر |  
all; every; general, common

**همک پهم** ° *hamukpahm* [ن] | فصاحت |  
disgrace

**همکران** ° *hamkirān* [ص] | یو شان، په یو  
خیر، یو ډول | هم مانند، همگونه |  
of similar type; similar

**همکنک** *hamkinik* [ق] | څنگ په څنگ | در  
کنار هم با هم |  
next to one another, next to each other

**همگرنچ** ° *hamgrunč* [ص] | گډ، نغښتی |  
با هم، مرتبط |  
together, connected

• همگرنچي زند | گډ ژوند | زندگی جمعی |  
social life

**همل** *hammal* [ن] | د بلوڅو د یوه تاریخی هیرو  
نوم دی. | نام شخصیت تاریخی بلوچهاست  
Hamal (historical person as mentioned |  
in classical poetry)

**هم مانا** *hammānā* [ص] | د یوی معنا لرونکی  
هم معنی |  
synonymous, of the same meaning

**هم نیاد** *hamniyād* [ن] | د ناستی ولاړی  
ملگری | هم نشین |  
companion; associate

**همدا** *hamidā* [ق] | دلته | همینجا | (exactly)  
here

**همگونگ** *hamgūnag* [ص] | یو شان |  
همگونه |  
of similar type; equal, similar

• همگونگ بوتن \ بیگ | ورته کیدل | همگونه  
بودن |  
be alike, be similar

**همزلپ** *hamzulp* [ن] | سانډو | باجه |  
brother-in-law

**همزمانگ** *hamzamānag* [ص] | همزمانه |  
همزمان |  
1) contemporary; 2) synchronous

**همزوان** *hamzuwān* [صن] | د یوی ژبی  
ویونکی | همزبان |  
speaking the same language; unanimous, familiar

**همسایگ** *hamsāyig* [صن] | گاوندی |  
همسایه |  
1) neighbour; 2) neighbourly

• همسایگی کاسگ په بدل انت (مث) | د گاوندی  
کاسه په بدل ده | کاسه همسایه عوض دارد  
the neighbour's dish |  
must be given back (prov., i.e. give back  
what was given to you)

**همسایگی** *hamsāyigī* [ن] | گاوندیتوب |  
همسایگی |  
neighbourhood

**همسر** *hamsar* [ن] | همزولی | همسن، همقد |  
of the same age, contemporary

**همسری** *hamsarī* [ن] | برابری |  
conformity, accordance, concordance

**هم سلا** *hamsalā* [ص] | موافق؛ متحد |  
agreeable; allied, united

• هم سلا بوتن \ بیگ | موافق کیدل، یو کیدل |  
موافق شدن، متحد شدن |  
agree; unite, get together

**همسنگ** *hamsing* [ص] | یوراز، مساوی،  
انډول | همگونه، مساوی |  
of the same weight; balanced, adjusted

• همسنگ بوتن \ بیگ | مساوی کیدل |  
مساوی بودن |  
balance (vi)

• همسنگ داشتن \ دارگ | مساوی ساتل |  
مساوی نگهداشتن |  
balance (vt)

• هندی زر | د هند سمندر | بحر هند | Indian Ocean

**هندتن \ هندگ** *handitin / handag* [فل-آ]

هندیت، آهندت | خندل | خندیدن | laugh; smile

**هندگ** *handag* [ن] | خندا | خنده | laughter; smile

**هندگی** *handagī* [ص] | په ټوکی، د ټوکو وړ |

قابل تمسخر | laughable, ridiculous  
• ته هندگین کار کرتی | تا د مسخری وړ کارونه وکړل | تو اعمال تمسخر آمیز انجام دادی | you did ridiculous things

**هندی** *handī* [ص] | خایی | محلی | local

**هندینتن \ هندینگ** *handēntin /*

*handēnag* [فم-آهندینیت، آهندینت] | خندول | خنداندن | make sb. laugh

**هنر** *hunar* [ن] | هنر | art, skill

**هنرکار** *hunarkār* [ن] | تکنیشن | تکنیشن | technician

**هنکین** *hinkēn* [ن] | خای، وطن | جای، وطن | domicile; home(land) |

**هنک** ° *hunak* [ص] | یخ، سوړ | سرد، یخ | cold; frosty

**هنگت** *hangat* ← انگت

**هنگلو** ° *hangalō* [ن] | سپین زر | نقره | silver

**هنون** *hanūn* ← انون

**هنی** *hinnī* [ن] | حنا، نکریخی | خینه، حنا | henna

• همگونگ کرتن \ کنگ | ورته کول | همگونه ساختن | equal, adapt

**همود** *hamōd* [ق] | هلته | همانجا | (exactly) there

**همودا** *hamōdā* ← همود

**همودان** *hamōdān* ← همود

**همیرگ** *hamīrag* [ن] | خمیره | sourdough

**همیش** *hamēš* [ضا] | دغه | همین | this same, this very

**همینچک** *hamīnčuk* [ق] | دومره | همینقدر | as much (as) |

**همینکر** *hamīnkar* [ق] | دومره | همینقدر | as much (as)

**هنبل** ° *hambal* [ن] | ملگری | رفیق | comrade |

**هنج** ° *hanğ* [ن] | شته | ثروت | wealth, richness

**هنجر** *hanğar* ← خنجر

**هنچک** ° *hinčuk* [ن] | خنگل | آرنج | elbow (Anat.)

**هنچو** *hančō* [ق] | 1) دغه راز؛ ۲) وریا | 1) thus; this | همینطور؛ ۲) مفت، رایگان | way; 2) free of charge, for free, gratis

**هنچوش** *hančōš* | لکه | مانند | like, as

**هند** <sup>۱</sup> *hand* [ن] | خای، کور، استوگنخی | خانه، مسکن | house, dwelling; domicile

**هند** <sup>۲</sup> *hand* ← هندتن \ هندگ

**هند** *hind* [ن] | هند | India

**هوربندی** *hōrbandī* [ن] | اتحادیه | union

**هورت** *hūrt* [ص] | وپ، میده | میده | little,

small

• هورت بوتن \ بیگ | میده کیدل، کوچنی کیدل

| میده شدن | be broken or reduced to pieces; be shattered; be crushed; be changed (money)

• هورت کرتن \ کنگ | میده کول، کوچنی کول |

میده کردن | break or reduce to pieces; shatter; crush; change (money)

**هورتور** ° *hōrtōr* [ص] | گپوږ | درهم و

برهم | mixed up, confused

**هورک** *hōrk* [ص] | تش | خالی | empty;

blank

• هورک بوتن \ بیگ | تشیدل | خالی شدن |

empty (vi)

• هورک کرتن \ کنگ | تشول | خالی کردن |

empty (vt); void; evacuate

**هورکی** *hōrkī* [ن] | تشوالی | خالیگاه |

emptiness

**هورو** *haurū* [ص] | وارخطا | helpless,

perplexed, at a loss

• هورو کرتن \ کنگ | ورخطا کول | ورخطا

کردن | perplex

**هوروکی** *hōrōkī* [ن] | ائتلاف | coalition

**هوری** *hōrī* [ن] | گپون | اشتراک |

participation

**هوس** *hawās* [ن] | هوس | fancy; caprice;

fad; temporary love; aspiration, desire

**هوش** *hōš* [ن] | هوبس | هوش | intelligence,

memory; consciousness

• هوش برتن \ برگ | ایرانول، پریشانول |

پریشان کردن | make mad

**هنی بندی** *hinnībandī* [ن] | حنابندان (رسم)

*custom of colouring hands and feet | with henna the night before wedding*

**هو** *hau* [ق] | هوکی | آری | yes

**هوار** *hawār* [ص] | گپ | مدغم | mixed,

mingled; alloyed

• هوار بوتن \ بیگ | گپیدل | مخلوط شدن |

mix, mingle (vi)

**هواری** *hawārī* [ن] | گپون | مخلوط |

mixture, alloy

**هوانکو** ° *hawānkō* [حج] | خک نو، له همدی

امله | از همین سبب، بنابراین | for this

reason, therefore

**هوبه** *hōba* [ن] | وبا | cholera (Med.)

**هوپ** ° *haup* ← هوبه

**هوت** ° *hūt* [ن] | ننگیالی، میره | غیرتی،

جوانمرد | brave man, generous man

**هوټل** *hōtal* [ن] | هوټل | هتل | hotel,

guesthouse; hostel

**هوټل واجه** *hōtalwāgā* [ن] | د هوټل خاوند

| صاحب هوټل | hotel keeper

**هور** *haur* [ن] | باران | rain

**هور** *hōr* [ص] | یو خای، سره | باهم، همراه |

common; collective; united

• هورین بازار | گپبازار | بازار مشترک |

common market

• هورین دفاع | ډله بیزه دفاع، گپه ساتنه | دفاع

جمعی | joint defence

• هور بوتن \ بیگ | سره یو خای کیدل | باهم

یکجا شدن | come together, unite

**هور** *hūr* ← حور

- هون گپتن \ گرگ | پوراخیستل | انتقام خون گرفتن | take (blood) revenge
- هون کرتن \ کنگ | 1) وینی توییدل؛ ۲) وژل | 1) bleed; 2) kill | خون کردن؛ ۲) قتل کردن
- هون گون هونا ششتگه نه بیت (مٹ) | وینه په وینه نه مینخل کیری | خون با خون شسته نمی شود | blood cannot be washed with blood (prov.)

**هوناپ** [ن] *hōnāp* | سراونی | خوناب | 1) thin blood; 2) bitter tears

**هون بها** [ن] *hōnbahā* | بدله، د وینی پور | خون بها | blood money (money paid as compensation)

**هون جگر** [ص] *hōnğagar* | غمجن، مغمون | خونجگر | sad, sorrowful

**هون ریچی** [ن] *hōnrēcī* | وینی توینه | خون ریزی | bloodshed, bloodletting

**هون سیادی** [ص] *hōnsiyādī* | د وینی گپون، د وینی شریکی | خون شریکی | blood relation, kindredship

**هونگری** [ن] *hōngirī* | بدله، غچ اخیستنه | انتقام گیری (خون) | blood revenge, vendetta

**هونی** [ص] *hōnī* | 1) خونپری؛ ۲) د وینو د بنمن | 1) bloody; 2) arch enemy, a person who is seeking blood revenge

**هویل** ° *hawēl* ← هییل

**هویلی** ° *hawēlī* ← هییلی

**هیا** *hayā* ← حیا

**هیات** *hayāt* ← حیات

• هوش کرتن \ کنگ | پام کول | متوجه شدن | be attentive

**هوشام** ° *hōšām* [ن] | تنده | تشنگی | thirst

**هوشان** ° *hōšān* [ن] | گانه | زیور | jewellery

**هوشگ** [ن] *hōšag* | وری | خوشه | ear of corn

**هوشینتن** \ **هوشینگ** ° *hōšēntin* /

*hōšēnag* [فم-آهوشینیت؛ آهوشینت] | روزل (خاروی) | تربیه کردن (حیوانات) | keep or breed (animals)

**هوک** [ن] *hūk* | سرکوزی | خوک | (wild) pig (Zool.)

**هوکار** [ن] *hōkār* | کانگی | استفراغ | vomitin, throwing up, emesis (Med.)

**هول** [ن] *hūl* | چپاو، تاراک | چور، تاراج | robbery; plundering, looting

• هول بوتن \ بیگ | تاراکیدل | تاراج شدن | be plundered; be robbed or mugged

• هول کرتن \ کنگ | چورول، لوتول | چور کردن، تاراج کردن | plunder, loot; rob, mug

**هولایتن** \ **هولایگ** *hūlāyitin / hūlāyag* [فل-آهولاییت؛ آهولایت] | انگول | قوله کشیدن | howl

**هولکی** [ن] *haulakī* | بیره، تلوار | شتاب، عجله | hurry; hectic rush

• هولکی بوتن \ بیگ | بیره لرل | وارخطا شدن | be hectic, be in a hectic rush

• هولکی کرتن \ کنگ | وارخطا کول | وارخطا ساختن | hurry along; cause to be in a hectic rush

**هون** [ن] *hōn* | وینه | خون | 1) blood; 2) blood revenge, vendetta

**هیزان** *hīzān* [ص] | مستی خپی | امواج  
roaring waves | خروشان

**هیسگ** *hīskag* ← هسگ

**هیکیم** *hīkīm* ° [ص] | بی واکه، ناتوانه |

عاجز، ناتوان | weak; disabled, impotent

**هیل** *hēl* <sup>(۱)</sup> [ن] | هیل | cardamom (Bot.)

**هیل** *hēl* <sup>(۲)</sup> [ن] | (۱) عادت؛ (۲) روزنه | (1)

عادت؛ (۲) تربیه | (1) habit, custom; 2) education

• هیل بوتن \ بیگ | عادی کیدل | عادی شدن،  
عادت گرفتن | be customised

• هیل داتن \ دیگ | (۱) عادت ورکول؛ (۲) روزل |  
(1) accustom, | عادت دادن؛ (۲) آموختن |

habituate; 2) train, educate

• هیل کرتن \ کنگ | عادت نیول؛ زده کول |  
عادت گرفتن؛ آموختن | get the habit to, fall  
into the habit of; learn

**هیل** *hēl* <sup>(۳)</sup> [ن] | توکل | reliance, trust;

courage based on trust in God

**هیلاک** *hēlāk* [ن] | متخصص | expert,

specialist

• هیلاک بوتن \ بیگ | متخصص کیدل |  
متخصص شدن | be trained, become an

expert

• هیلاک کرتن \ کنگ | روزول | تربیه کردن |  
train

**هیل کاری** *hēlkārī* [ن] | مشق، تمرین |

exercise, training, drill

**هیلاگ** *hīlag* [ن] | مکر، چال | حيله | trick,

deceit

**هیلیتن** \ **هیلینگ** *hēlētīn / hēlēnag* [فم]

-آهیلیت؛ آهیلیت | ترک کول | رها کردن  
abandon |

**هیت** <sup>(۱)</sup> *hīt* [ن] | خیت (د غنمو او اوریشو شین  
بوتی) | بُتۀ سبز گندم و جو | *young shoots of*  
*wheat or barley*

**هیت** <sup>(۲)</sup> *hīt* ° [ن] | د اوبن زین | زین شتر |

camel saddle

**هیچ** *hīč* ← هچ

**هید** *hēd* ° [ن] | خوله | عرق | sweat,

perspiration

**هیر** *hīr* ° ← حور

**هیرا** *hīrā* ° [ن] | الماس | diamond

**هیرات** *hairāt* ← خیرات

**هیران** *hairān* ← حیران

**هیرگوات** *hērgwāt* ° [ن] | سور شمال |

cold wind | نسیم سرد

**هیروار** *hērwār* ° [ص] | خوشبویه |

sweet-smelling | خوشبویی

**هیروپ** *hērōp* ° [ن] | طوفان، دژمی سور باد

cold winter wind | باد سرد زمستانی

**هیر و هار** *hēr-u hār* ° [ن] | باد و باران |

storm and rain

**هیز** *hīz* [صن] | بی شرمه بنسخه، بدکاره بنسخه |

خاتم بد فعل، بی حیا | impudent or

shameless (woman)

**هیزک** *hīzak* [ن] | غرکه | مشک شیر |

leather skin used for buttering

**هیزتن** \ **هیزگ** *hīzītin / hīzag* [فم-آ]

هیژیت؛ آهیژت | غر مبدل | خروشیدن |

brawl, roar



**یادداشت** *yāddāšt* [ن] | یاددنبت | یادداشت

memorandum, note; memoirs |

**یار** *yār* [ن] | یار | friend; companion

**یاری** *yārī* [ن] | مرسته، یاری | یاری، کمک |

assistance; help; succour

**یاری گری** *yārīgirī* [ن] | یارانه | دوستی |

friendship, solidarity

**یازده** *yāzda* [ع] | یوولس | یازده | eleven

**یاسینی** *yāsainī* ← یاحسینی

**یاغی** *yāgī* [ن] | یاغی | rebel, insurgent

• یاغی بوتن \ بیگ | یاغی کیدل | یاغی شدن |

rebel, revolt, rise up

**یاغی گری** *yāgīgirī* [ن] | یاغی والی،

یاغیگری | یاغیگری |

insurgence

**یال** *yāl* ° [ن] | فکر، خیال | thought, mind;

imagination

• یال کرتن \ کنگ | فکر کول، خیال کول | فکر

کردن، خیال کردن | think; reflect; imagine

**یالتن \ یالگ** ° *yālitin / yālag* [فم-آ]

یالیت؛ آیالت | کتل | نگاه کردن | look,

watch

**یتیم** *yatīm* [ن] | یتیم | orphan

• یتیمی پوزنانی سرا هونه بی (مث) | د یتیم پزه

د ډوډی، په وخت وینی کیبری | بینی یتیم در وقت

صرف طعام خون می شود | the orphan gets a

nosebleed when having his lunch (*prov., i.e. the unlucky has no luck at all*)

**یخ** *yax* [صن] | یخ؛ ساره | یخ؛ سرد | ice; cold

**یک** *yak(k)* [ع] | یو | یک | one; a

**هیلو** *hēlō* [صن] | (1) عادتی؛ (2) ایل | (1)

1) regular visitor; 2) عادتی؛ (2) رام شده |

tame

**هیمو** ° *hēmō* [ن] | خیمه | tent

**هینج** *hīng* ← اینج

**هینز** ° ? [ن] | پته، آدرس | نشانی، آدرس |

address

**هینکین** *hīnkēn* ← هنکین

**هیوک** *haiwak* ← ایوک

## ی

**یا** *yā* [ح] | یا | or; either

**یات** *yāt* [ن] | یاد | memory, remembrance;

commemoration

• یات آتن \ آییگ | په یاد راتلل | به خاطر آمدن |

come to *one's* mind; occur to *sb.*

• یات داتن \ دیگ | یادول، ورزده کول | یاد

دادن، آموختن | teach

• یات کرتن \ کنگ | یادول | یاد کردن |

remember; remind

• یاتا برتن \ برگ | هیروول | از یاد بردن |

forget; suppress

**یاتگاری** *yātgārī* [ن] | یادگاری |

commemoration, remembrance, memory

**یاتگیری** *yātgīrī* [ن] | یادونه | یادداشت |

memorandum, note; memoirs

**یا حسینی** *yāhusainī* [ن] | مُحَرَم | *the first*

*month of the lunar year*

**یکگ** *yakkag* [ن] | یوازیتوب | تنهایی |  
loneliness

**یک لنگ** *yakling* [ن] | په نیمروز کی د ځای  
نوم دی. | نام محلېست در نیمروز |  
Yakling (place in Nimroz)

**یک و نیم** *yakk-u nēm* [ع] | یونیم | یک و  
نیم | one and a half

**یکویی** *yakkōyī* [ن] | یووالی | اتحاد |  
unity; union

**یکی** *yakkī* [ن] | اتفاق | union; unity

**یکین** *yakkēn* [ص] | یوازی | یگانه |  
single, sole; (only) one

**یل** <sup>۱</sup> *yal* [صن] | ۱) پهلوان؛ ۲) غبنتلی | ۱)  
پهلوان؛ ۲) قوی | ۱) hero; athlete; 2) very  
strong; heroic; athletic

**یل** <sup>۲</sup> *yal* ° [ن] | بڼکلی | زیبا، قشنگ |  
beautiful, nice

**یلغار** *yalgār* ° [ن] | برید | حمله |  
attack; aggression

**یله** ... *yala-* ← اله ...

**یورپ** *yūrōp* [ن] | اروپا | Europe

• یورپی کونسل | داروپا شورا | شورای اروپا  
European Council |

• یک دستاگون چاپه نه بیت (مټ) | په یو لاس  
اتن نه کیږی | به یک دست اتن نمی شود |  
one cannot dance with one hand (prov.)

**یک تر** ° *yaktar* [ق] | یو ځای | باهم |  
together, commonly

**یک تل** *yaktal* [ص] | یو ستومی | یک لا |  
strung; unfolded

**یک توشا** *yaktōšā* [ص] | یو شان | یک رنگ  
of the same type |

**یکجا** *yakgā* [ق] | گډ | باهم، یکجا |  
together, commonly; jointly

**یکجایی** *yakgāyī* [ن] | په گډه | باهمی |  
togetherness

**یکدار** ° *yakdār* [ن] | وړه کښتی | قایق |  
boat

**یک ډول** *yakdawl* [ص] | یو شان، یو ډول |  
یکسان، یک قسم | of the same type, of the  
same sort

**یکډهی** *yakdihī* [ن] | هیوادوالی | هم میهنی  
compatriot |

**یک راهی** *yakrāhī* [ق] | په گډه، په یوه لاره |  
به اتفاق | jointly, together

**یکسر** *yaksar* [ص] | یوازی | تنها |  
alone

**یک شمی** *yakšammī* [ن] | یکشنبه |  
Sunday

<i>vt</i>	transitive verb	/	and ... respectively
<i>vulg.</i>	vulgar	:	<i>headword not used separately</i>
←	see ( <i>cross reference</i> )	مث	ضرب المثال ( <i>proverbial</i>
	<i>language shift within</i>		<i>expression</i> )
	<i>translations</i>	\	يا
...	<i>omission marks</i>		

genie himself can rely on magic (*idiom.*,  
*i.e. there is no hope but for wonders*)

## Labels

**Information on the style, usage, or subject fields of a word** may be added to the English translation and is printed in italics within parentheses. Many labels are abbreviations, which are explained separately.

رپ *rup* [ن] | مهبل، د بنځی تناسلی الی دننه  
تیوب | آلت تناسلی زن | *vagina (vulg.)*

پپ *pup* [ن] | سږی | شش | *lung (Anat.)*  
رشک *rišk* [ن] | ریچه | رشک | *nit (Biol.)*  
سرمایه *sarmāya* [ن] | پانگه | سرمایه |  
*capital (Fin.)*

## Abbreviations and Signs Used in the Dictionary

*Anat.* Anatomy  
*Astr.* Astronomy  
*Biol.* Biology  
*Bot.* Botany  
*Chem.* Chemistry  
*Econ.* Economy  
*epith.* epithet  
*esp.* especially  
*Fin.* Finance  
*Geogr.* Geography  
*Hist.* History  
*idiom.* idiomatic expression  
*i.e.* that is  
*interj.* interjection  
*Lit.* Literature  
*Med.* Medicine  
*Mil.* Military

*Mus.* Music  
*Myth.* Mythology  
*Naut.* Nautical Science  
*pers.* person  
*Phot.* Photography  
*pl.* plural  
*poet.* poetic  
*Pol.* Politics  
*pron.* pronoun  
*prov.* proverbial expression  
*Rel.* Religion  
*sb.* somebody  
*sing.* singular  
*sl.* slang  
*sth.* something  
*Textil.* Textiles  
*vi* intransitive verb

**خاص** *xās* [صق] | (۱) خاص، فقط؛ (۲) خصوصاً؛  
 (۳) شخصی | (۱) خاص، محض؛ (۲) خصوصاً؛  
 (۳) شخصی | 1) downright; exact; 2) especially; 3) private

**درا** *darā* [ص] | خرگند، ظاهر؛ عینی | ظاهر،  
 روشن؛ عینی | apparent, manifest;  
 objective

**Words which are untranslatable** because they have no equivalent in one or all other languages (mainly the names of institutions, customs, food, tribes, places etc.) are given a short explanation (gloss). For English this explanation is given in italic type. Examples:

**بندوک** *bandōk* [ن] | سوزنی | باربند طفل،  
*a band used for swaddling* | بند قنطاق طفل

**بشاگرد** *bašāgird* [ن] | په بلوچستان کی د  
 خای نوم دئی | نام محلّیست در بلوچستان |  
*Bashagird (place in Balochistan)*

**Words which are untranslatable** because they are never used separately, are marked with a colon : . Collocations or compound verbs are given as subentries at the end of the main entry. Examples:

**جهد** *ğahd* :  
 • جهد کردن \ کنگ | ماتول، له بیخه ایستل |  
 ریشه کن کردن، از بین بردن |  
 eradicate, eliminate

**پاتو** *pātō* :  
 • پاتو کردن \ کنگ | خسته ماتول | خسته  
 شکستاندن | crack seeds

If required **English verbs** are marked as transitive (*vt*) or intransitive (*vi*). Examples:

**جسکینتن** \ **جسکینگ** *ğaskēntin* /  
 move (*vt*), shake (*vt*) | ... *ğaskēnag*

**جسکتن** \ **جسکگ** *ğaskitin* / *ğaskag* ...  
 move (*vi*), shake (*vi*)

**Pashto, Dari, and English equivalents of compound verbs, word examples, idioms, fixed phrases, and proverbs** are given in the corresponding subentries, where they are arranged in the same order as in main entries. Examples:

**جن** *ğin* [ن] | پیری | جن | genie, fairy  
 • جنی دل په جاتواوش انت (مٹ) | د پیری زړه له  
 جادو خوبسیری | دل جن به جادو خوش است | a

**جمر** *ğamar* [ن] | اوریخ | ابر | cloud  
 • جمربستن \ بندگ | اوریخ کیدل | ابرآلود شدن  
 over-cloud, cloud over |

<ul style="list-style-type: none"> <li>• پادی کریگ °   د پښی پونده   کری پای   heel</li> <li>انگار ° ← <i>angār</i> انگر <i>angar</i></li> <li>انگر <i>angar</i> [ن]   سکروته، انگار   قوغ آتش، زغال   1) ember; 2) coal</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>دپ کیی ° <i>dapkapī</i> [ن]   موافقه   agreement, approval</li> <li>• دپ کیی کرتن \ کنگ   موافقه کول   موافقه کردن   agree</li> <li>پاد <i>pād</i> [ن]   بښه   پای   foot; leg</li> <li>... •</li> </ul>
---	---

Words without dialect information can be regarded as belonging to the standard vocabulary of the Balochi language of Afghanistan.

## Translations

**Each main entry** contains equivalents (translations) of the headword in Pashto, Dari, and English. The equivalents are arranged in the following order: Pashto – Dari – English.

**Pashto, Dari, and English equivalents** are separated from the headword, its pronunciation and grammatical information supplied to it, by a perpendicular line |. A perpendicular line | is also used to separate Pashto, Dari, and English equivalents from each other. Examples:

<ul style="list-style-type: none"> <li>بولک <i>bōlak</i> [ن]   ډله، طایفه   گروه، طایفه   group, tribe</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>استمان <i>ustumān</i> [ن]   خلک، وگړی   خلق، مردم   people; nation</li> </ul>
---	--

**If Pashto and Dari equivalents are similar**, they are given only once. Examples:

<ul style="list-style-type: none"> <li>دلکشی <i>dilkašt</i> [ن]   تمایل   inclination, propensity</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>حکم <i>hukm</i> [ن]   حکم   order, command(ment); judgement; control</li> </ul>
--	--

**Close equivalents** are separated by comma; **distant equivalents** are separated by semicolon. Equivalents with different meanings are separated by numbers. Numbering or a semicolon may occur in the English translation only, if Dari and Pashto equivalents have the same or nearby similar semantic spectrum as the headword. Examples:

passive participle – مفعول – [مف]

noun – نوم – [ن]

modal word – وجهی – [و]

transitive verb – فعل متعدی – [فم]

adverb – قید – [ق]

postposition – لاحقہ – [لح]

**Grammatical information on a headword** immediately follows the headword and its pronunciation. Examples:

تکرہ *takrā* [ص] | ...

تروزاک *trūzāk* [ن] | ...

For **verbs** the forms in the third singular present tense and third singular preterit tense are given as additional grammatical information. The verb form in the first singular present tense is given as additional grammatical information, if one of the forms is regarded as being irregular. Examples:

داشتن \ دارگ<sup>۱</sup> *dāštin / dārag* [فم-من]  
دارین، آداریت؛ آداشت | درلودل | داشتن |  
have, own, possess, hold

بادینتن \ بادینگ *bādēntin / bādēnag*  
[فم-آبادینیت، آبادینت] | ...

داتن \ دیگ *dātin / dayag* [فم-منه دیین، آ  
دنت؛ آدات] | ...

درآورتن \ درآرگ *darāwurtin / darārag*  
[فم-آدره کاریت؛ آدرآورت] | ...

## Dialect Information

**Words, expressions, or pronunciation variants of words which do not belong to the active vocabulary of the Baloch of Afghanistan** are marked with a circle (°). Most of these words and expressions belong to other dialects of Balochi or are archaic. In the language of the Baloch of Afghanistan they may occur, however, in poetry or written style. If a circle is given to the main entry it applies for its subentries as well. Examples:

If the correct pronunciation of a head word is unknown a question mark (?) is set. This is the case with some archaic words or words from other dialects which had been included into the manuscript of the dictionary by the author and which could not be specified by the editors.

Example:

چن ° ? idea, imagination ...

**Within grammatical information and examples** pronunciation may be explained with the corresponding diacritical marks of the Arabic based Balochi script (*zabar*, *zēr* and *pēš*), if it seems doubtful. Examples: دَنت read: *dant*, گَشِت read: *kašit*, بُرِتِن read: *burritin*.

## Grammatical Information

**Headwords** may be labelled with one of the following grammatical abbreviations given in square brackets:

[ضس] - ضمير سواله - interrogative (pronoun)	[اس] ادات سواليه - interrogative particle
[ضش] - ضمير شخصي - personal pronoun	[حا] - حرف اضافه - preposition
[ضم] - ضمير مجهول - indefinite pronoun	[جع] - حرف عطف - conjunction
[ضن] - ضمير نفس - reflexive pronoun	[حن] - حرف ندا - interjection
[ع] - عدد - numeral	[ص] - صفت - adjective
[عم] - عدد مجهول - indefinite numeral	[صن] - صفت يا نوم - adjective or noun
[فا] - فاعل - active participle	[ضا] - ضمير اشاره - demonstrative
[فل] - فعل لازمي - intransitive verb	pronoun



**Adjectives** are usually entered without the ending *-ēn*. An ending may appear, however, in word examples, if the adjective is used as attribute. Example:

<ul style="list-style-type: none"> <li>• ای آباتین وطنی انت   دا ودان هیواد دی   این</li> <li>کشور آباد است   this is a flourishing</li> <li>country</li> </ul>	<p><b>آبات</b> <i>ābāt</i> [ص]   آبات، سمسور، ودان   ...</p> <p>inhabited, populated; cultivated; flourishing, prosperous</p>
---	---

**Passive participles** are entered with the ending *-ēn* if they are used as attribute mainly.

<p><b>رکتگین</b> <i>rikitagēn</i> [مف]   ژغورل شوی  </p> <p>نجات یافته   saved, delivered</p>
---

**Personal, possessive and demonstrative pronouns** are given in the nominative case in the main entry. Other case forms are entered separately according to alphabetical order in the dictionary. Pronunciation and a cross reference to the main entry marked with ← are given. Examples:

<p>آوان <i>āwān</i> ← آ، آ، آ</p> <p>آوانا <i>āwānā</i> ← آ، آ، آ</p> <p>آوانی <i>āwānī</i> ← آ، آ، آ</p>	<p>آ<sup>(۱)</sup> <i>ā</i> [ضا]   هغه، هوغه   آن   this, these</p> <p>آ<sup>(۲)</sup> <i>ā</i> [ضش]   دی، دوی   آن، آنها   he, she;</p> <p>they</p> <p>...</p>
---	---

**Different spellings** of a word with the same meaning are entered separately in their alphabetical place in the dictionary. A cross reference to the preferential spelling marked with ← is given to the form which is regarded as being less customary. Examples:

<p>سوز <i>sauz</i> ← سبیز</p>	<p>سواب <i>sawāb</i> ← ثواب</p>
-------------------------------	---------------------------------

## Pronunciation

The **pronunciation of a head word** is given immediately after it in a Latin based transcription which is explained separately (see chapter الفبای زبان بلوچی) Examples:

below

چیرا *čērā* [ح] | تر... لاندی | زیر | under,

**Participles** are entered as separate headwords in their alphabetical place in the dictionary, if they are regarded as having independent status in the language. Examples:

رودینتگین *rōdēntagēn* [مف] | پاللی،  
روزل شوی | تربیه شده، پرورش یافته |  
educated; well-bred, well-mannered,  
well-behaved

خراب کنوک *xarābkanōk* [فا] |  
destroyer; | خراب کننده |  
demolishing

داروک<sup>۱</sup> *dārōk* [فا] | شتمن | دارا |  
wealthy, rich

## Form of the Headword

**Verbs** are given in both forms which can appear as infinitive. At the beginning of the main entry the infinitive derived from the past stem comes first according to alphabetical order and is followed by the infinitive derived from the present stem. Examples:

داشتن \ دارگ<sup>۱</sup> *dāštin / dārag* ...

آتن \ آیک *ātin / āyag* ...

The **infinitive derived from the present stem** appears separately according to alphabetic order. In these cases only pronunciation and a cross reference to the main entry marked with ← is given. Examples:

دارگ *dārag* ← داشتن \ دارگ

آیک *āyag* ← آتن \ آیک

**Infinitives with the verbal prefix k-** are entered in their alphabetical place in the dictionary. Pronunciation and a cross reference to the main entry marked with ← are given. Examples:

کلگ *killag* ← اشتن \ الگ

کشکتن *kuškitin* ← اشکتن \ اشکگ

- تروی جنک | د ترور لور | دختر خاله؛ دختر  
cousin (aunt's daughter) | عمه
- تروی زاگ | د ترور زوی | پسر خاله؛ پسر عمه  
cousin (aunt's son) |

- بی دولا چاپه کنت | بی دهله رقص کوی | بدون  
he dances without a drum |  
(idiom., i.e. act or behave stupidly)
- **ترو** *trū* [ن] | ترور | خاله؛ عمه | aunt

**Compound verbs derived from a noun or adjective** are given as subentries to the entry of the corresponding noun or adjective and are marked with a bullet. Examples:

- آرام بوتن \ بیگ | آرامیدل، چپیدل | آرام  
شدن، چپ شدن | keep calm
- آرام کرتن \ کنگ | آرامول | آرام ساختن |  
calm (down), hush, quiten, still

- **آبازی** *ābāzī* [ن] | لامبو | شنا | swimming
- آبازی کرتن \ کنگ | لامبو وهل | شنا کردن |  
swim
- **آرام** *ārām* [ص] | آرام، چپ، خاموش | آرام،  
قرار سکون، خاموش | calm, quit, silent,  
still, serene

**Prefixed verbs** are entered in their alphabetical place in the dictionary, even if the prefix is given an entry of its own. Examples:

- out; 2) achieve, acquire, obtain, gain;  
find; 3) produce
- ...  
• **درآتن** \ **درآیگ** *darātin / darāyag* [فل-آ]  
دره کیت؛ آدرآت | خرگندیدل، راختل؛ بهر  
وتل | ظاهر شدن، بیرون آمدن |  
become clear, become apparent; go out, get out

- **در** <sup>(۲)</sup> *dar* [ق] | بهر | بیرون | outside
- ...  
• **درآورتن** \ **درآرگ** *darāwurtin / darārag*  
[فم-آدرآورت] | (۱) وړل، دباندي ایستل؛ (۲) ترلاسه کول، پیدا  
کول؛ (۳) تولیدل | (۱) بیرون آوردن؛ (۲) به دست  
آوردن، پیدا کردن؛ (۳) تولید کردن | 1) bring

**Postpositions** derived from nouns with own entries are entered in their alphabetical place in the dictionary, if they are regarded as having independent status in the language. Examples:

- ...  
• **چیر** <sup>(۱)</sup> *čēr* [ن] | لاندي، کنبته | زیر، پایین |  
lower part
- ...

- **تل** <sup>(۲)</sup> *tal* [ن] | منخ | میان | inside
- ...  
• **تلا** *talā* [لح] | د ... په منخ کی | در میان |  
between, amongst; inside of

# Guide to the Use of the Dictionary

## Order and Division of Entries

**Headwords** appear in bold type at the beginning of the entry.

**Headwords** are entered in strict alphabetical order. Examples:

پادگ	پادجا
پادگزار	پادرشپ

**Headwords spelt and pronounced the same** but with **unrelated meanings** are entered separately with a raised number after each. Examples:

بار <sup>(۱)</sup> ← <i>bār</i> بهر	بار <sup>(۱)</sup> <i>bār</i> [ن]   وخت، زمان   ...   time, period of time
	بار <sup>(۲)</sup> <i>bār</i> [ن]   بار، پیتی   ...   burden, load

**Headwords spelt the same** but **pronounced differently** are entered separately without numbering. Examples:

سر *sar*  
سر *sur*

**Collocations, usage examples, idioms, fixed phrases, and proverbs** are given as subentries at the end of the main entry. Subentries are marked with a bullet. Examples:

دی   عزت و شرف انسان بدست خود انسان است   the honour of every person is in his own hands ( <i>prov.</i> )	آب <i>āb</i> [ن]   عزت، شرف، حیثیت   dignity, honour, reputation; good name
بی <i>bē</i> [د]   بی، پرته   بی، بدون   without	• مردمی آب مردمی جندی دستانت (مث)   د انسان عزت او شرف پخپله د انسان په لاس کی

unlikely and mostly limited to specific fields of communication in a noticeable way.

Knowing that the creation of any language standard is a result of both deliberate and unguided processes of linguistic change, the editors are far from establishing lexical norms for the Balochi language of Afghanistan. However they hope that filtering of those lexical items which can be regarded as belonging to the customary vocabulary of the Baloch of Afghanistan may help to develop this lexical standard in the course of time.

Translations into Dari and Pashto were rechecked again by the editors in collaboration with native speakers, and English translations were added to all headwords and examples as already mentioned above.

The dictionary contains a description of the Balochi alphabet and spelling guidelines. These guidelines were discussed and approved by a gathering of Baloch men of letters, whitebeards and other men of honour held in Zaranj in April 2006. The alphabet is based upon the project which was developed under the guidance of Abdurrahman Pahwal about twenty years ago. Some details were modified carefully considering the experience of Balochi publications in Afghanistan of the last two decades.

Preparing the publication of this dictionary the editors made several journeys to Afghanistan. They would like to thank Sakhi Sherzi, Khudainazar Sarmachar, all members of their families, and many other persons for the warm hospitality they extended to them. They express their gratitude to Hashmat Hossaini and Gulghutei Popal-Qasem for proof-reading.

The edition of this dictionary was supported by the Department for Central Asian Studies at Berlin Humboldt-University and by the Ministry of Tribal and Frontier Affairs of Afghanistan. Edition work was partially funded by the German Ministry of Foreign Affairs.

The publication of this dictionary is dedicated to the memory of Waja Abdurrahman Pahwal.

Lutz Rzehak, Bedollah Naruyi

Berlin, 18 May 2007

First of all it was decided that English translations should be added to all Balochi headwords and usage examples. The editors hope that the dictionary becomes useful for a broader audience this way. The dictionary has never been intended to be a reference book for students of English, but probably the English translations can help Balochi readers in getting a better acquaintance of English as well.

Checking the Balochi entries the editors soon became aware that not all words, usage examples, or pronunciation variants which Abdurrahman Pahwal had included in the manuscript of the dictionary, belong to the vocabulary of the Baloch of Afghanistan. This was not surprising because the Baloch of Afghanistan are members of a broader community of Balochi speakers, and well-educated speakers like Abdurrahman Pahwal in particular did not remain uninfluenced by language developments outside Afghanistan. Some words given in the dictionary may occur in older poetry or written language of an exalted style only, other words may be completely unknown to most Baloch living in Afghanistan. In singular cases even the pronunciation of a word remained unclear in the author's manuscript of the dictionary.

Besides that the final edition of this dictionary got imbedded in a new wave of language planning for Balochi which had started in Afghanistan some years ago and revived the demand for a lexical standard.

It was decided therefore to recheck all Balochi entries together with qualified Baloch men of letters in Afghanistan in order to specify the usage of words, expressions and pronunciation variants with special regard to the contemporary language of the Baloch of Afghanistan. Among many others we would like to express special gratitude to Wali Mohammad Rakhshani from Zaranj for his patience to discuss every single word which had been included in the manuscript of the dictionary, and for his immeasurable useful comments on the meaning and usage of many lexical items. In these discussions, not a single word was excluded from the dictionary, but some translations were particularised, some new words and expressions were added, and words, expressions, or pronunciation variants which do not belong to the customary vocabulary of the Baloch of Afghanistan were marked correspondingly. This does not mean that these lexical items will not be understood by Baloch of Afghanistan at all, but their usage is rather

# Foreword

This dictionary features comprehensive coverage of Balochi vocabulary with a special focus on the Balochi language of Afghanistan. It has been prepared for almost two decades, and a few words should be said here about the history of its compilation and publication.

The primal manuscript of the dictionary was written by Waja Abdurrahman Pahwal about 15-20 years ago. At this time Abdurrahman Pahwal was the director of a special department for the so-called “fraternal nationalities” of the Institute of Linguistic and Literary Studies of the Academy of Sciences of Afghanistan. Much research and publishing was done at this time for the development of Balochi after it had been given the status of a “national language”, i.e. the status of an official minority language in Afghanistan.

This dictionary was aimed at providing a lexicographical basis for the process of making Balochi suitable for the communicative purposes arising from the new status of this language in Afghanistan. Translations into Pashto and Dari, the two official languages of Afghanistan, were therefore given to all entries.

Originally it had been intended to publish the dictionary in collaboration with Professor Alexander Gryunberg from the Institute of Linguistic Studies in St. Petersburg who added Russian translations to every entry, but Alexander Gryunberg passed away before he could get the dictionary perfected for publication. One of the editors who had studied with Alexander Gryunberg and had been involved in the work on the dictionary, decided to complete the publication. Due to the situation in Afghanistan, it required some years and the chance event of getting acquainted with the second editor, to contact Abdurrahman Pahwal in order to discuss the modalities of publication. The editors were able to meet Abdurrahman Pahwal in Zaranj only six months before he deceased in April 2003. Then both editors assumed the duty of publishing the manuscript on their own responsibility, and all mistakes which may have occurred in this printed version, should be attributed to them exclusively.

Abdurrahman Pahwal

# **Balochi Gālbānd**

Balochi-Pashto-Dari-English  
Dictionary

Edited by Lutz Rzehak and Bedollah Naruyi